

کandid اکادميسين سيستاني

مقدمه يي برکودتاي ۷ ثور و فجايع ۸ ثور در افغانستان

چاپ اول ۱۹۹۵

با تجديد نظر و اضافات

برای چاپ دوم ۲۰۱۴

اهداء
به استاد فاضل و دانشمند
پوهاند میرحسین شاه
کسیکه، راهم بنمود، پژوهش آموخت.

مشخصات کتاب

- * نام سابق اثر: مقدمه بی برکودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان
* نام جدید: مقدمه بی برکودتای ۷ ثور و فجایع ۸ ثور در افغانستان
نویسنده: کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی
* تاریخ نگارش: فیروزی ۱۹۹۳ - جون ۱۹۹۵، تجدید نظر در ۲۰۱۴
* چاپ اول، ۱۹۹۵، نشر آموزش ایران، درگوتنبرگ سویدن
* تجدید نظر و افزایش ۱۷۰ صفحه بر متن و دو فصل جدید
* مصحح متن - قمر یلدا کرزی
* چاپ دوم: دانش، کابل، ۲۰۱۴/م ۳۹۳/ش
* تیراژ - ۱۰۰۰ نسخه

فهرست مندرجات

- پیشگفتار ۹
- شناختی کلی از افغانستان ۱۴

فصل اول

پس منظر و عوامل کوتای ثور در افغانستان

- * استراتژی شوروی در افغانستان ۲۷
- * پشتونستان، داعیه ای که افغانستان را در دامن شوروی انداخت ۲۹
- * صدارت شاه محمودخان، و داعیه پشتونستان ۳۵
- * صدارت داودخان و تشدید مسأله پشتونستان ۳۸
- * آیا مسأله پشتونستان خاتمه یافته است؟ ۴۷
- * استعفای داودخان و احیاء مجدد دموکراسی در افغانستان ۵۶
- * تظاهرات سوم عقرب سرآغاز هرج و مرج در گستره تعلیم و تربیت کشور ۵۹
- * جریده‌های خلق و پرچم و آشوب‌هایی که این جراید برپا کردند ۶۴
- * دویاره‌گی و انشعاب حزب دموکراتیک خلق و اوجگیری مظاهرات ۶۶
- * کودتای داود خان و نفوذ پرچمی‌ها در آن ۷۲
- * تجدید نظر داود بر سیاست خارجی و دوستی با ایران و پاکستان ۸۱
- * استقبال ایران از سیاست جدید داودخان ۸۳
- * برخورد داود با برژنف و سقوط او ۸۸

فصل دوم

کودتای ثور و پیامدهای آن

- * اتحاد خلق و پرچم بخاطر سقوط داود ۹۴
- * دسیسه آغاز کودتا و سرنگونی داود ۹۶
- * قتل داود و خانواده‌اش ۱۰۰
- * درسی که داودخان به افغانها داد ۱۰۲
- * جاذبه شخصیت داودخان ۱۰۳
- * ترکی در رأس قدرت ۱۰۶
- * دویاره‌گی دوباره حزب و تفوق گروه خلق بر گروه پرچم ۱۱۰
- * مبارزه رژیم خلقی با روحانیت متنفذ ۱۱۳
- * شتاب در تطبیق برنامه اصلاحات و انقلاب فرهنگی ۱۱۶
- * فرمان شماره هشتم در مورد اصلاحات ارضی و شورش های مردم ۱۱۸
- * واکنش های مردم در برابر اصلاحات ارضی ۱۲۴
- * قتل سفیر امریکا در کابل و آغاز تباهی افغانستان ۱۲۶
- * شورش هرات و جرقه‌های دیگر ۱۲۸
- * جرقه‌های مقاومت در سایر ولایات ۱۳۲
- * شورش چنداول ۱۳۵
- * بلوای بالاحصار و نقاط دیگر ۱۳۸
- * مبارزه استادان و تصفیه پوهنتون (دانشگاه) ۱۳۹
- * نبرد شاگرد با استاد یا پیروزی امین بر تره‌کی ۱۴۳
- * اسرار قتل حفیظ‌الله امین ۱۵۰
- * حفیظ الله امین را کی، چرا و چگونه از بین برد؟ ۱۵۴
- * تهاجم شوروی و استقرار کارمل بجای امین ۱۶۶
- * آیا هدف هدف شوروی رسیدن به آبهای گرم بود؟ ۱۶۹
- * دولت کارمل و برازنده شدن برخی پدیده‌ها ۱۷۴
- * ایجاد ملیشه های قومی برای وحدت اقوام یا تفرقة اقوام ۱۸۲

- * عکس العمل مردم و جامعه جهانی علیه تجاوز شوروی..... ۱۸۵
- * دولت کارمل و مرحله دوم اصلاحات ارضی ۱۹۲
- * مرحله سوم اصلاحات ارضی (در عهد نجیب الله) ۱۹۹
- * شکست مشی اصلاحات ارضی و علل آن ۲۰۵
- * اصلاحات ارضی و تخریب ساختارهای سنتی ۲۰۹
- * توجه به حال زنان ۲۱۴
- * تحولات سیاسی در شوروی و روی کار آمدن نجیب الله در افغانستان ۲۱۹
- * نجیب الله و مشی آشتی ملی او ۲۲۰
- * مسائل در خور توجه در دولت نجیب الله ۲۲۱
- * جنگ جلال آباد و دفاع مستقلانه از کشور ۲۲۴
- * تغییر سیاست پاکستان و امریکا در قبال افغانستان ۲۳۵
- * طرح کابینه بی مرکب از تکنوکراتهای بیطرف ۲۳۸
- * چرا و چگونه نجیب الله سقوط کرد؟ ۲۳۹
- * نارضایتی جناح خلق از نجیب الله ۲۴۰
- * دوپارگی جناح پرچم و انتقام کشی کارمل از نجیب الله ۲۴۳
- * سبوتاژ طرح صلح ملل متحد از سوی بخشی از رهبری حزب ۲۴۶
- * کودتای شهنواز تنی، وزیر دفاع وقت ۲۴۸
- * تلاش نجیب الله برای بهبود روابط با پاکستان و حکمتیار ۲۵۰
- * نقش فرید مزدک ، کاویانی و عبدالوکیل در سقوط نجیب الله ۲۵۲
- * نقش جنرال دوستم در سقوط نجیب الله ۲۵۶
- * نقش احمدشاه مسعود در سقوط نجیب الله ۲۶۲
- * آمر صاحب و شورای نظار را بیشتر بشناسید ۲۷۸
- * نقش باقر فرین و جنرالان ارشد در سقوط نجیب الله ۲۸۱
- * نقش جنرال نبی عظیمی در سقوط نجیب الله ۲۸۵
- * سقوط نجیب الله و پناه بردن به دفتر ملل متحد ۲۹۱

- * اسحاق توخی، چرا داکتر نجیب بدفتر ملل متحد پناه برد؟ ۲۹۴
- * برگهایی از نامه داکتر نجیب به خانواده اش ۳۰۶
- * خلاصه دلایل سقوط نجیب الله ۳۱۱
- * بزرگترین خدمت نجیب الله، صیانت از گنجینه تاریخی طلا تپه ۳۱۶

فصل سوم

نقش و اهداف کشور های منطقه و فرمانطقه

در جنگ افغانها با شوروی

- * چگونه امریکا، شوروی را در افغانستان شکست داد؟ ۳۱۹
- * نقش و اهداف پاکستان از جنگ افغان - شوروی ۳۲۴
- * نقش افغانها در شکستن یک ابر قدرت ۳۳۴
- * چکسی شوروی را شکست داد، مجاهدین یا گرباچف و یا سیا؟ ۳۳۹
- * تاثیرات جهانی جنگ افغان - شوروی ۳۴۲
- * بهره برداری کشورهای منطقه از بحران افغانستان ۳۴۶
- * بهره برداری پاکستان ۳۴۷
- * بهره برداری ایران ۳۴۹
- * بهره برداری عربستان سعودی ۳۵۸
- * بهره برداری هند ۳۶۰
- * بهره برداری چین ۳۶۰
- * بهره برداری ازبکستان ۳۶۱
- * بهره برداری روسیه ۳۶۳
- * بهره برداری امریکا ۳۶۴

فصل چهارم

فجایع هشتم ثور یا پیروزی مجاهدین

- * اشغال کابل و هرج و مرج در پایتخت ۳۶۹

- * حکومت برهان الدین ربانی و آغاز جنگ‌های قومی و مذهبی در کابل ۳۷۵
- * چرا کابل پیوسته در آتش می‌سوزد؟ ۳۸۹
- * ویرانی کابل بدستور ISI پاکستان ۳۹۲
- * دشمنی باقصر دارالامان ۳۹۵
- * مثالی تاریخی از حاکمان خوب کشور ۳۹۷
- * تاراج گنجینه‌های فرهنگی کابل ۴۰۲
- * سرنوشت تفنگچه وزیر محمداکبرخان ۴۰۴
- * گنجینه طلا تپه و سرگذشت آن ۴۰۹
- * نظری به جنایات جنگ در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ در کابل ۴۱۸
- * موارد نقض حقوق بشر در افغانستان ۴۳۸
- * اقدامات ملل متحد و کنفرانس کشورهای اسلامی در رابطه با افغانستان ۴۴۵
- * اعلامیه شورای امنیت ۴۵۱
- * اجلاس کویت یا دور سوم مساعی ملل متحد ۴۵۲
- * پیشنهادات سرمنشی ملل متحد به مجمع عمومی ۴۵۶
- * بیانیه رئیس شورای امنیت ملل متحد در رابطه به بحران افغانستان ۴۵۸
- * برخی تلاشها در جهت عقیم ساختن طرح صلح ملل متحد ۴۶۰
- * آیا سبوتاژ طرح صلح ملل متحد، هدفش تجزیه افغانستان نیست ۴۶۶

فصل پنجم

تسلط طالبان بر افغانستان

(۱۹۹۶-۲۰۰۱)

- * طالبان چگونه در افغانستان ظهور کردند؟ ۴۷۴
- * طالبان چی کسانی اند؟ ۴۸۱
- * تسلط طالبان بر کابل و قتل نجیب الله و برادرش ۴۸۶
- * کارنامه های طالبان ۴۸۸

- فرمانهای سخت گیرانه طالبان در مورد زنان ۴۹۰
- تحریم های های ملل متحد بر طالبان ۴۹۴
- حادثه ۱۱ سپتمبر و حمله امریکا بر افغانستان ۴۹۸
- پیامد از میان رفتن طالبان ۴۹۹
- خیزش مجدد طالبان ۵۰۰
- نقش دوگانه پاکستان در رابطه با طالبان و جامعه جهانی ۵۰۱

فصل ششم

نظام های ایدنولوژیک برای جامعه فاجعه بار است

- * شمه بی از فجایع روزهای هفتم و هشتم ثور ۵۰۷
- * مصایبی که نظام های ایدنولوژیک به بار می آورند ۵۱۲
- * وضعیت زنان در نظام های ایدنولوژیک ۵۱۷
- * اسلام سیاسی در افغانستان ۵۲۴
- * جهان بینی نظام های ایدنولوژیک ۵۲۹
- * جنایت کار کیست؟ ۵۳۳
- * مجرمین اصلی جنایت علیه بشریت کی ها اند ۵۳۵
- * اتحاد جنگ سالاران یا ائتلاف شمال ۵۳۸
- * تا کی میتوان صدای قربانیان را خاموش نگهداشت؟ ۵۴۶
- * تجاوز شوروی بر افغانستان و رشد بنیادگرایی در منطقه ۵۴۸
- * نگرشی کلی بر خصلت و کرکتر حاکمیت حزب دموکراتیک افغانستان ۵۶۴

پیشگفتار

دوره به ظاهر کوتاه دو دهه اخیر (۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱) در کشور، از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی، یکی از پر اهمیت ترین دوره‌های تاریخ افغانستان است و به همان اندازه که این دو دهه پر از حوادث دردناک سیاسی، نظامی است، به همان پیمانگی هم نگارش حوادث و رخدادهای این دو دهه در خور اهمیت و خیلی دشوار است.

شرایط دشوار سیاسی - نظامی مسلط بر کشور طی دو دهه اخیر و مخصوصاً پس از کودتای ثور، برای هر نویسنده و مؤرخ لایب محدودیت‌هایی را در برداشته که ممکن نبوده است بجز آنچه در ماحولش، در محدوده یک شهر یا یک دهکده یا روستا اتفاق می‌افتاده، نتواند بر حوادث و رخدادهای سایر شهرها و دهکده‌ها و روستاها دقیقاً اطلاع حاصل کند و از برداشته‌های خود، یادداشت‌های قابل باور ارائه دهد.

نخستین دشواری این است که، چه کسی باید تاریخ این دو دهه را به نگارش بنشیند تا نوشته‌اش از خط انصاف عدول ننماید و مورد اعتماد بیشتر واقع گردد؟ کسیکه منسوب به یکی از جناح‌های حزب بر سر اقتدار گذشته و یا منسوب بیکی از تنظیم‌های مقاومت ضد شوروی و ضد رژیم قبلی باشد، خواهی نخواهی درباره بازتاب و تحلیل و ارزیابی مسائل و رخدادها جانب حزب، جناح یا تنظیمی را التزام خواهد کرد که بدان منسوب بوده است. از این لحاظ، چنین تاریخی همواره زیر سؤال می‌رود و محتویات آن کمتر مورد اعتماد قرار می‌گیرد.

پس در این راستا، بررسی‌ها و تحلیل‌ها و نگارشات آن نویسندگان، مؤرخان، قلم‌بدستان مورد باورمندی مردم قرار خواهد گرفت که در طی سالیان مورد مطالعه ما یا قطعاً بی طرف بوده یا تا مرز ادغام در حزب یا تنظیمی بجلو نرفته باشد. بدون شبهه چنین کسانی میتوانند در بررسی‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی خویش جانب واقعیت‌های تاریخی را بگیرند. بد را بد و خوب را خوب بگویند و علت‌های پدیده‌ها را برملا و آشکار کنند.

دومین دشواری این است که دادن یک تصویر روشن و جامع و مانع از تمام

رخدادهای سیاسی و نظامی در کشور، که در برگزیده همه جوانب درگیر در تمام اطراف و اکناف و حتی خارج کشور باشد، کاری نهایت مشکل است و برای دسترسی به چنین مأمولی سالها وقت و تلاش لازم است تا حقایق نگفته و ناشنفته از لوح محفوظات و خاطره‌ها بر روی کاغذ ریختانده شود و سپس از میان انبوه سیاه‌ها و نوشته‌های دراز و کوتاه و مبالغه‌آمیز و سطحی، حقایق را کشف کرد و به تحریر و تحلیل آن‌ها دست یافت.

دشواری سوم، ترس از دسپوتیزم شرقی است که در برخی موارد مانع راست گفتن و حقیقت سفتن می‌شود و انسان آنچه را که می‌خواهد، نمی‌تواند بنویسد، به سخن دیگر «بیم و امید» یا ترس و طمع گاهی بر مؤرخ و بررسی‌های تاریخی اثر می‌گذارد. با در نظر داشت این دشواری‌هاست که می‌خواهم تاکید کنم تا ثبت و ضبط وقایع سیاسی و نظامی و فرهنگی کشورولو منحصر بیک شهر و یا یک دهکده هم باشد، از هم اکنون به نگارش گرفته شوند و به نشر برسند. ممکن است پس از یک یا دو دهه تلاش پیگیر و مستدام در جمع‌آوری نشریات این عرصه از سراسر کشور، به ذخیره بزرگی از مدارک تاریخی دست یافت و آنگاه دست‌اندرکاران عرصه تاریخ می‌توانند، وقایع و حوادثی را که بر این کشور و مردم آن گذشته برای نسل‌های آینده در قالب عناوین درشت چون: تاریخ مبارزات سیاسی مردم افغانستان، یا جنبش مقاومت مردم افغانستان در برابر یک ابرقدرت، جهاد مردم افغانستان بر ضد شوروی و غیره عناوین به نگارش گرفته، عوامل پیروزی مردم افغانستان را بر یک ابر قدرت اشغالگر به تحلیل و تشریح بنشینند.

اثر حاضر (مقدمه‌یی بر کودتای ثور و پی‌آمدهای آن) نتیجه چشم دیدها، شنیدنی‌ها، و باورها و برداشت‌های یک بررسی‌گر تاریخ است که به هیچ جناح و هیچ گروه سیاسی وابستگی نداشته و ندارد. و آنچه را در این جا، به بررسی و تحلیل نشسته است خالی از حب و بغض سیاسی نسبت به این جناح یا آن جناح و این رهبر یا آن رهبر احزاب سیاسی در افغانستان است.

این اثر در شرایط هجرت از وطن به نگارش گرفته شده است و بجز در موارد ارانه ارقام که لازمه آن نشان دادن مأخذ است در موارد دیگر کمتر به مأخذ رجوع شده است، زیرا اکثریت وقایع عمده در مرکز کشور و در ماحول نگارنده وقوع یافته و خودش شاهد عینی برخی از وقایع در شهر کابل بوده است. و آنچه را شنیده و روایت شده بدان‌ها باور حاصل کرده است. لذا ممکن است تذکر برخی از وقایع برای بعضی از

افراد، بخصوص اعضای حزب دموکراتیک خلق، تازه‌گی نداشته باشد ولی حتما برای آنهایی که دور از میهن و دور از کابل بسر می‌برده‌اند، خالی از دلچسپی و تازه‌گی نباشد. باید تذکر داد که با کودتای ثور ۱۳۵۷، امنیت از کشور رخت بر بست و آزادی های فردی منجمله آزادی بیان و عقیده و مطبوعات نیز از روزهای قبل از کودتای ثور، یعنی با کودتای ۱۹۷۳ محمد داود در کشور از میان رفت و پس از کودتای ثور، چنان استبداد و اختناق تک حزبی بر کشور مسلط شد که کمترین اظهار عقیده در مورد سیاست رژیم و وابستگی آن به اتحاد شوروی، به منزله خودکشی بود.

در نخستین ماههای کودتای ثور، حتی اگر کسی رادیو «بی‌بی‌سی» را شبانه در منزل خود می‌شنید، نیز مورد پیگرد اعضای حزب بر سر اقتدار، از طریق بازپرسی اطفال در مکتب و دستگاه جاسوسی «اکسا» قرار می‌گرفت، بدینگونه نباید بر نگارنده خورده گرفت که آنچه بعد از سقوط رژیم نوشته‌ام، چرا در همان وقت و همان سالها که حزب بر سر قدرت بود، ننوخته‌ام؟ طبیعی است که اگر در آن وقت می‌نوشتیم و بدست یک حزبی تازه بدوران رسیده می‌افتاد، دیگر زنده نمی‌ماندم تا آنچه را که اکنون می‌نویسم، در پیشگاه هموطنان خود تقدیم نمایم.

نباید چنین تصور کرد که با پرداختن به این کار می‌خواهم خود را در افتخارات مقاومت مجاهدین شریک سازم. البته جهاد ملت افغانستان بر ضد تهاجم شوروی تا خروج آنها از کشور یک افتخار تاریخی برای همه افغانها است، اما پس از خروج قشون سرخ از کشور و بخصوص پس از تصرف و اشغال بدون جنگ کابل و سایر شهرها توسط مجاهدین، ادامه جنگ برادرکشی و ویرانی کشور، برای هیچکسی به شمول مجاهدین افتخار برانگیز نیست، زیرا این جنگ تمام هست و بود کشور را به باد فنا داد و آنرا تا لب پرتگاه زوال و تجزیه نزدیک ساخته است.

من با این نظر پژوهشگر دانشمند ایرانی، آقای دکتر محمود افشار یزدی کاملاً هم‌نوایم که می‌گوید: «برای نوشتن تاریخ باید صبرکرد تا حوادث داغ از گرمی خود بیفتند و سرد شود، در کشاکش جنگ گرم سپاهی و نزاع سرد سیاسی نمی‌توان تاریخ انتقادی بی نقص و بیطرفانه نوشت. تنها می‌توان و باید اصل وقایع را نگاشت که فراموش نشود.»^۱

نگارنده نیز مدعی نگارش یک کار بلند بالای تاریخی خالی از نقص نیست، اما آنچه را که من در اینجا ثبت و بررسی کرده‌ام، مقدمه یا مدخلی است برای ورود به

^۱ محمود افشار، افغانستان، ص ۲۷۴، ج ۱

تاریخ این دو دهه که حتماً یکروزی بدرد تاریخ کشور ما خواهد خورد. به کلام دیگر در میان نکاتی که اینجا بازتاب و مورد بررسی قرار گرفته است، بدون شبهه نکات جالبی هم برای خواندن و آگاهی یافتن است و هم شرح حوادثی است که در تاریخ فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) انعکاس نیافته است و بدون شک برای تاریخ کشور ما سودمند خواهد بود. و اما کسانی که نتایج این بررسی‌های تاریخی را به سود خود یابه سود گروه خود نمی‌بینند، طبعاً از خواندن آن ناراحت خواهند شد و در صدد اعتراض و رد آن خواهند برخاست. اما واقعیت همان است که بوده و مردم افغانستان خواهی نخواهی بار تحمل آن را برده‌اند و تا هنوز هم این بار توان فرسا به منزل مقصود نرسیده است.

بخشی عمده از این کتاب وقف وقایع و حوادثی شده که پس از تسلط مجاهدین بر کشور و پایتخت آن کابل رخ داده است و هنوز هم جنگهای قدرت طلبی، قومی و مذهبی و تنظیمی در کشور ادامه دارد و مداخلات کشورهای منطقه آنرا قمچین می‌کند. اکنون که من موفق شده‌ام تا حدودی به ثبت و ضبط وقایع ناهنجار کشور در دو دهه اخیر و بررسی و تحلیل برخی از این حوادث ناگوار بپردازم، به عنوان یک افغان متحسس که دستش با قلم و چشمش با تاریخ آشنایی دارد، فقط می‌خواهم به این سوال‌ها جواب پیدا بشود که:

چرا کشور ما افغانستان ویران شد؟

چه کسی آنرا به این روز سیاه کشانید؟

چه اهدافی با ویرانی کشور ما برآورده شده و خواهد شد؟

نقش کشورهای بزرگ جهان، امریکا و شوروی و کشورهای همسایه در بحران

افغانستان چه بوده و دست‌آوردهای این کشورها چه چیزهایی بوده است؟

نسل‌های آینده افغان باید دوستان و دشمنان واقعی وطن خود را بشناسند. در این

کتاب ضمن شرح وقایع به این سنوالات پاسخ داده شده است و برخی سنوالات دیگر هم مطرح و بی‌پاسخ مانده است. که اشخاص ذیدخل در قضایای اخیر کشور باید به آن پاسخ بگویند.

در بسی موارد برای دریافت پاسخ درست تر به اشخاص وارد و حتی ذیدخل در

قضایای سیاسی کشور مراجعه شده و وقتی جواب مشابه از زبان چند نفر شنیده شده برای درج تاریخ برگزیده شده است. مگر اکثریت رجال و اشخاص به ذکر نام و وظیفه قبلی خود در پای روایتی و بازگویی حقیقتی موافقت نکرده خواهش نموده‌اند از آنها نام

نگیرم، منهم مصلحتا پذیرفته‌ام و چنانکه گفته‌اند نامشان را نبرده‌ام، به استثنای چند تن که خود بذکر نام خود رضایت داشته‌اند و حتی حاضراند هر وقتی که لازم باشد سخنان خود را رویاروی نیز تکرار کنند.

در مورد روابط و عملکرد رجال ذیدخل در قضایای سقوط دولت نجیب‌الله سعی من همواره در این بوده است تا از میان انبوه روایات و حکایات فقط آن یکی را انتخاب کنم که روایتگر، شخصیت غیر متعصب و روایتش غیر جانبدار و بی غرض به نظر می‌رسیده است. از آوردن روایات و حکایات تعصب‌آمیز و یکجانبه پرهیز کرده‌ام و بنابراین ممکن است برخی از افرادی که گویا چشم دیدهای خود را برای من قصه کرده‌اند، مگر من به ضبط آنها در اینجا نپرداخته‌ام، از من آزرده و دلگیر بشوند. این اشخاص باید مرا ببخشند که من نتوانسته‌ام بحرف و حکایت‌شان باور پیدا بکنم.

تاریخ را نمیتوان به مذاق این یا آن شخص، این یا آن گروه سیاسی، این یا آن ایدئولوژی، این یا آن دین و مذهب و قوم و قبیله، رقم زد. در افغانستان هریک از احزاب و گروه های سیاسی یا ایدئولوژیک، می‌خواهند تاریخ طوری نوشته شود که گروه سیاسی ای که خود بدان منسوب است، عاری از اشتباه و لغزش سیاسی و قهرمانان اصلی میدان سیاست و عمل بوده اند و هیچگونه خیانت و جنایت ضد بشری را مرتکب نشده اند، و عامل اصلی آن همه جنایت و خیانت و سیاه روزی ها در حق ملت، طرف های مقابل شان بوده اند. در حالی که وظیفه تاریخ نگار، جستجوی حقیقت است، باید آنچه به نظر مؤرخ حقیقت جلوه میکند و اسناد و شواهد آنرا تائید میکند، به مردم گفته و نشان داده شود. مؤرخ می باید وجدان خود را قاضی قرار بدهد، خاین را از صادق و ظالم را از مظلوم و حق را از باطل جدا کند، و جانبداری و خاطر خواهی از هیچ کس و هیچ گروهی را ننماید.

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

سوند - ۱۵ جون ۱۹۹۵

شناختی کلی از افغانستان

۱- وضعیت جغرافیایی:

افغانستان کشوریست کوهستانی، دارای اقلیم نیمه صحرایی و محاط به خشکه، به وسعت ۸۰۰ هزار کیلومتر مربع، دارای تخمین ۲۵ ملیون جمعیت واقع در شرق ایران، در شمال آن کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه، یعنی تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان واقع شده که رودخانه بزرگ آمو آن را از این کشورها جدا میکند. در جنوب و شرق افغانستان کشور پاکستان قرار دارد که بیش از دو هزار کیلومتر با افغانستان، مرز مشترک دارد. در انتهای شمال شرقی افغانستان، کشور چین با سی کیلومتر مرز مشترک خود با افغانستان واقع شده است.

۸۸ در صد خاک افغانستان را کوه های سر بفلک کشیده تشکیل میدهد که از سه هزار تا شش هزار متر از سطح دریا بلندی دارد. کوه های هندوکش در وسط کشور با طول شش صد کیلو متر و بلندی سه تا پنج هزار متر واقع شده که از دره هریرود در غرب کشور بسوی شرق تا سطح مرتفع پامیر ادامه می یابد. سلسله کوه های سلیمان و سفید کوه از شمال شرق کشور بسوی جنوب تا حوزه سند و بلوچستان امتداد یافته است که بیش از شش صد کیلو متر طول دارد. کوه های سلیمان و سفید کوه مسطور از جنگلات انبوه است که دارای ذخایر مهم درختان صنوبر و کاج و منبع بزرگ درآمد مردم محل است.

اما سلسله کوه های هندوکش از سیاه کوه در بخش غربی تا پامیر در منتهای الیه شرقی، فاقد هرگونه پوشش گیاهی است، ولی دارای یخچالهای بزرگی است که منابع دائمی آب رودخانه های افغانستان چون: رودخانه هیرمند و هریرود و فراه رود و ارغنداب و کوچه و دریای پنج و رودخانه کابل و گلپهار و غیره می باشند. سلسله کوه هندوکش کشور را بدو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم نموده و با وجودی که با شنندگان افغانستان را نژادهای مختلف که بصورت مختلط زندگی دارند، تشکیل می دهد، ولی در جنوب هندوکش بیشتر پشتونها و بعضی گروپهای دری زبان موجود اند. در شمال هندوکش دری زبانان و ترک زبانان و اندکی پشتون تمرکز دارند. باشندگان افغانستان

مرکزی راکه در دامنه های هندوکش حیات دارند، هزاره ها و تاجیکها تشکیل میدهند. در انتهای گوشه شمال شرقی کوه های پامیر که مارکوپولو آنرا «پام دنیا» نامیده، تاجیکستان، چین و پاکستان باهم اتصال پیدا میکنند. شهرهای کابل و غزنی قندهار و هرات و گردیز و جلال آباد در جنوب هندوکش واقع شده و شهرهای بلخ و قندز و جوزجان و شیرخان و میمنه در شمال هندوکش قرار دارند.

باید توجه داشت که تا هنوز مطالعات کامل علمی در افغانستان برای شناخت ذخایر طبیعی صورت نگرفته است، معهذاً تاجایی که مطالعات ابتدائی نشان داده است: درکوه های افغانستان معادن لاجورد و یاقوت و زمرد و طلا و نقره و مس و آهن و گوگرد و نمک و ذغال سنگ و ذخایر سنگهای زینتی مثل مرمر و رخام با رنگ های بسیار مرغوب و زخایر یورانیوم (درکوه خانشین واقع در هلمند)، و در دشتهای شمال و جنوب غرب منابع نفت و گاز وجود دارد.

۱۲ درصد از خاک افغانستان قابل بهره داری است که آنها فقط ۶ درصد آن قابل کشاورزی است و بقیه دشتهایی است که در بخشی از آنها صرف دیم کاری صورت میگیرد و امکان آبیاری مصنوعی در آنها نامیسراست.

اقلیم افغانستان مانند طبیعت آن ناهمگون است، گاهی از لهیب گرما در تب و تاب است و زمانی از نهیب سرما در رنج و عذاب، خشکی و برودت همراه با باد های سخت و طوفنده که از پیچاپیچ دره های بهم فشرده و کوهساران بلند، سینه پهن دشت های آفتاب سوخته را در می نوردد، حکایتگر آشفتگی طبیعت این سرزمین است. برخی از مناطق کشور مانند پامیر و قسمتی از بدخشان و نورستان که در سطح بلند تری قرار گرفته اند، زمستانی سرد دارد که بیش از هفت ماه بطول میکشد و درجه سردی و برودت در آنجا تا ۳۰ درجه زیر صفر میرسد. و در برخی مناطق مثل کابل و غزنی و کنواز و هزاره جات و غور و هرات هوای معتدل و چهار فصل مشخص دارد که مقدار بارندگی در آن سالانه تا چهارصد ملی متر میرسد. اما مناطق نشیب دار چون فراه و نیمروز و قندهار و ننگرهار و بلخ که مقدار بارندگی در آنها سالانه از ۲۰۰ ملی متر تجاوز نمیکند، دارای تابستان گرم با درجه حرارت ۵۰ درجه بالای صفر و زمستان گوارا با حرارت ۱۵ تا ۲۰ درجه بالای صفر می باشد.

بدینسان کشورما، فلاتی است کوهستانی، کم آب با اقلیم صحرانی و نیز یکی از دهلیز های مهم فتوحات بسوی جنوب و غرب و شمال. همین مشخصات که از پامیر تا

بین النهرین را احتوا میکند، نقش و اثرات دور و درازی بر تاریخ و جامعه ما گذاشته است.

اولاً: بر اثر خشکی و کم آبی، مسئله آبیاری و کشت و زراعت یکی از پرابلم های اقتصادی و اجتماعی کشور ما را تشکیل میدهد. سرانجام دهقان کشور ما، به کشف کاریز و ایجاد شبکه آبیاری مصنوعی توفیق یافت و این شبکه آبیاری مصنوعی روز بروز بر قدرت میرابان، اربابان، حکمرانان و پادشاهان افزود تا آنجا که مارکس یکی از علل پیدایش استبداد خشن شرقی را همین سلطه پادشاهان بر شبکه آبیاری میدانند. وجود این شبکه آبیاری، یک نتیجه دیگری هم داشت و آن اینکه وقتی بر اثر هجوم اقوام بیگانه این شبکه تخریب می شد و یا می خشکید، دیگر احیاء مجدد آن ها دشوار بود و رکود اقتصادی عمیقی را بر جای می گذاشت.

ثانیاً: در اثر کوهستانی بودن، ما شاهد جدائی اقوام و ملیت های مختلف و بقایای زبانها و لهجه ها و آداب و رسوم و عنعنات متفاوت هستیم. کوه های سر بفلک کشیده، دره های تنگ، دشت های فراخ دامن و طوفان زای، هیچکدام تشویقی برای درهم آمیزی فرهنگ های مختلف نیست تا اقوام ملی تسریع گردد. فقط سیطره یک سلطان قهار و خشن و ایلغار اقوام مهاجم برای مدتی، این اقوام را با رشته های آهن و خون با هم میدوخت و اجزاء را با هم لحیم میکرد.

۲ - مردم افغانستان

نفوس افغانستان بیشتر از ۲۵ میلیون است. از این تعداد ۸۰ درصد آن در روستاها زندگی دارند و ۲۰ درصد در شهرها، ۸۵ الی ۹۰ درصد مردم بی سواد اند. شغل مردم در روستا، کشاورزی و گلخانه داری است و در پهلوی این شغل زنان به بافتن قالین و گلیم و سوزن دوزی می پردازند. در روستا های افغانستان اثری از برق و تلویزیون و ویدیو و یچپال و سایر مظاهر تمدن معاصر وجود ندارد و اکثریت مردم در دهات بی سواد اند و خواندن و نوشتن نمیدانند و تنها ملای ده شحص با سواد در میان روستا شناخته می شود.

و اما مردم در شهرها تا سال ۱۹۹۲، در جنب تجارت و داد ستد، به کارهای اداری و خدمات دولتی و تحصیل مصروف بودند. در شهر های بزرگ افغانستان مثل: کابل، قندهار، هرات، مزار شریف، و جلال آباد علاوه بر مدارس ابتدائی و لیسه ها و دبیرستانها، دانشگاه هایی نیز وجود داشت که جوانان در آنها مصروف فراگیری علوم

مختلفه بودند ولی در شهر های درجه دوم و سوم صرف مدارس ابتدائی و دبیرستان ها در خدمت تعلیم و تربیت مردم بودند.

از لحاظ ترکیب اجتماعی در افغانستان ، اقوام و گروه های مختلف قومی زندگی دارند: مثل ، پشتونها ، تاجیک ها ، اوزبک ها ، ترکمنها ، هزاره ها ، بلوچها ، نورستانی ها ، پشه نی ها ، قرغزها ، قزاقها ، هندوها و دیگر اقلیت های قومی. به عقیده دانشمندان جامعه شناسی ، مردم افغانستان از اقوام هند و ایرانی اند ، اما برخی از اقلیت های ترک نژاد یا مغول نیز در کنار آنها زندگی دارند. دین مردم افغانستان عمدتاً اسلام و تعدادی از هندوها و یهودها در کشور زندگی میکردند. گرچه تا کنون احصائیه های دقیقی وجود ندارد اما تخمین زده میشود که ۸۰ تا ۸۵ درصد از مردم مسلمان افغانستان سنی مذهب اند و بقیه شیعه اثنی عشری و شیعه اسماعیلیه اند. بزرگترین گروه های قومی در افغانستان پشتونها و تاجیکها و هزاره ها و اوزبیکها اند . تازه ترین احصائیه بین المللی بیانگر آنست که پشتونها ۴۰٪ ، تاجیکها ۲۵٫۳٪ ، هزاره ها ۱۸٪ ، ازبیکها ۶٫۳٪ ، ترکمنها ۲٫۵٪ قزلباشها ۱٫۵٪ باشندگان کشور را تشکیل میدهد. (مجله درد دل افغان، شماره ۴۷، ص ۲۷)، نورستانیها ، بلوچ ها ، ایماقها ، قرغزها ، تاتارها ، عربها و قزاقها بنابر کمی تعداد شان عموماً در احصائیه ها ذکر نمی شوند. اما تمام اقوام ساکن در افغانستان دارای احساس عمیق وطنخواهی ، آزادی طلبی ، غرور ملی ، افتخارات مشترک تاریخی و خصلت مهمان نوازی اند و از لحاظ قانون دارای حقوق مساوی شناخته می شوند.

در افغانستان تقریباً ۲۰ زبان وجود دارد که مردم در محلات مختلف با آن صحبت میکنند، مانند : زبان پشتو ، زبان فارسی دری ، اوزبکی ، ترکمنی ، بلوچی ، نورستانی ، پشه نی ، قرغزی ، واخی ، اورمری ، پامیری ، مونجی و غیره . اما دوزبان پشتو و دری ، زبانهای رسمی کشور اند که در دفاتر دولتی به این زبانها کتابت و نشرات صورت میگیرد. مگر عمومیت زبان دری نسبت به زبان پشتو بیشتر است ، بدین معنی که زبان دری حتی در مناطق پشتو زبان و دیگر گروه های قومی نیز قابل فهم است و مردم با آن داد و ستد و معامله می نمایند ، درحالی که زبان پشتو در برخی مناطق مثل بدخشان و پامیر و یا در میان اوزبیکها و ترکمن ها و قرغز ها کمتر قابل فهم است .

زبان دری در افغانستان مثل زبان پشتو دارای لهجه های مختلف است ، مانند لهجه بدخشی، لهجه هزاره گی ، لهجه هراتی و لهجه کابلی که بهترین آن لهجه کابلی

است. و در زبان پشتو لهجه های پکتیانی، قندهاری و ننگرهارای و وردکی به آسانی از هم قابل تمیزاند، ولی از همه آنها لهجه قندهاری خیلی شیرین و زود فهم تراست.

قابل یادآوری است که تمام کسانی که بزبان فارسی در افغانستان صحبت میکنند، تاجیک نیستند، بلکه آنها را فارسی بان یا فارسیوان می نامند. انتساب این مردم به فارسی، از آن جهت نیست که گویا ایشان از فارس ایران به افغانستان آمده باشند، بلکه از آن جهت است که آنها بقایای مردمی اند که در روزگاران گذشته دین زرتشتی داشته اند و مردم دیگر که دین زرتشتی نداشتند، آنان را پارسی میگفتند. کلمه پارسی بجای زرتشتی بکار میرفته است، چنانکه پارسیان هند، همانا زرتشتیانی اند که از یزد ایران به هند پناه برده اند، نه اینکه از فارس. لفظ پارسی گاهی به مجموعه اخلاق و سنن و آداب نیز بکار رفته است، آنجا که فردوسی میگوید:

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

درست مانند لفظ پشتو که علاوه بر افاده مفهوم زبان، مشتمل است بر بسا معانی اخلاقی و سنن قومی و نوامیس ملی. مثلاً هرگاه بکسی گفته شود که پشتو ندارد، مقصود آنست که فاقد غیرت و شجاعت و آداب و سنن پشتونوالی است.

از لحاظ بوم شناسی، پشتونها عموماً در جنوب هندوکش، در دامنه های سلسله کوه های سلیمان و سفید کوه و سیاه کوه، یعنی در وادی هرات، و در جنوب غور، در وادی فراه رود، در وادی هلمند، در وادی ارغنداب در قندهار، در وادی ترنک یعنی در زابل و در ارزگان و در دره های تخت سلیمان، در دیره اسماعیل خان و دیره غازیخان و در مناطق سفلی مصب رود کابل یعنی در پشاور تا رود اتک و در پکتیا، و پکتیکا و در ننگرهار و کنر ها و لغمان و پغمان و لوگر و میدان و وردک و قسماً در میمنه و کندز و سمنگان و نیمروز زندگی دارند. تاجیکان، در پروان و کاپیسا، و در شمال هندوکش در ولایات، تخار و بدخشان اکثریت باشندگان را تشکیل می دهند، ولی در ولایات دیگر مثل: کابل و بغلان و کندز و بلخ و جوزجان، تاجیکها گروه های حاشیه وی را تشکیل میدهند. اوزبک ها و ترکمن ها عموماً در شمال هندوکش در ولایات فاریاب و جوزجان، متراکم اند. بنابر گوه های تاریخ ازبکها در ۱۵۰۶ در شمال افغانستان به عنوان قشون مهاجم بسرکردگی محمدخان شیبانی وارد شده اند و ترکمنها پس از اشغال ترکمنستان توسط روسها در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی و بخصوص بعد از تسخیر مرو در ۷۹_ ۱۹۷۸ به افغانستان مهاجرت کردند، گروهی از ترکمن های ایرساری و تیکه در دهه

دوم قرن بیستم وارد شمال افغانستان شده اند.^۲ هزاره ها در کوهسار مرکزی کشور در ولایات ارزگان و بامیان و غزنی و در شمال کشور در ولایت سرپل اکثریت باشندگان را تشکیل داده اند، ولی در کابل و پروان گروپ های حاشیه وی را میسازند. بلوچ ها در ولایت نیمروز و ولایت هلمند و بادغیس و نورستانی ها و پشه ایها در بخش شمال شرقی در ولایت نورستان، واخپها و قرغزها و مونجی ها در پامیر و واخان زندگی میکنند.

۳- تاریخ :

افغانستان را بنابر موقعیت استراتژیکی آن گذرگاه کشورگشایان نامیده اند. این کشور از سه هزار قبل بارها مورد حمله اقوام و ملل مهاجم قرار گرفته است ، مانند حمله هخامنشی های ایران (قرن ۶ ق م)، حمله اسکندر مقدونی (قرن ۴ ق م) ، حمله موریاهای هند و پخش دین بودائی (اوایل قرن ۴ ق م)، حملات کوشانیان (قرن اول ق م) ، حملات ساسانیان ایران (قرن ۳ م) ، حمله هپتالیان (قرن ۵ م)، حملات اعراب (قرن ۷ م) ، حملات ترکان غز (قرن ۱۱ م) و حملات مغولها (قرن ۱۳ م) ، و سرانجام هجوم استعمار انگلیس و روس (در قرن ۱۹ م) که هریکی تکه هایی از پیکرش را بردند و بالاخره آن را به عنوان «ببفرستیت BufferState» در جایش میخکوب کردند . اما بخاطر باید داشت که اکثر این مهاجمان با مقاومت سرسختانه مردم روبرو شده، در دره ها و کوه پایه های این کشور نیست و نابود شده اند. بگونه مثال: آخرین این مهاجمان انگلیسها و روسها بودند که اولی در یورش (۱۸۳۹) خودبرکشور ۱۶ و نیم هزار نیروهای جنگی آن تماماً در روزهای ۶ - ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ نابود شدند و روسها نیز در دوران تهاجم خود (۱۹۷۹-۱۹۸۹) تا ۲۵ هزار قشون خود را در این کشور از دست دادند.

البته این هجوم ها در دورانهای باستان اثرات مختلف داشت : اثرات منفی ، بصورت در هم کوفتن تمدن های آنزمان ، و اثرات مثبت بصورت انتقال تمدن و فرهنگ های اقوام و ملل مهاجم . این امر به ویژه در مورد سیطره مقدونی ها از جهت انتقال فرهنگ ، فلسفه و هنر یونانی و هجوم موریاهای هند از لحاظ انتقال فلسفه و آیین و هنر بودائی و امتزاج این دو فرهنگ بر کشور ما اثرات دراز مدت داشته است. همچنان

^۲ دیده شود: غبار ، ج ۱ ، ص ۲۸۲ ببعد، احمد رشید، طالبان ، اسلام ، نفت و ...، ص ۲۲۳

سیطره اعراب با ایدیولوژی اسلام و با آن برابری قبیله ای خود، توانست ضربه قاطعی بر نظام نابرابر حاکمیت مطلقه سلطنتی و اشرافیت فیودالی وارد سازد.

در دوره اسلامی گاهی افغانستان با ایران و سرزمین های آسیای میانه ، کشور واحدی تشکیل میداد، مانند دوره صفاریان سیستان (قرن نهم میلادی) و دوره سامانی (قرن دهم میلادی) و دوره غزنوی (قرن یازدهم میلادی) و دوره غوریان (قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی) و تیموریان هرات (قرن پانزدهم میلادی) دوره صفویان ایران (قرنهای شانزدهم و هفدهم تا نیمه قرن هژدهم میلادی) .

از نیمه قرن هژدهم میلادی ببعده یعنی از سال ۱۷۴۷ میلادی است که افغانستان به عنوان کشور مستقلی بوسیله احمدشاه ابدالی عرض اندام نمود. حدود سیاسی افغانستان در قرن ۱۸ از غرب خراسان تا دهلی در شرق و از آمو دریا در شمال تا دریای عمان در جنوب میرسید، ولی از اوایل قرن ۱۹ بنابر دسایس استعماری انگلیس و روسیه ، بخش هایی از شمال و جنوب و غرب افغانستان از پیکران جدا گردید ، یعنی در شمال منطقه پنجده و در غرب نیمی از پیکر سیستان و در جنوب و جنوب شرق خاک های پشتونستان، از پیشاور تا بلوچستان بشمول دیره جات از پیکر کشور جدا و به ترتیب به روسیه و ایران و حکومند هند بریتانیایی وصل گردید تا آنکه در اواخر قرن ۱۹ پس از چانه زندهای بسیار میان روسیه و انگلیس حدود موجوده افغانستان از طرف کشورهای استعماری بزرگ برسمیت شناخته شد.

تا سال ۱۹۱۹ افغانستان به حال نیمه مستعمره انگلیس بحیات خود ادامه میداد. با رویکار آمدن شاه امان الله در افغانستان در سال ۱۹۱۹ ، سومین نبرد افغانها با انگلیسها بخاطر استقلال کامل سیاسی کشور صورت گرفت که سر انجام منتج به استرداد استقلال افغانستان شد و افغانستان پا به مرحله جدیدی از حیات سیاسی و اجتماعی خود گذاشت. شاه امان الله ، برنامه های اصلاحی فراوانی برای تحرک جامعه به پیش طرح کرد و به تطبیق آن پرداخت .

شاه امان الله پیش از هرچیز دیگر به وحدت ملی افغانها توجه نمود و به همین منظور برای نخستین بار در افغانستان به تدوین قانون اساسی پرداخت (۱۹۲۲) و بر اساس قانون اساسی ، مردم را متساوی الحقوق اعلام داشت و رسم بردگی و بیگار را لغو نمود. و آموزش و پرورش را برای زن و مرد افغان مجانی و اجباری ساخت. به تاسیس مدارس و مکاتب در سرتاسر افغانستان پرداخت و حقوق زنان را با مردان مساوی اعلام نمود و به زنان حق داد تا آزادانه و بدون نقاب از خانه بیرون ظاهر شوند

و هیچکس حق نداشت با دختر صغیر و نابالغ ازدواج نماید. او تعدد زوجات را برای مردان منع نمود و رسم گرفتن چهار زن را مردود اعلام کرد.

شاه امان الله قوانین زیادی در عرصه های مختلف حیات سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وضع نمود و به تطبیق آن پرداخت ، ولی متأسفانه که با واکنش روحانیت متنفذ روبرو شد و شورش هایی به تحریک روحانیون وابسته به ارتجاع و استعمار در کشور رخداد و رژیم روشنفکرانه امانی را با سقوط مواجه ساخت و بجای او حبیب الله کله کانی که مردی بی سواد و در دزدی شهرت داشت قرار گرفت و بدینسان تمام طرح های اصلاحی و مدنی مشروطه خواهان نقش بر آب گردید (۱۹۲۹).

در سال ۱۹۲۹ ژنرال نادر خان که از مدتی در فرانسه به عنوان سفیر افغانستان کار میکرد برای مقابله با رژیم ارتجاعی و عقبگرایی پسر سقاو وارد افغانستان شد و با حمایت روحانیون متنفذ و مردم قبایل توانست پسر سقاو را سقوط دهد و خود به عنوان پادشاه افغانستان زمام امور را بدست بگیرد . نادرشاه چهار سال بعد در یک حادثه سوء قصد کشته شد و پسرش محمد ظاهر ۱۶ ساله پادشاه افغانستان اعلام گردید (۱۹۳۳) چون محمد ظاهرشاه دارای تجارب کاری و اداری نبود ، زمام امور افغانستان بدست عمویش سردار محمد هاشم خان که صدراعظم بود ، سپرده شد . سردار محمد هاشم خان مدت پانزده سال با خود کامه گی بر افغانستان حکومت نمود و روشنفکران بسیاری را که از شاه امان الله هواداری مینمودند، به زندان سپرد . سرانجام پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۶ عموی دیگر محمدظاهرشاه ، موسوم به شاه محمودخان به حکومت افغانستان گماشته شد . شاه محمود خان بر خلاف برادرش ، با روشنفکران و دگر اندیشان از در مسالمت پیش آمد و برخی آزادیها را به مردم داد . در مطبوعات کشور انتقادات و اعتراضات مردم بر ضد رشوه خواری و حق تلفی کارمندان دولت بازتاب می یافت . جراید ملی و هسته های احزاب سیاسی به دور این جراید تشکیل یافت . از آن جمله بودند : جریده «انگار» مبلغ اندیشه های «حزب ویش زلمیان» ، جریده «ندای خلق» مبلغ افکار جوانان تندرو برهبری دکتر عبدالرحمن محمودی و جریده «وطن» مبلغ اندیشه های دموکراسی و شاهی مشروطه برهبری میر غلام محمد غبار ، که در روشن ساختن افکار مردم نقش موثر داشتند .

در سال ۱۹۵۳ محمد داود وزیر دفاع افغانستان بجای شاه محمود خان به مقام صدارت تکیه زد. و برای مدت ده سال با انضباط و استبداد حکومت کرد . جراید ملی و

احزاب سیاسی و آزادی مطبوعات از میان رفتند و آنانی که بر این روش حکومت او انتقاد میکردند به زندان سپرده میشدند.

در زمان حکومت محمد داود زنان به آزادی خود رسیدند و توانایی یافتند تا بدون نقاب از منزل بیرون بروند و در دانشگاه با مردان یکجا درس بخوانند و در دفاتر دولتی راه یابند. همچنان در این دوره به تقویت اردوی ملی افغانستان بیش از پیش توجه شد و تعدادی از شاگردان به اتحاد شوروی فرستاده شدند تا استعمال و کاربرد سلاح های ساخت شوروی را فرا گیرند. این جوانان در مدت تحصیل خود در اتحاد شوروی، ضمن فراگیری تکنیک نظامی، با ایدیولوژی مارکسیزم - لنینیزم نیز مجهز شده بکشور باز میگشتند. علاوه برین محمد داود با طرح های انکشافی پنج ساله، در عرصه های ساختمان بندهای ذخیره آب، استخراج نفت و گاز در شمال کشور توسط کارشناسان شوروی، ساختن شاهراه های اسفالت شده مزارشریف - کابل، و بزرگراه تورخندی - قندهار و شگافتن تونل بزرگ دوکیلومتری سالنگ در ارتفاع یکهزار متر از دل هندوکش و ساختن بند برق ماهی پر و بند برق نغلو و بند های آب درونته و تقویت بند امیر در غزنی و همچنان ساختن میدانهای هوایی در بگرام کابل و قندهار و شیندند و غیره خدمات مهمی برای افغانستان نمود. ولی چون مردی نظامی و مستبدالرأی بود، مردم سخت از او بیم داشتند و شاه که تا آن زمان از سیاست کشور منزوی بود، برای باز کردن فضای سیاسی در کشور، محمد داود را مجبور به استعفا نمود و بجای او دکتر محمد یوسف را به عنوان صدراعظم افغانستان برگزید (۱۹۶۳).

محمد ظاهر شاه گرچه مدت چهل سال در افغانستان پادشاه بود، اما چون سی سال از این مدت را عموها و پسر عموی او حکومت کرده بودند، او در حاشیه سیاست قرار داشت وچندان نقشی برسرنوشت مردم نداشت، ولی پس از کنار زدن محمد داود از حکومت در ۱۹۶۳ نقش بسیار مثبتی در احیاء دموکراسی در کشور بازی نمود. محمد ظاهرشاه با تدوین قانون اساسی جدید کشور در ۱۹۶۴، حقوق و آزادی های زیادی به مردم کشور داد. زنان در انتخابات پارلمانی حق اشتراک پیدا کردند و برخی از زنان در پارلمان و کابینه راه یافتند. احزاب مختلف با ایدیولوژی های مختلف چپی و راستی و تندرو و کند رو و میانه رو در افغانستان ظهور کردند و هریک با انتشار روزنامه و جریده بی در تبلیغ مرام و برنامه های خود از دیگران پیشی می جستند. در افغانستان این دوره را که ده سال دوام آورد دوره دموکراسی نام دادند، اما محمد داود با حمایت مشتی از افسران تحصیل کرده در اتحادشوروی در سال ۱۹۷۳ کودتایی را بر ضد محمد ظاهرشاه که در روم بود، براه انداخت که بدون خونریزی به پیروزی انجامید و آن را

کودتای سفید نامیدند. محمد داود نظام شاهی را در افغانستان لغو و بجای آن نظام جمهوری را اعلام نمود که با استقبال مردم روبرو شد.

داود دوباره طومار دموکراسی را در هم پیچید و با طرح های اقتصادی - اجتماعی خود برای انکشاف افغانستان خواست گام بردارد، اما خود را در تنگنای مشکلات اقتصادی روبرو دید. برای دریافت کمک بخاطر تحقق برنامه اقتصادی هفت ساله خود به کشور های خلیج، به ایران و عربستان و کویت سفر نمود و با استقبال گرم رهبران کشورهای مزبور روبرو شد. دولت کویت چک سفیدی در برابر داود گذاشت که هرچه ضرورت دارد بنویسد، بشرط آنکه از وابستگی به شوروی خود را وارهاند. شاه ایران نیز با پیش پرداخت بلا عوض سیصد ملیون دالر به داود، خاطر نشان ساخت که دومیلیارد دالر دیگر در برنامه های اقتصادی افغانستان کمک مینماید، بشرط آنکه خود را از زیر نفوذ شوروی ها برهاند.

با این وعده ها وقتی داود بکابل برگشت، به برطرفی برخی از وزراء از کابینه اش که به عضویت در حزب دموکراتیک خلق افغانستان منسوب بودند، پرداخت و سپس سفری به مسکو نمود تا به بریژنف رهبر اتحاد شوروی خاطر نشان نماید که جلو تند رویهای حزب دست چپی تحت حمایه خود را در افغانستان بگیرد، و چون افغانستان به تبعیت از سیاست عنعنوی بی طرفی خود، نیاز بکمک های اقتصادی کشور های غنی جهان دارد، نباید گرفتن این کمک ها، به لغزیدن افغانستان در دامن غرب تعبیر شود، اما رهبر فرتوت شوروی آقای بریژنف قبل از گوش دادن به حرف های داود، داود را تهدید به اخراج کارشناسان کشورهای غربی که مصروف مطالعه منابع نفت و گاز در افغانستان بودند، نمود و گفت باید حکومت افغانستان آنها را که مصروف جاسوسی اند از افغانستان اخراج نماید.

داود نیز جواب محکمی به بریژنف داد و گفت: افغانستان اگر لازم باشد گرسنه مانده میتواند، اما هرگز بکسی اجازه نخواهد داد که دیگری به آنها دیکته نماید که چگونه کشور خود را اداره نماید و سپس میز جلسه را ترک گفت و بکشور خود باز گشت. ختم جلسه در فضای غیر دوستانه، رهبر فرتوت شوروی را واداشت تا دستور سرنگونی داود را بوسیله حزب دموکراتیک خلق، صادر نماید. حزب مذکور که از مدتها قبل دچار انشعاب شده بود مجدداً به ایتلاف پرداخت و سپس با ترور شدن یکی از رهبران حزب مذکور بنام میراکبرخیبر، که بدون تردید بدسیسه «کی، جی، بی» صورت گرفته

بود، مراسم بخاک سپاری او را با شکوه هرچه تمام برگزار کرد و ضمن سخنرانی های خود دولت داود را مسبب آن وانمود کردند.

دولت به دستگیری تعدادی از رهبران حزب دموکراتیک خلق پرداخت ولی فردای آن ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ ، خود را با کودتای خونین اپریل روبرو دید و ظرف ۲۴ ساعت سقوط نمود. داود با تمام خانواده خود برگبار مسلسل بسته شد و قدرت دولتی به حزب دموکراتیک خلق انتقال یافت ، از آن پس سیل مشاورین نظامی و اطلاعاتی شوروی به افغانستان آغاز یافت.

بقدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق

داستان بقدرت رسیدن و قدرت نمایی حزب مذکور بخاطر تحقق برنامه های سوسیال امپیریالیستی شوروی، فصل درد ناک تاریخ افغانستان است که منجر به فراخواندن یکصد و بیست هزار قشون سرخ به افغانستان شد .

با حدوث کودتای ثور درکشور، نظام اجتماعی مبتنی برمالکیت فیودالی زمین مقام خود را به حیث یک نظام مسلط از دست داد و حاکمیت جدید(یا رژیم روشنفکران چپی) جامعه را به سه بخش تقسیم نمود. بخشی خواسته و یا ناخواسته در پهلوی نظام جدید ایستادند و بخش دیگر در مخالفت با رژیم خانه و کاشانه خود را ترک گفتند و راهی دیار هجرت گردیدند و بارزیم جدید به پیکاربرخاستند. و بخش سوم همانا اکثریت خاموشی بود که نه با این و نه با آن ، چشم به آینده دوخته بودند . از آن بیعد هواخواهان رژیم جدید مخالفان خود را به نام ضد انقلاب تعقیب، زندانی، شکنجه و سرانجام نابود میکردند. و مخالفان رژیم نیز آنانی را که در تحت حاکمیت جدید امرار معاش و حتی در یک مکتب دهاتی کارمیکردند ، ولو هیچ ارتباط و وابستگی ایدئولوژیک با حزب بر سر قدرت هم نمی داشتند ، بنام کمونیست و ملحد و کافر درصورت دستگیری اعدامشان میکردند و این عمل خود را یک عمل اسلامی و شرعی می پنداشتند .

با این موضع گیری خصمانه و بر اثر این بینش دگم و تنگ نظرانه و عملکرد فاجعه آمیز هردو جانب درگیر ، با تاثیر پذیری از تبلیغات روانسوز جنگ سرد دو ابر قدرت جهانی ، جامعه غرق در فاجعه گردید. در حدود پنج ملیون از مردم کشور راه مهاجرت در پیش گرفتند و در حدود یک ونیم ملیون افغان دیگر جان های خویش را از دست دادند و کم از کم نیم ملیون انسان دیگر هم معلول و معیوب گردیدند و افزون بر آن تمام نهاد های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ونیز تمام تاسیسات عصری و عنعنی کشاورزی و آثار مدنی در مجموع تخریب و از میان رفتند .

اما آنچه فاجعه آمیز تر از این همه بود ، بذر تخم «نفاق ملی» بجای « وفاق ملی» بود که هردو طرف درگیر ، در تعمیم و تعمیق آن سعی بیدریغ بجا آوردند. رژیم روشنفکران چپی ، برای تداوم حاکمیت خویش نه تنها از راه پیشکش رشوه های کلان به برخی قوماندانان تنظیم ها، از مقاومت در برابر متجاوزین شوروی میکاست ، بلکه آتش نفاق را در میان گروه های مقاومت ملی نیز روشن نگه میداشت . افزون بر این با ایجاد ملیشه های قومی و دفاع خودی ، این ملیشه های قومی را برضد اقوام دیگر به جنگ و امیداشت که طبعاً بسیار فاجعه بار بود. طورنمونه ملیشه های قومی دوستم اوزبک با عملیات وحشت ناک خود در ولایات قندهار و زابل و پکتیا و جلال آباد و غیره مناطق کشور و همچنان ملیشه های قومی قهرمان جبار هلمندی و رسول بیخدا در صفحات شمال کشور بر اثر جنگ قوم کشی نفرت و کینه عمیقی در ذهن و خاطر مردم آسیب دیده بجا گذاشتند.

نظام روشنفکران، گرچه از راه فشار، اختناق و زندان و کشتار مخالفان و طرد تمام گروه های دگر اندیش و تولید نفاق بین الافغانی میخواست شیوه حاکمیت خود را دوام ببخشد ، مگر این راه و روش حکومت کردن که روسها آنرا دیکته میکردند مؤثر واقع نگردید وبا وجود حمایت بیدریغ یک ابرقدرت جهانی سر انجام با سقوط روبروگردید.

متأسفانه جانیشنان رژیم جدید نیز نتوانستند مس جامعه را به طلا مبدل کنند و از خود چنان بی کفایتی و ناشایستگی نشان دادند که مردم به کفن کش سابق محتاج شدند . (البته باید گفت که احتیاج به کفن کش سابق ، هرگز به معنی حقانیت رژیم قبلی نیست.) با اینکه افغانها چهارده سال در راه آزادی خود از چنگ شوروی و رژیم حزب دموکراتیک خلق رزمیدند، اما نه تنها مردم به آزادی نرسیدند و نظم و صلح در کشور شان تأمین نگشت، بلکه برخورد های وحشتناک تنظیمی باعث مرگ هزاران نفر از مردم بیگناه ، تخریب کامل کابل ، غارت و چپاول دارائی های عمومی و فردی و دست درازی بمال و ناموس مردم و تعدد مراکز قدرت در پای تخت (کابل در زمان حکومت مجددی و ربانی به ده مرکز فرماندهی تقسیم شده بود) گردید.

پس از سقوط حاکمیت روشنفکران چپی و روی کار آمدن تنظیم های جهادی ، انتقام کشی در میان گروه های اتنیکی و قومی و مذهبی چنان اوج گرفت که از کوبیدن میخ های آهنین برفرق سرقوم دیگر و بریدن پستان زنان و گوش و بینی و لب و دریدن شکم و مثله زدن ها و سربریدن ها و به نمایش گذاشتن صحنه های رقص مرده ،

داستانهای جانکاه و تکانه‌دهنده‌ی در کابل حکایت میشد. این جنایات چنان عظیم و چنان وحشتناک و بینظیر اند که شاید تا چندین نسل آینده مردم ما آنرا فراموش نکنند.

پیامدکارنامه‌های نفاق افگنی رژیم اسلامی تنظیمی در کشور بجایی رسید که در ماه می سال ۱۹۹۷ در یک روز روشن بیش از دوهزار طالب در شهر مزار شریف همراه با تمام پشتونهای کسبه کار و لیلای فروش ساکن در آن شهر تیرباران گردیدند و یکسال بعد در هشتم ماه اگست ۱۹۹۸ هنگامی که طالبان پشتون بر شهر مزار مسلط گردیدند به انتقام آن کشتار قومی، تقریباً هشت هزار از مردم هزاره را تیر باران و معدوم نمودند و با این فاجعه‌ی المناک فقط دشمنان مردم افغانستان شاد شدند، زیرا که بذر نفاق آنان بثمر نشست بود و بدست خود افغانها ثمر آنرا درویدند .

بر اثر مداخلات مغرضانه کشورهای ذیدخل در امور افغانستان، تعصبات زبانی و مذهبی و قومی در افغانستان دامن زده شد و مردم را بجان هم انداخت. رهبران تنظیم های جهادی در افغانستان بدستور حامیان خارجی خود ، تمام آثار باقیمانده از تهاجم شوروی را با خاک یک سان نمودند و بر مصیبت و بدبختی مردم افغانستان بیش از پیش افزودند. سر انجام از بطن این نا بسامانیها و خود سرپها و بی کفایتی های تنظیم های جهادی ،گروه طالبان با حمایت پاکستان درتبانی باعربستان سعودی و سیا، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.کتاب حاضر شرح حوادث دردناک این دو دهه مصیبت بار است .

فصل اول

پس منظر و عوامل کودتای ثور

استراتژی شوروی در افغانستان:

افغانستان با بر خورداری از موقعیت مهم استراتژیکی و دارا بودن منابع غنی اقتصادی، از دیرباز مطمح نظر قدرت‌های بزرگ جهان بوده است. از اوایل قرن ۱۹ میلادی تا جنگ جهانی دوم، انگلیس در رقابت تنگاتنگ با روسیه و با لشکر کشی‌های مکرر بر افغانستان، بیشترین تلاش و تلفات و خسارت‌های هنگفت مالی و جانی را متحمل شد تا براین سرزمین تسلط یابد و مانع هرگونه پیشروی احتمالی روس‌ها بسوی آبهای گرم و خلیج فارس گردد. اما انگلیس‌ها بر اثر روحیه شجاعت و سلحشوری و مقاومت سرسختانه افغانها در مقابل حاکمیت بیگانه‌گان، مجبور به عقب‌نشینی از افغانستان شدند، ولی دست بردار از آرزوی جاه طلبی و سلطه‌جویی خود بر رژیم‌های حاکم بر آن نشدند. چنانکه اعلحضرت امان‌الله‌خان را که با سلطه

انگلیس در افغانستان ضدیت داشت، از طریق تزویر و نیرنگ و تحریکات بر ضد او و ایجاد اختلافات ملی و مذهبی و اثنیکی سرانجام مجبور به ترک وطن نمودند و بجای او یک شخص بی‌سواد و بی‌دانش که سابقه رهزنی و قطاع‌الطریقی داشت برقرار نمودند.

اما پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از تقسیم نیم‌قاره هند به دو کشور هند و پاکستان، افغانستان مرکز مهم رقابت میان ابر قدرتها در منطقه واقع شد. هر دو ابرقدرت یعنی امریکا و شوروی خواهان حفظ و توسعه نفوذ ملی و فرهنگی و منافع‌شان در این کشور بوده‌اند.

در طی دو دهه اخیر، علت اصلی جنگ‌ها و ویرانی‌های افغانستان، رقابت و جاه طلبی ابرقدرتها بوده است. امریکا و شوروی هر یک منافع استراتژیکی متفاوتی در افغانستان داشته‌اند. ولی این کشور برای شوروی بخاطر موقعیت مهم جیوپولیتیک و استراتژیکی‌اش از لحاظ نزدیکی به حوزه نفت خیز کشورهای خلیج و هم مرزی با کشورهای نیمه‌قاره هند و جمهوری‌های آسیای میانه بیشتر مورد توجه بوده است.

در عین حال این کشور چون محاط به خشکه است و تنها از طریق دریای آمو که در دسترس شوروی‌ها قرار داشت، می‌توانست با خارج روابط تجاری و بازرگانی خود را برقرار کند، بدین جهت شوروی با سوء استفاده از این وضع و عقب مانده‌گی افغانستان سعی کرد این کشور را از اوایل دهه ۱۹۵۰، از لحاظ نظامی و تجاری و تا حدودی کمک‌های اقتصادی و فرهنگی به‌خود وابسته نگهدارد.

علاو‌تا زمامداران افغانستان از آغاز تقسیم نیم‌قاره هند، بنابر یک لجاجت سیاسی پر دردمس با پاکستان، کنترل نقاط کلیدی جامعه و اقتصاد کشور را به شوروی‌ها واگذار کردند.

شوروی‌ها نیز با بهره‌جویی از اختلافات افغانستان و پاکستان، بتدریج از طریق تهیه و تدارک تجهیزات نظامی و تربیت کادرهای اردو و قوای هوایی و برقراری مناسبات تجاری و تفحصات برای دستیابی به ذخایر نفت و گاز، بر تجارت و استخراج گاز طبیعی افغانستان کنترل و دسترسی کامل یافتند.

در عین حال شوروی‌ها با پخش ایدئولوژی مارکسیستی و جذب عناصر تحصیل یافته و روشنفکر جامعه، به تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحت رهبری افراد وابسته به خود دست یازیدند و از این راه مواضع مهمی در اردو و قشر روشنفکر جاذب افغان برای خود دست و پا نمودند. تا روزی از این مواضع بر مخالفین نفوذ و سلطه خویش یورش ببرند.

هنگامی که دولت افغانستان خواست کشور را از وابستگی عمیق شوروی وارهاند و مناسبات خود را با کشورهای همسایه، ایران و پاکستان که بر اثر تفتین استعمار تیره و وخیم شده بود، بهبود ببخشد، شوروی با براه انداختن کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، دولت جمهوری را در افغانستان سرنگون و زمینه هجوم خود را بر این کشور فراهم ساخت.

شوروی می‌خواست اولاً در صورت امکان این کشور را با همیاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به ایالت شانزدهم خود تبدیل نماید در صورت عدم امکان با استقرار حزب مذکور در رأس قدرت، این کشور را به قمر مسکو تبدیل و از آن به حیث تخته خیز در آبهای گرم استفاده کند، مگر چنین نشد، زیرا اولاً شناخت روس‌ها از خوی و خصلت افغانها ناقص بود و ثانياً شدت عکس‌العمل جهانی را در قبال دگرگونی رژیم جمهوری در افغانستان و مداخلات خویش در این کشور دقیقاً محاسبه نکرده بود. غرب بمنظور مقابله با نفوذ کمونیزم در منطقه از جنبش اسلامی در ایران حمایت کرد و با استقرار نظام اسلامی در ایران، این رژیم از همان آغاز کار مخالفت جدی خود را با رژیم طرفدار مسکو در کابل و سیاست توسعه‌جویی شوروی ابراز کرد و یکجا با پاکستان که از حکومت افغانستان دل‌خونین داشت، با مجاهدین افغان عملاً در برابر نفوذ شوروی سنگر نفوذ ناپذیری ایجاد کرد. کشورهای منطقه و جهان نیز از این داعیه پشتیبانی کردند و شوروی را با شکست و ناکامی تاریخی روبرو ساختند.

پشتونستان، ادعایی که افغانستان را تباه ساخت :

شکی نیست که سرزمین های آنسوی خط «دیورند» یعنی بلوچستان وایالت سرحد شمال غربی (پشتونستان) تا قبل از نخستین تجاوز انگلیس بر افغانستان در ۱۸۳۹ بخشی از سرزمین و قلمرو حاکمیت افغانستان بودند و مردمان آن مشترکات زیادی با ما از لحاظ زبان و تاریخ و فرهنگ دارند ، اما استعمار انگلیس آنرا در مقاطع مختلف زمانی از پیکر کشور جدا ساخت و جزو مستعمرات نیم قاره هند نمود و با امضای اسنادی به عنوان قرارداد های رسمی بین دولت هند برتانوی و افغانستان به این جدائیها مهر تائید زد (۱۸۹۳م) از آن ببعد خط دیورند، سرحد کشور ما را در طول بیش از ۱۲۵۰ کیلومتر با قلمرو استعماری بریتانیا در جنوب مشخص میکرد. استقلال کامل سیاسی افغانستان در ۱۹۱۹ میلادی نیز نتوانست سرزمین های از دست رفته را دوباره به افغانستان برگرداند. هیچ کس نمیتواند در وطن پرستی اعلیحضرت شاه امان الله و محمود طرزی

وزیر خارجه دولت امانی شک و تردید داشته باشد، آن دو شخصیت وطن پرست با تمام علاقمندی خود به سرزمین و مردمان هم نژاد و هم کیش آنسوی خط دیورند، پس از دو سال چانه زدن بادولت استعماری انگلیس سرانجام مجبور شدند برسر برسمیت شناختن استقلال کامل سیاسی افغانستان، از اعاده سرزمین های آنطرف خط دیورند(که البته برای افغانستان کار ناممکنی بود) بخاطر مطلوب اصلی یعنی استقلال کامل سیاسی افغانستان صرف نظر نمایند و در پای سند رسمی استقلال کشور در ۱۹۲۱ که قرارداد مرزی دیورند را تائید میکرد، امضاء گذارند.

پس از استقلال هند در ۱۹۴۷ و تقسیم نیم قاره به دو کشور (پاکستان و هند) دولت وقت افغانستان تحت فشار احساسات برخی حلقات ملیگرا، داعیه «پشتونستان» را مطرح کرد و با نواختن دهل «دا پشتونستان زمونگ» (این پشتونستان از ماست) که دهلی و مسکو برای آن کف میزدند، نقاضت و دشمنی های سیاسی بین پاکستان و افغانستان را دامن زد. از آن پس پشتونستان بحیث یک قضیه تنش زا چون زخم ناسور بر روابط دوکشور در عرصه های مختلف اثر نامطلوب گذاشت تا آنجا که در دو دهه اخیر ضربات کشنده ای از ناحیه پاکستان برافغانستان بوسیله خود افغانها وارد آمده و تا همین اکنون نیز این ضربات بازهم بوسیله افغانها زیرنام طالبان و القاعده و احزاب اسلامی تندرو دیگربر افغانستان وارد میشود و مانع برگشت ثبات سیاسی درکشور میگردد.

پس منظر تاریخی پشتونستان :

برای ردیابی و درک بهتر موضوع به قرن ۱۹ میلادی بر می گردیم تا بدانیم پس منظر تاریخی پشتونستان چیست؟

در سال ۱۸۳۲ میلادی، شاه شجاع به کمک انگلیس ها و سیک ها بر قندهار حمله آورد و سرداران قندهاری از سردار دوست محمدخان استمداد نمودند. سردار دوست محمدخان به تدویر جرگه‌یی در کابل پرداخت و از برادرش سردار سلطان محمدخان حکمران پشاور و برادرزاده اش نواب محمد زمانخان حاکم جلال‌آباد خواست تا در این جرگه شرکت جویند. اما برادر و برادر زاده امیر، شخصا در این جرگه شرکت نوزیدند و پسران خود را به آن جرگه فرستادند.

سردار دوست محمدخان تصمیم گرفت به کمک سرداران قندهاری بشتابد اما قبل از آن بایدخود را از پشت سر خاطر جمع مینمود. بنابراین ابتدا بر جلال‌آباد لشکر کشید و

نواب محمد زمانخان را پس از یک نبرد سخت اسیر گرفت و بکابل فرستاد و بجای او برادر خود سردار امیر محمدخان را مقرر و ننگرها را بکابل ملحق ساخت و سپس به عزم قندهار حرکت نمود. سردار سلطان محمد خان حکمران پشاور از این اقدامات و سوقیات سردار دوست محمد خان بر جان خود ترسید و خود را تحت الحمایه رنجیت‌سنگ حکمران مقتدر پنجاب قرار داد. از آن تاریخ ببعد پشاور عملاً در کف سیک‌ها قرار گرفت و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان مشکلات و دردسرهای فراوانی را ببار آورد.

در سال ۱۸۳۶ میلادی امیر دوست محمدخان به آرزوی الحاق پشاور به افغانستان، لقب «امیرالمومنین» بر خود گذاشت و بر ضد سیک‌ها بخاطر استرداد پشاور از چنگ آنان اعلان جهاد داد و از تجار و سوداگران و مردم کابل به «دم و درم و قدم» استعانت خواست. فقط پنج لک روپیه از این اعانه بدست آمد که بسیار نا چیز بود. لذا بضرب سکه پرداخت.

«امیر دوست محمد بعزم جنگ و جهاد

کمر ببست و بزدسکه ناصرش حق باد»

در جنگی که میان لشکریان افغان و قوای سیک در آن سوی دره خیر رخ داد، بنابر دسایس جواسیس سیک و تلاش‌های «هارلان» جاسوس امریکایی سیک‌ها، دسته‌یی از قوای افغانی بسرکردگی سردار سلطان محمدخان بطرفداری سیک‌ها از جنگ دست گرفتند و به صف دشمن بپیوستند و پول و امتیاز بدست آوردند. دسته دیگر هم که خود را ناتوان میدید از مقابله و مقاتله با دشمن سرباز زد و منهزما بکابل برگشتند.

در سال ۱۸۳۷ میلادی دوباره امیر دوست محمدخان بر ضد سیک‌ها اعلان جهاد کرد و پسران خود سردار افضل‌خان و سردار اکبر خان را همراه با برادرش سردار جبارخان و برادرزاده‌اش سردار شمس‌الدین‌خان در راس ۱۲ هزار نفر بجنگ سیک‌ها فرستاد. سیک‌ها با لشکر چندین برابر لشکر افغانی در محل جمروود جلو قشون افغانی را گرفتند و با حملات پیاپی خود تلفات سنگینی را بر قوای افغانی وارد آوردند. در روز دوازدهم جنگ اتفاقاً سپهسالار قوای سیک با سردار اکبرخان روبرو شد و در یک جنگ تن‌به‌تن سردار اکبرخان او را ضربه‌یی زد که از زین بر زمین افتاد و دیگر از جا نجنبید. غریو در لشکریان دشمن افتاد و پشت به لشکر افغان دادند و منهزما خود را تا پشاور رسانیدند. اکبر خان میخواست دشمن شکست خورده راتعاقب کند و پشاور را تصرف نماید اما نواب جبارخان برادر امیر دوست محمدخان که مردی سالمند و بی حرارت بود

مانع پیشروی قوای افغانی بسوی پشاور شد و حمله بر پشاور را موقوف به تصمیم و هدایت امیر دوست محمدخان نمود و بنابراین نامه‌یی به امیر نوشت و آن را بوسیله پیکی تند رو به کابل فرستاد و از تلفات جانی قوای افغانی و شکست دشمن تذکر داد و هدایت خواست، امیر دوست محمدخان که نیروی کمکی آماده نبرد در کابل نداشت و میدانست که تدارک یک چنین نیرویی وقت زیادی در بر می‌گیرد و طبعاً تا آن زمان دشمن نیز امکانات دفاعی خود را اکمال خواهد نمود، لذا به قوای افغانی دستور بازگشت داد. ولی این بدان معنی نبود که امیر از فکر تصرف و الحاق مجدد پشاور به کشور دست گرفته و منصرف شده باشد.

در سال ۱۸۳۷ میلادی برنس به نمایندگی گورنر جنرال هند برتانوی همراه با کاروان بزرگی وارد کابل شد و با امیر دوست محمدخان پیرامون ایجاد یک بازار تجارتی بزرگ در دیره غازیخان و اشتراک تجار کابلی و بخارایی در آن بازار سال یکبار، به گفتگو پرداخت، امیر دوست محمد خان که می‌دانست موضوع تجارت و بازار تجارتی محض حرف است و اصلاً مقصد انگلیس‌ها چیزهایی دیگری است، به سنوالات برنس پاسخ‌های مناسب داد و بزودی معلوم شد که اهداف و نیات انگلیس از فرستادن برنس به دربارش چیز دیگری است.

برنس امیر را از نیات روس و ایران نسبت به هرات آگاه ساخت و از او خواست تا همراه با سرداران قندهاری در دفاع از هرات بپردازد. امیر هم که تا حدودی در سیاست انگلیس وارد بود، از برنس خواست تا به اولیای امور هند بگوید، که او حاضر است تا از هرات در برابر حمله ایران به دفاع بپردازد، بشرط آنکه بر متحد خود، سیکها، فشار آورد تا پشاور را دوباره به افغانستان مسترد نمایند. برنس به این پیشنهاد امیر دوست محمدخان موافقت مقدماتی خود را ابراز داشت و ضمن نامه‌یی به ویسرای هند نوشت که دوستی با امیر افغان مواضع انگلیس را در این کشور مستحکم‌تر خواهد ساخت و بنابراین حکومت هند بر تانوی بایستی این شرط امیر افغان را بپذیرد.

هنوز برنس در کابل بود که سفیر روس بنام «ویتکوویچ» بدربار امیر دوست محمدخان از طریق قندهار مواصلت ورزید. امیر افغان سفیر روس را بطور عادی پذیرفت و از مذاکرات جدی با او تا آمدن جواب انگلیس خودداری ورزید. مدتی بعد پیام انگلیس‌ها به برنس رسید که هرچه زودتر به هندوستان برگردد. تا این وقت امیر دوست محمدخان با سفیر روسیه مذاکرات خود را تمام کرده بود و یک کاپی مذاکرات را به برنس داد تا به اولیای امور خود آنرا در میان گذارد.

هدف امیردوست محمدخان از آگاه کردن انگلیس‌ها از نتایج مذاکرات خود با سفیر روسیه این بود تا انگلیس‌ها را به استرداد پشاور از چنگ سیک‌ها و دوستی با خود تشویق کرده باشد. زیرا سفیر روسیه در ملاقات با امیر دوست محمدخان کمک دولتتش را به امیر برای بدست آوردن مجدد سرزمین از دست رفته پشاور وعده داده بود. ولی انگلیس‌ها که قصد داشتند سرحدات هند را در صورت امکان تا دریای آمو و در غیر آن اقلا تا کوه‌های هندوکش وسعت دهند، این تقاضای امیر افغان را بمتابه دست درازی به قلمرو هند برتانوی تلقی نموده و با عقد معاهده سه جانبه در لاهور در ۱۸۳۸ و پخش اعلامیه‌ی پر از دروغ و افترا نسبت به اعمال و نیات امیر دوست محمدخان، دست به لشکرکشی به افغانستان زدند و با بیرون راندن یک رهبر قانونی افغان، و جانشین ساختن یک شخص ضعیف‌النفس و فاقد وجاهت ملی بنام شاه‌شجاع بر تخت کابل، افتضاح بزرگ تاریخی را براه انداختند که سرانجام نه سرحدات هند را تا آمو کشانیدند و نه تا کوه‌های هندوکش، بلکه با تلفات فراوان جانی و خسارات هنگفت مالی، مجبور به عقب‌نشینی فضیحت‌بار از افغانستان شدند.

بدینسان، آرزوی الحاق مجدد پشاور و مناطق قبایلی به افغانستان، نه تنها تاج و تخت کابل را از امیر دوست محمدخان گرفت و مدت چهار سال (۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) او را، آواره کوه و بیابان و زندانی دیار بیگانگان نمود، بلکه جان فرزند عزیز او، وزیر اکبرخان، قهرمان ملی ما را هم از او گرفت. زیرا یک سال پس از جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیس‌ها سند را از دست امیران سند متصرف شدند (۱۸۴۳) و دوسال پس از تصرف سند، انگلیس‌ها پشاور را هم از چنگ زمامداران سیک به تصرف خود در آوردند (۱۸۴۵)،

وزیر اکبرخان برای تصرف مجدد پشاور از چنگ سیک‌ها در سال ۱۸۴۵ قوایی بدون اجازه پدر به پنجاب فرستاد که در جنگ گجرات شرکت ورزیدند مگر موفق نشدند. بعدا به وزیر اکبرخان که در لغمان بر بستر مریضی افتاده بود، بدستور مخفی انگلیس بوسیله طبیب هندی که از کابل برای معالجه‌اش فرستاده شده بود، زهر خورانده شد. گویا او بجرم الحاق پشاور به افغانستان توسط زهر ترور شد و از جهان در گذشت.

انگلیس‌ها که با لشکر کشی و صرف مبالغ هنگفت و تحمل تلفات بزرگ انسانی در جنگ اول خود با افغانها نتوانسته بودند سرحدات هند برتانوی را لااقل تا هندوکش توسعه ببخشند. پس از حمله ایران برهرات در سال ۱۸۵۷ و امضای معاهده پاریس با

آن کشور دو ضربه مهلک و تاریخی بر پیکر افغانستان وارد کردند و بعد به عقب نشستند.

ضربه اولی، تشویق کردن ایران به اعمال نفوذ در سیستان و تقسیم آن ناحیه با آب هیرمند بین دو کشور با حکمیت انگلیس در ۱۸۷۲ بود که تا ۱۹۷۲، برای یکصد سال مایه نزاع میان ایران و افغانستان واقع شد و این دو کشور همسایه و هم‌نژاد و هم‌زبان و هم‌کیش را از هم جدا ساخت و مانع رشد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی میان آنان گردید. سرانجام در ۱۹۷۲ با گذشتن قرار داد تقسیم آب رودخانه هلمند از پارلمان و صحنه‌گذاری شاه افغانستان و بعداً تأیید پریزدنت داود، این زخم ناسور گویا التیام یافته باشد؟

و اما ضربه دومی که مهلک تر و خون چکان‌تر از ضربه اولی بود، جداکردن قسمت‌هایی چون: بلوچستان شامل سیبی، دارو و چاگی، کویته، چمن، پشین، کرم، وزیرستان، پارا چنار، سوات، باجور، بنیر، دیر، چپلاس، چترال، باشگل و غیره از پیکر افغانستان و پیوستن آن به هند برتانوی در ۱۸۷۹ بر طبق معاهده تحمیلی گندمک بود که بعداً در معاهده نوامبر ۱۸۹۳ م بین امیر عبدالرحمن‌خان و انگلیس بطور دائم از افغانستان جدا و توسط خط دیورند به هند برتانوی تعلق گرفت.

مجموع مناطق قبایل آن سوی خط دیورند، از کویته بلوچستان تا دیره جات و پشاور و از بنو و وزیرستان تا خیبر و چترال، سرزمینی را در بر می‌گیرد که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و بطور خاص در ۱۹۴۷ بعد از به میان آمدن پاکستان از بطن نیم قاره هند بنام «پشتونستان» مورد ادعای افغانستان با پاکستان واقع گردید.

شاه امان الله خان و محمودطرزی وزیر خارجه افغانستان نیز از جمله شخصیت های وطن پرست ملی بودند که هرگز نمی‌توانستند جدایی قسمتی از خاک‌های افغانستان را در آن سوی خط دیورند تحمل کنند، اما در برابر برسمیت شناختن استقلال تامه افغانستان از جانب انگلیس، بناچار معاهده کابل را در ۱۹۲۱ با انگلیس‌ها امضاء کردند و تن به قبول خط تحمیلی دیورند دادند. اما شاه امان‌الله، آشکارا حمایت و پشتیبانی خود را از قبایل سرحدی آن سوی خط دیورند و آزادی خواهان هند ابراز می‌داشت و همین امر سبب جنبش هجرت آزادی خواهان هند به افغانستان گردید و مورد استقبال گرم شاه امان‌الله و مردم افغانستان واقع شدند. این پیشامد که باعث تقویت اعتبار امان‌الله‌خان در نزد هندوان هند گردیده بود باعث بر انگیختن تفتین انگلیس بر ضد او شد.

انگلیس‌ها که به روحیات ملی و خصوصیات قومی و معتقدات مذهبی افغانها بخوبی آشنایی داشتند، با کار برد سلاح تبلیغ و تفتین بر ضد شاه امان‌الله، بزودی ذهنیت مردم را در تبتانی با روحانیون وابسته بخود علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورش‌هایی در ننگرها و در منطقه شمالی برهبری مردی معروف به بچه سقاو (که از نعمت سواد هم بی‌بهره بود) عرصه را چنان بر شاه ترقی خواه افغان تنگ ساختند که مجبور شد از آن همه پلان‌های اصلاحی و مترقی برای وطنش چشم‌پوشد و راهی دیار بیگانگان گردد. این حادثه قبل از همه قوت تفتین انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده دل افغان آشکار می‌سازد. بدین سان دیده می‌شود که شاه امان‌الله نیز قربانی الحاق مجدد سرزمین‌های قبایل آن سوی خط‌دیورند یا به اصطلاح بعدی پشتونستان شد.

صدارت شاه محمود خان و مسئله پشتونستان :

پس از سقوط شاه امان‌الله و روی کار آمدن نادرشاه، انگلیس‌ها از ناحیه داعیه قبایل سرحدی خاطر جمعی حاصل کردند. محمد هاشم‌خان صدراعظم افغانستان در این زمینه ساکت بود و در داخل کشور مصروف بستن و کشتن و بزندان انداختن افرادی بود که به هواداری شاه امان‌الله سر بلند میکردند.

برسرکار آمدن شاه محمود خان به عنوان صدراعظم افغانستان در می ۱۹۴۶ مصادف بود با پایان رسیدن سلطه چندین قرنه استعمار بریتانیا در نیم قاره هند و فراهم آمدن شرایطی جهت استقلال هند و ایجاد پاکستان از پیکر نیم قاره، که پس از اعلان تخلیه هند از جانب بریتانیا تحقق یافت.

در اوایل جون ۱۹۴۷ وقتی کنت اتلی، صدراعظم انگلیس پیشنهاد تجزیه نیم قاره هند را بدو کشور هند و پاکستان به پارلمان انگلیس پیشنهاد کرد، افغانها که از مدت‌ها قبل در آرزوی پیوستن خاک‌های از دست رفته به کشورشان بودند پیشنهاد نمودند که به پشتونهای مسکون در نیم‌قاره نیز حق انتخاب راه سومی داده شود تا مستقل یا الحاق خود را به کشور مادر (افغانستان) ابراز کنند. ولی انگلیسها به این پیشنهاد توجه نکردند و در نظر خواهی که برای الحاق به هند و یا پاکستان به عمل آمد، در یک جا کتاب مذهبی «گنگ» برای هند و ها در جای دیگر قرآن مجید برای مسلمانان گذاشته شده بود که طبعاً پشتون‌ها به استثنای خان عبدالغفارخان برای پیوستن به پاکستان رأی دادند. انتخاب بین هند و پاکستان برای مردم پشتون که همه مسلمانان سنی مذهب استند، انتخاب بین کفر و اسلام بود و طبعاً پشتون‌ها به نفع اسلام و پاکستان رأی دادند.

حکومت شاه محمودخان قبلاً در یاد داشت مورخ ۱۳ جون همان سال (۱۳۲۶ = ۱۹۴۷) موضوع سرنوشت قبایل پشتون واقع در آن سوی خط دیورند را بحکومت بریتانیا از طریق سفارت آن در کابل مطرح ساخت. مگر تا این وقت قانون آزادی هند از پارلمان بریتانیا گزارش یافته و مقرر شده بود که وضعیت شمال مغرب توسط یک همه پرسی مبنی بر یکجا شدنشان به یکی از دوکشور پاکستان یا هند معین شود و قدرت سیاسی در نیمقاره در ۱۵ اگست همان سال به دو دولت جدید انتقال یابد. بنابراین موضوع بررسی ادعای افغانستان برای مقامات برتانیه بی اهمیت جلوه کرد. متعاقباً در ماه سپتامبر ۱۹۴۷ نماینده افغانستان در ملل متحد با شرکت و شمولیت پاکستان در آن سازمان مخالفت خودش را ابراز نمود و از آن تاریخ به بعد مناسبات دو کشور با بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت بیکدیگر همراه شد.

سید قاسم رشتیا، یکی از رُجل دولتی و وارد برسوابق قضیه پشتونستان، ضمن مصاحبه بی در این مورد میگوید: «من در سال ۱۹۴۷ وکیل ریاست مستقل مطبوعات بودم، سالی که موضوع سرحدی میان هند برتانوی و افغانستان زیر بحث بود. حکومت افغانستان به سویه عالی مجالسی ترتیب داد و موضوع را زیر بحث گرفت. بالاخره چنین فیصله شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نباید ادعای ارضی نماید، سیاست دنیا هم اجازه نمی داد که تمام معاهدات سرحدی تجدید شود، زیرا در آنصورت نقشه دنیا تغییر میخورد. افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان آنطرف سرحد «حق خود ارادیت» (Selfdetermination) بخواهد. چون در این وقت هند و پاکستان بحیث کشورهای مستقل بوجدومی آمدند، به مردم سرحد گفته شد که الحاق خود را به هند و یا پاکستان اعلان نمایند. الحاق با هند غیرممکن بود. در نتیجه مردمان سرحد جبراً به پاکستان مدغم شدند. در عین حال لازم بود به این معضله نامی داده شود، مطبوعات هند در نشرات خود قضیه را به نام قضیه افغانستان یاد میکردند که این نام برای ما خیلی گران تمام شد. من پیشنهاد نمودم که بجای آن ما باید آن را «پشتونستان» بنامیم. بعد از منظوری، وقتا که نشرات افغانی هم خود و هم اخباری که از طریق آژانس باختر به آژانس هندوستان و هندوستان تایمز مخابره می نمودند، نام پشتونستان را انعکاس دادند، رفته رفته این نام در مطبوعات جهان عام شد. شروع پخش نام پشتونستان سال ۱۹۴۷ بود که دوران صدارت شاه محمود خان بود.»^۲

^۲ -۱. رمغان امید، ج ۲، ص ۴۰۸

در سال ۱۹۴۸ موضوع قبایل سرحدی (پشتونستان) در جراید افغانستان با آب و تاب خاصی عنوان شد و در نتیجه شاه محمودخان صدراعظم را واداشت تا در نوروز ۱۳۲۸ (مارچ ۱۹۴۹) در محضر شهریان جلال‌آباد نطقی ایراد نماید. صدراعظم در آن نطق از حکومت پاکستان تقاضا کرد تا به حقوق پشتون‌های سرحدی گردن نهد. با الهام از سخنرانی شاه محمودخان در بعضی از ولایات کشور چون قندهار و کابل و جلال‌آباد تظاهراتی علیه پاکستان براه افتاد و تحریکاتی در دو سوی سرحد نیز صورت گرفت. بدنبال بحرانی شدن اوضاع، طیارات پاکستانی در جون سال ۱۹۴۹ مطابق جواری ۱۳۲۸، بر مناطق قبایل سرحدی و جنوبی کشور شدیداً بمباران کردند که تلفات بسیاری برجای گذاشت. حکومت افغانستان در رابطه با آن به حکومت پاکستان شدیداً پروتست داد و از آن به بعد جنگ سرد تبلیغاتی بین افغانستان و پاکستان گسترش یافت.

سپس در ۲۶ جولای ۱۹۴۹ مطابق ۱۳۲۸ شورای ملی افغانستان که تعدادی از اعضای حزب ویش زلمیان در انتخابات دوره هفتم به شورای ملی راه یافته بودند با دیگر روشنفکران شامل در شورا که برای آزادی قبایل پشتون سخت پافشاری می‌کردند، فیصله‌ای صادر کرد و معاهده خط دیورند را ملغی قلمداد نمود. متعاقباً شورا، روزی را بنام «روز پشتونستان» بتاریخ ۹ سنبله ۱۳۳۱ مطابق ۲۶ اگست ۱۹۵۱ به تصویب رسانید و قرار بر آن شد تا هر سال از این روز تجلیل به عمل آید.^۴

غبار در این رابطه مینویسد: «جرگه بزرگ جلال آباد در مارچ ۱۹۴۹ تصمیم و اراده مردم افغانستان را باتفاق سرحدات آزاد افغانی برای استخلاص افغانهای ماورای دیورندا سند به دنیا نشان داد و شورای ملی دوره هفتم افغانستان در جون ۱۹۴۹ ابطال و الغای «خط مرده دیورند» را اعلام و جراید کابل منتشر کرد. در همین سال بغرض امداد در مبارزه آزادی خواهانه مردم «پشتونستان» دفتر اعانه در کابل باز گردید و مجالس متعددی به همین مقصد در شهرهای کشور چون گردیز و قندهار و غیره تشکیل شد، و تصاویر آمادگی برای مبارزه با پاکستان در راه استخلاص تمام افغانهای ماورای دیورند تا سواحل سند بعمل آمد. و اما در این هنگام در پشتونستان محکوم و آزاد (صوبه سرحد و سرحدات آزاد) و بلوچستان چه میگذشت؟ بعد از آنکه دولت انگلیس در ۳ جون ۱۹۴۷ اعلامیه تخلیه هند را نشر نمود، در ۲۱ همین ماه جرگه عظیم بنو در پشتونستان محکوم تشکیل شد، و نمایندگان تمام «پشتونستان» آزاد و محکوم و بلوچستان و احزاب بزرگ از قبیل: خدانی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد، و زلمی

^۴ فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲

پشتون در آن شرکت و فیصله کردند که: «پشتونها، نه هند میخواهند و نه پاکستان، بلکه میخواهند در این کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود.» به غرض استتار فیصله همین جرگه بزرگ ملی بود که پاکستان به عجله دست به یک ریفراندوم جعلی زد، و قرآن را پیش کشید و به تگدی آرا پرداخت، در حالی که خونریزی داخلی بین هندو و مسلمان در کلکته و بمبئی و بیهار و لاهور و امرتسرو جالهندر دوام داشت. در همین اگست و سپتمبر ۱۹۴۷ بیش از یکصد هزار نفر مسلمان و هندو کشته شدند و پاکستان نو احداث در حالت تزلزل و تشنج قرار داشت. در این وقت خان عبدالغفار خان مشهور رهبر خدائی خدمتگاران در پشتونستان به پیروی از مهاتما گاندی به جمعیت رضاکاران زلمی پشتون امر کرد که از عدم تشدد کار گیرند، در حالی که این جمعیت (با داشتن ۲۵ هزار مرد مسلح) فیصله کرده بود که شمشیر از نیام کشند^۵، زیرا معتقد بودند که:

آزادگی به قبضه شمشیر بسته اند

مردان همیشه تکیه به شمشیر میکنند

شمشیر گرفتن و شمشیر زدن و دست به خشونت زدن، جزئی از خصلت و طبیعت قبایل پشتون است و نمی دانم که چگونه خان مشهور این قبایل را با فلسفه عدم خشونت که رکن اساسی دین هندوایزم است، عادت داده است که از خشونت دست بردارند و گاندی و مبارزات خود را از طریق تحمل مرارت به پیش ببرند؟ داد و فریادی که از آن پس بخاطر آزادی پشتونستان در کابل و قندهار و جلالآباد برافراشته می افتاد از یکسو و تحریکات محمد داود بر ضد عمش سرانجام شاه را بر آن داشت تا شاه محمودخان را از کار حکومت سبکدوش و بجایش سردار محمد داود را نصب نماید.

صدارت داودخان و مسئله پشتونستان:

در میان زمامداران متاخر محمدزایی افغانستان، داودخان که مردی نظامی و در عین حال وطن خواهی بود، قبل از آنکه به صدارت برسد، هنگامی که نایب الحکومه قندهار و رئیس تنظیمیه در آن ولایت بود، دریافت که شاه امان الله خان هنوز هم از محبوبیت خاصی در میان مردم برخوردار است. و باز هنگامی که رئیس قول اردو و رئیس تنظیمیه و والی مشرقی بود نیز درک کرد مردم از شاه امان الله با تکریم و حرمت زیاد یاد می کنند، لذا این فکر به او دست داد که تمام افتخارات تاریخی خانواده

^۵ - در مسیرتاریخ، ج ۲، ص ۲۳۴

محمدزایی، در وجود شاه‌امان‌الله، محصل استقلال افغانستان خلاصه و ختم شده است. بنابراین باید او دست به اقدامی بزند که نام او بالاتر از امان‌الله‌خان بر سر زبانها بیفتد.

داود با پیش‌کشیدن «داعیه پشتونستان» و آزادی قبایل سرحدی، به عنوان یک مسئله ملی و حیاتی مردم افغانستان، میخواست هم اشتباهات جداعلی خودسردارسلطان محمودخان^۱ را جبیره کند و هم احیانا با الحاق مجدد سرزمین‌های قبایل آن سوی خط دیورند به افغانستان، گامی بلندتر از «اودرزاده‌اش» (شاه امان‌الله‌خان) بر دارد و نامی‌تر از گذشته‌گان از خود در تاریخ بگذارد. غافل از اینکه نیل به چنین هدفی بدون زر و زور و پویائی خود مردم آن سامان نا ممکن است، و عامل بیرونی فقط می‌تواند چرخ پروسه را سریع‌تر یا کندتر بحرکت در آورد. داودخان به همین نیت در فضای بالنسبه مساعد تنفس و دموکراسی عهد حکومت شاه محمودخان دست به اقدامات نیمه‌سری بر ضد شاه محمودخان زد و افراد معینی را در حزب «ویش زلمیان» و همچنان «حزب آزادی خواهان پشتونستان» بحرکت انداخت تا با وارد کردن فشار بر شاه محمودخان، زمینه را برای قدرت یابی خود زودتر فراهم سازد.

شاه محمودخان که از کشمکش‌های درون هنیت وزراء و همچنان شورای ملی و نیز از فعالیت‌های غیر مطلوب کلوب ملی بستوه آمده بود، دوباره از دموکراسی روی برتافت و به قطع نشرات آزاد و زندانی ساختن روشنفکران و اصلاح طلبان پرداخت و بدین‌گونه، محبوبیتی را که در سالهای اول حکومتش در میان مردم بدست آورده بود، بتدریج از دست داد و تشویش و ناآرامی‌هایی را نیز برای شاه فراهم کرد. معهذ شاه محمودخان هنوز تصمیم نداشت از قدرت کنار برود و جایش را برای داودخان خالی نماید و باری در مصاحبه‌یی گفته بود:

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارم

ولی درست یکروز پس از نشر مصاحبه‌اش، شام روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۳ (سنبله ۱۳۳۲) خیر استعفایش از رادیو پخش شد و زمام امور حکومت به حریف قدیمیش داودخان سپرده شد.

^۱ - سردار سلطان محمد خان معروف به سلطان محمد خان طلایی، حکمران پشاور (از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۵) برادر امیر دوست محمد خان و جد اعلی داودخان بود. او بود که بنا بر مخالفت با امیر دوست محمدخان، پشاور را به رنجیب سنگ رهبر سیک‌های پنجاب در ۱۸۳۲ تسلیم داد و خود بحیث حکمران پشاور ابقا گردید.

داودخان پس از تقرر، قضیه پشتونستان را در سر فصل سیاست حکومت خود قرار داد و بعد از آن، با حرارت و شدت تمام آنرا دنبال نمود، طوریکه سیاست داخلی و خارجی افغانستان برای حل همین مساله وقف شده بود و هرگونه ایراد یا اعتراض نسبت به آن گناه کبیره و حرکت ضد ملی محسوب می‌شد.

در دوره حکومت داود، بر سر مساله پشتونستان کار به لشکرکشی و احضارات عسکری و قطع روابط با پاکستان و انسداد سرحدات کشید و مناسبات میان این دو کشور روز تا روز وخیم‌تر و حساس‌تر شده رفت. در همین آوان در اتحاد شوروی نیز تغییرات مهمی رونما گردید.

بدین معنی که با روی کار آمدن خروشچف در رهبری شوروی در مناسبات بین‌المللی این کشور نیز تحول چشمگیری وارد شد. خروشچف که از نگاه خصلت خود با رهبر سلفش استالین تفاوت زیاد داشت، بجای انزوا و دوری از کشورهای خارجی، در مرحله نخست با کشورهای جهان سوم از در دوستی و گسترش مناسبات پیش‌آمد و سعی کرد تا با ادعای همزیستی مسالمت‌آمیز آنها را مطمئن ساخته و از طریق فراهم آوری کمکهای اقتصادی و نظامی در بین آنان نفوذ کند.

داودخان صدراعظم افغانستان (از ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ = ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳) که حل مسئله پشتونستان و انکشاف اقتصادی کشور را به شاه و مردم افغانستان وعده داده بود، ابتدا جهت بدست آوردن کمک به امریکا رجوع کرد، اما امریکا که در ماه دسمبر ۱۹۵۳ کمک نظامی خود را به پاکستان اعلان کرده بود و به دوستی پاکستان اهمیت بیشتر قایل بود، حاضر نشد به حکومت افغانستان، تا زمانیکه با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان اختلاف داشته باشد، کمک نماید.

در سال ۱۹۵۴، نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به کابل آمد و با اینکه از او بگرمی پذیرانی گردید و داودخان نیازمندی‌های اقتصادی و نظامی خود را برای او شرح داد، مگر نیکسون قانع نشد و در گزارش خود خواسته‌های افغانستان را تانید نکرد و صرف کمک اقتصادی امریکا به امداد تکنیکی و مالی برای پروژه وادی هلمند محدود و منحصر ماند. بر عکس دولت جدید شوروی از آغاز کار با حکومت افغانستان گرم گرفت.

شوروی‌ها دریافته بودند که هر چند داودخان تمایل کمونیستی ندارد. اما هر کسی که او را در راه رسیدن به هدفش (کمک نظامی و اقتصادی) یاری رساند، حاضر است دست دوستی به او بدهد. بنابراین مسکو تصمیم گرفت تا با او بالاتر از تصورش کمک

کند تا اعتماد او را به پیمانہ بیش از انتظارش بدست آورد. لذا دولت شوروی اعتباری بالغ بر سه و نیم میلیون دلار جهت ساختن گدام غله و کارخانه نان‌پزی سیلو برای افغانستان منظور کرد و کار قیرریزی جاده‌های پایتخت را به عهده گرفت.^۷ این همکاری‌ها حکومت افغانستان را از همراهی اتحاد شوروی با آمال خود مطمئن ساخت و روحیه آن را در مقابله با پاکستان تقویت نمود.

از جانب دیگر حکومت پاکستان از آغاز سال ۱۳۳۴ مطابق مارچ ۱۹۵۵ تمام مناطق قبایل را جزء تشکیلات جدید اداری خود ساخت و آنرا بنام «یونت غربی» اعلان نمود. محمد داود نسبت به این طرح پاکستان عکس العمل شدید نشان داد و در یک بیانیہ رادیویی که شام حمل ۱۳۳۴ ش مطابق مارچ ۱۹۵۵ ایراد نمود، شدیداً بر پاکستان اعتراض کرد و اقدام آنرا غصب حقوق پشتونها خواند. در اثر این موضع‌گیری روابط بین پاکستان و افغانستان بیش از حد تیره شد و کار به سفربری و احضارات عسکری و حمله به سفارتخانه‌ها و قونسلگری‌های همدیگر کشید، که همه این جریانات به تیره شدن روابط دو کشور منجر گردید.

متعاقباً داود، لویه جرگه‌یی را در کابل منعقد ساخت و مسالہ پشتونستان را با ضرورت خریداری اسلحه از خارج جهت تقویت اردو به آن پیشنهاد کرد. جرگه طی مباحثات خود در روزهای ۲۰ تا ۲۵ نومبر ۱۹۵۵ پیشنهادهای حکومت را درباره دنبال نمودن مسالہ پشتونستان و بدست آوردن سلاح و مهمات حربی از هر کشوری که میسر شود تصویب نمود. اندکی پس از انعقاد لویه جرگه، خروشچف رهبر حزب کمونیست شوروی به اتفاق بولگانین رئیس آن دولت در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۵ مطابق ۲۳ قوس ۱۳۳۴ به کابل آمد و در پایان مذاکرات با زمامداران افغانستان از ۱۶ تا ۱۸ دسمبر همان سال کمک‌های همه‌جانبه کشورش را وعده داد. آن بخش از این کمک‌ها که ماهیت اقتصادی داشت به شکل اعتبار یکصد میلیون دلاری برای کارهای انکشافی چون: رشد زراعت، تاسیس کارخانه جنگلک، ساختمان میدان هوایی کابل و دستگاہ تولید برق نغلو در همان وقت اعلان شد و همراه با آن رهبران شوروی حمایت خود را از افغانستان و هند بر سر مسالہ پشتونستان و کشمیر ابراز داشتند. اما کمک‌های نظامی آن دولت که در سالهای بعدی بیش از همه بر سرنوشت افغانستان تاثیر انداخت، پس از مدتی اعلان گردید ولی حدود و مقدار آن معلوم نشد.^۸

^۷ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۶۶۴، ۶۸۴

^۸ - فرهنگ، ج ۲، ص ۶۸۰

اما آنچه مسلم است این است که از آن تاریخ به بعد افغانستان بطور کلی به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته شد و همراه با آن سیل مشاورین نظامی شوروی به کشور سرازیر گردید. علاوه تربیت نظامی صدها محصل افغانی در آموزشگاه‌های شوروی به منظور فراگیری تکنیک‌های حربی و کاربرد سلاح‌های شوروی و حضور مشاورین روسی در قطعات نظامی اردوی افغانستان برای بیش از بیست سال متواتر، بکلی نیروهای مسلح افغانی، اردو و قوای هوایی، را تغییر شکل داد. این تغییر شکل و نوسازی اردو که شوروی در آن نقش مرکزی داشت، در یک جامعه عقب‌مانده مانند افغانستان، می‌توانست نقش تعیین کننده در سرنوشت دولت داشته باشد. افزون بر آن شوروی از همان آغاز رخنه نظامی در افغانستان، تنها به تحویل دادن جنگ افزارهای باقیمانده از جنگ جهانی دوم که هنوز متروک و غیرقابل استفاده نبود، اکتفا نکرد، بلکه به «شوروی ساختن» اذهان و افکار قشر روشنفکر و تعلیم یافته جامعه نیز پرداخت.

در سالهای که داود رژیم شاهی را سرنگون و بجای آن رژیم جمهوری را مستقر ساخت، یکبار دیگر مساله پشتونستان را مطرح ساخت، اما عکس‌العمل‌هایی که توسط پاکستان بوسیله برخی افغانهای مخالف داود بر ضد امنیت داخلی کشور سازماندهی شد، داود را مجبور ساخت تا بر سیاست خارجی‌اش تجدید نظر نماید و روابطش را با همسایگان خود یعنی ایران و پاکستان بهبود ببخشد. بر اثر تماس‌های مستقیم میان زعمای کشورهای مذکور، داود تصمیم گرفت از مسنله پشتونستان صرف نظر نماید و خط دیورند را برسمیت بشناسد. اما شوروی که مخالف نزدیکی افغانستان با پاکستان و ایران بود، با سازماندهی کودتای ۷ ثور از جانب حزب وابسته به خود یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رژیم داود را سرنگون و رژیم دلخواه خود را در کابل مستقر ساخت.

متأسفانه داعیه پشتونستان همچنانکه افغانستان را بدام روس‌ها انداخت، عاقبت سرداود و خانواده‌اش را هم خورد، بدون آنکه «پشتونستانی» تشکیل شود. زیرا برای رسیدن به چنین هدفی، تحرک و پویایی خود مردمان آن سوی خط دیورند نقش سازنده داشت و عامل خارجی فقط می‌تواند پروسه را تندتر یا کندتر بحرکت آورد.

خان عبدالولی خان پسرخان عبدالغفارخان در سال ۱۹۶۳ به افغانستان سفرکرد، و در بازگشت خود به پاکستان طی مقاله ای در یکی از جراید پاکستان موضوع پشتونهای آنطرف سرحد راطرح کرد که آیا بهتر است با افغانستان یکجا شوند و یا با پاکستان باقی بمانند. نامبرده در مقاله مثالهای زیادی راجع به پسمانی افغانستان و پیشرفتهای پاکستان

ارائه داشته بود. یکی از مثالهایش این بود که در همان سال تعداد شاگردان انانث کالج دخترانه پوهنتون پشاور ۹۰۰۰ نفر بود، درحالیکه تمام شاگردان پوهنتون کابل، در حدود ۲۰۰۰ نفر میشد^۱. واقعیت اینست که زعمای پشتونستان هیچوقت نمیخواستند با افغانستان مدغم گردند.

متأسفانه رهبران و سران قبایل پشتون مقیم پاکستان در زیر تاثیر مکتب خدعه و نیرنگ یکصدو پنجاه ساله سلطه انگلیس، سالها هم حکومت افغانستان را فریب دادند و پول گرفتند و ثروت و سرمایه اندوختند و هم در عین حال از حکومت پاکستان و هند نیز امتیاز بدست می‌آوردند و داد و فریاد اقوامی را که خود براه انداخته بودند، خاموش کرده، پی کار خود میرفتند، این است که حکومت افغانستان در بدل آن همه مصارف هنگفت پولی و مالی و تبلیغات هیجان‌انگیز بخاطر ایجاد ناآرامی‌ها در حواشی مرزی و تجهیز و تسلیح مردم قبایل، ددر طول سی سال جنگ سرد خود با پاکستان، هیچ دست‌آوردی نداشته است، بلکه برعکس، این داعیه زمینه بهره برداری‌های سیاسی دهلی و مسکو را مساعدتر ساخت. و چنانکه اشاره شد داعیه پشتونستان، ابتدا سرداودخان و خانواده او را خورد و سپس پاکستان انتقام آن همه تبلیغات و تخریبات شفاهی و عملی را از مردم و کشور افغانستان توسط خود مردم افغانستان گرفت و چنان ضربات هلاکتباری در دو نیم دهه اخیر بر کشور ما وارد ساخت که آنرا در سرآشویی زوال و تجزیه و چند پارچه‌گی قرار داده است و اگر ایتلاف بین المللی به رهبری امریکا جلو این تجزیه را نگیرد، رهبران تنظیمی در تحقق این نیت تلاش دارند.

داعیه پشتونستان به سرابی میمانست که هر قدر بیشتر بدنبالش تلاش میشد، به همان اندازه بیشتر خستگی و درماندگی در پی داشت. بکلام دیگر، پشتونستان به مُردابی میماند که هر چه بیشتر در آن پیش بروی، بیشتر در آن غرق خواهی شد و تلاش در جهت به چنگ آوردن آن، تلاش در جهت نابودی خود است.

واقعا موضع‌گیری داودخان و گروه فشار بر پاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی براه‌های ترانزیتی پاکستان و بی‌علاقه‌گی رهبران مردم قبایل به استقلال‌شان، بی‌تردید یک‌کار بیهوده و خیره‌سری محض پنداشته می‌شود و نتیجه آن جز تیره شدن مناسبات نیک همسایگی و هدر رفتن میلیون‌ها دالر قرضه‌های خارجی و عواید داخلی چیز دیگری نبوده است.

^۱ - هفته نامه امید، شماره ۲۵۷

اگر آن همه پول هنگفت در راه عمران کشور و ساختمان بندهای آب و کانال‌های آبیاری و زراعت و تاسیس کارخانه‌های تولیدی بکار میرفت، یقیناً برای میلیون‌ها افغان کارطلب، کار و لب نانی تهیه می‌شد و مجبور به عرضه تقریباً رایگان نیروی بازوی خود در خارج نمی‌شدند. ثانیاً عناصر عظمت طلب باید متوجه میشدند که افغانستان خود کشور فقیرتر و عقب‌مانده‌تر از پاکستان است و با دست خالی و زور کم نمی‌شود چنین داعیه‌گی را تحقق بخشید.

داود، لویه جرگه بی را در کابل منعقد ساخت و مساله پشتونستان را با ضرورت خریداری اسلحه از خارج جهت تقویت اردو به آن پیشنهاد کرد. جرگه طی مباحثات خود در روزهای ۲۰ تا ۲۵ نومبر ۱۹۵۵ پیشنهادهای حکومت را درباره دنبال نمودن مسئله پشتونستان و بدست آوردن سلاح و مهمات حربی از هر کشوری که میسر شود تصویب نمود. اندکی پس از انعقاد لویه جرگه، خروشچف رهبر حزب کمونیست شوروی به اتفاق بولگاتین رئیس آن دولت در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۵ مطابق ۲۳ قوس ۱۳۳۴ به کابل آمد و در پایان مذاکرات با زمامداران افغانستان از ۱۶ تا ۱۸ دسمبر همان سال کمک‌های همه‌جانبه کشورش را وعده داد. آن بخش از این کمک‌ها که ماهیت اقتصادی داشت به شکل اعتبار یکصد میلیون دلاری برای کارهای انکشافی چون: رشد زراعت، تاسیس کارخانه جنگلک، ساختمان میدان هوایی کابل و دستگاه تولید برق نغلو در همان وقت اعلان شد و همراه با آن رهبران شوروی حمایت خود را از افغانستان و هند بر سر مسئله پشتونستان و کشمیر ابراز داشتند. اما کمک‌های نظامی آن دولت که در سالهای بعدی بیش از همه بر سر نوشت افغانستان تاثیر انداخت، پس از مدتی اعلان گردید ولی حدود و مقدار آن معلوم نشد.^{۱۰}

اما آنچه مسلم است این است که از آن تاریخ به بعد افغانستان بطور کلی به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته شد و همراه با آن سیل مشاورین نظامی شوروی به کشور سرازیر گردید.

علاوتاً تربیت نظامی صدها محصل افغانی در آموزشگاه‌های شوروی به منظور فراگیری تکنیک‌های حربی و کاربرد سلاح‌های شوروی و حضور مشاورین روسی در قطعات نظامی اردوی افغانستان برای بیش از بیست سال متواتر، بکلی نیروهای مسلح افغانی، اردو و قوای هوایی، را تغییر شکل داد. این تغییر شکل و نوسازی اردو که شوروی در آن نقش مرکزی داشت، در یک جامعه عقب مانده مانند افغانستان،

۱۰- فرهنگ، ج ۲، ص ۶۶۴، غبار، ج ۲، ص ۲۵۸

میتوانست نقش تعیین کننده در سرنوشت دولت داشته باشد. افزون بر آن شوروی از همان آغاز رخنه نظامی در افغانستان، تنها به تحویل دادن جنگ افزارهای باقیمانده از جنگ جهانی دوم که هنوز متروک و غیرقابل استفاده نبود، اکتفا نکرد، بلکه به «شوروی ساختن» اذهان و افکار قشر روشنفکر و تعلیم یافته جامعه نیز پرداخت.

مشاورین نظامی شوروی که بالتامام اعضای «کا، جی، بی» نیز بودند با مردم و بالخاصه عناصر جوان و تعلیم یافته در تماس آمده به توزیع آثار مارکسیستی در محیط پرداختند و به تشویق ایشان حلقه‌های کوچک مطالعه و مباحثه در شهر کابل تشکیل گردید.

در این حلقه ها سه نفر بگونه خاص به تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پرداختند. اینان عبارت بودند از: نورمحمدتره‌کی، ببرک‌کارمل و میراکبرخیبر. سرانجام این اشخاص در سال ۱۹۶۵ موفق به تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کابل شدند. حزب مذکور برای استحکام پایه‌هایش بزودی بجلب و جذب افراد اردو، قوای هوایی و پولیس پرداخت.

در سالهای که داود رژیم شاهی را سرنگون و بجای آن رژیم جمهوری را مستقر ساخت، یکبار دیگر مساله پشتونستان را مطرح ساخت، اما عکس‌العمل‌هایی که توسط پاکستان بوسیله برخی افغانهای مخالف داود بر ضد امنیت داخلی کشورسازماندهی شد، داود را مجبور ساخت تا بر سیاست خارجی‌اش تجدید نظر نماید و روابطش را با همسایگان خود یعنی ایران و پاکستان بهبود ببخشد. بر اثر تماس‌های مستقیم میان زعمای کشورهای مذکور، چنانکه بعدتر خواهد آمد، داود تصمیم گرفت از مسئله پشتونستان صرف نظر نماید و خط دیورند را برسمیت بشناسد. اما شوروی که مخالف نزدیکی افغانستان با پاکستان و ایران بود، با سازماندهی کودتای ۷ ثور از جانب حزب وابسته به خود یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رژیم داود را سرنگون و رژیم دلخواه خود را در کابل مستقر ساخت.

غبار مینویسد: «جرگه بزرگ جلال آباد در مارچ ۱۹۴۹ تصمیم و اراده مردم افغانستان را باتفاق سرحدات آزاد افغانی برای استخلاص افغانهای ماورای دیورند تا سند به دنیا نشان دادو شورای ملی دوره هفتم افغانستان در جون ۱۹۴۹ ابطال و الغای «خط مرده دیورند» را اعلام و جراید کابل منتشر کرد. در همین سال بغرض امداد در مبارزه آزادی خواهانه مردم «پشتونستان» دفتر اعانه در کابل باز گردیدو مجالس متعددی به همین مقصد در شهر های کشور چون گردیز و قندهار و غیره تشکیل شد، و تصاویر

آمادگی برای مبارزه با پاکستان در راه استخلاص تمام افغانهای ماورای دیورندا سواحل سند بعمل آمد. و اما در این هنگام در پشتونستان محکوم و آزاد (صوبه سرحد و سرحدات آزاد) و بلوچستان چه میگذشت؟ بعد از آنکه دولت انگلیس در ۳ جون ۱۹۴۷ اعلامیه تخلیه هند را نشر نمود، در ۲۱ همین ماه جرگه عظیم بنو در پشتونستان محکوم تشکیل شد، و نمایندگان تمام «پشتونستان» آزاد و محکوم و بلوچستان و احزاب بزرگ از قبیل: خدانی خدمتگاران، جمعیت العلمای سرحد، و زلمی پشتون در آن شرکت و فیصله کردند که: «پشتونها، نه هند میخوانند و نه پاکستان، بلکه میخوانند در این کشور یک حکومت آزاد پشتون بر اساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود.» به غرض استتار فیصله همین جرگه بزرگ ملی بود که پاکستان به عجله دست بیک ریفرندوم جعلی زد، و قرآن را پیش کشید و به تگدی آرا پرداخت، در حالی که خونریزی داخلی بین هندو و مسلمان در کلکته و بمبئی و بیهار و لاهور و امرتسرو جالهند در دوام داشت. در همین اگست و سپمبر ۱۹۴۷ بیش از یکصد هزار نفر مسلمان و هندو کشته شدند و پاکستان نو احداث در حالت تزلزل و تشنج قرار داشت. در این وقت خان عبدالغفار خان مشهور رهبر خدانی خدمتگاران در پشتونستان به پیروی از مهاتما گاندی به جمعیت رضاکاران زلمی پشتون امر کرد که از عدم تشدد کار گیرند، در حالی که این جمعیت (با داشتن ۲۵ هزار مرد مسلح فیصله کرده بود که شمشیر از نیام کشند).^{۱۱} و با شمشیر احقاق حقوق کنند، زیرا معتقد بودند که: آزادی به قبضه شمشیر بسته اند مردان همیشه تکیه به شمشیر میکنند

شمشیر گرفتن و شمشیر زدن و دست به خشونت زدن، جزئی از خصلت و طبیعت قبایل پشتون است و نمی دانم که چگونه خان مشهور این قبایل را با فلسفه عدم خشونت که رکن اساسی دین هندوایزم است، عادت داده است که از خشونت دست بردارند و گاندی وار مبارزات خود از طریق تحمل مرارت به پیش ببرند.

متاسفانه داعیه پشتونستان همچنانکه افغانستان را بدام روسها انداخت، عاقبت سرداود و خانواده اش را هم خورد، بدون آنکه «پشتونستانی» تشکیل شود. زیرا برای رسیدن به چنین هدفی، تحرک و پویایی خود مردمان آن سوی خط دیورند نقش سازنده داشت و عامل خارجی فقط میتواند پروسه را تندتر یا کندتر بحرکت آورد.

بدبختانه رهبران و سران قبایل پشتون مقیم پاکستان در زیر تاثیر مکتب خدعه و نیرنگ یکصدساله سلطه انگلیس، سالها هم حکومت افغانستان را فریب دادند و پول

^{۱۱} مجله فردا، ۲۲، ص ۱۹

گرفتند و ثروت و سرمایه اندوختند و هم در عین حال از حکومت پاکستان و هند نیز امتیاز بدست می‌آوردند و داد و فریاد اقوامی را که خود براه انداخته بودند، خاموش کرده، پی کار خود میرفتند، این است که حکومت افغانستان در بدل آن همه مصارف هنگفت پولی و مالی و تبلیغات هیجان‌انگیز بخاطر ایجاد نا آرامی‌ها در حواشی مرزی و تجهیز و تسلیح مردم قبایل، در طول سی سال جنگ سرد خود با پاکستان، هیچ دست‌آوردی نداشته است، بلکه برعکس، این داعیه زمینه بهره برداری‌های سیاسی دهلی و مسکو را مساعد تر ساخت. و چنانکه اشاره شد داعیه پشتونستان، ابتدا سرداودخان و خانواده او را خورد و سپس پاکستان انتقام آن همه تبلیغات و تخریبات شفاهی و عملی را از مردم و کشور افغانستان توسط خود مردم افغانستان گرفت و چنان ضربات هلاکتباری در یک و نیم دهه اخیر بر کشور ما وارد ساخت که آنرا در سرآشویی زوال و تجزیه و چند پارچه‌گی قرار داده است و اگر کشور تجزیه هم نشود، چنان ضعیف و ناتوان شده که دیگر جرئت گرفتن نام خط دیورند را از رهبران فعلی افغان سلب نموده است. حتی گفته می‌شود یکی از رهبران تنظیم‌ها، اسناد خط دیورند را از آرشیف وزارت امور خارجه افغانستان مخفیانه بیرون برده و ممکن است آنرا در بدل پولی و امتیازات دیگری بر پاکستان فروخته باشد.

واقعا موضع‌گیری داودخان و گروه فشار بر پاکستان، در شرایط عدم توانایی نظامی و اقتصادی و در عین حال محتاجی براه‌های ترانزیتی پاکستان و بی‌علاقه‌گی خود مردمان مناطق قبایل به استقلال‌شان، بی‌تردید یک کار بیهوده و خیره سری محض پنداشته می‌شود و نتیجه آن جز تیره شدن مناسبات نیک همسایگی و هدر رفتن میلیون‌ها دالر قرضه‌های خارجی و عواید داخلی چیز دیگری نبوده است.

اگر آن همه پول هنگفت در راه عمران کشور و ساختمان بندهای آب و کانال‌های آبیاری و زراعت و تاسیس فابریکه‌های تولیدی بکار میرفت، یقیناً برای میلیون‌ها افغان کارطلب، کار و لب نانی تهیه می‌شد و مجبور به عرضه تقریباً رایگان نیروی بازوی خود در خارج نمی‌شدند. ثانیاً عناصر عظمت طلب باید متوجه میشدند که افغانستان خود کشور فقیرتر و عقب‌مانده تر از پاکستان است و با دست خالی و زور کم نمی‌شود چنین داعیه‌نی را تحقق بخشید.

آیا مسئله پشتونستان خاتمه یافته است ؟

با قدرت رسیدن تنظیم های اسلامی در افغانستان در ۱۹۹۲ ظاهراً مسئله پشتونستان یک مسئله خاتمه یافته تلقی میشد، زیرا رهبران تنظیمی افغان در پاکستان هریک در صدها زد و بند سیاسی گیر افتاده بودند و هریک سرمایه هایی در بانکهای پاکستان ذخیره داشتند که در صورت سرپیچی از نیت پاکستان ، این دارانیها مسدود میگردید و دست این رهبران به هیچ جایی هم نمیرسید .

بنابراین رهبران تنظیمی چنان از پاکستان ترس داشتند که جرئت نداشتند نام «خط دیورند» را بر زبان بیاورند. حتی گفته می شد یکی از رهبران تنظیمها، اسناد خط دیورند را از آرشیف وزارت امور خارجه افغانستان مخفیانه بیرون برده و شاید آنرا در بدل پولی و امتیازات دیگری به پاکستان فروخته باشد.

اینک داعیه پشتونستان از صورت یک آرمان ، میخواهد به یک حقیقت تبدیل شود. بدین معنی که در پاکستان اکنون دهل اتحاد پشتونها نواخته میشود و سیمنا و کنفرانس دایر میگردد و داعیه چنان است تا از ترکیب پشتونهای آنسوی خط دیورند و این سوی خط دیورند «پشتونستان» ساخته شود. این موضوع ما را به یاد طرح تقسیم افغانستان از سوی داکتر عنایت الله شهرانی به «سه ایالت» بزرگ می اندازد که یکی از این ایالت ها بنام «پشتونستان» نام گذاری شده بود.

رسانه آسیا تایمز در ۸ عقرب (۲۹ اکتوبر) سال جاری این مسئله را طرح کرد و نوشت: «گزارشهای رسیده از ایالت سرحد شمال غربی پاکستان و ایالت بلوچستان حاکی از احیای مجدد جنبش قومی پشتونها و فعالیت آنها روی منطقه حساس «خط دیورند» است. منطقه مرزی بین افغانستان و پاکستان که به طور مرتب شاهد عملیات نظامی پاکستان به منظور زهر چشم نشان دادن از قبایل مخالف حکومت مرکزی است. در انتخابات اخیر در ایالت سرحد پاکستان ، ائتلافی از شش حزب بنیادگرای حامی طالبان و بن لادن تحت عنوان «متحدہ مجلس عمل» بخشی از ائتلاف حاکم بلوچستان به قدرت رسیدند.»

این نشریه علاوه میکند: «... برخی مقامات افغانی صحبت از نقشه جدیدی میکنند که در آن شهرهای مهم پاکستان مثل پشاور و کویته جزو افغانستان محسوب میشوند. مقامات پاکستانی هم اخیراً از ملاقات هایی بین حامد کرزی و «خان عبدالولی خان» رهبر پشتونها مطلع شده اند که باعث نگرانی آنها شده است ، بخصوص اینکه فهمیده اند این مذاکرات با ترغیب امریکایی ها صورت گرفته است.» نشریه ادامه میدهد: «ملاقات اخیر ولی خان و حامدکرزی که برخلاف روند مذاکرات و سیمناهای برنامه

ریزی شده در ایالات سرحد و بلوچستان انجام شد، بحث داغ «پشتونستان» را داغ تر از همیشه کرد، موضوعی که به وضوح مورد حمایت امریکاهم هست. هیات نمایندگی افغانهای مقیم امریکا و اروپا نیز از پشاور و کوئته، مناطق کلیدی مرز دیورند، دیدار و از اتحاد پشتونهای و احقاق حقوق آنان حمایت کردند. آنها گفتند که مرز دیورند نه تنها بر تاریخ پشتونها، که بر شرایط اجتماعی و اقتصادی آنها نیز تاثیر منفی گذاشته است. به گفته ماکان شینواری، افغان مقیم آلمان، مرز دیورند نتیجه توطئه برای محدود کردن قدرت پشتونها بوده است. این اظهار نظرها سالهاست که در منطقه شنیده نشده و به نظر میرسد دوباره موجی در حمایت از پشتونها در حال شکل گرفتن است.

آخرین بار شوروی سابق برای بهم زدن ثبات منطقه در دهه هشتاد و در دوران اشغال افغانستان { و قبل از آن از زمان بقدرت رسیدن خروسچف } این ایده رامطرح کرده بود، اما پس از سقوط شوروی و فروپاشی کمونیسم، گروه های ملیگرای پشتون موضوع را خاتمه دادند و برای نخستین بار در تاریخ پاکستان با احزاب دست راستی پاکستان مثل حزب «نواز شریف» جمعیت مسلمانان (مسلم لیگ) پاکستان متحد شدند تا نشان دهند که مسئله به وجود آمدن سرزمین پشتونها ریشه بومی در دو کشور ندارد و همواره توطئه خارجی بوده است. اما حالا با مداخله نظامی پاکستان در آن منطقه و سکوت مطلق «متحدہ مجلس عمل» نیروهای ملیگرا تلاش های شان را برای بوجود آوردن یک منطقه پشتون نشین از کابل تا پشاور و کوئته دوچندان کرده اند. موضوعات حساس و تحریک آمیزی مانند پشتونستان و توسعه بلوچستان، حربه مناسبی برای شکست قدرت نظام های موجود در افغانستان و پاکستان است. احیای جنبش پشتونگرایی میتواند باعث تحرک و ایجاد جنبش بین تاجیکها و ازبک های شمال افغانستان و در نهایت مبارزات فراوان برای تجزیه کشور شود. حتی میتواند جنبش هایی برای کشمیر «بزرگتر» و پنجاب «بزرگتر» به راه بیندازد. البته اینها همه عواقب بلند مدت ماجراست. نتیجه فوری و مهم مطرح شدن موضوع پشتونستان بی ثباتی در پاکستان، ایران و افغانستان است، افغانستانی که در عین مواجهه با اغتشاش و بی نظمی تمام سعی خود را میکند تا بکمک امریکا نفوذش را در منطقه گسترش دهد.

«آسیا تایمز» به این نکته نیز اشاره میکند که: «بسیاری از حکام فعلی افغانستان بر این باورند که توافق بین «امیر عبدالرحمن خان» و «سرهنری مور تیمور» انگلیسی در سال ۱۸۹۳ در خط دیورند به عنوان خط مرزی دو کشور اعتباری صد ساله داشته و

در سال ۱۹۹۳ منقضی شده است. حالا افغانها از امریکامیخواهند که مذاکرات جدیدی در باره خطوط مرزی پاکستان ترتیب دهد.^{۱۲}»

در مورد اینکه گفته میشود: قرارداد خط دیورند برای مدت یکصد اعتبار داشته و در سال ۱۹۹۳ دیگر از اعتبار ساقط شده است، باید گفت که: تا آنجایی که تاریخ گواهی میدهد، در معاهده خط دیورند که در ۱۲ نومبر ۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و دیورند وزیر خارجه هند بریتانیایی به امضاء رسیده است، در هیچیک از مواد هفتگانه آن^{۱۳}، ذکر نشده که این توافقات برای مدت محدود مثلاً ده سال یا صد سال و یا تا حضور بریتانیا در نیم قاره مدار اعتبار است و غیره. به نظر میرسد که این آوازه ها از طرف دستگاه استخبارات نظامی پاکستان سازمان دهی و به دهن برخی از رهبران تنظیمهای افغانی داده شده است.

بهترین سند در این مورد سخنان خود امیر عبدالرحمن است که در تاج التواریخ نوشته است: «... تیمور میرزاشاه، حکمران اسما در سال ۱۸۸۷ م، نسبت به من تعهد اطاعت نموده خود را و مملکت خود را تحت حفاظت من درآورد تا از بیم حمله دشمن قوی خود حمراء خان باجوری، مطمئن گردد و چون مشارالیه را یک نفر از غلام های او مقتول نمود، سپهسالار من جنرال غلام حیدرخان، در ماه دسامبر سال ۱۷۹۱ م، اسما را تصرف نمود و این امر اسباب زیادی تغییر دولت هندوستان گردید، زیرا که آنها به تمام این محالات یاغیستان، چشم طمع داشتند. تمام این ولایات یعنی چترال و باجور و سوات و بنیر و چپلاس و وزیر، جزویاغیستان می باشد و دولت هندوستان، اصرارها نمودند که من اسما را تخلیه نمایم، ولی چون نقطه مذکور در دروازه محلات مملکت من یعنی کُتر و لمغان و کافرستان و جلال آباد می باشد، و مشرف بر راههای پامیرو چترال می باشد. نگهداشتن این دروازه معتنای مملکت خودم برای نگهداشتن هرات و قندهار و بلخ که درسه گوشه دیگر مملکت من میباشد لازم بود. و به همین قسم دولت هندوستان اصرار کردند که چغایی را هم تخلیه نمایم و در کافرستان و تمام یاغستان و بلوچستان و سمت چمن هم مامورین سرحدی هندوستان دایماً مداخله می نمودند و چیزی که اسباب تعجب من بود این است که یکطرف دولت هندوستان میگفتند مابیشتر از این ولایاتی را که در سمت افغانستان بوده باشد لازم نداریم، چون مایلیم افغانستان دولت قوی و مستقلی بوده باشد و از طرف دیگر، کوه خوجک را تونل زده راه آهن خود را

^{۱۲} - سایت آریانی، ۳۱ اکتوبر ۲۰۰۳

^{۱۳} - رک: غبار، مسیر تاریخ، ص ۶۹۰، حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۳۰۰، سراج التواریخ، ج ۳، ص ۹۴۶ تا ۹۵۰

داخل من نمودند، مثل اینکه کارد به جگر من می زدند و خبرافواهی هم بود که دولت انگلیس میخواهد راه آهن خود را چه به اجازه من و چه بی اجازه من تا قندهار بیاورند و این خبر در هر جا منتشر و در مجلس پارلمان هم مطرح مذاکره بود و در این باب ، وکلاء من خلاصه تمام روزنامه جات را در مسایل متعلقه به افغانستان برای من میفرستادند، مرا متصلاً اطلاع میدادند.

علاوه بر این دولت روس، در باب ولایت روشن و شغنان ، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را به ریاست سرمارتیموردوراند به کابل دعوت نمودم و چون مشارالیه شخص سیاسی دان هوشیاری بود ملتفت {شد} که اطمینان باعث اطمینان است.

مشارالیه به جهت سلامتی و محافظت خود به من اعتماد نموده عازم کابل گردید و مشارالیه به همراهی معاونین خود کلنل الیس که یکی از اجزاء اداره نظامی هندوستان بود و کاپیتان ماتریس اسمیت و مستر کلارک که یکی از اجزاء وزارت امور خارجه دولت هندوستان بود و دکتر فن ، حکیم باشی فرمانفرما و مستر دانالد و چند نفر از محاسبین و منشیها و اجزاء هندی به تاریخ نوزدهم سپتامبر ۱۹۹۳ م از پیشاور به طرف کابل حرکت نمودند و در ورود سفارت مذکور به کابل جنرال من غلام حیدر خان از آنها استقبال نمود. من اندکی را که عمارت مسکونی پسرم حبیب الله بود و متصل کابل می باشد، به جهت منزل آنها تعیین نمودم. بعد از مجلس رسمی اول ، فوراً مشغول مذاکرات گردیدم. چون سرمارتیمور دوراند ، شخص سیاسی دان بسیار زیرکی بود و زبان فارسی را هم خوب میدانست ، تمام مذاکرات زود اصلاح شد... در باب خط سرحدی قرار داده شد که خط مذکور را از چترال و گردنه بروغیل تا پیشاور کشیده مشخص نمایند و از آنجا هم تا کوه ملک سیاه معین نمایند. به این قسم که واخان و کافرستان و اسمار و طایفه مومند لال پوره ، قدری از وزیرستان جزء مملکت من گردید و من ادعای حقوق خود را در باب استانسیه راه آهن چمن نو و چغایی و باقی وزیرستان و بلند خیل و کُرم و افریدی و باجور و سوات و بنیر و دیر و چپلاس و چترال ترک نمودم. هر دو طغرا قراردادنامه را در باب سرحداتی که معین شده بود، خودم و اجزاء سفارت مهر و امضاء نمودیم و در قراردادنامه مذکور نیز ذکر شده بود: چون افغانستان به طور دوستی ادعای های خود را در باب بعضی از ولایات چنانکه قبلاً مذکور شده است قطع نمود. لهذا به عوض این همراهی وجه اعانه که سالی ۱۲ لک روپیه دولت هندوستان تا به حال می

پرداخت ، بعد از این سالی ۱۸ لک روپیه خواهد داد.^{۱۴}» با توجه به این نوشته امیر عبدالرحمن خان ، هیچگونه اشاره وایمایی دیده نمیشود که اعتبار خطر دیورند را برای مدت معینی مثلاً یکصد سال نشان بدهد.

سیدقاسم رشتیا، در مصاحبه ای بجواب این پرسش که خط دیورند یک قرارداد بین حکومت هند برتانوی و افغانستان بود؟ چنین اظهارنظر میکند :

« موافقتنامه خط دیورند که به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و سر تیماردیورند وزیر خارجه (هند برتانوی) عقد شده بود، یک موافقتنامه موقتی نبود، بلکه شکل دائمی داشت. انگلیسها میخواستند حدودی که در تصرف شان بود، بروی نقشه تثبیت شود و بعداً بروی زمین تطبیق گردد. انگلیسها مناطقی که از نظر استراتژیکی اهمیت داشت ، مدنظر داشتند. با اهمیتی که خط دیورند در نزد انگلیسها داشت ، در سالهای بعد که حکومت پاکستان ایجاد شد، وزیر خارجه انگلیستان انتونی ایدن، در سال ۱۹۵۰ خط دیورند را سرحد بین المللی اعلان کرد. لهذا بحواب آنهایی که میگویند: میعاد یکصد ساله خط دیورند اتمام یافته ، باید گفت که خط دیورند قرارداد موقت نبود، بلکه شکل دائمی را داشت.»^{۱۵}

آقای رشتیا در جواب این سوال که آیا در وقت تجزیه نیم قاره هند و ایجاد کشور پاکستان ، حکومت افغانستان عکس العمل نشان داد یا خیر؟ میگوید : «بلی ، یکی از این عکس العمل ها اعلان لغو معاهده دیورند بود. حکومت افغانستان ادعا داشت که چون معاهده دیورند اصلاً میان حکومت انگلیس و حکومت افغانستان عقد گردیده بود. یکطرف معاهده (انگلستان) با ایجاد پاکستان از بین رفته است ، معاهده خود بخود لغو شده است . حکومت جدیدالتشکیل پاکستان این ادعا را قبول نمی کرد و خط دیورند را سرحد تلقی مینمود. منازعه و کشمکش به همین خاطر بالای موضوع پشتونستان دوام کرد.»^{۱۶}

آقای رشتیا در پاسخ این پرسش که : یک نوع شمارش معکوس آغاز گردیده است. زمانی ما میخواستیم که پشتونستان ضم افغانستان شود، حالا پاکستان میخواهد و پلان دارد که افغانستان را جزو پشتونستان سازد؟ میگوید: « در این شکی نیست که پاکستان از آغاز چنین مطلبی را در نظر داشت و ادعا میکرد که پاکستان برادر کلان

^{۱۴} تاج التواریخ ، ص ۴۲۰-۴۲۱

^{۱۵} -ارمغان امید، ج ۲، ص ۴۰۷

^{۱۶} -ارمغان امید، همانجا

است ، ولی افغانستان خود را کلان میدانند. زعمای پشتون منطقه سرحد مانند ولی خان و دیگران چنین ادعایی دارند که علاقه های پشتون نشین افغانستان باید جزء پشتونستان باشد. افغانستان از ۲۵۰ سال باین طرف وجود داشته و سرحدات آن چندین بار تثبیت شده است ، نه مردم افغانستان و نه جامعه جهانی تحمل آنرا ندارند. باید افغانستان به حیث یک کل با داشتن حکومت مرکزی بدون آنکه کسی در آن رخنه کند، و قسمتی از آنرا جدا نماید. دوباره حدود و ثغور جغرافیایی آن تثبیت گردد. کشورهای خارجی (همسایه) در آن نفوذ نداشته و سرحدات آن را محترم بشمارد.^{۱۷}

بیانید واقعیهان تر موضوع را بررسی کنیم و از مرکب احساسات پائین بیاییم . من به صفت یک افغان منسوب بقوم پشتون که در وطن خواهی خود را از هیچ پشتون دیگر کمتر نمی شمارم ، میخوام چند نکته را به عرض هموطنان خود برسانم .

قبول نداشتن «خط دیورند» به این معنی است که سرزمینهای آنسوی خط دیورند که بعد از جنگ اول افغان و انگلیس یعنی بعد از ۱۸۴۲ از پیکر افغانستان جدا شده اند و به هند برتانوی تعلق گرفته اند ، از قبیل پشاور، کشمیر و سند، و همچنان مناطقی که بر اثر معاهده گندمک و سپس بر اثر قرارداد معروف به «خط دیورند» بین امیر عبدالرحمن خان و حکومت هندبرتانوی در ۱۸۹۳ به امضا رسیده و شامل ایالات بلوچستان و صوبه سرحد میگردد، دوباره به افغانستان تعلق بگیرند. به کلام ساده تری یعنی پاکستان تجزیه شود و از پنج ایالت آن چهار ایالت به افغانستان تعلق بگیرد و فقط یک ایالت پنجاب برایش باقی بماند ! آیا چنین کاری ممکن است ؟ و آیا چنین امری میتواند عملی باشد؟ و آیا چنین خواستی ، آنهم بعد از یکصد و شصت سال و حد اقل یکصد و ده سال جدانی خواست معقولی است ؟ هرگز نه .

با اسناد تاریخوار نشان دادیم که بیش از یکصد و پنجاه سال است که زمامداران افغانستان بخاطر بدست آوردن پشاور تمام امکانات خود را بکار بستند تا چنین داعیه ای را تحقق بخشند، ولی همگی سر خود را در این راه از دست دادند تا آنجایی که در دهه اخیر موجودیت افغانستان بخطر افتاد و هنوز این خطر برطرف نشده است . ما اگر مردیم و اگر واقعاً وطن پرست هستیم ، باید تلاش بکنیم که آنچه باقیمانده است ، آنرا از خطر نابودی و تجزیه نجات بدهیم ، نه اینکه با دست خالی و شکم گرسنه درحالی که وحدت ملی ما بیش از هر وقت دیگر خدشه دار شده و اردوی ملی ما به ملیشه های قومی تنزل کرده است و ما مجبور شده ایم تا برای حفظ امنیت در پایتخت کشور از نیروهای بین

^{۱۷} - ارمان امید، ج ۲، ص ۴۱۰

المللی ، امنیت گدائی کنیم و حتی رهبری دولت نمی تواند براین ملیشه های اعتماد داشته باشد و بناچار برای حفاظت جان خود از خارج بادیگارد استخدام میکند ، آیا چنین ادعایی بی جا و نا معقول نیست ؟

من از نام پاکستان نفرت دارم، ولی باید پذیرفت که پاکستان امروز به یک قدرت اتمی در منطقه تبدیل شده است و یگانه ابر قدرت جهان امریکا برای تحقق نقشه های استراتژیکی خود به پاکستان بیش از افغانستان اهمیت قایل است . پاکستان اگر نخواهد نه راه های ما از دست دزدان و چریکهای طالبان مصنوع خواهد بود و نه مال التجاره افغانی صحیح و سالم وارد افغانستان خواهد شد. نه وسایل بازسازی کشور تأمین خواهد شد و نه ما افغانها از جنگ دست خواهیم گرفت . پاکستان دشمن قوی پنجه و محیلی است و با این دشمن دست و پنجه نرم کردن به ضرر منافع علیای کشور است . اگر کمی دقت کنیم افغانستان را استعمار انگلیس خنجر زده و بیچاره ساخته است نه پاکستان، زیرا در دورانی که انگلیس بر منطقه حکومت میکرد، پاکستانی وجود نداشت ، وقتی پاکستان به وجود آمد اقدامات دولت مردان افغانستان چنان به کندی همراه بود که هدف تاریخی ما را برآورده نساخت و بنابراین اگر از همان اول اولیای امور افغانستان بجای تشنج آفرینی ، بفکر روابط حسنه با پاکستان می افتاد، بسیار برای ما مفید تر بود تا اینکه کشمکش و تشنج، اما متاسفانه که برخی از کشورهای همسایه ما نخواستند و نمیخواهند که این زخم ناسور الیتام یابد و آب خوش از گلوی مردم ما پائین برود.

هدف پاکستان از آوازه انداختن خط دیورند این است تا افغانستان را به چالش بطلبد، زیرا میداند که افغانستان دچار بحران بی ثباتی و امنیت داخلی از دست تفنگ سالاران خود خواه و نا آگاه از دسایس پشت پرده است و توانایی مقابله با پاکستان را که اینک دارای سلاح هسته ای است ، ندارد. به همین دلیل نیروهای پاکستانی به بهانه همکاری با نیروهای ایتلاف بین المللی برهبری امریکا بخاطر پیگرد طالبان و القاعده و جلوگیری از نفوذ شان به داخل افغانستان تا چهل پنجاه کیلومتر در داخل افغانستان پیش آمدند و به ساختن پوسته های دیده بانی پرداختند که با عکس العمل شدید نیروهای دولتی و مردم افغانستان در منطقه روبرو شدند.. به عبارت دیگر دولت افغانستان پس از سقوط طالبان همواره مدعی بوده است که طالبان از مناطق مرزی پاکستان به افغانستان نفوذ میکنند و امنیت وثبات را برهم میزنند و می باید پاکستان جلو نفوذ طالبان و القاعده را بگیرد. بنابراین پاکستان با عدم جلوگیری از نفوذ چریک های طالبان میخواهد از افغانها سند و قول بگیرد که مرز پاکستان با افغانستان در کجا قرار دارد ؟ و چون دولت افغانستان رسماً خط دیورند را قبول ندارد، پس پاکستان میخواهد با همراهی نیروهای امریکایی به

بهانه مبارزه با تروریسم تا آن حد بداخل افغانستان پیش بیاید که مردم و دولت افغانستان دست به عکس العمل بزنند و بگویند که مرز پاکستان با افغانستان مثلاً اینجا یا آنجا است . طبعاً نیروهای امریکایی نیز می‌خواهند بدانند که مرز پاکستان با افغانستان در کجاست تا بقایای طالبان و القاعده را تا مرز پاکستان دنبال کنند ، براین بنیاد افغانستان فعلاً باده مشکل بزرگ در سرحدات خود باپاکستان روبرو است . یکی مشکل نفوذ افراطیون طالبان و برهم زدن امنیت در مناطق جنوب کشور است و دیگری مسئله مشخص شدن خط مرزی است. که بدون پادرمیانی امریکا و سازمان ملل متحد حل آن از توان افغانستان بیرون است .

عکس العمل (۷ نومبر) وزارت خارجه افغانستان در مقابل خبرگزاری سازمان ملل متحد در اسلام آباد که گفته بود: «کمیسیون سه جانبه امنیتی افغانستان ، پاکستان ، و امریکا بحث در باره تعیین خطوط مرزی بین دوکشور و اختلاف موجود در این زمینه را آغاز کرده اند» ، از همان احساسات افغانی آب میخورد که نتیجه ای جز ادامه تشنج بدنبال ندارد و افغانستان را در امر بازسازی و تامین ثبات سیاسی لطمه میزند، ب فکر ما این بهترین فرصتی است تا این کمیسیون در رابطه به تعیین نقاط نامشخص مرزی اقدامات مقتضی از راه مسالمت آمیز یعنی مذاکره و گفتگو انجام دهند. بدون پا درمیانی سازمان ملل و امریکا در این قضیه، حل اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان از توان خود طرفین ناممکن به نظر میرسد .

اخیراً جنرال بایر وزیر داخله سابق پاکستان در دولت بی نظیر بوتو ، در یک مصاحبه مطبوعاتی در پشاور ضمن حمایت از تحریک طالبان ، در باره خط مرزی «دیورند» میان افغانستان و پاکستان گفت : «هیچ سندی وجود ندارد که این مرز را برای مدت محدود (یکصد سال) رسمیت بخشیده باشد. اخیراً گفته شده که «خط دیورند» که حاصل یک قرارداد صد ساله بین انگلیس و افغانستان بوده ، دیگر اعتبار ندارد. افغانها از امریکا می خواهند که مذاکرات جدید را ترتیب دهد. پشتونهای استقلال طلب نیز با استناد انقضای این قرارداد خواهان تعریف جغرافیایی جدید منطقه با تشکیل کشوری به نام «پشتونستان» هستند. بابر افزود که : «اگر اعتبار خط مرزی دیورند پایان یافته باشد، پس باید مرزهای پاکستان ، هند، افغانستان ، آسیای مرکزی نیز بی اعتبار شده باشد، زیرا همه این مرزها توسط انگلیس تعیین شده است.^{۱۸}»

^{۱۸} - سایت آریانی ، ۲۸ نومبر ۲۰۰۳

اگر آرزو داریم که ثبات و امنیت به کشور برگردد و کشورما از بحران نجات یابد، بهتر آنست تا خط دیورند را در بدل یک دست آورد مناسب برسمیت بشناسیم و بیش از این برای مردم خود درد سر فراهم نسازیم. سردار محمداود درسالهای اخیر دوره ریاست جمهوری خود با پاکستان بر سر موضوع خط دیورند به توافقی رسیده بود که اگر عملی میشد و یا عملی بشود، تا حدودی منافع افغانستان را تأمین خواهد نمود. گفته میشد که پرزدنت داود با پاکستان به این توافق رسیده بودند که پاکستان در بندر گوادر بلوچستان برای افغانستان یک بندر تجاری آزاد با یک راه ترانزیتی مال التجاره از آن بندرگاه تا افغانستان قیولدار شده بود و در مقابل داود هم موافقت کرده بود تا خط مرزی دیورند را برسمیت بشناسد. اکنون هم اگر دولت افغانستان موفق بشود تا چنین امری را بر پاکستان بقبولاند، این توافق تا حدودی میتواند بر زخم ناسور افغانستان بخاطر دست دادن خاکهای آنسوی خط دیورند مرهم بگذارد. در غیر آن تنش بر سر خط مرزی دیورند ادامه خواهد یافت و بر روابط دوطرف تاثیر ناهنجاری خواهد داشت.

استعفای داودخان و احیاء مجدد دموکراسی در افغانستان:

مساله نزاع برانگیز پشتونستان که داودخان در دوران حکومت خویش، بیشترین توجه‌اش را بدان معطوف کرده بود و از این رهگذر در دسرهای فراوان برای پاکستان و برعکس برای دولت افغانستان گاه و بیگاه ایجاد می‌کرد، سرانجام منجر به آزرده‌گی شاه از داودخان و بالنتیجه استعفای داودخان در ۱۹۶۳ از حکومت افغانستان گردید. زیرا از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ مساله پشتونستان منجر به قطع روابط سیاسی دو کشور شده بود.

استعفای داود و تقرر دکتور محمد یوسف به حیث صدراعظم جدید و خارج از حلقه دودمان سلطنتی، بسیاری از ناظران سیاسی را متحیر گردانید. علاوه بر آن تدوین قانون اساسی جدید، پی‌ریزی شاهی مشروطه و تحریم خانواده شاهی و خود محمداود از مقامات عمده دولتی بیشترمایه حیرت مردم در تصمیم‌گیری شاه نرمخوی گردید.

قانون اساسی جدید در لویه جرگه ۱۹۶۳ تصویب گرفته شد. در قانون اساسی جدید، تاسیس احزاب سیاسی وعده داده شده بود. لهادشاه مدتی از امضاء و توشیح آن خود داری ورزید، مگر سر انجام در اول اکتوبر ۱۹۶۴ مطابق ۹ میزان ۱۳۴۳ شمسی شاه آنرا توشیح نمود.

قانون اساسی آزادی‌های اساسی مردم را تضمین می‌کرد. مصونیت فردی و آزادی مطبوعات و تشکیل احزاب را وعده میداد. تفکیک قوای ثلاثه، انتخابات آزاد و عمومی و

سری و مستقیم در قانون اساسی جدید در نظر گرفته شده بود. قانون اساسی ۱۹۶۴ با در نظر داشت شرایط جامعه افغانی، دموکراسی را به پیمانۀ وسیع و حتی بالاتر از ظرفیت و جاغور جامعه تضمین می‌کرد و میتوان گفت نسبت به قوانین اساسی کشورهای اسلامی همجوار (ایران و پاکستان) به آزادی‌های مردم بیشتر توجه کرده بود. متأسفانه ضمانت این همه آزادی‌ها به مردمی که در دموکراسی تجاربی نداشتند و عناصر صاحب غرض و گماشته می‌توانست از آن در جهت برآوردن امیال و اهداف خود سوء استفاده نماید، در شرایط جامعه افغانی تقریباً قبل از وقت بود. گرچه قانون احزاب از صحنه شاه نگذشت و نافذ نگردید ولی برخی احزاب تشکیل شده بود. قانون احزاب در ماه اسد از شورای ملی گزارش یافته بود.

با انقراض قانون مطبوعات در کشور، طی سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ در حدود ۳۱ جریده غیر دولتی و شخصی در کابل به نشر میرسید که از آن میان هفت جریده بنابر اهمیت سیاسی و نشرات ایدیالوژیک خود مشهور بودند از قبیل: جریده خلق، جریده پرچم، جریده مساوات، صدای عوام، شعله جاوید، افغان ملت و اتحاد ملی، جراید یاد شده به عنوان ارگان نشراتی احزاب سیاسی فعالیت و نشرات میکردند. در میان این جراید، مهمترین و غوغا برانگیزترین آنها جراید خلق و پرچم و شعله‌جاوید بودند.

جریده خلق قبل از انشعاب حزب، تاسیس و پس از شش شماره از نشر بازماند. اما جریده پرچم پس از انشعاب در سال ۱۹۶۸ به صاحب امتیازی خیبر و مدیریت سلیمان لایق تاسیس شد و تا سال ۱۹۶۹ به نشرات خود دوام داد.

در سال ۱۹۶۸ جریده «شعله جاوید» به صاحب امتیازی دکتور رحیم محمودی (برادر دکتور عبدالرحمن محمودی) به صفت ارگان «حزب دموکراتیک نوین» تاسیس گردید. این حزب از نظریات مارکسیستی (ترندپکن) پیروی میکرد و در محیط بنام «شعله جاوید» شناخته شد.

رهبران این حزب چون دکتور هادی محمودی، انجنیر عثمان معروف به لندی، محمداکرم یاری و محمد صادق یاری از خانواده اعیانی هزاره‌های جاغوری، در عین حالی که با دولت می‌زمیندند با سایر احزاب و مخصوصاً دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق نیز سخت در جنگ بودند.

اما در مقابل این احزاب دست چپی، نهضت اخوانی‌ها بود که در سال ۱۹۶۴ بنام «جمعیت اسلامی» سر بلند کرد. رهبران جمعیت عمدتاً از استادان دانشکده شرعیات تشکیل شده بودند. مانند: استاد غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات، استاد

برهان‌الدین ربانی، استاد محمد موسی‌توانا، استاد سیاف، مولانا منهاج‌الدین گنج‌موسس جریده «گهیج» مولوی محمدیونس خالص، مولوی فیضانی و قاضی هدایت نیز از فعالان این نهضت بودند.

در میان احزاب سیاسی در دهه دموکراسی از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ تنها حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پیرو خط مسکو) و شعله جاوید (حزب دموکراتیک نوین - پیرو خط پکن) و نهضت محافظکار اسلامی در میان شاگردان و محصلان پوهنتون (دانشگاهی) رخنه کردند ولی سایر احزاب قدرت شناسایی خود را در میان روشنفکران و مردم افغانستان نیافتند و حتی در خارج پایتخت، مردم از وجود آنها تقریباً بکلی بی‌خبر ماندند.

سرانجام یکی از این احزاب یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان توانست در سال ۱۹۷۸ قدرت دولتی را غصب کند و رقبای سیاسی خود را عقب براند. رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نور محمد تره‌کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر، چنانکه اشاره شد از نظریه پردازان ایدیالوژی مارکسیسم، لننیسم بشمار می‌رفتند. اینان بودند که در میان روشنفکران، تحصیل یافته‌گان، کارمندان دولتی، آموزگاران، استادان، و دکتوران طب و بعضی افراد گمنام ولی جاه طلب به پخش ایدیالوژی مارکسیستی، لننیستی پرداختند و در زمستان ۱۹۶۵ موفق به بنیادگذاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق دعوت کنگره حزب شدند.

اشخاصی که در نخستین جلسه موسس در منزل نور محمد تره‌کی واقع در کارته ۴ کابل در اول جنوری ۱۹۶۵ شرکت ورزیده بودند عبارت بودند از: نور محمد تره‌کی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، محمدظاهر بدخشی، سلطانعلی کشتمند، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، ظاهر افق، نور احمدنور، اسمعیل دانش، دکتور شاه ولی، باریق شفیع، دکتور ظاهر، عبدالکریم میثاق، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، اناهیتا راتب زاد، ملا عیسی کارگر، دکتور درمانگر، نظام‌الدین تهذیب، عبدالقدوس غوربندی، یاور شیرزی، هادی کریم، عبدالحکیم هلالی، آدم خان جاجی که ریاست جلسه را موقتاً بدوش داشت.

در این جلسه اساسنامه حزب دموکراتیک خلق و مرامنامه آن به تصویب رسید. و همچنان پولیت بوروی و کمیته مرکزی را انتخاب کرد. اعضای اصلی پولیت بوروی، نور محمدتره‌کی، ببرک، زیری، بدخشی، کشتمند، شهپر، و پنجشیری و اعضای علی‌البدل، دکتور شاه ولی، ظاهر افق، دکتورظاهر، نور احمد نور، کمیته مرکزی به نوبه خود نور

محمدتره‌کی را به عنوان منشی عمومی حزب و ببرک کارمل را به عنوان معاون منشی عمومی تعیین کرد.

مرام حزب چنانکه در شماره اول مورخ ۱۱ اپریل ۱۹۶۶ جریده خلق به نشر رسیده، تشکیل حکومت جبهه دموکراتیک ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری معرفی شده است که در آن وقت دستور عمومی مسکو برای احزاب کمونیست در کشورهای جهان سوم بود. اما بعدها حزب خود را بنام حزب طراز نوین پیشاهنگ طبقه کارگر، مجهز با ایدیولوژی دوران ساز (مارکسیسم - لنینسیم) و معتقد به اصل مرکزیت دموکراتیک که در واقع دیکتاتوری هیات رهبری در درون حزب است، به رخ مردم بخصوص حریفان ایدیولوژی خود معرفی می‌کرد.^{۱۹}

مظاهره سوم عقرب، سر آغاز هرج و مرج در گستره معارف کشور:

بتاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۶۵، دکتور محمد یوسف گزارش کار حکومت موقت را به پادشاه پیش کرد و فرمان یافت تا کابینه جدید را تشکیل کند. هنگام گرفتن رأی اعتماد، بعضی از اعضای شورا بر رهبری ببرک کارمل، آناهیتا راتبزاد و عده‌ی دیگر از اعضای ولسی جرگه به بدگویی از صدراعظم موظف و اعضای کابینه پرداختند. بدگویی وقتی علیه دکتور یوسف اوج گرفت که ناظران از جاهای مخصوص، بدادن شعارهایی پرداختند. دکتور یوسف که از این حادثه نگران شده بود، به تاریخ ۲۱ اکتوبر به شورا رفت و از اعضای آن مجلس تقاضا نمود تا از انتقاد بیجا و سخنان بی اساس حذر کنند و در صورت داشتن دلایل موثق، شکایات خود را به مراجع قانونی (محاکم) مطرح سازند. طرفداران وی از چوکی‌های مخصوص ناظران به طرفداری او شعار دادند. احتمالاً رفتن غیر مترقبه صدراعظم به شورا موجب نارضایتی عده‌ی بشمول پادشاه شده بود. ببرک کارمل و پیروان وی محصلان را تشویق کردند تا بروز ۲۴ اکتوبر یعنی روزیکه دکتور یوسف از ولسی جرگه رأی اعتماد می‌گرفت در تالار شورا حاضر گردند. بدون شبهه هدف از این کار، شنیدن بیانیه تند و تیز ببرک و تحت تاثیر قرار دادن شاگردان و محصلان پوهنتون و جلب بیشتر آنان بسوی ببرک بود. در آن روز چوکی‌های مخصوص ناظران کاملاً اشغال شده بود. و اکثریت آن محصلان پوهنتون بودند که کرسی‌های وکلاء را نیز اشغال کرده بودند.

^{۱۹} - رک: اساسنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان

دکتر عبدالظاهر رئیس ولسی جرگه هنگام آغاز جلسه از محصلان خواهش نمود تا چوکی‌های وکلا را به وکلاء بگذرانند و محصلان تالار شورا را ترک کنند. اما این تقاضاها بی‌نتیجه ماند و بنابراین رئیس ولسی جرگه پایان جلسه را اعلام داشت. شام همان روز ۲۴ اکتوبر ولسی جرگه جلسه رای اعتماد را سری و تاریخ آنرا ۲۵ اکتوبر تعیین و اعلان کرد. در آن روز ۲۴ اکتوبر در بیرون تالار شورا نیز جمعیت بزرگی از مردم علاقمند بجریان رای اعتماد حکومت گرد آمده بود. وعده‌یی هم علیه بعضی از وزراء شعار می‌دادند. اوضاع دلالت میکرد که باید تحریک و تخریب بزرگی در جریان باشد. اجتماع کنندگان سعی داشتند جریان رای اعتماد را بر هم بزنند.

روز ۲۵ اکتوبر (۳ عقرب) ولسی جرگه جلسه سری خود را دایر کرد و دکتور یوسف با اعضای کابینه‌اش جهت اخذ رای اعتماد حاضر گردید. در آن روز نیز محصلان پوهنتون و عده‌یی از شاگردان بالایی لیسه‌ها به محوطه شورا ریختند و می‌خواستند تالار شورا را اشغال کنند و مانع جریان رای اعتماد گردند. قوای امنیتی نگذاشت محصلان بداخل تالار شورا گردند. بنابراین تظاهرات شدیدی همراه با خشونت ولت و کوب پولیس در بیرون تالار و در خارج شورا آغاز شد، آوازه برخورد محصلان در بیرون دروازه شورا به سرعت به پوهنتون (دانشگاه) رسید و دیری نگذشت که فریادهای ضدحکومتی در دهلیزهای پوهنتون کابل بلند شد و شاگردان و محصلان را به عکس‌العمل در برابر حکومت واداشتند. ظرف کمتر از نیم ساعت در پیشروی فاکولته علوم جمعیتی بزرگ از محصلین فاکولته‌های: طب، علوم، ادبیات و علوم بشری، اقتصاد، حقوق، تعلیم و تربیه و انجیری و زراعت گرد آمدند و بعد باستقامت دارالمعلمین و ابن‌سینا بحرکت افتادند. محصلین همینکه به دارالمعلمین و ابن‌سینا رسیدند، زنگ‌های تعطیل دروس این کانون‌های تعلیمی را بصدا در آوردند و با گرفتن شاگردان آن دو مکتب بسوی تخنیک ثانوی و لیسه غازی براه افتادند. عده‌یی از محصلین باز بداخل آن مراکز تعلیمی دویدند و زنگ‌های تعطیل دروس را بصدا در آوردند. شاگردان صنوف بالائی لیسه غازی، همراه با عده زیادی از شاگردان تخنیک ثانوی با مظاهره‌چیان پوهنتون هم‌نوایی کردند و سپس از طریق سرک اول به قصد شورا به مارش خود ادامه دادند.

لیسه رابعه بلخی نیز در آغاز این جاده قرار داشت، تعدادی از محصلین که گویی نقشه و خط سیر مظاهره را تعیین کرده بودند، باز بداخل آن لیسه فرو ریختند و زنگ تعلیمی را بصدا در آوردند تا شاگردان اناث را نیز با خود همراه کنند، اما با مخالفت جدی مدیره آن لیسه روبرو شدند و به سرعت از آن لیسه خارج شده با دادن شعارهای

«آزادی خود را باید بدست آوریم»، «ما از حقوق سیاسی خود دفاع می‌کنیم»، «مردم فاسد را باید از وظیفه بدور ساخت» تقریباً همان شعارهایی که یکروز قبل در بیرون تالار شورا از جانب برخی عناصر دست‌چپی اجرا می‌گردید، در این روز نیز تکراراً شنیده می‌شد. مظاهره‌چیان بزودی پل خواجه ملا را عبور کردند و در حالیکه پیشروان مظاهره به مقابل دروازه لیسه حبیبیه رسیده بودند، یکبار دیگر عده‌یی بداخل آن لیسه رفتند و زنگ تعلیمی را بصدا در آورده، عده‌یی زیادی از شاگردان صنوف بالایی آن لیسه را با خود بیرون آوردند و شامل مظاهره نمودند و بعد به استقامت شورا به راه افتادند. در قسمت جنوب لیسه حبیبیه مظاهره‌چیان با مقاومت پولیس روبرو شدند. مظاهره‌چیان با پرتاب کردن سنگ بسوی پولیس خواستند هنگامه آفرینی کنند. پولیس بهروسیله‌ایکه بود نگذاشت پای محصلین به حریم شورا داخل گردد. بناچار مظاهره‌چیان برگشتند و در ساحه پوهنتون در پای قبر سید جمال‌الدین افغانی تجمع نمودند. ساعت از دوازده ظهر گذشته بود، از دور از عقب مکتب تخنیک ثانوی صفوف پولیس با جامه‌های تیره‌رنگ فولادین خود ظاهر گشتند که بطور حلقه‌وی بسوی جمعیت محصلین پیش می‌آمدند، وزیر دفاع ستر جنرال خان محمد نیز با موتر سیاهش از سمت غرب، مقبره سید جمال‌الدین ظاهر شد و گویا اوضاع را ترصد می‌کرد. اما وقتی شعار «شتر جنرال‌خان محمد، مرده باد» را شنید، بسرعت از محل خود را دور ساخت. مگر با پیش آمدن صف پولیس بسوی مظاهره‌چیان، سخنرانان اعلام داشتند که مظاهره را در حریم پوهنتون ادامه می‌دهیم با این اعلام مظاهره‌چیان بسوی سهرای عقب ادیتوریم به راه افتادند و در آنجا تجمع نمودند. از میان سخنگویان متعدد، فعلاً نام‌های فریدشایان و ظاهر بدخشی و عبدالبصیر رنجبر بخاطرم هست. بنابر پیشنهاد ظاهر بدخشی تصمیم گرفته شد تا محصلین به یاد گرسنه‌گان مبارز ویتنام، همان روز را نیز گرسنه بگذرانند و بدون خوردن نان و غذا به مظاهره‌شان ادامه بدهند. این پیشنهاد با کف‌زدن بدرقه شد. سپس فریدشایان پسر نعیم شایان، از آزادی خواهان و یکی از هم‌زمان داکتر محمودی فقید که هفت هشت سال در زندان دهم‌زنگ کابل زندانی بود، قطعه شعری با این مطلع خواند:

ز کلک آهنین بر کاخ استبداد آتش زن به نوک خامه بر بنیاد هر بیداد آتش زن
پوهنتونیکه درسش فکر نو ایجاد نتواند به مضمون و کتاب و کله استاد آتش زن

شعر با این مقطع ختم شد:

در این عصریکه دنیا شد دگرگون از نوربرق

تو هم دشتی چراغ تیلیی اجداد آتش زن

این شعر، هیجان عجیبی در محصلان پوهنتون ایجاد کرد و با کف زدن‌ها بدرقه شد. من این دو سه بیت را از همان لحظه به یاد سپردم. فرید شایان پس از خوانش قطعه شعر اعلام کرد که راه نفوذ مظاهره‌چیان را به شهر از طریق دهمزنگ بوسیله پولیس مسدود است بنابراین میتوان از راه گردنه سخی به کارته‌پروان نفوذ کرد و فریاد و خواست مظاهره‌چیان را بگوش شهروندان کابل رسانید. با این اعلان مظاهره‌چیان با شکم گرسنه در حالیکه ساعت قریب ۲ بعدازظهر بود، بسوی گردنه سخی که کوه شیر دروازه را با کوه علی‌آباد وصل میکند، براه افتادند، پولیس از مقابله با مظاهره‌چیان در آن سمت غافل ماند و مظاهره بداخل شهر راه یافت.

مظاهره چیان جاده مقابل وزارت داخله و ولایت کابل را طی کرده از طریق جاده نادرپشتون به جاده میوند سرازیر شدند و سپس باستقامت سینمای پامیر براه خویش ادامه دادند. از سینمای پامیر و پل مسجدشاه دوشمشیره بسوی سره میاشت و سپس نوآباد ده افغانان و از حوالی منار عبدالوکیل (دهمزنگ) به جاده دارالامان دور خوردند. در اینجا اعلان گردید که چون عده‌یی از مظاهره‌چیان توسط پولیس دستگیر و زندانی شده لذا به قصد رهانی زندانیان مظاهره را در مقابل منزل صدراعظم ادامه میدهم. بنابراین مظاهره‌چیان با استقامت منزل صدراعظم واقع در نزدیکی پل سرخ بحرکت خود ادامه دادند. اما قوای امنیتی‌ایکه برای محافظت منزل صدراعظم موظف شده بود و در آنجا قبلاً جابجا شده بودند، بگمان اینکه مظاهره‌چیان قصد حمله بر خانه صدراعظم را دارند، همینکه مظاهره چیان در برابر ماموریت پولیس‌کارته ۴ رسیدند آنها شروع به فیرهای هوایی نمودند. در همین اثنا یک عراده تانک زره‌پوش با سرعت از عقب مظاهره‌چیان رسید و همینکه به آنان نزدیک شد، چند تا مرمی‌گاز اشک‌آور در میان مظاهره‌چیان پرتاب نمود. دودهای گاز اشک‌آور و صدای فیرهای هوایی و خطانی مقابل سبب شد تا مظاهره‌چیان متفرق شوند، عده‌یی از پهلوی ماموریت پولیس‌کارته ۴ بطرف جنوب دریای کابل و بقیه در کوچه‌ها و پس کوچه‌های کارته ۴ بسمت شمال پا به فرار نهادند. یکی دو زره‌پوش که بعداً گفته میشد در یکی از آنها سردار عبدالولی داماد شاه و در دیگرش وزیر داخله، دکتر عبدالقیوم و قوماندان امنیه کابل سید بهاءالدین جا داشتند از عقب مظاهره‌چیان در کوچه‌های کارته ۴ بحرکت افتادند و به فیر بسوی مظاهره‌چیان فراری پرداختند. بر اثر این عمل یک نفر خیاط در دکان خود مورد اصابت مرمی قرار گرفته بعداً جان داد و دو سه نفر از محصلین زخمی و یا کشته شدند. حوالی ساعت پنج بعد از ظهر دامن مظاهره از کوچه‌های نواحی کارته ۴ جمع شد اما صدای آن خفه نشد.

چنان معلوم میشد که تظاهرات را قبلا پلان کرده بودند و کارمندان سفارت شوروی همراه با مظاهره‌چیان حرکت می‌کردند.

بدینسان بود مظاهره سوم عقرب که با خشونت آغاز یافت و با خشونت (با مرگ یکی دو تن و زخمی شدن چند نفر) پایان یافت. ولی پس از آن هر سال خاطره سوم عقرب با مظاهرات و میتنگ‌های پر شور در مرکز و ولایات برگزار می‌گردید تا آنکه نوبت قدرت به خود حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این آغازگر مظاهره سوم عقرب رسید. ولی پس از آن دیگر نه از سوم عقرب کسی یاد میکرد و نه از مظاهره و افشاگری ضد دولتی سراغی بود. فقط پس از اینکه قشون سرخ شوروی بر افغانستان تجاوز کرد، در ماه ثور ۱۳۵۹ محصلین و محصلات پوهنتون (دانشگاه) با شاگردان اناتلیسه‌های دیگر مارشی را بصورت بسیار مسالمت‌آمیز براه انداختند و در آن فقط شعار می‌دادند که قشون بیگانه از کشور ما خارج شود.

اما قوای امنیتی کمونستی بر روی محصلان و شاگردان آتش گشود و تعداد نامعلومی را که ده چند و بیست چند حادثه سوم عقرب میشد، بخاک و خون کشاندند. و برای نخستین بار در تاریخ کشور دختران جوان وطن را به گناه آزادی خواهی به مسلسل بستند یا بزدان کشانیدند و مورد تجاوز و شکنجه‌های غیر اخلاقی قرار دادند. این است نتیجه دموکراسی‌ایکه سالها برای رسیدن به آن شعار داده می‌شد و هرگاه لب گشوده می‌شد که چرا اینطور؟ به اتهام «ضدیت با انقلاب» بزدانی بی برگشت فرستاده میشد.

بهرحال حادثه سوم عقرب باعث تشویش و نگرانی مردم از بازار تا دربار گردید و سبب سقوط حکومت دکتر محمد یوسف گردید (۲۹ اکتوبر) و بعد از آن محمد هاشم میوندوال موظف به تشکیل کابینه شد و خموشانه و بدون سروصدا به اخذ رای اعتماد از شورا موفق برآمد.

میوندوال خود به نمایندگی شاه در مجلس فاتحه محصلان دانشگاه کابل شرکت ورزید و یکی از محصلان وابسته به حزب دموکراتیک افغانستان دستمال سیاهی را به نشانه سوگواری در بازوی صدراعظم بست. محصلان بیانیه او را که حاکی از بررسی عاجل قضیه و مجازات مجرمین و رهایی محصلان دستگیر شده از زندان بود، با لهله استقبال کردند و در پای بیانیه‌اش او را برسم تحسین بر شانه‌های خود برداشتند.

محصلان پوهنتون که اکنون مزه پیروزی سیاسی را چشیده بودند، حاضر نبودند به آسانی دامن حکومت را رها کنند و در زیر تحریکات گروه‌های چپی، هر روزه دایره

مطالباتشان را توسعه داده و برای دستیابی به آن به تظاهرات منظم‌تر و وسیع‌تر اقدام می‌کردند و با مهارتی که نشانه رهبری خارجی در آن نمایان بود، در پهلوی پافشاری بر مجازات مجرمین ۳ عقرب، مطالبات سیاسی دیگری مثل حق تشکیل اتحادیه محصلین، تخفیف قید حاضری و آسان ساختن درس و امتحانات و غیره را مطرح می‌ساختند که بمذاق اکثر محصلان خوشگوار بود و حتی عناصر بی‌طرف را هم بسوی آنان جلب می‌کرد.

چند روز بعد از سکوت حکومت در قضیه مجرمین حادثه ۳ عقرب، محصلین دانشگاه به تحریک اعضای حزب، تظاهرات را از سر گرفتند و مارش کنان به صدارت رفتند. میوندوال در پاسخ به محصلان از اینکه نتوانسته بدلائل غیر قابل تشریح به عهدهش وفا کند، معذرت خواست.

محرکین این موضوع را دستاویزی برای تظاهرات محصلین و تحریم دروس دانشگاه قرار دادند. و از اوایل قوس ۱۳۴۴ = ۳۰ نوامبر ۱۹۶۵ تظاهرات شدیدی را براه انداختند. مقصد از پریانی این تظاهرات بر هم زدن نظم و دسپلین دانشگاه بود تا از برگزاری امتحانات بشکل طبیعی‌اش جلوگیری کنند و مخالفت‌ها و بدبینی‌ها را نسبت به میوندوال برانگیزانند. حکومت با درک این روحیه اعلامیه‌ای پخش و تظاهرات را ممنوع قرار داد، تا آنکه روزهای موعود امتحانات فرا رسید و امتحانات سالانه با آرامی سپری گردید. سال بعد در ماه‌های عقرب و قوس باز مظاهرات فضای درس و تعلیم را مختل کرد.

جریده‌های خلق و پرچم و آشوبهای که این جراید برپا کردند:

بدون تردید میوندوال و همکارانش آرزومند بودند تا همکاری کشورهای مختلف جهان را نسبت به افغانستان جلب کنند و این کشور را از وابستگی نظامی و اقتصادی اتحادشوروی برهانند. اما روس‌ها با این سیاست نظر موافق نداشتند و غالباً گفته و شنیده می‌شد که در محافل دیپلماتیک روس‌ها به دیپلماتهای امریکائی می‌گفتند: توفیق با شماست، وابسته شما به قدرت رسیده است»

در اوایل بهار ۱۳۴۵ (اپریل ۱۹۶۶) خبر مجله «رامپارتس» یکی از نشریه‌های بسیار گمنام امریکائی در کابل پخش شد. در این مجله از قول یک محصل افغانی ادعا شده بود که «سی، آی، ای» محصلین افغانی را به همکاری فرا میخواند و حتی با مقامات عالی رتبه افغانستان هم ارتباط دارد. ظاهراً این مجله توسط سازمان جاسوسی «کی، جی، بی» در ظرف ۲۴ ساعت از امریکا به افغانستان و اکثر نقاط جهان پخش

گردید و غوغایی برپا کرد. طوریکه گفته میشد نام میوند وال در این مقاله ذکر نشده بود، اما هواخواهان مسکو، نام میوندوال را بر سر زبانها انداختند تا از محبوبیت و حرمت او در میان جوانان و هموطنان او بکاهند. در عین حال هدف روس‌ها از این کار دو چیز بود: اول بدنام ساختن میوندوال و سایر رجال و شخصیت‌هایی که در امریکا تحصیل کرده بودند، ثانياً منع کردن حکومت از اعزام محصلین افغانی به امریکا بود.

چند روز از این خبر نگذشته بود که جریده‌یی بنام «خلق» به تاریخ ۲۲ حمل ۱۳۴۵ به صاحب امتیازی نور محمد تره‌کی و مدیریت بارق شفیعی به عنوان ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نشرات پرداخت. «خلق» شماره اول و دوم خود را یکجا نشر کرد و صفحات آن را بمرام نامه حزبی اختصاص داد. جریده بهر دو زبان رسمی کشور، یعنی پشتو و فارسی نشرات می‌کرد. این جریده پس از شش شماره در ۱۶ می ۱۹۶۶ بنابر نشرات تند دست چپ‌اش که با شیوه و اسلوب ادبیات حزب توده ایران بچاپ می‌رسید، از طرف شورا (ولسی‌جرگه) مصادره و متوقف شد.

این تصمیم شورا باعث خشم و انزجار رهبران حزب دموکراتیک خلق و از جمله ببرک کارمل و پیروان او در شورا گردید و او انتقادات خود را متوجه عناصری ساخت که به توقیف و مصادره «جریده خلق» نظر داده بودند، اعتراضات شدید ببرک کارمل بر وکلا بجای کشید که عده‌یی از وکلا آن انتقادات را بر خود توهین و تحقیر محاسبه کردند و بدستور سردار عبدالرشید وکیل پلخمری و علی احمدخان بایانی سناتور پروان و چند تن دیگر از وکلا ببربرک کارمل و نور احمد نور در تالار شورا حمله کردند و بشدت آنان را لت وکوب نمودند که بر اثر آن ببرک در شفاخانه ابن سینا بستری گردید و نور احمد نور غرض معالجه به چکوسلواکیا رفت.

اندکی پس از توقیف جریده خلق، جریده‌ای بنام «مساوات» ارگان نشراتی «حزب دموکرات مترقی» به صاحب امتیازی عبدالشکور رشاد و مدیریت محمد شریف ایوبی انتشار یافت که از جانب میوندوال تمویل می‌شد. میوند وال توسط این جریده یک برنامه التقاطی سیاسی و اجتماعی را تبلیغ می‌نمود که عناصر اصلی آنرا دین اسلام، شاه‌طلبی، ملیت خواهی و دموکراسی تشکیل می‌داد.

در دوره میوندوال یک تعداد جراید دیگر براساس قانون مطبوعات کشور، شروع به فعالیت نشراتی کردند. از آنجمله یکی هم «جریده افغان ملت» بود که با مدیریت قدرت‌الله حداد، بحیث ارگان نشراتی حزب «افغان سوسیال دموکرات» تحت رهبری غلام محمد فرهاد به نشرات پرداخت. جریده وحدت ملی از طرف حزب وحدت ملی برهبری

استاد خلیل الله خلیلی و مدیریت مولوی خسته انتشار یافت. این جریده از شاهی مشروطه در کشور طرفداری می‌کرد و پس از خارج شدن خلیلی از کشور به عنوان سفیر در بغداد این جریده هم متوقف شد.

سالها بعد جریده وحدت ملی مجدداً با مدیریت موسی اکرمی به نشرات خود ادامه داد و اکنون هم در خارج از کشور به فعالیت‌های نشراتی خود ادامه میدهد.

در سال ۱۹۶۷ میوندوال از حکومت استعفی داد و بجای او نور احمد اعتمادی پسر سردار غلام محمدخان این سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله فرزند سردار سلطان محمدخان طلائی به حکومت نشست. از آنجایی که نور احمد اعتمادی با خانواده شاهی قرابت خانوادگی داشت، ماموریت خود را در وزارت امور خارجه آغاز کرده بود و در زیر نظر سردار محمد نعیم خان به کارهای دیپلوماتیک مصروف بود. در عین حال او شخص با تجربه و پر مطالعه بود و لذا با تعلیم یافته‌گان و روشنفکران چپی بخصوص گروه پرچم میانه خوبی داشت و با آنها بیش از حد مدارا می‌کرد و این روش او سبب خشم و کین جناح خلق و نیز روحانیون وابسته به نهضت اسلامی مشهور به اخوانی‌ها گردید و شاید به همین علت امین او را اعدام کرد.

در ماه حوت ۱۳۴۶ مطابق مارچ ۱۹۶۸، حکومت نورا احمد اعتمادی برای جناح پرچم حزب اجازه نشر جریده‌یی بنام «پرچم» را داد. اولین شماره پرچم بتاريخ ۲۵ حوت مطابق ۱۴ مارچ همان سال نشر شد. این جریده از همان آغاز نشرات خود، وابستگی‌اش را به سفارت شوروی و مسکو روشن کرد. زیرا نشرات جریده بیشتر بیان ترقیات روسیه و افکار و عقاید بزرگان مارکسیزم، لنینیسم بود و این موندی بود بر وابستگی دست اندرکاران جریده به مسکو. جریده به صاحب امتیازی میر اکبر خیبر و مدیریت سلیمان لایق بصورت هفته‌وار در مطبعه دولتی به چاپ می‌رسید.

در اواخر اپریل ۱۹۷۰ جریده مذکور بصورت فوق‌العاده در ۱۲ صفحه از چاپ برآمد و تمام صفحات آن و قف تجلیل از سالگرد تولد لنین و عکس‌ها و تصاویر زندگی او شده بود و هم اشعاری از جانب بارق شفیع در مدح لنین سروده شده بود که شعار «درود بر لنین» در آن آمده بود. روحانیون و جوانان مذهبی منسوب به حزب جمعیت اسلامی در دانشگاه جریده مذکور را بشدت تقبیح کردند و به تظاهرات وسیع و دامنه‌داری دست زدند و مدت ۴۳ روز را در مسجد پل خشتی تحصن جستند و به بدگوی از بی مبالاتی جریده پرچم و حکومت و رژیم پرداختند. سرانجام حکومت مجبور شد،

شبانه بر مسجد یورش ببرد و روحانیون را از آنجا پس از کتک‌کاری در موترها انداخته بولایات مربوطه‌شان بفرستد.

دوپارگی حزب دموکراتیک خلق و اوج گیری مظاهرات

در سال ۱۳۴۵ ببرک کارمل حین ارزیابی بودجه وزارت دربار پادشاه افغانستان را ستود، و او را مترقی‌ترین شاه در میان ممالک آسیایی خواند و احترامش را واجب شمرد و نیز پیشنهاد کرد تا اصطلاحاتیرا که در چوکات وزارت دربارشاهی قیداست چون کهنه شده متروک شود و بجای آن واژه‌های جدیدی بکار گرفته شود و در این مورد نظر وزارت مالیه نیز گرفته شود.

این سخنان ببرک در پارلمان بهانه‌یی بدست مخالفین او در داخل حزب داد تا او را مورد انتقاد و مواخذه قرار دهند و به تنزیل موقف حزبی او پا فشاری کنند. بنابراین اختلافات در درون حزبی سبب شد تا حزب بدو جناح خلق و پرچم انشعاب یابد. رهبری گروه خلق به نور محمد تره‌کی و رهبری گروه پرچم به ببرک کارمل انتقال یافت.

بدینسان دو حزب با عین مرام و عین ایدئولوژی و عین منبع الهام و حمایت به میان آمد که هر کدام خود را حزب دموکراتیک خلق افغانستان مینامید. و طرف مقابل را مورد اتهام و دشنام و جاسوسی برای دستگاه استخباراتی «سی، آی، ای» قرار می‌دادند. مسکو نیز شاهد این وضع بود اما مانع این دودستگی نمیشد، شاید خواست آن چنین بود. هر دو جناح حزب، کار جلب و جذب اعضای خود را در میان قشر روشنفکر و تعلیم یافته، معلمین و متعلمین و محصلین آغاز کردند. زیرا محصلین قشر جوان و خون‌گرم و آسیب‌پذیرتر از پدران و بزرگسالان بودند. در جناح خلق حفیظ‌الله‌امین مدیر دارالمعلمین و عده دیگر از معلمین ولایات عضویت داشتند. لذا جلب و جذب شاگردان ولایات افغانستان هدف عمده خلقی‌ها را تشکیل می‌داد.

الحق جناح خلق به ذخیره سرشاری دست یافته بود. زیرا شاگردان روستائین پس از فراغت و ختم دوره ابتدایی برای ادامه تحصیلات ثانوی و عالی راهی مکاتب لیلیه کابل می‌شدند. دوری از حلقه‌خانوادگی، محیط آرام و راحت پایتخت شاگردان را به آسانی بدام حلقات حزبی می‌انداخت و وفادار و متعهد میگردانید. یکی از این موسسات تعلیمی که کانون بزرگ تربیه معلمین اطراف شناخته میشد، دارالمعلمین کابل بود که عده قابل ملاحظه شاگردان ولایات را در خود سالانه جذب میکرد و هر یکی از این شاگردان با شاگردان لیسه‌های دیگر چون: ابن‌سینا، خوشحالخان، رحمن‌بابا، تخنیک عالی، لیسه حربی و غیره تماس مستمر و دائمی داشتند و به آسانی میشد با جلوه دادن باغ‌های سبز

و سرخ دنیای سوسیالیزم شاگردان خوش باور و پاک دل اطرافی را بدام انداخت و با خود همراه و وفادار نمود.

از سوی دیگر جناح پرچم نیز پیگرانه دست و پا میزد ولی راه آنان درجلب و جذب اعضا با راه «خلق» کاملاً متفاوت بود. پرچمی‌ها مانند خود که از پایتخت بودند، متوجه محصلین پوهنتونهای مرکز شدند. اولیای این محصلین، مامورین و بیوروکراتان دستگاه دولت بودند که طبقه متوسط جامعه را تشکیل میدادند و نسبت به ماموران اطراف، زندگی نسبتاً راحتی داشتند.

محصلین پوهنتون (دانشگاه) بیشتر مستعدپذیرش افکار جدید ساسیی بودند. زیرا اکثریت‌شان از خانواده‌های شهرنشین برخاسته بودند که با سیاست و دولتمداری آشنایی داشتند. در میان محصلین، کسانیکه به ایدیولوژی جدید جلب و جذب نمیشدند، مورد طعنه و شماتت حزبی‌ها قرار میگرفتند و با برجسب الفاظ، مرتجع، محافظه‌کار، «اخوانی» و غیره کلمات اذیت می‌شدند.

بتدریج شاگردان روستایی و پشتوزبان اطرافی در گروه خلق و شاگردان و محصلین شهری و مرکز و دری زبان که خاستگاه بیشترین‌شان شهرها بود در گروه پرچم جمع شدند. هر یک از این دو گروه خود را حزب حقیقی دموکراتیک خلق می‌شمرد. اما از روی جرایدیکه سخن‌گوی آنان بود در میان مردم به «خلق» و «پرچمی» شهرت یافتند.

بدنبال انشعاب حزب بدو جناح «خلق» و «پرچم» عده دیگری به رهبری ظاهر بدخشی از بنیان گذران از هر دو جناح جدا شده و جریان سیاسی غیر منظم دیگری را بوجود آوردند که عنوان مشخصی نداشت اما در افواه بنام «ستم ملی» شهرت یافت، اینان ارگان نشراتی نداشتند تا مرامنامه‌شان پخش میگردید. اما از شیوه استدلال شفاهی مرام آن آشکار بود که با مارکسیسم قطع علاقه نکرده، بلکه مدعی بودند که در شرایط افغانستان تضاد عمده در جامعه، تضاد قومی و اتنیکی است نه تضاد طبقاتی و قوم پشتون را در مجموع مسنول ضیاع حقوق سایر اقوام می‌شمردند. ولی بعدها این هم در سطح شورای ملی توسط یکی از اعضای ارشد حزب دموکراتیک خلق افغانستان (فریدمزدک) افشاء شد که شوروی‌ها در تقویت بنیه مالی و اکمالاتی و اسلحه وی بقایای حزب «ستم ملی» موسوم به «سازا» مستقیماً سهم داشته و دارند و نباید چنین تصور شود که تنها حزب دموکراتیک خلق به دستورات مسکو عمل می‌کند، رهبران حزب

«سازا» محبوب الله کوشانی و بشیر بغلانی و اسحاق کاوه و ظهورالله ظهوری و غیره بودند.

این احزاب و گروه‌ها هر کدام به مناسبت‌هایی و مخصوصاً در اول ماه می زیر نام «روز کارگر» و سوم عقرب بنام یادبود شهدای ۳ عقرب همه ساله در مرکز و ولایات تظاهرات پر سر و صدایی براه می‌انداختند و ضمن آن برهبران حزبی همدیگر و حکومت و غیره اتهامات حق و ناحق وارد میکردند و داد سخن رانی و افشاگری میدادند. از سال ۱۳۴۶ = ۱۹۶۷ بیعد پارک زرنگار، میدان مسابقات سخنرانی و افشاگری و اتهام بستن‌های عجیب و غریب به گروه‌های مخالف بود.

سراسر ماه عقرب ۱۳۴۷ = ۱۹۶۸ ش پارک زرنگار محل تجمع محصلان و شاگردان لیسه‌های مرکز و عناصر وابسته به احزاب دست چپی حکومت بود. در یکی از روزهای همین ماه (۲۸ عقرب) دفتر دکتر پوپل وزیر معارف و معاون صدر اعظم مورد سنگ‌پرانی حزبی‌های منسوب به خلق و پرچم و غیره واقع شد که بر اثر آن وزیر معارف از عهده‌وارسی امور وزارت معارف استعفی داد، شایعه میرسانید که گویا وزیر معارف تصمیم داشت جلو فعالیت‌های دست چپی را در مکاتب و معارف افغانستان بگیرد. در اوایل ماه می ۱۹۶۹ ثور ۱۳۴۸ تظاهرات و هرج و مرج در دانشگاه کابل از سر گرفته شد و جریان درس و تحصیل را بکلی مختل ساخت. حکومت مجبور شد، عده‌ی پولیس به آنجا بفرستد و نظم و آرامش را اعاده نماید. اما این اقدام، اوضاع را آشفته‌تر ساخت و محصلان به تحریک آشوبگران با پولیس دست و گریبان شدند و به زد و خورد پرداختند. در نتیجه چندین محصل و چندین نفر از افراد پولیس و افسران زخمی شدند.

در اخیر ماه ثور حکومت ابلاغیه‌ی صادر کرد و در آن اظهار داشت که بر اثر تظاهرات و ناآرامی‌های محصلان خسارات زیادی به ملکیت‌های عامه وارد شده و محصلین حتی از انتقال زخمی‌های پولیس به شفاخانه جلوگیری کرده‌اند. در این ابلاغیه عمل محصلین خلاف قانون و تحریک افراد غیر مسنول خوانده شد و تمام تظاهرات به استناد مواد قانون اساسی ممنوع اعلام گردید، لیکن از آنجا که واقعا افراد و گروه‌های مختلفی در بر هم زدن اوضاع و ایجاد نا امنی در دانشگاه دست داشتند، ابلاغیه حکومت و حمله پولیس تاثیر مثبتی نه بخشید و محصلین و استادان دانشگاه همچنان به تحریم درس ادامه دادند. این ناآرامی‌ها تنها در محدوده دانشگاه باقی نماند، بلکه سایر موسسات تعلیمی را نیز متاثر ساخت و شاگردان لیسه‌های مرکز نیز به پشتیبانی از

محصلان دانشگاه به تظاهرات پرداختند. این وضع حکومت را در وضع عجیبی قرار داد که نمی‌دانست چه کند تا اوضاع بحال عادی برگردد. سر انجام محصلان و شاگردان در برابر خواست حکومت تقاضا کردند که:

فعالیت‌های سیاسی آنان در حومه پوهنتون آزاد باشد. به حریم پوهنتون مداخله صورت نگیرد. محصلانی که در تظاهرات زندانی شده‌اند رها گردند. افراد مسنول در حمله بر پوهنتون مجازات شوند. عکس‌العمل پولیس نکوهش شود و به آنانی که به مال و دارایی‌شان بسرقت رفته یا خساره دیده‌اند، غرامت پرداخته شود.

مسلمان پذیرفتن این تقاضاها به معنی تانید عمل قبلی و تضمین حرکات محصلان در آینده بود و حکومت به هیچوجه نمی‌توانست آنرا قبول کند و لذا اوضاع همچنان متشنج باقی ماند.

به تاریخ، ۶ سرطان ۱۳۴۸ = ۲۷ جون ۱۹۶۹ اعتمادی صدر اعظم با شورای عالی پوهنتون جلسه کرد و همان شب در یک بیانیه مفصل رادیویی اعلام داشت که دیگر حکومت نمی‌تواند به فعالیت‌ها و تحریکات غیر قانونی اجازه دهد و نسبت به اخلال تعلیم و تربیه بی تفاوت بماند. کسانیکه قانون و اعلامیه دولت را نادیده بگیرند و باز هم به تحریک و اخلال‌گری ادامه دهند، شدیداً مجازات خواهند شد.

سه روز بعد از این اعلامیه، جریده پرچم این همه ناآرامی‌ها و بی‌نظمی‌ها را بگردن امپریالیزم و محرکین داخلی و خارجی آن انداخت و از هوا خواهان خود خواست از هر نوع عمل خلاف قانون اساسی خود داری نماید. (جریده پرچم ۳ جون ۱۹۶۹)

بهر صورت در اثر اعلامیه حکومت پوهنتون باز شد و محصلان کم‌کم به صنوف خود رفتند. ولی درس‌ها بطور منظم به پیش نمی‌رفت، زیرا هنوز هم برخی افراد بهانه‌جویی میکردند و دلیل آنرا حمله پولیس به حریم پوهنتون و بی‌حرمتی به استادان و شاگردان وانمود میکردند. بر اثر این وضع و تحریم درس، سرانجام حکومت مجبور شد تصمیم بگیرد تا رسماً پوهنتون را مسدود نماید و بنابراین از شاگردان لیلیه خواست تا لیلیه‌های خود را ترک گویند و بخانه‌های بر گردند.

تقریباً یک ماه بعد لیسه‌های مرکز نیز مسدود شد و تعطیل گردید و این بلا تکلیفی تا نیمه‌ماه عقرب ۱۳۴۸ = اوایل نومبر ۱۹۶۹، ادامه یافت، در اخیر سال هم شاگردان از آنچه نخوانده بودند امتحان دادند و بیک صنف بالاتر ارتقاء جستند.^{۲۰}

متأسفانه در سالهای بعد تظاهرات در پوهنتون کابل به تصادمات ولت و کوب و چاقوکشی میان احزاب و جناح‌های مختلف حزبی منجر شد تا آنجا که در سال ۱۳۵۱ بعضی از روسای فاکولته‌ها و رئیس پوهنتون و شورای عالی آن مجبور به استعفا شدند و نظام تعلیم و تحصیلی بکلی مختل گردید.

ناتوانی و درماندگی حکومت در جلوگیری از تحریکات عناصر پرچم و خلق و شعله جاوید و نهضت اسلامی معروف به «اخوانی‌ها» بجایی رسید که اکثراً پوهنتون میدان تبلیغات و جنگ زبانی احزاب مختلف شده بود و بالاخره شعله بی‌ها با گروه اسلامی در مقابل تعمیر فاکولته حقوق بجان هم افتادند که در نتیجه چند تن از محصلین وابسته به هر دو طرف شدیداً زخمی شدند و به مرگ یکتن محصل منصوب به شعله جاوید بنام سیدال منجر شد. پولیس کابل در رابطه به آن سه نفر محصل از رهبران جمعیت اسلامی را دستگیر و زندانی کرد. این‌ها عبارت بودند از حبیب‌الرحمن محصل پولی‌تخنیک، انجنیر حکمتیار محصل فاکولته انجیری و محمد عمر محصل طب. دو نفر از این زندانیان به فاصله‌های کمتر و انجنیر حکمتیار بعد از یکسال زندان در دوره موسی شفیق از زندان رها گردید.^{۲۱}

بهرحال تظاهرات مزمن و غالباً بی محتوا در پوهنتون (دانشگاه) و موسسات تعلیمی در دوران حکومت نوراحمد اعتمادی به اوج خود رسید و سبب هرج و مرج اوضاع در کشور شد. بر اثر این آشفتگی اوضاع، اعتمادی در ماه می ۱۹۷۱ مجبور به استعفا گردید. و بجای او دکتور عبدالظاهر رئیس ولسی‌جرگه که یک شخص آرام و محافظه‌کار و در اجرای مشکلات به تأمل و تحمل معتقد بود، قرار گرفت.

حادثه بدی که در دوره او بظهور پیوست، خشکسالی ۱۹۷۱ و بدنبال آن قحطی جانسوزی بود که حاصلات مردم به علت قلت بارندگی به سوخت رفت و نرخ غله‌جات خیلی بلند گردید. و در بخش شمال شرقی، شمال غربی و مرکزی کشور چون: بدخشان، هرات و بادغیس و غور، عده زیادی مردم از گرسنگی جان دادند و برخی هم که تا مراکز شهرها خود را رسانده بودند، مجبور شدند تا فرزندان خود را در بدل چند سیر گندم و جو بفروشند. این حادثه سبب شد تا مخالفین حکومت و رژیم دست به تبلیغات بزنند و حکومت را در امر تهیه و تدارک مواد خواربار به بی‌کفایتی و سهل‌انگاری متهم بسازند. چنانکه در ولایت غور وقتی معاون صدراعظم جهت واریسی اوضاع سرزد، مردم (البته به تحریک احزاب چپی) او را با سنگ و کلوخ از خود راندند، سرانجام دکتور عبدالظاهر

بدون آنکه کاری از پیش ببرد، در ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۲ مجبور به استعفا شد و عوض او محمدموسی شفیق قرار گرفت.

از بررسی کارهای که در دوره کوتاه موسی شفیق صورت گرفت چنین استنباط میشود که وی میخواست دو کار عمده را انجام بدهد. یکی اعاده نظم و آرامش که در اثر تحریکات گروه‌های حزبی مخالف رژیم دستخوش هرج و مرج شده بود و دیگری باز گرداندن سیاست خارجی افغانستان از گرایش مفرط به سوی اتحاد شوروی به خط میانه بیطرفی و احتمالاً بسوی آمریکا و غرب کار اول را غالباً وی بدوره بعد از شوری دوره سیزدهم و پیش از انتخابات شورای دوره چهاردهم محول ساخته بود. اما برای دستیابی به مقصد دوم، وی در صدد بر آمد تا از طریق حصول کمک‌های قابل ملاحظه از ایران و کشورهای غربی از نیامندی و وابستگی افغانستان به اتحاد شوروی بکاهد. اما نزدیکی با ایران و کشورهای عربی ایجاب میکرد تا اختلافات سیاسی بین افغانستان و همسایگانش، ایران و پاکستان را رفع نماید.

موسی شفیق در ارتباط به سیاست خارجی ابتدا کار را از ایران آغاز کرد و موضوع تقسیم آب هلمند را بر طبق قراردادی که روی آن قبلاً زیاد کار شده بود، با توضیح جنبه‌های مثبت آن از پارلمان افغانستان تصویب گرفت. اما اعتراضات و تبلیغات مخالفین بر ضد او و بر ضد شاه چنان قوت گرفت که زمینه را برای کودتای ۱۹۷۳ مساعد ساخت.

کودتای داودخان و نفوذ پرچمی‌ها در آن:

در تابستان ۱۹۷۳ که شاه از ناحیه تصویب قرار داد آب هلمند اطمینان حاصل کرد، برای استراحت به اروپا رفت و پسر ارشدش شاهزاده احمد شاه نیابت او را بعهده گرفت. در همین هنگام شایع شد که کودتایی بر ضد رژیم شاه روی دست است. و این شایعه را رادیو بی‌بی‌سی نیز پخش کرد. اما معلوم نیست که حکومت و جنرال عبدالولی داماد شاه که امور مربوط به اردو را در غیاب شاه نظارت میکرد در جهت خنثی ساختن چنین طرحی چه اقدامی بعمل آوردند؟ ولی مثل اینکه اقدام چندان موثری بعمل نیاوردند. زیرا در نیمه شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مطابق ۱۷ جولای ۱۹۷۳ یک تعداد از قطعات اردو متعلق به قرارگاه‌های نظامی کابل به هدایت محمد داود و رهبری صاحب منصبان مربوط به جناح پرچم دست به کودتا برده صدراعظم و وزیر دفاع و جنرال عبدالولی را

در خانه‌های‌شان دستگیر ساختند و بدون هیچگونه مخالفت و مقاومتی رژیم شاهی را سرنگون و داودخان بجای آن قرار گرفت.

گرچه نمیتوان ادعا کرد که کودتای ۱۹۷۳ به هدایت و دستور شوروی‌ها به راه افتاده است. اما سلطه شوروی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و همچنان قوای مسلح کشور (مخصوصاً بر افسران تحصیل کرده در شوروی که در عین حال اعضای حزب مذکور نیز بودند) بقدری روشن و چشمگیر بود که بسیار مشکل است برای شوروی‌ها نقش یک ناظر خیرخواه را واگذار کنیم. البته میتوان گفت که مشاورین شوروی شاهد تدارک مقدمات کودتا در افغانستان بودند، مگر عمداً نخواستند شاه را از آن آگاه سازند. بلکه گذاشتند تا داود با همدستی عناصر پرچمی اردو، عملیاتش را به انجام برساند، هرگاه کودتا موفق میشد، این دگرگونی سیاسی به نفع شوروی بود و اگر با شکست روبرو میشد، شوروی در نتیجه رفتار توأم با پنهانی کاری‌اش میتواند ادعا کند که هرگز در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت نمیکند.

اما در مورد کوتادی ثور (آوریل ۱۹۷۸) باورکردنی نیست اگر بگوئیم بدون اطلاع و دستور مسکو، نقشه کودتا پی‌ریزی شده است.

بهرحال صبح روز ۲۶ سرطان شنوندگان رادیو کابل ملتفت شدند که بجای برنامه عادی، مارش‌های نظامی توسط رادیو پخش می‌شود و از این جهت گوش به آواز شدند، بعداً اعلام کننده برنامه، شنوندگان را به استماع بیانیه داودخان دعوت کرد. سپس بیانیه خطاب به مردم سردار داود به آواز خودش پخش گردید که در آن، وی رژیم شاهی را بخصوص در ده سال اخیر، رژیم مطلق العنان و دموکراسی متکی بر قانون اساسی را دموکراسی قلبی خوانده با اعلان دولت جمهوری، برقراری دموکراسی واقعی را وعده داد. اینک متن بیانیه خطاب به مردم سردار داود خان که از مقاله جناب داکتر سیاه سنگ منتشره سایت فردا (هفته اخیر اپریل ۲۰۱۰) در زیر می آید.

بیانیه خطاب به مردم داودخان

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسنولیت‌های مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت

ما، محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن، همه افراد بدون تبعیض و امتیاز، در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند.

مدتها سپری شد و مساعی زیادی به عمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب، به شکل‌های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد، تدریجاً از میان برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قایم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را به صورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصونیت بخشد و از نشو و نمای خرافی و ارتجاعی جلوگیری نماید. پس از طی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتیم که در وطن ما صفحه جدیدی به غرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد.

برای سعادت آینده وطن جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتیم و ندارم. به نظر بنده تهداب اصلی چنین وضع اجتماعی تامین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است. باید به دو اصل فوق ظاهر یا پوشیده خلل وارد نشود.

این آرزوی مقدس بود که مرا و ادار ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخری خود را به حضور شاه پیش و تطبیق آن را برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. اینکه آن آرزوی مقدس چرا به این بیسر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منصرف شدند و راه خطا را تعقیب کردند، داستانی است بس طولانی که تفصیل آن در این وقت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانده خواهد شد.

به هر صورت، نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی قلابی که از ابتدا تهداب آن بر عقده‌ها، منافع شخصی و طبقاتی، تقلب، دسایس، دروغ، ریا و مردم‌فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. اما تمام اینهمه تبلیغات دروغین در ظرف ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط و ورشکستگی مطلق وضع اقتصادی، اداری، اجتماعی و سیاسی مملکت باشد، از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند.

خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم، و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنانی مبدل شد. هر کدام از این قدرتها به جان مردم و به جان همدیگر افتادند و به پیروی از فورمول "تفرقه انداز و حکمرانی

کن " آتشی را در سراسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تار و پر از بدبختی و فقر و فلاکت، مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطنپرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقتبار را با یک دنیا تاسف و تالم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند. مخصوصاً اردو، این درد را از همه بیشتر احساس میکرد و به امید اینکه امروز یا فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخره از وضع بدبخت ملت مطلع گردیده و به اصلاح خود خواهد کوشید، انتهای صبر و تحمل را به خرج دادند. اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها به کلی بیجا بودند و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردیده بود که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطنپرستان خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفتند که به این نظام فاسد خاتمه داده شود و وطن از این ورطه بدبختی رهایی یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق میباشد، جاگزین آن گردید.

رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را به شما تبریک میگویم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخواهیم.

اردوی فداکار افغانستان به هر کجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را به همه تان تبریک میگویم. یقین دارم همچنان به وظایف خود که عبارت از تامین امنیت و حفظ حاکمیت ملی است، مواظب خواهید بود. نظام نوین طبعاً با خود ریفورمهای بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی، عدم انسلاک در پیمانهای نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما مطرح گردیده است.

از روی مساعی و آرزو مندیهای ملی به طور واضح معلوم میشود که بر آوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمند است. هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزوهای ملی خود موفق شود. چون ما بیشتر از همه

کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خویش میدانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلامت جهان هستیم. از اینرو پایه نخستین سیاست افغانستان، صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است. در این آرزو هیچگونه تبعیضی در مورد هیچ کشور یا مردم، چه خورد چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سر چشمه میگیرد.

عنصری که سیاست بیطرفانه و عنعنوی افغانستان را امتیاز میبخشد، صراحت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی مردم افغانستان نمایندگی میکند. به این اساس روابط مودت افغانستان با دول متحابه بر پایه تزلزل ناپذیر استوار نگهداشته شده و در توسیع و تشدید مزید آن از طریق دیپلوماسی، تماسهای شخصی ایجاد و جلب همکاری بین المللی به عمل خواهد آمد. آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است، ملحوظ و محترم می شمارد.

در مورد روابط با پاکستان، یگانه کشوری که روی قضیه پشتونستان با آن اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نشده ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.

در خاتمه، یک بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریک گفته و از همه وطنپرستان خصوصاً اردوی فداکار افغانستان که از هیچگونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ ننموده اند، از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم میکنم.

چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصاً طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و به دریافتن آن امید قوی داریم.

زنده باد افغانستان! پاینده باد جمهوریت!»^{۲۲}

شنیدن آواز سردار و کلمات او تاثیرات مختلفی در شنوندگان برجای گذاشت. برای عوام الناس جمهوریت داود، یک پادشاه گردشی بود و اما برای روشنفکران و مخصوصاً گروههای خلق و پرچم این دگرگونی یک گام مترقی بشمار می آمد. ولی برای

^{۲۲} - متن کامل نخستین سخنرانی محمد داوود پس از پیروزی کودتا از برگهای ۱۴۵، ۱۴۶ و ۱۴۷ "تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" / دکتور محمد حسن شرق / پشاور، پاکستان / سال ۱۹۷۳ بر گرفته شده است. (سیاه سنگ)

«شعله‌نیها» و «اخوانی‌ها» (نهضت اسلامی) شاید بدین دلیل که عناصر پرچمی در تبتایی با شوروی‌ها موفق به تغییر رژیم شده‌اند و ممکن است سبب تعمیق سلطه شوروی در کشور گردد، چندان خوشایند نبود، برای «ستمی‌ها» (ستم ملی) نیز از اینکه باز هم داود به عنوان یک پشتون سختگیر و با انضباط «دیکتاتور مشرب» در راس قدرت قرار گرفته است طبعا خوشایند تمام نشد، معهذاً بزودی مردمان سراسر کشور از رژیم جدید حمایت خود را اعلام داشتند و تاثیر آتی این تغییر سیاسی لااقل جلو هرج و مرج و تظاهرات پی در پی و بی مورد را در موسسات تعلیمی و تحصیلی و صنعتی کشور گرفت.

روز ۲۷ سرطان، داود به عنوان رئیس جمهور دولت افغانستان اعلان گردید و به تاریخ ۱۱ اسد کمیته‌ایکه صلاحیتش بالاتر از دولت بود، اعضای حکومت جدید را تعیین و اعلان کرد. در فهرست اعضای کابینه، شش تن غیر حزبی (محمد داود، عبدالمجید، انجنیر فایق، عبدقیوم وردک، دکتور نوین، دکتور نظر محمد سکندر) و پنج تن حزبی وابسته یا هوادار بگروه پرچم (سید عبدالله، فیض محمد، باختری، محتاط و پاچاگل وفادار (خلفی) جا گرفته بود. دو تن دیگر حسن شرق معاون صدارت و نعمت‌الله پژواک، وزیر معارف، ادعای غیر وابستگی به گروه پرچم را داشتند. اما بعدها معلوم شد که هر دوی آنها با گروه پرچم رابطه پنهانی داشتند و مطابق خواست پرچمی‌ها عمل میکردند، محمد خان جلالر وزیر تجارت که بعدا به کابینه داود راه باز کرد، نیز از همین قماش بود و حتی گفته میشود (اجنت کا، گی، بی) بود و در سفرهای داودخان به کشورهای عربی و ایران و پاکستان، تمام اسرار سفر او را به سفارت شوروی و همچنان رهبران حزب پرچم او گزارش میداده است. در این زمینه گفته‌های فیلم مستند افغانی بنام دو روز پی در پی، قابل توجه است. از مطالعه فهرست کابینه استنباط میگردید که دولت جدید ایتلافی است بین شخص داود و گروه پرچم با سهمگیری تقریباً مساوی برای هر یک از طرفین. پرچمی‌ها که یک تعداد از اعضای آشکار و پنهان خود را اکنون جزء حکومت ساخته بودند، در صدد بر آمدند تا در حد ممکن از موقع استفاده نموده در جلب و جذب اعضای جدید در میان اردو و کارمندان وزارت خانه‌های که به آنها تعلق گرفته بود پردازند و در فرصت مناسب شخص رئیس دولت را از بین برده قدرت سیاسی را بدست بگیرند.

ممکن است داود و پیروان او خیال میکردند که پس از آنکه رژیم جمهوری استقرارش اطمینان بخش گردید، میتوان پرچمی‌ها و کمونسست‌ها را عقب زده، رژیم را از شر آنها نجات بخشید.

اما پرچمی‌ها هوشیارتر از داود بودند، آنها با سرعت دست به عمل زدند و در قدم اول صدها تن از معلمان جوان وابسته بگروه خود را به معرفی نعمت‌الله پژواک وزیر معارف به وزارت داخله انتقال دادند و در یک عده و لسوالی‌های پر جمعیت کشور مقرر کردند. این افراد که بیشتر به قشر کم بضاعت و کم در آمد معارف منسوب بودند، در مقام قدرت نتوانستند جلو حرص و آز خود را بگیرند و بدست درازی به جان و مال مردمی که ادعای دفاع از حقوق آنان را داشتند آغاز کردند. یکی از این‌ها در موسی قلعه ولایت هلمند به عفت زن جوان شوهرداری تجاوز کرد و شوهرعارض که برای دادخواهی به کابل آمده بود، چون بداد او کسی گوش نداد، در صحن وزارت عدلیه در عمارت دارالامان خود را آتش زد و انتحار نمود. هر چند بر اثر این حادثه رئیس دولت امر داد که ولسوال‌ها (فرماندارها) منسوب به حزب از کارهای‌شان برطرف شوند، اما تاثیر منفی کارهای ناجایز این اشخاص بشکل بدبینی در برابر دولت و سازمانهای پرچم و غیره در اذهان مردم اطراف به جا ماند.

بیعت نامه ظاهر شاه



(۱۹۳۳-۱۹۷۳م)

بیست و پنج روز پس از نخستین سخنرانی نخستین رئیس جمهور افغانستان، بیعت نامه شاه پیشین به رسانه‌ها داده شد. گفته میشود داود گفته بود: "به اطلاع ظاهر شاه برسانید که اگر از سلطنت صرفنظر میکند و جمهوریت جدیدالتاسیس را به رسمیت می‌شناسد، آنگاه به خانواده اش اجازه سفر [به ایتالیا] داده خواهد شد."^{۲۳}

بسم الله الرحمن الرحيم
برادرم جلالتماب رییس جمهور!

از موقعی که خبر جریانات اخیر را شنیدم تا این دم فکرم متوجه وطن من بوده و برای آینده آن نگران بودم. مگر همین که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره و آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، با احترام به اراده مردم و ظنم خود را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و به این وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم. در حالی که آرزویم سعادت و اعتلای وطن

^{۲۳}-نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های سردار محمد داود، داکتر عاصم اکرم/ انتشارات میزان/ کلبفورنیا، ۲۰۰۱، ص ۱۸۰،

عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی وطن و هموطنانم باشد.

محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان

ایتالیا/ ۲۱ اسد ۱۳۵۲ (۱۲ اگست ۱۹۷۳)

وزارت دفاع از آغاز کار در بین عناصر پرچمی و هواخواهان رئیس جمهور مایه نزاع واقع گردید. هر چند رئیس دولت عنوان وزارت دفاع را برای خود حفظ نمود، اما چون مجال رسیدگی به کارهای آن وزارت را عملاً نداشت، اداره اردو میدان رقابت دو گروه از صاحب منصبان قرار گرفت. در یک سمت افسران بلند رتبه که به شخص رئیس دولت وفاداری داشتند و در سمت دیگر، صاحب منصایان جوان پائین رتبه که در اثر شرکت در کودتا به جاه و مقام رسیده، بیشتر عضو یا هواخواه جناح پرچم بودند. اینان در بدل این خدمت دفعتا دو رتبه ترفیع حاصل نمودند و برای استفاده مزید سیاسی و شخصی یک تعداد از رفیقان و همکاران شان را که اصلاً در کودتا سهیم نبودند، هم به عنوان عنصر فعال معرفی نمودند و از امتیازات مزبور بهره‌مند ساختند.

بنابر نوشته آقای فرهنگ: عبدالکریم مستغنی اولین لوی در ستیز جمهوریت که از هوا خواهان سردار داود بود میخواست از تسلط صاحب منصبان پرچمی در مقامات موثر و حساس در اردو جلوگیری کند اما چون رئیس دولت از او حمایت نکرد مجبور شد از وظیفه‌اش استعفا بدهد. غلام حیدر رسولی که بحیث قوماندان قوای مرکز مقرر شد، به استفاده جویی و ارتشاء شهرت داشت. او با آنکه پیرو ایدیولوژی چپی نبود ولی عناصر پرچمی توانستند از راه دادن رشوت به او مواضع خود را در اردو تقویت نمایند. از آن جمله عبدالقادر پیلوت (بعدها وزیر دفاع) که از فعالین کودتا بود و به امر رئیس دولت از وظیفه‌اش در نیروی هوایی برطرف شده و در یک مقام غیر موثر یعنی مسلخ کار میکرد به قول یکی از همکارانم در آکادمی علوم افغانستان که دوست نزدیک عبدالقادر بود با دادن رشوت به وزیر دفاع حیدر رسولی، اندکی بعد دوباره به صفت رئیس ارکان قوای هوایی مقرر گردید و در کودتای ۱۹۷۸ از آن موضع نقش قاطعی را بر ضد داود بازی کرد.

همچنان دگرمن محمد رفیع که انتسابش به حزب آشکار بود، در آستانه کودتای ثور در حالی بکفالت قوماندانی قوای ۴ زره‌دار رسید که سرورنورستانی قومان‌دان آن به دعوت اتحاد شوروی از صحنه خارج شده بود و همکاری محمد اسلم وطن‌نچار (کسیکه در روز کودتای ثور نخستین مرمی توپ را از تانک ۸۱۵ بر دفتر وزیر دفاع

حواله نمود) در راس کندک تانک قوای مذکور قرار داشت. قوماندان قوای ۱۵ زره‌دار در پلچرخ محمد یوسف فراهی از افراد معلوم الحال پرچم و از فعالین کودتای ۱۹۷۳ در دوره وزیر دفاع رسولی و مولا داد فراهی رئیس ارکان قوای ۴ زره‌دار نیز از پرچمی‌های پر شور و از شرکت کنندگان فعال در کودتای داود، همچنان به قوت خود باقی بودند) به این صورت در هنگام وقوع کودتا ثور در داخل اردو اوضاع برای اجرای نقشه‌ایکه از جانب شوروی‌ها و حزب دموکراتیک خلق طرح ریزی شده بود از هر جهت آماده بود.^{۲۴}

خلقی‌ها نیز از پرچمی‌ها در اردو دست کمی نداشتند، حفیظ‌الله امین عضو فعال و دینامیک جناح خلق قبل از کودتای داود و پس از آن در میان افسران جوان اردو که اکثر منسوب به ملیت پشتون بودند، نفوذ کرده بود و اغلب آنانرا در حلقه جناح خلق جذب کرده بود. میتوان گفت تعداد خلقی‌های درون اردو بیشتر از عده پرچمیان نظامی بود. او بود که بر نیروی نظامی گروه خلق در اردو حساب میکرد و سرانجام در لحظات قبل از گرفتاری خود، امر و دستور اجرای کودتای ثور را توسط پسرش عبدالرحمن، به انجنیر ظریف و از طریق او به فقیر محمد (بعدها وزیر داخله) و سید محمد گلابزوی در میدان هوایی خواجه رواش و بالوسیله گلابزوی به صاحب منصبان خلقی فرقه ۴ زره‌دار در پلچرخ منجمله محمداسلم وطنجار و غیره فرستاد و این بار نقشه اجرای کودتای ثور به پیشاهنگی خلقی‌ها در اردو به محل اجرا در آمد.

بهرحال پرچمیان که ضرب شصت عناصر اخوانی را در پوهنتون تجربه کرده بودند، پس از فراغت از کارمیوندوال (که بر اثر استنطاق توام با شکنجه در وزارت داخله از جانب یکنفر پرچمی جان خود را از دست داد) متوجه حریف اصلی و عمده‌شان یعنی جمعیت‌های اسلامی بر آمدند و رئیس دولت را در جهت قلع و قمع آنها قانع یا وادار ساختند.

«در این وقت رهبری این جمعیت در پوهنتون (دانشگاه) کابل با استاد غلاممحمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات بود، اندکی پس از کودتای ۱۹۷۳، استاد نیازی گرفتار و پولیس جهت دستگیری سایر فعالان جمعیت اسلامی دست بکار شد. اما اکثر آنان با اطلاع از قضیه دستگیری نیازی، فرار اختیار کردند مانند: استاد برهان‌الدین ربانی و از جمله محصلان فعال، گلبدین حکمیتار و احمدشاه مسعود به فرار از چنگ پولیس موفق شدند و در پاکستان جای گرفتند و مورد حمایت جنرال نصیرالله بابر والی صوبه سرحد

^{۲۴} - فرهنگ، ج ۲، ص ۶۶۴

آن کشور بغرض ایجاد یک شبکه فعال مخالفین رژیم داود قرار گرفتند. انجنیر حکمتیار قبلاً در دوره شاهی در پایان یک برخورد در پوهنتون کابل به قتل یک نفر محصل منسوب به شعله جاوید موسوم به سیدال متهم و بزندان محکوم شده بود. معروف است که چون شفیق به صدارت رسید، گلبدین را از حبس رها نمود و وی دوباره به فعالیت سیاسی آغاز نمود.^{۲۰}

در پاکستان ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم آن کشور که در این وقت در جنگ سرد تبلیغاتی در مساله پشتونستان با سردار محمد داود درگیر بود، مقدم این رهبران را گرامی شمرده، به ایشان موقع داد تا از ساحه پاکستان در عملیات ضد دولت جمهوری استفاده کنند. جماعت اسلامی پاکستان برهبری مولانامودودی، پناه جویان وابسته به جمعیت اسلامی را نیز مورد حمایت خود قرار داد و بالاخره این جمعیت در اول اسد ۱۳۵۴ مطابق ۱۲ جولای ۱۹۷۵ ظاهراً بر طبق تشویق ISI شورش را در پنجشیر بر ضد دولت براه انداختند که البته بسرعت از جانب نیروهای امنیتی دولت سرکوب و شورشیان متفرق و دوباره به پاکستان فرار کردند. در پایان این حادثه عده‌یی باز هم دستگیر و بزندان افتادند و برخی برأت حاصل کردند.

ناکامی این حرکت سبب انشعاب جمعیت اسلامی شد. یک دسته برهبری مولوی خالص و حکمتیار و قاضی وقاد جمعیت تازه‌یی بنام «حزب اسلامی» تاسیس نمودند که آنهم بزودی بدو گروه همنام تقسیم شد، حزب اسلامی خالص و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار.

جمعی دیگریکه بدور استاد برهان الدین ربانی باقی ماندند عنوان جمعیت اسلامی را حفظ کردند. اما حکومت پاکستان و کشورهای عربی کمک خود را به هر دو جمعیت دوام دادند.

باری حکمتیار توسط افراد گماشته حزب اسلامی خود توانست، علی احمد خرم وزیر پلان حکومت داود را به قتل برساند و به داود هوشدار بدهد که هوشیار جان خود باشد. داود نیز دستگاه امنیتی دولت را تقویت کرد. معهدا تعداد مخالفین رژیم داود در پاکستان از پنجصدنفر تجاوز نمی‌کردند.

تجدید نظر برسیاست خارجی دولت و دوستی با ایران و پاکستان:

سردار محمدنعیم خان برادر داودخان که یگانه محرم‌راز او بود، عواقب خطرناک سیاستی را که سردار داود در پیش گرفته بود، به او خاطر نشان ساخت و ضرورت اصلاح و تعدیل آن را گوشزد نمود. داودخان نیز مشوره برادر را منطقی یافت و تصمیم گرفت در سیاست خارجی خود تجدید نظر نماید. بدین معنی که بایستی روابط خود را با همسایگان خود ایران و پاکستان بهبود ببخشد و از شوروی فاصله گرفته با امریکا نزدیکتر شود.

بنابراین داود کار را از کابینه خود شروع کرد و تصمیم گرفت تا نفوذ عناصر وابسته به خلق و پرچم را در دستگاه دولت کاهش داده به جای ایشان، شخصیت‌های بیطرف و هواخواه خود را بکار بگمارد. پس فیض محمد وزیر امور داخله پاچاگل وفادار وزیر سرحدات، جیلانی باختری وزیر زراعت و اصلاحات ارضی و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات را از پست‌های شان کنار زده بسفارت فرستاد و بجای آنها عبدالقدیر نورستانی را در وزارت امور داخله و عبدالکریم عطایی را در وزارت مخابرات و عزیزالله واصفی را در وزارت زراعت و اصلاحات ارضی و یکی دیگر را در وزارت سرحدات که عناصر غیر سازمانی بودند، مقرر کرد.

همچنان چندی بعد، حسن شرق معاون صدارت و نعمت‌الله پژواک از هواداران مخفی پرچم را نیز تبدیل و اولی را بسفارت جاپان فرستاد. با این تغییرات اگرچه به‌ظاهر نفوذ پرچم در دستگاه دولت تخفیف یافت، اما حوادث بعدی نشان‌داد که نفوذ حزب مذکور در درجات میانه و مقامات موثر پائین رتبه محفوظ مانده، همراه با نفوذ هر دو حزب خلق و پرچم در اردو و دستگاه پولیس کارهای عمده به سود حزبی‌های خط مسکو انجام میگرفت.

معلوم نیست که اهمال در تصفیه اردو و پولیس از بی خبری رئیس جمهور نشأت میکرد یا به دلایل دیگری؟ منجمله حمایت بیدریغ شوروی از این دو حزب که سخت در اردو ریشه دوانیده بودند و تصفیه آن باعث سرنگونی خودش میشد. ظاهراً دلیل اخیر موجه مینماید. با آنکه تبلیغات دو گروه یاد شده در مکاتب وارد و مثل سابق ادامه داشت و گاه‌گاهی به پخش اسناد مهمی، منجمله اسنادی بمناسبت دهمین سالگرد تاسیس حزب مبادرت میورزیدند، معهداً پس از انتشار بیانیه رئیس دولت در هرات که در آن مخالفتش را با ایدیولوژی وارداتی اعلان نمود. گروه‌های خلق و پرچم در یافتند که روزگار نفوذ و اعتبارشان در دستگاه دولت رو به اختتام است و شاید رئیس دولت که از نگاه عقیده به مارکسیسم علاقه‌مندی نداشت. در آینده نزدیک یا دور به قلع و قمع ایشان مبادرت کند و

به اغلب احتمال مقامات شوروی نیز این نکته را دریافته بودند. زیرا از شروع سال ۱۹۷۷ یک رشته اقدامات در سطح ملی و بین المللی جهت آشتی و اتحاد مجدد خلق و پرچم روی دست گرفته شد که اتحاد شوروی در آن نقش مرکزی و قاطع داشت.

بدنبال تغییر در سیاست داخلی، داودخان در سیاست خارجی خود نیز تجدید نظر نمود. در آغاز در سیاست خارجی داود، نزدیکی با اتحاد شوروی و تعقیب حل مساله پشتوستان با پاکستان و دوستی و دوری با امریکا و روابط عادی با کشورهای عربی و ایران بسیار برجسته می نمود. به همین مناسبت داودخان در ماه جوزای ۱۳۵۳ مطابق جون ۱۹۷۴ به مسکو رفت و وعده کمک های مزید شوروی را برای انکشاف اقتصادی کشور و همچنان حمایت آن دولت را برای حل قضیه پشتونستان حاصل کرد و بالمقابل از طرح «امنیت دسته جمعی در آسیا» که بریژنف طراح آن پنداشته میشد، حمایت خود را ابراز داشت. این طرح منطقه‌یی را در بر میگرفت که از نظر امنیتی از ایران تا جاپان امتداد داشت.

اما داود پس از بازگشت از مسکو بیش از پیش نسبت به این طرح بی میلی نشان داد، چنانکه وقتی از نیکلپادگورنی رئیس دولت شوروی در نهم دسامبر ۱۹۷۵ درکابل استقبال کرد، در پاسخ به بیانات مهمانش از اشاره به طرح مشهور «سیستم امنیت دسته جمعی در آسیا» خودداری ورزید. آنچه در ختم مسافرت پدگورنی اعلان گردید، امضای پروتوکول تمدید معاهده بیطرفی و عدم تجاوز بین دو کشور بود. اما غالباً هدف مسافرت پادگورنی مانع شدن داودخان از طرح و اكمال خط آهن بوسیله فرانسوی ها بود که با کمک ایران عملی میشد.

از این تاریخ به بعد شک و تردید مسکو نسبت به سیاست داود بیشتر شده رفت. زیرا داود تصمیم گرفته بود تا روابطش را با همسایگانش، ایران و پاکستان بهبود ببخشد و باحل اختلافات مرزی، کمکهای اقتصادی آنها را جلب کند.

استقبال ایران از سیاست جدید داود و نقش محمد رضا شاه در ایجاد

تفاهم میان افغانستان و پاکستان :

لازم به تذکر است که در ایجاد حسن تفاهم و همکاری و دوستی میان ایران و افغانستان نقش سردار محمد نعیم خان برادر داودخان و مساعی زلمی محمودغازی سفیر افغانستان در تهران بسیار موثر بوده اند. محمد نعیم خان ابتدا در ماه ثور ۱۳۵۳ به عنوان نماینده فوق العاده رئیس جمهور افغانستان به تهران مسافرت کرد و با شاه ایران

و سایر مقامات آن کشور ملاقات و مذاکراتی انجام داد. متعاقباً در ماه سرطان همان سال یک هنیت اقتصادی و تجارتي ایران وارد کابل شد و با مقامات افغانی و طرق همکاری مذاکراتی انجام داد در ماه سنبله همین سال، آقای خلعت بری وزیر امور خارجه ایران مسافرتی به کابل انجام داد و ضمن این مسافرت با رئیس جمهور افغانستان و نعیمخان ملاقات و مذاکراتی بعمل آورد و تصمیم حکومتش را در مورد کمک به افغانستان ابراز کرد.

نزدیک شدن تهران با کابل، کشورهای دیگر اسلامی را تشویق کرد تا به افغانستان مساعدت نمایند. از جمله عربستان سعودی در ماه سنبله ۱۳۵۳ (سپتامبر ۱۹۷۴) اعلان کرد که مبلغ ده میلیون دلار امریکایی کمک بلاعوض و پنجاه میلیون دلار قرضه بدون ربح به افغانستان می پردازد.

در آغاز سال ۱۳۵۴ = ۲۱ مارچ ۱۹۷۵ داودخان به عربستان سعودی سفر کرد تا با شاه آن کشور ملک فیصل مذاکره و مفاهمه نماید و کمک‌های بیشتر آن کشور را جلب کند اما چون ملک فیصل توسط برادرزاده خود به قتل رسید، بنابراین داودخان بجای مذاکره در مراسم جنازه او شرکت ورزید و پس از ادای حج عمره، متوجه ایران شد. داود در تهران با تشریفات و پذیرایی بی‌سابقه‌ی مقابل شد و مذاکرات مفصلی با شاه ایران و صدر اعظم آن کشور انجام داد (۲۶ آپریل ۱۹۷۵ = ۶ ثور ۱۳۵۴)

داودخان ضمن مذاکراتش با شاه ایران کمک آن کشور را برای برنامه‌های انکشافی آینده کشور تقاضا کرد، بالمقابل دولت ایران با یک طرح کمک اقتصادی ده‌ساله و یک کمک مالی عاجل ۳۰۰ میلیون دلاری به‌پلان انکشافی هفت‌ساله افغانستان، به داود پیشنهاد کرد، که کمک ایران را جانشین کمک شوروی بسازد. همچنان ایران حاضر شد برای افغانستان تسهیلات بندری را در بندرعباس فراهم کند تا این کشور ناچار نباشد به راه‌های ترانزیتی شوروی بستگی داشته باشد. و بالاخره شاه ایران سعی به عمل آورد تا در حل اختلافات افغانستان با پاکستان نقش میانجی را بازی کند.^{۲۶}

دو سال بعد حتی ایران حاضر شد تا مصارف راه‌آهن از افغانستان تا بندرعباس را بپردازد و به همین منظور موافقت‌نامه‌ی هم بین نمایندگان مختار دو کشور به امضاء رسید. مقابلتا چهار روز بعد از امضای این موافقتنامه، اسناد مربوط به قرارداد تقسیم آب هیرمند بین زلمی محمودغازی سفیر کبیر افغانستان در تهران و آقای خلعت‌بری وزیر امور خارجه ایران در تهران مبادله گردید. و باب جدید مناسبات دوستانه و حسن

^{۲۶}-غبار، درمسیرتاریخ، جلد دوم، ص ۲۴۱

همجواری گشوده شد. در واقع حکومت ایران وقتی به همکاری و کمک اقتصادی با افغانستان مصمم شد که قرار داد تقسیمات آب هیرمند از جانب داود صحنه گذاشته شد.

داود پس از سفر ایران، در جبهه پاکستان سیاست ملایمتری در پیش گرفت، درحالی که شوروی همیشه یک جنگ پنهانی بین دو کشور را ترجیح میداد تا دست کابل همواره بسوی مسکو دراز باشد و مسأله پشتونستان وسیله فشاری باشد بر پاکستان تا از نزدیکی با پکن و واشنگتن خودداری ورزد.

مرحوم فرهنگ مینویسد که در پایان مذاکرات داود با شاه ایران، دولت ایران یک اعتبار هنگفت بالغ بر دو میلیارد دلار که در تاریخ مناسبات مالی کشورهای جهان سوم نظیر نداشت، به افغانستان وعده داد. یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار به غرض اعمار خط آهن از سر حد ایران به هرات و قندهار با امتداد یک شاخه بسر حد پاکستان و شاخه دیگر به کابل و سیصد میلیون دلار برای سایر پروژهها.^{۲۷}

در این رابطه محقق دیگری مینویسد: ایران، پاکستان و چین که از گسترش نفوذ شوروی در منطقه بیم داشتند، برای رهانیدن افغانستان از حوزه نفوذ شوروی، استراتژیی منظم و دامنه‌داری را پیش گرفتند. چین برنامه‌های متعدد اقتصادی (به داود) پیشنهاد کرد. ایران علاوه بر ساختن خط آهن تهران - کابل پیشنهاد ۳ میلیارد دلار کمک نقدی کرد و پاکستان اعلام داشت که امکانات راهداری «گمرکی» را بهتر خواهد کرد و کالاهای صادراتی افغانستان را وارد خواهد ساخت. افغانستان هم اظهار داشت که آماده است خط دیورند را برسمیت بشناسد.^{۲۸}

پشت سر ایران کویت و عربستان سعودی قرار داشتند که حاضر بودند به افغانستان در صورت دوری جستن از اتحاد شوروی کمک‌های هنگفتی بدهند. گفته میشود امیر کویت، چک سفیدی را در اختیار داود گذاشت تا هر چه میخواید بنویسد، بشرط آنکه از شوروی دوری گزیند. شایعات میرساند که تمام این بخش‌ها و خواست‌های کشورهای ایران و کویت و عربستان سعودی توسط جلال‌وزیر تجارت که همه جا داود را همراهی میکرد به مقامات شوروی گزارش داده میشد.

بهرحال داود بلافاصله پس از بازگشت از ایران و ورود به هرات، ضمن بیانیه‌یی مخالفت خود را با «ایدیولوژی‌های وارداتی» اعلان کرد و مقصد او از ایدیولوژی وارداتی ایدیولوژی کمونیستی بود که عملاً توسط احزاب خلق و پرچم تبلیغ میشد و

^{۲۷} - فرهنگ، همان اثر، ج ۲ ص ۳۹

^{۲۸} - مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۳۱۳

ممکن است مقصود رئیس دولت از ذکر این جمله مصمم ساختن ایران به دادن کمک مالی به افغانستان بوده باشد.

بهرحال شاه ایران در جریان آخرین سالهای سلطنتش ۱۹۷۵ - ۱۹۷۸ طرح تشکیل فدراسیونی از کشورهای اسلامی واقع در مرزهای شوروی را در سر می‌پروراند و این مصادف به ایامی بود که قیمت نفت مرتبا افزایش می‌یافت و هرگونه گشاده دستی را برای ایران مساعد میساخت و کشورهای بزرگ نفت‌خیز، ایران و عربستان سعودی در صدد عهده‌دار شدن مسئولیت‌های منطقه برآمده بودند.^{۲۹}

هر چند آرزومندی شاه ایران در اجرای چنین طرحی با موفقیت همراه نبود، ولی نفس این طرح برای شوروی خیلی نگران کننده بود. بخصوص که با نگرانی شاهد پیشرفت حل مسایل مرزی افغانستان با همسایگانش، ایران و پاکستان بود، بنابراین شوروی نمیتوانست بدون هیچگونه واکنشی شاهد چرخش مثبت در روابط کابل با تهران و اسلام‌آباد باشد.

بدون شبهه در ایجاد فضای تفاهم میان رهبران افغانستان و پاکستان نقش شاه ایران پر اهمیت بود، پس از سفر داود به تهران، شاه ایران به اسلام‌آباد رفت و با صدر اعظم آن کشور ذولفقار علی‌بوتو مذاکراتی بعمل آورد که طبعا عادی ساختن روابط با افغانستان تم اصلی مذاکرات آنان بوده است.

در زمستان همان سال، زلزله در افغانستان خساراتی بیار آورد. این واقعه بهانه بی بدست داد تا بوتو کمک آن کشور را به مصیبت رسیدگان زلزله در افغانستان پیشنهاد کند. داود از این پیشنهاد پاکستان حسن استقبال نمود و از صدر اعظم پاکستان دعوت کرد تا رسماً به کابل مسافر نماید.

بوتو در ۷ جون ۱۹۷۶ به کابل وارد شد، در حالی که یکروز پیش از آن، خان عبدالغفارخان رهبر هواخواهان پشتونستان را از زندان رها ساخته بود. بوتو ۴ روز در کابل اقامت کرد.

مذاکرات در بین سران دو کشور در فضای تفاهم و تصمیم به رفع اختلافات صورت گرفت و در پایان، مسافرت صدراعظم پاکستان طرفین بر ابلاغیه مشترکی موافقت کردند که حل موضوع را بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز مطابق فیصله‌های کنفرانس باندونگ توصیه مینمود. چون عدم مداخله در امور داخلی سایر

^{۲۹} - نه جنگ نه صلح، ص ۱۹۱

کشورها یکی از اصول فیصله مذکور بود، جانب پاکستان تذکار آنرا گام اول در راه انصراف افغانستان از مسئله پشتونستان شمرده از آن به بعد بیشتر به جلب توجه شخص رئیس دولت همت گماشت. با اینکه در داخل کشور هواخواهان سیاست شوروی در افغانستان بخصوص پرچمی‌ها و گروه فشار پشتونستان برهبری اجمل‌ختک با جدیت علیه نزدیکی افغانستان و پاکستان کار میکردند، اما رئیس دولت برای انصراف آن به دولت پاکستان، آنهم در صورت دادن آزادی داخلی به ایالت بلوچستان و سرحد شمال غربی خود را آماده کرده بود. در حالیکه حزب عوامی ملی عبدالولی خان پسر خان عبدالغفارخان با صحنه گذاشتن قانون اساسی ۱۹۷۳ پاکستان و شرکت در انتخابات بحیث یک عنصر پاکستانی زمینه را برای قبول یک چنین توافقی در میان دو کشور مساعد و هموار ساخته بود.

دور دوم مذاکرات در بین سران دو کشور فقط دو ماه بعد در پاکستان صورت گرفت. بتاريخ ۲۹ اگست ۱۹۷۶ رئیس جمهور افغانستان بنابذعوت مقامات پاکستانی به آن کشور سفر کرد. پاکستانیان مقدم رئیس جمهور افغانستان را باشان و شوکت فراوان استقبال کردند و داودخان از پذیرایی گرم و بی سابقه احساسات نیک مردم پاکستان نسبت بخود تشکر نمود. و در اجتماع بزرگی از شهریان لاهور گفت: آرزومندی ما را برقراری روابط برادرانه می‌باشد که بطور جاودان و بر پایه حسن نیت استوار بماند. در اینجا بود که سند دکتورای افتخاری از جانب دانشگاه کراچی پاکستان برای داود پیشکش گردید. مقامات پاکستانی برای جلب رضایت داود از هر امکانی استفاده می‌کردند. در پایان مذاکرات طرفین تصمیم‌شان را ادامه سیاست تنش زدایی با عبارت «تقویه روحیه کابل» ثبت نمودند.^{۳۰}

در پنجم جون ۱۹۷۷ بوتو برای بار دوم بکابل سفر کرد و موضوع را دنبال نمود. رهبران هر دو کشور در این وقت میخواستند تا اختلافات‌شان را از طریق مذاکراه و تفاهم حل کنند. اما این کار را به رعایت سیاست داخلی میخواستند گام بگام و بتدریج اجرا نمایند.

مرحوم فرهنگ از قول صمد غوث معین سیاسی وزارت‌خارجہ مینویسد که ، فرمول کلی حل مساله این بود که پاکستان رهبران حزب عوامی‌ملی را از زندان آزاد نموده، حقوق فدرال ولایات سرحد شمال غربی و بلوچستان را تصدیق نمایند و در مقابل

۳۰- داکتر حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۴۳۷

حکومت افغانستان پایان یافتن ادعایش را درباره پشتونستان از طریق لویه جرگه اعلان کند و خط دیورند را برسمیت بشناسد.^{۳۱}

گفتگوها بین سران دو کشور حتی بعد از بوتو با جنرال ضیاءالحق که در ماه جولای ۱۹۷۷ از طریق یک کودتای نظامی جانشین بوتو شده بود نیز ادامه یافت و باری جنرال ضیاء در اکتوبر ۱۹۷۷ مسافرتی به این منظور به کابل نمود و خواهان حل عاجل تر قضایای مورد اختلاف با رئیس جمهور افغانستان شد.

بدینسان بر اثر رفت و آمدها و تماس‌های مکرر و مستقیم زعمای این دو کشور نزدیک بود، صلح و دوستی جانشین دشمنی و کدورت گردد ولی متاسفانه که مخالفت پنهانی شوروی نگذاشت عمر داود آنقدر در رهبری افغانستان دوام کند که شاهد پیروزی حل مسایل مرزی میان دو کشور همجوار گردد.

برخورد داودخان با بریژنف و سقوط او:

دکتر سید مخدوم رهین از قول عبدالصمد غوث که همراهی داود خان را در سفر سال ۱۹۷۷ به مسکو داشته و شاهد برخورد سیاسی داود با بریژنف بوده، نوشته است: «در بهار سال ۱۹۷۷ در حالیکه فعالیت‌های پنهانی اتحادیه شوروی به منظور متحد ساختن پرچم و خلق ادامه داشت، مقامات رسمی آن کشور درباره روشهای تازه دولت جمهوری افغانستان در زمینه سیاست داخلی و خارجی سکوت اختیار کرده بودند و بطور معمول از علاقه خود به دوستی شوروی و افغانستان دم می‌زدند و رابطه این دو کشور نمونه کامل همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهای با نظام‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی توصیف می‌کردند. این فریبکاری روسها تا روزی ادامه یافت که حکومت داود بدست کمونیستها برافتاد.

همچنان که زمان سپری می‌شد داودخان بطور روزافزون از عملیات پنهانی روسها در افغانستان آزرده و ناراحت می‌شد. دو روز بعد از انتخاب شدنش به حیث رئیس جمهور در لویه جرگه فبروری ۱۹۷۷ داود به من و وحید عبدالله گفت که وقت آن رسیده که وی شخصا از بالاترین مقام دولت اتحاد شوروی یعنی لیونید بریژنف بپرسد که آیا اعمال تخریبی اتحاد شوروی در افغانستان به تائید و موافقت بریژنف صورت می‌گیرد یا بدون اطلاع وی؟ وی گفت به بریژنف خواهم گفت که کارهایی که صورت می‌گیرد به

^{۳۱} - فرهنگ، همان اثر، ج ۲، ص ۳۸

هیچ‌وجه موافق با اظهاراتی نیست که رهبری اتحاد شوروی در باب دوستی و همکاری با دولت افغانستان ابراز کرده است. بریژنف باید به صراحت به من بگوید که مقصود روسها از دنبال کردن این راه چیست؟ بر همین اساس وقتی که در ماه مارچ روسها از داودخان دعوت کردند تا برای دومین بار در دوره جمهوری به مسکو مسافرت رسمی کند، وی با خوشحالی این دعوت را پذیرفت طی مشوره با روسها موافقت به عمل آمد که این مسافرت به تاریخ پانزده اپریل ۱۹۷۷ صورت بگیرد...

پس از چند کلمه‌یی که بریژنف طی آن به افغانها خیرمقدم گفت، داودخان رشته سخن را به دست گرفت و از کمک‌های اتحاد شوروی به افغانستان به خصوص از امداد آن کشور در پیاده کردن نخستین پلان هفت‌ساله افغانستان قدردانی کرد و به رهبر شوروی گفت که اگر چه موضوع کمک اقتصادی و تخنیکی اتحاد شوروی به افغانستان و مسایل تجارت بین دو کشور بین وزرای افغانستان و همتایان شوروی‌شان مورد بحث قرار خواهد گرفت، او شخصاً می‌خواهد یکبار دیگر ضرورت رسیدن به موافقت بر نرخ بالاتر گاز طبیعی افغانستان را که به اتحاد شوروی صادر می‌شود، تذکار دهد. سپس انکشاف روابط افغانستان را با پاکستان و انکشاف روابط نزدیک تر با ایران و ممالک عربی را به طور خلاصه بیان کرد. رئیس جمهور افغانستان گفت که افغانستان به ساختن یک جامعه نو پرداخته است، جامعه‌یی که رفاه بوجود آورد برای رسیدن به این آرمان افغانستان ضرورت به کمک بدون شائبه همه کشورهای دوست دارد و در جستجوی این گونه کمک‌هاست. او اظهار امیدواری کرد که روابط دوستانه بین افغانستان و اتحاد شوروی که براساس حسن همسایگی، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی همدیگر استوار است، گسترش بیشتر بیابد.

داودخان بر موقف عدم تعهد افغانستان و اهمیت آن برای کشور تاکید کرد و افزود که پیوند استوار کشورهای غیر متعهد به اصول و موازین عدم تعهد، نهضت عدم تعهد را به عنوان یک نیروی اصیل صلح و ثبات تقویت خواهد کرد. اگرچه جلسه غیر متعهدها در کولمبو فی‌الجمله رضایت بخش بود، اما نشان داد که جنبه‌های نهضت عدم تعهد نیاز به مطابقت بیشتر با احکام این نهضت دارد ورنه نهضت مذکور از وظیفه اصلی‌اش انحراف نموده به عرصه دیگر مشاجرات تبدیل خواهد شد بدون شک روسها متوجه شدند که اشاره داودخان به کشورهایمانند کیوباست که نهضت عدم تعهد را به جانب حمایت از سیاست شوروی می‌کشانند.

پادگورنی اظهار نظر کرد که اتحاد شوروی بهبود روابط افغانستان و پاکستان را که به عادی شدن روابط میان کشورهای جنوب شرق آسیا کمک می‌کند استقبال می‌نماید. گاسگین گفت که اتحاد شوروی از اهمیتی که تجدید نظر بر نرخ گاز طبیعی برای افغانستان دارد آگاه است و امیدوار است که جانب اتحاد شوروی در آینده نزدیک بتواند پیشنهاد تازه‌یی احتمالاً از طریق کمیسیون اقتصادی شوروی و افغانستان به افغان‌ها بدهد.

بریژنف که گویا ناگهان از حالت بیهوشی برآمده از رئیس جمهور محمد داود بر سید که نظرش درباره این موضوع که شاه ایران مقادیر بزرگ سلاح را گرد می‌آورد چیست؟ او گفت که شاه ایران نباید از اتحاد شوروی بترسد، در حالی که شوروی مرتباً از نیات صلح‌جویانه و دوستانه خود به او اطمینان داده است، آیا ایران بعنوان متحد ایالات متحده آمریکا قصد دارد از منافع آمریکا در خلیج حفاظت کند؟ اگر مسئله این است، این سیاستی غیرعاقلانه است. بریژنف پرسید که آیا همسایگان کوچک‌تر ایران تهدیدی از طرف زرادخانه عظیم سلاح آن کشور احساس نمی‌کنند؟

داودخان پاسخ داد که به نظر من ایران روش تجاوز کارانه‌ای را در منطقه دنبال نمی‌کند و افغانستان یقین دارد از ناحیه قوت تسلیحاتی ایران ترسی وجود ندارد. داودخان افزود که اگرچه من چنین مصارف گزاف را برای جمع کردن اسلحه تایید نمی‌کنم چرا که این کار ایران را از سرمایه مورد احتیاج آن کشور برای پیشرفت اجتماعی و اقتصادی محروم می‌سازد اما در مسافرت بهار ۱۹۷۵ که به ایران رفتم در این موضوع با شاه و دیگر مقامات ایرانی مذاکره نکردم. ادامه مذاکرات برای صبح روز بعد ماند.

مهمانی آن شب کرملین یک گردهمایی مجلل بود. بریژنف حضور داشت اما زیاد صحبت نمی‌کرد. پادگورنی درباره طرح امنیت دسته جمعی آسیایی سخنانی گفت و در اخیر با لحنی نسبتاً خاصی تایید کرد که: نقش جمهوری افغانستان که در قلب آسیا قرار دارد و سهمگیری مساعد آن بسیار مهم است. اتحاد شوروی و افغانستان در قبال بسیاری از مسائل عاجل در ارتباط با وضع کنونی در آسیا و سایر نقاط جهان دیدگاه مشترک دارند.

بعضی از افغان‌های حاضر در محفل فکر کردند که اظهارات پادگورنی در باره اهمیت سهمگیری افغانستان در حل مشکلات آسیایی در واقع یک یادآوری به افغان‌ها بود که نزدیکی جغرافیایی کشورشان به اتحاد شوروی به آن کشور اجازه انحراف از

روش مشترک دو کشور در قبال بسیاری از مسایل عمده نمی‌دهد و از این جهت باید سهمگیری فعال افغانستان در امور آسیایی همگون با مقاصد شوروی‌ها باشد.

درین دعوت شام داودخان در سخنرانی‌اش به امنیت دسته‌جمعی آسیا اشاره نکرد و بر بیطرفی افغانستان که به قول او بر (اساسات استوار همزیستی مسالمت‌آمیز، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و عدم اشتراک در دسته‌بندی‌های سیاسی و بلاک‌های نظامی، استوار بود، تکیه نمود. رئیس جمهور افغانستان تاکید کرد که روابط دوستانه و نیک همسایگی میان افغانستان و شوروی بر مبنای مستحکم همسایگی نیک، صراحت و صداقت، بیغرضی و همکاری ارزشمند استوار است. داودخان افزود که ملت افغانستان در راه حل همه بقایای عقب مانده‌گی ناشی از ارتجاع داخلی یا خارجی در زمینه‌های مختلف حیات ملی در تلاش است تا جامعه نو و پیشرو افغانی را به نفع همه مردم آبادان سازد.

روز دیگر نوبت کشور میزبان بود که بیانیه‌ها و نظرات خود را ارایه کند. بریژنف به حیث رئیس هیئت جانب شوروی رشته سخن را به دست گرفت. اگرچه ظاهراً از روز پیشتر کمتر مانده و زله به نظر میرسید، باز هم به سختی صحبت می‌کرد و بسیار عرق کرده بود. بریژنف چند کلمه به رسم خیر مقدم خطاب به رئیس جمهور افغانستان گفت. او اظهار مسرت کرد که موافقتنامه هلسنکی در باب همکاری در اروپا امضا شده است، این گام بزرگی در راه تشنج‌زدایی است که با وجود دشواری‌ها در حال پیشرفت است. بریژنف گفت که «حلقه‌های نظامی» در ایلات متحده و اروپا و (عظمت طلبان) در جمهوریت مردم چین موانع اصلی بر سر راه رفع تشنج‌های بین‌المللی و تحکیم صلح‌اند. او گفت که شوروی مایل است که روابط خود را با چین انکشاف دهد. اما این تقصیر چین است اگر این (تمایل نیک) را در نیافته است. او آرزومندی کشورش را برای سعادت افغانستان اظهار داشت و کمک‌های مزید اقتصادی و تخنیکی را وعده کرد. بریژنف گفت که بیطرفی و عدم تعهد افغانستان برای اتحاد شوروی مهم و برای پیشرفت صلح در آسیا اساسی است و اظهار امید کرد که جنبش عدم تعهد قربانی توطئه‌ها و دسایس امپریالیزم نشود. درین لحظه بریژنف مستقیماً به طرف داودخان نگاه کرد و چیزی گفت که ظاهراً گوریلو ترجمان را بسیار نا آرام ساخت. اما پس از مکث مختصر بادرنگ و تأمل کلمات بریژنف را ترجمه کرد و آنچه ما شنیدیم خشن و غیر منتظره بود. بریژنف شکایت کرد که شمار کارشناسان کشورهای عضو ناتو که در افغانستان کار می‌کنند و همچنان در پروژه‌های سازمان ملل و دیگر پروژه‌های کمکی چند جانبه در افغانستان، به طور قابل تاملی افزایش یافته است در گذشته حکومت‌های افغانستان دست کم اجازه نمی‌دادند که

کارشناسان کشورهای عضو ناتو در قسمت‌های شمال کشور مستقر شوند. اما این روش دیگر دقیقاً دنبال نشده است. اتحاد شوروی این انکشافات را خطرناک و وخیم می‌داند و از حکومت افغانستان می‌خواهد که این کارشناسان را که جزء جاسوسان گماشته شده برای پیشبرد مقاصد امپریالیزم هستند بیرون کند.

سکوت سردی بر فضا مستولی شد. بعضی از روس‌ها به طور آشکار شرمنده به نظر می‌رسیدند و افغان‌ها بسیار ناخشنود. به داودخان نگاه کردم، صورتش گرفته و تاریک شده بود. بریژنف صحبتش را قطع کرد. انگار منتظر جوابی از طرف رئیس جمهور افغانستان بود. داودخان با صدایی سرد و خشک به جواب بریژنف پرداخت و ظاهراً پاسخ او همانقدر برای روسها غیرمنتظره بود که کلمات بریژنف برای ما. داودخان به بریژنف جواب داد که آنچه همین حالا به وسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. داودخان افزود که به علایق خود با اتحاد شوروی ارج می‌گذارد، اما این علایق باید به صورت روابط میان دوجانبی که با هم مساوی‌اند باقی بماند. و من (نگارنده) دقیقاً کلمات داودخان را به یاد دارم که خطاب به بریژنف گفت:

«ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه مملکت خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نماییم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد فقیر خواهد ماند. اما در عمل و تصمیم‌گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.»^{۲۲}

بگفته صمدغوث داودخان به وحیدعبداللہ معاون وزارت خارجه دستور داده بود که یک ملاقات خصوصی را در بین او و بریژنف در برنامه بگنجانند. هدف داودخان از این ملاقات خصوصی، مذاکره در باره فعالیت‌های سیاسی احزاب خلق و پرچم تحت حمایت مسکو بود که داودخان را به ستوه آورده بودند شاید داودخان میخواست بگوید که مسکو جلو تند روی‌های احزاب مذکور را در افغانستان که یک کشور اسلامی و فنتیک و مذهبی است و تحمل تبلیغات ایدیولوژی ضد اسلامی را ندارد، اندکی بگیرد. در غیر آن، ادامه این روش سیاسی احزاب مذکور به ضرر نهضت روشنفکران و به ضرر مناسبات دوستی افغان و شوروی تمام میشود.

^{۲۲} - جریده آزادی شماره سوم سال اول ۱۳۶۹

بهر حال گفتن و نگفتن اینگونه سخنان در گوش ناشنوای بریژنف مفید واقع نمیشد و نکته اساسی که مایه نگرانی رهبران شوروی شده بود، تغییر سیاست خارجی دولت افغانستان بود که داود میخواست از شوروی فاصله گرفته به کشورهای هم پیمان امریکا، ایران و پاکستان و عربستان سعودی نزدیکتر شود، و این چیزی بود که مسکو به هیچوجه تحمل آنرا نداشت.

پیشامد مسکو که از روح آزاد منشی و غرور ملی و افغانی داود منشاء میگرفت به قیمت جان او خانواده او تمام شد. از همان ساعت رهبر فرتوت و خودخواه شوروی به عمال خود حالی کرد که دیگر داود بدرد مسکو نمیخورد و بایستی سرنگون شود. داودخان نیز پس از بازگشت از مسکو، برای جلب کمکهای مالی و اقتصادی بخاطر تحقق پلان هفت ساله انکشافی کشور دست به یک سلسله مسافرتها زد.

فرهنگ از قول صمد غوث مینویسد:

ماههای اول سال ۱۹۷۸ برای رئیس جمهور دوره فعالیت ژرف و گسترده دیپلماتیک بود. مسافرت او به کشورهای لیبیا، یوگوسلاویا، هند و پاکستان، کویت و عربستان سعودی و مصر از نگاه سیاسی موفق بود و در هر جا که مسئله کمک مالی برای تطبیق پلان هفت ساله انکشافی افغانستان مطرح میشد با جواب مساعد روبرو میگردد.^{۲۳}

بدون شبهه این مسافرتها در زمینه بدست آوردن کمکهای اقتصادی خیلی موثر بود، اما از لحاظ سیاسی باعث نگرانی شدید شوروی میشد که در مدت ربع یک قرن (۱۹۵۳ بعد) با افغانستان مناسبات خاص و همکاری نزدیک داشت و در نتیجه این مناسبات در بخشهای ایدیولوژیک و مهمتر از همه در بخش نظامی افغانستان چنان نفوذ کرده بود که میتوانست در مواقع ضرورت از این مواضع بر مخالفین خود یورش ببرد.

فصل دوم

کودتای ثور ۱۳۵۷ و پیامدهای آن

اتحاد خلق و پرچم بخاطر سقوط داود:

مواضعی که شوروی در افغانستان در مدت تقریباً ربع یک قرن با حوصله‌مندی و مصارف گزاف بنا کرده بود، بخاطر آن بود تا روزی از این مواضع بر مخالفین سلطه خود در این کشور حمله کند.

داود یکی از آن شخصیت‌های ملی و پر غرور و وطن پرست بود که بخاطر بقای قدرتش در پای هیچ ابرقدرتی سرخم نکرد و باری در پاسخ بریزنف که میخواست به دیکته او حکومت افغانستان مانع هر گونه فعالیت متخصصین غربی در شمال هندوکش شود، جواب محکمی ارائه کرد که به شرمندگی بریزنف و به قیمت جان خود داود و خانواده‌اش تمام شد.

اساساً از سال ۱۹۷۵ به بعد، داود مانع بزرگی در راه استراتژی مسکو شمرده میشد. زیرا او قاطعانه تصمیم گرفته بود تا از مسکو فاصله گرفته و برای انکشاف اقتصادی کشورش مناسبات خود را در مرحله اول با کشورهای همجوار ایران و پاکستان با رفع اختلافات مرزی، دوستانه کند و بجلب کمکهای مالی از ایران و کشورهای عربی به پردازد و در مرحله دوم با کشورهای غربی، بخصوص امریکا مناسباتش را بیشتر دوستانه کند. با همین آرزومندی داود سفرهای به ایران و پاکستان و کشورهای عربی انجام داد و مورد استقبال گرم مردمان پایتخت و دولت‌های این کشورها قرار گرفت.

داود ضمن سفرهایش به ایران، عربستان سعودی، کویت، مصر، لیبیا، پاکستان، هند، ترکیه آمادگی کمک مالی این کشورها را در تحقق پلان هفت‌ساله انکشافی کشور بدست آورد. دولت ایران با پیکش نمودن یک کمک‌مالی هنگفت بالغ بر دو میلیارد دالرو

وعده فراهم نمودن تسهیلات بندری برای افغانستان در بندرعباس گام بزرگ در جهت دوستی و حسن همجواری برادرانه با افغانستان بر داشت. امریکا نیز با تجدید نظر بر سیاست گذشته خود در قبال افغانستان حاضر به کمکهای بیشتر به این کشور شد. بانک جهانی و بانک انکشاف آسیایی نیز مصمم شدند تا به این کشور قرضه‌های طویل‌المدت اعتبار کنند. اما اتحاد شوروی که میدید داود سر برداشته و بدون مشورت مسکو، بسوی غرب و کشورهای هم پیمان امریکا تمایل پیدا کرده و دیگر کمکهای مالی و تکنیکی شوروی نمیتواند او را قانع یا وادار به اطاعت از مسکو نماید، لذا تصمیم گرفت تا از همان مواضع خود در درون افغانستان (احزاب خلق و پرچم و اردو) بر داود حمله ببرد و وی را از صحنه سیاست و رهبری افغانستان نابود کند. برای تحقق چنین امری، اتحاد مجدد احزاب مذکور (ولو موقتی هم باشد) ضرورت بود.

احزاب مذکور از زمان انشعاب (۱۹۶۷ تا هنگام اتحاد مجدد ۱۹۷۷) در مدت ده سال، در عین فعالیت بخاطر جلب و جذب افراد جدید، از هیچگونه بدگویی و تخریب و اتهامات به رهبر یا رهبران جناح دیگر دریغ نمیکردند و بدینگونه در طول این مدت دره عمیقی از تنفر و بدبینی در میان دو جناح حزب ایجاد شده بود که اتحاد صادقانه و اعتماد کامل بر یکدیگر در میان رهبران و اعضای هر دو جناح تقریباً ناممکن شده بود.

به قول دکتور بهروز دانشمند افغانی و شخصیت وارد و مطلع از جریانات روشنگرانه افغان که تقریباً از سی سال به اینطرف در آکادمی علوم مسکو همکاری علمی دارد، نور محمد تره‌کی رهبر جناح خلق و سلیمان لایق عضو رهبری جناح پرچم، اندکی پس از آخرین سفر داودخان به شوروی، وارد مسکو شدند و دو سه هفته در منزل «دوریانکوف» کارمند برجسته «کی، جی، بی» و در عین حال عضو انتیسوت شرقشناسی اکادمی علوم مسکو بودوباش داشتند. این دو نفر افغان بخاطر رفع اختلافات و اتحاد مجدد خلق و پرچم به مسکو آمده بودند و پس از دریافت دستورات لازم مجدداً به افغانستان برگشتند.

در همان آوان، تلاش‌هایی در سطح بین‌المللی از طرف احزاب کمونیست عراق، ایران، هند و پاکستان نیز بمنظور اتحاد مجدد خلق و پرچم البته بنابه توصیه مسکو براه افتاد. سرانجام با سعی پوزانوف سفیر شوروی در کابل و کارشناسان کی، جی، بی در افغانستان اتحاد مجدد خلق و پرچم در ماه جولای سال ۱۹۷۷ محقق گردید. و بنا بر گفته

فرهنگ، بعدها معلوم شد که یکتن از کارمندان سفارت شوروی بنام ال‌کذاندر ای. نو وگرایش لیکوف در تامین آن نقش داشت»^{۳۴}.

این نخستین گامی بود که مسکو در جهت سرنگونی داود برداشت. این رویداد ظاهراً دو نیم ماه پس از آخرین سفر داودخان به مسکو صورت گرفت. و این هنگامی بود که ملاقات‌ها و تماس‌های مستقیم و غیر مستقیم زعمای افغانستان و پاکستان با میانجیگری شاه ایران برای حل مسایل مورد اختلاف مرزی تحرک بیشتر یافته و نزدیک بود به نتایج سودمندی برای طرفین بیانجامد.

دسیسه آغاز کودتا و سرنگونی داود و خانواده او

از آنجایی که رفع اختلافات افغانستان با همسایگانش، ایران و پاکستان، سبب همبستگی اسلامی و منطقه‌یی میشد و این امر، جلو نقشه پیشروی شوروی را بسوی آبهای گرم می‌گرفت. بنابراین شام ۲۷ حمل ۵۷ مطابق ۱۷ آپریل ۱۹۷۸ یکی از اعضای برجسته حزب موسوم به میر اکبر خیبر در جاده عقب مطبوعه دولتی به قتل رسید که بدون شبهه این ترور بوسیله یا به دسیسه و مشوره جواسیس «کا، گی، بی» شوروی صورت گرفته بود. البته این دومین گام خطرناک بخاطر نابودی داود، بود.

خیبر از اهل لوگر و از پیشکسوتان و موسسان حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. خیبر در پوهنتون (دانشگاه) حربی به تحصیل پرداخت و در ۱۹۵۰ به اتهام سوء قصد بجان صدراعظم یا وزیر دفاع هنگام توزیع شهادتنامه فارغ‌التحصیلان، از آن پوهنتون اخراج و به شش سال حبس محکوم گردید. در دوره صدرات محمدداود از زندان رهایی یافت و در مکتب پولیس بتدریس پرداخت و بر اثر مظاهرات ۳ عقرب به پکتیا تبعید شد. سپس بکابل برگشت و با تره‌کی و کارمل و شماری دیگر در مورد ایجاد حزب به بحث و گفتگو پرداخت. پس از تاسیس حزب صاحب امتیاز جریده هفته وارد پرچم شد. و در کشمکش بین تره‌کی و کارمل، جانب کارمل را التزام کرد و در هئیت رهبری حزب پرچم جا گرفت. قتل او در آپریل ۱۹۷۸، منجر به تظاهرات بزرگ و دستگیری عده‌یی از رهبران حزب و منتج به کودتای ثور شد. تره‌کی هنگام دفن او، دولت را متهم به قتل او ساخت و اظهار داشت که انتقام او را از دولت خواهد گرفت. در حالی که داود از قتل خیبر اطلاعی نداشت. زیرا اوضاع در کابل آرام بود و هیچ حادثه‌یی در کشور در آن سال رخ نداده بود که داود را برآشفته و مجبور به قتل خیبر کرده باشد.

^{۳۴}- فرهنگ، ج ۲ ص ۵۰

فقط پس از قتل خیبر و هیجانان رهبران حزب دموکراتیک خلق برگور او بود که دولت برای جلوگیری از حوادث ناگوار دیگر، البته پس از مشورت قانونی وزارت عدلیه، دست بدستگیری عده‌یی از رهبران حزب زد.

رادیو کابل شام ۲۵ آپریل مطابق ۵ ثور ۱۳۵۷ خبر دستگیری نور محمدتره‌کی، ببرک کارمل، دکتور شاه ولی، محمدحسن ضمیر صافی، دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، حفیظ‌الله امین را پخش کرد، مگر شخص اخیرالذکر، (یعنی حفیظ‌الله امین) یازده ساعت بعد تر یعنی روز ۶ ثور در منزلش واقع خوشحال منیه دستگیر و به توقیف ولایت کابل سپرده شد. این یازده ساعت تاخیر در دستگیری امین، به او فرصت داد تا نقشه کودتا را به نظامیان جناح خلق برساند.

ساعت ۱۰ قبل از ظهر ۷ ثور ۱۳۵۷ مطابق ۲۷ آپریل ۱۹۷۸ اسلم وطنجار با چندین تانک از قوای ۴ زره‌دار بسوی شهر حرکت کرد و ساعت ۱۱ و نیم قبل از ظهر کودتاچیان مقابل قصر ریاست جمهوری قرار گرفتند. محمد داود و کابینه‌اش در قصر ریاست جمهوری بی تشویش سرگرم جلسه بودند و درباره مجازات رهبران خلق و پرچم تصمیم می‌گرفتند که ناگاه تانک‌ها به گلوله باری شروع کردند و وزارت دفاع را به لرزه در آوردند. اعضای کابینه بلادرنگ از دروازه دیگر قصر خارج شده به وزارت خانه‌های خود رفتند.

میگویند عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله از دفتر کار محمد داود تلفونی به (نورگل) سرمامور پولیس هدایت داد تا تره‌کی، ببرک و سایر رهبران حزب را که در ولایت کابل زندانی بودند، به قتل برساند. اما او در انجام این کار تعلل ورزید و قضیه را با عبدالحکیم والی کابل در میان گذاشت. والی کابل بعد از اینکه گفت سند در دست نیست و بدستور شفاهی نمیتواند عمل کند، کشتن آنان را به تعویق انداخت و این امر باعث گردید تا ایشان نجات یابند و ملت افغان را در خاک و خون کشند.

رسولی وزیر دفاع که از غفلت و بی‌پروائی خود سراسیمه شده بود همراه با جنرال عبدالعزیز رئیس ارکان حرب (لوی در ستیز) وزارت دفاع به قرغه رفت و به افسران این فرقه دستور داد تا قوای خود را جهت سرکوبی کودتاچیان بطرف شهر کابل حرکت دهند. اما پس از برگشت او، این امر بوسیله یک افسر خلقی خنثی گردید و بجای اینکه فرقه مذکور به حمایت داود وارد عمل شود، علیه او به فعالیت پرداخت. همچنان وزیر دفاع بدلیل اینکه به قوای هوایی کابل و بگرام اطمینانی نداشت از نیروی هوایی شنیدند (سبزوار) خواست بکمک داود وارد عمل شود، ولی این طیارات بعلت بعد مسافه

نمی‌توانستند بیش از ده دقیقه در فضای کابل باقی بمانند و دوست را از دشمن تفکیک کنند. لذا کاری بطرفداری داود عملاً انجام نیافت و بالاخره رسولی و رئیس ارکان او نیز در جریان این تپ و تلاش بدست کودتاچیان افتادند و کشته شدند.

اما گارد جمهوری در کمال شجاعت و پایداری به مقابله برخاست و نایره جنگ در اطراف قصر ریاست جمهوری بشدت شعله ور گردید که بر اثر مقاومت و رشادت نیروهای گارد ملی تعدادی از تانک‌ها بر اثر اصابت مرمی توپ و ماشیندار افراد گارد آتش گرفتند و از بین رفتند. گارد جمهوری پس از چهار ساعت جنگ و پیکار با کودتاچیان، ایشان را مجبور ساخت تا عقب نشینی کنند. لیکن قبل از فرار تانک‌ها، عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی از پایگاه هوایی خواجه رواش سوار هلیکوپتر گردید و خود را به میدان هوایی بگرام رسانید و به پیلوت‌های خلقی و پرچمی که منتظر چنین روزی بودند دستور داد تا فوراً کاخ ریاست جمهوری را تحت بمبارمان قرار دهند. طیارات جت ساخت شوروی معروف به میک ۲۱ و ۲۲ و غیره با توپ‌های ۲۰ میلی متری و راکت‌های هوا بزمین کاخ ریاست جمهوری را زیر آتش گرفتند و این امر موجب گردید تا قوای زمینی از بازگشت و فرار خود داری کنند و بسوی هدف پیشروی نمایند. معهذاً جنگ و خونریزی در حومه کاخ ریاست جمهوری، وزارت دفاع و اطراف رادیو کابل بشدت ادامه یافت و هوا خواهان محمد داود سرسختانه مقاومت میکردند.

شخص محمد داود هم، آنطور که شاهدان عینی حکایت میکردند، در لحظات اول از افراد و ماهیت کودتاچیان اطلاعی نداشت، ولی بعد از قادر و اسلم وطنجار و بطور کلی از اقدام کمونستان و چگونگی کودتا آگاه گردید.

در حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر قوای توپچی و راکت‌انداز «قرغه» بطرفداری کودتاچیان برخاست. عبدالعلی وردک که چنین دید به فرقه هفتم «ریشخور» و مهتاب قلعه رفت و قوت‌های این فرقه و مهتاب قلعه را به دفاع از داودخان سوق داد. لیکن این قوا نیز در نزدیک «گذرگاه» مورد حملات هوایی و زمینی قرار گرفت و از پیشروی بدخل شهر بازماند. گرچه دو طیاره را سقوط دادند اما بعلت شدت بمباران و اندیشه تلفات مردم شهر و از بین رفتن خانه و منازل و نیز حملات شدید و متواتر قوای توپچی و راکت انداز قرغه، مجبور به عقب نشینی شدند و در نتیجه کمکی به محمد داود نرسید و شخص عبدالعلی وردک و چند افسر عالی رتبه دیگر هم در این کارزار به شهادت رسیدند. بعد از ظهر همان روز رادیو افغانستان به تصرف کودتاچیان مسلح افتاد. حوالی شام برنامه‌های عادی آن قطع گردید. همزمان با آن وزارت داخله و ولایت کابل نیز

بدست آنان افتاد و ترهکی و رفقاییش بوسیله کودتاجیان از زندان ولایت کابل رها گردیدند و به رادیو افغانستان برده شدند.



ارگ ریاست جمهوری کابل

تقریباً ساعت ۷ شام حفظالله امین رهبران نظامی انقلاب را از طریق رادیو بمردم معرفی نمود و سپس عبدالقادر به حرف زدن آغاز کرد و از سرنگونی رژیم داود و قدرت‌یابی حزب دموکراتیک خلق، سخن زد. بعد اسلم و طنجان سخنان او را به پشتو تکرار کرد. معهدا داودخان و قوماندان گارد او، صاحب جان دست از مقاومت برداشتند. بمباران بی‌امان هواپیماها و شلیک توپ‌های کالیبر ۱۹۰ میلیمتری تا ساعت ۴ صبح بر کاخ ریاست جمهوری بدون وقفه ادامه داشت که در نتیجه آن تقریباً یکهزار نفر از افراد گارد به شهادت رسیدند و بقیه مجبور به تسلیم شدند. روز جمعه هشتم ثور قوای ریشخور و مهتاب قلعه از سمت جنوب و جنوب شرق خواستند بشهر نفوذ کنند و داود را یاری برسانند، اما هنوز این قوت‌ها بشهر نرسیده بود که خبر قتل محمد داود از رادیو افغانستان پخش گردید و قوت‌های مزبور دوباره به قرارگاه‌های خود مراجعت کردند. پس از آن قوماندانان سایر قوت‌های نظامی در حسین کوت، هرات، قندهار، غزنی، پکتیا و غیره یکی بعد دیگری اطاعت خود را از رژیم جدید اعلام داشتند.

بدین ترتیب در ساعات اول روز جمعه ۸ ثور ۱۳۵۷ داود و برادرش محمد نعیم خان با زنان و کودکان و جوانان خانواده شان به مسلسل بسته شدند و بقتل رسیدند. در حالیکه اگر داود زنده نگهداشته میشد در سالهای بعد که رژیم جدید با خطر سرنگونی مواجه بود، میتوانستند از وجودش به نفع نجات خود و صلح وطنی بطور معقولی استفاده نمایند. میگویند ببرک کارمل مخالف کشتن داود بود، اما حفیظالله امین موجودیت داود را خطری برای استقرار رژیم جدید وانمود کرده به قتل او پافشاری داشت و به قطعه نظامی‌ایکه مامور فتح ارگ ریاست جمهوری بود دستور داد که داود را همانجا سر به نیست نماید و آن قطعه نیز چنین کرد.

قتل داود و خانواده‌اش



و آن گلوه باران بامداد بهار

فرهنگ در اثر خویش (افغانستان در پنج قرن اخیر) حادثه قتل داود و خانواده‌اش را از قول «ف، لیبیب» که از زبان امام‌الدین صاحب منصب مامور فتح ارگ یک هفته بعد برایش حکایت نموده اینطور روایت میکند.

«زره پوش من مقابل دروازه شرقی ارگ به حالت آمادگی آتش ایستاده بود. صبح ۸ ثور زمانی که قطعات گارد یکی بعد دیگری با بیرقهای سفید تسلیمی خود را اعلان کردند، برایم امر گردید که داود را دستگیر نمایم

گرچه قبلا داود با ما در تماس شده خواسته بود با رهبران کودتا، صحبت نماید که کمیته مرکزی نیز پذیرفته و تصمیم داشتند چنین کاری را بکنند. برای من امر گردید که داخل ارگ شوم. وقتی داخل ارگ شدیم صدای تک تک فیرهای پراکنده نیز بگوش میرسید. در داخل ارگ اولین کسی که مرا ملاقات کرد، گل آقا بود. من مطلع بودم که او از نفری ماست. گل آقا همراه با خود مرا بداخل اتاقی که داود در آنجا بود رهنمایی کرد وقتی که با افراد معیتی خود و گل آقا وارد آن اتاق شدیم، دیدم که داود با ده تن دیگر از همراهان و اعضای فامیلش مسلح منتظرند. با خود گفتم که زنده ماندنم محال است. در این اثنا گل آقا به داود رسم تعظیم کرده و گفت: افراد کودتایی میخوانند شما را ملاقات کنند. داود از همه مقدمتر ایستاده بود. من هم به آواز بلند گفتم: «نظر به امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان شما سلاح خود را بزمین گذاشته تسلیم شوید. داود جواب

داد: برای کمونست‌ها و مزدوران او هرگز تسلیم نمی‌شویم و به سرعت بسویم آتش گشود. من دیگرش را ندانستم صرف یادم هست که یک آتش جناحی اجرا کردم و بعد از خود رفتم. وقتی چشم بازکردم در شفاخانه بودم»^{۳۵}

انجنیر کریم عطائی وزیر در کابینه داودخان که در روز قتل داودخان در ارگ باقی مانده بود، ۲۸ سال بعد از آن حادثه شوم مینویسد: «روز جمعه ۸ ثور ۱۳۵۷ هـ ش در حوالی ساعت ۷ صبح بود که جلادان گروه خلق و پرچم بعد از مقاومت شدید و قتل صدها تن فرزند رشید افغان گارد جمهوریت، به داخل ارگ جمهوری راه یافتند و درست ساعت ۷/۳۰ صبح با خالی نمودن جاغورهای ماشیندار، محمد داود رئیس جمهور را با ۱۷ تن از عزیزانش به شهادت رسانیدند و بزرگترین جنایت بشری را در ملک ما مرتکب شدند. او درین صبحگاه در برابر شاگردان ابلیس مردانه ایستاد و تسلیم نشد. او حماسه مقاومت ملتی را درین ایستادن و تسلیم نشدن باخون خود رقم زد. او سر خیل شهیدان ملت افغانستان در قرن بیست است. روان او شاد و جایش در بهشت برین باد. پنج فرزند مرحوم محمد داود در صبح ۸ ثور ۱۳۵۷ هـ ش که بدبختی افغانستان آغاز گردید، بشهادت رسیدند. یک دخترشان، میرمن توریبکی همسر شهید نظام الدین غازی، که با آن صدمه بزرگ زندگی الی آخر حیات کنار آمده نتوانست و تحت فشار روحی قرار داشت، بعد از مریضی دامنه دار در سپتمبر سال ۲۰۰۰م در لوزان سویس وفات نمود. از فرزندان محمد داود شهید صرف یکی آن، میرمن درخانی نور، در قید حیات است که باشوهرش دکتور توریالی نور و پسرش در لوزان بسر میبرد.»^{۳۶}

جناب ولی احمدنوری در مقاله خویش اسامی اعضای خانواده سرداود را که در روز ۸ ثور به مسلسل بسته شده و قتل عام شدند، اینطور بدست میدهد: ۱- سردار محمد داود خان رئیس جمهور، ۲- محمد نعیم خان برادر رئیس جمهور، ۳- میرمن زینب همسر رئیس جمهور (همشیره اعلیحضرت محمد ظاهر شاه)، ۴- پیغله عایشه خواهر معیوب رئیس جمهور، ۵- مرحومه میرمن بلقیس آصفی خانم سردار تیمورشاه آصفی (همشیره اعلیحضرت محمد ظاهر شاه)، ۶- میرمن شنکی داود همسر زلمی محمود غازی، ۷- میرمن زرمینه نعیم همسر عبدالعظیم محمود غازی، ۷- نظام الدین غازی داماد سردار محمد داود خان، ۹- محمد عمر داود، ۱۰- و ۱۱- پیغله هیله عمر و غزال عمر فرزندان محمد عمر، نواسه های رئیس جمهور، ۱۲- ویس

^{۳۵} - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ایران، ج ۲، ص ۷۹، ص ۵۰.

^{۳۶} - سایت افغان-جرمن آنلاین، کریم عطائی، یادی از شهدای هفت ثور اپریل، ۲۰۰۶م

داود، ۱۳- میرمن شیما همسر ویس داود، ۱۴- و ۱۵- حارث و ویگل ویس فرزندان ویس، نواسه های رئیس جمهور، ۱۶- خالد داود، ۱۷- پیغله زرلشت داود دختر جوان رئیس جمهور (که شاگرد صنف نهم لیسه ملالی و همصنفی ثریا نوری دختر نگارنده این نوشته بود)، ۱۸- پیغله صفورا غازی دختر عبدالعظیم غازی نواسه رئیس جمهور^{۳۷}.»

درسی که داودخان به افغانها داد:

میتوان گفت که درمیان انقلابیون دو آتشه و درمیان رهبران سیاسی چپ و راست و نیز قوماندانان جهادی افغان در سه دهه اخیر، هیچ یکی را نمیتوان سراغ داد که مرگ را در یک قدمی خود ببیند ولی به دشمن تسلیم نشود. مگر داودخان، این رهبر شجاع و پرغرور و مصمم افغان برای ۲۰ ساعت تمام در برابر بمباران طیارات و غرش زهره ترقان و طاقت شکن طیارات میک ۲۱ کودتا چیان، از ساعت ۱۲ ظهر ۷ ثور تا ساعت ۸ صبح فردای آن بر سرپا ایستاد و از غرورش نکاست و در آخرین دقایق حیاتش وقتی به او ابلاغ شد که اگر میخواهد زنده بماند، باید تسلیم شود، ولی او با شهامت و شجاعت کم نظیر افغانی گفت: "بجز خدا، هرگز به کمونیستان تسلیم نمی شوم."

حقیقت اینست که داودخان یک جمله دلنشین بیان کرده و آن گفتن "بغیر از خدا، هرگز به دشمن تسلیم نمی شوم." میباشد که خواسته با این جمله این درس وطن پرستی را به فرزندان دلیر و آگاه افغان بدهد که در برابر دشمن عقیده و ایمان خود نبایستی زبون شد و نباید تسلیمی را بخاطر زنده ماندن در ذلت و خفت قبول نمود. استقامت و پایداری داودخان در برابر بمباران وحشیانه کودتاچیان در هفتم ثور ۱۳۵۷ و شهامت تسلیم ناپذیری وی به درخیمان فاجعه هفتم ثور، واقعاً در تاریخ افغانستان بی نظیر است و میتوان گفت داود خان نخستین شهید سر به کف افغان است که تا لحظه مرگ حاضر نشد سر تسلیم به دشمنان خود فرود آورد. و مرگ مردانه و شرافتمندانه را بر تسلیم شدن و به اسارت درآمدن در چنگال ذلت رهبران وابسته به بیگانه، با گردن افراخته پذیرفت و نام خود و خانواده خود را در صف دلیر مردان کم نظیر تاریخ ثبت کرد.

جاذبه شخصیت داودخان:

^{۳۷}- ولی احمدنوری، زندگی و شخصیت سردار داوود، ۲۴ سرطان ۲۰۰۶ سایت افغان جرمن آنلاین،

هیچ یکی از رهبران سیاسی افغانستان در سه دهه اخیر به این پایه از عزت و افتخار و مناعت نفس در میان جامعه تحصیل کرده افغانستان روبرو نشده بود، چنانکه داوودخان با آن روبرو گردید. جاذبه شخصیت مرحوم داوودخان، در میان روشنفکران افغان، چنان بود که وقتی مصاحبه داکتر داودجنیش با زهره نعیم، خانم برادر داوودخان، شاهد عینی ماجرای قتل وحشیانه داوودخان و خانواده اش در شب ۷ ثور ۱۳۵۷، در بی بی سی انتشار یافت، بلافاصله داکتر سیاه سنگ را بر آن داشت تا در جستجوی آن بیفتد که "۲۴ ساعت واپسین زندگی داوودخان" چگونه گذشته است؟ و سواس بازشناسی ۲۴ ساعت واپسین زندگی رئیس جمهور داوودخان، داکتر سیاه سنگ را واداشت تا در این زمینه یک پژوهش بی نظیر تاریخی را زیر نام «و آن گلوله باران بامداد بهار» به هموطنان ما عرضه کند، و با این کار خود، دوست و دشمن را واداشت آن را با دقت هرچه بیشتر بخوانند و دیدگاه های خود را ابراز کنند. داکتر سیاه سنگ، با توجه به همه عکس العمل ها، کارش را بطور استوار و خلل ناپذیری ادامه داد و در پایان اثرش، حتی از آنهایی که بر کار او خرده گرفته بودند و اتهاماتی هم بر او وارد کرده بودند، نیز با سپاسگزاری یاد آوری نمود و افزود که اگر انتقادات این هموطنان نمی بود، شهرت کتابش به شش گوشه جهان نمی رسید. زهی بر این سعه صدر!

بدون مجامله باید گفت که آنچه را سیاه سنگ در مورد قتل نامرادانه داوودخان و خانواده اش به بررسی نشسته است، در میان نوشته ها تاریخی - سیاسی تاریخ نگاران و تحلیل گران کشور ما در سه دهه اخیر بی نظیر است.

داوودخان از جمله آن شخصیت های شجاع و وطن پرست افغان است که می باید وی را در صف احمدشاه درانی، وزیرفتح خان و اعلیحضرت امان الله خان به حساب آورد. تلاش های وطن پرستانه وی برای اعتلا و ترقی کشور چه در دوره صدارتش و چه پس از تاسیس نخستین جمهوریت در افغانستان، جای هیچ شک و شبیه نیست و اقدام مدبرانه و انقلابی اش در جهت آزادی زنان افغانستان از زندان چادری در ۱۹۵۹، یکی از آن اقداماتی است که زنان کشور بایستی بیش از هر کس دیگری از او ممنون و مشکور باشند و او را حامی حقوق و آزادی های مدنی خود بدانند.

داوودخان شخصیتی وطن دوستی بود که تعصب قومی و مذهبی نمی شناخت و آبادی و ترقی افغانستان بزرگترین آرزوی او بود. هر خشتی که در گوشه بی از کشور می گذاشت، برای عمران و آبادی خانه مشترک افغانها می گذاشت. احداث شاهراه ها، اعمار بندهای آب، مراکز صحتی و شفاخانه ها، پوهنتونها و پولی تکنیکها، ساختن میدان های هوایی بین المللی در کابل و قندهار و شنیدن هرات، اعمار بندهای برق نغلو و ماهی پر و بند درونته

در ننگرهار واحداث پروژه های انكشافی زراعت و آبیاری در هده وغازی آباد ننگرهار، هلمند و سرده غزنی، پروان و خان آباد و بندكوكچه، تاسیس شرکت قند بغلان و فابریکه روغن سپین زر درکنز و نساجی گلپهار و بگرامی و کارخانه کود و برق مزارشریف، فابریکه های پروسس میوه و پشمینه بافی کندهار و تاسیس فابریکه نان پزی سیلوی مرکزی در کابل و قندهار، اعمار فابریکه خانه سازی در کابل و کارخانه سنگ رخام در لشکرگاه و از همه مهمتر تقویت اردوی ملی و تامین امنیت سرتاسری درکشور، از جمله کارهای ماندگار حکومت این مرد وطن پرست است که همگی در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین و قوماندانان جهادی و به دستور سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) از بیخ و بنیاد منفجر ساخته شدند و سامان آلات آن ها به توسط مجاهدین صاحبان به پاکستان برده شد و به نرخ گاه فروخته شد.

در عهد حاکمیت داوودخان با وجود کاستیها و بی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی و مالی برخوردار بودند. عزت و شرف شان از تعرض مصنون بود. ناموس و حیثیت شان مورد تجاوز زورمندان قرار نمیگرفت. خانه و ملکیت های شخصی مردم در امان بود. کسی اگر میخواست هروقت شب میتواندست به تنهائی با پشتاره ای از پول از کابل تا مزارشریف و یا هرات و قندهار و جلال آباد مسافرت کند، کسی نبود که راهش را میگرفت و یامی پرسید که چه باخود حمل میکند؟ خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند و امنیت مهمترین و با ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشور است. متاسفانه با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.

پیامد قتل داوودخان :

هموطنان ما می دانند که ، قتل سنگدلانه داوودخان و خانواده اش، در بامداد روز ۸ ثور ۱۳۵۷، توسط کودتاجیان منسوب به حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سرآغاز تمام مصیبت ها و بدبختی ها و خونریزی های پایان ناپذیر درسه دهه اخیر در افغانستان است. و اگر این فاجعه دردناک تاریخی رخ نمی داد و یا اگر کودتا رخ داده بود، ولی از قتل داوودخان به عنوان یک الترنیف آینده خود داری میشد، شاید فاجعه افغانستان به این گستردگی نمی کشید و موقع به تجاوز شوروی و بالنتیجه بخون ریزی های مجاهدین نوبت نمیرسید و شهرتاریخی کابل به دستورحامیان تنظیمها به ویرانه موحشی مبدل نمیگردید و خون ۶۵ هزارانسان بیگناه کابل خشت و سنگ آن شهر را رنگین نمیکرد.

همه صاحب نظران افغان بدین باوراند که تاروزیکه داؤودخان براریکه قدرت افغانستان تکیه داشت ، پاکستان جرئت نمیکرد بسوی افغانستان به چشم بد نگاه کند، ولی با از میان رفتن داؤودخان از صحنه سیاسی افغانستان، پاکستان توسط جواسیس رنگارنگ خود که در لباس رهبران تنظیمی ظاهر شدند، سعی کرد همه داروندار وهستی تاریخی افغانستان را به باد فنا بدهد. اردوی افغانستان را که نیرومند ترین اردوی منطقه بود، از بیخ و ریشه از میان ببرد و تمام وسایل و تجهیزات نظامی را بشمول طیارات جنگی میگ ۲۱ و ۲۲ و دیگر طیارات حمل و نقل نظامی و ده ها هزار وسایل زرهی و موتوریزه و غیره را با نخایر راکت های دوربرد سکاد ولونا و دیگر تجهیزات ثقیله نظامی همگی توسط رهبر جمعیت اسلامی ویا رهبر شورای نظار به کشورهای پاکستان و تاجیکستان و غیره انتقال گردید و یا به نرخ گاه ماش فروخته شد و به حساب های شخصی ایشان ریخت و ذخیره گردید.

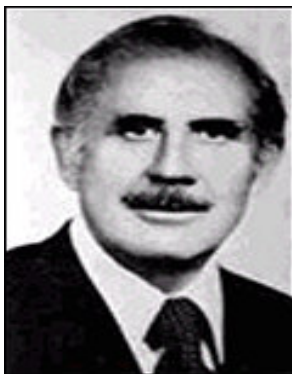
پیامد، از میان رفتن داؤودخان، تنها به از میان رفتن اردوی افغانستان خلاصه نمیشود، بلکه در مدت سی سال اخیر پیوسته خون افغان توسط افغان ریخته شده، تمام تاسیسات زیربنایی، اقتصادی و آبیاری و بهداشتی و صحتی و مخابراتی و مواصلاتی و تعلیمی و خدماتی و غیره و غیره بوسیله اجنت ها و جواسیس پاکستان در لباس رهبران و قوماندانان جهادی در افغانستان از میان رفته و از میان برده میشود.

این در حالی است که بدنبال آفت مجاهدین، بلای طالبان را پاکستان بر این کشور نازل کرد و بر اثر حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا، ۴۰ کشور جهان در یک ائتلاف ضد تروریسم بر افغانستان حمله آوردند و از زمین و هوا بر این کشور ویران شده و این مردم بدبخت و بلا کشیده از اکتوبر سال ۲۰۰۱ بدین سو بمب های چند هزار کیلونی میریزند و از این کشور لاپراتوار آزمایش آخرین سلاح های کشتار جمعی ساخته اند. در حالی که اگر داؤودخان زنده می بود، بال و پر کسی میسوخت که بسوی کشور ما به چشم بد نگاه کند.

فرهنگ در باره دخالت شوروی ها در کودتای ثور از قول «ولادیمیر کازی چگین» مامور سابق، کی، جی، بی که بعدها به امریکا پناه برده و مصاحبه‌یی با مجله نیویورک تایمز (شماره ۲۲ نومبر ۱۹۸۲) بعمل آورده، مینگارد: «چون دولت محمد داؤودخان بدنبال قتل میر اکبر خیبر به گرفتاری رهبران حزب دموکراتیک خلق اقدام کرد، اینان با سفارت شوروی در کابل در تماس آمده، طالب هدایت شدند. سفارت در جواب به ایشان اطمینان داد که اگر دست به کودتا بزنند مسکو از ایشان پشتیبانی خواهد

کرد. ^{۳۸} « بدینسان دیگر شک و شبهه باقی نماند که کودتای ثور بخواست و دستور مسکو طراحی و به منصفه اجرا گذاشته شده است. در مورد دست داشتن شورویها در طرح و تطبیق کودتا، آقای ف. لبیب، صاحب منصب نظامی در قوای هوایی افغانستان، در مقاله مقدمات کودتای ثور خود در افغان جرمن آنلاین مطالب مفصلی نوشته است. ^{۳۹}

به هرحال شکی نیست که شوروی ها در بوجود آوردن شرایط برای کودتا نقش بازی کردند و داودخان را از صحنه سیاسی افغانستان برداشتند. میتوان گفت این اولین خبط بزرگ سیاسی شورویها در مورد وارد نمودن تغییرات سیاسی به نفع خود در افغانستان بود، بدون آنکه عواقب بس خطرناک آن را ارزیابی کرده باشند. خبط سیاسی دوم شورویها، پیاده کردن قشون سرخ برای استقرار رژیم دلخواه مسکو در افغانستان است که با شکست غیر قابل تصویری روبرو شد و کمپ سوسیالیزم برای همیشه تکیه‌گاه خود را از دست داد و امپراتوری شوروی نیز دچار فروپاشی و تجزیه شد.



نورمحمد تره‌کی در رأس قدرت

نخستین اعلامیه کودتایچیان شام ۷ ثور = ۱۳۵۷
 ۲۷ آپریل ۱۹۷۸ از رادیو افغانستان به آوازه‌های محمد سلم و طنجار (متن پشتو) و متن دری توسط عبدالقادر پیلوت پخش شد. بعد از آن اعلامیه‌های دیگری مبنی بر برقراری حکومت نظامی و قیود شبگردی و منع اجتماعات مردم انتشار یافت. در اول ماه می خبر انتقال قدرت از شورای انقلابی نظامی به شورای انقلابی پخش گردید و دولت جدید با ترکیب زیر تشکیل شد:

نورمحمد تره‌کی

نور محمد تره‌کی، رئیس جمهور، صدراعظم و رئیس شورای انقلابی	خلقی
ببرک کارمل، معاون در هر سه مقام فوق	پرچمی
حفیظ الله امین، معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه	خلقی
محمد اسلم و طنجار، معاون صدارت و وزیر مخابرات	خلقی

^{۳۸} - فرهنگ، ۲- همان اثر، ص ۸۰ - ۸۱، ۵۰

^{۳۹} مقاله ف. لبیب را تحت عنوان (مقدمات کودتای ثور) در افغان جرمن در لینک ذیل میتوان خواند:
http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/farhad_labib_mokadamate_kodetai_zaur.pdf

پرچمی	عبدالقادر، وزیر دفاع
پرچمی	نور احمد نور، وزیر امور داخله
خلفی	دکتور شاه ولی، وزیر صحت عامه
خلفی	صالح محمد زبری، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی
خلفی	غلام دستگیر پنجشیری، وزیر معارف
پرچمی	سلطانعلی کشتمند، وزیر پلان گذاری
خلفی	عبدالکریم میثاق، وزیر مالیه
پرچمی	محمد حسن باریق شفیعی، وزیر اطلاعات و کلتور
پرچمی	سلیمان لایق، وزیر رادیو و تلویزیون
پرچمی	آناهیتاراتب، وزیر امور اجتماعی و گزندوی
خلفی	عبدالحکیم شرعی جوزجانی، وزیر عدلیه ولویخارنوال
خلفی	محمد اسماعیل دانش، وزیر معادن و صنایع
خلفی	عبدالقدوس غوربندی، وزیر تجارت
خلفی	محمود سوما، وزیر تحصیلات عالی و مسلکی
پرچمی	محمد رفیع، وزیر فواید عامه
پرچمی	نظام‌الدین تهذیب، وزیر سرحدات و قبایل
خلفی	محمد منصور هاشمی، وزیر آب و برق

فهرست بالا نشان میدهد که تعداد وزرای خلقی نسبت به وزارای پرچمی بیشتر است و گروه خلق اکثریت کرسی‌های قدرت را بدست آورده بودند، و پرچمی‌ها در اقلیت قرار گرفته بودند. این تفاوت از همان آغاز موجب تلاش‌های گروه پرچم برای بدست آوردن رهبری حزب و حکومت و تشنجاتی در درون حزب گردید.

تفاوت مذکور در عین حال ناتوانی و ناکامی شوروی را در ایجاد همکاری سالم در میان جناح‌های خلق و پرچم توجیه میکند، و این نکته را میرهن میسازد که با وصف مطالعه گسترده در شرایط افغانستان، شوروی از درک شدت اختلافات قومی و اتنیکی و گرایش افغانها به انتقام گیری غافل بودند، با آنکه هر دو گروه خلق و پرچم علی‌السویه از دستگیر مسکو پیروی میکردند اما تا آن وقت خلقیان بیشتر طرفدار صراحت بودند و پرچمیان متمایل به پنهان کاری، غالباً اتحاد شوروی روش اخیر را ترجیح میداد.

نورمحمد تره‌کی رهبر دولت جدید طی بیانه‌ی بی اظهار داشت که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اداره امور اشخاص لازم را جهت اجرای وظایف دولتی از رئیس دولت گرفته تا علاقه‌دار در اختیار دارد. بنابراین از همان آغاز کار رژیم جدید، تمام مقامات دولتی از بالا تا پائین توسط اعضای حزب دموکراتیک خلق اشغال گردید و اشخاص فهیم و با تجربه و سابقه‌دار رژیم قبلی، به تصور اینکه مخالف رژیم جدیداند، یا بزندان‌ها سپرده شدند و یا از کار برکنار و یا در چوکی‌های پائین‌ترین عقب زده شدند.

برخی از این کارکنان مجرب که دارای تحصیلات تخصصی در کشورهای غربی بودند، عقبت خود را حدس زدند و از کشور بدر رفتند. زیرا از نظر حزبی‌ها بدوران رسیده، افرادی که در غرب، یعنی در آلمان و انگلستان و امریکا و فرانسه تحصیل کرده بودند و از سطح عالی دانش و کلتور اداره برخوردار بودند، «اجنت» (جاسوس) همان کشورها شناخته می‌شدند و با کوچکترین ابراز نظر بر سیاست کدری رژیم تک حزبی، بزندان می‌رفتند و برگشت هم نداشتند.

تره‌کی در اولین فرماتی که صادر نمود، تحصیل کرده و تحصیل ناکرده را یکسان و برابر اعلان نمود. و این امر به مذاق اکثریت اعضای حزب که فاقد تحصیلات عالی و اغلب از صنوف نه و ده بنا بر مکتب‌گریزی و عدم استعداد فراگیری دروس و ناکامی‌های متواتر از مدارس اخراج شده بودند، خیلی گوارا آمد. این فرمان اجازه میداد تا اشخاص بی‌تحصیل و کم سویه، بنابر تقرب و ارتباطات شخصی و فامیلی و حزبی با اشخاص بلند پایه حزب، در بالاترین مقامات دولتی (که در دوره داوودخان چنین افراد ممکن نبود بدان مقامات نایل آیند) مقرر شوند و از امتیازات آن برخوردار گردند.

میتوان اذعان داشت که کودتای ثور نقش افراد ورزیده و فهیم و تخصصی و دارای تحصیلات عالی را در اداره دولت از میان برد و بجای آن در مرکز و ولایات، اغلب افراد کم دانش، کم سویه و کم تجربه و از لحاظ موقعیت اجتماعی پرعقده و بدبین نسبت به طبقات بالا دست جامعه مقرر شدند که با افراد و اشخاص غیر حزبی رژیم قبلی برخورد خشن و غیرسالم داشتند و بدینسان هر روز مردم و اطرافیان خود را مجبور به فرار و ترک دیار مینمودند.

ناگفته نباید گذاشت که نسل محمدزایی در مجموع که دارای سطح عالی‌تر کلتور، زندگی و تحصیل و برخورد خوشایند با مردم بودند، همزمان با کودتای ثور بتدریج از کابل ناپدید شدند. تعدادی زندانی و کشته شدند و بقیه‌السیف راه فرار از کشور در پیش گرفتند. صرف پنج شش خانواده محمد زایی تا سقوط رژیم جدید در کابل باقیمانده‌اند، و

بعدها آنها هم راهی دیار غرب و غربت شدند. از آنجمله بودند: داکتر اکرم عثمان رئیس اتحادیه نویسندگان و بعدها جنرال قونسل و وزیر مختار افغانستان در تهران، از خانواده غلام فاروق خان عثمان، احمد بشیر رویگر وزیر اطلاعات و کلتور در حکومت فضل‌الحق خالقیار، از نوادگان امیر شیرعلی خان، جنرال عبدالحکیم سروری معاون صدر اعظم و شاروال کابل، از خانواده سردار رحیم‌ادخان بارکزائی تیولدار بهسود جلال‌آباد، حمیدالله طرزی وزیر مالیه در دولت نجیب‌الله از خانواده محمود طرزی مشهور، عبدالحکیم وزیر مالیه در حکومت خالقیار و سردار سمیع جان سراج پدر سردار حبیب سراج (بعد سکرتر اول در سفارت افغانی مقیم دهلی) اما صرف داکتر فاروق اعتمادی، با خامش تا اخیر عمر در کابل ماندند، بدون آنکه از مرگ بیمی بخود راه داده باشند. داکتر اعتمادی یکی از استادان ورزیده تاریخ در فاکولته تاریخ و علوم اجتماعی پوهنتون کابل و یکی از آزادی‌خواهان و هم‌زمان میر غلام محمد غبار و از بنیان‌گذاران «حزب وطن» در دوره حکومت شاه محمود خان بود و مدتی مدید در زندان حکومت بسر برد. در ماه جون ۱۹۹۵ خیر درگذشت این دانشمند را در کابل، از طریق رسانه‌های جمعی شنیدم، روانش را شاد می‌خواهم.

هدف از تذکر این مطلب در اینجا این است که هیچیک از اقوام و اتنیک‌های افغان پس از کودتای ثور مانند، طایفه محمدزایی مسکون در کابل آنقدر آسیب پذیر نبوده‌اند که این طایفه مورد غضب و ضرب و شتم حزبی‌های بدوران رسیده واقع شده‌اند و سرانجام بطور کامل مخصوصا از کابل ریشه کن گردیدند. اینهم یکی از برکات یا عواقب ناگوار کودتای ثور در کشور ما بوده است.

افزون بر آن کودتای ثور که پایگاه اجتماعی ضعیف و پشتوانه محکمی در میان مردم نداشت، بزودی مواجه با عکس‌العمل منفی مردم شد و زمینه مداخله کشورهای خارجی، منجمله اتحاد شوروی را در امور داخلی افغانستان مساعد ساخت. ورود قشون سرخ شوروی تحت هر نام و هر عنوانی که بود، سبب قیام سرتاسری مردم افغانستان بر ضد رژیم و بالنتیجه جنگ‌های خونین و ویرانکن و مهاجرت پنج میلیون افغان به کشورهای ایران و پاکستان و غیره و دو میلیون کشته و معلول در داخل کشور گردید، بدون آنکه به استحکام رژیم انقلابی ثور کمکی کرده باشد و مخالفان خود را بر سر جای‌شان نشانده باشد.

این حوادث بیانگر این مطلب است که در یک جامعه عقب مانده و سنتی مانند افغانستان که اکثر مردم آن بی‌سواد و سخت پای‌بند عنعنات محلی، معتقدات مذهبی،

رسوم و آداب قومی و محلی بوده و هستند و شرایط عینی و ذهنی برای ظهور و استقرار یک رژیم سوسیالیستی «ادعایی» با شعارهای چپی و تند مارکسیستی که با ذائقه مردم مومن افغانستان هیچ سازگاری نداشت، آماده نبود و نمیتوانست جز خشم و طغیان و قیام‌های مردم از یک سو، و سرکوبی خشونت بار این قیام‌ها بوسیله نیروهای نظامی دولت از جانب دیگر، ثمره بی داشته باشد.

مداخله نظامی شوروی که ناشی از خبط سیاسی رهبران آن کشور و یا ناشی از سیاست توسعه جویی و عقب راندن مرزهای امنیت بخاطر دسترسی به آبهای گرم بود، فقط این نکته را قبل از هر چیز دیگر بر ملا میسازد که شوروی در مدت بیست سال نفوذ مستقیم خود در افغانستان نتوانسته بود جامعه کثیرالملیت افغانی را با ساختار قبیله‌ای و عقیدتی آن بدرستی بشناسد و تصور میکرد همه مردم آن کشور مانند رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، خواهان حضور قشون سرخ شوروی در افغانستان اند. حالا نکه این تصور و محاسبه از همان روز اول فرو ریختن قشون شوروی به افغانستان (در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹) اشتباه محض پنداشته شد و مردم افغانستان و جهان را به عکس‌العمل شدید در برابر شوروی و رژیم جدید واداشت. یکصد و چهار دولت مخالف در برابر هژده دولت موافق و هژده دولت با رای ممتنع اتحاد شوروی را در سازمان ملل متحد بشدت محکوم کردند و خواستار عقب نشینی فوری نیروهای شوروی از افغانستان شدند. (۱۴ جنوری، ۱۹۸۰ مطابق ۲۴ جدی ۱۳۵۸)

این تصمیم سازمان ملل متحد در برابر یک عمل اشتباه‌آمیز مسکو، افغانستان را شدیداً در انزوای سیاسی و فرهنگی و تنگنای اقتصادی قرار داد که جبران ناپذیر و اکمال آن برای شوروی در دراز مدت غیر قابل تحمل بود و یکی از علل عمده فروپاشی رژیم انقلابی، ادامه همین سیاست کشورهای غربی در برابر افغانستان بود.

دویاره‌گی دوباره حزب و تفوق گروه خلق بر گروه پرچم

بر خبرگان و صاحب‌نظران پوشیده نیست که وحدت مجدد حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بنابر دستور و خواست مسکو صورت گرفته بود و نمیتوانست پایدار و دیر پای باشد. بنابراین پس از سقوط داود و اعلام رژیم جدید یکجا با تقسیم کرسی‌های قدرت، علایم و نشانه‌های جدایی و دویاره‌گی دوباره حزب استشمام میشد. حتی همان زمانیکه برنامه عمل دولت از رادیو تلویزیون کابل پخش میشد، مردم میتوانند ناراحتی ببرک کارمل را حین خواندن متن دری خط مشی، احساس و درک

نمایند. متعاقباً در فاصله کمتر از یکماه پس از کودتا، علایم اختلاف نمایان‌تر گردید. در اوایل ماه جوزا (۲۲ می ۱۹۷۸) رساله تحت عنوان «راجع به انقلاب ثور» به نشر رسید که در آن از نام و نقش ببرک کارمل در سازماندهی کودتا سخنی در میان نبود. اما اشارات کنایه‌آمیزی از قبیل: فرصت طلبان و مبلغان ترس و شکست که در بحبوحه کامیابی در خیال‌گریز به روستاها بودند، در رساله بچشم میخورد. همراه با انتشار این رساله بعضی از خلقی‌ها به شایعه پراکنی پرداختند که گویا اشارات مذکور متوجه ببرک کارمل است که در میدان هوایی بر کودتا اعتراض نموده، با پیشبینی ناکامی کودتا پراکنده شدن هیات رهبری را به اطراف و ولایات پیشنهاد میکرد.

از آن به بعد نشر اخبار و عکس مربوط به رهبران پرچم در جراید کاهش یافت، در حالیکه اندازه و تعداد عکس تره‌کی روز بروز افزونی گرفت و همراه با القاب اغراق‌آمیز، کیش شخصیت پرستی را در کشور برقرار می‌ساخت. همچنان نام و القاب حفیظ‌الله امین به عنوان قوماندان انقلاب ثور، در اخبار و جراید فزونی گرفت.

بگفته آقای فرهنگ، اولین نشانه شکست پرچمی‌ها در مبارزه درون حزبی در اواخر ماه جون هنگامی بخوبی ظاهر شد که خبر مقرری دو تن از رهبران آن، محمود بریالی (برادر ببرک) و دکتور نجیب‌الله، به ترتیب به عنوان سفیر کبیر در پاکستان و ایران انتشار یافت. اندکی پس از آن خبر تقرر ببرک کارمل به پراگ، نور احمد نور به واشنگتن، آناهیتا راتبزاد به بلگراد و عبدالوکیل به لندن، یکی بعد دیگری اعلان شد و اشخاص مذکور بدون سر و صدا کابل را بعزم مأموریت شان ترک گفتند.

تنها در هنگام حرکت کارمل جمعی از پرچمیان در میدان هوایی کابل گرد آمده مخالفت شان را با این پیشامد خموشانه ابراز داشتند. بقول نجم‌الدین کاویانی، یگانه توصیه ببرک کارمل به هواخواهانش هنگام وداع این بود که تمام سعی و تلاش‌تان باید در جهت بدنام ساختن و ناکام ساختن رژیم تره کی، امین متمرکز گردد و بس.

از جمله صاحب‌منصبان پرچمی هم دو تن در این وقت به سفارت خارج فرستاده شدند. پاچاگل وفادار به دهلی جدید و فیص محمد به بغداد و از حساب خلقی‌ها، راز محمد پکتین به مسکو و انجنیر نظر محمد به بن مقرر شدند. بعدها گفته میشد که دو نفر دومی به علت روابط نزدیک خود با دو نفر اولی که منسوب بگروه پرچم بودند از کابل دور ساخته شده‌اند. اما روایت دقیق در مورد پاچاگل وفادار این است که او از جمله خلقی‌های منسوب به داکتر زرغون بوده و همانقدر مورد خشم و غضب امین بود که پرچمی‌ها بوده‌اند.

در سطح حزبی هم در ماه جولای تغییراتی اعلان شد که به دگرگونی موازنه قدرت در بین دو جناح حزب به سود گروه خلق دلالت میکرد. در عین حال خلقی‌ها به اشغال مقامات مهم دولتی که قبل از این سهم پرچمی‌ها بود مبادرت ورزیدند. وطنجار از پست وزارت مخابرات به وزارت دفاع تبدیل شد و گلابزوی بجای او در وزارت مخابرات جای گرفت و مزدوریار در وزارت داخله مقرر شد.

از همه مهمتر اینکه حفیظالله امین به عنوان منشی کمیته مرکزی حزب قدرت بیشتری کسب نمود. در همین هنگام اقدامات گرفتاری کارمندان پرچمی و هواخواهان‌شان شایع شد. در ۱۷ اگست دفعتا خیر گرفتاری جنرال عبدالقادر وزیر دفاع به جرم توطئه علیه دولت اعلان شد و به تعقیب آن اخبار مربوط به بازداشت محمد رفیع وزیر فواید عامه و سلطانعلی کشتمند وزیر پلان انتشار یافت. یک ماه بعد در ۲۲ سپتامبر جراید کابل در شماره‌های فوق العاده گزارش مفصلی درباره کشف یک توطئه و خبر گرفتاری کارگردانان آن را به نشر سپردند. علاوه بر اشخاص فوق‌الذکر، اکنون جنرال شاهپور احمدزی‌لوی در ستیز و دکتور میرعلی اکبر سرطیب شفاخانه جمهوریت نیز بحیث رهبران دسیسه معرفی و همراه با فوتوکاپی سنوال و جواب ایشان انتشار یافت.

امین میخواست تا از موقع بحد اعظمی استفاده نموده به قلع و قمع گروه پرچم پردازد، اما ترهکی خواه بعثت خوف از ضعیف شدن حزب یا بعثت ترس از شوروی‌ها یا به سبب افزایش قدرت امین نمیخواست تن به چنین کاری بدهد. در همین آوان یک هیات بلند مرتبه حزبی شوروی غرض آشتی دادن امین با پرچمی‌ها به کابل وارد شد. امین به هیات خاطر نشان ساخت که خلقی‌ها از لحاظ منشاء طبقاتی و خصلت خود بیشتر از پرچمی‌ها به اصول مارکسیسم - لنینیسم وفاداراند و میتوانند دوستان خوبی برای اتحاد شوروی باشند. امین با این موضع‌گیری حاضر به آشتی با رهبران پرچم نشد و به تصفیه حزب از عناصر پرچمی ادامه داد و سرانجام ترهکی را وادار کرد تا در گزارش مورخ ۲۸ نومبر ۱۹۷۸ (۶ قوس ۱۳۵۷) به کمیته مرکزی، سران پرچم را به شمول ۶ تن سفیران سابق الذکر بحیث بنیان گذاران دسیسه معرفی کند و اخراج شان را از حزب تقاضا نماید. کمیته مرکزی نیز بدون مخالفت با این پیشنهاد دست‌های خود را به علامت تانید بلند کردند.

ظاهر ادعای دسیسه برای کودتا اصلا حقیقت نداشت و این دسیسه روس‌ها بود تا زمینه یکه تازی حفیظالله امین را مهیا و از این طریق اختناق و ترور و استبداد را برکشور برای پیاده ساختن پلان‌های بعدی خود مسلط نماید.

بدنبال گزارش ترهکی، ۶ تن از رهبران پرچم هر یک: ببرک کارمل، نور احمد نور، اناهیتراتب زاد، عبدالوکیل، نجیب‌الله و بریالی از حزب اخراج و دو تن دیگر سلیمان لایق و بارق شفیع از بوروی سیاسی طرد شدند و برای یک دوره آزمایشی موظف به افشاگری در مورد رهبران پرچم گردیدند. اینان هرچه میدانستند و میتوانستند از بدگویی در حق رهبران پرچمی دریغ نورزیدند و تا مدتی خود را ابقا کردند. قادر و کشتمند و میرعلی‌اکبر به اعدام و رفیع به ۲۰ سال حبس محکوم گردیدند. معهذاً حفیظ‌الله امین در حق ایشان (به استثنای میرعلی‌اکبر که اعدام شد) از ارفاق کار گرفت و اعدام آنان را به پانزده سال حبس و رفیع را به ۱۴ سال حبس تخفیف داد.

اما کار در همین جا پایان نیافت. تعدادی از اعضای گروه پرچم و بسیاری دیگر از مردم غیر حزبی به اتهام شرکت در توطئه بازداشت شده، بعضی بدون محاکمه از بین برده شدند و عده دیگر تحویل زندانها گردیدند. بنا بر گزارش رسانه‌های گروهی کابل در همانوقت سفرای مخلوع دارایی سفارتخانه‌های افغانی را بشرح ذیل ربودند و با خود به مسکو و کشورهای اروپای شرقی بردند:

- ۱- ببرک کارمل، مبلغ ۷۵۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در چکوسلواکیا
- ۲- اناهیتراتب‌زاد، مبلغ ۷۶۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در بلگراد
- ۳- نور احمد نور، مبلغ ۲۱۰۰۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در واشنگتن
- ۴- عبدالوکیل، مبلغ ۲۰۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در لندن
- ۵- محمود بریالی، مبلغ ۲۴۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در پاکستان
- ۶- دکتر نجیب‌الله، مبلغ ۲۱ میلیون ریال از دارایی سفارت افغانی در ایران^{۴۰}

حفیظ‌الله امین پس از کنار زدن رقبای سیاسی خود منسوب بگروه پرچم و مقرر کردن اشخاص وفادار بخود را به عوض آنان همراه با هیاتی عالی‌رتبه که ریاست آنرا ترهکی بعهده داشت بتاريخ ۱۳ قوس ۱۳۵۷ مطابق ۳ دسمبر ۱۹۷۸ عازم مسکو شد. بریژنف رهبر شوروی از هیات افغانی بگرمی پذیرایی کرد و فردای ورود هیات به مسکو، ترهکی ضمن بیانیه‌اش خطاب به رهبر شوروی، سیاست آن کشور را در قبال کوریای جنوبی و مساله پشتونستان تائید کرد و بتاريخ ۵ دسامبر همان سال ترهکی معاهده حسن همجواری را با بریژنف در کرملین به امضاء رسانید که یکسال بعد بر

^{۴۰} فلم مستند افغانی بنام دو روز «پی در پی» محصول سال ۱۹۹۴، نیز رجوع شود، به روزنامه انیس و هیواد ماه‌های عقرب و قوس ۱۳۵۷

مبنای آن شوروی به بهانه کمک برادرانه به افغانستان، قشون سرخ خود را پیاده کرد. در یکی از مواد این معاهده گفته شده بود که:

«طرفین بمنظور تقویت دفاعی، انکشاف همکاری‌ها را در ساحه نظامی بر اساس موافقت نامه‌ها دوام خواهند داد.»

بر اساس همین جمله یکسال بعد در همین ماه دسامبر، شوروی به پیاده نمودن قشون سرخ خود در افغانستان پرداخت. در حالیکه هیچ نشانه‌ایکه برای استقلال افغانستان خطر تلقی شود، تا این تاریخ (دسامبر ۱۹۷۹) بمشاهده نمی‌رسید.

پس از بازگشت هیات افغانی به کابل حفظ‌الله امین که اکنون مقام صدرارت و وزارت امورخارجه را در اختیار داشت و وزارت دفاع را نیز سرپرستی مینمود، کابینه‌اش را از افراد هوادار خود تشکیل و بتاریخ ۱۱ حمل ۱۳۵۸ آنرا به تره‌کی معرفی نمود که بجز یک عنصر پرچمی دیگران همه از جناح خلق بودند. بدینسان تمام اعضای حکومت حفیظ‌الله امین به استثنای بارق شفیع، همه از اعضای جناح خلق بودند و تنها یکنفر منسوب به جناح پرچم، شاید بدان علت که بیانیه‌های تند و تیزی بر ضد رهبران پرچم در متینگ‌ها ایراد می‌نمود و اشعار پرآب و تابی در مدح رهبر خلقی‌ها، نور محمد تره‌کی میسرود، بطور نمایشی ابقا گردید.

مبارزه رژیم «خلقی» با روحانیت متنفذ :

رژیم حزب دموکراتیک خلق پس از سرنگونی جمهوریت داود ، در مبارزات خود به مبارزه ایدیولوژیک اولویت داد: « نظربه شرایط خاص حاکم بر افغانستان که یک کشور در حال انکشاف است، با ابتکار رهبر بزرگ ما (تره کی) به مبارزه ایدیولوژیک طبقاتی ارجحیت داده شدو برخلاف دوشکل دیگر مبارزه اجتماعی-اقتصادی به مبارزات ایدیولوژیک وسیعاً تأکیدگردید.» (حفیظ الله امین، ۱۹۷۹)^{۴۱}

باپیروی از این تز، حکومت خلقی نخست مبارزه باروحانیون متنفذ را شروع کرد و آنها را بنام دشمنان آشتی ناپذیر ایدیولوژی طبقه کارگر و «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» خطاب کرده به اسم «اخوان الشیاطین» یاد مینمود و در پیوند با آن گروه زمینداران را بنام «فنودالان» و «استثمارگران» بباد ناسزا میگرفت. رهبری حزب باور داشت که روحانیان در اتحاد با زمینداران و ملاکان مانع تحولات اجتماعی و اصلاحات اند و همینها بودندکه رژیم تجددطلبانه امانی را از میان بردند. بر اساس همین باور ،حزبها بسرکوبی

^{۴۱} - استا اولسن ، اسلام و سیاست در افغانستان،ترجمه خلیل الله زمر،ص ۲۴۲

رهبران مشهور و پرنفوذ مذهبی یعنی خاندان حضرات مجددی اقدام کرد و تمام خانواده را که گفته میشد به ۷۹ نفر میرسید در جنوری ۱۹۷۹ سر به نیست نمود. اعمال تحریک آمیز فعالین حزب سبب شد که مخالفت با رژیم جدید تحت عنوان مبارزه با «کفرو الحاد» در برابر حکومت تنظیم یافت. «اولیور روی» یاد آور میشوید که بدنبال قیامهای خودجوشی که در سال ۱۹۷۸ در نورستان، و بدخشان و نیمروز و غیره نقاط کشور بوقوع پیوست، پس از سرکوبی رهبران مذهبی در جنوری ۱۹۷۹ قیامها وسعت گرفت و در ۲۰ اپریل همان سال در چخچران مرکز ولایت غور مولویها اعلان کردند که اصلاحات ارضی خلاف شریعت اسلام است و بنابراین در ۲۷ اپریل مردم بر هیات اصلاحات ارضی حمله کرده و تمام آنها را بقتل رساندند. عین حادثه در میمنه و در سلیمی هرات در ماه فیبروری ۱۹۷۹ به تحریک چهار نفر ملا برسواد آموزی دختران تکرار میشود، بر هیات سواد آموزی حمله صورت میگیرد، رهبر تحریک ملا حیدر کشته می شود و بقیه به کوه ها متواری میشوند. در دای چوپان (زابل) در ۱۵ اپریل روحانیون مردم را بر ضد اصلاحات ارضی دعوت به قیام میکنند و از آن پس در ۳۰ اپریل در یکاولنگ در مرکز هزاره جات و در مالستان جاغوری برهبری شیخ شریفی و شیخ احمدی و شیخ فقیهی رهبران مذهبی بر ضد اصلاحات ارضی و همچنان در دایچوپان از جانب رهبران مذهبی قیامها براه می افتند و ادامه می یابند.^{۴۲}

در حکومت ۱۸ ماهه تره کی - امین مردم افغانستان طی یک سرکوبی بی امان بقتل رسیدند. حکومت کارمل لست ۱۲۰۰۰ نفرا که تنها در زندان پلچرخ در عهد حکومت تره کی - امین کشته شده بودند اعتراف نمود. به نظر میرسد که در این دوره هدف حکومت بیشتر قلع و قمع کامل برخی از طبقات اجتماعی (بخصوص روحانیت و اشراف زمیندار) بود تا نسل کشی. مواردی از این «انتخاب» را میتوان نام برد. در جنوری ۱۹۷۹ همه اعضای خانواده مجددی که هنوز در کابل سکونت داشتند بازداشت و در پلچرخ زندانی شدند و سپس تمام اعضای مذکور خانواده مذکور اعدام گردیدند. همچنین سیدبهاءالدین جان پیر طریقت نقشبندی در پُرچمن فراه با دو پسرش که نزد او یماقها از نفوذ و احترام بسیار برخوردار بودند بقتل رسیدند. مولوی علاءالدین (مدرس اصلی میمنه) همراه تعدادی از طالبان خود و چندین ده نفر شاگردان لیسه کشته شدند. در غلمین (غور) نماینده سابق شورا (حاجی عبدالغفور) با دوتن از روحانیون (مولوی فضل احمد و خلیفه نورمحمد) ناپدید شدند. در قندهار مولوی عبدالرب آخندزاده و مولوی

^{۴۲} - اولیور روی، اسلام و نوگرانی سیاسی در افغانستان، ص ۱۴۶ - ۱۴۸

نورمحمد مفقود شدند. بهمین روال سیصد تن از اعضای فرقه چشتیه در خزان ۱۹۷۸ دستگیر شدند که هرگز بخانه با زنگشتند. علاوه بر باز داشتها قتل عام غیر نظامیان در سمنگان، دره کُنر (کراهه)، در فراه (خاک سفید) و دره صوف اتفاق افتاده است. روحانیت شیعه بیش از همه سرکوب گردید. سید واعظ سر پرست مدرسه محمدیه کابل در فیروزی سال ۷۹ با تعدادی از طلاب آن مدرسه ناپدید شد. ده ها روحانی شیعه در چارکنت، دره صوف، یکاولنگ و جاغوری دستگیر و زندانی شدند (سه تن از آنها: شریفی، احمدی و فقیهی در ایران درس خوانده بودند)، مگر گروهی از روحانیان موفق به فرار شدند مثل: پیر تگاو و همه پیرهای ولایت هرات و نیز شیخ محمد آصف محسنی رهبر شیعیان قندهار^{۴۳}.

پیرگیلانی و صبغت الله مجددی در خارج بودند. این شیوه سرکوبگرانه بالاخره باعث ظهور سلسله بی از قیامها محلی در سال های بعدی گردید که در نهایت به شعله ور شدن جنگ داخلی در اکثر نقاط کشور انجامید. همین شرایط به هجوم شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ منجر شد که آخرین نشانه های مشروعیت رژیم را درانظار اکثریت مردم ذایل ساخت.

شتاب در تطبیق برنامه اصلاحات و انقلاب فرهنگی :

پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ ش (اپریل ۱۹۷۸) و کسب قدرت سیاسی، موضوع استحکام رژیم از طریق جلب حمایت دهقانان به نفع حاکمیت نوپای حزب دموکراتیک خلق حایز اهمیت گردید، زیرا که دهقانان کثیرالعهده ترین نیروی اجتماعی را در کشور تشکیل میدادند و تحقق مساله ارضی نه تنها به نفع دهقانان تمام میشد بلکه تحقق سالم و کامل آن در موفقیت حاکمیت حزب دموکراتیک نقش سازنده و تعیین کننده داشت. در "خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" که به تاریخ ۱۸ ثور سال ۱۳۵۷ انتشار یافت، تصریح شده بود که: "جهت از بین بردن عقب ماندگی اقتصادی، ایجاد یک اقتصاد ملی، تسریع آهنگ رشد و عصری ساختن زراعت و مالداری مستلزم آنست که در زودترین زمان ممکن تحولات بنیادی اقتصادی زیر اجر شود:

۱- انجام اصلاحات ارضی دموکراتیک به نفع دهقانان زحمتکش به اشتراک فعال خودشان و آباد ساختن زمین های بایر، بسط و اصلاح سیستم آبیاری و حل مساله چراگاه .

^{۴۳} - اولیور روی، همان اثر، ص ۱۵۳- ۱۶۶

۲- الغای مناسبات کهنه فیودالی و ماقبل فیودالی.^{۴۴}

رهبران حزب دموکراتیک خلق، تره کی و امین پس از کنار زدن و تصفیه پرچمی‌ها از مقامات دولتی و حزبی در تابستان ۱۹۷۸، یکباره خود را درگیر یک برنامه اصلاحات فوق العاده مشکل نمودند. این برنامه عبارت بود از تحقق «انقلاب فرهنگی» و «اصلاحات ارضی» یعنی تبدیل جامعه افغانی با سنن قبیلوی و همبستگی دینی، نژادی به یک جامعه سوسیالیستی در کوتاه مدت.

صدور فرامین پی در پی، بخصوص فرامین شماره ششم (در مورد لغو قروض و بدهی دهقانان و ممنوعیت رباخواری و سود برای هموار کردن راه برای اصلاحات ارضی که در حالات عادی و در یک جامعه متحول از عوامل طبیعی اصلاحات ارضی بشمار میرود، ولی بر عکس سبب بی اعتباری دهقانان و بدهکاران شد. با صدور فرمان شماره ششم، ۱۱ میلیون دهقان (بشمول اعضای خانوارشان) از چنگال ستم گروی داران و سود خواران رهایی یافتند و از پرداخت ۳۱ میلیارد افغانی سود به سودخوران معاف گردیدند.^{۴۵}

و فرمان شماره هفتم در مورد ممنوع ساختن مهریه عروس که تا حدودی حقوق و رفاه زن را در جامعه افغانی تامین میکرد و رسم معمول جامعه بود و تحمیل ازدواج های اجباری در مواردیکه هنوز داماد نتوانسته بود مبلغ قبول شده مهریه را بپردازد، مبارزه با بی سواد بی طرز بسیار خشن و مستبدانه از قبیل سوادآموزی جبری زنان شوهردار و دختران جوان بدون در نظر داشت خواست شوهران و پدران، به منظور نابود کردن طرز فکر سابق، بخصوص اعتقادات دینی مردم، تحمیل ایدیولوژی جدیدی که بجز ارزش های اقتصادی و اجتماعی به هیچ چیز دیگر ارج نمیگذاشت، تحقیر آداب و رسومی که جامعه به آن عادت کرده بود و بالاخره مهمتر از همه تحمیل دولت به عنوان تنها مرجع قدرت در روستاها و انکار ساختارهای سنتی آن، همه حاکی از این بود که رژیم جدید قصد نابود کردن گذشته و تاریخ و واقعیت های اجتماعی افغانستان را دارد، بدون آنکه کمترین مهلتی به مردم که آمادگی پذیرفتن چنین دگرگونی را نداشتند، بدهد. نمونه بی از طرز خیلی نادرست سوادآموزی کلان سالان بشمول زنان و دختران جوان در ولایت نیمروز و جوزجان سبب واکنش شدید مردم در برابر کارگردانان برنامه سوادآموزی شد.

^{۴۴} - خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، منتشره ۱۸ ثور ۱۳۵۷

^{۴۵} - فرمان شماره هشتم شورای انقلابی، ۲۶ میزان ۱۳۵۷

در ولسوالی چهار برحک ولایت نیمروز، ولسوال (بخشدار) بر مردم فشار وارد کرد تا زنان و دختران جوان خود را به کورس سوادآموزی در پهلوی مردان نامحرم حاضر نمایند. مردم از تعمیل اوامر ولسوال سرباز زدند و چون ولسوال خواست آنها را توبیخ کند. دست به مقاومت زدند. ولسوال و برخی دیگر از دست‌اندرکاران برنامه سوادآموزی کشته و زخمی شدند و تعدادی از مردم نیز دستگیر و بقیه از محل خود فرار کردند و تا پایان کار دولت تره‌کی و امین دوباره بخانه و کاشانه خود برگشتند.

در ولسوالی سرپل ولایت جوزجان، بر مبنای فرمان شماره ۷ کورس سوادآموزی را ولسوال تاسیس کرد و بر اهالی فشار وارد کرد تا زن و مرد در آن شرکت ورزند. محل تدریس کورس، مسجدی تعیین شد که در جوار زیارت امام زاده یحیی، قرار داشت. این مسجد و این زیارت که از اماکن مقدسه مردم بشمار میرفت و مخصوصاً اهل تشیع به آن زیارت ارادت زیاد داشتند، استفاده از این اماکن مقدس برای پیشبرد مقاصد سیاسی و دولتی سبب انزجار مردم شد. بعد ولسوال وقتی خواست با اکراه زنان و دختران را بکورس بکشاند، مردم به مخالفت برخاستند و در برخورد بین ایشان و کارمندان دولتی، عده‌ی کشته و زخمی شدند. این خبر به سرعت در مناطق مجاور و حتی کابل پخش شد و مخالفین رژیم به تحریک مردم علیه رژیم پرداختند.

جنبه تحریک آمیز اقدامات رهبران جدید، تعویض رنگ بیرق ملی افغانستان بود. در ۱۷ اکتوبر ۱۹۷۸ مطابق ۲۷ میزان ۱۳۵۷، رنگ سیاه، سرخ و سبز بیرق ملی لغو و بجای آن نسخه بدل بیرق سرخ شوروی مزین با ستاره و لفظ «خلق» برگزیده شد که طی مراسم پر تجمل و مظاهره توام با دهل و سرنا و رقص و پایکوبی به نمایش گذاشته شد. مشاهده رنگ و نمای این بیرق پیش از هر پیشامدی دیگر، مردم را به ماهیت دولت جدید و وابستگی آن به شوروی متوجه ساخت و بنابراین در بسیج نمودن افکار عامه علیه دولت جدید تاثیر عمیق داشت.

برخورد بیباکانه نسبت به بیرق ملی که تنها مظهر وحدت ملی افغانها بشمار می‌آمد و جانشین کردن علایمی که بکلی برای عامه مردم بیگانه و غیرقابل درک بود و میتوانست مایه تحریکات برای مخالفین رژیم گردد. فقط ناشی از یک مبارزه بی قید و شرط رهبران رژیم جدید بود برای جا زدن رژیم در صف کشورهای سوسیالیستی جهان که خیلی پیش از وقت بود.

فرمان شماره هشتم درمورد اصلاحات ارضی:

هنوز مردم از سرگیچه گی فرمان شماره ششم و هفتم بدر نیامده بود که دولت بدون مطالعه و بررسی لازم شرایط، فرمان شماره هشتم را در ۲۸ نومبر ۱۹۷۸ مطابق ۶ قوس ۱۳۵۷ در مورد اصلاحات ارضی اعلان کرد. به موجب این فرمان، قانون اصلاحات ارضی دوره داودخان که در شرایط جامعه افغانی یکی از بهترین قوانین اصلاحات ارضی بشمار میرفت، ملغی گردید و بجای آن برنامه دیگر نافذ شد.

برنامه اصلاحات ارضی داودخان، شامل دو قانون بود: یکی قانون اصلاحات ارضی و دیگر قانون مالیات مترقی زمین به موجب این قوانین ملکیت شخصی زمین به یکصد جریب زمین آبی (۲۰ هکتار) و دوصد جریب زمین للمی (۴۰ هکتار) محدود گردید و مقرر شد که املاک اضافه از نصاب متذکره، در بدل قیمت عادلانه که در مدت ۲۵ سال به اقساط تادیه میشد، بدولت تعلق بگیرد و دولت آنرا بالای دهقانان بی زمین باز هم به اقساط بفروش برساند. مقصد از قانون مالیات مترقی، وضع چنان مالیه سنگین بر زمینداران بزرگ بود که ایشان را به فروش آن مقدار اراضی ایکه سالانه از کشت باز میماند، وادار میساخت.

من در نیمروز شاهد واگذاری زمینهای بسیاری از جانب زمینداران بزرگ بودم که امکان تحت کشت درآوردن هزاران جریب زمین خود را نداشتند ولی مجبور بودند سالانه از اراضی غیر مزروعی خویش نیز مالیه بپردازند. بنابراین اکثریت مالکان بزرگ در نیمروز حاضر شدند در بدل مالیات باقیمانده دولت زمین خود را بدسترس دولت بگذارند.

اما در برنامه اصلاحات ارضی دولت خلقی چنین پیشبینی شده بود که زمینهای اضافه بر نصاب مالکیت شخصی (۳۰ جریب زمین آبی (۶ هکتار) و ۴۰ جریب زمین دیمی (۸ هکتار) بدون تادیه قیمت مصادره شده، در بین دهقانان بی زمین تقسیم شود. رهبری دولت جدید که تصور میکرد، دهقان بجز زمین هیچ آرزوی دیگری ندارد و با بدست آوردن آن حاضر است از تمام ارزشهای دینی و اجتماعی و معنوی صرف نظر کند و با تصاحب زمین دهقان میتواند با کار و زحمت خود از آن بهره برداری نماید. غافل از اینکه برای بهره برداری، علاوه بر زمین و کار، آب و تخمیانجات و آلات و ابزار شخمزنی و قلبه و غیره نیز لازم است و مهمتر از همه امنیت مالی و جانی دهقان شرط است. و در صورتیکه تدابیر تکمیلی جهت تطبیق اصلاحات مزبور صورت نگیرد، منجر به مختل شدن زندگی روستایی و متفرق شدن دهقانان میگردد و علاوه بر آن ممکن

است سبب شورش زمیندارانی شود که از آنان سلب مالکیت شده است و به عنوان دشمن خلق با آنان رفتار می‌گردد.

فرمان شماره هشتم (مورخ ۱۲ قوس ۱۳۵۷) مشعر بود که بخاطر محو کامل مناسبات غیر عادلانه فیودالی در کشور از جانب شورای انقلابی صادر شد. برخی از مواد فرمان را از نظر می‌گذرانیم:

ماده دوم فرمان شماره هشتم شورای انقلابی چنین حکم میکند:

۱- هیچ خانوار نمی‌تواند بیشتر از ۳۰ جریب زمین درجه اول یا معادل آن داشته باشد.

۲- مالکان باغها و تاکستانها میتوانند بیشتر از ۳۰ جریب زمین باغی یا تاکستان در تصرف داشته باشند، مشروط بر اینکه تمام ساحه آن دارای درختان مثمر یا تاک باشد. طرز فعالیت بالای زمین های باغی و تاک متذکره توسط قرارداد که بین دولت و مالک متکی بر صواب دید اقتصادی عقد می‌گردد، تنظیم میشود."

و در ماده چهارم فرمان می‌خوانیم که :

" هیچ شخصی نمیتواند زمین مازاد نصاب (بیش از ۳۰ جریب زمین درجه اول یا معادل آن) و زمینی را که طبق احکام این فرمان توزیع می‌گردد به گروهی و اجاره بدهد یا بفروش برساند."

در ماده هفتم آمده که :

" زمین به سه کته گوری و هفت درجه تقسیم گردیده و به منظور تبدیل آن بدرجه اول ضریب های ذیل رعایت می‌گردد.

کتگوری اول- باغی ، تاکی و دوفصله آبی:

زمین درجه اول: باغی، تاکی دوفصله آبی (ضریب ۰/۱)

زمین درجه دوم: دوفصله آبی (ضریب ۰/۸۵)

کتگوری دوم (یک فصله آبی):

زمین درجه سوم: یک فصله آبی که پنجاه فیصد و بیش از آن سالانه کشت و یا

آبیاری میشود (ضریب ۰/۶۷)

زمین درجه چهارم: یک فصله آبی که از پانزده الی پنجاه فیصد آن سالانه کشت

و آبیاری میشود (ضریب ۰/۴۰)

کتگوری سوم (للمی):

زمین درجه پنجم) زمین یک فصله آبی که کمتر از پانزده فیصد آن سالانه کشت و آبیاری میشود. زمین للمی یک بوره ایکه یکسال درمیان کشت میشود (ضریب ۰/۲۰)
 زمین للمی درجه ششم) زمینی دوبوره که دوسال در میان کشت میشود (ضریب ۰/۱۵)

زمین للمی درجه هفتم) زمین للمی که بیشتر از دوسال در میان کشت میشود،
 (ضریب ۰/۱۰)

می باید به خانوار مستحق در یکی از درجات فوق الذکر یک نمره زمین حد اقل
 قرار آتی طور رایگان توزیع شده باشد:

- ۱- زمین باغی و تاکی درجه اول پنج جریب،
- ۲- دو فصله آبی درجه دوم ۶ جریب
- ۳- یک فصله آبی درجه سوم ۸ جریب،
- ۴- یک فصله آبی درجه چهارم ۱۲ جریب،
- ۵- یک فصله آبی که سالانه کمتر از ۱۵ فیصد آبیاری میشود، ۱۵ جریب،
- ۶- زمین للمی درجه پنجم ۲۵ جریب،
- ۷- زمین للمی درجه ششم ۳۳ جریب،
- ۸- زمین للمی درجه هفتم ۵۰ جریب،

در ماده بیستم فرمان، معیار های شناخت مستحقین زمین چنین تصریح شده بود:

- ۱- تابعیت افغانستان را داشته باشد.
- ۲- سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشد،
- ۳- دهقان بی زمین یا کم زمین، کارگرزراعتی یا کوچی بی بضاعت باشد،
- ۴- عاید دیگری غیر از عاید دهقانی و مزدوری نداشته باشد،
- ۵- تعهد نماید که خود یا اعضای خانواده ش به کشت و کار و آبادی زمین توزیع شده پرداخته و از آن مواظبت نماید،

۶- وارث زمین کدام شخص متوفی نبوده و یا از آن کتباً صرف نظر نماید.

بنابر ماده بیست و یکم درجه قدامت مستحقین قرار ذیل تثبیت میگردد:

- ۱- دهقان بی زمینی که بالای زمین قابل توزیع مصروف کشت و کار باشد.
- ۲- دهقان بی زمین و کم زمینی که زمین تحت کشت و کارش به منظور منافع عامه از طرف دولت تصرف شده باشد.

مستحق درجه دوم:

دهقان بی زمین و کارگر زراعتی قریه ایکه زمین قابل توزیع در آن موجود باشد.

مستحق درجه سوم:

دهقان کم زمین قریه ایکه زمین مازاد قابل توزیع بعد از توزیع به مستحقین درجه اول و دوم باقی مانده باشد.

مستحق درجه چهارم:

دهقان بی زمینی ولسوالی و کوچی ایکه معمولاً یک قسمت سال را در ولسوالی که زمین قابل توزیع در آن موجود است بود و باش داشته باشد.

مستحق درجه پنجم:

دهقان بی زمین و کارگر زراعتی ولایتی که زمین قابل توزیع در آن ولایت موجود باشد.

مستحق درجه ششم:

دهقان بی زمین یا کوچی مستحق که بنا بر عدم موجودیت زمین قابل توزیع در محل زمین دریافت نمی نماید و داوطلبانه به اخذ زمین در سایر محلات و ولایات حاضر گردد. انتقال و جابجا شدن آن با اساس مقررات تنظیم میگردد.

قطعه کوچک زمین نخست به دهقان کم زمین پلوان شریک، به نوبه دوم به زمینداران پلوان شریک و در غیر آن به زمین داریکه کمترین ساحه زمین را در محل داشته باشد و از حد نصاب بیشتر نگردد، توزیع میشود.

برطبق ماده یازدهم و دوازدهم فرمان، به مستحق درجه اول بدون حکم قرعه زمین توزیع میشود. هرگاه نمرات زمینی که مستحقین بالای آن کار میکردند و کافی نمی بود، در همان قریه یا ولسوالی نخست برای مستحقین درجه اول بر اساس قرعه زمین توزیع و تسلیم داده می شد.

همچنان با در نظر داشت حق تقدم بعداً برای مستحقین درجه دوم، سپس در حالیکه نمرات زمین باقی میماند، به مستحقین درجه سوم بعداً به مستحقین درجه چهارم و در حال موجودیت نمرات قابل توزیع به مستحقین درجه پنجم و سپس به مستحقین درجه ششم به اساس حکم قرعه زمین توزیع میشود.

حق قدامت توزیع در بین دهقانان کم زمین نظر به کوچکی ساحه زمینداری شان یا پلوان شریک بودن شان با زمین قابل توزیع تثبیت میگردد.

در ماده بیست و دوم: مستحقین دارای وجایب ذیل شده است:

۱- فورمه استحقاق زمین را در ظرف دوماه بعد از تاریخ تسلیمی خانه پری و به گروپ عملیاتی اداره اصلاحات ارضی تسلیم نماید.

- ۲- مشخصات زمینی را که بالای آن دهقانی مینماید با شهرت مکمل مالک به هیات موظف معلومات دهد.
- ۳- به مجرد توزیع زمین مستحق مکلف است زمین خود را تصرف نماید و در ظرف سه ماه به کشت و کار آن اقدام کند.
- ۴- در تطبیق اصلاحات ارضی و آب سهم فعال گرفته به شورای دهقانان قریه و ادارات مربوطه اصلاحات ارضی ولسوالی و ولایات تماس مستقیم داشته باشد.
- ۵- در بلاک بندی و نمره بندی زمین قابل توزیع منطقه مربوطه عملاً سهم فعالانه بگیرد.
- ۶- قرضه بانک انکشاف زراعتی را مطابق به مقررات بانک در وقت و زمانش بپردازد.
- ۷- مالیات زمین را در وقت معین بپردازد.
- بنابر ماده سی و دوم: شرکت کود کیمیاوی افغان، شرکت تولید تخم، بانک انکشاف زراعتی، در ساحاتی که پروگرام اصلاحات ارضی تطبیق گردیده است، نمایندگی های خود را افتتاح می نمایند و تسهیلات لازمه تهیه قرضه وسایل و مواد را به شرایط مساعد به کسانی که برای شان زمین توزیع گردیده است فراهم می سازد .
- در ماده بیست و سوم آمده است که :
- ۱- به منظور تنظیم شرکت فعال دهقانان در امر تطبیق اصلاحات ارضی و آب در جلسه عمومی دهقانان، شورای دهقانان قریه انتخاب می شود. تعداد نمایندگان و مدت کار آن توسط جلسه عمومی تثبیت میگردد. شورای دهقانان قریه رئیس و معاون خود را انتخاب میکند.
- ۲- در ترکیب شورای دهقانان قریه میراب و یا میرآب باشی بحیث نماینده کمیته دهقانان استفاده کنندگان آب شامل می شوند.
- ۳- شورای دهقانان قریه نمایندگان قانونی تمام دهقانان قریه در حل مسایل مربوط به بهبود استفاده از ساحه زمینداری و آب، دموکراتیزه ساختن مناسبات ارضی و آب در قریه می باشد.
- ۴- شورای دهقانان در مقابل ارگان محلی قدرت و اداره دولتی مسنول میباشد.
- ۵- شورای دهقانان قریه کار خود را با اجراءات ارگان محلی قدرت و اداره دولتی وگروپ های عملیاتی اصلاحات ارضی و آب هم آهنگ میسازد.

۶- شورای دهقانان قریه در فعالیت های خود مطابق به قوانین و مقررات اصلاحات ارضی و آب و سایر قوانین و مقررات موضوعه جمهوری دموکراتیک افغانستان اجراءات مینماید.

۷- شورای دهقانان قریه منازعات ناشی از تطبیق اصلاحات ارضی و آب را حل مینماید. هرگاه یک طرف یا طرفین منازعه به فیصله شورا قانع نباشد، موضوع از طرف ارگان قدرت دولتی و اداره ولسوالی حل میشود.

بنابر ماده شانزدهم، هر خانوار یا هر عضو کوپراتیف می تواند الی سی جریب زمین معادل زمین درجه اول زمین بایر را به موافقه اداره اصلاحات ارضی جدیداً آباد و صالح الزراعه سازد و مطابق نصاب در تصرف خود داشته باشد.^{۴۶}

با صدور این فرمان محدودیت بر مالکیت زمین بمیان آمد. بدین معنی که زمین های اضافه از ۶ هکتار (۳۰ جریب) زمین درجه اول یا معادل آن بدون پرداخت قیمت از زمینداران اخذ و به دهقانان کم زمین و بی زمین یک یک هکتار بلا عوض توزیع میگردد.^{۴۷} بر اساس احصائیه های موجوده، تا اخیر ماه اسد ۱۳۵۸ جمعاً ۶۸۸ / ۶۶۵ هکتار زمین برای ۶۸۸ ر ۶۶۵ خانوار دهقان بی زمین و یکتعداد دهقانان کم زمین توزیع گردید. مشکل است باور نمود که مناسبات ریشه داریک دوره طولانی تاریخی (دوره فیودالیزم) را در ظرف مدت ۸ ماه از هم متلاشی نمود.

دکتور لکنوال وزیر زراعت و اصلاحات ارضی دولت کارمل نوشته است که: " احصائیه های اداره اصلاحات و زراعت و اصلاحات ارضی نشان میدهند که معلومات در باره زمینداران دارنده مازاد نصاب، کافی و کامل نبوده و هنوز هم هشت هزار خانوار ملاک بزرگ موجود اند که در مرحله اول اصلاحات ارضی از نزدشان زمین مازاد گرفته نشده است."^{۴۸}

واکنش های مردم در برابر اصلاحات ارضی:

چون طبقات استثمارگر هرگز برضائیت و رغبت خود حاضر نمیشوند دست از منافع خصوصی و طبقاتی خود بردارند. بنابراین، برخورد خشونت بار و تهدید آمیز بدون در نظر داشت رسوم و عنعنات و سنن ملی و محلی مردم با مالکان زمین، شتابزدگی، بی تجربه گی در باز گیری و مفروز کردن اراضی مازاد از چنگ ملاکان و دهقانان مرفه

^{۴۶} - زمین و آب به دهقانان، جدی ۱۳۶۳، ص ۱۷۹، رک: متن فرمان شماره هشتم شورای انقلابی

^{۴۷} - اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب، جدی ۱۳۶۱، صفحات ۱۱-۱۳

^{۴۸} - اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب، صفحات ۱۲-۱۳، ۲۱

الحال و متوسط، عدم آمادگی ذهنی دهقان به اصلاحات ارضی و گرفتن زمین بطور رایگان، عدم کمک بموقع به دهقان از قبیل: دادن تخم بذری، تهیه وسایل شخم و کشتگری، فقدان آب کافی برای زراعت و عدم تامین و تعیین حقاچه برای زمین های توزیع شده، عدم آشنائی به خصلت محافظه کارانه فیودالیزم در کشور، عدم آگاهی به اشکال زمین و خصوصیات زمینداری و بدتر از همه سوء اجراءات برخی ازگروپ های عملیاتی در داد و گرفت و درجه بندی اراضی قابل توزیع^{۴۹}، و غیره کمبودی ها از جمله عواملی بشمار میروند که نه تنها به نفع استحکام اصلاحات ارضی در مرحله اول تمام نشد، بلکه سبب واکنش مردم شد و این واکنش مورد سوء استفاده ارتجاع داخلی و خارجی قرار گرفت و بالنتیجه پروسه بعدی تطبیق اصلاحات ارضی و آب و تنظیم مالکیت زمین را در کشور بغرنج و با ناکامی روبرو ساخت.

دولت در حالی که هیچ فرصتی برای مطالعه و بررسی اوضاع جهت تطبیق اصلاحات ارضی نداشت و هیچیک از تدابیر تکمیلی (از قبیل دادن قرضه بانکی، تدارک وسایل کشاورزی و آموزش فنی و تالیفات) را به نفع دهقانان به عمل نیاورده بود، برنامه اصلاحات ارضی را با شدت و شتاب همراه با خشونت و وحشتناکی در محل تطبیق گذاشت.

صدها هیات توزیع زمین برهبری جوانان حزبی نا آگاه از وضع محیط و احساسات مردم به ولایات فرستاده شدند. اینان مستقیماً بالای زمین های زراعتی رفته، آن را توسط طنابهای ناقص و غیر فنی اندازه گیری میکردند و بعد بدون آنکه انتخاب نصاب معینه زمین را به مالک زمین حق بدهند، کم حاصلخیزترین قطعه را برای مالک زمین میدادند و بعضاً خانه و باغچه متصل سرای مالک را نیز با بقیه اراضی خودسرانه بین دهقانان محل تقسیم مینمودند، و به ایشان سند ملکیت توزیع میکردند. هر گاه مالک زمین بر نحوه عملکرد هیات خورده میگرفت، و یا نواقص کار را وانمود میکرد، بدون توجه بدلیل و برهان مالک، او را مورد لت و کوب و توهین قرار داده به پیروی از دستور رهبران خود که گفته بودند: «مخالفان را زنده پوست کنید و اگر سلاح نیافتید سرشان را به سنگ بکوبید» اعتراض کننده را در پیش چشم اقوام و وابستگان او با بی حرمتی، توهین و تحقیر نموده به قتل میرساندند.

^{۴۹} - زمین و آب به دهقانان، جدی ۱۳۶۳، صفحه ۱۳۹ (بیانیه سلطان علی کشتمند بمناسبت ختم سیمینار تطبیق اصلاحات ارضی و آب، ۸-۱۰ حوت ۱۳۶۲)

این عملیات با چنان شتاب زدگی ابتدا در ولایات گرمسیر و بعد در ولایات سردسیر افغانستان صورت گرفت که در ماه سرطان ۱۳۵۸ = جولای ۱۹۷۹ فقط هشت ماه بعد از نشر فرمان شماره هشتم پایان کار اصلاحات ارضی با ادعای توزیع (۹۷۱،۰۰۰،۰۲ جریب) زمین معادل تقریباً ششصد هزار هکتار برای (۲۴۸۰۰۰) خانواده دهقان اعلان شد.^{۵۰}

واقعیت این است که رفتار خشونت بار و مغرورانه و اهانت آمیز کارمندان دولت با مالکان زمین که بیشترین شان اشخاص مسن و در نگاه مردم محترم و با ایشان دارای رابطه قومی و خویشاوندی بودند، بر مردم تاثیر ناگوار و منفی نموده، موجب شورش زمینداران بشمول دهقانان بر ضد دولت جدید گردید.

باری در یکی از ولسوالی‌های هرات هیات توزیع زمین یک نفر زمیندار سالمند را که بر شیوه توزیع هیات اعتراض داشت: به دم اسب بسته بر روی زمین کشاندند و از شکنجه و توهین او لذت می‌بردند. اهالی از دیدن این صحنه دلخراش به غضب آمده بر هیات حمله بردند و همه را با ولسوال محل و سایر کارکنان دولت جابجا به قتل رسانیدند. علاوه دهقانان پس از دریافت سند مالکیت زمین، دریافتند که به علت فقدان بذر و آب و عوامل کشاورزی نمیتوانند از زمین‌های که به ایشان داده شده بهره برداری کنند. بنابراین مشکلات آنها نسبت به گذشته چند برابر شده، یکجا با مالکان به مخالفت برخاستند. دهقانانی که دست به مخالفت زده بر ضد دولت با مالکان قبلی بشورش برخاسته بودند، هنگام مقابله با نیروهای دولتی که کشته و یا دستگیر میشدند بعضاً از جیب این دهقانان اسناد توزیع زمین‌های بدست آمده که تازه از دولت زمین دریافت کرده بودند.

ظاهراً عامل عمده تر پیوستن دهقانان با مالکان قبلی زمین، بر ضد برنامه اصلاحات ارضی دولت عامل دینی بود. دهقانان به ملای ده که پیشوای روحانی و مذهبی آنان بود، رجوع کردند و از او در این باره فتوا خواستند و چون ملای ده که از دستر خوان ملک نان مفت میخورد و با تطبیق اصلاحات ارضی، این نان از او گرفته شده بود، به ایشان گفت: «زمین مذکور مال غصب و عواید آن شرعاً حرام است.» یا اینکه گفت: «کسیکه زمین را بدون تادیه قیمت تصرف کرده است، نه تنها عواید آن حرام است، بلکه دفن مرده هم شرعاً در آن نارواست.» لذا دهقانان بطور خصوصی به مالکان سابق یا ورثه او رجوع کردند و قرار گذاشتند که زمین را مطابق شرایط قبل از اصلاحات

^{۵۰} - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۹۵

ارضی کشت نموده، محصول آن بر طبق معمول گذشته بین آنها تقسیم گردد. این امر برنامه اصلاحات ارضی را خنثی ساخت و حتی تلاش‌های دولت کارمل را نیز با وجود وارد کردن تعدیلات لازم در مواد فرمان شماره هشتم، در رابطه به اصلاحات ارضی با ناکامی روبرو نمود.

علی الرغم نواقص و اشتباهاتی که به موجب تطبیق فرمان شماره هشتم در باره زمین در مرحله اول اصلاحات ارضی وجود داشت، نفس اصلاحات ارضی، بر مناسبات غیر عادلانه فیودالی در دهات ضربات محکمی وارد کرد و دهقانان را از خواب قرون بیدار ساخت. چنانکه دهقان امروز به هیچوجه دهقان پیش از کودتای ثور نیست و دیگر ارباب قادر نخواهد بود او را برده وار استعمار کند.

من در اثر جداگانه ام تحت عنوان «مناسبات ارضی و شیوه‌های برخورد با مالکیت زمین و آب در افغانستان سالهای ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم» تمام تلاش‌های دولت را در طی سالهای مورد مطالعه به تفصیل شرح داده‌ام علاقمندان به این موضوع میتوانند بدان مراجعه کنند. (ادامه این پروسه را در مرحله دوم اصلاحات ارضی پی میگیریم.)

قتل سفیر امریکا در کابل و آغاز تباهی افغانستان

صبح ۱۴ فبروری ۱۹۷۹ در شهر کابل یک گروه چهار نفری منسوب به «ستم ملی» صفحات شمال کشور، قدرت دولت را نادیده گرفتند و «ادلفادابیس» سفیر کبیر امریکا را ربودند و در هتل کابل در مرکز شهر زندانی ساختند و در ازاء جان سفیر، رهایی عبدالله باحث و یکی از رهبران حرکت «ستم ملی» را از دولت تقاضا کردند.

عبداله باحث یکی از رهبران و فعالان تحریک ضد سلطه پشتونها در افغانستان بود، او در دوره جمهوریت داودخان در شورش بدخشان علیه دولت دستگیر و زندانی شده بود و بعد به علت مریضی روانی از محبس به شفاخانه عقلی و عصبی انتقال داده شد. و سپس توسط همکاران و یاران خود از شفاخانه فرار داده شده بود. دکتور اسعد احسان غبار طبیب معالج او به اتهام فرار دادن این شخص زندانی گردید.

بهرحال حفیظ الله امین صدر اعظم با اطلاع از قضیه ربودن سفیر عده‌یی پولیس را برای نجات سفیر و سرکوبی آدم‌ربایان مامور ساخت. مشاورین شوروی نیز در قضیه مداخله کردند و استراتژی ضد تروریستی را به اجرا گذاشتند. وقتی پولیس به هتل کابل حمله‌ور شد و سلاح طرفین بکار افتاد، سفیر همراه با ربایندگان کشته شد. شماتت این

ماجرا اگر چه بدوش شوروی‌ها افتاد ولی مصیبت عظیم بر سر ملت مظلوم افغانستان نازل گردید.

مرگ دابس در حالیکه یک حادثه ناگوار و غم‌انگیز برای امریکایی‌ها بود ولی برای افغانستان و رژیم جدید فاجعه‌انگیز بود و بسیار بسیار گران تمام شد. ۱۶ سال تمام به انتقام خون دابس، خون افغان ریختانده شد. شهر کابل و تمام شهرها و قصبات و دهات کشور با همه دار و ندار خود به ویرانه مبدل شدند. مردم افغانستان به کفاره گناه قتل دابس، صدها هزار کشته، ملیونها افغان آواره و معلول دادند. اما معلوم نیست چه وقت دل امریکا، از این همه آدم کشی و انتقام‌کشی سرد خواهد شد. و سلاح از آدم کشان قصی‌القلب و بی‌ترحم افغان خواهد گرفت.

این است نتیجه یک حرکت عجولانه و مغرورانه که نه‌تنها خود رهبران رژیم را نابود ساخت، بلکه مردم بی‌گناه و مظلوم و کشور فقیر ما را به تباهی تاریخی کشانید و سرتاسر آنرا بویرانه وحشت‌آوری مبدل کرد.

مسئولیت این فاجعه تاریخی را کدامیک از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدوش خواهد گرفت؟ رهبرانیکه هر کدام مسکو را کعبه مراد خود می‌پنداشتند و بنابر دستورات کا،گی، بی و مشوره روس‌ها نه تنها قتل دابس برای آنها بی اهمیت جلوه مینمود، بلکه قتل و حبس و شکنجه هموطنان نیز برای آنها چندان اهمیتی و قیمتی نداشت. مگر هنگامی که به انتقام قتل دابس، کشور ما دچار جنگ خونین و دولت انقلابی «ادعائی» در سرایشی سقوط و زوال قرار گرفت، مسکو بداد هیچ یک از این مخلصان گوش بفرمان نخورد. دولت سقوط کرد «حزب طراز نوین، پیشاهنگ طبقه کارگر» از هم فرو پاشید و هر یک راه خود را گرفت و با زاد و توشه‌ایکه در جریان فرمانروایی و قدرت نمایی بدست آورده بودند، راهی دیار «شوروی» از هم پاشیده شدند و چون در آن جا نیز کسی به سرنای‌شان گوش فرا نداد راهی دیار «امپریالیسم» شدند و در آغوش «امپریالیسم» فرو غلتیدند. و سرانجام معلوم شد که «دشمن دانا بهتر از دوست نادان و نامرد» است.

شورش هرات و جرقه‌های دیگر

درست یکماه پس از حادثه قتل سفیر امریکا در کابل، در ۱۴ مارچ ۱۹۷۸، نخستین شورش سازمان یافته بر ضد سیاست ارضی و اصلاحات اجتماعی و فرهنگی دولت از جانب مردم هرات براه افتاد. چنانکه گفته میشود روز ۲۴ حوت ۱۳۵۷، در

حدود سی هزار نفر از مردم شهری و روستائی هرات در این شورش شرکت ورزیده بودند. علت این قیام اولاً آموزش جبری سواد برای زنان شوهردار و دختران جوان و ثانیاً تطبیق برنامه اصلاحات ارضی قبل از وقت بود، فرهنگ نوشته است:

روز نهم حوت هیاتی برای تاسیس کورس سواد آموزی زنان به قریه سلیمی واقع در نزدیکی شهر هرات وارد شد و براهالی قریه فشار آورد تا زنان و دختران بزرگسال و جوان خود را بکورس بفرستند. مردم قریه نپذیرفتند و چون فشار عمال دولت افزایش یافت، مردم برایشان حمله بردند و عده‌یی از آنها نابودگردیدند. در قریه غوریان، در نزدیکی سرحد ایران اهالی از اهانت هیات تقسیم اراضی بر ریش سفیدان قریه برآشفته اوراق ملکیت زمین را رد کردند. اولسوال محل ۷ نفر را نابود ساخت. مردم زنده جان نیز بر تقسیم زمین اعتراض کرده هیات موظف را از آنجا بیرون راندند و در ولسوالی گذره مردم بر هیات اصلاحات ارضی آتش کردند.

ضمناً امامان مساجد و خطیبان و واعظان شهر هرات نیز مردم را به مقاومت در برابر تطبیق نقشه دولت مبنی بر تقسیمات اراضی و برنامه سوادآموزی زنان شوهردار و دختران جوان‌شان دعوت کردند. دولت در مقابل بدستگیری علما و مشایخ و روحانیون پرداخت و حضرت عبدالباقی مجددی را با سید معظم پسر حضرت کرخ و سایر افراد خانواده مجددی جمعاً ۶۰ نفر از روحانیان را طوری زندانی ساخت که بعداً اثری از آنها بدست نیامد.

قبل از این دستگیری، دولت عده دیگر از سران اقوام و ریش سفیدان و معرزان هرات چون: محمد افضل شهیر، مولوی عبدالعزیز خطیب مسجد جامع هرات، قاری ابوبکر مدیر معارف، حاجی عبدالسلام غوریانی، سیداسحق دلجوی، و خواجه غلام رسول احراری و غیره را دستگیر و زندانی کرده بود.

در چنین اوضاع و احوالی، نامه‌یی از طرف صبغت‌الله مجددی توسط حاجی محمدایوب در تاریخ ۱۸ حوت به هرات رسید که مردم را به قیام عمومی دعوت میکرد. نقل این نامه بسرعت در شهر و قصبات نزدیک هرات پخش گردید و مولوی بهاءالدین در مسجد جامع هرات مردم را به جهاد بر ضد رژیم دعوت کرد. در ۲۳ حوت اهالی گذره برهبری گل محمد تیزانی و مولوی صالح محمد در جنگل روضه باغ جمع شده، در حدود دو هزار نفر شب را در جنگل مذکور بسر بردند و بامداد روز ۲۴ حوت، پس از ادای نماز صبح با بیرق‌های سبز و شعارهای اسلامی ضد دولت و ضد شوروی در افغانستان به سوی مرکز شهر روانه شدند.

دستجات دیگر از و لسوالی انجیل به شهر روی آوردند و اهالی شهر اعم از سنی و شیعه برهبری سید مغفور، حاجی جلال‌الدین میمند، پهلوان محمد علی، ارباب غلام رضا و غیره به ایشان پیوسته سعی نمودند تا محبوسین را که در بین ایشان زندانیان سیاسی موجود بود، رهایی بخشند. نیروهای دولتی و حزبی توسط تانکها و زرهپوش‌ها بر شورشیان آتش گشودند و مردم با سنگ و چوب و تبر و تبرزین وسیلاوه و پیشقبض و چند میل تفنگ شکاری به مقابله پرداختند. در این ضمن جوانی یک مشت گل بر شیشه تانکی مالید و خود با گلوله‌های ماشنیدار سوراخ سوراخ شد، جوانی دیگر با استفاده از این فرصت بر تانک پطرول پاشید و آنرا آتش زد و به این صورت این دو جوان که نام‌هایشان بما نرسیده به قیمت جان‌های خود، تانک و تانکیست را از بین بردند. در حدود دروازه قندهار طیارات بمب‌افکن میک ۲۱ ساخت شوروی که از میدان هوایی شنیدند پرواز کرده بودند، بر شورشیان بمب فرو ریختند و تعداد زیادی از مردم را نابود کردند.

فردای آن روز جمعه ۲۵ حوت خبر قیام به اطراف و اکناف هرات رسیده بود، تعداد بیشتری از مردم روستاها به شهر روی آوردند. جمعی از این روستائیان در نزدیک پل ریگینه مورد بمباردمان طیارات و توپخانه دولتی قرار گرفته تلفات زیادی را متحمل شدند، معهدا عده‌یی بدون برخورد با موانع به شهر وارد شده به شورشیان پیوستند. زد و خورد با قوای دولتی در تمام روزهای ۲۴ و ۲۵ حوت دوام یافت که ضمن آن یک تعداد از اعضای حزب دموکراتیک خلق و مشاورین شوروی که بدست شورشیان می‌آمد، کشته شدند.

قیام‌های پرشور مردم در طول تاریخ هنگامی به پیروزی رسیده که نیروهای موظف به سرکوبی قیام‌کنندگان به حمایت از قیام برخاسته‌اند. قیام مردم هرات در روز ۲۶ حوت (۱۶ مارچ) به این مرحله رسید. در این روز صاحب‌منصبان و افراد نظامی فرقه هرات از تصمیم والی هرات نظیف‌الله و سیدمکرم قوماندان نظامی در باره بمباران شهر اطلاع حاصل کردند و بجلوگیری از آن پرداختند. نخست سه نفر صاحب منصب در حالی که هر کدام ماشیندار خفیف در دست داشتند به تالار نانخوری صاحب منصبان زلمی‌کوت وارد شده افسران حزبی و مشاورین روسی را که در آنجا جلسه داشتند و تعدادشان به ۶۰ نفر میرسید به آتش بستند. سپس مرکز قوماندانی فرقه را در باغ فرامرزان با مرکز ولایت هدف گلوله توپخانه قرار دادند که در نتیجه آن والی، قوماندان عسکری و مشاورین روسی به میدان هوایی و از آنجا به شنیدند فرار کردند. در پیوستن

فرقه نظامی به قیام کنندگان نقش فعال را تورن اسماعیل خان (اکنون امیر اسماعیل خان) جگرن عبدالعزیز، جگتورن نوراحمد، دگرمن محمدانور نصرتی، جگتورن علاءالدین، جگرن شایسته، تورن نجیب‌الله، جگرن سیداسدالله، جگرن شمشیرخان، ضابط خلیل‌الله باجگرن غلام رسول بلوچ، ضابط سلطان احمد شیرینگل، بصیرخان ایفا کردند. اینان بدنبال قلع و قمع عناصر وفادار به دولت دروازه تحویلخانه‌ها را باز نموده و اسلحه و مهمات موجود را بین شورشیان تقسیم کردند. سپس به اتفاق قیام‌کنندگان به شهر روی آوردند و اکثر نقاط مقاومت دولتی را از بین بردند.

روز ۲۷ حوت نقطه اوج قیام هرات بود. در این روز قیام‌کنندگان با حمایت نظامیان هرات اکثر نقاط مهم شهر را فتح نموده و تسلط خود را بر نقاط مذکور قیام نمودند. اما فراموش کردند که خطوط مواصلاتی شهر را با سایر نقاط قطع کنند. شام همان روز قطعه‌زهدار که دولت بصورت عاجل از قندهار به هرات سوق داده بود، از سمت جنوب به شهر وارد شد. قوماندان قطعه برای اغفال شورشیان بیرقهای سفید و سبز را بر تانک‌ها و موتورهای جنگی تعبیه نموده بود و چنان جلوه داد که برای کمک به قیام کنندگان به هرات آمده است. این حيله جنگی بخوبی کارگر افتاد و شورشیان از مقابله با قطعه مذکور خودداری نمودند. در نتیجه نیروهای خلقی توانستند خود را به زلمی‌کوت نزدیک کنند.

در روزهای ۲۸ و ۲۹ حوت جنگهای سختی میان نیروهای نظامی زلمی‌کوت و قوای تازه وارد دولتی رخداد که در آن عده‌یی زیاد تلف شدند. افراد فرقه ۷ هرات با شجاعت ناشی از ایمان و معنویات اسلامی، در هر جا در برابر هجوم هواخواهان دولت مقاومت میکردند. اما مداخله نیروهای هوایی که از پایگاه نظامی شنیدند و بعضاً از داخل اتحاد شوروی پرواز مینمودند، نیروی شورشیان را با فرو ریختن بمب و آتش راکت در هم کوفت و شورشیان که عرصه را بر خود تنگ یافتند، با قبول تلفات بسیار عده‌یی موفق شدند تا به کوه‌های اطراف پناه ببرند و از آنجا جنگهای چریکی را علیه دولت جدید ادامه بدهند.^{۵۱}

دو تن از قوماندانان بسیار موفق و ورزیده جنگهای چریکی هرات که نقش بسیار موثر در بسیج نمودن نیروهای نظامی هرات به حمایت از شورشیان بازی کرده بودند تورن اسماعیل خان و جگرن علاءالدین خان بودند که در طول جنگ‌های ۱۴ ساله بر ضد قشون سرخ شوروی و نیروهای دولتی دست از مبارزه بر نداشتند. و در تحت

^{۵۱} فرهنگ، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۳

هیچگونه شرایطی حاضر به صلح با دولت کابل نگردیدند. این دو قوماندان دلیر و مجرب و زیرک پس از فتح هرات در سال ۱۳۷۱ ش، قبل از تمام تنظیم‌ها، نظم و آرامش و امنیت را به نحو تحسین برانگیزی در هرات قایم کردند و در تمام کشور، یگانه ولایتی که از برکت تدبیر و خیراندیشی این دو افسرورزیده، در صلح و آرامش بسر می‌برد، هرات است.

تلفات شورشیان هرات واقعا خیلی زیاد بود و رقم آن بین پنج تا سی هزار نفر قلمداد شده است. داکتر سید عبدالله کاظم در مورد قیام هرات کتابی نگاشته اند که قیام مذکور را با جزئیات آن شرح میدهد، علاقمندان با دسترسی به کتاب نامبرده شاید به درک نکات بیشتری از قیام هرات و رهبران اصلی قیام بدست آورند. دولت پس از سرکوبی بیرحمانه قیام کنندگان، آنرا نتیجه مداخلات دولت ایران در امور داخلی افغانستان وانمود کرد و گفت «رهبران مذهبی ایران عده‌یی از ایرانیان را در لباس افغانی به هرات فرستاده تا با دامن زدن به مسایل شیعه و سنی در میان مردم نفاق تولید کند».

علت این تبلیغات دولت، نطق‌های پرشور آیت الله شریعت مداری، یکی از رهبران مذهبی ایران بود که از فراز منبر روز جمعه اقدامات خشنونت بار دولت افغانستان را محکوم ساخته بود.

پیروزی انقلاب اسلامی در اوایل سال ۱۹۷۹ در ایران و قرارگرفتن آیت‌الله خمینی در رهبری این کشور، ضربت دیگری بود بر استحکام رژیم انقلابی در افغانستان. آیت‌الله خمینی طی نطق شدیدالسخنی رژیم افغانستان را یک رژیم ضد اسلامی نامید و آنرا محکوم کرد و هرگونه روابط خود را با این رژیم قطع نمود. از آن تاریخ به بعد، ایران پناهگاه مطمئن برای چریک‌های افغانی بشمار رفت.

امریکا که بنا بر توصیه انگلیس از حمایت محمدرضا شاه دست گرفته بود تا رژیم اسلامی بخاطر ضربه زدن به رژیم انقلابی در افغانستان، در ایران پا بر جا شود، وقتی دید که رژیم اسلامی ایران، امریکا را بدتر از شوروی می‌پندارد و حاضر نیست برای آن کشور در ایران نقش پای بگذارد، بلکه خواهان پول‌های نیز هست که گویا شاه در امریکا ذخیره کرده است و برای بدست آوردن آن، دیپلوماتهای امریکایی را گروگان گرفته است، صدبار از کاریکه در حق شاه کرده بود، پشیمان شد، ولی این پشیمانی دیگر فایده‌ی نداشت و اجباراً دندان روی جگر گذاشت و خود را متسلی به این ساخت که ایران پناهگاه خوبی برای چریک‌های افغانی ضد رژیم کابل است. دیگر امریکا منافعش را

کاملا در ایران از دست داد و مساله گروگانهای امریکائی، حکومت کارتر را چنان دچار سرگیجه‌گی نموده بود که حتی فراموش کرد به روسها بگوید: امریکا مخالف مداخله شوروی‌ها در افغانستان از طریق زور و فشار نظامی است و شوروی هم برای رسیدن به اهداف استراتژیکیش به افغانستان قشون پیاده کرد.

با پیاده شدن قشون سرخ شوروی در افغانستان، مهاجرت افغانها به ایران و پاکستان روز افزون گردید و چون دولت افغانستان، شورش هرات را نتیجه دسایس امپریالیزم و ارتجاع منطقه، یعنی پاکستان و ایران میدانست، لذا حکومت پاکستان و ایران مقدم مهاجرین و بخصوص مخالفین رژیم جدید افغانستان را گرامی داشته، با پذیرفتن مهاجرین، گروه‌های مقاومت ضد رژیم را ایجاد نمودند تا با جنگ و گریز در داخل کشور، یک جنگ فرسایشی را بر ضد دولت جدید سازمان داده باشند. نقش گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود و تورن اسماعیل در سازماندهی اینگونه جنگهای پارتیزانی و چریکی چشمگیر بود.

جرقه‌های مقاومت در سایر ولایات

پس از شورش مردم هرات بر ضد سیاست فرهنگی و برنامه اصلاحات ارضی دولت که با خشونت تمام سرکوب گردید، هسته‌های مقاومت بتدریج در سایر ولایات کشور ایجاد گردید و مبارزه روستائیان با همدستی ملاکان و زمینداران با قطع خطوط مواصلاتی از ولایات به مرکز و از مرکز به ولایات آغاز شد.

دولت در آغاز قطارهای مسافربری و اکمالاتی را بوسیله نیروهای امنیتی و انتظامی اسکورت مینمود. اما چون دید رسیدگی به تمام نقاط کشور، یک کار توان فرساست و ضمناً متحمل تلفات جانی افراد دولتی نیز میگردد، از ادامه این روش صرف‌نظر نمود و بالنتیجه راه‌ها و شاهراه‌های مواصلاتی به مرکز تقریباً در دست کنترل مخالفین دولت قرار گرفت. دولت هم بر خشونت خود افزود و روستاها و مناطق شورشی را بشدت بمباردمان میکرد. کمترین عکس‌العمل مردم با شدیدترین و بدترین شیوه مجازات جواب داده میشد. چنانکه اندکی بعدتر از شورش هرات، مردم زمینداور در هلمند، دست بشورش زدند و از ولسوال تا مدیر مکتب و سر معلم و معلم حزبی هر چه بدستشان آمد، از میان بردند و برخی را مثل گوسفند در زیر ساطور قطعه‌قطعه و ریزریز کردند. دولت هم محلات شورشی را بمباران نمود و عده‌یی از مردم شورشی را

دستگیر کرده به قندهار انتقال داد و سپس در محضر عام اهالی، آنها را در زیر چرخهای تانک خورد و خمیر ساخت و بدین‌سان زهر چشمی به مردم قندهار نیز نشان داد.

بدنبال قیام هرات و شورش زمینداور، در ولایت کنر مردم نورستان و دره پیچ در روز اول سال ۱۳۵۸ (۲۱ مارچ ۱۹۷۹) جاده موتر رو را قطع کردند و پایگاه نظامی دولت را در اسمار و بریکوت در محاصره قرار دادند.

برخی بدین باوراند که مردم دره کامدیش نورستان قبل از مردم هرات، در تاریخ ۱۲ میزان ۱۳۵۷ با رهبری لطیف‌خان مهردیش و ملاحضرت علی و رحمت نبی، با نیروهای دولت درگیر شدند و نیروهای دولت را مجبور به عقب‌نشینی به بریکوت ساختند.^{۵۲}

جنبش مردم درکنر زمانی قوت گرفت که غنکوهی اسمار به قوماندانی عبدالروف‌صافی با تمام پرسونل و مهمات و اکمالات خود به مجاهدین جمعیت پیوست. دولت هم قراء و قصبیات کنر را زیر بمباران هوایی گرفت و چون دید مردم دست از مقاومت بر نمی‌دارند، روز ۲۰ آپریل = ۳۰ حمل ۱۳۵۸ دولت دست به کشتار دسته جمعی اهالی روستای «کراله» زد.

مرحوم فرهنگ از قول شاهدان عینی حادثه مذکور را بدینگونه روایت کرده است: «دو صد نفر سرباز و پولیس حکومتی که توسط ۲۰ تن مشاور شوروی ملبس به لباس نظامی اردوی افغانستان رهبری میشدند بدنبال یک حمله نیروی چریکی، مردان قریه کراله را تا بچه‌های ۱۲ ساله در یک نقطه جمع نموده، دستور دادند که آوازشان را به شعار «هورا» و سایر شعارهای کمونیستی بلند کنند. اما مردم که شعار مذکور را ضد اسلام می‌شمردند، به جای آن نعره الله‌اکبر کشیدند. آنگاه امر قوا، امر آتش صادر کرد و یک هزار و یکصد و هفتادتن مرد و پسر جوان در پیش چشم زنان و مادران و کودکان‌شان بخاک و خون غلطیدند.^{۵۳}

متأسفانه بخش بیشتر این جنایات و کشتارهای دسته‌جمعی مردم و اهالی روستاها در نقاط دور دست و دشوار گذار و در شرایط فقدان ثبت وقایع صورت گرفته که هیچکس جز آنانی که خود طعمه آتش توپ و بمب و راکت شده، باقی نمانده تا چشم دید خود را از مظالم دولت بازگو کنند.

^{۵۲} - مجله پیام زن، شماره ۳۷، ص ۸۹

^{۵۳} - فرهنگ، ج ۲، ص ۱۲۵

در هزاره جات عملیات دولت با کشتار پیشوایان مذهبی آغاز شد و چون مردم بمقابله و مقاومت بر خاستند، دولت که از اعزام قطعات اردو بداخل هزاره جات بیم داشت کوشید تا مردم را از طریق محاصره اقتصادی وادار به تسلیم شدن نماید.

در ماه حمل ۱۳۵۸ (مارچ و آپریل ۱۹۷۹) مردم بادغیس و جوزجان و سمنگان و در ماه ثور (آپریل و می) مردم غور و لوگر سر به شورش برداشتند و عرصه را بر دولت خلقی تنگ ساختند و پس از آن در تابستان ۱۳۵۸ مبارزه با رژیم تقریباً اکثر نقاط کشور را فرا گرفت و دولت هم میکوشید این شورشها را با قهر و خشونت با بمباران هوایی و آتش توپخانه و نیروی زرهدار سرکوب کند. در اواخر ماه ثور ۵۸، احمد شاه مسعود در رأس ۴۳ نفر از مجاهدین به پنجشیر وارد شد و پس از مشورت و مصلحت با مردم دره‌های پنجشیر، آنان را برای مبارزه و مقاومت با رژیم آگاه و آماده ساخت و سپس به فتح علاقه داری حصه اول، بوله‌غی، خارو و پل کفترخان واقع در دهانه سالنگ جنوبی موفق شد. نیروهای دولت برای سرکوبی مبارزین پنجشیر بحرکت آمدند و در برخوردهای که میان آنان صورت گرفت، فراوان از افراد دولتی تلف شدند. جنگ چهل روز در دره‌های پنجشیر دوام یافت و سرانجام با زخمی شدن احمد شاه مسعود از ناحیه پا، برای مدتی متوقف گردید.^۴

در بدخشان، در ولسوالی کشم تقریباً همزمان با قیام هرات مردم دست به عصیان زدند و کارمندان حزبی دولت را نابود کردند. هر چند دولت عده‌یی از شورشیان را دستگیر و بروایتی توسط طیارات نظامی از ارتفاعات بسیار بلند در دریای آمو، یادره‌های پر از سنگلاخ رها کرد، مگر مردم هر روز بیشتر از پیشتر از رژیم گریزان شده به انتقام کشی از کارمندان دولت می‌پرداختند.

در دره صوف ولایت سمنگان، اهالی در ماه ثور ۱۳۵۸ (می ۱۹۷۹) قیام نموده و عمال دولت را از میان بردند. پس از آن دولت دوباره بدره مذکور نفوذ کرد و اهالی را با فریب غافلگیر نموده (۱۵۰۰) تن را در زیر چشم مشاورین روسی تیرباران کردند. غالباً کشتارهای دسته جمعی بدستور مشاورین روسی صورت میگرفت و اجرا کنندگان جنایات، از اینکه بدستور مشاورین هموطنان خود را دسته جمعی نابود کرده بودند، دست بر سبیل‌های خود به علامت فتح و پیروزی میکشیدند. معهذاً مردم دست از مقاومت برنمیداشتند و بتدریج این مقاومتها بشکل جهاد علیه رژیم در آمده، وطن شمول شده میرفت.

^۴ - فرهنگ، ج، ۲، ص ۱۲۵ ببعد

چنین مینماید که مقاومت مردم تا این زمان بیشتر در اطراف و در ولایات دور دست جریان داشت و پایتخت کشور به علت کنترل شدید و قیودات حکومت نظامی از این نوع شورش‌ها و عکس‌العمل‌های مردم بی غم بود. اما اینطور نبود. از نیمه سال ۱۹۷۹ برخی جرقه‌ها و ناآرامی‌ها در کابل و حومه آن بر ضد رژیم رخداد که با خشونت و تلفات سنگین خاموش ساخته شدند. از آن جمله میتوان از مبارزه استادان پوهنتون کابل و شورش چند اول و جنبش بالاحصار کابل نام برد که مختصراً هر یکی تشریح میگردد.

شورش چنداول

چنداول در مرکز کابل، یکی از محلات سکونت ترکان قزلباش شیعه مذهب است که عده‌یی از هزاره‌های شیعه را نیز در خود جای داده است. قزلباش‌ها از بقایای لشکر نادر افشار میباشند که بعنوان یک اقلیت اتنیکی از اتحاد صمیمانه با همدیگر برخوردارند. روشنفکران قزلباش و علمای مذهبی آنان در کابل از شهرت فراوان بهره‌مند بودند. سید سرور واعظ یکی از علما و واعظان نامدار چنداول، کسی بود که مردم قزلباش را به ماهیت رژیم جدید آگاه ساخت و بزودی از جانب دولت گرفتار شد. به قول فرهنگ، سی تن از علمای مذهبی قزلباش و هزاره به تره‌کی مراجعه کردند و رهایی واعظ را تقاضا نمودند. تره‌کی هم نامبرده را رها کرد. معذالک چون علما از انتقاد از اعمال دولت خودداری نکردند، بزودی سرور واعظ بشمول شیخ محمد امین افشار، فتح محمد علی، سیدعلی احمد عالم، سیدعبدالحمیدناصر، سیدمصباح سنگلاخی، سیدمیرحسن رضوانی، شیخ سلطان، اسماعیل مبلغ از روشنفکران ممتاز و شاز هزاره، سیدابراهیم، عالمشاهی حقوقدان، محمد یوسف بینش وکیل سابق، محمد حسین نهضت منشی سابق شاروالی، سید میرزا شاه فضیلت معلم ادبیات، علی آقا استاد پوهنتون (پسر سید اسمعیل بلخی از پیشوایان روحانی افشار) دکتور محمدقاسم صابری، نادرعلی‌خان جاغوری سناتور سابق، سیدمهدی مدنی، محمدمهدی ظفر(نطاق توانای رادیو تلویزیون) و عده بزرگ دیگر، یکی بدنبال دیگری گرفتار و مفقودالایر شدند.

این گرفتاری‌ها اذهان مردم شیعه را بخصوص برای حرکت علیه نظام خود کامه تک حزبی آماده ساخت و عده بی ازین مردم با تنظیم‌های جهادی در ایران و پاکستان در تماس آمدند و در نتیجه بروز ۲ سرطان (۲۳ جون ۱۹۷۹) مردم محله چند اول اعم از قزلباش و هزاره بساعت ۱۰ قبل از ظهر در حصه اول جاده میوند اجتماع نموده با دادن شعارهای ضددولتی، نخست ماموریت پولیس را اشغال و اسلحه آن را برای دوام مبارزه

بدرست آوردند. و سپس در طول جاده میوند به مظاهره پرداختند. در عین حال یک تعداد از جوانان اوراق تبلیغاتی ضد رژیم را توزیع میکردند. بدنبال تظاهر کنندگان دو عراده بس حرکت میکرد که در بین آن افراد مسلح قرار داشتند. بزودی چندین هزار نفر از مردم شهری با اسلحه ابتدایی کارد و تبر و غیره به مظاهرهچیان پیوستند و جمعیت بزرگی تشکیل دادند. اما بزودی مظاهرهچیان با برخورد خشونت‌بار دولت روبرو شد. نیروهای مسلح دولتی بر تظاهرکنندگان آتش گشودند و در پایان چهار ساعت گلوله‌باری نیروهای دولتی، عده زیادی از مردم که در محاصره قرار گرفته بودند، کشته شدند و بقیه السیف از طریق کوچه‌های فرعی خود را نجات دادند.

مجروحین حادثه که تعدادشان ممکن است به هزاران نفر میرسید، از هرگونه پرستاری و تداوی محروم ماندند. زیرا شفاخانه‌های دولتی از پذیرفتن ایشان خودداری کردند. بدنبال آن انتقام‌گیری دولت آغاز شد. شب هنگام چند اول توسط نیروهای نظامی دولت محاصره شد و صاحب‌منصبان به زور و عنف وارد منازل مردم شده جوانان را دستگیر و مخصوصاً در خانه‌ایکه مجروحی دیده میشد. تمام اعضای جوان و بالغ خانواده به اسارت گرفته میشد. بدینگونه بقیه روشنفکران و علمای مذهبی چنداول به دلیل اتهام شرکت در تظاهرات زندانی و سر به نیست شدند. مانند: دکتور علی محمد و دکتور رشیدی و دکتور جعفرطاهری، حاجی سیدعلی‌جان رضوی، یونس مهدی‌زاده، حاجی عبدالکریم‌علی، مولوی نجف‌علی‌نجاتی، میرعلی احمد شامل، علی‌احمد ضیاء و دیگر شخصیت‌های محلی که اسمشان بما نرسیده است.

تعداد تلفات این حادثه اعم از آنانی که در برخوردها کشته یا بعداً دستگیر و اعدام شده‌اند به ده‌هزار نفر تخمین زده میشود. (خوشبختانه یکی از شخصیت‌های با نام و نشان چند اولی آصف آهنگ وکیل دوره ۱۳ بود که بنا بر شناسایی با حفیظ‌الله امین در این گیرودار زنده ماند و بعدها در دوره بیرک‌کارمل و نجیب‌الله تا ۱۳۷۱ در کابل بود و باش داشت و پس از تصرف کابل و آغاز جنگ‌های مذهبی میان مجاهدین او به پشاور مهاجرت نمود. از فعالان این شورش، اسمای محمد جعفر واعظ زاده، محمدیونس مهدی‌زاده، ظهورالدین، میرعلی احمد ضیاءمحمد عمر، پهلوان فرامرز و میر اکبر آقا بر سرزبانها بود و ممکن است تعداد فعالان جنبش بیشتر از این‌ها بوده باشد.^{۵۵}

بدنبال این حادثه شایع شد که بعضی از گروه‌های اسلامی بیرون مرزی، (از جمله حزب اسلامی) مردم چنداول را با وعده کمک به قیام تشویق کرده بودند اما در عمل از

^{۵۵} فرهنگ، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۳۰

همکاری خود داری نمودند و بالنتیجه چند اولیان بدون محاسبه قوت خود با دولت جدید، دست به اقدامی زدند که بیش از همه خود را خورد و خمیر ساختند بدون آنکه کسی بداد آنان رسیده باشد. این ضربت شاید در طول زندگی چند اولیان بدترین و فاجعه برانگیزترین ضربتی بود که پس از کودتای ثور آنها متحمل شدند.

چنداوول و چنداولیان باری پس از پیروزی مجاهدین بر رژیم قبلی نیز دچار ضربات وحشتناکی از طرف نیروهای دولتی شدند. در زمستان ۱۹۹۳ مطابق جدی - دلو ۱۳۷۱ گلبدین حکمتار در ایتلاف با حزب وحدت به مخالفت با حکومت برهان‌الدین ربانی برخاست و تمديد يا تعيين مجدد آقای ربانی را از طرف شورای حل و عقد برای دو سال دیگر مردود شناخت و بالنتیجه جنگهای شدیدی میان طرفداران دولت ربانی و گلبدین حکمتیار به وقوع پیوست. حزب وحدت به کمک هواداران چند اولی خود باری از موضع چند اول و نیروهای دولتی مستقر بر کوه باغ بابر و دامنه‌های خواجه صفا حملاتی انجام داد و بالمقابل نیروهای دولتی از بلندی‌ها و ارتفاعات کوه خواجه صفا چند اولیان را به آتش توپ و خمپاره بستند و طیارات دولتی بر فراز محله چنداول بمب و راکت فروپاشید. بدینگونه ضربتی غیر قابل تصویری بر چند اول و چند اولیان وارد آمد که تمام مردم محله مذکور، متحمل خسارات مالی و جانی فراوان شدند و چند اول دیگر بکلی از وجود افراد وابسته بحزب وحدت و حتی از انسان خالی شد. و جز تلی از خاک و ویرانه امروز چیز دیگری از آن محله بر جا نمانده است.

چنداوولیان نمی باید بدون سنجش و محاسبه قدرتمندی و موقعیت خود دست به عملی میزدند، که خود و خانواده‌های خود و در مجموع محله تاریخی چنداول را چنین به آتش نیستی و نابودی کامل میکشاندند. ممکن است این بار هم چند اولیان فریب وعده‌های نیروهای اسلامی درون مرزی، حزب وحدت را خورده باشند.

شرح این هجران و این خون‌جگر این زمان بگذار تا وقت دگر!

بلوای بالاحصار و نقاط دیگر

بالاحصار قلعه تاریخی است در جنوب شرق شهر کهنه کابل که بر فراز تپه بلندی بنا یافته و در تاریخ افغانستان شاهد رخدادهای مهم و غالباً خونینی بوده است. شاهان درانی بعد از احمدشاه و سلسله محمد زایی از امیردوست محمدخان تا امیر شیرعلیخان در اینجا بر تخت سلطنت افغانستان جلوس داشته‌اند. از عهدامیر عبدالرحمن‌خان تا پایان کار امیرامان‌الله خان، تقریباً متروک بود، اما نادرشاه مجدداً آنرا مرمت کرد و با تاسیس

مکتب حربیه و پوهنتون حربی در آنجا، بالاحصار رونق گرفت. پس از انتقال پوهنتون حربی در پل چرخی، بالاحصار محل نظامی نیروهای ضربتی و کوماندو، قرار گرفت.

به تاریخ پنجم اگست ۱۹۷۹ (۱۴ اسد ۱۳۵۸) که بیش از چهل روز از حادثه چند اول نگذشته بود، یکبار دیگر کابل و این بار بالاحصار آن به جنبش در آمد و نظامیان مخالف دست به بغی و طغیان زدند و تا پای جان رزمیدند.

فرهنگ مینویسد: «یکروز قبل از قیام، یک قطعه افراد از جلالآباد هم به بالا حصار انتقال یافته بود که در بین ایشان عده‌یی صاحب‌منصب مربوط به احزاب اسلامی موجود بود. شورش کنندگان سه تانک را علیه خانه خلق (مقر ریاست جمهوری) سوق دادند. لیکن دولت بسرعت اقدام کرده تانکها را توسط راکت هلیکوپتر از بین برد. در داخل قلعه نبرد شورشیان با نیروهای وفادار دولت از حوالی ظهر تا ساعت چهار بعد از ظهر طول کشید و در پایان قیام کنندگان که تعدادشان ۱۲۰۰ نفر تخمین شده است در زیر ضربات تانک و هلیکوپترهای توپدار به تسلیم مجبور شده همه اعدام و شب هنگام در اطراف کابل به زیر خاک مدفون گردیدند. حتی اشخاص غیرنظامی که در آن روز در اطراف بالاحصار دیده شدند، از جمله فضل‌احمد ذکریا معروف به نینواز و حبیب‌ذکریا از ماموران سابق وزارت خارجه نیز دست‌انداز و گرفتار و بگمان غالب از بین برده شدند»^{۵۶}.

اما برخی از سازمان‌های دیگر، از جمله «سازمان رهایی» بلوای بالاحصار را مربوط به مبارزه افراد خود دانسته، مدعی است که «قیام بالاحصار» بخشی از قیام عمومی‌ای بود که توسط «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» (متشکل از پنج سازمان از جمله سازمان رهایی و حرکت انقلاب اسلامی) طرح ریزی شده بود. و قرار بود همزمان در بسیاری نقاط دیگر کابل و ولایات حرکت‌هایی مسلحانه جهت براندازی دولت امین بوجود آید. ولی متأسفانه قیام به علت خیانت تنی چند نتوانست به موفقیت بیانجامد و فقط در بالاحصار، خالد و گل احمد از سازمان رهایی، توانستند اکثر خلقی‌ها را تیرباران و خود هم پس از شش ساعت درگیری به شهادت برسند. علاوه‌تاً تعداد دیگری از رهبران قیام که دستگیر شدند، زیر شکنجه‌های روس‌ها و جلادان امین، جان باختند. از آن جمله بود داود، استاد آکادمی پلیس و محسن یکی از روشنفکران نامدار هزاره که هر دو خارج از بالاحصار قرار داشتند.^{۵۷} «مجله مدعی است که یکی از برادران (زکریا) هنوز زنده است و آنان هم در آن روز وظایفی در ارتباط به شورش بالاحصار داشتند.

^{۵۶} - فرهنگ، همانجا، ص ۱۳۱

^{۵۷} - پیام زن، شماره مسلسل ۳۷ ص ۸۸

بدینسان دولت، با خشم و غضب فراوان، قیام‌ها را سرکوب و صداها را در گلون‌ها خفه میکرد. اما نفرت و انزجار مردم نسبت به دولت روز به روز بیشتر شده میرفت.

در تابستان ۱۹۷۹، مردم پلخمری تسلط دولت را در آن شهر در هم کوفتند و چند روز، خود زمام امور را در دست گرفتند و در بغلان به ترور اشخاص وابسته به حزب پرداختند. در دره پنچشیر در ۱۷ ماه سرطان ۱۳۵۸، مردم به مرکز حکومتی و در علاقه‌داری‌های حصه اول و دوم حمله کرده، سلاح و مهمات دولتی را به غنیمت بردند. و از آن به بعد پنچشیر یکی از دژهای استوار مبارزه بر ضد رژیم و نیروهای اشغالگر شوروی در آمد و نقش چشمگیری در پیروزی جنگ آزادی ایفا نمود.

مبارزه استادان و تصفیه پوهنتون (دانشگاه)

پوهنتون کابل مخصوصاً در دهه قانون اساسی مشروطیت (۱۹۷۳-۱۹۶۳) یکی از کانون‌های داغ مظاهرات و مبارزات سیاسی بر ضد استبداد دولتی بشمار میرفت. در اینجا بود که احزاب مختلف دست‌چپی و دست راستی، از حزب دموکراتیک خلق افغانستان گرفته تا احزاب اسلامی و افغان ملتی و شعله‌یی و غیره به نشوونما پرداختند و هر یک با تبلیغات و اشاعه مرام و اهداف خویش صاحب هویت و شخصیت سیاسی مختص به خود شدند. در اینجا بود که جریانات سیاسی مجال تنفس می‌یافتند و نظریات و افکار خود را میدادند.

از کودتای ۱۹۷۳ به بعد، پوهنتون دیگر محل میتنگ‌ها و ابراز احساسات سیاسی بگونه مظاهره و اجتماعات نبود، در دوره پنج ساله جمهوریت داود، پوهنتون برخوردار از یک فضای آرام و بی‌دغدغه تحصیلی بود و بلاوقفه محصلان و استادان مصروف درس و تحصیل خویش بودند. و برعکس دهه مشروطیت که اغلب اوقات تحصیلی و روند تعلیم و تربیت بعلت مظاهرات پی هم و غالباً بی‌محتوا، تعطیل بود در این دوره جریان تعلیم و تربیت در موسسات تحصیلی در مسیر طبیعی و نورمال خود ادامه داشت.

اما پس از کودتای ثور، دیگر درس و تحصیل و کسب دانش ارزش خود را از دست داد. استادان و محصلان غیر متعهد به حزب دموکراتیک خلق مورد پی‌گرد شدید اعضای حزب بر سر اقتدار قرار میگرفتند. کوچکترین تبصره یک استاد در مورد محتوا و استراتژی رژیم جدید با بدترین مجازات جواب داده می‌شد.

استادان مجرب و با دانش که اکثریتشان دارای تحصیلات عالی در کشورهای غربی بودند، حق و ناحق از صحنه تدریس دستگیر و زندانی می‌شدند و غالباً نابود می‌گردیدند.

فرهنگ در مورد سازمائی به همت استادان پوهنتون اشاره کرده می‌نویسد: «تا جاییکه برای مولف معلوم شده، یکی از اولین سازمانهای که در این خط کار کرده در ماه جوزای ۱۳۵۷ (می و جون ۱۹۷۸) یعنی در فاصله تقریباً یک‌ماه بعد از کودتا در پوهنتون کابل به تثبیت استادان آتی به میان آمد:

پوهاند دکتور محمد عثمان هاشمی از فاکولته طب، پوهاند دکتور محمداختار مستمندی از فاکولته طب، دکتور سیدعبدالله‌کاظم از فاکولته اقتصاد، دکتور غلام محمد نیاز از فاکولته اقتصاد، دکتور عزیزالله‌لودین از فاکولته اقتصاد، دکتور محمداود یار از فاکولته اقتصاد و دکتور میر محمدامین فرهنگ از فاکولته اقتصاد، این جمعیت که مرام آن تنویر محصلان درباره سیاست ضد ملی رژیم و توسعه‌جویی شوروی در افغانستان بود، در ماه جولای ۱۹۷۸ در نتیجه نفوذ شخصی بنام محمد گل رومان از خویشاوندان نوراحمد نور وزیر داخله پرچمی رژیم کشف شده، اعضای آن بازداشت شدند و پس از تحقیق آمیخته با شکنجه در محبس پل‌چرخ زندانی گردیدند...

هر چند ماه یکبار گروهی از استادان پوهنتون گرفتار، بعضی زندانی و عده‌بی اعدام می‌شدند. به قول لویدوبری (مورخ امریکایی مقیم کابل) در دوره بین آپریل ۱۹۷۸ و دسمبر ۱۹۷۹، شش‌بار چنین «تصفیه» صورت گرفت که مهمترین آن در نومبر ۱۹۷۸ رخداد. شرح تفصیلی این حرکات به اینجانب نرسیده، زیرا رژیم می‌کوشید تا اخبار مربوط به آن خفه گردد و شخصیت‌های مبارز بیشتر تلف شده مجال نشر خاطرات‌شان را نیافتند...

بنابراین در اینجا به معرفی (ذکر اسامی) استادانی که در آن وقت توسط دولت کمونیست گرفتار و به گمان غالب از بین برده شدند اکتفا می‌کنیم: پوهاند دکتور فتاح همراه، پوهاند دکتور عبدالعظیم مجددی، پوهنوال دکتور محمد هاشم مهربان، پوهندوی دکتور جانعلی‌جاغوری، پوهنمل دکتور عبدالغفار، پوهنمل دکتور عبدالظاهر رزبان، پوهیالی سیدکریم دادگر، پوهیالی دکتور عبدالاحد از فاکولته طب. پوهنمل زمیریالی ناصری، پوهنیار محمد علم نورستانی، پوهنیار امیر محمدیاد، پوهنیار خان محمد قبادی، پوهنیار زکریا، پوهنیار علی‌حیدر مهیب، پوهنیار عبدالرزاق، پوهیالی خانباز، از فاکولته زبان و ادبیات. پوهاند غلام محمد نیازی، پوهاند وفی‌الله سمعی، پوهندوی حبیب الرحمن،

پوهنمل ایاز الله مخه‌ور، پوهیالی غلام‌فاروق، پوهیالی نصیراحمد از فاکولته شرعیات. پوهیالی محمدحسن، پوهیالی محمدصدیق، پوهنمل محمدمحسن، پوهنمل عبدالکریم، پوهندوی محمدکریم ابراهیم‌خیل، از فاکولته انجینری. پوهندوی غلام‌غوث شجاعی، پوهنیاردوست محمدکامکار، پوهنیار عبدالسلام از فاکولته علوم اجتماعی، پوهندوی محمدعارف، پوهنیارنجیب‌الله از فاکولته حقوق و علوم سیاسی، پوهنمل عبدالغفور سلطانی، پوهندوی محمدیونس اکبری از فاکولته علوم، پوهنوال فضل احمدحراری از فاکولته دواسازی، پوهنیار عزیزالله امین‌یار از فاکولته اقتصاد.^{۵۸}

بدون شک تعداد استادان اعدام شده و زندانی از سایر فاکولته‌ها بشمول پولی‌تخنیک کابل، بمراتب بیشتر از فهرستی بوده که جناب فرهنگ اسامی آنها را ثبت نموده است.

روشنفکران و دانشمندان و استادان به مثابه چراغ دل مردمان کشور که با هزاران خون دل مادران و پدران درس‌خوانده و آموزش دیده و خود را در سطح عالی آگاهی علمی و فنی رسانده‌اند، و در راه آگاهاندن جامعه و بدرجه اول شاگردان پوهنتون‌ها و مکاتب گام برداشته‌اند و در این راه جان‌های خود را از دست داده‌اند، حق دارند تا از ایشان هر نویسنده و هر مورخ با وجدان و وطنخواه یاد کنند و ذکر خیری نماید و با یادکرد نام آنها، اثر خود را زینت ببخشد. روان فرهنگ شادباد که با یاد اسامی این استادان پرشور و از خود گذر ادای دین کرده است. موصوف ضمن یادکرد مبارزات استادان پوهنتون کابل، از مبارزه روشنفکران خارج پوهنتون نیز یادآور شده نوشته است:

«حرکت زیرزمینی دیگری که در این وقت براه افتاد و در شهر و روستا علیه رژیم کارایی کرد، جنبشی بود با نامهای «ساما» (سازمان انقلابی مردم افغانستان) و «ساوا» (سازمان انقلابی و طن‌پرستان افغانستان) و گروه اخگر و سازمان پیکار در داخل و «فازا» و «هجاما» و امثال آن در خارج شناخته شده است. منشأ اصلی این جنبش حرکت‌های «شعله جاوید» و «ستم ملی» در دوره مشروطیت بود. که از طیف‌های گوناگون مارکسیستی غیر خط مسکو تشکیل یافته هم با دولت و هم با احزاب خلق و پرچم مقابله داشت.

در دوره جمهوریت محمدداود اینها زیر فشار قرار گرفته، رهبرانشان زندانی

^{۵۸} فرهنگ، همان، ص ۱۳۷ - ۱۳۸

شدند (البته بر اثر پافشاری پرچمی‌ها از طریق وزارت داخله که در راس آن یکنفر پرچمی قرار داشت) پس از کودتای کمونیست‌ها، در سنبله ۱۳۵۷ بقیه آنها کنگره‌یی را در پنجشیر تشکیل دادند که در آن «ساما» بر رهبری مجید کله‌کائی از «ساما» برهبری دکتر هادی محمودی جدا شده و در کوه‌دامن، بدخشان و نیمروز به عملیات چریکی دست زدند. و در قیام‌های هرات و چند اول به پیمان‌ه محدود سهم گرفت. بعدها جریان‌های اسلامی وابسته به سازمان‌ها مقیم پاکستان و ایران، رهبری مبارزه را در داخل زیر اداره خود گرفته، دست‌سامایی و بقایای شعله‌جاوید و ستم ملی را از عملیات کوتاه ساخته، فعالان آن را از بین بردند و فعالیت سامایی‌ها به نشرات در داخل و خارج محدود شد.

حزب افغان ملت هم بدنبال کودتای ثور شکل زیر زمینی اختیار نموده، بعضی از عناصر آن با رژیم جدید به مبارزه پرداختند. صاحب منصبان و خورد ضابطان وابسته و متمایل به این حزب در اکثر قیام‌های نظامی این دوره بخصوص در قیام فرقه ۷ ریشخور و حرکت فرقه جلال‌آباد به شکل انفرادی و دسته‌جمعی اما با حفظ استقلال سازمانی خود شرکت نمودند. به اثر این اقدامات دولت در ماه میزان ۱۳۵۸ غلام‌محمد فرهاد رهبر حزب را با عده دیگر از سران آن گرفتار نمود و منسوبین حزب را مورد تعقیب قرار داد.^{۹۰}

بدینگونه طوریکه دیده شد، روشنفکران کشور نیز موازی با جنبش‌ها و شورش‌های مردم بر ضد رژیم بی‌تفاوت به اوضاع نبوده و با وجود اختناق و پیگرد شدید دولت، در بسیج نمودن افراد علیه رژیم نقش میهنی و ملی و روشنفکرانه خود را ادا کرده‌اند.

در دوره حکومت ببرک‌کارمل و تسلط مستقیم شوروی بر کشور، بقایای سازمان‌های «ساما» و «ساوا» که از خط مارکسیستی پکن پیروی میکردند بکلی ریشه‌کن شدند. زیرا مخالفت پرچمی‌ها و خلقی‌ها با گروه شعله‌جاوید و بقایای آنها بیشتر از دشمنی و مخالفت مسکو با پکن آب می‌خورد و همینکه عناصر منسوب به «شعله‌جاوید» دستگیر می‌شدند، بسرعت نابود می‌گردیدند.

نبرد شاگرد با استاد یا پیروزی امین بر تره‌کی

خودخواهی و جاه‌طلبی و هیچ‌شمردن دیگران مرضی است که قبل از همه خود

^{۹۰} - فرهنگ، همان، ص ۱۳۹

انسان را خورد میکند و نسبت به دیگران بی عقیده و بی اعتماد میسازد. همکاری ترهکی و امین و مبارزه ایشان بر ضد گروه پرچم و رهبر آن، ببرک کارمل، بیشتر بخاطر کسب قدرت و رهبری در حزب بود و مخالفت کارمل نیز با این دو بیشتر بخاطر قرار گرفتن در راس قدرت دولتی و حزبی بود.

امین و ترهکی پس از دور ساختن رقیب مشترکشان (کارمل) تا مدتی مثل دو یار دلدار، نسبت بیکدیگر ابراز صمیمیت و اخلاص مینمودند. امین خود را شاگرد ترهکی و او را استاد و «رهبر کبیر خلق» مینامید و ترهکی هم امین را «شاگردوفادار» خود توصیف مینمود. اما وقتی که پای رقابت در میان آمد، دست رفاقت قطع شد. شاگرد و استاد هر دو در پی از میان بردن یکدیگر خود برآمدند. امین پس از قرار گرفتن در چوکی صدارت و سرپرستی امور وزارت دفاع، تا توانست افسران جوان اردو را که اکثراً اطرافی و به ملیت پشتون منسوب بودند، بدور خود جمع نمود و آنها را مورد حمایت خویش قرار داد تا آنجا که سبب نگرانی ترهکی شد.

در عین حال امین تا توانست مخالفین پرچمی خود را از تمامی مقامات دولتی و نظامی عقب زد و یا زندانی ساخت و یا وادار به بدگویی و افشاگری از رهبری پرچم و تانید از خود و ترهکی نمود. این روش امین بزودی پله هواخواهان امین را در برابر هواداران ترهکی سنگین تر ساخت و در نتیجه در داخل حزب بر سر اقتدار دو گروه «ترهکی» و «امینی» به میان آمد.

در چنین هوا و فضایی ترهکی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیر متعهد به هاوانا پایتخت کوبا رفت. در بازگشت ترهکی توفقی در مسکو نمود و با برژنف رئیس حزب کمونیست و دولت شوروی ملاقات سری انجام داد.

برژنف که متوجه تندروی های امین در برابر پرچمی ها بود و ادامه این سیاست را به ضرر استقرار رژیم که سالها بروی آن کار کرده بود، میدانست، برای ترهکی گوشزد نمود تا سیاستش را در برابر پرچمی ها و حتی غیرحزبی ها نرمتر کند. البته مسکو بطور قطع نمیخواست بین امین و ترهکی، یکی را انتخاب کند. اما پر واضح بود که امین غیر قابل کنترل تر از ترهکی بود و نسبت به توصیه های شوروی بی اعتنا تر. به همین جهت مسکو میخواست موقعیت ترهکی را با حمایت خود در مقابل رقیب خطرناکش امین، تحکیم نماید. اما این حمایت که صرف در حرف بود، بحال ترهکی فایدهی نکرد و در عوض سبب از بین رفتن فوری ترهکی شد.

یکی از افراد مورد اعتماد امین در این سفر، صاحب منصبی بود بنام سید داود ترون که اینک به عنوان یاور خاص (سریاور) ترهکی، همه حوادثی را که در اطراف ترهکی رخ میداد، کلمه به کلمه و هو به هو، به حفیظ الله امین گزارش میکرد. این شخص که از جمله صاحب منصبان قوای هوایی و تحصیل یافته شوروی و با زبان روسی آشنا و در سفر هاوانا، ترهکی را همراهی میکرد، هر طوری بود کلیات مذاکرات ترهکی - برژنف را به امین از مسکو اطلاع داده بود، هر چند شایعات بعدی در کابل میرساند که داکترشاولی وزیر امور خارجه که ترهکی را همراهی میکرد و در مجلس خاص ترهکی - برژنف حضور نداشت، به امین از مسکو گزارش داده بود که: مذاکرات خصوصی ترهکی - برژنف، محتوی توطئه‌نی بر ضد امین است. اما داکتر شاهولی که مردی نرم‌خوی و محتاط بود، ممکن است خودش این گزارش را به امین نرسانده باشد و توسط ترون که مردی فعالیت و پرتبوتلاش‌تر بود و احساس میکرد که مردی مقرب‌تر به امین است، گزارش کرده باشد.

بهر حال باری چنین نیز شایع شد که ترهکی از مسکو به هواداران خود و از جمله به رئیس پولیس مخفی (اکسا) اسدالله سروری هدایت داده بود که تا برگشت او از سفر، امین را از بین بردارد و سروری گویا طوری پلان کرده بود که امین را در روز برگشت و ورود ترهکی به کابل در فاصله راه میان ارگ ریاست جمهوری و میدان هوایی بین‌المللی کابل از میان ببرد. اما امین که از قضیه قبلا اطلاع حاصل کرده بود، مواضع خود را در درون ارگ و در داخل گارد ریاست جمهوری تقویت بخشید و سپس خود را برای استقبال بی نظیر از ترهکی آماده ساخت.

روز ۲۱ سنبله ۱۳۵۸ مطابق ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۹ جاده انصاری از ارگ ریاست جمهوری تا میدان هوایی کابل دوطرفه از افراد ملکی و کارمندان دولتی و شاگردان مکاتب و وابستگان حزب و نظامیان اشباع شده بود. تعدادی از موترهای تشریفاتی و انتظامی و پولیس یکی بعد دیگری جاده انصاری را به استقامت میدان هوایی با سرعت طی میکردند اما در هیچیکی از این موترها، صدراعظم (امین) به نظر نخورد، حس‌کنجای مستقبلین لحظه به لحظه بیشتر شده میرفت، در هنگامیکه طیاره حامل ترهکی در فضای کابل ظاهر شد، دوموتر جیب روسی بطور خیلی سریع از جلوی مردم گذشت و زمزمه شد که «رفیق امین» در یکی از این موترها دیده شد. امین وقتی به میدان هوایی مواصلت کرد متوجه شد که اطراف میدان و ترمینل تماما از نظامیان هوادار ترهکی پر ساخته شده است. طیاره حامل ترهکی، نیز به خط فرودگاه نزدیک شد تا بنشیند.

امین فوراً هدایت داد تا طیاره دوباره از خط فرودگاه بلند شود و تا دستور ثانی در فضای کابل به پرواز خود ادامه بدهد. سپس امین هدایت داد تا افراد امنیتی و نظامیان هواخواه ترهکی محل‌شان را ترک گویند و بجای آنها افراد دیگری از گارد ریاست جمهوری و هواخواهان خودش جابجا گردید، این عملیات در ظرف کمتر از ۳۰ دقیقه صورت گرفت و سپس به پیلوت طیاره مخابره شد که میتواند اکنون فرود آمد. طیاره بر زمین نشست و در نزدیک ترمینل میدان هوایی امین و همراهان به استقبال پیش رفتند.

ترهکی که تصور نمیکرد دیگر صورت امین را خواهد دید، وقتی از طیاره فرود آمد، ناگاه خود را با رقیب قوی پنجه‌اش امین روبرو دید. امین قدم پیش گذاشت و ترهکی او را در آغوش گرفت و رویش را برسم همیشه بوسید. و امین نیز دست ترکی را مثل همیشه بوسه زد و اظهار داشت که: خوشبختانه توطئه دشمنان خنثی ساخته شد و اینک بار دیگر او میتواند استادش را زیارت کند. ترهکی پرسید: کدام توطئه؟ ولی امین جوابی نداد و بعد ترهکی با سایر اراکین دولت خود مصافحه نمود و سپس در موترهای مخصوص خود قرار گرفته بصوب ارگ ریاست جمهوری که در دوره ترهکی به «خانه خلق» مسمی شده بود براه افتادند.

ترهکی پس از ورود به مقر ریاست جمهوری، اعضای بوروی سیاسی حزب را برای ارانه گزارش سفر خود فرا خواند. جلسه بیوروی سیاسی آغاز شد و قبل از آنکه ترهکی به ارانه گزارش سفر خود بپردازد، برخی از هواخواهان ترهکی پیشنهاد کردند، که، حفیظ‌الله امین در مورد توطئه‌ایی که برای قتل ترهکی ترتیب داده است به بیوروی سیاسی جواب بدهد. حفظ‌الله‌امین هم به توطئه‌یی اشاره نمود که از طرف ترهکی بر ضد او طرح شده بود و بعد جلسه را ترک گفت و سایرین نیز هر یک به محل کار خود برگشتند. اکنون دیگر اختلافات میان ترهکی و امین آفتابی شد. امین پیشدستی کرد و شام ۲۲ سنبله (۱۳ سپتمبر) عزل سه تن از هواداران ترهکی را اعلام نمود. این سه نفر عبارت بودند از اسلم وطنجار وزیر دفاع، سیدمحمد گلابزوی وزیر مخابرات، شیرجان‌مزدوریار وزیر داخله، شخص چهارمی هم که نامش در رادیو و تلویزیون برده نشد ولی دستش از کار گرفته شده بود، اسدالله سروری رئیس «اکسا» (پولیس مخفی) بود که یکی از طرفداران سرسخت ترهکی بشمار میرفت.

این چهارتن (به استثنای شیرجان‌مزدوریار که گرفتار و زندانی شد) به سفارت شوروی در کابل پناه بردند و از آن میان سروری بنابر روایتی بعداً از طرف آن سفارت توسط تابوت سربسته به مسکو انتقال داده شد و در اینجا همراه با رهبران جناح پرچم

متفقا برای از پا درآوردن امین شروع به فعالیت نمودند. برخی مدعی‌اند که هر سه تن آنها تا سرنگونی امین در سفارت روسیه در کابل نگهداری شده‌اند. امین با برطرفی این اشخاص از ترهکی پیشی‌گرفت و با بدوش گرفتن رهبری وزارت دفاع معلوم میشد که برد با امین است، علاوه‌تا قوماندان گارد و آمر سیاسی گارد و لوی در ستیز که در قصر دلگشا مقرر داشت، هر سه تن از هواداران امین بودند.

روایات حاکی است که ترهکی از این اجراءات عاجل امین برآشفته شده و از امین خواست تا از وزارت دفاع استعفی بدهد، اما امین از قبول آن امتناع ورزید. روز بعد ترهکی از امین خواست تا به خانه خلق (قصرگلخانه) نزد او بدون سلاح بیاید تا در مورد اختلافاتشان در حضور سفیر شوروی مذاکره کنند. در این وقت الکزندریوزانف سفیر شوروی نیز نزد ترهکی آمده بود تا اختلافات میان آنها را بررسی نموده در صورت امکان آنها را آشتی بدهد. امین پس از تماس تلفونی با پوزانف در خانه خلق آمادگی خود را برای مذاکرات با ترهکی ابراز داشت اما سیدداودترونی سریاورترهکی به امین تلفونی اطلاع داد که هوشیارجان خود باشد.

روایات از قول سریاور امین و خانه‌سامان ارگ حاکی است که روز جمعه ۲۳ سنبله امین به تقاضای ترهکی در لباس شخصی همراه با سه تن یاوران مسلح خود (سرور، رشید، وزیر) وارد سراچه ارگ شدند، سیدداودترونی به استقبال برآمد. در بالای زینه دو نفر از یاوران ترهکی پنهان بودند. یاوران امین پیش از او از زینه بالا شدند و چون به طبقه دوم قدم گذاشتند، افسران ترهکی بر روی ایشان آتش کردند که بر اثر آن یک نفر از یاوران امین موسوم به وزیر زخمی و سیدداود ترونی کشته شد. دیگران باتفاق امین که عقبتر بودند از زینه‌ها لولان به پایان رسیدند و خود را به موتر انداخته بدر رفتند. امین به قصر دلگشا بدفتر کار یعقوب لوی در ستیز رفت و در آنجا تلفون ترهکی به او رسید که بچه‌ها بدون اجازه او کار نادرستی را مرتکب شده‌اند و از امین خواست تا دوباره نزد او بیاید. معلوم نیست امین چه جوابی به ترهکی داد، اما به قوماندان گارد جمهوری، جاناد که نفر خودش بود هدایت داد که رابطه حرمسرا را با خارج قطع کند.

فردای آن، شنبه ۲۴ سنبله (۱۵ سپتمبر) امین انتخاب خودش را بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب، رئیس شورای انقلابی و رئیس جمهور به جای ترهکی اعلام نمود و در ۲۶ سنبله (۱۷ سپتمبر) پلنیوم کمیته مرکز فیصله‌های بالا را با اخراج ترهکی، وطنجار، مزدوریار، سروری و گلابزوی از کلیه مقامات حزبی و دولتی تصویب نمود و بجای این اشخاص در وزارت داخله، فقیر محمد، در وزارت مخابرات انجنیر ظریف، در

ریاست اکسا، اسدالله‌امین برادرزاده خود را و در وزارت دفاع یعقوب‌لوی در ستیز را مقرر کرد.

سایر وزراء و ارکان دولت همان‌هائی بودند که در دوره حکومت امین بوزارت خانه‌های مربوطه معرفی شده بودند و پس از سقوط امین، در بست بزدان پلچرخى افتادند. (باستثنای بارق شفیعی که خسرنور احمدنور بود)

امین پس از این اجراءات امر کرد تا تره‌کی را از حرم‌سرای ارگ به کوتی‌باغچه که یکی از عمارات بسیار زیبای عهدامیر عبدالرحمن‌خان و متصل حرم‌سراست) انتقال دهند. تره‌کی مدتی با خانمش در آنجا بسر برد و سه هفته بعد در تاریخ‌های ۱۶ یا ۱۷ میزان (۷ یا ۸ اکتوبر) چون هیچکس از هواداران «رهبر کبیر» بدادش نرسید، به امر امین بوسیله بالشی خفه ساخته شد و در کول‌آبچکان در جوار قبر برادرش دفن گردید.

خبر مرگ تره‌کی در صفحه آخر جراید کابل به عنوان یک خبر کم ارزش و بی اهمیت به نشر رسید و قبر او یک شب پس از دفن او، توسط اشخاص نا شناخته باز و جسدش طعمه آتش گردید.

بدینسان شاگرد بر استاد غالب آمد و کَلک او را کند و خود بر اریکه قدرت تکیه زد. پس از آن امین با شعار «مصونیت، قانونیت و عدالت» به این امر اعتراف کرد که در دوره زمامداری تره‌کی در نتیجه بی‌اعتنایی به این سه اصل، حقوق مردم تلف گردیده، کشت و کشتار به پیمانانه وسیع صورت گرفته و زندانها از مردم بی‌گناه انباشته شده است. بنابراین هیاتی برای واریسی از احوال زندانیان و محکومین و تعیین جزا و احیانا رهایی ایشان مقرر شد. لیکن تعداد زندانیان روز افزون بود. زیرا امین تا دلش خواست از مخالفین پرچمی خود و سایر افرادی که بزعم او و دارودسته‌اش «اخوانی» و مخالف اقتدارش تشخیص می‌گردیدند، انتقام گرفت. بزدان انداخت و شکنجه داد و معدوم ساخت. روایت میشد که شبانه ده‌ها و صدها زندانی سیاسی از محبس پلچرخى بیرون کشیده میشدند و دسته‌جمعی کشته و یا نیمه زنده با بلدوزر در زیر خاک می‌گردیدند. کشتار گاهی که امین در پلچرخى برای مخالفین سلطه و ایدیالش ایجاد کرده بود بنام «پولیگون» یاد میشد و شاهدان عینی بعدها روایت میکردند که محکومین به اعدام در پولیگون که زنده زیر خاک شده بودند تا یکی دو روز بعد از زیر خاک شدن، نفس میکشیدند و زمین هم با این نفس کشیدن اعدام شدگان ته و بالا میشد. علاوه‌تا بسا از متهمین اطراف از طیاره بزمین پرتاب میشدند.

اتحاد شوروی که در قتل تره‌کی غافلگیر شده بود، بدون هیچگونه واکنشی اولین کشوری بود که دولت امین را تبریک گفت و تبدیلی پوزانف سفیر کبیر خود را از کابل که امین تقاضا کرده بود بدون تعلل قبول نمود و بجای آن یکنفر تاتار را بنام فکرت‌تابیف بکابل فرستاد.

در اکتوبر ۱۹۷۹، ایوانپاولوفسکی، یکی از جنرالان ارشد اردوی شوروی همراه با تنی چند از راجل نظامی آن کشور برای بررسی نزدیک از منطقه وارد افغانستان شد. ماموریت پاولوفسکی ارزیابی عملیاتی منطقه برای آغاز تهاجم شوروی بود. جالب توجه است که همین شخص بود که در سال ۱۹۶۸ طرح تهاجم شوروی را به چکسلواکیا پی‌ریزی کرد و در محل اجرا گذاشت.^{۶۰}

در اوایل دسامبر ۱۹۷۹ کابل شاهد ورود غیر منتظره جنرال ویکتورپاپوتین عضو برجسته کا، جی، بی، و معین وزارت داخله شوروی بود... به عقیده دکتور الیرت‌ای. ستاهل، شخصیت وارد در قضایای افغانستان و شوروی، تا اواسط ماه دسامبر لشکرهای شوروی مستقر در مناطق نظامی ترکستان و آسیای میانه بکمک نیروهای ذخیره‌ایکه از آسیای مرکزی اعزام شده بودند، تجدید قوا کردند و همراه با آن مشاورین نظامی جدیدی به نواحی مختلف افغانستان، بخصوص میدان هوایی بگرام واقع در پنجاه کیلومتری شمال کابل، اعزام شدند. مسلماً ماموریت آنان فراهم ساختن مقدمات لازم برای فرود آمدن نیروهای شوروی به میدان هوایی بگرام بود.^{۶۱}

در دوره تره‌کی - امین، تعداد مشاورین نظامی شوروی در افغانستان بیکهزار نفر و از مشاورین ملکی به ۲۵۰۰ نفر میرسید. و اینک در عهد قدرت امین شوروی‌ها، مشاورین دیگری به میدان هوایی بگرام اعزام نمودند. دانشمند افغانی مرحوم فرهنگ بدین باورست که جنرال پاپوتین در راس هیاتی بتاریخ ۲۸ نومبر وارد کابل شده و تا تاریخ ۱۴ دسامبر در کابل بود. پاپوتین به امین پیشنهاد کرد تا یک قطعه ۵ هزار سرباز شوروی به افغانستان وارد شود تا با مخالفین رژیم او یعنی با مجاهدین برزمد. اما امین این پیشنهاد را نپذیرفت. زیرا امین دیگر به شوروی‌ها بی اعتماد شده بود و در صدد مفاهمه با پاکستان و امریکا و مصالحه با مجاهدین بود.^{۶۲}

بقول کلدیپ نایر ژورنالیست هندی، امین چندین بار با آتشه سفارت امریکا در

^{۶۰} - مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۸۰

^{۶۱} - همان اثر، همانجا

^{۶۲} - فرهنگ، همان اثر، ص ۱۵۲

کابل، بدون رضای برژنف ملاقات کرد.^{۶۳}

براستی امین سعی داشت تا در جهت بهبود مناسباتش با امریکا و پاکستان گام بردارد و در نیمه اول ماه دسامبر طی بیانیه تلویزیونی آمادگی اش را برای رفع اختلافات مرزی با پاکستان اظهار داشت و در مقابل دولت پاکستان نیز علاقمندی خود را برای مذاکره با دولت افغانستان ابراز کرد. و جنرال ضیاء در مصاحبه با یک ژورنالیست هندی اظهار داشت که: «در اواسط ماه دسامبر پیام صمیمانه‌یی از امین دریافت نموده و حاضر شده که آقاشاهی وزیر خارجه را جهت مذاکرات به کابل بفرستد.^{۶۴}

سیدساجد نقوی ضمن مقالتی پیرامون روابط پاکستان و افغانستان مینویسد که: «وقتی حفیظ‌الله امین دست به اقداماتی جهت بهتر کردن روابط با پاکستان زد طبق خواسته او ژنرال ضیاء‌الحق تصمیم گرفت وزیر خارجه خود آقاشاهی را به کابل اعزام دارد. قرار بود آقاشاهی در کابل پیرامون روابط دو کشور و تاریخ قطعی سفر ژنرال ضیا صحبت کند. روز ۲۲ دسامبر سفر آقاشاهی به کابل بعثت برفباری شدید در فرودگاه کابل بتأخیر افتاد. بعد تاریخ سفر ۳۰ دسامبر ۱۹۷۹ اعلام شد ولی در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ قشون شوروی داخل خاک افغانستان شد و حفیظ‌الله امین بقتل رسید.^{۶۵}»

این حقایق نشان می‌دهد که شوروی نمی‌خواست روابط افغانستان با پاکستان بهبود یابد بنابراین هم داود و هم امین هر دو قربانی سیاست نزدیکی خود با پاکستان توسط شوروی شده‌اند.

عمال شوروی از جمله جنرال پاپوتین معاون وزارت داخله آن کشور بر امین فشار آورد تا خانه خلق یعنی ارگ ریاست جمهوری را که در مرکز شهر واقع بود ترک کند و در تپه تاج‌بیک واقع در ۱۴ کیلومتری جنوب کابل که در یک محل دنج و خلوت در دامنه کوه قروغ موقعیت داشت و روزگاری مقر شاه‌امان‌الله خان بود، انتقال نماید. هدف روسها و مقامات شوروی آن بود تا در هنگام لزوم بتوانند به آسانی روابط او را با سایر نقاط قطع نموده و بی‌سروصدا او را از بین ببرند. چنانکه همین طور هم کردند. و دو هفته پس از کوچ‌کشی که با عجله و دست‌پاچه‌گی صورت گرفت، امین را در تپه تاج بیک از بین بردند.

^{۶۳} - فلم مستند افغانی بنام دو روز پی در پی

^{۶۴} - فرهنگ، ج ۲ ص ۱۵۳

^{۶۵} - مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۳۱۴

اسرار قتل حفیظ الله امین

در پلان از میان بردن امین توسط روس‌ها، قبل از همه انتقال امین از مقرر ارگ



حفیظ الله امین

به تپه تاج بیک شامل بود، امین بر اثر تب و تلاش پاپوتین ژنرال، کی، جی، بی، سرانجام راضی به کوچ کشی به تپه تاج بیک شد. روز ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ مطابق ۵ جدی ۱۳۵۸، امین عده‌یی از اعضای پولیت بیروی حزب را با خانم‌هایشان برای صرف غذای شب به قصر تپه تاجیک دعوت کرده بود. به روایت مهمانان برگشته از قصر مذکور، غذای سوپی که توسط آشپز روسی (یا تبعه آسیای میانه شوروی) برای مهمانان تهیه شده بود، مسموم شده و به امین و عده‌یی از مهمانان خورانده شد. هنوز برخی از میهمانان

از این سوپ نخورده بودند که متوجه شدند، امین و آنهایی که از آن خورده بودند، دچار سرگیجه و سردردی شده، سرهایشان بروی میز نان یا به عقب آویزان شده می‌رود. دستگیر پنجشیری که تازه از مسکو برگشته بود و در زمره مهمانان حضور داشت، متوجه وضع مهمانان شده، از سوپ مذکور نوش‌جان نکرد. امین که وضعش بر اثر تاثیر زهر برهم خورده بود، به پسرش هدایت داد تا تفنگچه‌اش را باو بدهد که کار آشپز را یکطرفه کند. و در عین حال دستور داد تالوی در ستیز جنرال یعقوب افراد گارد را برای مقابله با خطر آماده سازد. پسر امین اوامر پدر را عملی کرد. در همین اثنا قوای مهاجم به قصر حمله ور شدند و بر اثر گلوله باری امین که در زیر تاثیر زهر از هوش رفته بود با دوپسر و یک تعداد از مهمانان و افراد خانواده خود کشته شد. اما زن و دو دخترش نجات یافتند.

فرهنگ از قول کوزیچیکین صاحب‌منصب کا، جی، بی که بعدها به امریکا پناه برده و با مجله نیویارک‌تایمز مصاحبه در زمینه از بین بردن حفیظ‌الله امین انجام داده چنین مینویسد: «بساعت ۷ شام روز ۲۷ دسامبر نیروی نظامی شوروی از میدان هوایی کابل بسوی شهر حرکت کرد. اینان نخست مرکز رادیو و تلویزیون را بدست آوردند و سپس یک دسته مرکب از چند صد کماندو با یک دسته خاص هجومی کا، جی، بی، ملبس به لباس نظامی افغانستان و سوار بر موترهای دارای نشان عسکری افغانی به قصر تپه

تاج بیک حمله بردند. اینان موظف بودند تا به کسی موقع ندهند که خبر حمله بر قصر را به بیرون برساند. حفیظ‌الله امین که در ساقی‌خانه قصر با دختر زیبای مشغول باده‌گساری بود، جابجا به قتل رسید و آثار مداخله از بین برده شد.^{۶۶}

پاپوتین، نیز که عملیات را رهبری می‌کرد، هنگام حمله بر قصر تپه تاجیک در برخورد با گارد محافظ امین کشته شد و فردای آن ۲۸ دسامبر خبر مرگ او با اضافه کلمه «نابهنگام» در اخبار پراودای مسکو انتشار یافت. سالها بعد، اسرار قتل حفیظ‌الله امین توسط یک سینماگر معروف آمریکایی، جیمز بلنگتون، کشف و افشا گردید.

هفته نامه کابل در شماره مورخ ۲۰ حوت ۱۳۷۱ مطابق ۱۱ مارچ ۱۹۹۳، زیر عنوان «انفجار انبار رازهای سرخ» مطالب بسیار جالبی از جنایات پولیس مخفی شوروی (کی، جی، بی) در کشورهای دیگر و در میان احزاب دنباله‌رو مسکو را بچاپ رسانید و ضمن پرده‌برداری از روی دسایس بریژنف و یاران گوش به فرمانش چون جنرال «اوستینوف» وزیر دفاع شوروی و «پوریس پاناماریوف» که از سازمانندگان پراتیک و تیوریک اشغال نظامی افغانستان بودند. به نمایش فلم مستندی اشاره می‌کند که بمناسبت سفر رسمی رئیس جمهور روسیه آقای یلتسن به آمریکا از جانب میزبان برنامه در کتابخانه کانگرس آمریکا به نمایش گذاشته شده بود.

در قسمت دوم این نمایش مستند، در آغاز چهره دوازده نفر از گماشتگان (کی، جی، بی) با شکل و شمایل تقریباً افغانی نشان داده شد که بزبان‌های پشتو و دری مانند زبان مادری خود صحبت می‌کردند. اینان بدستور برژنف در لفافه گارد خاص تحت نام افغانی گروپ ضربتی مخالفین رفیق امین به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۹، درست یک هفته قبل از مرحله نوین و تکاملی (اشغال نظامی افغانستان توسط قشون سرخ) به کابل فرستاده شده بودند. برای گارد خاص توصیه شده بود که یک ثانیه هم «رفیق امین» را تنها نگذارند. سرانجام همین گروه ۱۲ نفره بتاریخ پنجم جدی ۵۸ (۲۷ دسامبر) پس از نوشتن مشروبات الکلی، امین را به دیار عدم فرستادند. شگفت‌انگیزتر اینکه به پاداش این عمل موفقانه گارد خاص بدستور «اوستینوف» بجرم افشاگری در کابل فردای بازگشت شان به مسکو در زیرزمینی محوطه باغ کرملین تیرباران می‌گردند.^{۶۷}

هفته نامه کابل مینویسد: بلنگتون در آغاز این نمایش سیاسی تصویری گفت: «دانستن و دریافت زوایای تاریک تاریخ خونین سده بیستم زمانی میسر است که برگ

^{۶۶} - فرهنگ، همانجا، ص ۱۵۸

^{۶۷} - نه صلح، نه جنگ، ص ۲۰۶

برگ کلکسیون دوسیه‌ها، ورقپاره‌های که بیشتر از نیم قرن موجودیت مرموزشان را در الماری‌ها و قفسه‌ها و سیف‌های سربسته دیپارتمنت کتلاگ آرشیف کا، جی، بی اتحاد شوروی سابق در بند گذرانیده‌اند، در دسترس بشریت قرار گیرد. تحریرها و تصویرها دروغ نمی‌گویند. اینها گواهان و اسناد جنایات کتمان شده و سرچشمه مهمترین دانستنی‌ها در پیرامون تاریخچه خونچکان و سراپا خیانت و خباثت سوتیست‌هاست.

موصوف در پایان گفت: بخاطر کمبود وقت ما توانستیم صرف سه صد عدد سند با تقریباً پنج صد رول فیلم متحرک و ساکن به نمایش بگذاریم، در حالیکه آرشیف کمیته مرکزی پیشین (ح. ک. ا. ش) بیشتر از یکصد میلیون دوسیه دست نخورده دارد. بلندگوتون افزود: با تکیه بر کمکها و همکاری‌های حکومت روسیه حالا روی فیلمی کار می‌کند که «پورتره جاسوس‌های افشاء نشده کی، جی، بی در کشورهای جهان» نام دارد. «

کاش مردمان افغانستان نیز به این فیلم مستند تاریخی و سیاسی روزی دسترسی پیدا کنند تا رهبران و پیشروان سیاسی افغان را که اگر عضو (کا، جی، بی) بوده باشند خوبتر بشناسند^{۶۸} و نفرین ابدی خود را بر آنها نثار کنند.

شب ۳۱ سرطان ۱۳۷۲ مطابق ۲۱ جولای ۱۹۹۳ تلویزیون روسیه فیلم مستندی را در رابطه به چگونگی قتل امین به نمایش گذاشت که سرشناسترین افراد کا، جی، بی در آن از چشم‌دیدهای خود صحبت می‌کردند. تورن جنرال کالوگین آمر ضد استخبارات بخش خارجی کا، جی، بی گفت: گروپ تروریستی‌ایکه موظف به عملیات از بین بردن امین بودن، در کابل بنام «زینت» یاد میشدند. البته در مسکو نام دیگری داشتند. الکساندر بروزف، معاون کا، جی، بی در کابل اظهار داشت: این گروپ باید مانند آمبولانس عاجل در وقت ضرورت به محل حاضر می‌گردید. البته اینها در لباس محافظین سفارت شوروی وارد کشورهای مورد نظر میشدند.

^{۶۸} - واسیلی متروخین جاسوس (کا. گی. بی) که در دهه ۹۰ خود را به MI۶ انگلستان تسلیم کرد و بحیث پناهنده در انگلستان پذیرفته شد. او بعدها کتابی نوشته بنام «کی. گی. بی در افغانستان» که توسط دکتور سیماب به دری ترجمه شد و بطور مسلسل در پورتال افغان-جرمن آنلاین در سال ۲۰۰۹ به نشر رسید. نویسنده در کتاب خود تعدادی از اعضای بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق را با نام‌های مستعار شان که معاشخور سفارت شوروی بودند، معرفی کرده است. لینک کتاب متروخین در افغان جرمن آنلاین

<http://www.afghan>

http://www.afghan.net/upload/Tahlilha_PDF/h_simab_kgb_in_afg_.pdf

بدبختانه اکثریت رهبران سیاسی کشورما در سه دهه اخیر یا در خدمت سرویس‌های اطلاعاتی شوروی بوده‌اند یا در خدمت سرویس‌های اطلاعاتی امریکا (CIA) و یا در خدمت استخبارات (ISI) پاکستان و ایران و عربستان سعودی بوده‌اند و در این میان عوامل استخباراتی هند و ترکیه و چین و انگلیس و فرانسه نیز معاش بگیران خود را در کشور ما داشته‌اند.

داکتر معالج امین دکتور الیوش که در لحظات حمله به قصر تاج‌بیک در آنجا حاضر بود اظهار داشت، جنگ ادامه داشت و صدای فیرها شنیده میشد. دیدم که امین سراسیمه در دهلیز قصر در حال دویدن است. سوزن سیرم در دستش بود. نزدیک او رفتم، ایستاده شد و من سوزن را از دستش بیرون آوردم. امین با من به بار رفت. پسرکوچک امین گریه‌کنان از پاهای پدر گرفته بود. افسر مسلح روسی ویکتورپتروویچ بما گفت از بار بیرون بروید. ما در دهلیز حرکت کردیم. در اخیر دهلیز انفجاری صورت گرفت و در نزدیک ما یک چیزی به شیشه اصابت کرد. نفر مسلحی شلیک‌کنان از آخر دهلیز می‌دوید، امین خود را بطرف چپ کشید و ما در اطاق کنفرانس پرتاپ شدیم. ناگاه صدای ناله‌یی بلند شد و متوجه شدم که پتروویچ کشته شد. چند نفر مسلح از افراد ما در داخل اطاق شدند و گفتند با ما پائین بروید، به جسد پتروویچ ضرورت نیست. بعدها ما جسد امین را پیدا کردیم اما ندیدیم که او چگونه تیرباران شد؟

جنرال کالوگین افزود: من با اندروپف ملاقات داشتم. دفعتاً پیام تلفونی از کابل باو رسید. ایوانف نماینده کا، جی، بی گزارش اقدام نظامی را به او داد. اندروپف مردی احساساتی بود. بمن گفت به کارمل بگویند بیانیه بدهد، فوری چیزی بنویسید و باو بدهید تا بخواند. کارمل باید بداند که مردم خواهان تشریح حوادث‌اند.

زد و خورد ها در داخل قصر چهل و سه دقیقه طول کشید. دسته های مهاجم "زینیت" و "گروم" چهار تن، کندک "مسلمانها" و کوماندو چهارده نفر خویش را از دست دادند. باید تذکر داده شود اکثر کشته شدگان سهواً به علت آتش "خودها" جان های شان را از دست دادند. به طور مثال شماری از نظامیان فرقه یکصد و سوم که به کمک مهاجمین شناخته بودند بدون درک اوضاع به آتش پراکنده و عمدتاً بالای "خودها" پرداختند. عملیات زمانی به پایان رسید که جنرال دروزدوف را ذریعه بی سیم از کشته شدن حفیظ الله امین با خبر ساختند. ولی کی میتوانست تصور کند که ختم این عملیات در حقیقت صرف یک "آغاز" بود...

حفیظ الله امین را کی، چرا و چگونه از بین برد؟

نویسنده: ولادیمیر سنیگیروف^{۶۹}

^{۶۹} - ولادیمیر سنیگیروف در حدود سی سال است که در باره مسائل افغانستان مینویسد. موصوف طی سالهای متمادی به حیث خبرنگار روزنامه های مرکزی اتحاد شوروی سابق در افغانستان کار کرده است. او حتی رساله نامزدی دوکتورای خود را نیز در مورد افغانستان نوشته است و چندین کتاب و یک داستان در باره حوادث افغانستان نیز تألیف نموده است. سنیگیروف همین اکنون یکجا با یک تن از دیپلماتان اسبق

(ترجمه : غوث جانباز)

عملیات هجوم بر اقامتگاه رئیس دولت اسبق افغانستان حفیظ الله امین " طوفان ۳۳۳ " نامیده شده بود. عملیات مذکور ساعت هفت و سی دقیقه شام به وقت کابل به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ آغاز گردید.

کاخ حفیظ الله امین (هدف تپه تاج بیگ است - مترجم) همزمان از همه سو مورد باران مرمی های ماشیندارهای چهارمیله قرار گرفت. اندکی بعدتر دسته های هجوم تحت حمایت و سایط زره دار به طرف هدف به پیشروی پرداختند. وظیفه مهاجمین نهایت روشن و مشخص بود: هیچگونه گفتگو با هیچکس به راه نیافتد، هیچکس اسیر گرفته نشود، امین از بین برود.

ولی درست نخواهد بود اگر فقط همان شام را سر آغاز ماجرا دانست. به گمان اغلب شام مذکور نقطه اوج حوادث بود که مدتها قبل اتفاق افتاده بودند...

طی چندین سال من با اشخاصی که به شکلی از اشکال با حوادث مربوط به قتل حفیظ الله امین پیوندی داشته اند صحبت های داشته ام و از آنها پرسشهای کرده ام، تا معلومات مستند و عینی را در این باره به دست بیاورم. بدین ترتیب آنچه ذیلاً ارایه میشود در واقعیت معلومات خاصی است که در نتیجه تحقیقات سیاسی به دست آمده است. در خزان آن سال (هدف نویسنده سال ۱۹۷۹ است- مترجم) نظامیان و گروپ های استخباراتی متعدد اتحاد شوروی در کابل جا به جا بودند. مدتها قبل از اعزام قوا به افغانستان منسوبین کی جی بی و وزارت داخله شوروی به طور گسترده و آشکار در این کشور فعالیت داشتند. در پهلوی حد اقل هر جگرن اردوی افغانستان یک مشاور شوروی توظیف گردیده بود. مامورین و منسوبین بلند رتبه قوای مسلح، کی جی بی و کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی متواتر و بلا انقطاع به افغانستان سفر میکردند. بر علاوه، کارمندان اکتشاف خارجی و همچنان اداره عمومی استخبارات قوای مسلح (GRU) از مدتها قبل در همه عرصه های جامعه افغانستان و در همه سطوح حاکمیت این کشور منابع قابل اعتماد اطلاعاتی را گماشته بودند.

به این معنی مسکو به کدام قلت اخبار و اطلاعات مؤثق از این کشور مواجه نبود و توانائی آنرا داشت تا بر اوضاع مسلط باشد.

اتحاد شوروی که حین کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در سفارت شوروی در کابل ایفای وظیفه مینمود مصروف تألیف یک کتاب تاریخی در مورد حوادث آنوقت افغانستان می باشد. (غوث جانباز)

کودتاهای که در اپریل ۱۹۷۸ در افغانستان به وقوع پیوستند حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به قدرت رساند، حزبی که تحت نفوذ شدید حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار داشت. حادثه مذکور از یک طرف موجب خشنودی رهبران آنوقت ما قرار گرفت، ولی از جانب دیگر سر دردی های فراوانی را نیز همراه داشت. رفقای افغانی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن به دریدن و کوبیدن بی رحمانه یکدیگر پرداختند. این حزب بزودی دستخوش زد و خورد های خصمانه جناحی گردید. در عین حال هر یک از جناح های حزب دموکراتیک خلق سوگند یاد میکرد که به " دوستی با اتحاد شوروی " وفادار میباشند. روش و برخورد حزبی های افغانستان رهبری آنوقت شوروی را عملاً گنج ساخته بود. رهبران شوروی سخت میخواستند بدانند: " کدام گروه از این افغانها مارکسیست های واقعی اند؟ کجا در معضلات به وجود آمده ملامت استند؟ کجا حق به جانب اند؟ به کجا میشود اعتماد کرد؟ " جالب اینکه حتی مشاورین و منسوبین شوروی که برای کمک به افغانها توظیف شده بودند نیز تدریجاً تقسیم میشدند: بخش عمده نظامیان به خلقیها علاقمند و متمایل بودند (در رأس خلقیها نور محمد تره کی و حفیظ الله امین قرار داشتند)، در حالیکه منسوبین شبکه های استخباراتی، کی جی بی و غیره پرچمیها را بر گزیده بودند (ببرک کارمل، نجیب الله).

حوادث طی ماه سپتمبر به شدت به پیچیده گی گرایند، صدراعظم افغانستان، حفیظ الله امین، نخست منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق، نور محمد تره کی را، عملاً از همه کار ها کنار زده سپس از بین برد. دیگر این امین بود که در رأس دولت قرار داشت. اختناق، تعدی و توصل به زور علیه آنها که با خط مشی امین نبودند شدت بی سابقه کسب کرد. در عین زمان اوضاع عمومی در کشور نیز رو به وخامت نهاده بود. گروه های پارتیزانی که هنوز به خوبی مسلح نشده و پراکنده بودند، ارگانهای حاکمیت دولتی را در محلات و در نزدیکی های کابل مورد حمله قرار میدادند. با گذشت هر روز انقلاب ثور (مطابق متن روسی - مترجم) با خطرات جدی مواجه میگردد.

بوریس پونوماریوف

سکرتر (منشی) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، کاندید عضویت بیروی سیاسی: " منسوبین استخباراتی ما امین را به داشتن روابط با شبکه های جاسوسی امریکا متهم میکردند. شاید این سوء ظن آنها از اینکه امین زمانی در امریکا تحصیل کرده بود منشأ میگرفت... ما در جریان تابستان و خزان ۱۹۷۹ اطلاع یافتیم که امین هرچه شدیدتر و بی رحمانه تر پرچمیها و در مجموع مخالفین سیاسی خود را از

بین میبرد. این پالیسی را که امین در پیش گرفته بود به حیثیت و ارزشهای انقلاب لطمه میزد. مقامات بالائی شوروی فیصله کردند تا به این وضعیت "خاتمه" داده شود."

عبدالکریم میناق

وزیر مالیه آنوقت افغانستان:

"نخیر، امین هیچگاهی جاسوس سی آی ای نبوده است. او یک کمونیست بود. او ستالین را بسیار دوست داشت و حتی کوشش میکرد از او تقلید کند. امین از استعداد بی همتای یک سازمان دهنده برخوردار بود. در عین حال باید خاطر نشان کنم که امین بسیار عجله داشت، او میخواست بلافاصله نتایج کارهایش را دستیاب نماید. او همچنان سخت علاقمند بود در مرکز توجه قرار داشته و مشهور شود. به طور مثال او در یک فلم نقش یک انقلابی را که در حقیقت از خود او حکایت میکرد، بازی کرد."

الکساندر پوزانوف

سفیر آنوقت اتحاد شوروی در کابل:

"امین ...، باید برایتان بگویم شخصی بود عاقل. او از توانایی و پشتکار فراوانی برخوردار بود. من او را به مثابه یک نظامی، دولتمرد و سیاستمدار میشناختم. از ماه می ۱۹۷۸ الی نومبر ۱۹۷۹ ما با همدیگر هر روز بلاوقفه میدیدیم. تره کی او را شاگرد نهایت با استعداد و وفادار خود مینامید و بسیار دوستش داشت. با این همه میخواهم اضافه کنم که امین جلادی بود ظالم و بی رحم! زمانی که ما به چهره و اصلیت او پی بردیم، بلاوقفه در این باره به مرکز (مسکو- مترجم) با تمام تفصیلات اطلاع دادیم."

جنرال لیاخوفسکی

در آن زمان افسر لوی درستیژیت قوای مسلح اتحاد شوروی:

"... باری من از رئیس اسبق سی آی ای تیورنیر پرسیدم: "آیا امین اجنت شما بود؟" تیورنیر با مراعات نزاکتهای معمول در چنین موارد از جواب واضح و مستقیم طفره رفت، ولی گفت که: "بسیاری ها را در جهان به عنوان اجنت های امریکا قلمداد مینمایند، در حالیکه امریکا عملاً نمیتواند به این تعداد اجنت داشته باشد. من شک دارم که رئیس اسبق دولت افغانستان به صورت مستقیم با استخبارات امریکا همکاری میکرد."

"... اگر قبول کنیم که امین جاسوس کدام شبکه استخباراتی خارجی بود، پس این شبکه غالباً کی جی بی بوده میتوانست، طوری که سایر رهبران مشهور حزب دموکراتیک خلق با شبکه مذکور "همکاری" داشتند. در پروتوکول های اداره خارجی ما امین به اسم مستعار "کاظم" یاد شده است. اما ابرها بالای امین پس از به قتل رسانیدن نور محمد تره کی تیره شدند. بریژنیف از تغییر ناگهانی که در رهبری افغانستان رخ داد نه تنها اظهار تأسف میکرد بلکه واقعه مذکور او را شدیداً عصبانی و بی خود نیز ساخته بود. تصور اینکه حفیظ الله امین با همه حرمت و عزت به حیث رئیس دولت افغانستان در کرملین پذیرفته شود برای بریژنیف سخت ناگوار و دشوار بود. تحمل وضعیت به وجود آمده نیز برایش مشکل بود. به همه حال، رهبری شوروی نزاکتهای و تعاملات معمول بین الدول را مراعات کرد، تقرر امین را به کرسی های جدید به او تبریک گفت. در عین حال هسته اساسی رهبری شوروی فیصله کرد تا در اوضاع "تحولی کلی" بیاید."

حرفی از عفو در میان نیست، باید نابود شود!

به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۹۷۹ رهبری عالی اتحاد شوروی (صرف اعضای بیروی سیاسی و یک عضو علل البدل به نام ب. ن. پونوماریوف) در جلسه محرمی گرد هم آمدند. در جلسه مذکور پلان یوری آندروپوف در مورد از بین بردن امین تائید گردید. رهبران احتیاط کار شوروی با درک نزاکتهای مسئله به سکرتر(منشی) کمیته مرکزی حزب کمونسست رفیق (مطابق متن روسی- مترجم) چیرنینکو وظیفه دادند تا پروتوکول جلسه را بنویسد. در تاریخ جلسات ارگان مذکور این اولین بار بود که پروتوکول جلسه این مهمترین ارگان حزبی- دولتی با دست نوشته شد. (معمولاً جریان جلسه را تایپست مسلکی به طور سیخرونیکی تایپ میکرد)، آنهم دریک نسخه که پروتوکول درباره «اوضاع "در الف"» (یعنی فغانستان، ولی بدون ذکر نام مکمل وطن ما- مترجم) نامیده شد.

در کاغذ مذکور از اعزام قوا به افغانستان حرفی در میان نبود. در آن فقط تاکید صورت گرفته بود: "تا نظامیان شوروی در امتداد سرحدات با افغانستان جا به جا شوند. تغییری که در رهبری افغانستان رخ می داد، باید ذریعه قوتها و وسایل ایکه در داخل این کشور قرار داشتند به راه انداخته میشد. از همین روز به بعد حیات امین رویه پایانی نهاد. اما در شروع باید یک سلسله کارها تصفیه می گردید.

... غالباً برگردانیدن ناگهانی پوزانوف به مسکو مانوری بود تا توجه امین را مختل بسازد. امین، پوزانوف را "دوست" پرچمیها میدانست و مکرراً از رهبری

شوروی تقاضا میکرد تا نامبرده به وطنش برگردانیده شود و به جای او فردی "انعطاف پذیری" به حیث سفیر در افغانستان مقرر و فرستاده شود. بدین ترتیب برای خوابانیدن افکار و رفع تردد امین بالاخره به تقاضاهای مکرر او "لبیک" گفته شد.

سفیر جدید اتحاد شوروی در کابل، قبلاً منشی اول جمهوری مختار تاتار، فیکریت تابییف تعیین گردید. او پس از تقدیم اعتماد نامه اش به حفیظ الله امین با رئیس دولت افغانستان به گفتگو پرداخت و یکبار دیگر به امین از سفر قریب الوقوع اش به مسکو یاد آوری کرد. امین از دیر زمانی بود که از مقامات شوروی تقاضای سفر رسمی به آنکشور را مینمود، و اینک آرزوی وی در حال برآورده شدن بود. جانب شوروی از طریق نماینده با صلاحیت خویش موافقت خود را در باره سفر امین به آن کشور ابراز کرد. (یک نیرنگ ماهرانه دیگری برای سر درگمی امین)

فیکرت تابییف:

" امین جمهوری های آسیای میانه اتحاد شوروی را دوست نداشت. او عقیده داشت که در منطقه مذکور اعمار سوسیالیزم بسیار بطی پیش میرود. او تاکید میکرد: " ما در کشور خویش سوسیالیزم را طی ده سال پیاده خواهیم کرد." باری امین با لحن تهدید آمیزی به من گفت: " من امیدوارم که شما از فعالیت های سفیر قبلی شوروی " درس های " خوبی آموخته اید... " در جریان یک ماه پس از تقرر من به حیث سفیر، کدام واقعه مهمی در کابل رخ نداد. ما همه سرگرم آماده گیها و تدارکات به خاطر سفر امین در مسکو بودیم. مامورین و منسوبین ارگانها و مؤسسات مختلف شوروی که در آنوقت در کابل وظیفه داشتند از امین و یارانش حمایت میکردند."

لیو گوریلوف :

" وقتیکه آندروپوف در باره شخصیت امین از من جویای معلومات گردید، من به او گفتم : " امین شخصی است با اراده، پرکار، ولی او در عین حال نهایت زرنگ و مکار نیز است. زورگونی و خود سری های گسترده را به راه انداخته است. امین چند بار حین گفتگو با من خواهش کرد تا قوای شوروی به افغانستان اعزام شوند، من جمله برای حفاظت شخص خودش. او اصرار می ورزید تا دیدارش با بریژنیف هرچه زودتر صورت بگیرد." معلوم شد که نظریات و ارزیابی های من مورد پسند کسی قرار نگرفت. در آغاز اکتوبر به مسکو احضار گردیدم.

نظامیان شوروی، منجمله افسران عالی رتبه، آنها نیکه با اعزام قوا مخالفت میکردند نیز یکی پی دیگر به وطن برگردانیده میشدند. در این جمله میتوان از لوی درستیز قوای مسلح اتحاد شوروی آگارکوف و قوماندان قوای پیاده پاولوفسکی نام برد.

واسیلی زاپلاتین:

" در جلسه که وزیر دفاع اوستینوف در دفتر کارش در ماه اکتوبر دایر کرد ما به او گذارش دادیم که امین به اتحاد شوروی احترام دارد. لازم است از امکانات و نفوذی که امین در کشورش دارد به نفع ما استفاده صورت بگیرد. از اعزام قوا به افغانستان در جلسه مذکور حرفی برنخاست. ما متفقاً تاکید نمودیم که اردوی افغانستان قادر است به طور مستقلانه در برابر اغتشاشیون ایستادگی کند. به تاریخ ۱۰ اکتوبر مرا مجدداً به مسکو فراخواندند. باید خاطر نشان بسازم که اینبار مرا حيله گرانه فریب دادند. یکی از جنرالان لوی درستیزیت قوای مسلح شوروی از طریق بی سیم محرم با من تماس گرفته گفت: " دختر شما به کمیته مرکزی حزب مراجعه نموده و تقاضا دارد تا با شما، یعنی پدرش دیدار کند. به خواهش دختر شما جواب مثبت داده شده است. شما باید بلافاصله به طرف مسکو پرواز کنید. طیاره برای انتقال شما به وطن به کابل رسیده است." پس از رسیدن به مسکو دیگر به افغانستان برنگشتم."

دیگر در کابل آن شورویهای باقی مانده بودند که بدون هرگونه ترددی حاضر بودند هر هدایت مرکز را اجرا نمایند. " نقش های اساسی" را منسوبین استخبارات ما به عهده داشتند: مشاور رئیس کی جی بی- جنرال ایوانوف ب. س.، معاون ریاست عمومی اول کی جی بی (کشف خارجی)- کیریچینکو و. آ. ، آمر نماینده کی جی بی در کابل - جنرال بوگدانوف ل. پ. ، ریزیدنت دایمی - آسادی و. ای. اندکی بعدتر آمر اداره کشف و عملیات خاص - جنرال دروزدوف یو. ای. نیز به گروه فوق پیوست. منسوبین وزارت دفاع شوروی ذیلاً برای عملیات آینده توظیف گردیدند: مشاور جدید در مسایل نظامی - جنرال محمدوف س. ک. ، معاون قوماندان قوای کوماندو - گوسکوف ن. ن. و نماینده لوی درستیزیت قوای مسلح شوروی - کوزمین ی. س.

قوتها، وسایل و وسایط که برای امحای " رهبر مقصر" افغانستان توظیف گردیده بودند در پایتخت - کابل و پایگاه هوایی بگرام جا به جا شده بودند. تشکیلات این قوتها قرار ذیل بود: گروه تهاجمی خاص اداره عمومی کشف خارجی (جی آر یو) که در این عملیات بیشتر به نام " کندک مسلمانها" شهرت دارد، کندک پراشوتی کوماندو، دسته

های کی جی بی و در حدود پنجاه تن از منسوبین قوای سرحدی شوروی که به "محافظت" سفارت ما در کابل گماشته شده بودند. در شروع دسمبر یک کندک دیگر کوماندو نیز به کابل اعزام شد.

به تاریخ ۱۰ دسمبر در جلسه هئیت رهبری وزارت دفاع شوروی، اوستینوف به لوی درستیزیت قوای مسلح وظیفه داد تا گروه جدید نظامی را، یعنی اردو چهل را ایجاد نماید. (اردوی چهل در آغاز به خاطر پوشش مقاصد اصلی به نام " قطعات محدود شوروی" مسمما گردیده بود). موازی با فعالیت های فوق، ببرک کارمل برای احراز کرسی رئیس جدید دولت آماده ساخته میشد. قرار بود قدرت عمدتاً به پرچمها انتقال یابد. با ببرک کارمل یکی از کارمندان کی جی بی در چکوسلواکیا ملاقات کرد. طی ماه نومبر هسته اساسی رهبری آینده افغانستان که در کشور های چون چکوسلواکیا، یوگوسلاویا و بلغاریا فراری بودند به مسکو انتقال داده شدند.

به تاریخ ۷ دسمبر ببرک کارمل مخفیانه به پایگاه هوایی بگرام انتقال داده شد. در این میان حفیظ الله امین که در محاصره تنگ مشاورین، محافظین، آشپزها و داکتران شوروی قرار داشت برای سفر " عنقریب" خویش به مسکو و ملاقات با بریژنیف آمادگی میگرفت. او بی صبرانه انتظار دیدار رو یا رو را با بریژنیف میکشید. امین حتی در خواب وحشتناک هم نمیتوانست پیش بینی کند که " رفقای دیگر شوروی" آینده نزدیک افغانستان را کاملاً به طوری دیگری میدیدند. حکم اعدام صادر گردیده بود و طی ساعت های نزدیک باید عملی میشد.

الکساندر لیاخوفسکی:

"قرار بود امین و برادر زاده او اسدالله (رئیس اداره استخباراتی کام) ذریعه اجنتی که در حلقه نزدیک او گماشته شده بود از بین بروند. اجنت وظیفه داشت تا در غذای امین مواد مخصوص مسموم کننده را مخلوط نماید. طوری پیش بینی گردیده بود که پس از شروع اقدامات مورد نظر در اقامتگاه، شور و فغان و بی نظمی برپا خواهد شد و دسته های خاص با استفاده از این وضعیت از پایگاه هوایی بگرام حرکت کرده به اقامتگاه امین هجوم ببرند، وی و یارانش را از بین میبرند. در نیمه روز سیزدهم دسمبر اقدامات مسموم نمودن غذای امین عملی گردید. به دسته های "خاص هجومی" وظیفه داده شد تا عملیات اشغال هدف "دووب" را شروع نمایند. اما فقط لحظات بعد هدایت دیگری توصل ورزید که توقف عملیات را امر میکرد. علت به تعلیق درآوردن عملیات مذکور در آن بود که زهر مخلوط شده در غذای امین هیچگونه تأثیری به جا نگذاشته بود. در عین حال برادر زاده او اسدالله صرف یک روز بعد احساس ناراحتی کرد. اسدالله

را برای تداوی به اتحاد شوروی فرستادند. بعد از تغییر حاکمیت در کابل او دستگیر و در توقیف خانه "لیفورتوه" محبوس گردید و اندکی بعد به حکومت جدید افغانستان تسلیم داده شد. پرچمیها او را به زودی اعدام کردند.

متخصصین طبی بعد ها نظر دادند که زهر تعبیه شده در غذا گویا ذریعة نوشابه کواکولا که امین نوشیده بود خنثی گردیده بود. پس از آنکه جنرال بوگدانوف از ناکامی عملیات مذکور به آندروپوف رئیس کی جی بی خبر داد، آندروپوف معاون خود را در امور "علم و تخنیک" فراخواند و امر کرد تا اصلاحاتی فاحشی را در این " ماده مخصوص" وارد کند.

... شاید ناکامی عملیات تسمم نه تنها زندگی دو افغان را (هدف نویسنده حفیظ الله امین و بردارزاده اش اسدالله است - مترجم) بلکه حیات بسیاری از افسران و سربازان ما را نیز نجات داده باشد. ارگ را دو هزار نظامی مربوط گارد خاص و آماده به جنگ حفاظت و مدافعه مینمودند، در حالیکه قرار بود علیه آنها از دسته ناچیز نظامیان کوماندو و گروپ کوچک کی جی بی استفاده شود. مسوولین کی جی بی و وزارت دفاع شوروی که در کابل بودند به مسکو خبر دادند که با قوتها، وسایل و وسایط دست داشته امین را نمیتوان از بین برد و باید عملیات خاص نظامی به راه انداخته شود.

ببرک کارمل و یارانش را دوباره مخفیانه الی بهبودی و تحول در اوضاع به قلمرو اتحاد شوروی برگردانیدند. تلاش بعدی قرار بود به تاریخ ۲۷ دسمبر به راه افتد.

امین در این میان ارگ را ترک گفته و به قصر تاج بیگ که در حاشیه شهر کابل در دارالامان موقعیت دارد و فقط چندی قبل آلماتها آنرا ترمیم اساسی نموده بودند کوچ کرد. دسته های خاص کوماندو و کندک "مسلماتها" تحت پوشش "محافظین قصر" در چهار طرف آن جا به جا شده بودند. قوتها و وسایط این بار به اندازه کافی در نظر گرفته شده بودند. اما سناریو از عملیات قبلی بود: اول زهر، سپس هجوم!"

شاه ولی

عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق، وزیر امور خارجه:

" به تاریخ ۲۷ دسمبر حفیظ الله امین به افتخار رهبری عالی کشور ضیافتی را در قصر بر پا کرد. ضیافت مذکور به مناسبت سفر موفقانه رفیق دستگیر پنجشیری منشی حزب دموکراتیک خلق به مسکو برگزار شده بود. به پنجشیری حین اقامتش در مسکو گفته شده بود تا به "رفقا" اطمینان بدهد که اتحاد شوروی به اوشان کمک های گسترده نظامی خواهد کرد و آنها را تنها نخواهند گذاشت. حفیظ الله امین در حالیکه همه مهمانان

را از نظر گذراند، گفت: " همه چیز ها به خوبی پیش میروند. من در تماس دائمی با رفیق گرومیکو قرار دارم. ما به آن فکر میکنیم که چطور به صورت بهترتر به جهانیان موضوع کمک های نظامی شوروی را به کشور ما ارایه نماییم." بعد از صرف غذا، مهمانان به تالار دیگری برای نوشیدن چای مشایعت گردیدند. و در همین جا بود که یک حالت غیر مترقبه به میان آمد. همه از پا در می آمدند و به زمین میافتیدند و خاموش بی حرکت میگردیدند."

عبدالکریم میثاق:

"من در حالیکه شدیداً احساس ناراحتی مینمودم از امین پرسیدم: " فکر میکنم چیزی را باید در غذای ما گد کرده باشند؟! راستی آشپز تو کیست؟" امین در جواب من گفت: " تشویش نکو، آشپز و محافظین من شورویها هستند." رنگ امین به کلی پریده بود. صرف یک دستگیر پنجشیری در میان ما احساس ناراحتی نمیکرد. او با چشمان پر از حیرت به حالت فلاکتبار و غیر قابل تحمل ما مینگریست. او یگانه کسی بود که آنروز به دلیل رژیم غذای دست به طعام نبرده بود."

الکساندر شکیراندو

ترجمان مشاورین نظامی شورویها:

" من در آنروز با افغانها در قصر بودم. صحبت میکردیم، چای مینوشیدیم. پس از چای زمانی که مهمانان یکی پی دیگر قصر را ترک میگفتند من نیز به سوی در خروجی به راه افتادم. به در نارسیده همسایه خود را به نام میخانیل شکواریوک که داکتر نظامی بود و به حیث مشاور رئیس شفاخانه کابل ایفای وظیفه میکرد، دیدم. (هدف نویسنده از شفاخانه کابل به گمان اغلب شفاخانه اردوی - چهار صد بستر بوده باشد - مترجم) از او پرسیدم: " میخانیل تو از کجا به اینجا آمده ای؟" او گفت: " به من وظیفه داده شده است از رفیق امین دیدن کنم، او صحتش خوب نیست." میخانیل را دو داکتر و نرسهای شوروی همراهی میکردند. اینها آنروز امین را از مرگ حتمی نجات دادند: معده اش را شستند، سیروم را در رگهایش تزریق نمودند و محلول های مخصوص تقویه کننده را بالایش خوراندند. باید بگویم که " زهر" مرا نیز نا آرام ساخته بود: شامگاهان حرارت بدن من به چهل درجه صعود کرد. با دشواری های فراوان مرا نیز به حال آوردند... در مجموع در شفاخانه های گوناگون اضافه از سه ماه را گذراندم."

جنرال والیری وستروتین

در آنوقت قوماندان تولی کومانندو:

" در اواسط دسمبر، تولی شماره نهم ما یکجا با کندک "مسلمانها" تحت پوشش محافظت از امین به نزدیکی های قصر تاج بیگ منتقل شد. به تاریخ ۲۷ دسمبر جنرال کی جی بی دروزدوف ما را فراخوانده گفت: " حفیظ الله امین اجنت سی آی ای است! شما وظیفه دارید تا او را از بین ببرید و اجازه ندهید تا نظامیان وفادار به او به قصر برسند." پس از صحبت جنرال دروزدوف به همه ما ودکا ریختند... زمان شروع عملیات چند بار به تعویق انداخته شد. بالاخره ساعت ۷/۳۰ دقیقه شام هدایت شروع عملیات "طوفان ۳۳۳" به ما مواصلت کرد. ما در وسایط نظامی جابجا شدیم و به طرف " هدف" حرکت کردیم."

شاه ولی :

حین شروع هجوم به اقامتگاه امین، که در آنجا برعلاوه افغانها، داکتران، ترجمانان و مشاورین کی جی بی برای امنیت امین توظیف گردیده بودند نیز قرار داشتند. تا جای که من اطلاع دارم یکی از داکترهای شوروی کشته شد.

همسر من نیز کشته شد. پسران کوچک امین را نیز به قتل رسانیدند و دخترش زخمی گردید. تعداد کشته شدگان در آن روز بسیار زیاد بود. ولی باید بگویم که همه کشته شدگان (به شمول امین و حلقه نزدیکش) میتوانستند بدون شلیک حتی یک مرمی به آسانی دستگیر شوند.

حوالی نیمه شب رادیوی کابل خبر داد که حفیظ الله امین به اساس فیصله محکمه انقلابی محکوم به اعدام گردیده و حکم مورد اجرا قرار گرفته است. فردا صبح مرا نیز دستگیر کردند."

الکساندر لیاخوفسکی:

آنچه از داکتران شوروی که در قصر بودند پس از شروع عملیات، هرکس هر جا میتوانست خود را پنهان کرد تا از آتشیهای پراکنده در امان بمانند. در آغاز هجوم همه فکر میکردند که مجاهدین و یا هم طرفداران نور محمد تره کی به قصر حمله ور شده اند. اما اندکی بعد وقتی دشنام های رکیک و "بخصوص روسی" از زبان مهاجمین به گوش رسید همه درک کردند که این کار از "خودیها" است. داکتران امین را که جرقه های

آتش از او بر میخاستند و در دهلیز حرکت میکرد دیدند. او در حالیکه زیر پیراهنی و نیکر به تن داشت با دستهای بلند گرفته که در آنها تیوب سیروم قرار داشت این سو و آنسو میرفت. دگرمن الکسیف، داکتر نظامی از مخفیگاه بیرون آمده به طرف امین شتافت. در قدم اول سوزنهای سیروم را از رگهای او خارج کرد و با انگشتانش رگها را محکم گرفت تا مانع فوران خون گردد. سپس داکتر مذکور امین را الی بار (میز نوشابه های الکولی) مشایعت کرد. در همین اثنا سر و صدای گریه کودکان به گوش رسید و از یکی از اتاق های همجوار پسر پنج ساله امین که اشکها به رویش می ریخت بیرون آمد. طفلک وقتی پدرش را دید به طرف او دوید و پاهایش را محکم گرفت. امین سر پسرش را در آغوش گرفت و با محبت پدرا نه او را به خود فشرد. آنها هر دو برای مدتی در پهلوی دیوار ایستاد ماندند.

... در پهلوی همین دیوار، دیکتاتور آخرین دقیق حیاتش را سپری کرد. داکتر ها در تالار کنفرانس مخفی بودند. داکتر الکسیف جان به سلامت برد، در حالیکه یکی از داکتران دیگر، دگرمن کوزنیچینکوف ذریعه یکی از نظامیان گروپ خاص که در تالار کنفرانسها به گلوله باران کورکورانه پرداخته بود به قتل رسید.

زد و خورد ها در داخل قصر چهل و سه دقیقه طول کشید. دسته های مهاجم "زینیت" و "گروم" چهار تن، کندک "مسلمانها" و کوماندو چهارده نفر خویش را از دست دادند. باید تذکر داده شود اکثر کشته شدگان سهواً به علت آتش "خودیهها" جان های شان را از دست دادند. به طور مثال شماری از نظامیان فرقه یکصد و سوم که به کمک مهاجمین شتافته بودند بدون درک اوضاع به آتش پراکنده و عمدتاً بالای "خودیهها" پرداختند. عملیات زمانی به پایان رسید که جنرال دروزدوف را ذریعه بی سیم از کشته شدن حفیظ الله امین با خبر ساختند. ولی کی میتوانست تصور کند که ختم این عملیات در حقیقت صرف یک "آغاز" بود...

آندری الکساندرف- آگینتوف

دستیار ل. ای. بریژنیف:

صبح ۲۸ دسمبر من با آندروپوف تماس تلفونی گرفتم، از او پرسیدم: "یوری ولادیمیروویچ (نام مکمل آندروپوف - مترجم) عکس العمل ما در باره آخرین خواهشات

امین چگونه خواهد بود؟" او در جوابم گفت: " کدام امین؟ از دیشب بدینسو رئیس دولت در آنجا ببرک کارمل است. قوای ما داخل کابل شده اند."^{۷۰}

تهاجم شوروی و استقرار کارمل بجای امین



ببرک کارمل

درباره علل تهاجم شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹، تبصره‌ها و تفسیرهای مختلفی از جانب ناظرین سیاسی صورت گرفته که هر کدام از منطقی در خور توجه و پذیرفتنی برخوردار است. ظاهراً تفسیر نخستین، متوجه تصمیم بدون ملاحظه رهبر سالخورده و در عین حال جاه‌طلب شوروی می‌شود که دست به اقدامی زد که بلافاصله هیجان عمومی را در سراسر جهان برانگیخت و شوروی را ناگهان از چهره یک دوست دیرینه افغانستان، مبدل به اشغالگر نمود و جنگ بسیار خطرناک و تباه کن را بر ملت افغانستان تحمیل کرد و در فرجام شکست بزرگ نصیب خودش شد و امپراطوری شوروی را از هم متلاشی نمود.

شوروی به این دودلیل تهاجم خود را توجیه می‌کرد:

- ۱- مداخله شوروی، یک کمک برادرانه است که بخاطر حفظ استقلال آن کشور و به تقاضای دولت افغانستان بریاست حفیظ‌الله امین صورت گرفته است.
 - ۲- مداخلات نظامی شوروی بدنبال مداخلات خارجی در جنگ داخلی افغانستان بمنظور تبدیل نمودن این کشور به پایگاه «ضدانقلابیون» و توطئه‌چیدن برای بی‌ثبات ساختن شوروی صورت گرفته است.
- ولی هیچیک از این دو دلیل قانع‌کننده نیست. زیرا در فاصله ماه‌های اپریل ۱۹۷۸ - دسامبر ۱۹۷۹ (ثور ۵۷ - جدی ۱۳۵۸) هیچگونه نشانه‌ی که خبر از تعرض یا تجاوز کشورهای منطقه یا متحدین آنها بدهد و برای استقلال افغانستان خطر تلقی شود، به نظر نمی‌رسد. صرف آنچه برای رژیم جدید خطر جدی پنداشته میشد، اوج‌گیری نهضت مقاومت ملی بر ضد استبداد تره‌کی - امین و اصلاحات قبل از وقت اجتماعی و فرهنگی

^{۷۰}سایت افغان جرمن آنلاین، ۲۷/۳/۲۰۱۰

آنان بود. اما امین این مقاومت‌ها را جدی نمی‌شمرد و حتی حاضر نبود یک قطعه پنج‌هزار نفری سربازان شوروی را برای مقابله با جنبش مقاومت بپذیرد، تا چه رسد به پیاده کردن اردوی یک‌صدهزاری شوروی به افغانستان.

پس چرا، مسکو پافشاری داشت تا قطعات نظامی خود را به تعداد نامحدودی به افغانستان بفرستد؟

نویسنده روسی آقای ولادیمیر سنیگیروف این موضوع را به تحقیق گرفته و در بخشی از مقاله «افغانستان، شوله غیر قابل هضم» خود چنین مینویسد:

«...برمیگردیم به سی سال قبل. رهبران سالخورده اتحاد شوروی از "فیصله" ایکه اتخاذ کرده بودند آنقدر دلهره داشتند و به صحت آن بی باور بودند که متن مصوبه فیصله خویش را صرف در "یک نسخه" ترتیب کردند که به قلم شخص کنستانتین چیرنینکو، نوشته شده بود. رهبران اتحاد شوروی این سند بی همتا و تاریخی را "در باره اوضاع در الف" (هدف از "الف" افغانستان است، مترجم) و اعزام قوا را به آنجا "اقدامات" نامیدند. باید گفته شود که چنین یک طرز العمل در تاریخ اجراءات کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سابقه نداشت.

در وزارت دفاع آنوقت اتحاد شوروی همزمان چند تن از جنرالان عالی رتبه با پیشنهاد اعزام قوا به افغانستان مخالفت کردند. (چیزی که قبلاً هیچگاهی رخ نداده بود). مخالفین عالی رتبه در اردو از کرسی های خویش آنآ برطرف شدند و آنهایکه سکوت اختیار کرده بودند در صحبت‌های خصوصی، به مبتکرین "اقدامات" شدیدترین نفرین‌ها و دشنام‌ها را نثار میکردند.

از جانب دیگر با رفقای افغان ما از طرف ما جفای بزرگ و بی حرمتی عظیمی صورت گرفت. افغانها که بی صبرانه منتظر بودند تا دولت شوراها به آنها کمکهای "انترناسیونالیستی" را هرچه زودتر برسانند و شب و روز در این باره "دعا" میکردند و در حقیقت اولین کسانی بودند که قربانی "کمکهای برادرانه و انترناسیونالیستی" ما شدند. ...

در پروتوکول جلسه مورخ ۱۹ مارچ ۱۹۷۹ بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی چنین قید گردیده است:

رئیس کا جی بی، یوری آندروپوف می گفت: "انقلاب را در افغانستان صرف به وسیله قوای نظامی ما میتوان نجات داد. ولی ما به هیچوجه نباید به مداخله نظامی در این کشور پردازیم. ما نمیتوانیم چنین یک ریسک را بر دوش گیریم."

وزیر امور خارجه، آندری گرومیکو: " در صورت دخول اردوی ما به افغانستان، ما را به نام اشغالگر یاد خواهند کرد."

وزیر دفاع، دیمتری اوستینوف: " من هم مانند سایر رفقا از نظریه اعزام عساکر به آنجا حمایت نمیکنم."

منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی، لیونید بریژنیف: "من با نظر اعضای بیروی سیاسی در باره عدم اعزام قوا در شرایط کنونی موافق استم."

رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی، الکسی کاسیگین (بخشی از گفتگوی او با نور محمد تره کی رئیس شورای انقلابی، مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۷۹): "میخواهم یکبار دیگر تاکید نمایم که ما مسئله اعزام قوا را از جهات مختلف تحلیل و ارزیابی کردیم و بالاخره به این نتیجه رسیدیم که حضور نظامیان ما در کشور شما اوضاع را در آنجا نه تنها بهبود نخواهد بخشید، بلکه برعکس به وخامت هرچه بیشتر خواهد کشانید. نباید از نظر دور داشت که عساکر ما در خاک شما نه تنها با مداخله گران اجنبی خواهند جنگید (مطابق متن روسی- مترجم)، بلکه با بخشی از مردم شما نیز مقابل خواهند شد. طوری که شما ملتفت استید، مردم چنین اعمال را نمی بخشند."

و اما چی اتفاقی میان بهار الی خزان به وقوع پیوست؟ چه چیزی باعث شد که دولتمردان مجرب و آبدیده عقیده خود را کاملاً تغییر دادند و در حقیقت خود را به دام افگندند... در یادداشتی که آندروپوف (رئیس کا جی بی) در اوایل دسمبر به بریژنیف فرستاد، فهرست خطرات به شرح ذیل قید گردیده بود: " اردوی افغانستان فاقد قابلیت حربی است؛ اختناق، زور گونی و تهدید، حاکمیت افغانستان را به عنوان یک دولت از بین میبرد. بعضی از اعمال حفیظ الله امین میرسانند که نامبرده هرچه بیشتر به طرف غرب تمایل پیدا نموده و گروه های پارتیزانی اسلامگرا توانمند تر از گذشته میشوند. نتیجه: ما در حال از دست دادن مواضع ستراتیژیک خویش در افغانستان قرار داریم."

لازم است تذکر یابد که هیچنوع ثبوتی در باره جاسوسی امین به امریکا در دست نیست. در این میان پارتیزانها روز به روز قویتر میشدند و ضربات محسوسی به چپی های افغان وارد میکردند. مشاورین اتحاد شوروی که کمیت شان در آنوقت در افغانستان به اضافه از یک هزار نفر میرسید وظیفه خود میدانستند تا همه روزه به وزارت دفاع از وخامت و بدتر شدن اوضاع در این کشور اطلاع بدهند. از طرف دیگر اجنت های شبکه های استخباراتی شوروی عمدتاً به "مرکز" از گزارش های ذیل خبر میدادند: " بلی مشکلات وجود دارند، تصادمات نظامی در ولایات مختلف به وقوع می پیوندند، اما

اردوی افغانستان توانایی آنرا دارد تا به طور مستقلانه در برابر گروه های پراکنده مخالفین مسلح ایستادگی کنند.»^{۷۱}

آیا هدف شوروی رسیدن به آبهای گرم نبود؟

به نظر میرسد که شوروی خود را برای یک تهاجم بزرگ غرض رسیدن به اهداف استراتژیکیش آماده ساخته بود، چه امین موافقه میکرد، یا نمیکرد، تهاجم شوروی باید بر افغانستان صورت میگرفت. آنچه مسلم است این است که واقعا مسکو عکس العمل خصومت‌آمیز بین‌المللی و نیز توانمندی فولادین مردم افغانستان را برای مقاومت در برابر تجاوز خشونت بار «یک ابرقدرت» نادیده گرفته بود.

بقول سنیگیروف: «قوای اتحاد شوروی به مجرد ورود به کابل به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۸ به اقامتگاه حفیظ الله امین رئیس دولت آنوقت افغانستان حمله بردند و او را ذریعه قوت‌های خاص کاجی بی و جی آر. یو، به قتل رسانیدند و یک تعداد از نزدیکان او را برای سالهای متمادی به زندانها افکندند.

غرب در این میان مراتب شدید نارضایتی خویش را از اشغال افغانستان توسط شوراهای اعلام نموده و آنرا محکوم کرد. درعین حال سیاستمداران ورزیده و مامورین کار کشته استخبارات جهان غرب به صورت پنهانی از خوشی دستهای خویش را بهم میمالیدند و از "اقدامات شوراهای" راضی بودند. اینها میگفتند که: "مسکو بالاخره به دامی افتاد که راه بیرون رفت از آن وجود ندارد". صاحب‌نظران مسایل سیاسی، نظامی و استخباراتی غرب به زودی درک کردند که چانس مناسبی برای "جزا دادن" دولت شوراهای نصیب شان گردیده است.

باید اذعان کرد که سناریو نویسان و رژیسورهای غربی سوژه انکشاف بعدی اوضاع را به شیوه عالی آن طرح و اجرا نمودند. قسمیکه از "خاطرات" انتشار یافته متقاعدین امور استخباراتی و سناتورهای امریکانی برمی آید، واشنگتن الی اواسط سالهای هشتاد سده بیستم برای تمویل گروههای مجاهدین صرف از طریق سی آی ای سالانه یک و نیم میلیارد دالر را به مصرف میرسانید. کمک های عربستان سعودی و سایرکشورها نیز تقریباً برابر به مبلغ بالا تخمین میشد. باید به خاطر داشت که ارزش دالر در آن زمان به مراتب بیشتر از حالا بود.

هیچیک از جنبش های مشابه در طول تاریخ بشریت کمک های به این پیمانانه را

^{۷۱}- پورتال افغان جرمن آنلاین، افغانستان شوله غیرقابل هضم، بخش دوم، ۲۰۱۰/۰۲/۱۷م

به دست نیآورده بود. کمکهای خارجی به گروه های مقاومت در افغانستان صرف یک عملیات مخفی علیه شوروی نبود، بلکه کار زار و فعالیت عظیم و جهان شمولی بود برای تضعیف نمودن و بالاخره از بین بردن آن.

به هر حال، اهدافی را که غربی ها در افغانستان دنبال میکردند دیگر به همه آشکار بود. و اما چیزیکه اغلباً به باد فراموشی سپرده میشود عبارت از آن است که فقط چند ماه پیش از فیصله اعزام قوا به "افغانستان"، بریژنیف و همکاران نزدیکش به یکدیگر معتقدانه میگفتند که از مداخله گسترده نظامی در افغانستان باید اجتناب صورت بگیرد.^{۷۲}

ظاهراً هدف تهاجم شوروی به افغانستان، ادامه سیاست روسیه تزاری مبنی بر دسترسی به آبهای گرم بود، که اینک بدلائل تاریخی و استراتژیکی و ایدیولوژیکی، شوروی را وادار ساخته بود تا با تهاجم نظامی خود به بهانه خطر استقلال افغانستان، بتدریج منطقه نفوذ جهان غرب را به عقب براند و کنترل راههای مهم دریایی را که جهان غرب مورد استفاده قرار می دهد، در اختیار خود بگیرد.

دکتورین «سیستم امنیت دسته جمعی در آسیا» که برژنف میتکر آن پنداشته می شد و منطقه نی را در بر میگرفت که از ایران و حوزه خلیج فارس شروع می شد و تا جاپان امتداد می یافت، هدف آن توسعه حریم امنیت برای شوروی بود. شوروی بوسیله فرصتهایی که پیش آمده بود، میخواست برای پیشروی خود استفاده کند، بی آنکه نگران عواقب کارهایش در درازمدت باشد.

برخی از این فرصتها، بدون پیش بینی شوروی ها فراهم آمده بود. مانند: انقلاب اسلامی ایران، حادثه گروگان گیری اعضای سفارت امریکا در ایران و نگرانی دولت کارتر بدان قضیه و اوج گیری نهضت اسلام در منطقه. اما بسیاری از این فرصتها را خود شوروی ها زمینه سازی و مقدمه چینی کرده بودند. از قبیل: رخنه نظامی و شوروی سازی افکار محصلین افغان بوسیله پخش آثار کمونیستی میان آنها، وابسته ساختن این کشور به کمکهای نظامی - اقتصادی خود و کنترل بر آن، برچیدن بساط داودخان بعنوان مانع اهداف استراتژی شوروی از طریق راه اندازی کودتای ثور، ایجاد دوستگی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بهم اندازی ترهکی و امین و سپس از میان بردن آنها و بالاخره پیاده کردن قشون سرخ و اشغال افغانستان به بهانه خطر استقلال یا سقوط انقلاب ثور، و بی ثبات شدن اوضاع در جمهوری های آسیای میانه شوروی، همه

^{۷۲} - پورتال افغان جرمن آنلاین، افغانستان شوله غیرقابل هضم، بخش دوم، ۲۰۱۰/۰۲/۱۷ م

و همه این حوادث و رخدادها بدون محاسبه و پیش‌بینی شوروی صورت نگرفته بود. ولی آنچه در این محاسبه بدان توجه نشده بود و یا بدان کم‌بها داده شده بود، عکس‌العمل شدید و خصومت‌آمیز بین‌المللی، مخصوصاً آمریکا و کشورهای منطقه و روحیه مقاومت شکست‌ناپذیر مردم افغانستان در برابر این تجاوز مرگ‌بار و شرمگین بود.

شوروی با استفاده از این فرصت‌ها، بوسیله تهاجم نظامی خود، حریم امنیت را تا فراسوی مرزهای افغانستان با پاکستان و ایران انتقال داد و این سنوال را در اذهان جهانیان خطور داد که مرز افغانستان و شوروی دقیقاً در کجا قرار دارد؟ آیا افغانستان یک مغولستان جدید است که فقط استقلال ظاهری دارد ولی در حقیقت در اتحاد شوروی ادغام شده است؟ این سنوال‌ها در ۱۹۸۵ از طرف یک ژورنالیست مشهور فرانسوی (هلن‌کارردانکوس) در روی روزنامه‌ها مطرح شد و سپس ضمن کتاب «نه‌صلح نه جنگ» خود در مورد سیاست شوروی آنرا انعکاس داد.

ناظرین سیاسی بدین باورند که در اقدام بی‌ملاحظه شوروی علاوه بر برژنف رهبر سالخورده شوروی، همنوایی سوسلوف، ایدیولوگ حزب کمونیست و ارایه‌کننده دکترین توسعه‌طلبی برژنف، و ژنرال اوستینوف وزیر دفاع و باریس پاناماریوف و اندری گرومیکو دوست‌جانی‌جانی و صمیمی برژنف نقش قاطع داشته‌اند.

بدون تردید، ترهکی و امین با عقد قرار داد حسن همجواری و همکاری نظامی در دسامبر ۱۹۷۸ و افزایش مشاورین نظامی و ملکی شوروی در افغانستان، زمینه را برای تجاوز شوروی بر این کشور آماده ساختند، اما عده این نظامیان و مشاورین به قول فرهنگ به پنج‌هزار نفر نمیرسید، ولی ببرک‌کارمل، رقیب سرسخت و دیرین‌ترهکی و امین، بخاطر سرنگونی آن دو و رسیدن به قدرت، حاضر گردید شوروی هر قدر لشکر می‌خواهد به افغانستان پیاده کند، پروا نمی‌کند، مهم این است که او در ظل حمایت قشون سرخ چند صبحی در افغانستان حکم براند تا هم رقبای سیاسی خود منجمله حفیظ‌الله امین و هواداران او را همراه با سایر رقبای سیاسی خود مخصوصاً اعضای شعله‌جاوید و گروه‌های مسلح مجاهدین که از پاکستان و ایران تسلیح، تجهیز و اعزام می‌شدند در هم بکوبد و هم نظام دلخواه مسکو را در افغانستان مستقر نماید، که چنین نشد و مسکو بر او خشمگین شده از مقامی که به او داده بود بر کنارش ساخت.

هواخواهان کارمل استدلال می‌کنند که هرگاه کارمل حاضر به قبول رهبری دولت افغانستان نمیشد و یکجا با قشون سرخ به افغانستان نمی‌آمد، ممکن بود شوروی‌ها صالح محمدزیری و یا دستگیر پنچشیری را بر می‌گزیدند و آنگاه باز قدرت بدست خلقی‌ها

می‌افتاد، لهذا برای اینکه چنین نشود، با شرط حضور قشون شوروی در افغانستان او مسئولیت رهبری دولت و حزب را قبول و بکشور آمد تا انقلاب را نجات ببخشد.

در مورد کارمل، روزی آقای کاویانی، یکی از سازمان دهندگان سقوط نجیب‌الله، ضمن بر شمردن نواقص کودتای ثور، برایم تعریف میکرد که کارمل، باری خطاب به من و چند نفر دیگر از ارادتمندان خود گفت: رفقا فکر میکنند که قشون سرخ، خود بخود به افغانستان آمده‌اند. من سه‌بار و هر بار چندین تخته کاغذ را سیاه کرده به رهبری شوروی تسلیم کرده‌ام تا بالاخره آنها را قانع ساختم تا این قشون را به افغانستان اعزام نمایند. ممکن است این حرف کاویانی به حقیقت مقرون باشد. زیرا کارمل تا آخرین روز حکومتش به خروج قشون شوروی از افغانستان راضی نبود و در ۱۹۸۱ در کنگره ۲۶ حزب کمونیست اتحاد شوروی، مدال مطالی لمر (خورشید)، عالی‌ترین نشان دولتی افغانستان را بر سینه پر زرق و برق برزئنف نصب کرد و از او بخاطر اعزام قشون سرخ به افغانستان تشکر نمود.

کارمل در کنگره ۲۷ حزب کمونیست شوروی در ۱۹۸۵، در رابطه به تذکر گرباچف مبنی بر خروج قشون سرخ از افغانستان، اظهار کرده بود: اگر شوروی بخواهد عساکرش را از افغانستان خارج نماید بصراحت گفته میتوانم که روزی مجبور خواهد شد برای اشغال مجدد افغانستان یک و نیم میلیون عسکر پیاده کند. پس بهتر است قشون سرخ را از افغانستان خارج ننماید. گویا در همان کنگره، گرباچف نظر نجیب‌الله را هم جویا میشود و نجیب‌الله میگوید: به نظرم اگر شوروی قشون خود را از افغانستان خارج نماید، جنگ در افغانستان فروکش خواهد نمود. و حزب ما می‌تواند از رژیم خود مستقلانه دفاع نماید. از آن روز نجیب‌الله مورد توجه گرباچف قرار میگیرد و بعد جانشین کارمل میگردد. البته گرباچف بعدها این مطلب را در مصاحبه تلویزیونی‌اش نیز مکرر یادآور شد.

بهرحال طرح تهاجم شوروی با کوچ‌کشی و انتقال امین از خانه خلق به قصر تپه تاجیک آماده تطبیق شد و «بتاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ پل هوایی که از چند روز پیش (۲۴ دسامبر) برقرار شده بود، بطور کامل مورد استفاده قرارگرفت و طیارات بزرگ باربری افراد قوای ۱۰۳ هوابرد و چهار لشکر پیاده زرهی را بر کابل و سایر شهرها چون، قندهار و هرات، فرو ریختند. سکا درانهای میک ۲۱ و میک ۲۳، این عملیات را حفاظت میکردند: کلیه عملیات زیر نظر مارشال سک洛夫 معاون وزارت دفاع شوروی

انجام می‌گرفت که در بگرام مستقر بود. بدینگونه ظرف چند هفته بیش از ۸۰ هزار سرباز شوروی سراسر افغانستان را اشغال کردند.^{۷۳}

شام روز ۲۷ دسامبر، شهریان کابل بجز آواز گوشخراش طیارات غول‌پیکر پاربری نظامی که در فضای کابل، هر دقیقه بالا و پائین می‌رفتند، صدای دیگری را شنیده نمی‌توانستند و رادیو کابل نیز با پخش بیانیه یکروز قبل حفیظ‌الله‌امین مصروف بود که در هر جمله آن نام اتحادشوروی با حرارت و طمطراق زیاد گرفته میشد. در چنین هوا و فضای، عملیات از میان بردن حفیظ‌الله‌امین توسط گروه موظف کماندوی مربوط به کی،جی،بی، شوروی، با سرعت و بدون سروصدا در یک گوشه دنج و دور افتاده کابل صورت گرفت. در حوالی ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه شام مذکور ناگاه آواز بیرک‌کارمل از رادیو تاشکند شنیده شد که مردم افغانستان را به پایان بخشیدن استبداد امین و جاگزین شدن نظام دموکراتیک و فارغ از ظلم و شکنجه و استبداد بشارت میداد. گردانندگان سناریو فراموش کرده بودند که نوار بیرک‌کارمل را ابتدا از رادیو کابل پخش نمایند و پس از آن از رادیو تاشکند نشر کنند. چند ساعت بعد صدای ثبت شده کارمل از رادیو کابل پخش گردید و آنانیکه این آواز را شنیدند دانستند که تغییری در رهبری دولت افغانستان با دخالت شوروی صورت گرفته است.

از میان بردن امین توسط گروه موظف کماندوی کی،جی،بی مبین این نکته است که او دیگر از مسکو اطاعت نمی‌کرد و خودسرانه، میخواست روابطش را با پاکستان و امریکا بهبود بخشد. و این چیزی بود که شوروی آنرا نمیخواست و بالنتیجه سبب مرگ وحشتناک او و فرزندانش شد. همانطور که او سبب کشتار بی‌رحمانه داود و خانواده‌اش شده بود.

فردای آن تاریخ، یعنی روز جمعه ۶ جدی ۱۳۵۸ وقتی مردم به کوچه و بازار روی آوردند، ناگاه متوجه شدند که همه جای شهر را قشون سرخ شوروی همراه با تانک و زره‌پوش اشغال کرده‌اند. هنوز روز به نیمه نرسیده بود که سراسر افغانستان اطلاع حاصل کرد که شوروی‌ها بر افغانستان تجاوز کرده و حکومت جدید یک حکومت پوشالی و دست‌نشانده شوروی در افغانستان است، نام مرده و فراموش شده شاه‌شجاع دوباره بر سرزبانها افتاد، منتها «شاه شجاع ثانی» و دست نشانده روسها نه دست نشانده انگلیس‌ها. این نامی بود که بلافاصله افغانهای غی پرچمی به کارمل دادند.

^{۷۳} - ماریک سیلونسکی، تاثیرات جنگ بر ساختمان جمعیت افغانستان در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۸ ترجمه پوهاند سیدیوسف علمی، چاپ پشاور، ص ۲۶ - ۲۸

روز ۷ جدی ببرک کارمل در حالی وارد کابل شد که رقیب سرسخت خود حفیظالله امین را بوسیله قشون سرخ برای همیشه از صحنه زندگی بدور کرده بود. بنابراین او هم بدون دغدغه و با جبین گشاده و لبخند بر دهن که حکایتگر پیروزی او بر رقبای سیاسی‌اش بود، به عنوان منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان براریکه قدرت تکیه زد و بلافاصله به تقسیم مقامات عمده دولتی و حزبی میان اعضای دو جناح حزب پرداخت.

دولت کارمل و برازنده شدن برخی پدیده‌ها

اولین برزندگی در دولت کارمل، سنگینی پله جناح پرچم بر جناح خلق بود. چنانکه از ترکیب دولت او بر می‌آید:

ببرک کارمل، منشی عمومی حزب، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم	پرچمی
سلطانعلی کشتمند، معاون اول صدارت و وزیر پلان	پرچمی
اسدالله سروری، معاون دوم صدارت و معاون رئیس شورای انقلابی	خلقی
سیدمحمدگلابزوی، وزیر امورداخله	خلقی
شاهمحمددوست، وزیر امورخارجه	پرچمی
جنرال رفیع، وزیر دفاع	پرچمی
عبدالوکیل، وزیر مالیه	پرچمی
عبدالمجیدسربلند، وزیر اطلاعات و کلتور	پرچمی
عبدالوهاب صافی، وزیر عدلیه	پرچمی
اناهیتاراتب‌زاد، وزیر تعلیم و تربیه	پرچمی
محمداسلم وطنجار، وزیر مخابرات	خلقی
گلداد، وزیر تحصیلات عالی و مسلکی	خلقی
رازمحمدپکتین، وزیر برق	خلقی
احمدشاه سرخابی، وزیر آبیاری	پرچمی
داکتر عبدالغفار لکنوال، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی	پرچمی
محمدخان جلالر، وزیر تجارت	پرچمی مخفی
انجنیر نظر محمد، وزیر فواید عامه	خلقی

شیرجان مزدوریار، وزیر ترانسپورت و هوایی ملکی	خلقی
فیض محمد، وزیر سرحدات و قبایل (بزودی درپکتیا به قتل رسید	پرچمی
سلیمان لایق، رئیس آکادمی علوم و وزیر سرحدات و قبایل	پرچمی
انجنیر اسماعیل دانش وزیر معاون و صنایع	خلقی
پوهاند ابراهیم عظیم، وزیر صحت عامه غیر حزبی	
داکتر نجیب الله، رئیس خاد (خدمات اطلاعات دولتی)	پرچمی

چنانکه در لست بالا دیده میشود، اکثریت اعضای دولت کارمل را عناصر پرچمی تشکیل میداد. اعضای جناح پرچم یک بار دیگر به اشغال چوکی‌ها و مقامات از دست داده خویش پرداختند. و در وزارت‌خانه‌هایی که وزاری آنها از جناح پرچم مقرر شده بودند، خلقی‌ها را عقب زده و خود بجای آنان تمام مقامات و رتبه‌های بلند تاسطح مدیریت را به تصرف خود درآوردند.

خلقی‌های عقب زده شده، اکثرا بتدریج در وزارت امور داخله که وزیر آن از جناح خلقی و مرد شجاع و متهوری بود جذب شدند و نیروی قابل اندیشه را برای دولت کارمل به میان آوردند. گلابزوی وزیر امور داخله، همانقدر از حمایت شوروی خود را برخوردار میدید که کارمل برخوردار بود.

* دومین اقدام کارمل رهایی زندانیان سیاسی و جنایی زندان پلچرخ کابل و زندانیان ولایات بود که گفته می‌شد تعداد آنها تقریبا به ده‌هزار نفر میرسید. در میان این زندانیان رها شده، تعداد زیادی از اعضای حزب منسوب به جناح پرچم و هواداران ترهکی نیز بودند. سلطانعلی کشتمند و جنرال عبدالقادر وزیر دفاع که به اتهام راه‌اندازی کودتای ضدسلطه خلقی‌ها دستگیر و محکوم به اعدام شده بودند و همچنان جنرال رفیع که محکوم به ۱۴ سال حبس شده بود، نیز رها گردیدند.

پس از رهایی زندانیان پلچرخ در اوایل جنوری ۱۹۷۹، زندانیان وقتی دیدند که همه‌جای شهر کابل را قشون سرخ شوروی پر کرده است. دیگر برای آنها و هیچکس دیگر شک و تردید باقی نماند که رژیم جدید یک رژیم دست‌نشانده اتحاد شوروی است. پس کمر جهاد ببستند و بر ضد قشون سرخ و رژیم کارمل خود را مسلح ساختند. اغلب این زندانیان رها شده، در جنبش مقاومت ملی، به صفت قوماندانان جهاد تبارز نمودند و در برابر رژیم و قشون سرخ شوروی رزمیدند و سعی دولت در فرونشاندن خشم و نفرت آنان در برابر رژیم بجای نرسید.

متعاقباً زندان پل چرخی از وجود هواداران امین و مخالفین شوروی و رژیم کارمل و اعضای منسوب به شعله جاوید (پیرو ماوتسه‌تونگ) و غیره پر ساخته شد. و در وهله اول اسدالله‌امین برادرزاده و داماد امین و رئیس پلیس مخفی (کام‌پاخاد) با پدرش عبدالله امین و انجنیر ظریف وزیر مخابرات و والی سفاک قندهار و صاحب‌جان صحرائی والی ننگرهار، و صدیق‌عالمیار وزیرپلان و برادرش عارف عالمیار که گفته میشود بدستور امین میراکبر خیبر را بقتل رسانده بودند، و سید عبدالله قوماندان سفاک و خون خوار زندان پلچرخی که گفته میشود هر شب گروهی از زندانیان را با بلدوزر زیر خاک مینمود، اعدام گردیدند.

اما اکثریت اعضای دولت و دفتر سیاسی و هواداران حفیظ‌الله‌امین بزندان افتادند و تا کارمل بر سر اقتدار بود از زندان رها نگردیدند. در عهد دکتور نجیب‌الله در سال ۱۹۸۹ عده‌یی از آنها از حبس رها گردیدند و بقیه پس از سقوط دولت نجیب‌الله از زندان رها گردیدند. در این رهایی، تماماً محبوسین سیاسی قضیه کودتای حوت ۱۳۶۸ بوسیله وزیر دفاع، شهنواز تنی که همگی ایشان منسوب به جناح خلق بودند نیز رها گردیدند.

* یکی دیگر از تلاش‌های رهبری جدید در مرحله نوین و تکاملی کودتای ثور، سعی و تلاش برای ترمیم اشتباهات رهبران گذشته بود که حضور قشون سرخ آنرا به صفر ضرب مینمود، مخصوصاً که رهبری جدید یکجا با تجاوز دشمن بقدرت رسیده بود. اکنون در استراتیژی حزب با تکیه بر این نکته که اسلام از تعرض مصنون است، تغییر وارد گردید و از طریق بیانیه‌ها، تشکیل موسسات مذهبی، مراجعه به علماء و غیره سعی به عمل آمد تا بحیث «مدافعین اسلام» برای رژیم اعتبار کمائی شود (یا بدین وسیله مشروعیت مذهبی کسب نمایند). در اصول اساسی منتشره ۲۰ اپریل ۱۹۸۰، حزب اعضای خود را به «احترام به معتقدات مذهبی مردم و رعایت سنن و عنعنات پسندیده آنها» مکلف میساخت.

تلاش‌های رهبری جدید، تداوم تلاش‌های وطن پرستانه غازی امان‌الله را در آزادساختن افغانستان از یوغ امپریالیسم به نمایش میگذاشت و بر اساس همین روحیه، سخن رانی‌هایی مبنی بر اینکه چطور توطئه امپریالیزم بر ضد مسلمانان آزادی خواه زیر پرده دفاع از اسلام براه انداخته میشود، و برای اثبات اینکه تغییرات انقلابی با جوهر اسلام و فراخوان تاریخی آن برای عدالت، برابری و لغو استثمار انسان از انسان مغایرت ندارد، صورت میگرفت. اما این تلاشها اعتبار چندانی برای مشروعیت رژیم کمائی نکرد.

* در همین مرحله بود که از طرف مقامات اتحاد شوروی، نقشه افغانستان به عنوان ایالت شانزدهم اتحاد شوروی در بلغاریا چاپ و منتشر شد و در دفاتر مشاورین روسی در افغانستان نصب گردید. این نقشه در نزد اکادمیسین رشاد و کاندید اکادمیسین روهی و کاندید اکادمیسین ابراهیم عطائی و سرمحقق زلمی هیوادل موجود است. گفته میشود دو نفر از محصلین افغانی در اتحاد شوروی وقتی بر این اقدام شوروی اعتراض کردند و این اعتراض را به ریاست انیستیتوت خود در اتحاد شوروی ابلاغ کردند، آن دو محصل افغانی بلافاصله از اتحاد شوروی اخراج و به حکومت افغانستان تسلیم داده شدند. حکومت آنها را رأساً به جبهات جنگ سوق داد تا کشته شوند و شاید هم کشته شدند. متأسفانه نامهای این دو جوان وطن‌خواه بما نرسیده ولی اینقدر گفته میشود که هر دوی آنها از منسوبین وزارت داخله بوده‌اند.

* واگذاری قلّه و اخان که به بام دنیا شهرت دارد برای نصب موشکهای دورمنزل شوروی به هدف مقابله با اهداف استراتژیک آمریکا واقع در بندرگوا در بلوچستان، دست‌آورد بزرگ روسها در همین مرحله است.

* چیز دیگری که در این مرحله (مرحله نوین و تکاملی) بدان بسیار توجه و اهمیت داده شد، توسعه شبکه جاسوسی «خاد» از نوع «کی، جی، بی» شوروی در افغانستان بود. این شبکه در تمام شئون حیاتی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه گسترده شده بود و تمام گفتار و کردار و حرکات و سکنت مردم را، از تلفن‌های شخصی تا نامه‌های خصوصی گرفته و از روابط خویشاوندی و نشست و برخاست عادی افراد تا محافل غم و شادی مردم را زیر کنترل داشت. حتی اعضای ارشد حزبی و ارکان دولت و کارمندان بلندپایه حکومت نیز تحت مراقبت جدی این دستگاه قرار داشت. تقرر اشخاص در مقامات دولتی و حزبی، در مرکز و ولایات، مسافرت به خارج بغرض تجارت یا سیاحت و یا تداوی و یا انجام امور دولتی و یا مجامع علمی، وابسته به نظر و صوابدید دستگاه «خاد» بود. «خاد» میتواند اشخاص مورد نظر خود را بهر جاه و مقامی که بخواهد نصب کند و یا از هر مقام و رتبه‌ایکه نمیخواست بر طرف نماید. حتی تقرر افراد دینی و قضائی تا امام مسجد و خطیب جمعه مربوط به موافقت دستگاه همه جا بود «خاد» بود.

در واقع «خاد» سازمان جاسوسی کا، جی، بی در افغانستان و منطقه بود و از مسکو کنترل و هدایت میشد.

امتیازات گونه‌گون مادی، اخذ معاش دو چند دیگران و گرفتن ترفیعات بی‌نوبت و فوق‌العاده در انحصار منسوبین این دستگاه بود و به همین جهت برخی از کارمندان آن بی‌مهابا از چشم مردم، عضویت خود را افتخارکنان به این شبکه شوم و بدنام، به رخ مردم غیر حزبی و وابستگان خود میکشیدند. در حالیکه از نظر مردم چیز فهم و ملی، آنها نوکران مزدبگیر و خوش‌خدمتی بیش نبودند که بخاطر گرفتن امتیاز رتبه و مقام و مدال، هموطنان خود را حق و ناحق بدام می‌انداختند و بکشتن میدادند تا سلطه اجنبی در کشور عمر بیشتر یابد.

جزاها و شکنجه‌هایی که هنگام بازپرسی از جانب موظفین این سازمان از متهمین به عمل می‌آمد هر چند به پایه شکنجه‌های مجاهدین نمی‌رسد، معهذاً شنیدن آن مو بر اندام آدمی راست میکند و مغز استخوان را میسوزاند. مثلاً، متهمی که در اقرار و اعتراف به جرمش از خود مقاومت نشان میداد و یا واقعاً از آنچه به او نسبت داده شده بود اطلاعی نداشت، اگر مرد می‌بود آلت تناسلی وی را به سیم برق وصل میکردند تا دیگر از مردی بیفتد و اگر زن می‌بود، پستانهایش را به برق نصب میکردند و شکنجه میدادند. و در برخی موارد، دختر و خانم مرد متهم را حاضر میکردند و برای متهم میگفتند اگر اعتراف ننمایی، در جلو چشمانت بر زن و دخترت تجاوز صورت میگیرد، در چنین صورتی متهم طبعاً حاضر میشد هر چه دل مستنطق و بازپرس میخواست به آن اعتراف کند و در زیر کاغذ امضاء بگذارد. لت و کوب با دنده برقی و پاره کردن مقعد متهم بوسیله بوتل کوک یا بوتل ودکا و غیره و غیره یک امر عادی بود و خدا کسی را بدست جلادان «خادی» نمیداد و اگر داده بود، دیگر روزگارش سیاه و کارش تمام بود. نویسنده توانمند و سرشناس ایرانی سعیدی سیرجانی در کتاب «ای کوه آستینان» خود برای سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی مثال خوبی دارد و میگوید: همانطور که در یک منزل آشغال دانی و دستشویی از ضروریات یک منزل است. سازمان جاسوسی هم برای دولت‌ها از ضروریات است.

البته بخش دفاعی وزارت امنیت دولتی در عهد نجیب‌الله سهم عمده در دفاع از شهر جلال‌آباد و شهر کابل و سایر شهرها گرفت و حتی مایه تشویش بزرگ برای پاکستان شده بود.

* پدیده دیگری که در این مرحله چون یک مرض همه‌جاگیر شیوع یافت، رشوه خواری و رشوه ستانی در تمام سطوح مملکت بود که مشاورین شوروی آنرا بحد اعلی در کشور ترویج دادند. پدیده رشوت در کشور، چیز تازه‌یی نبود ولی هرگز کسی بدین

پیمانه و بدین بی حیانی و پرروئی ندیده بود. فرق این رشوت‌خواری با دوره‌های قبلی این بود که رشوه‌خوار سابق با گرفتن رشوه کوچک احساس ترس و خجالت میکرد و کار افراد را با سرعت انجام میداد، مگر در این مرحله، رشوه‌ها بزرگ شده رفت و رشوه‌ستان از مامور شار والی (بلدیه) گرفته تا اعضای کابینه، بدون ترس و خجالت در بدل انجام کاری میزان و مقدار رشوه را چانه میزد و معین میکرد و بعد آنرا میگرفت. گفته میشد از مدرک‌فروش طیاره DC۱۰ آریانا مبلغ ده‌میلیون دالر برای صدراعظم و وزیر هوایی ملکی رشوه داده شده بود.

سارنوال عمومی، در اوایل سال ۱۳۶۶ در یک جلسه رسمی شورای انقلابی اظهار داشت که این اداره طی سال ۱۳۶۵ و قبل از آن، یکصد و بیست دوسیه محاکماتی به حجم دوهزارمیلیون افغانی اختلاس در شرکت سپین‌زر کندز و کود و برق مزار شریف و شرکت افغان کارت و غیره تکمیل نموده و آماده تقدیم به محکمه دارد و به همین میزان اختلاس و دوسیه‌های دیگری تحت بررسی است. اما اشخاص شامل این دوسیه‌ها اکثراً حاضر به دادن جواب به سنوالاتی خارنوالی نیستند و خارنوالی هم نظر به ملحوظاتی نمیتواند هیچ‌کاری در مورد آنان بکند. اکنون میتوان پرسید، اینان که اینقدر اختلاس کرده و حاضر به جواب‌دادن نبودند، چه کسانی بجز اعضای ارشد حزب و حکومت میتوانند باشند؟

* خیانت بنیادی دیگر در این مرحله، تغییر دادن نصاب تعلیمی و آموزشی در مدارس و موسسات تحصیلی افغانستان بود. مشاورین شوروی در وزارت تعلیم و تربیه، فوراً تمام کتب تعلیمی سابقه را که به پیروی از سیستم‌های آموزشی فرانسه و امریکا در مکاتب افغانستان تدریس می‌شدند، ملغی قرار دادند و صدها هزار نسخه کتب درسی را که با مصرف گزاف طبع و تهیه شده بود، بدور انداختند و به طبع کتب درسی سیستم مغلق «بی‌سوادسازی» شوروی‌ها در افغانستان پرداختند. محتویات این کتب بحدی سردرگم و پیچیده بود که حتی معلمین و مدرسین هم از فهم آن عاجز بودند.

به شاگردان صنوف اول و دوم و سوم، ریاضیات مغلق چند مجهوله تدریس میگردد و زیر نام جامعه‌شناسی، درسهای مارکسیستی و ماتریالیزم تاریخی از صنوف ۶ تا دانشگاه تدریس میشد. انتقال مفاهیم مغلق ریاضی برای شاگردان صنوف ابتدائی، کار بسیار دشواری بود و وقتی شاگردان خود را از فهم آن عاجز میدیدند از خواندن دلزده میشدند و تا اخیر صنوف هشتم از مرز جمع و تفریق اعداد بسیط پافراتر نمی‌نهادند و از نوشتن یک رقعہ مریضی هم عاجز بودند.

بدین‌سان در طی دوره ۱۰-۹ ساله تسلط شوروی‌ها، یک نسل تعلیمی (از صنف ۲ تا ۱۲) کاملاً بی‌سواد بارآمدند ولو که برخی تا پوهنتون (دانشگاه) هم رسیده باشند ولی از سواد عادی بهره‌ئی نداشتند.

در دانشگاه کابل نیز روسی ساختن نصاب تعلیمی و تحصیلی از فردای اشغال کشور آغاز شد، مضمون هنر اسلامی از نصاب درسی افتاد و بجای آن، ماتریالیزم تاریخی و ماتریالیزم دیالکتیک، تاریخ کارگر، تاریخ شوروی، زبان‌روسی و هسپانوی در نصاب تعلیمی گنجانیده شد. تاریخ‌نویان افغانستان پس از استقلال ۱۹۱۹ به دستور مشاورین شوروی تدوین و تدریس آن تحریف‌آمیز عملی شد. زیرا مشاورین روسی، حصول استقلال کشور را مرهون انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ وانمود میکردند و گویا طوری وانمود میشد که اگر انقلاب اکتوبر رخ نمیداد، مردم افغانستان به حصول استقلال خود نایل نمی‌آمدند.

بهرحال شاید بی سوادسازی، یکی از اهداف شوروی و اشغال این کشور بوده باشد. چه بزعم آنها، وقتی یک نسل در بسته بی‌سواد یا با حداقل سواد به جامعه تقدیم گردد، آنگاه به آسانی میتوان تمام آن جامعه را به نوکران حلقه بگوش خود تبدیل نمود. اما خوشبختانه که افغانها از با سوادگرفته تا بیسودا (باستثنای عده معدود انگشت‌شمار) همه از احساس عالی وطن‌پرستی برخوردارند و با همین احساس توانستند شوروی‌ها را از خاک و کشور خویش بیرون برانند.

* یکی دیگر از مسائل مورد توجه دولت کارمل، تاکید بر «سویتیزم» (یعنی شوروی خواهی) بود. شوروی خواهی و «سویتیزم» بمثابة وطن‌خواهی از جانب رهبری حزب بر سر اقتدار پیوسته تبلیغ میگردد. بدین منظور دولت در سال ۱۳۶۴ با تدویر لویه جرگه‌یی خواست به حاکمیت رژیم و حضور قشون سرخ در کشور مهر تانید بزند و دوستی اغراق‌آمیز با شوروی را به عنوان یک عنعنه تاریخی، خواست معقول و صمیمانه مردم افغانستان وانمود کند و بموجودیت قشون سرخ صیغه قانونی بخشیده، با ابراز تشکر از رهبران شوروی، بقای قشون سرخ را در افغانستان، خواست کلیه مردم کشور جلوه بدهد. اما این تلاش‌ها در اراده مقاومت و ضدیت با شوروی‌ها و رژیم کابل تغییر به نفع دولت وارد کرده نتوانست. و باز در همین مرحله بود که موضوع افغانستان شمالی و جنوبی بر اثر فشار اپوزیسیون بر کابل زیر پرده مطرح شد و با انتقال و استقرار یکی از معاونین صدارت در مزارشریف موضوع علنی گردید.

* در این مرحله بود که قانون مکلفیت عسکری مورد جرح و تعدیل قرار گرفت و دوره مکلفیت از دو سال به سه سال افزایش یافت و جلب و جذب بخدمت عسکری از سن ۲۲ سال تا به سنین ۱۸ ساله‌گی پانین آورده شد. و دوره احتیاط همانند دوره مکلفیت الی سن ۴۰ سالگی حتمی گردید، بنابراین اکثریت خانواده‌ها بخاطر نجات فرزندان‌شان از کشاندن بخدمت عسکری که غالباً در برخوردها با مجاهدین کشته میشدند، به ترک خانه و وطن مجبور میگرددند، زیرا مشاهده مینمودند که در اطراف شهرها، قبرستانها بسرعت توسعه می‌یابند و اکثریت آن متعلق به جوانان بین ۱۸ تا ۲۴ ساله میباشند که در جریان مکلفیت عسکری و بنام سپاهیان انقلاب جانهای شاترا از دست داده بودند. در این گورستانها هرگز گوری متعلق به فرزندان اعضای بیوروی سیاسی حزب و اعضای دولت و جنرالها و اعضای ارشد حزب و حکومت وجود نداشت، فقط و فقط این فرزندان مردم بیچاره و بیوسيله بودند که سینه‌های‌شانرا سپر تیر دشمن میساختند و مردانه جان میدادند تا مشتی تازه بدوران رسیده‌ها در آغوش معشوقه‌های خود غنوده باشند.

* در این مرحله بود که هر قدر از حاکمیت دولتی در اطراف و اکناف کشور کاسته میشد به همان اندازه بر تعداد وزارتخانه‌ها و وزیران مشاور و معاونین صدراعظم افزوده میشد. تا آنجا که در اواخر صدارت سلطنتعلی کشتمند، تعداد وزارتخانه و اعضای شورای وزیران از ۸۰ درگذشت.

* افزون بر این در تشکیلات دولتی تعدیلاتی رونما گردید که بموجب آن، تقرر والیان و واری امور ولایات و شاروالی‌ها (شهرداری‌ها) از صلاحیت و اختیارات وزارت امور داخله (که متعلق به خلقی‌ها بود) خارج و به صدارت تعلق گرفت و اداره‌بی بنام «اداره قدرت دولتی» با رتبه وزیر در صدارت ایجاد گردید. که اجراءات و گزارشات مربوط به ولایات را واری و به صدر اعظم و معاونین آن گزارش میکرد.

و اما وضع اداری ولایات به علت تعدد مراجع قدرت دولتی بسیار پیچیده و درهم و برهم بود. بدین معنی که در هر ولایت، یکنفر کارمند حزب با صلاحیت بالاتر از صلاحیت والی مقرر بود و والی که گویا رئیس کل و مسنول امور ولایت بود، بدون موافقت و اجازه منشی حزبی ولایت، هیچ کاری کرده نمیتوانست، از آن که بگذریم، قدرت خودمختار دیگری بنام «رئیس خاد یا رئیس امنیت دولتی» وجود داشت که صلاحیتش بالاتر از والی و منشی حزبی ولایت بود. و اجراءات هر دو را زیر کنترل داشت. او میتوانست بدون نظر و مشوره والی و منشی حزبی، هر که را خواسته باشد،

بزدان بکشاند و یا از زندان رهائی ببخشد. قوماندان امنیه (پولیس) که معمولا از میان جناح خلق و از طرف وزیر امور داخله تعیین و حمایت میشد، خود را و از و بند اوامر والی و منشی حزبی ولایت یا رئیس امنیت نمیدانست و هر طور دلش میخواست و هدایت مرکز بود، همانطور میکرد. قوماندان ملیشههای قومی و پیوسته بدولت و قوماندان مدافعین انقلاب نیز هر یک برای خود کسی بودند و میتوانستند مردم را مواخذه کنند. بالاتر و مستقلتر از آنچه بر شمردیم، جنرالان و قوماندانان فرقه‌های نظامی قرار داشتند. بدین‌سان در هر ولایت چندین مرجع قدرت و بگیر و ببند و بزدان افکن وجود داشت که مردم نمیدانستند برای اجرای کار و گشایش مشکل‌شان بکدام مرجع قدرت رجوع کنند و اولتر کدامیک مقام را تطمیع نمایند.

* ایجاد ملیشای قومی برای وحدت اقوام یا برای نفاق اقوام؟

ایجاد ملیشههای قومی زیر عنوان «کندک‌ها» و یا «غندهای دفاع خودی» محصول همین مرحله است. گروه‌های قومی که به مشورت شوروی‌ها ایجاد شده بودند، از دولت سلاح و پول میگرفتند، ظاهرا به این دلیل که از خود دفاع میکنند، اما در واقع هدف شوروی‌ها ایجاد و تعمیق دشمنی‌های قومی و قبیلوی بمنظور جلوگیری از وحدت ملی افغانستان بود. ملیشههای قومی در برابر چه کسی باید از خود و قوم خود دفاع میکردند؟ طبعا آنها در برابر قیام‌های ضد شوروی و ضد رژیم قرار میگرفتند و از آنجائیکه گروه‌های چریکی ضد شوروی و ضد رژیم نیز از قوم یا قبیله ای نمایندگی میکردند بنابراین هنگام برخورد با ملیشههای قومی یا کشته میشدند و یا ملیشههای را میکشند که در هر دو صورت میان ملیشههای قومی و گروه‌های مقاومت، دشمنی آشتی ناپذیری به میان می‌آمد. و این هر دو کار به نفع شوروی‌ها بود. برخی از این ملیشههای قومی بعدها در برابر دولت مرکزی دست به بغاوت زدند و باعث سقوط دولتی که آنها را ایجاد کرده بود، شدند. در ولایاتی که این خوندهای قومی ایجاد شده بودند، با بی‌بند و باری خود سبب مزاحمت‌های فراوان برای مردم محل و کاروان‌های مسافربری میشدند.

در پهلوی ملیشههای قومی، گروه‌های تسلیمی یا پیوسته بدولت نیز برای مردم شهری و روستایی ایجاد دردسر فراوان میکردند. با آنکه ساحه سکونت و کنترل گروه‌های پیوسته بدولت در ولایات مربوطه شان مشخص بود، اما قوماندانان این گروه‌ها معمولا در مراکز شهرها و پایتخت کشور نیز قرارگاه‌های نظامی برای خود داشتند و چون در رفتار خود نسبت به مردم شهری پای‌بند هیچگونه قوانین و دسپلین

نبودند، باعث اذیت و آزار شهریان میگردیدند. یک چنین وضعی را میتوان طی سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ در وجود ملیشه‌های عصمت مسلم، آمر سید احمد و داود جوان و گلیم جمع‌های اوزبک و غیره در کابل به یاد آورد.

* یکی دیگر از اقدامات دولت در این مرحله، جذب و جلب قوماندانان جهادی در بدل دریافت پول بود. رژیم بوسیله سازمان جاسوسی «خاد» وابسته «کی، جی، بی» به جلب و جذب قوماندانان تنظیمهای مخالف می پردازد. بزودی این سیاست به ثمر می‌نشیند و یکی از قوماندانان جهادی قندهار بنام «عصمت مسلم» که پنج سال اقوام اچکزانی را رهبری کرده بود حاضر به تغییر جهت میگردد و امتیازات فراوانی بشمول جنرالی و کنترول راه قندهار سپین بولدک و گرفتن باج راهداری از تجار آن نواحی را از حزب دموکراتیک خلق بدست آورد. کمی بعد از آن در هرات گروه جهادی داود جوان و سیدمحمد به دولت پیوستند و صاحب ملیونها پول شدند و در مرکز هرات و شهر کابل برای آنها ویلاهای مجلل داده شد تا به عیاشی بپردازند و در عملیات برضد اپوزیسیون شرکت ورزند. روند پیوستن قوماندانان با گروه های تحت فرمان شان به دولت از طریق رسانه های دولتی ابعاد گسترده داشت و تعداد آن هر روز ، زیاد و زیاد تر نشان داده میشد. در این راستا تلاشهای زیادی برای بدام انداختن قوماندان احمدشاه مسعود نیز صورت میگرفت ، اما او زیرکتر از آنهایی بود که در تلاش دستگیری او بودند.

در عین حال «خاد» به ایجاد گروه های دفاع خودی و مدافعین انقلاب(از اعضای حزب» از اقوام مختلف دست زد وهریک از این گروه ها را با پول و سلاح های مخرب مجهز ساخت.

یکی از این گروه های قومی، ملیشه های ازبک تحت قوماندانی جنرال دوستم بود که بهر جایی روی می آوردند، بیدریغانه آدم میکشند و ازکشته پشته میساختند. دولت از این گروه در مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب غربی و شرقی کشور بسیار استفاده میکرد. گروه های دیگری از اقوام پشتون و بلوچ و نورستانی و هزاره و تاجیک و غیره نیز وجود داشت که بعد از دوستم ، گروه معروف به «گلیم جمع» متشکل از مردم ازبک ، در روز روشن و در زیر ریش حزب دموکراتیک خلق ، مردم را در شهرکابل غارت میکردند و هرگز از اعمال شان بازخواستی صورت نمیگرفت.

بدینسان حزب دموکراتیک خلق افغانستان مهارت هایی را در هنر «تفرقه بینداز و حکومت کن» کسب میکرد. به باور ناظرین «حوادث اثبات کرد که : حزب دموکراتیک خلق وقت کافی نیافت تا ثمرات سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» خود را جمع آوری

کند. اما تأثیرات این سیاست پس از خلع حزب مذکور عامل اساسی در تداوم حوادث کنونی افغانستان بوده است^{۷۴}.

رژیم حزب دموکراتیک خلق همانگونه که با تفرقه اندازی میخواست مردم را بجان هم ببندد، خودش نیز دچار تفرقه شد و فراکسیون بازی در داخل حزب مذکور برای حکومت نجیب الله کمتر از حملات مجاهدین زیان آور و خطرناک نبود. چنانکه کودتای تنی (وزیر دفاع رژیم) در سال ۱۹۹۰ نمونه بی از این تفرقه و فراکسیون بازی داخلی حزب دموکراتیک خلق بود. تفرقه های ستیزه جویانه دیگر از همان آغاز اقتدار حزب دموکراتیک خلق میان تره کی کارمل - امین و نجیب الله در صفوف حزب رخنه کرده بود. به استناد کتاب «جنگ در افغانستان» نوشته گروهی از دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی روسیه در ۱۹۹۱ میلادی، «کشاکش های گروه های خلق و پرچم در درون حزب زیان بزرگ و جبران ناپذیری به انقلاب رسانید. ستیز فراکسیونی در حزب روی آن میچرخید که هردو شاخه میخواستند با واگذاری شمار هرچه بیشتر کرسیها برای نمایندگان فراکسیون خود در کلیه سطوح اپارات حزبی - دولتی، اقتصادی و نظامی مواضع خود را تحکیم نمایند. این کار به آن منجر گردید که در بسیاری از کرسیهای وزین عناصر بی صلاحیت و در بسا موارد بی کیاست و حتی آلوده و ناشایسته گماشته شوند. ... این امر منجر به رویانی یک نهاد با نهاد دیگر و فراخ شدن درز میان صفوف و رهبری حزب گردید. میان ارگانهای نظامی به گونه مثال وزارت داخله و وزارت امنیت دولتی خبری از همنوایی و هماهنگی نبود...خواستهای شخصی رهبران، فروگذاشت های آنان، «رفیق بارگی» و پیوندهای خانوادگی، خویشاوندی و خاندانی برانظام حزبی و بر اصول سنترالیسم دموکراتیک چیره شد و سرپای حزب را فراگرفته بود و در نتیجه آن حزب با کردارهای خود از همدردی بخش بیشتر توده ها محروم گردید و اتوریته خود را با نیروی اسلحه حفظ میکرد که در واقع به یک نیروی خود کامه و دیکتاتوری نظامی مبدل گردیده بود.^{۷۵}»

در ادامه این کشمکش های درون حزبی، در عهد نجیب الله، تفرقه های زبانی و قومی حتی در سطح دفتر سیاسی حزب میان گروه محمد اسلم و طنجار، پاکتین و محمد رفیع از یکسو و دسته فرید احمد مزدک و نجم الدین کاویانی و عبدالوکیل از سوی دیگر، بصورت پرخاش های تند قومی مثال دیگر این تفرقه است. در روند همین تفرقه اندازی یکی از نتایج مهم آن پیوستن جنرال دوستم، به مخالفین رژیم یعنی احمدشاه مسعود

^{۷۴}- استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۲۵۳

^{۷۵}- جنگ در افغانستان، نوشته دکوتورتاریخ سرهنگ پیکف و دیگران، ترجمه عزیز ارینافر، ص ۲۷۸

بود. دوستم دلیل این کار را عدم رعایت حقوق ملیتها از جانب نجیب الله در دادن پستها و مقامهای دولتی وانمود کرد، اما این بریدن دوستم از نجیب الله و پیوستن او به مخالفین ایدیولوژیک حزب، جزئی از ثمرات سیاست تفرقه انداز و حکومت کن حزب بود که کم رژیم را شکست.

معهدا جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگهای چریکی (که فرساینده ترین جنگها در نیم قرن اخیر است) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفته بود. امریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ هدفی داشت. مثلا، پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار امریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد ضربههای شدید قرار گرفته و متحمل خسارات و از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

و اما امریکا نه تنها میخواست شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشانند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد. اما روی کار آمدن گریباچف در رهبری شوروی، شوروی‌ها را متوجه اهداف دراز مدت امریکا در این جنگ ساخت.

شوروی با تحرك بخشیدن به مذاکرات ژنیو، بهانه‌یی بدست آورد تا قشون خود را از افغانستان در دو مرحله بیرون بکشد. این عملیه تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تحقق پذیرفت. در تحقق این امر تلاش‌های آقای کوردوویز نماینده خاص سازمان ملل متحد با جوانب درگیر قابل یادآوری و قابل تقدیر است.

عکس العمل مردم و جامعه جهانی علیه تجاوز شوروی:

در این میان کشورهای منطقه و تمام کشورهای غربی و در راس امریکا، حضور نظامی شوروی را در افغانستان یک تجاوز صریح تلقی نموده آنرا محکوم کردند و ۱۰۴ کشور عضو سازمان ملل متحد خروج فوری قوای شوروی را از افغانستان تقاضا نمودند. البته ۱۸ کشور عضو سازمان ملل متحد اقدام شوروی را تأیید نمودند و ۱۸ کشور دیگر عضو آن سازمان رای ممتنع دادند. از آن تاریخ به بعد افغانستان در زیر

فشار و مضیقه فاجعه‌آمیز سیاسی و تبلیغاتی و اقتصادی کشورهای منطقه و کشورهای غربی و در راس امریکا قرار گرفت و با تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان، جنگ فرساینده چریکی را همراه با ۸۵ ساعت تبلیغات در یک شبانه روز بر ضد رژیم و قشون سرخ شوروی پراه انداختند که ادامه این سیاست سرانجام سبب خروج قوای شوروی از افغانستان و سقوط رژیم انقلابی «ادعایی» در این کشور شد.

اوج‌گیری و سرتاسری شدن قیام مردم افغانستان نیز یکی از مشخصه‌های این مرحله است کارمل استقرار خودش را بجای امین و اشغال افغانستان را توسط قشون سرخ، مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور نامید و سالگرد اول آن را جشن گرفت. ولی بعدها از این روز تجلیل بعمل نیامد.

دو ماه پس از اشغال افغانستان توسط قشون شوروی، درست به تاریخ ۳ حوت ۱۳۵۸ مطابق ۲۴ فبروری ۱۹۸۰ شهریان کابل دست به مظاهره خونباری زدند. شام دوم حوت بعد از نماز خفتن مردم با فریادهای الله‌اکبر و دادن آذان از فراز بامهای خانه‌هایشان همشهریان را برای مقاومت و شورش بر ضد دولت و قشون سرخ فرا خواندند و سپس با تشکیل دسته‌های بزرگ مردم بسوی ماموریت‌های پولیس محل حرکت افتادند. اما از آنجایی که اهالی آمادگی قبلی نداشتند و فاقد سلاح بودند. پولیس بر روی مردم آتش گشود و عده‌یی از مردم زخمی شده مجبور به عقب‌نشینی و بازگشت بخانه‌های خود شدند. این وضع تقریباً تا ساعت چهار صبح روز ۳ حوت ادامه یافت.

صبح روز ۳ حوت دکانداران، دروازه‌های دکانهای خود را بر روی مردم مسدود نمودند. در حوالی ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۳ حوت تعداد بسیاری از شهریان کابل در جاده میوند اجتماع نمودند و با دادن شعارهای: مرگ بر رژیم کمونیست، مرگ بر قشون سرخ شوروی، مردم مسلمان افغانستان بر ضد کمونیستان بپاخیزید، شوروی‌ها را از کشور خود بیرون کنید و غیره شعارها به مارش پرداختند. اما در حوالی چوک میوند، جلو مظاهره‌چیان از طرف قوای امنیتی پولیس و خاد وارد و گرفته شد و مورد ضربات شدید قرار گرفتند. عده زخمی و عده‌یی جان خود را از دست دادند. برخی هم دستگیر و بزدان افتادند. مظاهره‌چیان چندین عراده ملی‌بس و تاسیسات دولتی و از جمله کتابفروشی بیهقی واقع در جوار وزارت اطلاعات و کلتور را به آتش کشیدند. دامنه این مظاهره ده‌دانا، قلعه قاضی، بینی حصار پای‌منار، جمال‌مینا، شهرآرا، قلعه فتح‌الله، پارک‌زنگار، جاده میوند را در بر گرفته بود.

در اول ثور ۱۳۵۹ شاگردان مکاتب کابل چون: عایشه‌درانی، آریانا، ملالی، زرغونه، سوریا، به جاده‌های شهر بیرون آمدند و فریادهای ضددولتی و ضد موجودیت قشون روسی سردادند. اما تفنگداران رژیم با استعمال سلاح گرم مظاهره را خاموش کردند. بر اثر این گلوله‌باری بر روی دوشیزگان مکاتب شهر کابل، دوشیزه ناهید که بعدها پژواک، شاعر، نویسنده و سیاستمدار معروف کشور رساله‌ی بنام «هدیه به ناهید شهید» بنام او نوشته است، همراه با سیزده تن دوشیزه دیگر از مکاتب کابل جام شهادت نوشیدند.

از آن پس به هدایت شوروی‌ها و بمنظور بدنام ساختن ضد «انقلاب» بوسیله عناصر وابسته به «گی، گی، بی» ذخایر آب نوشیدنی شاگردان مکاتب کابل، مخصوصا مکاتب و لیسه‌های دختران با زهر مسموم ساخته میشد و روزانه ده‌ها شاگرد بر اثر نوشیدن آب مسموم شده به شفاخانه‌ها انتقال داده میشدند و شاید هم تلف میگردیدند. گاهی در صحن اتاق‌های درسی ادویه مسموم کننده پاشیده میشد و وقتی شاگردان میخواستند داخل اتاق درس خود شوند، از هوش میرفتند و روی زمین می‌غلتیدند و شاگردان مکاتب رخصت میشدند.

شاید و ممکن است مخالفین رژیم و ضد شوروی هر کاریکه به ناکامی رژیم و ضربه زدن به شوروی‌ها مفید واقع میشد از ارتکاب آن صرفه نمیکردند، اما تا اخیر نه دولت کسی را به عنوان مجرم این اعمال دهشت‌افگنی دستگیر و بمردم روشناس کرد و نه هم گروه‌های مخالف اجرای چنین عملی را به خود ذمه‌وار شدند. مگر تبصره‌های خود مردم کابل چنین بود که این کار خود دولت است نه از مجاهدین. پر واضح است که دولت هم نمیخواست چنین دهشت‌افگنی در شهر کابل شیوع یابد، اما آنچه شوروی‌ها میخواستند و میکردند هیچ کسی از حزبی‌ها و دولتی‌ها جرأت آنرا نداشت که بگوید چرا؟

در نهم ثور محصلین پوهنتون کابل نیز در صحن پوهنتون دست به مظاهره زدند، اما مظاهره بسرعت و بشدت سرکوب و تعدادی از آنان به شمول دختران جوان باتهام محرکین مظاهره دستگیر و بزندان افتادند و مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفتند. اما مردم دیگر به ماهیت رژیم و اهداف شوروی در افغانستان پی‌برده بودند. زیرا رسانه‌های گروهی غرب و منجمله رادیو «بی‌بی‌سی» و رادیو صدای آمریکا و رادیو صدای آلمان غرب و غیره هرروز ده‌ها مطلب‌تازه و راز نگفته به مردم افغانستان و جهان

فاش مینمودند و مردم را به مقاومت و سرنگونی رژیم و بیرون راندن قشون سرخ‌شوروی از کشور تشویق و ترغیب مینمودند.

واقعا رادیو «بی‌بی‌سی» نقش کمتر از کمکهای نظامی امریکا به مجاهدین بمنظور بزانو در آوردن شوروی در افغانستان، بازی نکرده است. تاثیر «بی‌بی‌سی» بر مردم افغانستان در دوران جهاد بحدی بود که حتی مردم بی‌سواد و آنهایی که سلاح بردوش بر ضد شوروی و دولت افغانستان می‌جنگیدند یا نمی‌جنگیدند، ولی در آرزوی سقوط رژیم و شکست قشون شوروی بودند، گاهگاهی نماز را قضا می‌کردند، ولی شنیدن اخبار بی‌بی‌سی و برنامه جام جهان نما را قضا نمی‌نمودند. علاوه‌تاً موجودیت سرتاسری قشون شوروی در افغانستان و اشتراک شان در عملیات جنگی و پاک‌سازی اپوزیسیون و برخورد خشونت‌بار و رعب‌آور با ساکنان روستاها و آنهایی که با حزب پیوند نداشتند، بزودی جنبش مقاومت ملی را، وطن شمول ساخت و مردمان کشور از هر قوم و هر ملیتی که بودند، بدون تعصبات قومی، مذهبی، اثنیکی، منطقه‌یی یا ملیتی برای طرد شوروی‌ها از کشور در زیر لوای جهاد بر ضد کفر و الحاد و تجاوز بیگانگان (شوروی‌ها) جمع شدند و با قطع راهها و شاهراه‌های مواصلاتی و ا کمالاتی میان مرکز و ولایات، اردوی دولتی و قشون سرخ شوروی را مورد ضربات هلاکت‌بار چریکی خود قرار دادند.

نامهای احمدشاه مسعود، تورن اسماعیل، صمدسنگی، عبدالحق، سیدجگرن، استادفرید، پهلوان رحیم و پهلوان رسول، امیرلالی، حاجی لطیف، ملانقیب، ملامحمدشاه، انورجگلدلک، ملاملنگ و غیره هر روز با اقدامات تازه بر ضد قشون شوروی و دولت کارمل بگوش‌ها میرسید و بالمقابل دولت هم لبه تیز تبلیغات خود را متوجه اعمال گلبدین حکمتیار، حضرت مجددی، مولوی خالص، رسول سیاف و برهان‌الدین ربانی کرده رفت و آنان را بیش از پیش در ذهن و دماغ مردم شهری و روستایی روشناس کرد. تا آنجا که بعضی از فرزندان خود را بجای آنکه شامل انجام خدمت عسکری نمایند، به یکی از تنظیم‌های رهبران فوق‌الذکر معرفی و تسلیم میکردند تا هم ثواب و هم خرما نصیب آنها گردد.

ژنرال نظر محمد که زمانی وزیر دفاع و مدتی هم باتهام شرکت در کودتای نافرجام شهناز تنی به زندان افتاد، در اوایل سال ۱۳۶۵ مطابق ۱۹۸۶ برای من حکایت میکرد که «تلفات اردوی ما در هر ۲۴ ساعت هیچگاهی کمتر از ۴۰۰ نفر نبوده است.» هر گاه حد اوسط این رقم را در طول مدت موجودیت قشون سرخ در افغانستان، فقط ۲۰۰ نفر در هر ۲۴ ساعت از سراسر کشور قبول کنیم. از روی این حساب میتوان میزان تلفات

اردوی افغانستان را در مدت ۱۳ سال جنگ دوامدار در حدود یک میلیون نفر جوانان افغان که بین ۱۸ تا ۲۴ سال یا کمتر از ۳۰ سال داشتند، تخمین زد و هرگاه تلفات قشون شوروی را در هر ۲۴ ساعت در سراسر افغانستان صرف ۱۰ نفر محاسبه کنیم، در مدت ده سال تجاوز و تهاجم آنها با نیروی مقاومت مجاهدین بیش از ۲۵۰۰۰ نفر تلفات متحمل شده‌اند.

قشون سرخ در افغانستان در مقابل هر حمله مجاهدین، عملیات انتقام جویانه وحشتناکی بوسیله طیارات بمب‌افکن بر دهات و قصبات و شهرستانهای افغانستان انجام میدادند که داستاهای تکانه‌دهنده‌یی از این عملیات حربی متجاوزین در میان مردم گفته و شنیده میشود.

گفته میشود، در لوگر باری زنان و کودکان و پیرمردان از ترس بمباردمان قوای شوروی بر دهکده‌شان، در چاه‌های قنات (کاریز) دهکده خود را پنهان کردند. شوروی‌ها بر سر قنات آمدند و چون صدای گریه کودکان را شنیدند، دانستند که در آنجا افراد دهکده پنهان شده‌اند. سپس مقداری پترول در آب قنات فرو ریختند و آنرا آتش زدند و خود با اسلحه گرم بر سر چاه‌های قنات ایستاده شدند. داد و فریاد اطفال و مادران در زیر دهلیزهای کاریز درهم پیچید و ساعتی بعد خاموش شد. زیرا همگی جان داده بودند. در غزنی و کتواز نیز مردم هنگام حمله شوروی‌ها خود را در چاه‌های کاریز انداخته بودند، بگمان اینکه شاید از پی‌گرد روس‌ها نجات یابند. شوروی‌ها حفره‌ها و چاه‌های کاریز را با خاک پر می‌ساختند و بدین‌گونه فراریان را زنده بگور مینمودند. همچنان گفته میشود، اغلب قطعات شوروی هنگام عبور خود از نزدیکی محلات مسکونی، با حملات چریکی مواجه میگرددند. در این صورت شوروی‌ها آن محله‌ها دهکده را در زیر ضربات آتش‌توپخانه خود خورد و خمیر میکردند و سپس داخل محله شده تمام مردان و زنان دهکده را قتل‌عام و حتی حیوانات و مواشی و مرغ و سگ آنجا را نیز نابود و دارایی اهل روستا را چپاول میکردند و یا اینکه دهکده را بوسیله بمباران هوایی با خاک یکسان مینمودند و میگذاشتند.

افزون بر این شوروی‌ها در افغانستان به کشت میلیونها ماین ضدپرسونل در مزارع و باغستانها و اطراف روستاها و اماکن مقدسه و قرارگاه‌های نظامی و خطوط مرزی و مسیر جاده‌های فرعی که به ایران و پاکستان منتهی میشود، پرداختند و حتی نقشه‌های مین‌گذاری را نیز هنگام خروج خود از افغانستان با خود بردند و آنرا به

مقامات مسئول افغانی تسلیم نکردند. تا کنون هزاران افغان از این ناحیه یا کشته و یا عضو از اعضای بدن خود را از دست داده بار دوش خانواده خود شده‌اند.

امید در شماره ۱۷۲ خود مینویسد: یک سروی ملل متحد نشان میدهد که افغانستان یکی از کشورهای است که ماین بصورت گسترده در آن کاشته شده و به بیش از ده میلیون ماین میرسد. همین سروی حاکی است ۷/۲۲ میلیون متر مربع افغانستان پر از ماین است که از جمله بیش از ۸ میلیون متر مربع آن را مناطق مسکونی احتوا میکند. سروی میگوید، حداقل در هر ساعت از روز یک افغان توسط ماین مجروح یا معیوب و یا از بین میرود. در ماه می ۱۹۹۵ که آوارگان کابل دوباره به منازل خود برگشتند، شفاخانه‌ها از ۳۵۰۰ واقعه جراحت از ماین راپور داده‌اند.

یک منبع وزارت دفاع افغانستان به هئیت سروی ملل متحد گفت: نقشه‌های کامل ماین‌گذاری را در اختیار دارد و عندالضرورت آنرا بدست‌ترش موظفین ماین پاک می‌گذارد. معهداً بیم آن می‌رود که ماین‌ها تا ده‌ها سال دیگر هم از اراضی افغانستان پاک نگردند و پیوسته قربانیانی در قبال داشته باشد.

رژیم کارمل بدین عقیده بود که با پشتیبانی اتحادشوری و قشون سرخ آن جنگ را تاسرکوبی آخرین افغان متمرّد و سرکش بایستی دوام داد و میتوان بدینوسیله قیام سرتاسری مردم افغانستان را سرکوب و به اطاعت واداشت و بعد به پیاده‌کردن نقشه‌های مورد نظر شوروی در این کشور و منطقه پرداخت. بنابراین به بمباردمان مناطق قیام کننده اقدام نمود.

از آنجایی که جنبش مقاومت منحصر به یک منطقه و یک محل و یک قوم و یک ولایت نبود، لذا شوروی خواهی نخواهی خود را مجبور میدید تا تمام کشور را بمباردمان کند. آنطوریکه مردم حکایت میکردند، در سراسر کشور هیچ‌دهکده و روستایی نیست که مورد ضربات قوای هوایی شوروی و عملیات تهاجمی اردوی مشترک دولتی و قشون سرخ قرار نگرفته باشد و به ویرانه موحشی تبدیل نشده باشد. علاوه بر این تقریباً تمام سیستم‌های سنتی و عصری آبیاری، کانالها، بندها و سربندها، کاریزها و چشمه‌سارها، باغها و مزارع و تاکستانهای مردم تخریب و صدمه کلی دیده‌اند.

اخبار امید در شماره ۱۷۰ خود از روی یک منبع رسمی کشور سوئد در این رابطه مینویسد که «از ۲۲ هزار روستا در افغانستان، ده‌هزار آن کاملاً ویران شده است، هفتاد درصد خانه‌های مردم با خاک یکسان گردیده و پنجاه درصد سیستم زراعت از بین رفته است.»

بر اثر این بمباردمان و این ضربات مرکب‌رادر سرتاسری کشور، یک و نیم میلیون افغان تلف و یا معیوب شده‌اند و تقریباً پنج میلیون انسان دیگر (۳ میلیون به پاکستان) و (۲ میلیون به ایران) و تخمین نیم میلیون افغان دیگر به کشورهای اروپایی و آمریکایی مجبور به مهاجرت گردیدند.

یکی از محققین پولنیدی بنام «ماریک سیلونسکی» در مورد تاثیرات جنگ بر ساختمان جمعیت افغانستان رساله محققانه نوشته و در پایان رساله‌اش، خلاصه‌یی از آنچه را تحقیق نموده بدینگونه بیان میکند:

«نتیجه بدست آمده از تحقیقی که در اواخر ۱۹۸۷ تکمیل گردید، نشان میدهد که ۹ درصد نفوس افغانستان کشته شده، ۱،۳ درصد معیوب و تقریباً ۳۳ فیصد مجموع نفوس از کودتای ۱۹۷۸ به اینطرف در پاکستان و ایران آواره گردیده‌اند. بمباران قراء و قصبات اهالی ملکی و کاروان‌های مهاجرین در حال فرار از کشور ۴۶ درصد نخستین و عمده‌ترین عامل تلفات محسوب میشود. پس از آن ولی بیشترین تلفات جانی را آتش سلاح‌های خفیفه ۳۳ فیصد، گلوله‌باران سلاح‌های ثقیله و توپ ۱۲ درصد، و ماین ۳ فیصد ببار می‌آورد. وسعت جنگ که در دوران زمامداری بریژنف نسبتاً محدود بود، ۷ نفر فی‌هزار، در دوران حکمروایی آندری پف و چرنینکو بصورت چشمگیر افزایش یافت. چنانکه از سال ۱۹۸۴ در هر هزار ۱۶ نفر تلف گردید.

ولایات سمت شمال افغانستان که با اتحاد شوروی سرحد مشترک دارد بیشتر از سایر نقاط متأثر شده و اضافه از ۱۲ درصد مجموع تلفات را تشکیل میدهد. تجزیه و تحلیل تعداد سالانه مهاجرین تصویر روشنی از استراتژی شوروی را در اختیار ما قرار میدهد. ایجاد یک کمربند دفاعی نزدیک سرحدات پاکستان در بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱، پاکسازی مناطق اطراف پایتخت میان سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ و کنترل و انکشاف شاهراه عمده و خطوط آهن (؟) که کابل را با اتحاد شوروی وصل مینماید از ۱۹۸۶ بدینسو مهاجرت و کاهش نفوس در مناطق زراعتی و افزایش بیش از حد در تعداد نفوس شهری تحولات بارزی است که جامعه افغانی را متأثر میسازد.

از سال ۱۹۸۷ بدینسو ثلث نفوس از کشور فرار نموده، ۱۱ درصد نفوس در داخل کشور دست به مهاجرت زده. در نتیجه جنگ ۹ فیصد کشته و نفوس روستایی از ۸۵ به ۳۳ فیصد کاهش یافته است. در مناطق شهری نفوس از ۱۵ به ۲۴ فیصد افزایش

یافته، چنانکه نفوس پایتخت ۳ برابر افزایش یافته است.»^{۷۶}

صعود سرسام آور قیمت‌های مواد خواربار و مایحتاج عمومی مانند: آرد، روغن، شکر، گوشت، برنج، ترکاری باب، پارچه‌باب، تیل خاک و مواد سوخت و محروقاتی، از ده تا سی مرتبه در مقایسه با سالهای قبل از مختصات این مرحله است. و پس از آن نیز همچنان بالاتر رفت. صرف با این تفاوت که در دوره نجیب‌الله آرد و روغن بطور مجانی برای منسوبین دولت توزیع میگردید. مگر در سالهای اخیر به علت قلت مواد مذکور، توزیع آن با کندی و بهانه‌جویی همراه شده بود. و آنکه در این میانه فراوان سود می‌برد، مغازه داران مواد کوپونی بودند که گفته میشد هر یک پس از شش‌ماه صاحب موتر و حساب بانکی میشدند و هیچ مقامی هم از اعمال شان کنترل و بازخواست نمیکرد.

هر روز در پیشروی هر یک از مغازه‌های ارتزاقی، هزاران نفر، زن و مرد و کودک و جوان و پیر بخاطر گرفتن مواد کوپونی تجمع میکردند و تازه بیش از چند نفر محدودی حقوق‌شان را حاصل نکرده بودند که مامور صاحب مغازه فریاد میزد، تمام شد، فردا بیایید. و باز مردم محتاج و هر دم شهید بخانه‌های خود بر می‌گشتند و نیمه شب دوباره عقب دروازه مغازه ارزاق بنوبت صف میکشیدند تا مگر فردا زودتر نوبت آنان فرار رسد و دست خالی به خانه بر نگردند. بدین سان هفته‌ها، وقت مردم برای دسترسی بیک بوجی آرد و چند کیلو روغن ضایع میشد.

در سال ۱۹۸۸ در عهد حکومت داکتر حسن شرق قحطی مردم را تهدید میکرد و زنان و کودکان برای گرفتن نان خشک از ناتبانی نیمه‌شب‌ها در عقب درب ناتبانی‌ها صف میکشیدند. در زمستان همان سال، چند کودک منتظر نان خشک در عقب ناتبانی، در خیرخانه کابل از اثر سردی توان سوز جان‌های خود را از دست داده بودند.

فرار مغزها از کشور که همزمان با کودتای ثور آغاز شده بود، در این مرحله مدارج تکاملی خود را پیمود. بهترین و ورزیده ترین کارمندان، طبیبان، انجیران، استادان، دانشمندان، شاعران، نویسندگان، نطاقان و هنرمندان که امکان فرار برای‌شان میسر شده توانست، از کشور بدر رفتند و حیات خود و فرزندان خود را تأمین کردند. من شنیدم که تنها از پوهنتون کابل در حدود ۶۰۰ تن استاد، کشور را ترک گفته بودند.

دولت کارمل و برخورد با مسأله اصلاحات ارضی

^{۷۶} - ماریک سیلونسکی، جنگ و ساختمان جمعیت در افغانستان ۱۹۷۸ - ۱۹۸۷، ترجمه پوهاند علمی ص ۲۶ - ۲۸

حزب دموکراتیک خلق و دولت جمهوری افغانستان در عهدکارمل (که آنرا مرحله تکاملی انقلاب؟ ثور مینامید) با اتکا برین امر که "تنها از طریق محو سیستم فیودالی میتوان زمینه رشد سریع نیروهای مولده را آماده ساخت و چنان نظامی را مستقر ساخت که بر مبنای آن دهقانان بتوانند مستقیماً از حاصل دسترنج خود استفاده کنند و سطح تولید محصولات زراعتی را به نفع خود و جامعه افزایش بخشند.^{۷۷}" مشی مساله اصلاحات ارضی را به اشتراک مستقیم دهقانان همچنان تعقیب کرد.

در بخشی از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق آمده بود که "هدف از مناسبات نوین ارضی و تحدید معقول نصاب مالکیت بر زمین آنست تا دردهات کشور شرایطی بوجود آید که بر اساس آن دهقانان زحمتکش بر مبنای عدالت اجتماعی و اصول دین مقدس اسلام، صاحب قطعات کافی زمین برای تامین زندگی عادی و شایسته انسانی خود گردند. دولت حق مالکیت زمین را تضمین کرده و صاحبان زمین را کمک و تشویق خواهد کرد تا فعالیت های زراعتی را با موثریت پیش ببرند و سطح تولید محصولات را افزایش بخشند. زمین ثروت مردم است، بنابراین دولت تدابیر موثر را جهت آباد ساختن زمین های جدید، توسعه ساحة تحت زرع و ایجاد سیستم های جدید که نه تنها تامین مواد ارتزاقی مورد ضرورت مردم، تهیه مواد خام برای صنایع را بهبود خواهد بخشید، بلکه مزایای تجربه تولید بزرگ میکانیزه شده را در برابر زحمتکشان نیز قرار خواهد داد، توجه جدید مبذول خواهد کرد."^{۷۸}

در رساله اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب در جمهوری دموکراتیک افغانستان میخوانیم که: "سیاست ارضی حزب و دولت انقلابی کشور متکی بر این اصل است که تنها میتوان از راه نابودی کامل مناسبات فیودالی امکانات رشد نیروهای تولیدی، دگرگونی در نحوه مالکیت ارضی و استفاده از زمین به سود دهقانان زحمتکش و بالنتیجه تحولات بنیادی را در دهات و روستاهای کشور تامین نمود. وضع محدودیت ها بر مالکیت ارضی مالکان بزرگ و توزیع زمین به دهقانان بی زمین و کم زمین منجمله تهیه معاونتهای مادی و تخنیکی و همراه با آن تقویت جنبش کوپراتیفی در دهات و روستاها بشمولیت داوطلبانه دهقانان در کوپراتیف های زراعتی، حل مساله آبیاری و توزیع عادلانه و موثر آب در روستاها و ایجاد واحدهای بزرگ میکانیزه تولید زراعتی با استفاده از دست آوردهای علم و تخنیک معاصر، عمده ترین ابعاد سیاست زراعتی حزب

^{۷۷} - گزارش اساسی پلینوم چهارم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

^{۷۸} - برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق ۲۰ حوت ۱۳۶۰، فصل چهارم

دموکراتیک خلق افغانستان بوده که بمثابة راه حل دموکراتیک مسأله ارضی و انکشاف سریع زراعت در مملکت ارزنده تلقی میشود.^{۷۹}

با درک واقعیت های عینی جامعه و تجربه مرحله اولی اصلاحات ارضی، در مرحله دوم کودتای ثور، برای بررسی و تحلیل همه جانبه مسأله اصلاحات ارضی و رشد زراعت در کشور کمیسیون مشترک کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق و شورای وزیران جمهوری افغانستان ایجاد گردید و بالنتیجه تعدیلات پراهمیتی در فرمان شماره هشتم شورای انقلابی و ادامه اجرای اصلاحات ارضی و آب و قانون تنظیم امور زمینداری بعمل آمد و اسناد قانونی مهمی مورد تصویب قرار گرفت.^{۸۰}

همچنان بمنظور فراهم آوری تسهیلات بیشتر برای دهقانان و جلوگیری از پارچه پارچه گردیدن باغها و تاکستانها در فرمان شماره هشتم در باره زمین تعدیل گردید که مطابق آن دهقانان از پرداخت ۲۰ افغانی از هر جریب زمین درجه اول داخل نصاب و ۵۰۰ افغانی در مقابل انتقال هر جریب اضافه جریبی اشخاصی که قبلاً ۳۰ جریب زمین درجه اول یا معادل آن و یا بیشتر از ۳۰ جریب در ملکیت خود داشتند ولی اسناد مدار حکم نداشتند حق دارند ۳۰ جریب زمین درجه اول یا معادل آنرا در تصرف داشته باشند.^{۸۱} علاوه بر وارد کردن تسهیلات فوق در مواد فرمان شماره هشتم، فرمان هنیت رنیه شورای انقلابی جمهوری افغانستان منحصیث ضمیمه نمبر اول فرمان شماره هشتم در باره زمین به تصویب رسید که در آن ادامه اصلاحات دموکراتیک ارضی را مطابق به شرایط خاص کشور تاکید میکرد. همچنان رعایت جدی اصل ملکیت قانونی زمینداران بر زمین های مربوطه شان و احترام به سنن و عنعنات دینی و قبیلوی، قدردانی از خدمات برجسته سران اقوام و قبایل و افسران قوای مسلح جمهوری افغانستان که در راه دفاع از انقلاب و حفظ سرحدات و وطن مصروف خدمت اند، تقویت تولیدات میکانیزه شده در زراعت بخاطر بلند بردن حجم تولیدات زراعتی و ارتقای سطح زندگی مردم زحمتکش افغانستان، عمیقاً مورد توجه و تائید قرار گرفته است.^{۸۲}

به پیروی از برنامه عمل حزب تدابیری روی دست گرفته شد تا در تمام ولایات کشور امور بهبود و اصلاح اراضی و آبیاری بشرکت خود دهقانان انجام یابد. کانال ها

^{۷۹} - اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب، جدی، ۱۳۶۱، ص ۲۲

^{۸۰} - زمین و آب به دهقانان، جدی ۱۳۶۳، ص ۲۳۲، فرمان هنیت رنیه شورای انقلابی در باره تعدیل فرمان شماره هشتم دیده شود.

^{۸۱} - زمین و آب به دهقانان، جدی ۱۳۶۳، ص ۱۶۲،

^{۸۲} - رک: ضمیمه نمبر یک فرمان شماره هشتم شورای انقلابی (زمین و آب به دهقانان)

وکاریزهای جدید احداث وچاه های عمیق حفر کردند تا ساحة زمین های آبی گسترش یابد.

- برای دهقانان ومالداران به قیمت عادلانه و برای تهی دستان مطابق برنامه عمل حزب از طریق کریدت دولتی، مساعدت های زراعتی ، کودکیمیای، تخم بذری اصلاح شده وانواع مواشی دارای کیفیت عالی آماده گردد.

- به زحمتکشان کوچی مساعدت شود تا هرجانی که میل خودشان است، سکونت اختیاری کنند. کوپراتیف های تربیه وفروش حیوانات وتولیدات حیوانی تاسیس گردد و به صورت تدریجی به کوچیان زمین توزیع وقروض با تخفیف وکریدت دولتی جهت اعمار مسکن وساختمان های اساسی به آنها پرداخته شود.

- پروگرام های کوتاه مدت وطویل المدت برای بهبود وضع زندگی کوچیان طرح وتدریجاً عملی گردد. در مسیرحرکت کوچی ها جهت جلوگیری از ضایع شدن حیوانات وبخاطر اب نوشیدنی حفر چاه ها، خدمات وترنری، آماده وتدابیر مهم در مورد بهبود چراگاه ها ایجاد شود(خدمات طبی وفرهنگی جزو پروگرام بود).

- کوپراتیف های جدید تهیه وفروش محصولات دهقانی ایجاد وکوپراتیف های موجود تحکیم یابند. به این کوپراتیف ها در قسمت محصولات زراعتی آنها وخریداری اجناس صنعتی، ارتزاقی وسایر اجناس موردضرورت شان مساعدت صورت گیرد وکوپراتیف های استهلاکی در دهات وقصبات گسترش یابند. زمین های مازاد نصاب زمینداران بزرگ وزمین های خاندان شاهی به دهقانان زحمتکش وکوچیان توزیع گردد تا باشد که زمین بکسی تعلق بگیرد که بالای آن کار میکند. عین عمل با اراضی ایکه جدیداً آماده زراعت گردیده، صورت میگیرد.

و در یک قسمت دیگری از زمین های مازاد نصاب، فارمهای زراعتی نمونه وی ایجاد شود. برای دهقانان مراکز صحی، کلتوری وفرهنگی در ولسوالیها ایجاد کورس های سواد آموزی در تمام نقاط کشور با در نظرداشت خصوصیات منطقه تدویر کردند تا باشد زحمتکشان ما از این مرض مهلک نجات پیدا کنند.^{۸۳}

برنامه تطبیق اصلاحات ارضی دردولت ببرک کارمل:

در مرحله دوم کودتای ثور، حزب ادعا میکردکه : پروگرام تطبیق اصلاحات ارضی را بخاطر ایجاد شرایط مساعد برای استفاده معقول وموثر از زمین ورشد

^{۸۳} - اصلاحات دموکراتیک ارضی وآب، جدی ۱۳۶۱، صفحات ۱۹- ۲۰ ونیز زمین واب به دهقانان ص ۲۳

نیروهای تولیدی زراعتی و استحکام بنیاد مادی و همچنان استفاده بهتر از پیشرفت های علم و تجربه مترقی، و بمنظور انجام کمک های مادی و تخنیکی به زمینداران به نوبه اول به دهقانانی که در جریان تطبیق اصلاحات ارضی صاحب زمین میگردند، مساعدت به امر تشکیل کوپراتیف های زراعتی و توسعه فعالیت های آنها، انتقال و فروش محصولات زراعتی براساس اصول عادلانه، انجام کارهای ساختمانی و ترمیم سیستم ها و شبکه های آبیاری و سرکها، مکاتب، شفاخانه ها و سایر پروژه های عام المنفعه، تحکیم همبستگی و اتحاد دهقانان با کارگران و سایر اقشار مردم افغانستان در چوکات جبهه ملی و ایجاد شرایط هرچه مساعدتر برای وحدت و ارتقای شعور دهقانان و فعالیت های اجتماعی آنان و بالاخره بخاطر امحای کامل بقایای نظام فیودالی در زندگی اقتصادی و اجتماعی دهقانان کشور و تامین عدالت اجتماعی^۴ بگونه ذیل طرح و عملی نماید:

"اول- برای حل اساسی مسأله اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب، دهقانان، کوچیان، کارگران زراعتی، زمینداران خرده پا متشکل و بسیج میگردند تا در پیاده کردن تصامیم عمده حزب و دولت و منجمله اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب سهم فعال و مثبت بگیرند.

دوم- زمین و آب ساحات مازاد نصاب حسب احکام فرمان شماره هشتم (ضمیمه نمبر ۱) و مقررات شماره یک، طور رایگان از فیودالان به دهقانان بی زمین، کم زمین و کارگران زراعتی و کوچیان توزیع میگردد. به انتقال و اسکان دهقانان و کوچیان یک ولایت به ولایت دیگر وقتی مبادرت ورزیده میشود که ولایت مورد نظر بیشتر از نیازمندی مردم خود زمین و آب برای توزیع داشته باشد.

سوم- زمین مازاد نصاب و زمین دولتی که بشکل یک قطعه (صدهکتار و بیشتر از آن بفارم دولتی، کمتر از آن و بیشتر از بیست هکتار زمین به کوپراتیف زراعتی محل مربوط در صورتیکه موجود باشد) و کمتر از بیست هکتار زمین به دهقانان بی زمین و کم زمین، کارگران زراعتی و کوچیان توزیع میگردد.

چهارم- در باره زمین اضافه جریب و ترکه شده از احکام تقسیم امور زمینداری و مقررات شماره دوم فرمان شماره هشتم استفاده شود.

پنجم - قبل از آغاز تشخیص زمین های قابل توزیع و تشخیص مستحقین جدید وضع اصلاحات ارضی مرحله اول در سراسر کشور مورد ارزیابی قرار میگیرد و کسانی که زمین توزیع یافته شانرا بشکل غیرقانونی از دست داده باشند. بخودش و یا اعضای

^۴- همان منبع، صفحات ۲۳- ۲۷ و نیز زمین و آب به دهقانان، ص ۱۷۸

خانواده اش یا در غیاب ایشان به مستحق دیگر مجدداً اعاده می‌گردد. به آن‌عده مستحقین که سند توزیع زمین را از دست داده و با اخذ نکرده باشند، سند رسمی ملکیت زمین اعطا می‌گردد. کسانی که زمین را ترک گفته ولی دوباره قبل از تطبیق اصلاحات و یا در حین تطبیق پروگرام مراجعت می‌کنند، داخل نصاب مربوطه بایشان بازگشت می‌شود.

دفاتر اساس ثبت زمین مستحقین و توزیع زمین وسایر دفاتر، دوسیه ها و فورمه های که در ولسوالی ها حریق و یا از بین برده شده باشند، مجدداً ترتیب و اکمال می‌گردد. آن صندوق های تعاونی که یک تعداد و یا تمام دهقانان عضو آن زمین دریافت نکرده اند مجدداً باز می‌شود و در امور عملیاتی اصلاحات ارضی رول عمده برای شان داده می‌شود. آن اعضای صندوق تعاونی دهقانی که زمین دریافت کرده اند، پس انداز ایشان، به کوپراتیفی که عضویت آن را حاصل کرده اند، انتقال می یابد.

برای توزیع زمین، کمیته های انقلابی دهقانان که در آن بر علاوه نمایندگان دهقانان، نمایندگان سازمانهای اجتماعی و تمام اقدار ملی و دموکراتیک و منجمله روحانیون وطن پرست اشتراک می‌ورزند و جهت توزیع آب مطابق قانون آب و مقررره استفاده از آب در زراعت، کمیته های دهقانی در مناطق تحت پروگرام اصلاحات ارضی و اب ایجاد می‌گردد.

ششم - پلان عملیاتی اصلاحات ارضی و آب قبل از تطبیق آن در سراسر کشور در مرحله نخست در برخی از ولایات کشور که از طرف کمیسیون کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق و شورای وزیران تعیین می‌گردد تطبیق شود.

هفتم - دهقانان بی زمین، کم زمین، کارگران زراعتی و کوچیان که تحت پروگرام اصلاحات ارضی زمین دریافت کرده و یا می‌کنند، از امتیازات و حقوق ذیل استفاده می برند:

- ۱- از زمین به نفع خود و خانواده خود بهره برداری مینمایند،
- ۲- برای کشت و زراعت خود از نماینده گی بانک انکشاف زراعتی میتوانند قرضه دریافت نمایند و در گرفتن قرضه حق اولیت دارند،
- ۳- کودکیمیای، تخم بذری، ادویه جات، ماشین آلات زراعتی وسایر ضروریات تولیدی زمین خود را از موسسات دولتی طور قرضه حاصل میکنند و در زمینه حق تقدم دارند،
- ۴- در کوپراتیف های زراعتی بحیث عضو شامل شده و از امتیازات اقتصادی و اجتماعی آن استفاده معقول مینمایند،

- ۵- تولیدات خود را میتوانند طور آزاد یا از طریق کوپراتیف های زراعتی در بازار ویا موسسات ، دواير وفابريکه ها به نرخ عادلانه ومساعد بفروش رسانند،
- ۶- میتوانند به محاکم وارگان های مربوط جهت تضمین ودريافت حقوق مسلم شان در مقابل شخص یا موسسه ادعا نمایند.
- ۷- مصونیت اجتماعی واقتصادی شان ازطرف حزب ودولت تضمین میگردد و در صورت تهدید مستقیم از طرف دشمنان شان میتوانند سازمان دفاعی ملکی قریه وساحات زمینداری خود را ایجاد کنند،
- ۸- حق دارند در قسمت استفاده از کمک های تخنیکي ومادی وانکشاف زمین وآب از ارگانها وموسسات دولتی حق اولیت را دریافت نمایند.
- ۹- حق انتقال زمین توزیع شده به اعضای خانواده که در آن کارمیکند، بعد از فوت مستحق محفوظ میماند.
- ۱۰- حق دارند که هریک ساحه زمینداری خود را به اثرآباد کردن زمین مساعد به زراعت دولتی ویا اضافه جریبی پلوان شریکی که با آن ضرورت داشته باشد، الی دوهکتار(ده جریب زمین درجه اول) طور رایگان و بیشتر از آن درمقابل قیمت مساعد قرضه حسب احکام قانون تنظیم زمینداری ومقررات شماره یک وشماره دوم الی ۶ هکتار زمین معادل درجه اول انکشاف وتوسعه دهند.
- هشتم- به منظور کمک بهتر به دهقانان وزمین داران تاسیسات زیر بنایی روستاها ایجاد وانکشاف مینمایند تا آنها در امور زراعتی واجتماعی آگاهانه به نفع استیشن اصلی میکانیزه زراعتی در مرکز هرولایت واستیشن فرعی آن در مرکز هرولسوالی بالتدریج تاسیس میگردد. شعبات تنظیم امور زمینداری وترویج زراعتی، نمایندگی های بانک وشرکت کودکیمیایوی وتخم بذری اصلاح شده، دستگاه های ساختمانی انکشاف دهات واداره تنظیم آب، ترمیم واحیاء سیستم موجوده آبیاری، کلینیک های وترنری، مراکز صحت انسانی وتهیه آب آشامیدنی، مساجد ومکاتب وشعبات احیاء، حفاظه وانکشاف مراکز تربیه حیوانی، علفچرها وجنگلات در هرولسوالی کشور احدث میشود. فارم های دولتی تحقیقاتی زراعتی در مناطق عمده زراعتی به حیث مراکز تربیوی وتحقیقاتی زراعتی برای دهقانان وزارعان منطقه ایجاد میگردد.

در قسمت احداث سرکهای فرعی و تسهیلات ترانسپورتی و شبکه های مخابراتی ولسوالی وقریه جات توجه مبذول میگردد.^{۸۵}

پروگرام ادامه تطبیق اصلاحات ارضی مرتبه وزارت زراعت و اصلاحات ارضی طی سه پلان عملیاتی تنظیم گردیده است. این پروگرام در مورد ارزیابی نتایج مرحله اول اصلاحات ارضی، از بین بردن اشتباهات قبلی، بررسی عادلانه منازعات در مورد زمین و آب، توزیع مجدد اسناد قانونی زمین های اضافی، ثبت و صدور اسناد ملکیت زمین میباشد.

پروگرام ادامه تطبیق اصلاحات ارضی همچنان متضمن انجام کمک تخنیکي ومالی به دهقانان، کوپراتیف های زراعتی و فارم های دولتی به منظور رشد تولید زراعتی و بسط همه جانبه جنبش کوپراتیفی میباشد، متأسفانه در مرحله دوم کودتای ثور نیز پروسه حل اصلاحات ارضی و آب، آنچنانکه انتظار میرفت تحقق نیافت.

بر طبق ارزیابی ایکه از مرحله اول اصلاحات ارضی در ۲۸ ولایت کشور در اخیر سال ۱۳۶۲ بعمل آمد، معلوم گردید که از جمله ساحاتیکه براساس اصلاحات ارضی توزیع گردیده، صرف ۵۳/۲ فیصد آن در ملکیت دهقانان باقیمانده است و ۳۳ فیصد آن جبراً از تصرف دهقانان کشیده شده و در ملکیت صاحبان اولی قرار گرفته و ۱۳ فیصد آن اصلاً بنابر کمبود آب و تخم بذری زرع نشده است. همچنان در نزد ۱۳۶۳۴ زمیندار در ساحات ارزیابی شده جمعاً ۲۳۶/۳ هزارهکتار زمین مازاد نصاب بطور غیر قانونی حفظ شده است.^{۸۶}

مرحله سوم اصلاحات ارضی (داکتر نجیب)

تجارب هشت، نه سال رژیم برسر قدرت نشان داد که تطبیق سریع اصلاحات ارضی در کشور، یک پروسه ساده و بسیط نبوده و می بایستی در برابر مشکلات تحقق این پروسه و جان سختی ایکه فیودالیزم کهن سال در کشور از خود نشان میدهد، با حوصله مندی از انعطاف پذیری معقول کارگرفت و تاکتیک برخورد با این مساله را مرحله بمرحله با دقت و تعمق هرچه بیشتر ادامه داد.

باری در پلینوم بیستم حزب دموکراتیک خلق افغانستان به این مساله برخورد نقدانه صورت گرفت و میتود ها و شیوه های جدید برخورد برای ادامه موفقانه اصلاحات

^{۸۵} - همان منبع، صفحات ۲۳ - ۲۷ و نیز زمین و آب به دهقانان، ص ۱۷۸

^{۸۶} - همان اثر، صفحات ۱۳۸ - ۱۳۹

اراضی مطرح شد. دکتور نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، در قسمتی از گزارش اساسی در پلینوم بیستم گفت: "ما با تخریب مناسبات تولیدی نضج یافته و پامال نمودن عنعنات و رسوم و رواج مردم، اصلاحات ارضی را از نقطه دیگری شروع کردیم... ما در یک کشور دهقانی بطور شاید و باید مصروف کار با دهقانان نمی باشیم. ما سعی ورزیدیم تا چنین مساله حیاتی مانند زمین و آب را از طریق توزیع اسناد مجرد حل و فصل نماییم..."^{۸۷}

منشی عمومی حزب گفت: "به ارتباط مساله ارضی، دهقانی و اصلاحات ارضی و آب برخورد جدید لازم است. مانباید فراموش نماییم که اصلاحات ارضی نه یک ژست عادی و یک لحظه نی تخنیک و سیاه کردن کاغذ و اسناد است، بلکه تحقق دگرگونی های عمیق اجتماعی-اقتصادی ویا به عبارت دیگر پروسه اجتماعی میباشد. به شورای وزیران جمهوری افغانستان وظیفه داده شده تا با در نظر داشت آرزومندی تحقق مشی مصالحه ملی اسناد نورماتیفی را که جوابده منافع وخواست های تمام اقشار زمینداران، دهقانان متوسط، کم زمین و بی زمین باشد، تهیه نماید."^{۸۸}

دکتور نجیب الله افزود: "در شرایط مصالحه ملی اصلاحات ارضی محتوای جدید کسب میکرد، زیرا: "حلقه اصلی سیاست ارضی عبارت از تدوین علمی اندیشه های انکشاف زراعت میباشد... با تدوین سیاست ارضی دستاوردها، تحولات مترقی و شرایط دورنمایی انکشاف زراعت نه تنها مدنظر گرفته میشود، بلکه آنرا در رشد و بازسازی امور زراعتی تنظیم مینماید."^{۸۹}

درمجله "زندگی حزبی" در اوایل سال ۱۳۶۶ در ارتباط به تغییر سیاست ارضی دولت میخوانیم که: "باید توجه نمود، همان طوریکه راه های کسب قدرت دولتی بوسیله زحمتکشان متنوع اند، راه های تعویض مالکیت خصوصی بروسایل تولید نیز متنوع واز هم متفاوت اند. در زمینه انتخاب اشکال و آهنگ تحولات و حدود آن، نقش تعیین کننده بشرایط مشخص تاریخی این یا آن کشور تعلق دارد. بناءً نباید این نکته را فراموش کرد که مالکیت خصوصی بر زمین در افغانستان یکسان نبوده، بلکه به اشکال گوناگون چون: مالکیت خصوصی بزرگ، متوسط وکوچک، تبارز می یابد. حاکمیت انقلابی افغانستان

^{۸۷} گزارش پلینوم بیستم کمسته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

^{۸۸} - گزارش پلینوم بیستم کمسته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

^{۸۹} - همان منبع

ضمن تجدید نظر برسیاست ارضی و فوند زمین، چگونگی هریک از اشکال متذکره را مدنظر گرفته و با آنها برخورد متناسب مینماید.^{۹۰}

داکتر نجیب الله منشی عمومی حزب در پلینوم ماه جوزای ۱۳۶۶ متذکر شد که: " برقراری اندازه اعظمی زمینداری سی جریب بطور مصنوعی اندازه زمین را که برای اقتصاد نورمال مفید نبود و همچنان مناسبات عنعنوی را تخریب میکرد، در عین زمان بالای دهقانان متوسط نیز فشار وارد نمود. با اعلام فرامین مبنی بر اداره و کنترل بر نصاب زمین از پنج تاسی جریب با تبارز علاقمندی بخاطر اجتماعی ساختن فوری دهات در مرحله معین، قوانین عینی اقتصادی را نادیده گرفتیم و از همین سبب است که ما اکنون نصاب اعظمی زمینداری را به یکصد جریب بالا برده ایم."^{۹۱}

بدین سان قانون جدید تنظیم مناسبات زمینداری با در نظر داشت شرایط مصالحه ملی و بخاطر مساعد گردانیدن زمینه کار دهقانان بالای زمین و ارتقای سطح محصولات زراعتی جدیداً نافذ گردید. در این قانون جمهوری افغانستان با مطالعه دقیق شرایط عینی جامعه و مردم اکنون حد اعظمی نصاب زمینداری را بجای سی جریب قبلی، یکصد جریب زمین معادل درجه اول تعیین نموده که بدون شبهه در جلب توده های مردم و بلند بردن سطح محصولات کشاورزی و ازدیاد عواید حاصله از این مدرک نقش برجسته دارد. در مقدمه قانون تنظیم مناسبات ارضی و آب اهداف مرحله جدید برخورد با مساله زمین بگونه ذیل انعکاس یافته است:

- ایجاد سیستم معقول اقتصادی مناسبات ارضی و شرایط لازم برای رشد بعدی نیروهای مولده،

- تحکیم حق مالکیت تمام اقشار زمینداران بر زمین، حق استفاده دهقانان بی زمین و کارگران زراعتی از زمین، رعایت اصول دین مقدس اسلام، رسوم و عنعنات مردم افغانستان.

- فراهم آوری تسهیلات و مساعد ساختن شرایط کار برای زمینداران و دهقانان در زراعت.

- بلند بردن حجم تولیدات زراعتی بمنظور تهیه غذای کافی و متنوع بمردم، تهیه مواد خام برای صادرات زراعتی و صنایع رشد یابنده کشور.

- تعمیم، تحکیم، و تعمیق اتحاد کارگران و دهقانان بمنظور نیرومندی هر چه بیشتر

^{۹۰} - زندگی حزبی، شماره ۵، سال ۱۳۶۶، ص ۲۵

^{۹۱} - گزارش اساسی پلینوم ماه جوزای ۱۳۶۶

وحدت مردم در جهت اعمار جامعه نوین درکشور.

درماده چهارم قانون تنظیم مناسبات ارضی، حد نصاب زمینداری یک خانوار ۱۰۰ جریب زمین زراعتی درجه اول یا معادل آن به استثنای موارد چارگانه ذیل تعیین شده است:

۱- باغها و تاکستانهای ملکیت اشخاص مشروط براینکه تمام ساحه آن دارای درختان مثمر یا تاک باشد.

۲- قطعات زمین موقوفه اعم از اوقاف مربوط به اماکن متبرکه از قبیل: مساجد، مدارس دینی، و مزارات.

۳- زمین آن زمیندارانی که در تحقق مشی مصالحه ملی نقش فعال داشته و سهم قابل ملاحظه در قطع خونریزی و تامین صلح سراسری درکشور داشته، آمادگی قاطع برای همکاری بعدی با حاکمیت دولتی ابراز نموده باشد.

۴- بمنظور افزایش محصولات زراعتی و ارتقای سطح بازدهی کار در زمین های زراعتی موجود و زمین های که جدیداً تحت زرع قرار میگیرد، چه در تصرف مالکین خصوصی و چه متعلق به دولت باشد، به ایجاد موسسات میکانیزه زراعتی و فارمها، شرکتهای سهامی، خصوصی و مختلط اجازه داده شده و تابع حد نصاب نمیباشد.

برطبق ماده چهارم قانون تنظیم مناسبات ارضی، توزیع زمین با در نظر داشت موجودیت زمین قابل توزیع در محل، سطح حاصلخیزی و تامین آن از نگاه آب در مطابقت با تعداد اعضای فامیل دهقان صورت میگیرد. به متن این ماده توجه کنید:

ماده ۴: توزیع زمین به دهقانان با در نظر داشت موجودیت فوند زمین های قابل توزیع در محل، سطح حاصلخیزی، تامین بودن زمین به آب، موقعیت زمین، تعداد اعضای فامیل و خصوصیات محلی، طبق جدول ذیل صورت میگیرد:

جدول نمبر (۱)

اعضای خانوار (نفقه خوار)

درجه زمین	۱- ۳ نفر	۴- ۶ نفر	۷- ۹ نفر	۱۵ نفر و بیشتر
درجه اول	۵	۱۲	۲۰	۳۰
درجه دوم	۶	۱۴	۲۳	۳۵
درجه سوم	۸	۱۸	۳۰	۴۵
درجه چهارم	۱۲	۳۰	۵۰	۷۵
درجه پنجم	۲۵	۶۰	۱۰۰	۱۵۰
درجه ششم	۳۳	۸۰	۱۳۳	۲۰۰

درجه هفتم ۵۰ ۱۲۰ ۲۰۰ ۳۰۰

دولت بایک چنین برخوردی آرزو داشت زمینه مساعدی را برای حل مساله زمین وآب وبلندبردن سطح محصولات زراعتی فراهم کند. ملتفت باید بود که برطبق مواد این قانون، دهقانانی که از طریق دولت زمین دریافت مینمودند، میتوانستند ساحه زمینداری خود را با خرید زمین اضافی درداخل نصاب (یعنی تا یکصدجریب زمین) افزایش دهند.^{۹۲}

همچنان آن عده دهقانانی که بعد از پیروزی کودتای ثور، زمین بدست آورده وبالای آن کار وفعالیت مینمودند، زمین برای آنها باقی میماند ونیز ساحه زمینداری آنهايي که در تحقق مشی مصالح ملی، قطع جنگ وخون ریزی، استقرار صلح وآرامش درکشور مانقش برانزنده وفعال میداشتند، محدود نمیگردید.^{۹۳}

در مرحله سوم(حکومت داکتر نجیب) قانون مالیه زمین نیزبداخل پنج فصل وسی ودو ماده با جدول نمبر یک (در موردتعیین درجات زمین وعواید آن) وجدول نمبر دوم در ارتباط به اندازه مالیات یک جریب زمین معادل درجه اول بتاریخ ۶ جوزای ۱۳۶۷ از طرف جلسه فوق العاده شورای انقلابی به تصویب رسید. برای اینکه مقایسه ای میان اندازه مالیات مترقی حکومت محمداود ومقدار مالیات مرحله سوم اصلاحات ارضی کرده باشیم، جدول نمبر دوم قانون مالیه زمین ذیلاً انعکاس داده میشود.

جدول نمبر (۲)^{۹۴}

مقدار زمین به جریب	مالیه فی جریب به افغانی از عضو غیر کوپراتیف	مالیه فی جریب به افغانی از عضو کوپراتیف
دوجریب و کمتر از آن	معاف از مالیه	معاف از مالیه
بیش از ۲ جریب الی ۵ جریب	۷۵ (۵ جریب ضرب ۳۷۵ - ۷۵)	۶۶ (۵ جریب ضرب ۳۳۰ - ۶۶)
بیش از ۵ جریب الی ۱۰ جریب	۱۰۰ (تعداد مازاد ۵ جریب ضرب ۱۰۰)	۸۸ (تعداد مازاد ۵ جریب ضرب ۸۸)
بیش از ۱۰ جریب الی ۱۵ جریب	۱۲۵ (تعداد مازاد ۱۰ جریب ضرب ۱۲۵)	۱۱۰ (تعداد مازاد ۱۰ جریب ضرب ۱۱۰)

^{۹۲} - قانون تنظیم مناسبات ارضی ۱۳۶۶، ماده ۳۳

^{۹۳} - همانجا

^{۹۴} - قانون مالیات مترقی ارضی، ص ۳۰

بیش از ۱۵ جریب الی ۲۰ جریب	۱۵۰ (تعداد مازاد ۱۵ جریب ضرب ۱۵۰)	۱۳۲ (تعداد مازاد ۱۵ جریب ضرب ۱۳۲)
بیش از ۲۰ جریب الی ۲۵ جریب	۲۰۰ (تعداد مازاد جریب ضرب ۲۰۰)	۱۷۶ (تعداد مازاد ۲۰ جریب ضرب ۱۷۶)
بیش از ۲۵ جریب الی ۳۰ جریب	۲۵۰ (تعداد مازاد جریب ضرب ۲۵۰)	۲۲۰ (تعداد مازاد ۲۵ جریب ضرب ۲۲۰)
بیش از ۳۰ جریب الی ۵۰ جریب	۳۰۰ (تعداد مازاد ۳۰ جریب ضرب ۳۰۰)	۲۶۴ (تعداد مازاد ۳۰ جریب ضرب ۲۶۴)
بیش از ۵۰ جریب - ۱۰۰ جریب	۴۰۰ (تعداد مازاد ۵۰ جریب ضرب ۴۰۰)	۳۵۲ (تعداد مازاد ۵۰ جریب ضرب ۳۵۲)
بیش از ۱۰۰ جریب مازاد ۱۰۰ جریب	۵۰۰ (تعداد مازاد ۱۰۰ جریب ضرب ۵۰۰)	۴۴۰ (تعداد ضرب ۴۴۰) مازاد ۱۰۰ جریب

با دقت در جدول فوق معلوم میشود که مالیات کسی که تا پنج جریب زمین در تصرف دارد و عضو کوپراتیف نیست از قرار فی جریب زمین درجه اول ۷۵ افغانی و مجموعاً ۳۷۵ افغانی میشود و کسی که مالک ده جریب زمین درجه اول یا معادل آن باشد از پنج جریب اول ۳۷۵ افغانی و از مابقی از قرار فی جریب ۱۰۰ افغانی جمله ۸۷۵ افغانی مالیه خواهد پرداخت. و به همین ترتیب مالیه عضو کوپراتیف دهقانی برویت جدول فوق محاسبه میگردد که از پنج جریب اول ۳۳۰ افغانی و از بقیه پنج جریب از قرار فی جریب ۸۸ افغانی جمله ۴۴۰ افغانی و مجموعاً ۷۷۰ افغانی میشد و به این حساب یک صد افغانی کمتر از مالیه یک فرد غیر عضو کوپراتیف می پرداخت.

از آنجائی که در مرحله مشی مصالحه ملی، اصلاحات ارضی و حل مساله زمینداری ستون فقرات مشی اقتصادی دولت جمهوری افغانستان را تشکیل میداد. بناءً آگاهی از ویژه گیهای مناسبات ارضی و آب در کشور و خصلت تاریخی و اجتماعی آن بخاطر سازماندهی درست امور اقتصاد زراعتی شرط ضروری محسوب میشد.

جامعه شناسی مناسبات اجتماعی- اقتصادی کشور ما برای تحقق برنامه های مترقی اصلاحی، حوصله مندی و انعطاف پذیری معقول و بجا را تقاضا میکند. برخورد جدی، دقیق و متفاوت بنابر خصوصیات روانی، قبیلوی، قومی و عنعنی مردم مادر هر

بخش وهرمحل چنین چیزی را از دست اندرکاران اصلاحات خواهانست. ولی فراموش نباید کرد که عمده ترین پرابلم زراعت درکشور ما پرابلم کمیود آب است. در طی سالیان متمادی دهقانان زحمتکش ما بنا بر شیوه های غیر عادلانه توزیع آب برای اراضی تحت کشت خویش، گاه و بیگاه به جان هم افتاده اند و چه بسا که جان های شیرین خود را بر سر حقایق زمین خویش گذاشته اند.

مساله حقایق :

ناگفته پیداست که پایه های اساسی اقتصادکشور برزراعت استوار است، ولی زمین فاقد آب برای هیچ کشاورزی مایه دل بستگی جهت تولید محصولات کشاورزی نیست. یکی از نواقص عمده تطبیق مرحله اول اصلاحات ارضی عبارت بود از عدم حل مساله تعیین حقایق برای دهقانانی که تازه صاحب زمین میشدند. در مرحله دوم کوتای ثور (دولت کارمل)، دولت قانون آب و مقررده استفاده از آب در زراعت را به نفع دهقانان با نظر داشت رسوم و عرف محل به تصویب رساند.

پس از انفاذ قانون آب و مقررده استفاده از آب در زراعت، برای دهقانان حق داده شد تا در امر توزیع آب بطور مستقیم سهم عملی داشته باشند^{۱۰}. از این جهت حل عادلانه مساله آب در پهلوی زمین بخش مهمی از حل مساله اصلاحات ارضی را تشکیل میدهد و بدون حل مساله آب، زمین ارزش اقتصادی خود را از دست داده، پروسه تحقق اصلاحات ارضی را ناقص میسازد.

از همینجاست که در محلات و نقاطی که مشکل کمبود آب محسوس است و اراضی تحت کشت فاقد سربندهای اساسی آب میباشند، دهقانان با بی رغبتی به مساله توزیع زمین برخورد مینمایند و کمتر داوطلب میگردند تا عرف محل و سنن جاری منطقه را بخاطر بدست آوردن قطعه زمین بی آب که برایشان آورنمیشود، زیر پا کند و خطرات احتمالی از جانب مالک قبلی را پذیرا شوند. و اما در ولایاتی که اراضی مزروعی از آب کافی بهره وراست و سیستم های آبیاری نیز برای توزیع آب بصورت فنی آماده شده است، دهقانان برای بدست آوردن یک وجب زمین سر می شکنند و جان میدهند و وقتی آنرا بدست آوردند تا پای جان در برابر هر پیشامدی و هر متجاوزی ایستادگی میکنند و بدینگونه به دژ تسخیر ناپذیری برای اصلاحات مبدل میگردند.

شکست مشی اصلاحات ارضی و علل آن :

^{۱۰} ۵۲- زمین و آب به دهقانان، ۱۳۶۳

جامعه افغانستان از لحاظ ساختار اجتماعی- اقتصادی، عمدتاً یک جامعه عقب افتاده دهقانی و روستا نشین است که پایه های عمده اقتصاد روستائی آن بر فراورده های کشاورزی از طریق کاربرد وسایل ابتدائی تولید و مالداري و اندکی صنایع دستی استوار است. از این لحاظ وارد کردن تحولات بنیادی در زراعت و مناسبات ارضی به نفع دهقانان در عین حالی که نقش فوق العاده مهمی را در زمینه رشد نیروهای مولده و ارتقای سطح بازدهی کار در زراعت بدنبال دارد. بدون شبهه آنانی را که منافع خود را از دست میدهند، برای بقای مواضع و منافع شان به عکس العمل خشونت بار برمی انگیزاند. از این جهت بدون درک شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه و نحوه عکس العمل نیروهای مخالف و تناسب نیروهای مخالف و تناسب نیروهای طبقاتی و امکانات ملی و بین المللی هر نوع اقدام عجولانه در استفاده از اشکال سازماندهی که شرایط آن هنوز مهیا نباشد، نه تنها تحولات انقلابی را تسریع نمی نماید، بلکه برعکس در راه آن موانع ایجاد نموده، سیر طبیعی آنرا بطی میسازد.

اشتباه کار رژیم حزب دموکراتیک خلق، از آنجا شروع شد که بدون در نظر داشت روان شناسی اجتماعی فکر میکرد دهقان تنها زمین میخواهد و همینکه زمینی به او تعلق گرفت، او از همه بدبختیها نجات یافته و به چیز دیگری چون: آب، بذر، وسایل شخم زنی و قلبه و مسکن، احتیاج ندارد و بطور اتوماتیک به دژ مستحکمی در برابر مالکان و فیودالان قرار خواهد گرفت.

اصلاحات ارضی نه تنها قشر مملاک استثمارگر را برضد اصلاحات قرارداد، بلکه روحانیت را که همواره از خوان ارباب تغذیه میکند در صف ارباب ایستاده کرد و او همه جا از نفوذ خود علیه تقسیم زمین استفاده و دهقانان را به استرداد زمینها به صاحبان شان تشویق نمود. و تصاحب زمین بدون پرداخت قیمت به مالک آن را به مثابه غضب و خلاف شریعت اسلامی جلوه داد.

اولیور روی، اسلام شناس و افغانستان شناس معروف فرانسوی در کتابش (افغانستان، اسلام و نوگرانی سیاسی) در مورد علل شکست اصلاحات ارضی در افغانستان نظریاتی ارائه کرده که برای تکمیل موضوع تحت مطالعه خود میتوان نکات مهم آن را در اینجا بازتاب داد. به نظر وی "اصلاحات ارضی، مبارزه با بیسوادی و تحکیم دستگاه دولت، سه محور اصلی سیاست حزب دموکراتیک خلق بود. رهبران کمونیست بدین باور بودند که انقلاب آنها انقلابی است به نمایندگی از سوی طبقه کارگر تخیلی و در برابر کشاورزانی که هیچ تحرکی ندارند. آنها مسحور نمونه قبلی یعنی کارهای امان الله خان بودند و معتقد بودند که باید هرچه سریعتر وقوی تر ضربه را وارد کرد، قبل از آن

که "ضدانقلاب" بتواند قداست کند. برای رسیدن به این هدف سه راه وجود داشت: سرکوب ضد انقلاب به کمک ارتش وفادار و مجهز، اصلاحات ارضی به نفع دهقانان و مبارزه با بیسوادی که موجب خواهد شد ایدیولوژی جدید گسترش یابد و نفوذ جامعه روحانیت بر مردم از میان برود.

به نظر اولیور روی، اشتباهات رژیم در «طرز تفکر خلقی» منعکس است: آشنائی سطحی با مارکسیسم، فقدان کامل تحلیل موقعیت عینی و نیز این باور که موفق شده اند راه جدیدی به سوی سوسیالیزم بازکنند که خاص کشورهای جهان سوم است و احتیاج به مرحله واسطه ای ندارد. برخی از گفته های امین چنین بود: «ما برای ریشه کن کردن فنودالیسم می جنگیم، به قسمی که بتوانیم مستقیماً از یک جامعه فنودالی به جامعه ای برسیم که در آن از استثمار انسان توسط انسان خبری نباشد.» «دولت خلقی ما بهترین و اولین نمونه یک دولت پرولتاریایی از اینگونه است.» امین با اشاره به گفته های تره کی میگوید: «رهبر بزرگ انقلاب ما نور محمدتره کی عقیده نداشت که باید به انتظار نشست تا جنبش مردمی خودمختاری به وجود آمده و رشد کنند تا حزب در رأس آن قرار گیرد، به عکس معتقد بود که حزب باید حمایت فعالانه و عملی مردم را به سوی خود جلب کند.» با ذکر این آخرین نمونه از گفته های خلقی ها به این گفته ها خاتمه میدهم.» رهبر بزرگ ما دریافته است که در میان ملت‌هایی که در راه رشد و توسعه هستند به این دلیل که طبقه کارگر هنوز قدرت لازم را بدست نیاورده، نیروی دیگری وجود دارد که میتواند حکومت فنودال استثمارگر را واژگون کند و این نیرو در افغانستان نیروی ارتش است. به همین سبب او با تصمیم قاطع دستور داده که ایدیولوژی کارگری رامیان ارتش انتشار دهند. (کابل تایمز، ۱۹ اپریل ۱۹۷۹). از نظر رژیم، جامعه افغانستان جامعه ای فنودالی بود. این بدان معنی بود که جهان روستا مرکب بود از توده دهقانان که توسط مشتی فنودال به نام «خان»، با همدستی جامعه روحانیت استثمار میشوند. مذهب دهقانان را ناتوان کرده و آنها منافع حقیقی خود را نمی شناسند. بنابراین اگر بخواهیم آنها حامی انقلاب شوند کافی است در آن واحد به آنها زمین بدهیم (اصلاحات ارضی را تطبیق کنیم) و به کمک مبارزه با بیسوادی آنها را «روشن» کنیم. در تصورات یک فرد خلقی، دهقان چون لوح نا نوشته ای است که فقط به احتیاجات آبی خود می اندیشد و افکار کسی را که بتواند خود را به او تحمیل کند منعکس میسازد، چه این فرد ملای ده باشد و چه معلم مدرسه.^{۹۶}

^{۹۶} - اولیور روی، افغانستان، اسلام و نوگرانی، ترجمه ابوالحسن سرومقدم، چاپ مشهد، ۱۳۶۹، ص ۱۳۱

اولیور روی میگوید: "هدف رسمی اصلاحات بوجود آوردن تعداد بیشمار املاک کوچک ۴ تا ۵ هکتاری (۲۰ تا ۳۰ جریب) از زمین های خوب بود. از لحاظ نظری یک چنین واحدهایی بهره برداری، دارای بازده اندک هستند، اما این کار مستلزم آنست که دهقان به وام دسترسی داشته باشد، زیرا قانون آنها را از گرو گذاشتن زمین های واگذاری منع میکرد. وانگهی، یک حساب سرانگشتی نشان میدهد که وجوه لازم برای تجهیز کامل این املاک و پرداخت قروض آنها برای دولت چیزی در حدود ده میلیارد افغانی (یک ملیون فرانک فرانسه) هزینه در برداشت، حال آنکه جمع کل پولی که برای قروض دهقانان در سال ۱۹۷۷ اختصاص داده شده بود یک میلیارد افغانی بود. از سوی دیگر، ۲۰ تا ۳۰ جریب زمین فقط یک سقف (نصاب) است: در واقع واحدهای بهره برداری زراعتی که اصلاحات ارضی تشکیل داده کاملاً پائین تر از این سقف (حد نصاب زمینداری) - بدون بازدهی محصولات - قرار داشتند. فقط به این دلیل که جمع کل زمینهایی که از لحاظ تنوری مشمول اصلاحات ارضی شده بودند کفاف همه را نمیکرد.

رژیم کاملاً به این نکته وقوف داشت که قانون اصلاحات ارضی نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. از این رومراحل اصلاحات ارضی را با شتاب پشت سرهم میگذاشت، چرا که هدف او تنها درهم شکستن ساختار های سنتی بود و نه ایجاد املاک کوچک زنده و پویا. گرچه اصلاحات ارضی یک اصلاح سبک اشتراکی نبود، اما بوضوح حرکتی به سوی مرام اشتراکی بود، به همین سبب است که سردمداران رژیم واقعاً برای تشکل یک شبکه بانکی اعتبار دهنده کارآ، کوششی بخرج ندادند، چرا که این اقدام می توانست وضعیت این خرده مالکان را تثبیت کند. فقط وضعی که پیش آمد این بود که دهقانانی که از اصلاحات ارضی استقبال کرده بودند وقتی به بن بست رسیدند به عوض این که به جلو رانده شوند خواهان بازگشت به وضع سابق شدند.^{۹۷}

اولیور روی، بدین باور است که: زمین بیشتر سرچشمه قدرت است تا ثروت. بطور کلی مناطقی که اصلاحات ارضی در آنها انجام شد، آنهایی بودند که تعداد املاک بزرگ در آنها زیاد بود، جایی که مالکان غالباً حضور نداشتند و روابط متقابل خان و دهقان جای خود را به یک رابطه ساده بهره برداری اقتصادی سپرده بود. در این موارد بسیار اتفاق افتاده بود که خان و دهقان به یک قوم تعلق نداشتند (فی المثل خان پشتون بوده و دهقان تاجیک). زمینهای مشمول اصلاحات ارضی عموماً زمین هایی بودند که

^{۹۷} - همان اثر، ص ۱۳۸ - ۱۳۹

اخیراً مالکان به لطف سرمایه های تجاری تصاحب کرده بودند و همین امر مبین فقدان وابستگی های اجتماعی- سیاسی میان خان و دهقان بوده است.

این مناطق عبارت بودند از هرات ، فراه ، نیمروز، لوگر، کنر، و اطراف قندهار و نیز حواشی بعضی شهرها. در همه این موارد مالکان غالباً تجار ثروتمند شهری بودند که پول خود را در خرید زمین سرمایه گذاری کرده بودند.

چنین به نظر میرسد که آنجا که مالک به اشراف محلی (درانیها، بلوچها) تعلق داشت و آنجا که رعیتها از همان گروه قومی بودند، کشاورزان از قبول اصلاحات ارضی استنکاف می ورزیدند. از سوی دیگر در نواحی که اختلاط اقوام مختلف بسیار شدید بود اصلاحات ارضی بهانه ای شد برای تقسیم دوباره قدرت میان گروه هایی که از لحاظ سیاسی رقیب هم بودند، ضمن آنکه جنبه "نبرد طبقاتی" هم وجود داشت. در ناحیه فیض آباد (بدخشان) وضع بر این منوال بود. در این ناحیه زمینها میان اقوام و طرفداران ظاهر بدخشی مانویست سابق که از یکی از خاندانهای بزرگ محلی برخاسته است تقسیم شد و خانواده هایی که به نهضت مقاومت پیوسته بودند زمینهایی خود را از دست دادند. همچنین در دره کنر و در ناحیه خوست- یعنی منطقه قبایلی اصلاحات موجب شد که طوایف کوچکتر در مقابل طوایف بزرگتر یک قبیله واحد که بطور سنتی و عنعنی قدرت سیاسی را در دست داشتند، از موضع بهتری برخوردار شوند. بنابراین در ورای نطق و خطابه های رسمی، این دسته بندیهای سنتی در بازیهای سیاسی افغانستان بود که در اجرای اصلاحات ارضی حرف آخر را می زد و سرنوشت اصلاحات را رقم میزد.^{۹۸}

اصلاحات ارضی و تخریب ساختارهای سنتی :

اولیور روی ، اسلام شناس و افغانستان شناس معروف فرانسوی در کتابش (افغانستان، اسلام و نوگرانی سیاسی) می نویسد: شک نیست که نظام ارباب رعیتی حاکم بر افغانستان، عادلانه نبود، ولی به هر حال نظامی بود که کار میکرد و حاکم بر روابط دوجانبه بود. اصلاحات ارضی این روابط دوجانبه (میان مالک و رعیت) را از هم گسست، بدون آنکه شکل جدیدی از نحوه تقسیم بذر، گاوآهن، کود و حقایق را برقرار کند. مالکانی که املاک شان تقسیم شد از دادن بذر به دهقانان خود سرباز زدند، وام دهندگان سنتی از دادن قرض خود داری کردند. البته ایجاد یک بانک توسعه یا انکشاف زراعتی و یک

^{۹۸} - همان اثر، ص ۱۴۰-۱۴۱

اداره توزیع بذر و کود بصورت طرح روی کاغذ پیش بینی شده بود، اما در زمان اجرا و تطبیق اصلاحات ارضی، هیچ چیزی آماده نشده بود. یک نمونه واقعی و ملموس ثابت میکند که چگونه دهقانان فقیری که واقعاً مجذوب اصلاحات ارضی شده بودند، بیش از هزار کیلومتر از محل زندگی خود دور شدند تا در زمینهای مصادره شده کار کنند: هیچ چیز برای آنها پیش بینی نشده بود (نه بذر، نه قرضه، نه مسکن)، آنها دوباره به خانه های خود بازگشتند در حالی که فقیرتر از گذشته بودند.

بنابراین تنها اعلام ساده اصلاحات ارضی موجب میشد که دهقانان از وام دهندگان سنتی از زمان تعلیق سود (ربا) و گروی از دادن هر نوع وامی امتناع ورزند. تعداد زیادی از مالکان از ترس مصادره املاک شان از پاشیدن بذر خود داری کردند. به طوری که در بهار سال ۱۹۷۹ تولیدات زراعتی به یک سوم سال قبل سقوط کرد. آخرین اثر سوء اصلاحات ارضی این بود که چند ملکیت بزرگ را که به دلیل مکانیزه بودن حاصلات بالایی داشتند درهم ریخت. در روستای سنگ بست هرات یک مالک بزرگ (۳۰۰ جریب) ۱۷۰ جریب زمین را به تنها یک رعیت که خود ۱۵ کارگر و یک تراکتور را به گار گرفته بود، سپرده بود، پس از تقسیم، رعیت مذکور دیگر بیش از ۵ جریب (مساوی با همه کارگران کشاورزی روستا) زمین نداشت: تراکتور غیر قابل استفاده شد و هیچ یک از واحدهای کشاورزی بازدهی نداشت، بلافاصله کشاورزان درخواست کردند وضع به حال سابق برگردد و زیر نظر مالک مذکور به کشاورزی مشغول شوند، البته بدون درخواست بازگشت مالک غایب (ملاحظات شخصی روی، اکتوبر سال ۱۹۸۲).

اما آنچه اصلاحات ارضی نابود کرد، تنها یک ساختار ساده اقتصادی نبود، بلکه چهارچوب اجتماعی را از هم پاشید، نه تنها چار چوب اجتماعی تولید بل خود هستی دهقان را. کارهای اشتراکی (فی المثل لایروبی قنات) صراحتاً به دولت واگذار شده، دولتی که ناتوان از انجام این مهم بود. مالک (یاخان) وظایفی اجتماعی خاص خود را داشت. در روابط دولت نقش واسطه را بازی میکند و برای رعایا "ارباب" است، اربابی که برای رعیت خود حامی و روبنای اجتماعی است، ورژیم قصد براندازی آن را داشت.^{۹۹}

نتیجه

هر انسان سلیم العقل وحق پسند وصادق در می یابد که سیاست اصلاحات ارضی ، یک سیاست مترقی و عادلانه است. مترقی بدان معنی که دولت می باید توده های

^{۹۹} - ۵۱ - همان اثر، ص ۱۳۷ - ۱۳۸

میلیونی زحمتکش کشور یعنی دهقانان را از رنج دیرینه و توان فرسای مناسبات فیودالی نجات بدهد، و برای آنان زمین، این کهن ترین منبع روزی و برکت انسان به مقدار و میزانی که بتواند احتیاج یک خانواده دهقانی را از لحاظ تهیه مواد غذایی تأمین نماید، اعطا کند. عادلانه به این معنی که تحقق این امر مغایر اساسات و شعایر دین اسلام نیست و نباید باشد، زیرا که اسلام نیز خواهان جدی عدالت اجتماعی و مخالف افراط و تفریط از لحاظ موجودیت طبقات فقیر و غنی در جامعه می باشد.

در کشور ما زمین و آب بزرگترین ثروت ملی و عمده ترین و کهن ترین منبع روزی و در آمد مردم است. چه در حدود ۸۰ تا ۸۵ درصد نفوس کشور در کارهای زراعتی مصروف اند و از طریق آن امرار معاش مینمایند. ولی بنابر عدم رشد لازم نیروهای مولده، استفاده از آلات و ادوات و ابزار ابتدائی تولید در زراعت متکی بر شیوه تولید فیودالی و ماقبل فیودالی محصولات کشاورزی فی واحد کشت در افغانستان در مقایسه با کشورهای دیگر بسیار اندک و ناچیز است که جوابگوی نیازمندی مردم از جهت مواد ارتزاقی و از صنایع از لحاظ تهیه مواد خام نیست. پس یگانه راه نجات کشور از این بن بست اقتصادی و اجتماعی، انجام اصلاحات ارضی و آب و خاتمه دادن به تسلط مناسبات تولیدی عقب مانده قرون وسطانی در کشور است.

نخستین گامها در این جهت در دوره حکومت جمهوری محمد داود برداشته شد. در پروگرام حکومت محمد داود در این زمینه گفته شده بود که، مناسبات کهنه زراعتی و شیوه های بسیار ابتدائی و عقب مانده زراعت که متاسفانه هنوز در جامعه ما مسلط است، باعث فقر دهقانان، تنگ بودن بازار ملی، عدم قدرت خرید مردم و کمبود مواد خام زراعتی گردیده است.

برای تحقق این مرام، دولت قانون اصلاحات ارضی را در سال ۱۳۵۴ نافذ نمود که مطابق ماده دهم آن قانون، استملاک زمین بمقصد اصلاحات ارضی از طرف حکومت در برابر تعویض صورت میگرفت. قیمت زمین استملاک شده مطابق مقررات تادیه قیمت تنظیم میگردد و حکومت در مدت ۲۵ سال در عوض زمین استملاک شده پول آنرا با دو فیصد ربح (مفاد) به مالک زمین می پرداخت. همین مدت برای تادیه قروض دهقانانیکه زمین بدست می آوردند، نیز تعیین گردیده بود.

در نظر بود تا زمین قابل توزیع به شخصی که تابعیت افغانستان را داشته باشد، و سن هجده سالگی را تکمیل نموده و بی زمین باشد، توزیع گردد. و حق اولیت به دهقانانی که قبل از انفاذ این قانون بالای زمین مالک مشغول کشاورزی بود و همچنین به

کوچیان بی زمین، دهاقین وکارگران زراعتی و فارغان مکاتب مسلکی زراعت و مالداری داده شود:

قانون نصاب زمین داری ر اقرار آتی تعیین مینمود:

الف- ساحه زمینداری آبی دوفصله ۱۰۰ جریب یا معادل آن ۲۰- هکتار.

ب- ساحه زمینداری باغی ۱۰۰ جریب، یا معادل آن ۲۰- هکتار.

ج- ساحه زمینداری آبی یک فصله ۱۵۰ جریب یا معادل آن- ۳۰ هکتار.

د- ساحه زمینداری للمی ۲۰۰ جریب یا معادل آن ۴۰- هکتار.

قانون اصلاحات ارضی بعد از گذشت یک سال یعنی در ماه اسد سال ۱۳۵۵ نافذ میگردد. در ماه سرطان ۱۳۵۵ دولت قانون مالیات مترقی را وضع نمود و برطبق کیفیت زمین از لحاظ تأمین آب، حاصلخیزی، فاصله آن تا مارکیت ونوعیت زمین بدرجات هفت گانه تقسیم و سپس مالیه بندی میگردد.

من خود در نیمروز شاهد بوده ام که بسیاری از مالکین بزرگ حاضر شده بودند تا قسمتی از اراضی خود را که سالانه بدون آبیاری وبدون بهره گیری مانده بود، و از آن حاصلی برنمیداشتند مگر بار مالیات مترقی هر سال بردوش مالک سنگینی میکرد، خود به دولت رجوع میکردند و در بدل پول پرداخت مالیه مترقی، زمین خود را به دولت واگذار میشدند. تا به حساب زمین کمتر، سالانه مالیات کمتر بپردازند. به نظر اینجانب اگر همان قانون اصلاحات ارضی محمد داود خان الگونی برای اصلاحات ارضی در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک قراردادده میشد، پروسه اصلاحات ارضی شاید بدون درد سر و یا باجنجالهای کمتری در سراسر کشور تطبیق میگردد. و اکنون نیز اگر دولت روزی قادر شود تا دست به اصلاحات ارضی بزند، قوانین دوره داود بهترین قوانین برای تحقق اصلاحات ارضی شمرده میشود.

پس از روی داد کوتای ثور و کسب قدرت سیاسی بوسیله حزب دموکراتیک خلق، موضوع رهبری و سمت دهی پروسه رشد اجتماعی - اقتصادی در فعالیت های حزب در افغانستان حایز اهمیت گردید. وفرمان شماره هشتم شورای انقلابی بتاریخ ۱۲ قوس ۱۳۵۷ بخاطر محو عاجل مناسبات کهنه فیودالی و ماقبل فیودالی در کشور صادر شد.

با صدور این فرمان محدودیت بر ملکیت زمین بمیان آمد. بدین معنی که زمین های اضافه از ۶ هکتار (۳۰ جریب) زمین درجه اول یا معادل آن بدون پرداخت قیمت از زمینداران اخذ و به دهقانان کم زمین و بی زمین یک یک هکتار بلاعوض توزیع گردید. بر اساس احصائیه های موجوده، تا اخیر ماه اسد ۱۳۵۸ جمعاً ۶۸۸ / ۶۶۵ هکتار زمین برای ۶۸۸ ر ۶۶۵ خانوار دهقان بی زمین و یکتعداد دهقانان کم زمین توزیع گردید.

مگر راپور های رسمی بیانگر آنست که هنوز در آن زمان دوهزار خانوار زمیندار بزرگ ۵۲۰۰۰ هکتار زمین معادل درجه اول در ملکیت خود داشتند که بعد از ۱۲۰۰۰ هزار هکتار زمین داخل نصاب ۴۰۰۰۰ هکتار زمین آن می باید برای ۴۰ هزار خانوار دهقان بی زمین و کم زمین توزیع میگردد. معهدا به موجب تطبیق فرمان شماره هشتم شورای انقلابی در باره زمین در مرحله اول اصلاحات ارضی علی الرغم نواقص و اشتباهاتی که در کار اصلاحات ارضی رخداد، بر مناسبات غیر عادلانه فیودالی در دهات ضربات مرگباری وارد گردید و دهقانان را از خواب بی ارادگی قرون بیدار ساخت. چنانکه دهقان امروز به هیچوجه دهقان پیش از کودتای ثور نیست و دیگر فیودال قادر نخواهد بود او را برده و اراستثمار کند.

در مرحله دوم اصلاحات ارضی، یعنی در دوره حاکمیت کارمل، حزب با درک تجربه از مرحله اول اصلاحات ارضی، کمیسیون مشترک کمیته مرکزی حزب و شورای وزیران را در جوزای ۱۳۶۰ ایجاد کرد که بالنتیجه تعدیلات پراهمیتی در فرمان شماره هشتم شورای انقلابی و ادامه اجرای اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب و قاتون تنظیم امور زمینداری بعمل آمد و اسناد قانونی مهمی مورد تصویب قرار گرفت. بطور مثال ماده ۱۲ فرمان شماره هشتم در مورد زمین جهت توزیع به دهقانان بگونه ذیل تعدیل گردید:

- ۱- زمین باغی و تاکی درجه اول پنج جریب،
- ۲- زمین دوفصله آبی درجه دوم ۶ جریب،
- ۳- زمین یک فصله آبی درجه سوم ۸ جریب،
- ۴- زمین یک فصله آبی درجه چهارم ۱۲ جریب،
- ۵- زمین یک فصله آبی درجه پنجم که سالانه کمتر از ۱۵ فیصد آن آبیاری شود، ۲۵ جریب،
- ۶- زمین للمی درجه پنجم ۲۵ جریب،
- ۷- زمین للمی درجه ششم ۳۳ جریب،
- ۸- زمین للمی درجه هفتم ۵۰ جریب.

مگر در مرحله دوم اصلاحات ارضی، پروسه اصلاحات ارضی به دلیل حضور قشون متجاوز شوروی در کشور و مقاومت عمومی مردم در برابر قوای اشغالگر، آنچنانکه انتظار میرفت، تحقق نیافت و برطبق ارزیابی ایکه از پروسه اصلاحات ارضی در ۲۸ ولایت کشور در اخیر سال ۱۳۶۲ بعمل آمد معلوم گردید که حدود ۴۷ فیصد اراضی ایکه در طول دوره تطبیق اصلاحات ارضی به دهقانان توزیع شده بود، دوباره به

تصرف مالکان اولی در آمده و علاوتاً ۱۳۶۳۴ نفر زمیندار مجموعاً ۳ / ۲۲۶ هزار هکتار زمین بیشتر از نصاب بطور غیر قانونی برای خود نگهداشته بودند.^{۱۰۰}

تجارب هشت، نه سال رژیم برسر قدرت نشان داد که تطبیق سریع اصلاحات ارضی در کشور، یک پروسه ساده و بسیط نیست و می بایستی در برابر مشکلات تحقق این پروسه و جان سختی ای که فیودالیزم کهن سال در کشور از خود نشان میدهد، با حوصله مندی از انعطاف پذیری معقول کارگرفت و تا کیتیک برخورد با این مساله را مرحله بمرحله با دقت و تعمق هر چه بیشتر ادامه داد.

از همین روی بود که داکتر نجیب قانون جدید تنظیم مناسبات زمینداری را با در نظر داشت شرایط مصالحه ملی و بخاطر مساعد گردانیدن زمینه کار دهقانان بالای زمین و ارتقای سطح محصولات زراعتی نافذ ساخت. در این قانون که حد اعظمی نصاب زمینداری بجای سی جریب قبلی، یکصد جریب زمین معادل درجه اول تعیین شده بود، رجوع به قانون دوره داود خان بود که اگر تجاوز اتحاد شوروی و جنگ بخاطر بیرون راندن اشغالگران نمی بود، و برنامه اصلاحات با حوصله مندی و مرحله به مرحله صورت میگرفت، بدون شبهه در جلب توده های دهقانی و بالنتیجه در استحکام رژیم نقش برجسته بازی میکرد.

تلاش رژیم حزب دموکراتیک خلق در براندازی ساختار اجتماعی نظام فیودالی کشور از طریق اصلاحات ارضی توأم بود با تجاوز قشون سرخ برکشور و اوج گیری نهضت مقاومت ملی در برابر متجاوزین و حزب مورد حمایت متجاوزین.

توجه به حال زنان

بحکم این مقوله که، «چونکه عیبش بنمودی هنرش نیز بگو» نباید تصور کرد که در این مرحله هیچ کار مفیدی به نفع کشور و مردم صورت نگرفته است، نه خیر اینطور نیست. در برخی عرصه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گام های مهمی برداشته شده است.

دردوره کوتای ثور (از اپریل ۱۹۷۸ - اپریل ۱۹۹۲)، با آنکه زنان نخستین قربانی خشونت و استبداد هم از سوی حاکمیت حزب برسر اقتدار و هم از سوی مخالفان آن بودند، معهذاً در ساحات تحت حاکمیت حزب، امکانات تحصیل و کار برای زنان مثل دوره جمهوری داودخان فراهم بود و میتوانستند با روی باز در کار و فعالیت های اجتماعی و

^{۱۰۰} - زمین و آب به دهقانان، ۱۳۶۳، ص ۱۳۹

اقتصادی و فرهنگی و سیاسی سهم بگیرند. در این دوره چندین تن از زنان تحصیل کرده مثل: داکتر اناهیتا راتب زاد، معصومه عصمتی وصالحه فاروق اعتمادی به مقامات بلند دولتی چون وزارت و ریاست وکالت رسیدند و از عهده کارهای خود بدرستی هم برآمده میتوانند. معصومه عصمتی وصالحه فاروق اعتمادی از جمله اعضای حزب برسر اقتدار نبودند، ولی اناهیتا راتب زاد، از بلندپایگان حزب دموکراتیک خلق بود و در جلب و جذب زنان و دختران شهرکابل به جناح پرچم حزب مذکور نقش موثری بازی کرد. اناهیتا راتب زاد، نزدکارمل و جناح پرچم حزب از محبوبیت خاصی برخوردار بود.

این زن، بعد از ملکه ثریا، دومین خانم روشنفکر و آزاد اندیشی بود که برای آزادی و تساوی حقوق زنان افغان با مردان، تلاش زیادی کرد و هزاران تن از زنان و دختران مکاتب را در سازمان دموکراتیک زنان جذب نمود و برای سهم گیری در مبارزات سیاسی و فعالیت های اجتماعی و اقتصادی و نظامی و ادامه تحصیلات عالی و کسب مهارت های بهتر، تشویق و ترغیب نمود.

منع ازدواج دوم برای اعضای حزب

یکی از امتیازات دیگری که به نفع زنان در آن زمان انجام شد، این بود که تمامی اعضای حزب، از جمله هیأت رهبری و اعضای دفتر سیاسی، حق نداشتند همزمان دو زن داشته باشند و اگر چنین چیزی ثابت می شد، مرتکب آن از عضویت حزب خارج می شد و حق دسترسی به مقام های عالی دولتی و حزبی را نداشت.

رخصتی بیشتر برای زنان

برای اولین بار، در این دوره تعطیلات زنان حامله از چهل روز، به سه ماه و بعد به شش ماه افزایش یافت. و برای نخستین بار در این دوره در محلات کار زنان، کودکستان ایجاد شد. در این دوره جلب و جذب زنان به پیمانیه وسیع در حزب و در اردو آغاز گردید. دختران و زنانی که عضویت حزب را داشتند بیشتر از امتیازات کاروبورس های تحصیلی بهره مند میشدند و به شوروی و سایر کشورهای اقمار شوروی اعزام میگرددند.

برای نخستین بار در همین دوره است که دختران کابل برضد حضور قشون شوروی یکجا با مردان قیام کردند و رژیم این قیام را که در آن دست های عناصر خارجی نیز دخالت داشت، با خشونت سرکوب کرد و با بگلوله بستن دختران مکاتب کابل بزرگترین جنایت را در حق زنان رواداشت. داستان شهادت دوشیزه ناهید با ۱۳ تن دیگر

از دختران کابل، در روز اول ثور ۱۳۵۹ نام ملالی میوند را یک بار دیگر در خاطرها زنده ساخت. داستان این دختران قهرمان در صفحات ۳۶۰-۳۶۲ کتاب زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، خواندنی است.

جذب در اردو و پولیس



در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، زنان به مدارج بالایی در اردو راه یافتند و در پولیس نیز سمت هایی داشتند. جنرال سهیلا صدیق، که در دولت موقت و عبوری افغانستان به رهبری حامد کرزی، وزیر صحت عامه بود و همچنین ژنرال خاتول (پاراشوت باز) و ژنرال عزیزه، رئیس کنونی اداره پاسپورت افغانستان، از شمار همین زنان هستند.

راننده، معلم و داکتر

در همین سالها بود که زنان برای اولین بار راننده سرویس (بسهای شهری) در داخل شهر کابل شدند. شصت درصد معلمان را در آن سال ها زنان تشکیل می دادند و شمار زیادی از داکتران و پرستارهای زن نیز در همان زمان آموزش دیدند.

در عرصه های دیگر:

تشویق و حمایت از تجار و سرمایه داران ملی و متشبهین خصوصی یکی از آن عرصه هایی است که دولت آنان را از خدمت عسکری معاف ساخته بود و با دادن قرضه های پولی و اعتبارات هنگفت مالی، از متشبهین کوچک ظرف یکی دو سال سرمایه دار بزرگ و توانمندی میساخت.

در این مرحله به تاسیس و تشکیل اتحادیه های صنفی و صنایع ملی، کوپراتیف های دهقانی، اتحادیه های پیشه وری و غیره زمینه رشد و انکشاف به پیمانیه وسیع فراهم آمد. در فرمان شماره هشتم شورای انقلابی در مورد اصلاحات ارضی، تغییرات و تعدیلات لازم وارد گردید نه تنها اراضی درجه بندی و حقا به و سهمیه آب آن تعیین گردید، بلکه مستحقین دریافت زمین (ولو به دریافت اراضی دولتی هم موفق شده باشند) نیز درجه بندی و کته گورایز شد و بر مبنای آن به مستحقین اسناد ملکیت توزیع گردید. در عین حال به کسانی که زمین دریافت میکردند، کمکهای پولی و تخنیکی نیز صورت

میگرفت و برای آنکه دهقان از زمین داده شده حاصل بگیرد و از طرف مخالفین و اپوزیسیون حاصلش تلف نگردد، گروه‌های «دفاع خودی» را سازمان داد و حمایت کرد. در همین مرحله بود که در پهلوی، اردو، پولیس و امنیت دولتی، گروه‌های مدافعین انقلاب در چوکات وزارت داخله از عناصر وابسته به حزب یا هواخواهان حزب تشکیل گردید که وظایف امنیتی را در شهرها و از طرف شب انجام میدادند. در عرصه فرهنگی، ایجاد انجمن نویسندگان و شاعران، اتحادیه ژورنالستان، اتحادیه‌های هنرمندان و سینماگران، حقوقدانان و غیره از نهادهای مهم عرصه فرهنگی و هنر در کشور است که در همین مرحله بنیاد گردیدند و هر یک در بخش کار خود مصدر فعالیت‌های گسترده فرهنگی شده‌اند. و به بهترین‌های این عرصه‌ها «لقب کارمند شایسته فرهنگ» با امتیازات مادی آن اعطا شد. نشر و چاپ ده‌ها کتاب شعر و قصه، داستان، فیلمنامه، نمایشنامه، تالیف، ترجمه، تحقیقات علمی نشر مجله‌ها و تدوین سمینارها، سمپوزیم‌ها، کنفرانس‌های علمی، محافل ادبی و عرفانی مرهون توجه همین مرحله است.

میتوان اذعان داشت که مسنولان عرصه فرهنگی حزب، درباره نشر و چاپ آثار محققین، شاعران، قصه پردازان، هنر آفرینان، تقریباً هیچ تنگ نظری نداشتند. آثار فرهنگی و هنری اگر در سطح عالی قرار داشت یا در سطح پائین، هر دو را موقع نشر داده‌اند تا صاحب اثر عقده بدل نماند. و اینجا و آنجا از آنان گله نکند ولی قضاوت را بخوانندگان واگذاشته بودند، میشود گفت تولیدات مطابع در این مرحله پنجاه برابر سالهای قبل از کودتای ثور بالا رفته بود. در سالهای قدرتمندی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، حزب برای تبلیغ اندیشه‌ها و اهداف و برنامه‌هایش مطبعه مخصوص ایجاد کرده بود که بیشترین آثار نویسندگان حزبی و نوشته‌های ایدیالوژیک در آن مطابع چاپ و انتشار می‌یافت.

در عرصه تامینات اجتماعی، حجم تولیدات کامبینات خانه سازی بیش از هر وقت دیگر بلند رفت و بسیاری از کارمندان دولت که از ناحیه نداشتن سرپناه رنج می‌بردند، صاحب خانه شدند و یا در انتظار گرفتن خانه و آپارتمان در مکروریاتها بودند. در این عرصه فعالیت‌های مسنولان خانه‌سازی، مخصوصاً انجنیر عبداللطیف نورزاد آخرین شهردار کابل و قبل از آن رئیس عمومی خانه سازی قابل یادآوری و تمجید است، دست آوردهای «کودتای ثور» فقط در این ساحه بیش از همه ساحات محسوس بود، متأسفانه

این دستگاه عام‌المنفعه در سال ۱۳۶۷ بر اثر راکت باری اپوزیسیون به حومه کابل حریق شد و تقریباً از فعالیت بازماند و دیگر اکمال شده نتوانست.

در عرصه سیاست داخلی دولت در ماه قوس ۱۳۶۴ تجدید نظر صورت گرفت. تا اینوقت دولت حاضر نبود از موضع‌گیری‌اش در برابر اپوزیسیون یک وجب عقب بنشیند. اما در زمستان همان سال رهبری حزب با تدویر پلنیوم شانزده، تیزس‌های دهگانه را بمنظور جلب اعتماد مردم بسوی رژیم و توسعه پایگاه اجتماعی دولت مطرح ساخت و برای نخستین مرتبه دم از صلح و آشتی زد.

بتاسی از این مشی، در دسامبر ۱۹۸۵، عده بی از افراد و شخصیت‌های اجتماعی که به حزب وابستگی نداشتند، به عضویت شورای انقلابی و شورای وزیران راه یافتند. از جمله ۲۲ نفر عضو هیات رئیسه شورای انقلابی، ۶ نفر آن غیر وابسته به حزب بودند که از ائتلاف مختلف جامعه انتخاب گردیده بودند.

این شورای انقلابی، یعنی جرگه بررسی عاجل و تصویب قوانین دولت در حالت های غیرعادی. پس از کودتای ثور، بخصوص پس از هجوم قشون سرخ‌شوروی به افغانستان، جنگ داخلی و مقاومت بر ضدشوروی و رژیم روز تا روز اوج میگرفت و یک حالت تشنج در کشور حکمفرما بود. شورای انقلابی وظیفه پارلمان دولتی را داشت که قوانین مربوط به عرصه‌های مختلف دولتمداری را بررسی و تصویب میکرد.

یکی از نهادهای اجتماعی - سیاسی در این مرحله، نهادی بنام «جبهه ملی پدر وطن» بود که در دوره نجیب‌الله «جبهه ملی» نامیده شد. مفهوم این سازمان و هدف آن برای همگی قابل درک نبود. تنها اینقدر میتوان گفت که این سازمان، بعد از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سایر مامورین و کارمندان دولت و نیز تمام انجمن‌ها، اصناف و اتحادیه‌های غیر حزبی و غیرمتعهد را شامل میشد. کارمندان دولت و اعضای سازمان‌های اجتماعی چه خود میخواستند یا نمی‌خواستند اعضای جبهه ملی پدر وطن شناخته میشدند و نمایندگی‌های آن در تمام ولایات کشور نیز وجود داشت. و بعضاً عرایضی را که مردم برای رهایی زندانیان خود یا تثبیت حقوق ورثه شهدای راه «کودتای ثور» و غیره به مقامات بالایی دولت راجع میساختند، بایستی تصدیق و تأیید نمایندگی یا رئیس جبهه ملی پدر وطن محل را میداشت تا قابل رویت به مراجع مربوط میگردد. بدین سان دیده میشود که جبهه ملی پدر وطن، تمام افراد کشور را بنحوی از انحاء بخود وابسته نگه میداشت هر چند که چندان نقشی در استحکام رژیم بازی نکرد، اما عده‌بی از مردم را به خود مصروف کرده بود.

تحولات سیاسی در شوروی و

روی کار آمدن داکتر نجیب‌الله در افغانستان

قدرت یابی اندروپف رئیس «کی، جی، بی» عوض برژنف در پایان سال ۱۹۸۲ در افغانستان بیک رشته تغییرات مهم منجر شد. اندری پف بیش از یکسال بر سر قدرت ماند و پس از مرگ او، کنستانتین چرنینکوف به قدرت رسید. بعد از درگذشت اخیرالذکر میخائیل گرباچف وارث اندروپف جانشین او شد. این واقعه در اپریل سال ۱۹۸۵ اتفاق افتاد.

دکتر نجیب‌الله رئیس پولیس مخفی (خاد) در نومبر ۱۹۸۵ از آن مقام برکنار و به عنوان عضو دفتر سیاسی و منشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان مقرر شد. در اوایل ماه می ۱۹۸۶ (۱۱ ثور ۱۳۶۵) نجیب‌الله بجای ببرک کارمل. بحیث منشی عمومی حزب و سپس به عنوان رئیس شورای انقلابی بر سر کار آمد. ببرک کارمل ابتدا از رهبری حزب و سپس از رهبری دولت برکنار و در مسکو اقامت گزین شد. برکناری ببرک کارمل بدون سروصدا صورت گرفت. برخی از هواداران ببرک کارمل براین باوراند که اگر نجیب‌الله حاضر به جانشینی کارمل نمیگردید، کارمل همچنان بمقام خودباقی میماند و نظام دولتی حزب از هم نمی‌پاشید، حال آنکه این تغییرات سیاسی بخواست و اراده روس‌ها صورت گرفته بود چه نجیب‌الله میخواست و چه نمیخواست اما این تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی ماهیت دولت را تغییر نداد. اردوی شوروی و مشاورین روسی، هنوز سرنوشت مقامات و دولت و جنگ را در کشور ما تعیین میکردند. شورش‌های مردم افغانستان همچنان در اوج خود قرار داشت و بمباردمان شهرها و قصبات و روستاها کماکان صورت میگرفت و اما نجیب‌الله چه میکرد؟

نجیب‌الله و مشی آشتی ملی او



داکتر نجیب‌الله در میان رهبران حزبی سلف خود، پس از کودتای ثور، یکی از جوان‌ترین و فعال‌ترین رهبران آن حزب بشمار میرفت. او که بر زبانهای پشتو و دری تسلط کامل داشت

ویاره‌های از قرآن عظیم را نیز از برکرده بود، سخنوری سخت موفق و فصیح الکلام بود. او نطق‌هایش را بر خلاف رهبران سلفش از سطح درسهای مارکسیستی و شعارواژه‌های هیجان زده و دیرفهم به سویه مردم عوام الناس افغانستان که اکثریت شان متاسفانه از نعمت سواد بی‌بهره‌اند، پائین آورد و برای ذهن نشین ساختن و نفوذ دادن نطقش، آیات متعددی را در سخن رانی‌هایش از یاد میگفت و ترجمه میکرد و کلامش را در راستای اوامر خداوند همساز مینمود و بدون تردد و تزبدب در استلالش، چنان پیوسته و بدون سسکتگی لفظی و معنوی صحبت میکرد که همه شنوندگان نطقش او را تانید و حق بجانب میدانستند.

این شیوه صحبت او لاقلاً این تاثیر را در میان مردم افغانستان وارد کرد که با شنیدن آواز او، رادیو و تلویزیون خود را خاموش نکنند و آنرا تا اخیر بشنوند.

نجیب‌الله پیوسته با مردم از طریق تدویر جرگه های عنعنوی بزرگان قومی، محلی و منطقه‌یی، از صلح و آشتی ملی، از قطع جنگ برادرکشی، از حل اختلافات از راه مذاکرات مستقیم و بین‌افغانی، از وطن دوستی و تمامیت ارضی و حفظ استقلال و حاکمیت ملی افغانها، از افتخارات تاریخی و پیروزی افغانها در نبرد با انگلیس‌ها و اخراج آنان از کشور، از اخراج قشون شوروی باز هم بقوت افغانها و تدبیر خودش صحبت میکرد و کلامش را با دعای صلح و آشتی ملی خاتمه می‌بخشید.

دکتور نجیب‌الله تنها با حرف با مردم برخورد نداشت، بلکه در یک دست قرآن، و در دست دیگرش سلاح گرفته بود. او با صراحت میگفت که اردوی پنچصد هزار نفری و آزموده، آماده جنگ دارد، انواع سلاح‌های مخرب، طیارات جنگی میک ۲۱ و میک ۲۳ و میک ۲۹ با آخرین تجهیزات حربی، و سلاح‌های ثقیله دور منزل هر کدام با شعاع تخریبی چندین کیلومتر در اختیار دارد و میتواند با هر نیروی مخالف خود بجنگد. اما برد در این جنگ افتخاری برای او ندارد. زیرا بقول معروف «زهر طرف که شود کشته باز هم افغان است» و او نمیخواهد که خون افغان به هدر ریخته شود. معهداً دکتور نجیب‌الله هنگام ضرورت از این اردو و این سلاح‌ها استفاده میکرد. چنانکه در دفاع از شهر جلال‌آباد، خوست و زابل، حتی‌الامکان از این سلاح‌ها کار گرفت.

او پس از هجوم مجاهدین بر این شهرها از راکت‌های دور منزل نوع «اسکاد» کمک گرفت و بدنبال سقوط شهر خوست در اواخر ۱۳۶۹ (اوایل ۱۹۹۱) عملیات پاکسازی شدیدی را از مخالفین رژیم خود، در اطراف کابل، در لوگر و میدان و پغمان به راه انداخت که در جریان آن صدها افغان مخالف و موافق رژیم، زندگی خود را از دست

دادند و تمام قلعه‌های باقیمانده از بمباران‌های شوروی‌ها و یا ترمیم یافته این مناطق با خاک یکسان شدند.

مسائل در خور توجه در دولت نجیب‌الله

در دوره دولتمداری نجیب‌الله چند مسأله چشمگیر شده رفت:

۱- مذاکرات ژنیو میان پاکستان و افغانستان، بخاطر پایان بخشیدن به جنگ افغانستان و خروج نیروهای شوروی، تحرک بیشتر یافت و سرانجام منجر به امضای موافقت‌نامه‌ی میان وزرای خارجه هر دو کشور در ۱۴ آپریل ۱۹۸۸ در ژنیو شد که اتحاد شوروی و امریکا به عنوان تضمین کنندگان مواد این موافقت‌نامه در پای آن امضاء گذاشتند.

بر طبق این موافقت اتحاد شوروی به اخراج قشون یکصد هزار نفری خود از افغانستان از ۱۵ می ۱۹۸۸ ظرف مدت ۹ ماه در دو مرحله اقدام کرد و تا تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ مطابق ۲۶ دلو ۱۳۶۷ تمام عساکر شوروی از افغانستان خارج شدند. با خروج آخرین سرباز شوروی، اشغال افغانستان که از ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ آغاز شده بود پایان یافت.

شوروی اساساً خواهان آن بود که قطع کمک های نظامی امریکا به مجاهدین به عنوان شرط اساسی خروج قشون شوروی در نظر گرفته شود. امریکا نیز تمایل داشت که شوروی دست از حمایت کابل بردارد. اما هر دو ابرقدرت بطور غیررسمی به توافق هایی رسیدند. بدین معنی که تا زمانی که رژیم کابل از شوروی کمک دریافت میکند، امریکا نیز به مجاهدین کمک نظامی خواهد داد و این همان اصل «تقارن منفی» است که ابتدا از جانب امریکا مطرح شد. بهر صورت موافقت نجیب‌الله به خروج قشون سرخ از افغانستان و دفاع مستقلانه از حاکمیت انقلابی، واقعا شهامت سیاسی او به حساب می‌آید و به همین علت گریباچف نجیب‌الله را نسبت به کارمل برگزید و حتی المقدور حمایتش میکرد.

۲- مسأله دیگری که دکنترنجیب‌الله آنرا به پیش کشید و در جهت تحقق آن سرانجام از قدرت کنار رفت، سیاست «آشتی‌ملی» بود که از ۱۵ جنوری ۱۹۸۶ آنرا دنبال کرد. دولت طرح‌های مختلفی بخاطر تقسیم قدرت و ایجاد یک حکومت ائتلافی با مجاهدین و نیز طرح تدویر کنفرانس بین‌المللی جهت دستیابی به یک راه حل سیاسی و همچنان طرح تشکیل یک شورای رهبری و نافذ ساختن یک آتش بس شش‌ماهه را بخاطر مساعد

شدن زمینه برای انتخابات تحت نظارت سازمان ملل به رهبران اپوزیسیون پیشنهاد کرد. اما هیچیک از این پیشنهادات و طرح‌های او مورد قبول اپوزیسیون واقع نشد و رهبران تنظیم‌های جهادی تا اخیر حاضر به قبول پیشنهادات دولت او نشدند. در این ضمن دولت به قوماندانان جهادی در داخل کشور رجوع کرد و با انعطاف در شیوه برخورد با آنها، حملات راکتی را بر شهرها تخفیف داد.

کار با قوماندانان جهادی در داخل کشور همراه با پیشکش نمودن رشوه‌های بزرگ و غیر قابل تصور به سرگروپ‌های مجاهدین منجر به پیوستن گروپ‌های متعدد خورد و بزرگ جهادی بدولت شد. دولت هم به خلع سلاح آنها نپرداخت و آنان را در محلات دلخواه‌شان گماشت.

علاوفاً نحیب‌الله برای هموار کردن راه مصالحه کمیسیونی جهت تدوین قانون اساسی مرکب از ۷۴ عضو که ثلث اعضای آن از عناصر آگاه غیر حزبی بود موظف ساخت و بر طبق قانون اساسی، نام رژیم را از «جمهوری دموکراتیک افغانستان» به «جمهوری افغانستان» و در راستای این تغییرات، نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را به «حزب وطن» و بیرق حزب را که به تقلید از بیرق حزب کمونیست اتحاد شوروی برنگ سرخ و دارای نشان ستاره بود، برنگ آبی با نقشه افغانستان در وسط آن، تغییر داد. و با تدویر لویه جرگه در ماه قوس ۱۳۶۶، قانون اساسی جدید را با روحیه مشی آشتی‌ملی تصویب گرفت که در آن دین مبین اسلام به عنوان دین رسمی مردم افغانستان مسجل شده بود و متعاقباً بر طبق قانون انتخابات به تشکیل پارلمان (مرکب از سنا و ولسی‌جرگه) پرداخت. بر طبق قانون اساسی دوره ریاست جمهوری هفت‌سال و دوره وکالت پارلمان پنج‌سال تعیین شده بود و با آنکه اعضای پارلمان اکثریت از افراد دلخواه و مورد نظر دولت بودند، اما در جلسات گرفتن رای اعتماد حکومت دکتور محمدحسن شرق و حکومت فضل‌الحق خالقیار، انتقادات خیلی تند و تیزی بر شیوه برخورد اعضای حزبی حکومت با مردم و سیاست‌گذاری دولت در بخش نظامی ابراز میشد. بطور مثال:

یکی از وکیلان شورا که غالباً از بدخشان و بنام «شهی» یاد میشد و منسوب به حرکت «ستم‌ملی» سابق و «سازابی» امروزه بود. در جریان مباحثات رأی اعتماد به صدراعظم موظف خالقیار به صراحت اظهار داشت که: مادران صفحات شمال کشور عسکر میزایند تا از پکتیا و شهرخوست دفاع کنند، اما مادران پکتیانی جنرال می‌زایند تا در موترهای لوکس‌سوار بشوند و امر و نهی کنند و فرزندان ما را بکشتن دهند. این

اعتراضات و کیل بدخشان با کف زدن بدرقه شد و نشان میداد که سایر اعضای ولسی جرگه نیز چنین شکایت‌هایی از سیاست کدری دولت در بخش نظامی دارند.

علاوه بر این نجیب‌الله سعی کرد تا آزادی نسبی به مطبوعات و جراید شخصی و دولتی اعطا کند و انتقادات افراد و صاحب‌نظر را در جراید و مطبوعات کشور مورد غور و مذاقه قرار دهد. نشرات اخبار هفته، پلوشه و یا حق در دوره نجیب‌الله شاهد زنده این مدعا تواند بود.

افزون بر این نجیب‌الله در جهت آشتی و مصالحه با تعدادی از احزاب مخفی دست‌چپی که در دوران‌های قبل به دلایلی از حزب دموکراتیک خلق انشعاب کرده بودند و بنام‌های «جازا» (جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان) و «سازا» (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) و «سزا» (سازمان زحمتکشان افغانستان) و «سفا» (سازمان فدانیان زحمتکشان افغانستان) و «کجا» (کمونستان جوان افغانستان) خود را مینامیدند، کنار آمد و با قبول و دادن برخی امتیازات به رهبری این سازمانها، آنها را در حزب «مادر» یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادغام یا نزدیک ساخت. تنها حزب «سازا» از بقایای حرکت «ستم‌ملی» تحت رهبری محبوب‌الله‌کوشانی، بشیربغلانی و اسحاق‌کاوه استقلال خود را حفظ کرد و چند مقام عمده دولتی مانند: وزارت‌پلان، وزارت عدلیه، و وزارت معادن و صنایع را بدست آوردند.

همچنان نجیب‌الله به توسعه کمیته مرکزی حزب پرداخت و تعداد آنرا از ۷۱ عضو به تقریباً ۱۳۰ عضو بالا برد. توسعه کمیته مرکزی هر چند بیشتر به سود جناح پرچم تمام شد، اما افزایش آن در جهت تحقق مشی مصالحه ملی تأثیرات مثبتی ببار نیاورد. توجه به اماکن مقدسه و اعمار مساجد جدید و دادن امتیازات مادی و معنوی به روحانیون و حمایت از متشبهین خصوصی، ایجاد انجمن‌ها و کانون‌های فرهنگی، تشکیل احزاب سیاسی دست راستی، تعدیل برخی مواد قانون اساسی از طریق لویه جرگه ۱۳۶۹ و غیره از اقدامات مهم دکتر نجیب‌الله برای هموار ساختن زمینه تحقق مشی آشتی ملی بود و حتی تعیین صدراعظم غیرحزبی و جادادن تعدادی از وزیران غیرحزبی در حکومت فقط و فقط به همین منظور یعنی نیل به تحقق مشی آشتی ملی صورت گرفت. تاسیس پوهنتون تحقیقات اسلامی نیز گامی در این راستا بود.

اما «مشی آشتی‌ملی» دکتر نجیب‌الله از جانب کارمل و هواخواهان او نه تنها تانید نمی‌شد، بلکه مورد انتقاد شدید و حتی تخریب قرار می‌گرفت. به همین دلیل نجیب‌الله باری به تفتیش عقاید درون حزب پرداخت و برخی از هواخواهان کارمل را که مشی

مصالحه‌ملی او را تأیید نکرده بودند، بازشناسی و از وظایف مهم دولتی دست آنها را کوتاه نمود و حتی از زندانی ساختن آنها بشمول محمودبریالی برادر ببرک‌کارمل هم دریغ نورزید. این برخورد دره عمیقی از تنفر و بدبینی میان رئیس جمهور و هواخواهان کارمل ایجاد کرد.

جنگ جلال آباد و دفاع مستقلانه از کشور:

با خروج قوای شوروی از کشور دولت نجیب‌الله می بایستی از حاکمیت رژیم انقلابی مستقلانه دفاع نماید. بنابراین دولت به تحکیم شهرها پرداخت و کمربندهای دفاعی مستحکمی در اطراف شهرها ایجاد کرد. چنانکه کمر بند دفاعی شهر کابل را که ۳۰ کیلومتر وسعت داشت به ۶۰ کیلومتر توسعه بخشید. ۲۰ روز پس از خروج قشون شوروی، دقیقاً بتاریخ ۷ مارچ ۱۹۸۹ مطابق ۱۶ حوت ۱۳۶۷ شهر جلال‌آباد مورد هجوم شدید ۴۰ هزار مجاهد مسلح^{۱۱}، و بنابر راپوهای خاص وزارت امنیت دولتی بروایت جلال بایانی مورد هجوم ۵۲ هزار مجاهد مسلح که از طرف فرقه‌های ۱۱ و ۱۸ نظامی پاکستان حمایت و اکمال میگردید بشمول عده بی از اعراب سودانی، الجزایری و مصری اجیر و میلشای پاکستانی واقع شد.

دولت نجیب‌الله مجبور بود از حاکمیت رژیم مستقلانه دفاع نماید. در آغاز حملات مجاهدین نزدیک بود آن شهر سقوط کند، ولی بر اثر شدت عمل مجاهدین در برابر اسرای جنگی و قتل عام اسراء، اردوی دولتی به مقاومت و پایداری بی‌سابقه‌یی پرداختند و عملیات جنگی مجاهدین را در تصرف شهر جلال‌آباد عقیم ساختند. تلفات جانی هر دو طرف و خسارات مالی شهریان جلال‌آباد خیلی زیاد بود و گفته میشود روزانه از ده تا پانزده هزار مرمی راکت سکر ۶۰ بر این شهر شلیک میشد و جنگ بیش از دو ماه در اطراف این شهر ادامه یافت. اما شدت جنگ بعد از یکماه کاهش یافت و در ماه دوم نیروهای دولتی بر مجاهدین غلبه حاصل کردند و مجاهدین مجبور به عقب نشینی تا مواضع قبل از جنگ شدند.

در مورد جزئیات جنگ جلال آباد و اهمیت استراتژییک شهر جلال آباد و اهداف امریکا و پاکستان از حمله بر این شهر، دانشمند و دیپلمات ورزیده هنگری، خانم نسرین کتونا، مقالتی بسیار محققانه و عالمانه ای تحت عنوان «**نخستین نبرد یک دولت سیکولار**

^{۱۱} - وانگ وی‌چو، وضعیت حاکم بر افغانستان و چشم‌اندازی بر راه حل سیاسی آن، (مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۳۹۳ - ۳۹۸)

با جهادگران سلفی و القاعده» نوشته است که من نظیر آن را تا کنون در هیچ اثر دیگری بدین قوت و صلابت نخوانده ام.

نویسنده مقاله، خانم نسرین کتونا، دوکتور علوم نظامی، شرق شناس، دارای سوابق کار دیپلماتیک در کشور های آسیایی و عضو هیئت ملل متحد طی سال های ۹۰ قرن بیستم در قضایای افغانستان، مولف چند جلد کتاب و صد ها مقاله در مطبوعات به زبانهای مجاری و انگلیسی و روسی میباشد. وی علاوه بر زبانهای روسی و انگلیسی به زبانهای پشتو و دری نیز مسلط است و این مقاله را که جایزه اکادمی علوم نظامی کشور هنگری را گرفته است، خودش به دری با ادبیات روان و گیرا ترجمه نموده و آنرا برای نشریه سایت آریانی فرستاده که در سه قسمت به نشر رسیده است. من قسمتی از پیشگفتار آن مقاله را در اینجا نقل میکنم تا قوت تحلیل و بررسی این نویسنده را در بازتاب یک رخداد نظامی درک و سنجیده بتوانیم. علاقمندان امور نظامی میتوانند متن کامل ترجمه را در سایت آریانی مطالعه کنند.

نویسنده در پیشگفتار مقاله مینویسد:

«۱- پس از تکمیل خروج قوتهای شوروی در بهار سال ۱۹۸۹ از افغانستان، شورشیان افغان بنام مجاهدین، مقیم در پشاور حملات گسترده ای را بکمک نیروهای مسلح پاکستان، سازمان قهار القاعده تحت رهبری بن لادن، در سه جبهه بالای شهر جلال آباد در شرق افغانستان تدارک دیدند.

این شهر ستراتیژیک با موقعیت در مسیر شاهراه کابل، تورخم، که پایتخت افغانستان را به پشاور وصل میکند، با دوصدوپنجاه هزار جمعیت، در آن برهه سومین شهر بزرگ افغانستان بود.

ستراتیژی اشغال جلال آباد که در ماه مارچ سال ۱۹۸۹ آغاز یافته بود با حرکات گسترده، تهاجمی و محاصره که با آتش باری های سنگین، انواع اسلحه ثقیل زمینی و راکت های ضد هوایی بشمول سنتگر توأم بود، حدودی چهار ماه با خونباری و ویرانگری تداوم یافت، در نهایت در اثر رشادت و جانبازی های قهرمانانه مدافعین جلال آباد و با مدافعه اکتیف، همه قوتهای شرکت داشته در آن با شکست مفتضحانه مجاهدین پایان رسید.

آموزش ها و نتیجه گیری از جنگ جلال آباد، رهنمودی را بدست می دهد که پس از ۲۰۱۴ م انتظار آن برده میشود.

مهمترین درس که باید مورد توجه قرار گیرد، اینست که جنگ جلال آباد، اولین تهاجم به شیوه جنگ معاصر، از سوی تندروان اسلامی و سازمان القاعده، و نظامیان

پاکستان بالای یک دولت سیکولار بود. اگر نتایج، پی آمدها و اهمیت آن در همان موقع از سوی جامعه بین المللی، با عقلانیت مورد تحلیل و تجزیه قرار داده می شد به احتمال قوی حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اتفاق نمی افتاد.

پس از جنگ جهانی دوم، جنگ جلال آباد یکی از بزرگترین جنگ ها، در مقیاس جهانی و عظیم ترین محاربه بالستکی در طول تاریخ افغانستان بوده که با عملیات های گسترده و پیچیده استخباراتی و اطلاعاتی توأم بود.

هم اکنون بحث های در میان کارشناسان نظامی، پیرامون تغییرات کیفی بعد از تکمیل خروج قوت های امریکا، ناتو (آیساف) در تداوم است که سرنوشت افغانستان بعد از ۲۰۱۴ به کجا خواهد انجامید؟ چه تغییرات منطقی شکل خواهد گرفت؟ آیا شورشگران افغان از طریق یک گفتمان ثمربخش در قدرت سهیم خواهند شد ، یا از طریق یک پیروزی نظامی؟ استراتژی قدرت های نو ظهور چند قطبی، منطقی، و همسایه های افغانستان چه خواهد بود؟ آیا قصد توسعه نفوذ شان را برای تغییر اوضاع دارند؟ ، همزمان تعهد نظامی بین المللی در افغانستان پایان خود نزدیک میشود، اداره بارک اوباما، از انتقال کامل مسئولیت های امنیت کشور به نیروهای مسلح افغانستان، قبلاً پیشتیبانی نموده است.

نتیجه گیری های جنگ جلال آباد کمک میکند تا وضعیت در یک دورنما، مورد مطالعه قرار داده شود که آیا جهادگران فعلی با نیروهای مسلح دولت که به آن رژیم دست نشانده اطلاق میکنند، مقابله نظامی را تداوم خواهند بخشید؟

پایداری و تداوم پروسه کنونی، با نیاز به امکانات استخباراتی، و عملیات های نظامی، که فرصت های بقای نظام را میسر می سازد، بستگی به کمک های خارجی دارد، این ها درست مسایلی اند که بایستی از حوادث، و نتایج محاصره و جنگ جلال آباد درس ها و آموزش ها استخراج گردد.

تحلیل و تجزیه حوادث نبرد جلال آباد برای ما « هنگری ها » از ارزشمندی ویژه ای برخوردار است زیرا بی ثباتی افغانستان و منطقه، ابعاد فرا منطقه نی داشته، و پی آمد های آن بالای اتحادیه اروپا، و کشور ما، تاثیرات بالقوه خواهد داشت. پی آمد های آن قبل از همه بالای ارتباطات بین المللی، تروریسم فرامنطقی، جرائم سازمان یافته، قاچاق و تجارت مواد مخدره توسعه فعالیت های استخباراتی، در قاره اروپا، اثر گذار خواهد بود.

در این اواخر گروه های شورشی جهادگر مانند سال ۱۹۸۹ با نیرو های منظم روبرو میباشند. از همین رو بازنگری تجارب جنگ جلال آباد و آموزش های آن برای

فهم بهتری ماهیت جنگ های گورلانی و سازماندهی عملیات های ضد شورشی، برای تدوین یک نقشه ممد و مفید برای آینده از اهمیت اساسی برخوردار است. روایت های جنگ جلال آباد که بر منابع محدودی استوار است، در نوشته دگروال یوسف، بارنت روبین درونشور و اشتتن سین و مصطفی حامد، پیش از آنکه صبغة تحلیلی داشته باشند، بگونه توصیفی نگاشته شده است.

۲ - جنگ جلال آباد:

a - عملیات های استخباراتی و تبلیغاتی

پس از تکمیل خروج نیرو های شوروی، مراجع استخباراتی ایالات متحده امریکا، به این تصور بودند که دولت داکتر نجیب الله طی سه الی شش ماه آینده، سقوط خواهد کرد. از همین رو در جلسه سری مورخ ۹ فبروری ۱۹۸۹ شورای امنیت ملی ایالات متحده، به جورج بوش، مبنی بر تداوم کمک های امریکا به مجاهدین افغان مشوره ارایه شده بود. اما در عین حال رژیم چپ گرای افغانستان علی الرغم آنکه، کمک های مالی و نظامی اتحاد شوروی از اول ماه جنوری ۱۹۸۹م برایش قطع گردیده بود، از مورال بلند و ذخایر، مادی و نظامی گسترده ای بهره مند بود. با حضور پرتوانش در صحنه هیچ علانمی مبنی بر سقوط آن بمشاهده نمی رسید.

کمیت قوت های مسلح افغان در آن مقطع به استثنای ملیشه های قومی حدود ۲۵۰ تا ۲۶۰ هزار نفر را تشکیل داده بود. فاکتور قابل توجه این است که نیروهای مسلح، منجمله نیروهای هوایی و مدافعه هوایی آن از لحاظ داشتن تجارب رزمی و آگاهی سیاسی ضد جهادی، در مقایسه با نیرو های مسلح منطقه بخصوص پاکستان و ایران از کیفیت قابل توجهی برخوردار بود. خروج قوت های شوروی در پنجم فبروری ۱۹۸۹ پایان پذیرفت، برخلاف انتظارات غرب، قوای مسلح افغان نه تنها به فرار و فروپاشی مواجه نگردید بلکه روی پاهای خودش ایستاد، و وضع روحی، و مورالی اش را ارتقا داد. و مردم افغانستان آنرا یک نیروی دست نشانده ندانسته، حافظ منافع ملی تصور می نمودند. پس از خروج قوای شوروی، ایالات متحده امریکا و پاکستان نه تنها کمک های شان را به مجاهدین پایان نداده، بلکه حمایت شان را تشدید بخشیده بودند. استمرار چنین وضعی، عدم موازنه ی قدرت را بمیان آورده بود. حکومت داکتر نجیب الله برای جبران وضع با تعقیب سیاست پیچیده ی (مصالحه ملی) در صدد آن گردیده بود، تا پروتوکول و موافقه های را با فرماندهان محلی؟ به انجام برساند، این سیاست نقش مؤثر خود را بر جا گذاشت، تا نیمه دوم سال ۱۹۸۸، استراتژی پاکستان مبنی بر راکت باران شهر ها، و

پایتخت، و مصروف سازی نیروهای دولتی، از موثریت چندانی برخوردار نبود، اداره استخبارات نظامی پاکستان آی اس آی، هیچ یک از فرماندهان محلی را برای حمله بالای دیگر نقاط کشور، جهت انحراف توجه دولت داکتر نجیب الله از جلال آباد و تقسیم نیروهایش به استقامت های دیگر مجبور گردانده نتوانست. اما دولت کابل، در کشاندن فرماندهان محلی بیک موقف بی طرفی و کسب توافق آنها مبنی بر عدم تعرض بر قوای دولتی و باز نگهداشتن شاهراه ها تا حدودی موفق گردیده بود.

حکومت ایالات متحده امریکا باز هم بالای پیروزی نظامی تاکید می ورزید، یکی از انگیزه های که او را خشمگین ساخته بود، این بود که گروه های بزرگ، از شورشیان جهادگر به دولت تسلیم شده یا پروتوکول های موقت با دولت کابل امضا نموده بودند. در آن زمان حدود ده هزار نفر شورشیان (مجاهدین) با تغییر مواضع شان به (مصالحه ملی) پیوسته و بیش از ده هزار دیگر در حال مذاکره با دولت بودند، که یکی از دلایل حمله بالای جلال آباد جلوگیری از تداوم همین پروسه، (پیوستن شورشیان) به دولت بود.

ملیشای قبائلی در سال ۱۹۸۸ منحل گردیدند، اما شماری از آنها بعنوان ریزرف استراتژیک دولت باقی ماندند، که نیرومند ترین آنها ملیشه های (اوزبک جوزجانی) بود که بر اساس فاکتور های قومی، و محلی متشکل گردیده و در چوکات جزو تام بزرگ به اسم فرقه ۵۳ دولت بحیث ریزرف استراتژیک رژیم تحت امر مستقیم رئیس جمهور فعالیت میکرد.

در سال ۱۹۸۹ قوهای مسلح دولت افغانستان و ملیشه های طرفدار آن دارای سلاح و وسائط ذیل بودند.

۱۰۶۸	۵۲-T- ۵۵T- های	۱
BMP	۵۰۰	۲
BTR, BRMD	۸۲۸	۳
۲۹۰۰۰	وسائط نقلیه	۴
۴۸۸۰	طوپ های مختلف	۵

جت های جنگی :

میک ها - میگ ۲۱ و ۲۵ - سو ۷ و سو ۲۷ - ۲۲۰ بال

هلی کوپتر ها می ۸ و می ۱۷ ۱۷۰ بال

طیارات ترانسپورتی - (ان - ۲۶-۳۲-۱۲) ۶۰ بال

جمعاً ۴۵۰ بال طیارات فعال، مورد استفاده قرار داشت.

ذخایر راکتی مدافعه هوایی و زمینی (راکت های پیچورا و دو وینا ، سکا ، لونا، بشمول اورگان)، به بیش از ۵۰۰ فیر میرسید.

بعد از خروج قطعات شوروی، آنده مشاورین شوروی که در قطعات قوای مسلح و ارگانهای دولت حضور داشتند به تدریج افغانستان را ترک نموده بودند. در چنین یک حالی بزرگترین ریزرف ها و ثروت دفاعی رژیم را کادر های مسلکی و تخصصی آن که در نبرد های یک دهه با سلفی های جهادگر و القاعده آبدیده گردیده بودند ، تشکیل داده بود که با وفاداری به میهن در قوتهای مسلح ایفای خدمت می نمودند.

بی نظیر بوتو، صدراعظم پاکستان، رابرت اوکلی (Robert Boaklez) سفیر ایالات متحده امریکا در اسلام آباد، تصمیم اتخاذ نموده بودند که بخاطر تصرف جلال آباد، از پراکنده گی، و افتراق مسلط، در میان گروه های مجاهدین، و القاعده جلوگیری بعمل آورده، با بسیج همگانی، فروپاشی و سقوط رژیم کابل را تسریع نمایند. بعد از تکمیل خروج نیروهای شوروی، استراتژی ایالات متحده امریکا در برابر افغانستان تغییر نکرده، به پیروزی مجاهدین و القاعده از طریق نظامی اسرار می ورزید، امریکا و پاکستان تصور میکردند که با سقوط جلال آباد، کابل پایتخت افغانستان مانند یک میوه پخته بدست شان خواهد افتاد، آنها در اتخاذ تصامیم، فرماندهان و رهبران مجاهدین را شرکت نمیدادند، یکی از با نفوذ ترین فرماندهان مجاهدین به این نظر بود که از محاصره جلال آباد، کدام موفقیتی بدست نخواهد آمد، بآن مخالفت می ورزید، ولی هم امریکانی ها و هم پاکستانی ها خواستار پیروزی نظامی بودند. و با تصرف شهر جلال آباد، امریکانی ها خواسته بودند. آخرین خنجر را بر بدن زخمی امپراطوری شوروی فرود آورده با سقوط دادن متحد افغانش تحقیرش نمایند.

در حکومت موقت مجاهدین که به مهندسی پاکستان در ماه دسامبر ۱۹۸۸ در وجود حکمتیار بحیث صدراعظم و سیاف وزیر خارجه ایجاد گردید، جلال آباد بحیث پایتخت آن در نظر گرفته شده بود. این حکومت موقت از هفت تنظیم مقیم پشاور (بدون شرکت هشت تنظیم شعبیه افغان که در ایران فعال بودند) تشکیل گردیده، و در خدمت منافع پاکستان قرار داشتند.

سازماندهی حمله بر جلال آباد بر عهده اداره پر قدرت استخبارات نظامی پاکستان آی اس آی گذاشته شده بود شعبات استخبارات سعودی هم که تحت سرپرستی شهزاده طارق بن فیصل وزیر امنیت و استخبارات آنکشور فعالیت میکرد. بگونه گسترده فعال بود. قبل از عملیات های ، استخباراتی، اقدامات گسترده اوپراتیوی توأم با عملیات های (disinformation) و نفوذ دادن، اجنت ها به حریم قدرت دولتی جلال آباد و خریداری

و وفاداری آنها، تطمیع و پرداخت رشوه در جریان افتاده بود. محراق، شایعات تبلیغاتی، معطوف بیک مسئله گردیده بود که گویا رئیس جمهور داکتر نجیب الله با مجاهدین توافق نموده است که جلال آباد را برایشان تسلیم می‌دهد. پخش چنین شایعاتی، بر ذهنیت‌ها رخنه نموده و تأثیرات منفی را در عملکردهای افراد رهبری دولتی بوجود آورده بود. در آن برش زمانی ولایت ننگرها بوسیله شورای پنج نفری دفاعی رهبری میگردید، اعضای آن را هر یک (وکیل محمد اعظم والی ولایت، سرفراز مومند منشی شورای ولایتی حزب وطن جنرال بارکزی قوماندان قول اردوی نمبر ۱،^{۱۰۲} جنرال محمد عمر معلم رئیس امنیت دولتی^{۱۰۳}، جنرال نوبهاری قوماندان سرحدی، جنرال جبارخیل قوماندان خاندوی (پولیس) تشکیل داده بود. وکیل اعظم با سابقه عضویت در حزب اسلامی خالص، یکی از تنظیم‌های هفت گانه مجاهدین، مقیم پشاور که با پذیرش سیاست مصالحه ملی، به دولت پیوسته بود، در ماه فیروزی مجدداً به مجاهدین پیوست، ملیشه‌های قومی تحت فرماندهی جنرال نوبهاری نیز دستخوشی توطئه‌ها، و رشوت گردیده، متفرق گردیدند، که یک نوع بی‌ثباتی را به نمایش گذاشته بود.

b- سازماندهی دفاع از جلال آباد

ستراتژی دفاع از جلال آباد، اجرای طیف وسیع وظایف و اقدامات را مطالبه کرده بود.

۱- قوماندانی اعلی قوای مسلح تحت رهبری داکتر نجیب الله، رئیس جمهور و معاونیت جنرال محمد رفیع، دفاع از جلال آباد را که دروازه شرقی کشور همسرحد با پاکستان محسوب میشد. یکی از وظایف میرم خود برشمرده بود. گسترده گی وظایف که باید انجام می‌شد، بار سنگینی را بر دوش طیف وسیع منسوبان و کادرهای فرماندهی گذاشته بود، گسیل و جابجایی افسران با مهارت‌های مسلکی، و اعزام‌های مجرب و متخصص به وظایف دفاعی در سمت و سوی جنگ جلال آباد و تقسیم وظایف، بر سودمندی و ثمر بخشی فعالیت‌ها افزوده بود.

^{۱۰۲} - جنرال بارکزی در تهاجم اول گروه‌های سلفی والقاعده و عساکر پاکستانی که تا نزدیکی‌های میدان هوایی را تحت اشغال در آورده بودند او بخاطر دفع و طرد مهاجمین با قاطعیت و جسورانه به بسیج سر با زانش پرداخت و تعرض مهاجمین را به قیمت جانش عقب زده و آنها را متواری گرداند. با مرگ او جلال آباد یکی از مدافعان دلیرش را از دست داد.

^{۱۰۳} - محمد عمر معلم، فعلاً در دنمارک مهاجر است.

اعزام گروپ های افسران، مجرب و کارکشته، از ارگانهای نظامی و سیاسی به جلال آباد توجه به ارتقای احضارات محاربوی و سیاسی و روحیه ومورال منسوبان و ارایه کمک از سوی آنها به قرارگاه ها، در خطوط مقدم جبهه، و بذل کمک های گسترده به مردم و ارگان های ملکی، اکمال قطعات از لحاظ پرسونل، مهمات و مواد لوژستیک رفیع مشکلات و نواقص، بازدید و مراقبت از پرسونل، از دلچسپی های قوماندانی اعلی قوای مسلح محسوب گردیده بود.

تقویت پوتانسیل جبهه به وظایف مبرم قرارگاهای وزارت های دفاع، داخله، وامنیت دولتی تبدیل شده بود، ریاست اوپراسیون وزارت دفاع تحت رهبری جنرال محمد انور معروف به «استاد» یکی از نخبگان مجرب نظامی و معاونینش جنرالان محمد اسماعیل وردک و جنرال عبیدالله جبهه جنگ را با فعالیت های راهبردی تحت مواظبت قرار داده بودند.

باز نگهداشتن شاهراه کابل، جلال آباد که شاهرگ اکمالات، مهمات و مواد مادی جبهه پنداشته میشد، این شاهراه که از کابل آغاز، با عبور از شهر جلال آباد به پشاور، جانیکه تنظیم های هفت گانه مجاهدین و قرارگاهای سازمان مخوف القاعده قرار داشت، میرسید. دریای کابل که در مسیرش به رود خروشان مبدل میشد، با عبور از جلال آباد، مسیر خود را در خاک پاکستان پیموده در ساحة اتک با دریای سند یکجا میگردد. وجود هردو، دریا و شاهراه به جلال آباد اهمیت ژئوپولوتیک بخشیده است.

باز نگهداشتن شاهراه کابل جلال آباد برای دولت، یکی از پیش شرط های پیروزی محسوب میگردد. به این منظور گروپ اوپراتیفی، متشکل از کار آگاهان نظامی در سروبی تحت امر جنرال گلرنگ که وظیفه باز نگهداشتن، شاهراه مذکور را، که فرقه های ۶۰ و ۹ پیاده در آن مستقر بود، ایفا میکرد. بخش کابل تا سروبی این شاهراه را، فرقه ۶۰ تحت قوماندۀ جنرال فقیر محمد،^{۱۰۴} محافظت میکرد. بخش از سروبی تا درونته و جلال آباد را فرقه ۹ تحت فرماندهی جنرال زمان که از کنرها به آنجا آورده شده بود، تحت محافظت داشت.

جنرال سید عبدالقدوس سید^{۱۰۵} کار گذار ارشد نظامی در شورای مرکزی حزب وطن، در آستانه جنگ جلال آباد، آوانیکه نبرد های شدید جهت مسدود نگهداشتن شاهراه از سوی گروهای مختلف جهادی، القاعده و آی اس آی در استمرار بود، و در آنجا زخمی گردیده، در کتابش تحت عنوان (جنگ های کابل) اهمیت ستراتیژیک این

^{۱۰۴} - جنرال فقیر محمد، زنده گی مهاجرت را در دنمارک سپری میکند.

^{۱۰۵} - سید عبدالقدوس سید، در آلمان مهاجر است.

شاهراه را مورد بحث قرار داده، و همچنان دلانلی را که چرا؟ احمد شاه مسعود یکی از فرماندهان جمعیت اسلامی، در مسدود کردن آن سهم نگرفت به بررسی گرفته است، در واقع این موضوعی شگرفی است که در آثار و نوشته های دیگران بچشم نمی خورد.

۳ - ولایت لغمان با موقعیت در شمال جلال آباد که یک بخش شاهراه کابل، تورخم از آن عبور میکند در جنگ جلال آباد دارای اهمیت استثنائی بود. تأمین امنیت ولایت لغمان را در انبره شورای دفاع ولایت که منشی آن شفیق الله توده ای^{۱۰۶} منشی شورای ولایتی حزب وطن بود، با قطعات پولیس، امنیت دولتی، سپاهیان حزبی، حزب وطن، و گروه های دفاع خودی بعهده داشتند، علی الرغم فشار های متراکم، گروه های جهادی، سلفی و القاعده، لغمان به همت مدافعین آن تا به آخر در دست دولت افغانستان باقی ماند. اگر احتمالاً لغمان بدست گروه های مجاهدین تسخیر میشد، در آنصورت خنجر برنده ای از شمال بر پیکر جلال آباد فرود می آمد، و دفاع از جلال آباد را بمشکلات مواجه میکرد.

۴ - دفاع از جلال آباد

وظیفه دفاع از جلال آباد به فرقه ۱۱ مربوط قول اردوی نمبر ۱ و ریاست امنیت دولتی، قوای پولیس، لوای سرحدی، محول گردیده بود، و در آن برش زمانی جنرال بارکزی، فرماندهی قول اردوی نمبر ۱، و جنرال محمد عمر معلم، ریاست امنیت دولتی، و جنرال قیام الدین قوای سرحدی، و جنرال قاسم برهانی^{۱۰۷} فرماندهی قوای پولیس را بعهده داشتند.

با افزایش تحرکات، و تقرب گروه های جهادی و القاعده، و پاکستانی، در اطراف دور دست شهر، جهت اشغال شهر جلال آباد، دولت نیز به اقدامات نظامی جهت دفاع جلال آباد، متوصل گردیده بود. در نخستین اقدام قطعات کمکی، مانند لوای ۳۷ کماندو، تحت رهبری جنرال اسدالله، و لوای گارد تحت فرماندهی جنرال رحمت الله روفی، و یک گردان دو نیم هزار نفری سپاهیان دفاع وطن را تحت اداره نواحی حزبی حزب وطن و حدود پنصد نفر افراد ملیشه نی را تحت قومانده، رسول قهرمان به جلال آباد اعزام کرد، و جمع قطعات را از لحاظ مهمات، و مواد مادی، اکمال، و در دفاع از جلال آباد بسیج کرد.

^{۱۰۶}- توده ای در هالند مهاجر است .

^{۱۰۷}- جنرال قاسم برهانی در دنمارک مهاجر است .

دوم- به سوق اداره واحد، قطعات مدافع جلال آباد توجه مبذول کرد و نظامیان ارشد از قرارگاه وزارت دفاع را بگونه متناوب به فرماندهی جبهه جنگ گسیل کرد، درین روند بار اول جنرال عبدالغفور خان^{۱۰۸} معاون لوی درستیز که در جابجائی قطعات، ایجاد سیستم های موثر مدافعه، تاسیس ارتباطات و تشریک مساعی قطعات، بازنگهداشتن شاهراه جلال آباد - کابل بسیج همگانی ادارات ملکی در دفاع از شهر، و ارائه خدمات اجتماعی به مردم و وظائف قابل ستایشی را انجام داد ، متعاقباً در مرحله بعدی، جنرال آصف دلاور^{۱۰۹}، لوی درستیز را که در سازماندهی دفاع شهر، و ارتقای احضارات محاربوی پرسونل و شرکت مستقیم در خطوط اول محاربه با قاطعیت درخشید و در دور بعدی جنرال محمد نبی عظیمی^{۱۱۰} معاون وزیر دفاع را به فرماندهی جبهه فرستاد، وی نیز در ارتقای نقش قرارگاه در انسجام امور محاربوی و سوق اداره قوت ها و مدافعه اکتیف مساعی بخرج داد. همچنان جنرال محمد هاشم قاهر^{۱۱۱} که کرسی ریاست تعلیم و تربیه را به عهده داشت در مقاطعی از جنگ بحیث رئیس ارکان جبهه گسیل کرد . وی بحیث یک کار آگاه نظامی در سوق اداره قوتها، ایجاد مدافعه اکتیف و برقراری سیستم آتش و حضور مستقیم در خطوط اول جبهه جنگ و بسیج قرارگاهها و

^{۱۰۸}- جنرال غفور خان [بلوچ] در کابل وفات کرده است .

^{۱۰۹}- جنرال آصف دلاور با شکست پلان صلح سازمان ملل در اوایل سال ۱۳۷۱ خ بوسیله ائتلاف جهادی و ملیشه شمال ورود آنها به کابل و در تسلیمی قطعات نظامی کابل بیک جناح مجاهدین جمعیت اسلامی (احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی) نقش آفرید و از آن به بعد حدود دو سال در کنار لشکر مسعود بر ضد حزب اسلامی حکمتیار جنگید که تلفات و ویرانگری آن چشمگیر است و بعد ها در حکومت دوم مجاهدین بعد از سال ۲۰۰۱ با دریافت پاداش بحیث سفیر جمهوری اسلامی در کشور اوکراین کار کرد و فعلاً در کابل است .

^{۱۱۰}- جنرال نبی عظیمی در آن برهه یکی از نظامیان ارشد دولت کابل بود ، بحیث معاون وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل ایفای خدمت میکرد ، با آغاز اقدامات جهت ناکامی پلان صلح ملل متحد، نقشی که از سوی نماینده ملل متحد آقای بینین سیوان جهت نجات طرح صلح ملل متحدیه او پیشنهاد شد نه تنها نپذیرفت، بلکه به جانبداری از توطیه گران ملیشه و جهادی تحت رهبری عبدالرشید دوستم و احمد شاه مسعود برخاست و قطعات نظامی کابل را به آنها تسلیم کرد و مستقیماً فرماندهی جنگ را در کابل به نفع جمعیت اسلامی و بر ضد حزب اسلامی حکمتیار که در بخش های کابل مسلط گردیده بود بدست گرفت ، طی حدود سه هفته ای که وی فرماندهی جنگ را « الی آمدن احمد شاه مسعود از چهاریکار بکابل » در دست داشت بقرار تحریر خودش در صفحه (۵۸۴) کتاب اردو و سیاست ، روزانه یک هزار نفر از شهروندان کابل کشته می شدند . متعاقباً او به هزینه و هدیه جمعیت اسلامی به مسکو رفت و مدتی با استفاده ای امتیازی از امکانات و خانه های سفارت دولت اسلامی در مسکو بعداً در تاشکند با امتیازات جنبش ملی رشید دوستم خانه و موتر مدتی زندگی کرد و سال بعد با ویزه رسمی نزد خانواده اش در هالند پناهنده شد . در هالند به اتهام جنایت جنگی تحت تعقیب قرار گرفت و با ترک هالند مجدداً به تاشکند بازگشت و فعلاً در آنجا اقامت دارد .

^{۱۱۱}- جنرال محمد هاشم قاهر مقیم آلمان است .

پرسونل در دفع و طرد مهاجمین نقش آفرید. جنرال محمد ظاهر سوله مل^{۱۱۲} رئیس ارکان قوماندانی عمومی طوپچی وزارت دفاع نیز بحیث ریس ارکان جبهه به جلال آباد فرستاده شده بود او و جنرال محمد اسماعیل وردک^{۱۱۳} هردو بحیث متخصصان خبره ای نظامی، در سوق اداره و مؤثریت آتش های طوپچی و کوبیدن مواضع و خطوط تهاجمی یورشگران نقش ویژه ایفا کردند.

تحکیم اداره ملکی شهر جلال آباد نیز مورد توجه قوماندانی اعلی قوای مسلح قرار گرفته بود، دوکتور مانوکی منگل^{۱۱۴} بحیث والی و منشی شورای ولایتی حزب وطن، عبدالمبین مبین معاون شعبه تشکیلات حزب وطن^{۱۱۵} بحیث معاون وی قبل از آغاز جنگ بر جلال آباد فرستاده شده بودند.

سطح بازخواست و مطالبات در همه مراحل جنگ، قرارگاهها و فرماندهان قطعات و ارگانها ارتقا داده شده بود، شخص رئیس جمهور داکتر نجیب الله گذارشات جبهه جنگ را ساعت به ساعت شبانه روزی استماع و شخصاً تدابیر و اقدامات را هدایت و آنرا کنترل میکرد.

۲۰ کیلومتر دورتر از شهر، خطوط دفاعی بوسیله خندق ها، خندق های ارتباط، موانع سیم خاردار و تحکیمات انجنیری، و نقاط تلاشی برج های ترصد تحکیم یافته بود. قطعات دافع هوا در جوار میدان هوایی داخل موضع آتش گردیده بودند، یکی از مواضع پرتاب راکت لونا در نزدیکی میدان هوایی قرارداشت، حین حمله مهاجمین، سلاح مذکور به خطوط عقبی به منطقه سروبی عقب کشیده شد. مدافعین جلال آباد از سلاح داخل تشکیل خود، طوپ ها هاوانها، تانک ها، ۲۱ BM،BM ۱۴، اورگان که در مجموع ساخت شوروی بود استفاده می نمودند.

در دفاع از جلال آباد مردم شهر مفرزه های حزبی، سپاهیان وطن، کارمندان دولتی، استادان، و محصلین دانشگاهها، کارگران فابریکات، سهم بسیار فعال سهم (شیر) را انجام داده بودند، و در مجموع نیروهای مسلح، از حمایت بی دریغ شهروندان ملکی بهره مند بودند.^{۱۱۶}

^{۱۱۲} - جنرال ظاهر سوله مل بوسیله طالبان کشته شد .

^{۱۱۳} - جنرال اسماعیل وردک فعلاً در روسیه مهاجر است .

^{۱۱۴} - داکتر مانوکی منگل در ناروی زندگی مهاجرت را سپری میکند .

^{۱۱۵} - عبدالمبین مبین ، فعلاً در دنمارک اقامت دارد .

^{۱۱۶} - نسرین کتونا، نخستین نبرد یک دولت سیکولار باجهدگران سلفی، سایت آریانی، می ۲۰۱۴

عدم موفقیت مجاهدین در فتح شهر جلال‌آباد، نیرومندی دولت و اردوی افغانستان را در میان مردم برجسته ساخت. و از آن تاریخ به بعد پاکستان و امریکا و سایر کشورهای ذیدخل، حل معضله افغانستان را از طریق نظامی ناممکن و راه سیاسی آن را گویشتزد کردند.

تغییر سیاست پاکستان و امریکا در قبال مسأله افغانستان:

ناظرین سیاسی معتقداند که مهمترین دلیل تغییر سیاست پاکستان و امریکا در قبال مسأله افغانستان، عدم موفقیت نظامی مجاهدین بر رژیم کابل پس از خروج نیروهای شوروی از آن کشور بوده است. دلیل مهم دیگر در تغییر سیاست پاکستان و امریکا، فروپاشی ائتلاف وسیع ضد روسی کشورهای منطقه است که بدنبال تهاجم نظامی شوروی به افغانستان در منطقه ظهور کرده بود. دو محور اصلی این ائتلاف ضد روسی، ایران و چین بودند که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، درصدد عادی ساختن روابط خود با مسکو برآمدند.

علاوه بر این، وجود خانم بی نظیر بوتو دلیل دیگری برای تغییر سیاست آن دو کشور شماره میشود. زیرا خانم بوتو سعی می‌وزرید تا روابط آن کشور با امریکا را از چارچوب یک بعدی (ارسال تجهیزات نظامی به مجاهدین از طریق پاکستان) خارج ساخته به آن وسعت ببخشد. تا نیمه سال ۱۹۸۹ این همکاری و کمک نظامی به مجاهدین از طریق پاکستان برای امریکا ۲۰۱ میلیارد دالر مخارج در برداشته است.^{۱۱۷}

آقاشاهی وزیر خارجه پاکستان ضمن سخن‌رانی در دومین سمینار بین‌المللی معضله افغانستان (منعده تهران ۴-۲ اکتوبر ۱۹۸۹) دو راه حل برای بیرون رفت از بن‌بست معضله افغانستان برای رهبران مجاهدین خاطرنشان ساخت و گفت: «وقت برای رهبران مجاهدین تنگ است/ اگر آنان نتوانند بدون تأمل و درنگ حیطة دولت موقت را وسعت دهند تا به نماینده واقعی مردم افغانستان تبدیل شود، افغانها دیگر خود را بدست تقدیر و سرنوشت نخواهند سپرد. زیرا از هم اکنون مجامع بین‌المللی به منظور رهایی و آزادی افغانستان به دنبال دستیابی یک راه‌حل‌های سیاسی هستند.

یکی از این راه حل‌ها به نقشی که ظاهرشاه میتواند ایفا کند بستگی دارد. ظاهر شاه عنصری است که قادر است بسیاری از شخصیت‌های با نفوذ افغان، رهبران قبایل و فرماندهان نهضت مقاومت را بدور خود جمع کند تا دولت موقت افغانستان را تشکیل

^{۱۱۷} - مشاهد حسین، افغانستان و کشورهای همسایه (مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۲۸۳-

دهد. این دولت تا برگزاری انتخابات و تشکیل دولت میتواند روند امور را در دست بگیرد.

اگر مجاهدین این راه حل را نپذیرند و خود نیز نتوانند حیطة قدرت خویش را گسترش دهند، میتوان راه حل دیگری اتخاذ کرد. یعنی پاکستان و ایران فشار آورند تا مجاهدین همراه با نمایندگان حزب دموکراتیک خلق دولتی ایتلافی تشکیل دهند. در هر دو حالت، دولت موقت افغانستان مستقر در پشاور از بین خواهد رفت.

به منظور جبران این مسأله که مجاهدین حاضر به قبول نمایندگان ایتلاف

هشتگانه تهران، افغانهای سرشناس و وطن پرست و نیز «مسلمانان خوب» حزب دموکراتیک خلق نیستند، پیشنهاد شده است که شاید روش منطقه‌ای بتواند ما را به هدف مطلوب مان برساند. به نظر نمیرسد بتوان به توافقی دست یافت تا از آن طریق کلیه کشورهای منطقه در اتخاذ روش‌های سیاسی در قبال افغانستان با یک دیگر همکاری کنند. بعلاوه منافع منطقه‌ی پاکستان و هند و ایران و عربستان سعودی با یکدیگر در تضاد است. پاکستان همچنین باید در برابر نیروهای سلطه‌گر و بهره‌جو که با اتخاذ روش منطقه‌ی وارد صحنه میشوند، مقاومت کند. بدین ترتیب، ایجاد اتحاد میان جناحهای مجاهدین شاید وضع را پیچیده‌تر و دشوارتر بسازد. شاید بهتر آن باشد که کشورهای منطقه صرفاً در مسایل بین‌المللی ویژه افغانستان دخالت کند و اگر لازم باشد به حمایت از احزاب مختلف افغانی برخیزند.

ده سال است که پاکستان و ایران با صبر و بردباری، پنج میلیون پناهنده را پذیرفته، و متحمل مخارج زیادی شده‌اند. این مخارج صرفاً مالی نبوده، بلکه تا حدودی از گسترش چشمگیر مواد مخدر و قاچاق سلاح ناشی می‌شود که امنیت و آرامش داخلی دو کشور را بر هم زده است. بعلاوه منافع ملی دو کشور اقتضا میکند که ایران و پاکستان بیش از این گروگانان ناتوانی رهبران مجاهدین نباشند.^{۱۱۸}

بیانات آقاشاهی وزیر خارجه پاکستان به رهبران مجاهدین و دولت ایران، هنگامی گویاتر میشود که چندین ماه قبل ایران و چین حل معضله افغانستان را از طریق سیاسی و عدم مداخله خارجی خاطرنشان و اظهار عقیده کرده بودند که رژیم کابل میتواند در دولت آینده افغانستان شرکت کند، در صورتیکه دکتورنجیب‌الله و یارانش نقشی در آن دولت به عهده نداشته باشند.

^{۱۱۸} - آقاشاهی، خروج از بن بست، همان مجموعه، ص ۳۶۸ - ۳۶۹

سفر آقای رفسنجانی رئیس جمهور ایران به مسکو در جولای ۱۹۸۹ و دیدار وزیر خارجه شوروی آقای شواردناده از تهران در اول اگست همان سال و متعاقباً دیدار شواردناده با وزیر دفاع، وزیر امور داخله و وزیر امنیت دولتی افغانستان در کابل در ۶ اگست همان ماه، همگی دال بر تحول مهم در موضعگیری سیاسی ایران در قبال بحران افغانستان مبنی بر مذاکره میان طرفین درگیر و موافقت تهران به شرکت مجاهدین در دولت ائتلافی آینده بشمول حزب دموکراتیک خلق (باستثنای دکتر نجیب‌الله و یارانش) میباشد.

با آنکه وزیر امور خارجه ایران آقای دکتر ولایتی بدنبال سفرش به مسکو، در ۲۵ جولای ۱۹۸۹ عازم پاکستان شد تا مقامات آن دولت بر دولت موقت مستقر در پشاور از نظر سیاسی فشار وارد کند تا احزاب هشتگانه شیعه مقیم تهران را شامل شود، اما چنان معلوم میشد که پاکستان و ایران در قبال مسأله افغانستان اختلاف نظرهایی داشتند و این اختلاف از دو منبع اساسی آب میخورد:

اولاً پاکستان به حمایت خود از دولت موقت مستقر در پشاور پافشاری داشت، حالانکه ایران به این دولت موقت بخاطر بیرون گذاشتن اتحاد هشتگانه مستقر در تهران، اعتقادی نداشت. ثانیاً، پاکستان سیاست خود را با سیاست امریکا در قبال مسأله افغانستان انطباق داده بود، در حالیکه ایران به قبول نقش و نفوذ امریکا در آینده افغانستان حاضر نبود و نیست. از سوی دیگر پاکستان در قبال شوروی انعطاف ناپذیر بود. اما ایران پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان درصدد بهبود روابط خود با شوروی برخاست. علاوه بر پاکستان دریافته بود که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان اکنون از نظر امریکا، افغانستان به منطقه‌یی نه چندان قابل اهمیت زیاد تبدیل شده است. و این عدم توجه عمیق امریکا به افغانستان ناشی از تمایل واشنگتن مبنی بر تشکیل دولتی است از «مسلمانان بی‌ریش» بجای «مسلمانان ریشدار» لهذا با درک همین نقطه نظر امریکا بود که خانم بوتو در اوایل جون ۱۹۸۹ سفری به امریکا کرد و به آقای بوش خاطر نشان ساخت که سیاست آشتی ملی داکتر نجیب‌الله در حال تحقق است و طرح ذیل از آن نشأت گرفته میتواند.

طرح کابینه بی مرکب از تکنوکرات‌های بیطرف:

بر اساس این طرح ابتدا باید به آتش‌بس همه جانبه دست یافت و سپس با کمک سازمان ملل متحد «دولت موقتی» مرکب از شخصیت‌های بیطرف، نمایندگان اقوام و تنی

چند از مقام‌های غیر نظامی رژیم حزب دموکراتیک خلق تشکیل شود. این دولت باید در آینده قدرت را بدولت جدید با پایه‌های وسیع انتقال بدهد.

دیه گوکوردوویز، نماینده خاص سازمان ملل متحد، هنگام امضای موافقت‌نامه ژنیوینز یک چنین طرحی را پیشنهاد کرد. هنگام سفر خانم بوتو به امریکا این طرح با منشی سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار گرفت و صدراعظم پاکستان پیشنهاد کرد که طرح مذکور ابتدا توسط سازمان ملل متحد ارائه شود و پاکستان نیز از آن حمایت کند، خانم بوتو همچنین پیشنهاد کرد که نجیب‌الله از مقام خود کناره‌گیری کند تا قدرت به دولت موقت مورد حمایت ائتلاف هفتگانه منتقل شود. برخی از عناصر تندرو هفتگانه با این طرح مخالفت ورزیدند. طبعاً مؤسسات مربوطه امریکا و شوروی را در جریان قرار داده بودند ولی هر دو کشور عکس‌العملی نسبت به این طرح ارائه شده نشان ندادند، مگر گمان میرفت، این دو کشور در خصوص چگونگی انتقال قدرت، اختلاف نظرهایی داشته بوده باشند.

بهرحال دیری نگذشت که سازمان ملل متحد طرح پنج فقره‌یی برای مذاکرات طرفین درگیر معضله افغانستان پیش کرد، گرچه برخی مواد این طرح حاکمیت رژیم نجیب‌الله را زیر سوال می‌برد، مگر دکتور نجیب‌الله بدون درنگ با این طرح موافقت خود را ابراز داشت، طرح در مجموع حاوی محتویات طرح خانم بوتو بود. مگر رهبران جهادی با برخی مواد این طرح ملل متحد مخالفت خود را ابراز داشتند. در پلان مذکور تاکید شده بود بر ضرورت صیانت حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، شناسایی حق مردم افغانستان برای تعیین شکل حکومت و نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایشان بدون مداخله و تحریک و فشار از هر قبیل که باشد و تشکیل حکومت وسیع‌البنیاد.

معهد بنین‌سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد به تلاش‌های خویش در جهت مساعد ساختن زمینه برای مذاکرات بین دولت افغانستان و سران مجاهدین افزود و مسافرت‌های متعددی بین نیویارک و اسلام‌آباد و کابل و تهران و ریاض نمود و حدود یک میلیون کیلومتر مسافه‌ها را بوسیله طیاره طی کرد و بر اثر ملاقات‌ها و تماس‌های پی‌در پی با رهبران جهادی و حکومت پاکستان و ایران و افغانستان، هر یک از طرف‌ها را وادار به انعطاف‌های در موضعگیری‌شان نمود.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر بنین سیوان و پافشاری نجیب‌الله بر تحقق مشی آشتی ملی، در سال ۱۹۹۱ و پس از آن بخاطر قطع جنگ و ایجاد یک حکومت فراگیر ایتلافی

که انتقال قدرت را بدون خونریزی تحقق ببخشد بمرحله جدی خود نزدیک شده میرفت و این امیدواری را تقویت میکرد که عنقریب کبوتر صلح بر شهر و دیار افغانستان که از ۱۴ سال به این طرف در آتش جنگ برادرکشی سوخته و خاکستر شده میرفت، بال و پر خواهد گشود و مردم رنجدیده افغانستان از بلای جنگ و ویرانی و فقر و گرسنگی نجات خواهند یافت. اما متاسفانه که دشمنان صلح وطن و دکتور نجیب‌الله و مشی آشتی ملی او در وجود برخی از پیشروان سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان یعنی حزب وطن بر آن شدند تا پروسه صلح و پلان ملل متحد را ناکام سازند و با سقوط قبل از وقت دولت نجیب‌الله بر آتش دل پر حسرت خود آب بریزند و با این عمل خود نگذارند تا نجیب‌الله با تحقق سیاست آشتی ملی، در تاریخ نام نیکی کمایی کند که نسبت به رهبران کمونست پیش از خود برجسته‌تر بنماید. پس با ناکام ساختن پلان ملل متحد یکبار دیگر خود را بدنام تاریخ ساختند و بر بدبختی مردم افغانستان و مخصوصا مردم پایتخت افزودند و کابل را با جمعیت دومیلیون آن در چنان تنوری از آتش سوختند که تاریخ نظیر آن را به یاد ندارد.

چرا و چگونه نجیب‌الله سقوط کرد؟

قبل از هر عامل دیگر و هر دلیل و برهان دیگر میتوان گفت که اختلافات و نفاق درون رهبری حزبی نجیب‌الله را به سقوط مواجه کرد. این اختلافات را دست‌های ناپاک روس در تیبانی با افراطی‌ترین گروه ضد نجیب و ضد سلطه پشتون‌ها در افغانستان در رهبری حزب ایجاد کرده بود. من از عمق و ابعاد اختلافات درون‌حزبی و درون‌رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حد یک نفر عضو حزب یا عضو ارشد حزب دموکراتیک خلق اطلاع وسیع و همه جانبه ندارم ولی برداشتی که از شکایت‌ها و حکایت‌های اعضای حزب، منسوب به این جناح یا آن جناح و تقرر و تبدل اعضای ارشد حزب به این مقام یا آن مقام دولتی و حزبی دارم، می‌توانم بگویم که عدم اعتماد میان اعضای جناح خلق و جناح پرچم بحیث یک مرض مزمن از روزگاران انشعاب اول حزب تا دوران فروپاشی دولت نجیب‌الله همچنان به قوت خود باقی بود و از این لحاظ حزب مذکور بسیار آسیب‌پذیر شده بود.

رژیم حزب دموکراتیک خلق که پایگاه اجتماعیش در میان مردم چندان قوی نبود، با تکیه بر نیروی ملیتاریستی و دست‌گاه همه جا بود «خاد» به حیات خود ادامه میداد. سرنوشت جنگ و بمباران شهرها و قصبات و عملکرد دولت را مشاورین شوروی تعیین

میکردند. اختلافات درون حزبی بنام «خلق و پرچمی» و حتی اختلافات درون جناحی را بگروپ‌های تحت نامهای کار ملی و نجیبی و غیره نیز مشاورین روسی دامن میزدند و تشدید مینمودند. و با کاربرد سلاح کهنه انگیزی «اختلاف بینداز و حکومت کن» بر سلطه خویش در کشور و به آقای خود بر پیروان حزبی خود ادامه میدادند.

گنبدیگی این عملکرد مشاورین شوروی تا آنجا بالا گرفت که، مشاورین نیز خود بدوگروه خلقی و پرچمی تقسیم شدند. آن عده مشاورین روسی که مثلاً در وزارت امور داخله و وزارت دفاع مصروف رتق و فتق امور بودند، راپورهایی به مسکو گزارش میکردند که حاکی از برتری جناح خلق نسبت به جناح پرچم در سطح دولتی بود و آن عده از مشاورین که در وزارت امنیت دولتی و کمیته مرکزی حزب و صدارت مصروف فعالیت‌های سیاسی بودند در تحت تاثیر خدمات صادقانه آمرین این موسسات، پرچمی‌ها را برخلافی‌ها برتر می‌شمردند و گزارش‌هایی در مورد آنان به مسکو می‌فرستادند. بدون شبهه دوگونه‌گی این گزارش‌ها سبب سردرگمی تصمیم‌گیری در کرملین میشد و در چنین حالاتی طبعاً نظر «کی، جی، بی» معتبر بود که دستگاه جاسوسی «خاد» رکن کوچکی از آن در افغانستان بود.

نارضایتی جناح خلق از نجیب‌الله

نارضایتی در جناح خلق که با بیرون رفتن گلابزوی وزیر امور داخله (یکی از عناصر سرسپرده خلقی بر ضد رژیم نجیب‌الله) بگونه قیام خلقی‌ها بر ضد پرچمی‌ها زمزمه میشد، علنی‌تر و برجسته‌تر شد.

نجیب‌الله در زیر تاثیر مکتب پرچم و یا بنابر مشورت و تجویز روس‌ها به قوت‌های دفاعی و مسلح کشور (اردو و پولیس) که اکثریت‌شان خلقی بودند چندان اعتمادی نداشت و فقط روی گارد خاص خود حساب میکرد. گفته میشد امتیازات و اعاشه منسوبین وزارت امنیت دولتی، دوچند معاش و امتیازات افسران و سربازانی بود که در عین جبهه (مثلاً در جنگ جلال‌آباد) از طرف وزارت دفاع و وزارت امور داخله موظف به مقابله و دفاع از رژیم نجیب‌الله بودند، و یکی از دلایل مخالفت وزیر دفاع (شهنوازتنی) و راه‌اندازی کودتای ۷ مارچ ۱۹۹۰ (۱۶ حوت ۱۳۶۸ بر ضد نجیب‌الله که به ناکامی انجامید. همین مسأله بود، بنابراین نارضایتی منسوبین اردو و پولیس از این شیوه برخورد رهبری دولت یک امر کاملاً طبیعی به نظر می‌آمد.

اتخاذ چنین شیوه برخورد دوگانه ظاهرا برای جلوگیری از اتحاد و یکپارچه‌گی نیروهای مسلح در روز مبدا در برابر دولت‌های متکی برسیستم اداره جاسوسی و دیکتاتوری، نوع دولتمداری مسکو تجویز شده بود. اما در روزهای دشوار که دولت نجیب‌الله در سرایشی سقوط و زوال قرار داشت، نه گارد ملی و نه «افراد خاد» هیچیک بدرد او نخوردند و حتی ممکن است در تسریع پروسه سقوط او هر کدام از دیگری پیشی گرفته باشند.

بهرحال کدورتی که از این شیوه برخورد نجیب‌الله در دل منسوبین اردو، قوایی هوایی و پولیس ایجاد شده بود، سرانجام منجر به راه‌اندازی کودتای تحت رهبری جناح خلق و به سرکردگی وزیر دفاع (شهنوازتنی) شد که به موفقیت انجامید. در عین حال شنیده می‌شد که اجرای کودتا در آغاز به اجازه و مشوره روس‌های طرفدار خلقی‌ها، در مسکو صورت گرفته بود ولی چون به موفقیت نه‌انجامید، خود را چپ گرفتند و چند شب بعد خبر آن را به عنوان یک خبر کم‌اهمیت از مسکو پخش کردند. عناصر آگاه و وارد در قضایای اختلافات خلق و پرچم و کارمل و نجیب‌الله، برای من قصه کرده‌اند که، جناح خلق همراهی و همکاری و موافقت کارمل را نیز در به راه‌اندازی این کودتا حاصل کرده بودند.

بهرحال در اثر این کودتای ناکام (که برخی از عناصر خلقی تا هنوز آنرا رد میکنند و میگویند نجیب‌الله بر ضد تنی کودتا می‌کرد؟) تعدادی از شهریان کابل جانهای خود را از دست دادند و خسارات مالی زیادی هم بر جای گذاشت.

وزیر دفاع و قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی و قوماندان هوایی (بالترتیب شهنوازتنی جنرال اکاخیل، و جنرال میرحمزه‌فراهی) به پاکستان بوسیله هلیکوپتر رفتند. عده‌بی هم از رهبران جناح خلق چون دستگیر پنجشیری، جنرال نظر محمد، عبدالرشیدآرین، صالح محمدزیری، سازالیوال، و چند تن دیگر زندانی شدند و برخی دیگر از صاحب منصبان و جنرالان منسوب به جناح خلق به تقاعد سوق گردیدند.

بدینسان یکبار دیگر، حزب دچار انشعاب و چنددسته‌گی شد. گروهی بنام هواداران کارمل مورد کم لطفی قرار گرفت. دسته‌بی بنام خلقی از اعتماد رهبری دولت محروم گشتند و بقیه عناصر خلقی و پرچمی نسبت به موفقیت و استحکام رژیم نجیب‌الله چندان دلگرمی و علاقمندی ابراز نمی‌کردند و محض برای گرفتن معاش و امتیازات خود روزگذرانی مینمودند.

دوپارگی جناح پرچم و انتقام کشی کارمل از نجیب الله

با روی کار آمدن دکتور نجیب الله و کنار رفتن ببرک کارمل از قدرت، یک درز مهم در جناح پرچم حزب ایجاد شد. و اما این درز یا شکاف، عمیق تر و وسیع تر از درزی بود که در جناح خلق پس از میان رفتن ترهکی و بالا آمدن امین بطور غیرمستقیم از جانب شوروی ها ایجاد شده بود.

نجیب الله پس از بیرون رفتن کارمل از کابل و اشغال کرسی ریاست جمهوری مشی مصالحه ملی را به عنوان سیاست عمده دولت خویش به پیش کشید و در این جهت گام برمیداشت، اما این مشی از جانب کارمل و هواداران او در کابل چندان تائید نمیشد. بنابراین رهبری حزب به تفتیش عقاید درون حزبی پرداخت و از این طریق مخالفین مشی مصالحه ملی را دریافت و به برطرفی آنها از مقامات دولتی و حزبی اقدام کرد، و برخی از طرفداران تندرو و رک و راستگوی کارملی را بشمول محمود بریالی برادر کارمل بزنندان پلچرخ قراستاد. چندی بعد این افراد و ادار به تائید از مشی مصالحه ملی شدند و از زندان رها گردیدند.

اگر چه دکتور نجیب الله به تلافی مآفات پرداخت و به تقرر اشخاص مذکور در مقامات بلند دولتی اقدام نمود و محمود بریالی را بحیث معاون اول صدارت مقرر کرد. اما کدورتی که در دل این اشخاص از برخورد رهبری حزب نسبت به آنها ایجاد شده بود با این مقرری ها نمیشد فراموش گردد.

برای انتقام کشی از نجیب الله، کارمل از مسکو وارد کابل شد. تقاضای بازگشت کارمل به وطن، ضمن پلنیوم کمیته مرکزی حزب از جانب انجنیر نعمت الله یکی از هواداران کارمل به دکتور نجیب الله صورت گرفته بود و نجیب الله هم آنرا پذیرفت و برایش تلفونی به مسکو اطلاع دادند، تا آنجا که معلوم بود، تبعید کارمل بر اساس فیصله پلنیوم کمیته مرکزی صورت نگرفته بود تا دوباره بازگردانی او هم بر مبنای تصویب کمیته مرکزی صورت میگرفت، فقط این بازی سیاسی روس ها بود که باید او برای اجرای نقشی بکابل می آمد. اما همینکه او به کابل وارد شد، شام همان روز، محمود بریالی برادرش از مقام معاونیت صدارت سبکدوش و خانه نشین گردید. این عمل رئیس جمهور نجیب الله انزجار هواداران کارمل را دامن زد، و تاثیر ناگوار برجای گذاشت. گفته میشود سبکدوشی بریالی بر اثر پخش شب نامه‌یی بوده که بدستور او صورت گرفته بود.

محمود بریایی برادر ببرککارمل نیز مردی سیاست‌باز و رفیق‌پرور بود. به مطالعه و کتاب و سیاست علاقمند بود و در مورد اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی و ایدیولوژیک مقالات مهمی در جریده پرچم و اخبار حقیقت انقلاب ثور از او بچاپ رسیده است. او در ایام غیابت برادرش کارمل، از جناح پرچم و بخصوص آنانیکه وفاداری خود را به کارمل ابراز میکردند، مواظبت و حمایت میکرد و در سقوط نجیب‌الله نقشی چشمگیر داشت.

همینکه خبر بازگشت کارمل بکابل و سبکدوشی محمود بریایی بگوش هواداران آنها رسید، تکتک آنان برای تجدید تعهد به وفاداری به کارمل و اندیشه‌های او نزد کارمل و محمود بریالی رفته، آمادگی خود را به او سایر برادران ابراز کرده بر میگشتند. هرچند دستگاه «خاد» کنترل جدی بر رفت و آمد اشخاص و افراد وضع کرد که میخواستند با کارمل دیدار نمایند، مگر این قیودات تاثیر چندانی به نفع نجیب‌الله نداشت. در عین حال جراید شخصی چون «پلوشه» بمدیریت نور احمد ستانیزی و جریده «باحق» بمدیریت آقای بصیرمحسنی با نشرات تند و تیز و پی‌درپی خود به افشاگری اعمال اسرارآمیز و ناگفتنی ببرککارمل و سلطان‌علی کشتمند که اکنون دیگر صدراعظم نبود، پرداختند.

محتویات این نوشته‌ها که جز تنی چند از رهبران حزبی، دیگر کسی از آن اطلاع دقیقی نداشت و جزو اسرار شمرده میشد ولی مدیران جراید مذکور بر آن دست یافته بودند، بیش از پیش بر زخم ببرککارمل و سلطان‌علی کشتمند نمک می‌پاشید و هواداران آن دو را تخریش و متحسس میساخت، گفته میشد این معلومات را دربارہ کارمل و کشتمند «ریاست ۷ خاد» به استشاره مقامات بلندپایه در اختیار جراید مذکور میگذاشت و به هدایت و دستور آن دستگاه به نشر رسانده میشد.

طبعاً ببرک کارمل و سلطان‌علی کشتمند دست زیر الاشہ نگذاشته و ساکت بر جای خود نشسته نبودند. آنها هم در میان حزب و کمیته مرکزی آن حزب، طرفداران و هواخواهانی داشتند که از لحاظ سیاسی نسبت به هواخواهان دکتورنجیب‌الله پخته‌تر و کهنه‌کارتر و کارورزیده‌تر بودند. آنها نیروی خود را بکار گرفتند تا از نحیب‌الله انتقام بکشند.

از این تاریخ به بعد مخالفت‌های درون حزبی از یکسو و فشار حملات مجاهدین بر شهرهای خوست، گردیز، زابل و قندهار از جانب دیگر، توطئه‌ها و دسایس کشورهای

منطقه بخصوص پاکستان دست در دست هم داده، آسیب‌پذیری رژیم نجیب‌الله را بیشتر ساخت.

بنابر تبصره‌های حلقات سیاسی در کابل، بازگشت مجدد کارمل به کابل بر اساس پلان آن بخش از رهبری شوروی که کودتای سرنگونی گرباچف را سازمان داده بود. صورت گرفته بود. این تبصره‌ها، هنگامی نزدیک به باور شد که با انتشار خبر کودتایی ضد گرباچف در مسکو، یک هیئت عالی‌رتبه نظامی شوروی فردای آن وارد کابل شد و تا معلوم شدن سرنوشت گرباچف در کابل توقف داشت. در عین حال هواداران کارمل از این دگرگونی سیاسی (که تحقق نپذیرفت) خیلی خوشحال بودند و بیکدیگر تبریک میگفتند و باری از قول یک فروشنده مشروبات الکلی در مکروریان اول شنیده شده بود که نامبرده همان شبی که خبر سرنگونی گرباچف در مسکو انتشار یافت، از مدرک فروش مشروبات بیش از یک ملیون افغانی نفع کرده بود. این علایم و اشارات میرساند که کارمل، مشت خالی به کابل برنگشته بود و اگر کودتای ضدگرباچف در مسکو به تحقق می‌پیوست، بدون شبهه نجیب‌الله هم در کابل مواجه با سقوط بود و شاید که کارمل دوباره بر تخت قدرت تکیه میزد و مش‌آشتی ملی نجیب‌الله با مجاهدین به طاق‌نسیه می‌افتاد. ولی بهرحال، کارمل از راه دیگری کارش را کرد و نجیب‌الله را با سقوط و ناکامی تاریخی و فرار نافرجام مواجه ساخت و کابل و کابلیان را بدست مجاهدین در تنور شعله‌ور و هستی‌سوز و بی نظیر تاریخ افکند.

موضوع را اندکی تشریح میکنیم: هنگامی که بازار افشاگری در مورد کارمل و کشتنند در کابل گرم بود، اولاً کشتنند در میان هزاره‌های خود که در زمان دهسال صدارتش از هیچگونه مساعدت مادی و معنوی به منسوبان آن قوم دریغ نورزیده بود، رفت و ملاقاتی با سیدمنصور ناری، رهبر فرقه اسماعیله در افغانستان که بیشترین پیروان این فرقه را هزاره‌های دامنه‌های شمالی هندوکش تشکیل میدهد، انجام داد و بکابل برگشت. شاید در آنجا به قرار و مداری رسیده باشد. اما چندی بعد سلطنتعلی کشتنند در کابل مورد سوء قصدی قرار گرفت و زخمی نامطلوب وجهی برداشت و از کشور خارج شد و در لندن اقامت گزین گردید.

ثانیا هواخواهان کارمل از زیر ریش رئیس جمهور نجیب‌الله گرفته تا صفحات شمال کشور نفوذ داشتند و هنوز به دستورات کارمل گوش به فرمان بودند. یکی از این نهال‌های دست نشانده عهد کارمل در دستگاه «خاد» که در دوره نجیب‌الله به تناور درخت برومند مبدل گشت، عبدالرشید دوستم قوماندان ملیشای اوزبک بود. دوستم

دستورات خود را از طریق سیداکرام پیگیر، رجل دیگر سیاسی صفحات شمال کشور که از سرسپردگان و هواخواهان شماره یک ببرک کارمل بود، میگرفت.

پیگیر رئیس دفتر خاص کارمل در کمیته مرکزی حزب بود (بعد از کارمل مدتی به صفت وزیر عودت کنندگان و سپس در شورای وزیران بحیث وزیر مشاور در صدارت کار میکرد). علاوه بر پیگیر فضل احمد طغیان سابق والی کابل و نجیب الله میسر که از نظر افتاده بودند، در تخریب نجیب الله و تحریکات بر ضد او سعی بلیغ بخرج میدادند. کار در جهت ناکامی نجیب الله و مشی آشتی ملی او، از پایتخت گرفته تا ولایات بلخ، بغلان، فاریاب، جوزجان و شبرغان و غیره بشدت جریان یافت و نیروی عمده مقاومت در برابر نجیب الله همانا فرقه قومی ۵۳ تحت فرماندهی جنرال دوستم و «فرقه قومی ۸۰» زیر فرمان سیدجعفر نادری بود.

سبوتاژ طرح صلح سازمان ملل متحد:

در طرح صلح ملل متحد، بر ضرورت صیانت حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، شناسایی حق مردم افغانستان برای تعیین شکل حکومت و نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایشان بدون مداخله و تحریک و فشار از هر قبیل که باشد و تشکیل یک حکومت وسیع البنیاد تاکید شده بود.

آقای داکتر جلال بایانی^{۱۱۹}، دیپلمات افغانی که هیات افغانی را در مذاکرات ژنو همراهی میکرده است، در سویدن هنگامی که در کمپ مهاجرین در حومه شهر گوتنبرگ باهم بودیم، در این مورد برایم توضیح داد:

^{۱۱۹} - داکتر جلال بایانی، سابق عضو حزب وطن، یکی از دیپلماتان آگاه و وارد افغان در قضایای سیاسی کشور بعد از کودتای ثور است. او منسوب به یکی از خانواده‌های اعیانی پروان یعنی خانواده والی فروتن بایانی و سناتور علی احمد بایانی است. وی تحصیلات عالی خود را در کشور ترکیه به پایان رسانده، سپس مدتی در فاکولته حقوق پوهنتون کابل تدریس نموده، بعد در شعبه روابط بین‌المللی حزب توظیف گردیده است. از آنجا به ریاست اول وزارت امنیت دولتی در بخش دیپلماتیک بکار گماشته شده و از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ بحیث جنرال قونسل افغانی در کراچی پاکستان ایفای وظیفه نموده است. من با ایشان در کشور سوئد معرفت حاصل کردم و از معلومات او فیض بردم.

بایانی بر ذخیره بزرگی از اسرار عناصر ارشد حزب وطن و شیوه کار و فرماندهی سازمان جاسوسی کابگی، بی در افغانستان دسترسی دارد. او در مدت کارهای دیپلماتیکش بر اسرار ضد منافع ملی برخی از عناصر در رهبری حزب وطن آگاهی حاصل کرده که از عضویت خود به حزب مذکور سخت پشیمان شده است. اما دیگر از راه رفته برگشتی نداشته و صرف وقتی میتوانسته از این راه بر گردد که مرگ خود و زن و فرزندان خود را قبول میکرده است. بایانی از انتساب خود به حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب

بنابر طرح صلح ملل متحد که میکانیزم تحقق آن در ژنو میان نمایندگان ذیصلاح تمام جوانب ذریبط در قضیه افغانستان طراحی شده بود، قرار بود در ترکیب هیات رهبری آینده افغانستان بیش از یک ثلث به «حزب وطن» سهم داده شود و حتی سهم متحدین حزب وطن نیز در رهبری آینده مد نظر گرفته شده بود و از بقیه نیم‌کرسی‌ها به اپوزیسیون و نیم دیگر آن به تکنوکراتان افغانی مقیم غرب تعلق می‌گرفت. علاوه‌ا موافقه شده بود تا نجیب‌الله با عده بی از رهبران حزب وطن تحت حمایت ملل متحد در سوئیس و یا یکی از کشورهای منطقه انتقال داده شوند.

رهبری جدید تماماً به هند گرد آیند و پس از دیداری کوتاه با نجیب‌الله سه نفر آنان مشتمل بر دکتور محمد یوسف، دکتور صمد حامد و پروفیسور صبغت‌الله مجددی بکابل رفته قدرت را تسلیم شوند و سپس بقیه اعضای رهبری بکابل انتقال یابند. اردوی افغانستان تا زمان برقرار نظم و امنیت سراسری در کشور وظایف شان را کماکان اجرا مینمودند.

بایاتی افزود: قرار بود موضوع تجاوز شوروی بر افغانستان در محکمه بین‌المللی لاهه پیش گردد و شوروی بحیث یک کشور متجاوز محکوم به پرداخت غرامات جنگی تخمین ۸۰ میلیارد دالر به افغانستان شود. شوروی که اکنون دیگر از هم پاشیده شده بود و روسیه به عنوان میراث خوار آن شناخته میشد نمیتوانست چنین غرامت عظیم پولی را همراه با بدنامی بین‌المللی و تاریخی قبول کند، لهذا در صدد سبوتاژ طرح صلح ملل متحد و سرنگونی نجیب‌الله از قدرت برآمد.

بوریس پانکین وزیر امور خارجه شوروی سابق و یکی از گردانندگان سیاست شوم «تفرقه‌انداز و بهره‌برداری‌کن» روسیه با اطلاع از این موضوع یکطرف به مقامات پاکستانی حالی کرد که مسکو حاضر است تا از رهبران اپوزیسیون افغانی استقبال نماید و بنابراین دیری نگذشت که هیاتی از رهبران تنظیم‌ها وارد مسکو شدند و با مقامات روسیه پیرامون انتقال قدرت از نجیب‌الله به گفت وگو پرداختند. در اعلامیه مشترکی که پس از مذاکرات مسکو منتشر شد، نمایندگان افغانی اعلام داشتند که آماده‌اند ۸۰ تن اسرای نظامی شوروی را آزاد کنند. در مقابل نمایندگان شوروی نیز اعلام داشتند که

وطن) سخت پشیمان است و اکنون با اعتراف به اشتباهات فراوان حزب و جنایات بی‌شمار عناصری در رهبری حزب میخواهد وجدانش را آرامش ببخشد. وی در نظر دارد روزی رساله یا کتابی پیرامون جنایات عناصر خاین به وطن بنویسد. موفقیت او را در انجام چنین دین ملی، خواهیم

حاضراند دولت موقت اسلامی افغانستان را برسمیت بشناسند و همچنین وعده دادند که آخرین مشاورین نظامی شوروی را از افغانستان فرا خوانند.

در همین وقت قطع کمکهای اقتصادی و مواد اولیه از طرف دولت فداراتیف روسیه به رژیم نجیب‌الله و نرسیدن مواد کوپونی برای کارمندان و قوای مسلح کشور و کمبود مواد سوخت و پترول برای حرکت ماشین جنگی دولت، نجیب‌الله را از ادامه تلاش برای حفظ قدرت آنهم در فضای شدت اختلافات درون رهبری حزب، دلسرد و از حرارت برانداخت. از طرف دیگر روسیه به مخالفین و رقبای سیاسی نجیب‌الله در رهبری حزب «دستور»^{۱۲۰} داد تا برای سرنگوی نجیب‌الله توانایی و امکانات خود را بکار گیرند و نگذارند تا طرح صلح ملل متحد در عمل پیاده شود.

در عین حال رقبای سیاسی رئیس جمهور مانند مارهای زخمی به تلاش‌های خود در جهت سرنگونی نجیب‌الله و ناکامی پلان صلح ملل متحد افزودند و شعار انتقال قدرت را بجای طرح مجوزه ملل متحد (که بیش از ثلث آن به حزب وطن اختصاص می‌یافت) به رهبران جهادی مقیم پشاور به پیش کشیدند.

کسانی که در ناکامی طرح صلح ملل متحد و مشی داکترنجیب، در سطح رهبری حزبی فعال بودند: بیرک‌کارمل و برادرش بریالی، فرید مزدک و برادرش یارمحمد، نجم‌الدین کاویانی و وکیل وزیر امور خارجه و شهناز تنی وزیر دفاع در صف اول قرار داشتند.

عمده ترین علت این مخالفت این بود که، دکتور نجیب الله پس از خروج قوی شوروی از افغانستان روز ۱۵ فبروری مطابق ۲۶ دلو (روز خروج کامل قشون سرخ از

^{۱۲۰} - کلمه «دستور» به این دلیل در اینجا بکار رفته که اکثریت اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان بگواهی اسناد افشاء شده از جانب روس‌ها، وابسته به سازمان جاسوسی «کی، گی، بی» بودند. پس یک آقا همواره به نوکرش دستور میدهد که چنین بکن و چنان مکن. در دسامبر ۱۹۹۱ یکی از افغانان مقیم آمریکا بنام ضیاء نصری سری بکابل زد تا سقوط رژیم کابل در کابل بود. او با خود اخباری آورده بود که در آن نام‌های اعضای ارشد حزب وطن که عضویت سازمان «کی، گی، بی» را داشته بودند، از روی منابع روسی بزبان‌های فارسی و انگلیسی ترجمه و در امریکا چاپ شده بود. و او یکیک شماره از اخبار مذکور را برای کسانیکه بدیدن او میرفتند، میداد. یکی از این شماره‌ها بدست آقای ابراهیم عطایی نویسنده معروف افغانی رسیده بود و او برایم گفت و بعد من نیز بر یک شماره آن اخبار دست یافتم و آنرا مطالعه و حفظ کردم. علاوه بر این در یک مجله روسی زبان بنام «عصر نوین» (یا نووی وریمیة) در شماره‌های (۴۱ تا ۴۵) سال ۱۹۹۱ مقاله مفصلی پیرامون وابستگی برخی از اعضای ارشد حزب وطن و همکاری آنان با سازمان جاسوسی «کی، گی، بی» بچاپ رسیده است. کسانیکه طالب اطلاعات بیشتر در این زمینه باشند، میتوانند به آن مجله رجوع کنند.

افغانستان) را بنام «روز نجات ملی» اعلام داشت و طی فرمانی دستور داد هر ساله از آن تجلیل بعمل آورند.

این اقدام داکتر نجیب به این معنی بود که در این روز هر ساله با تدویر میتنگ ها و کنفرانسها، عاملین دعوت به تجاوز قشون سرخ را که ببرک کارمل باشد، یکجا با شوروی ها مورد نکوهش و ناسزاگویی قرار بدهند. از اینست که هم روسها و هم هواداران کارمل، برای ناکام کردن طرح صلح ملل متحد و سقوط نجیب الله دست بکار شدند و به عناصر وابسته به خود، از قبیل وکیل وزیر خارجه، فرید مزدک معاون منشی عمومی حزب، و برادرش یارمحمد معاون اول وزارت امنیت دولتی و نجمالدین کاویانی معاون دوم منشی عمومی حزب، باقر فرین معاون دوم وزارت امنیت دولتی، با اطمینان و دل پری ایکه از روسها دریافتی بودند برای سقوط نجیب الله از قدرت دست بکار شدند.

کودتای شهنواز تنی:

آقای بایانی که اطلاعات وسیعی از اسرار فعالیت های جواسیس «کا،گی،بی» در افغانستان و روابط خاص اعضای ارشد حزب دموکراتیک دارد، میگفت:

باید دانست که یکی از بازی های تفتین آمیز سیاسی روسها این است که در عین حالی که یکنفر یا یک گروه را حمایت میکنند و بالا میکشند، همزمان با آن شخص یا اشخاص دیگری را در پشت پرده برای رقابت و جاگزینی با آن اولی تربیت میکنند تا همینکه نقش اولی به پایان برسد و یا احيانا از دستورات ایشان انحراف بنماید، توسط افراد دیگری از همان قماش او را خنثی کنند و از میان بردارند. در مورد ترهکی و امین و کارمل و نجیب الله نیز روسها از چین شیوه ای کار گرفتند و هنگامی که نجیب الله را بجای کارمل نصب کردند، فرید مزدک، نجمالدین کاویانی، وکیل و شهنواز تنی و عده دیگر را مخفیانه در مقابل نجیب الله حمایت و تشویق میکردند و به آنها طوری وانمود و گوشزد میساختند که رهبری آینده کشور از آن شماست.

این افراد وقتی خود را مورد نوازش و ستایش روسها می یافتند، فوراً قیافه حق بجانب بخود میگرفتند و لذا هر یک می پرداخت به گروپ بازی و فرکسیون سازی در درون رهبری حزب. و با آنکه رئیس جمهور نجیب الله از این دسته بازی های سیاسی اطلاع می یافت، اما چون میدانست که، آب از کجا گل آلود است، نمیتوانست بگوید: «بالای چشم شما ابروست» لهذا آنان هر روز بیش از پیش جسورتر میشدند. تا آنجا که

باری شهنواز تنی تقریباً برای سه ماه در عمارت وزارت دفاع واقع در دارالامان تحصن جست و از امر و نهی رئیس جمهور ترمرد ورزید.

روس‌ها ظاهراً به وساطت پرداختند و در سفارت روسیه در کابل هر دو را احضار و توصیه نمودند و آشتی دادند، اما در خفا به وزیر دفاع اجازه دادند تا دست به کودتا بزند و زور خود را بیازماید. وزیر دفاع چنان کرد، مگر موفق نشد. زیرا نجیب‌الله نیز از طرح یک کودتا بر ضد خودآگاهی داشت و تمام امکانات خود را برای خنثی ساختن آن بکار بست. ولی در از بین بردن کودتاچیان مخصوصاً وزیر دفاع و همراهانش، نتوانست دست به اقدام جدی بزند. زیرا روس‌ها مانع او از انجام چنین کاری شدند.

بگفته همان دیپلومات، فریکونسی رادیو بی‌سیم وزارت دفاع در تماس با مرکز رادیو بی‌سیم ترمرد در خاک ازبکستان بوسیله چینل بی‌سیم وزارت امور خارجه تمام عملیات کودتا و رهبری آن را کشف و ثبت ساخته بود و هنگامی که خط پرواز و ارتفاع و سرعت طیاره حامل کودتاچیان توسط راهدار، ردیابی و نشانه‌گیری شد و دستور سقوط طیاره از نجیب‌الله خواسته شد، رئیس جمهور مانع سقوط طیاره حامل کودتاچیان گردید.

تلاش‌های نجیب برای بهبود روابط با پاکستان و حکمتیار:

داکتر نجیب‌الله که این رویه دوگانه روسها را دید، از تفتیش و کنترل پوسته‌های دیپلوماتیک بوسیله روس‌ها در کابل امتناع ورزید و نیز خط انتقال نامه‌ها و پوسته‌های ملی و بین‌المللی را به جای مسکو، دهلی را انتخاب کرد. افزون بر این نجیب‌الله روز ۱۵ فبروری مطابق ۲۶ دلو (روز خروج کامل قشون سرخ از افغانستان) را بنام روز نجات ملی اعلام داشت و طی فرمانی دستور داد هر ساله از آن تجلیل بعمل آورند. این اقدام رئیس جمهور به مثابه سیاست ضد روسی و ضد شوروی او تلقی شد و تحلیل‌گران سیاسی اذعان می‌کردند که این موضع‌گیری نجیب‌الله یک موضع‌گیری ملی و به معنی محکوم کردن شوروی به تجاوز بر حاکمیت ملی و استقلال سیاسی افغانستان تلقی میشود و داکتر نجیب‌الله با صدور این فرمان در واقع بساط قدرت خود را هم جمع میکند.

داکتر بایانی که اطلاعات وسیع پیرامون بازیهای اوپراتیفی روسها دارد و از تلاش‌های داکتر نجیب برای تحقق صلح و بهبود روابطش با پاکستان و حکمتیار و ترکیه مطلع است، گفت که بعد از کودتای وزیر دفاع، نجیب‌الله در صدد بهبود روابط خود با پاکستان، ترکیه، هند و حزب اسلامی حکمتیار افتاد.

بایانی، توضیح داد که یک هیات بلندپایه ترکی تحت ریاست صدرالدین احمد اوغلو، بتاريخ ۱۸ جوزای ۱۳۶۸ (۸ جون ۱۹۹۰) وارد کابل شد و میخواست بطور بسیار محرمانه با دکتور نجیب‌الله پیرامون دو موضوع مذاکراه کند. موضوع اول، دعوت افغانستان به شرکت در کنفدریشن متشکل از کشورهای، ترکیه، ایران، پاکستان، بنگله دیش و افغانستان بود. و موضوع دوم در صورت رد موضوع اول، اجرای نقش میانجی گری ترکیه بین دولت افغانستان و اپوزیسیون افغانی بود. در چهارمین روز ورود هیات نجیب‌الله با هیات مذکور به مذاکراه نشست، هیات مطالب ذیل را به رئیس جمهور نجیب‌الله ارایه کرد.

پیشنهاد میگردد تا افغانستان در کنفدریشن کشورهای مزبور شامل گردد و از مزایای بی‌شمار آن برخوردار شود: البته عجالتا با قبول این پیشنهادات افغانستان دیگر رقیب یا دشمنی بنام اپوزیسیون نخواهد داشت. محتویات پیشنهاد این بود: ۱- سرحدات از میان کشورهای عضو برداشته خواهد شد. ۲- بیرق واحدی در سراسر این کشورها به اهتزاز در خواهد آمد. ۳- اردوی همکار تشکیل خواهد شد. ۴- پول واحدی بین کشورهای عضو رایج خواهد شد. فرقی نمیکند این پول ریال ایرانی باشد یا افغانی، یا کلداری یا لیره و یا پول دیگری اما پس از یک فراندنم نوعیت این پول معین خواهد شد. ۵- تمام کشورهای عضو از سیستم اقتصاد هماهنگ برخوردار خواهند شد. یعنی مواد خام یک کشور اگر در کشور دیگری پخته شود، محصول آن در تمام کشورهای عضو بیک قیمت عرضه خواهد شد.

نجیب‌الله از قبول این طرح طفره رفت ولویه جرگه را در افغانستان مرجع تصمیم گیری وانمود کرد و نیز مساله پشتونستان را که گویا یک مساله ملی افغانستان است و افغانها از آن در نخواهند گذشت بهانه آورد. هیات تدویرلویه جرگه را قبول کرد اما در مورد نتایج آن که حتما باید مثبت باشد از نجیب‌الله وعده خواست و در مورد قضیه پشتونستان گفت، مساله اساسی معضله خود افغانستان است که بدینگونه حل میشود و موضوع پشتونستان در مقایسه با افغانستان ناچیز و کوچک است. هرگاه شما وعده شرکت در این کنفدریشن را بدهید، تمام مشکلات افغانستان حل شده پنداشته میشود و ضرورتی برای مذاکراه با اپوزیسیون دیده نمیشود. معهدا باز هم نجیب‌الله از قبول آن خودداری ورزید و به هیات خاطر نشان ساخت که بهتر است ترکیه به میانجی‌گری خود بین اپوزیسیون افغانی و رژیم کابل توجه بیشتر مبذول دارد.

از آنجایی که در میان گروه‌های اپوزیسیون، حزب اسلامی برهبری حکمتیار حاضر به هیچ نوع مذاکره با دولت افغانستان نبود، ترکیه سعی کرد حزب اسلامی را حاضر به مذاکره بنماید. نخستین ملاقات جانب افغانی با نمایندگان حزب اسلامی در بغداد صورت گرفت و دومین مذاکرات بین معاونین گلبدین آقایان کریاب، قطب‌الدین هلال و غیرت داماد گلبدین در دمشق با سلیمان لایق عبدالرحیم‌هاتف و یعقوبی وزیر امنیت صورت گرفت. هر دوی این مذاکرات تحت نظر هیات ترکیه صورت گرفته بود.

این مذاکرات مقدمه بی بود برای دیدار رئیس جمهور با رهبر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار. بالاخره حکمتیار حاضر شد با نجیب‌الله به مذاکره بنشیند، اما نه در سوریه، نجیب‌الله هند را پیشنهاد نمود، باز هم حکمتیار آنرا نپذیرفت. بایانی می‌افزاید که: سرانجام نجیب‌الله بطور محرمانه به پاکستان سفر کرد و با حکمتیار و غلام‌اسحق خان رئیس جمهور پاکستان نیز دیدار نمود. اما مخالفان رئیس جمهور نجیب‌الله این سفر او را خیانت بحزب وطن تبلیغ کردند. (برخی از هواداران نجیب‌الله روایت سفر داکتر نجیب به پاکستان را نمی‌پذیرند. کلید حل این سوال در دست آقای توخی، دستیار داکتر نجیب است)

مسکو که بهبودی روابط کابل را با اسلام‌آباد نمیخواست، تمایلات نجیب‌الله را برای مذاکره با مقامات پاکستانی و اپوزیسیون افغانی و احیاناً دست یابی به یک راه حل عادلانه، خلاف پالیسی تفرقه اندازی خود تلقی نموده در جهت سرنگونی نجیب‌الله پافشاری کرد و به هواخواهان خود دستور ناکامی نجیب‌الله و طرح صلح ملل متحد را داد.

میتوان حدس زد که نجیب نیز شاید قربانی مسأله پشتونستان شده باشد. بدین معنی که نجیب‌الله حاضر نشد بخاطر پشتونستان، پیشنهاد ترکیه را مبنی بر شمولیت افغانستان در کنفدریشن کشورهای اسلامی هم مرز با شوروی بپذیرد و خود را از شر اپوزیسیون و شوروی نجات ببخشد. و آنگاهی که تمایلی برای نزدیکی با پاکستان از خود نشان داد، با دسایس روس‌ها که مخالف نزدیکی و دوستی با پاکستان بودند روبرو گردید و سقوط نمود.

نقش فرید مزدک، کاویانی و عبدالوکیل در سقوط نجیب‌الله

چنانکه قبلاً اشاره شد، فرید مزدک و کاویانی و وکیل از جمله مدعیان جانشینی نجیب‌الله خود را بشمار می‌گرفتند. آنان در عین حالی که از دست پروردگان کارمل بودند،

اما از هیچگونه بدگویی و تخریب کارمل در نزد نجیب‌الله و هواخواهان او دریغ نمیورزیدند. فریدمزدیک و نجم‌الدین کاویانی هر دو از تاجیکان و از جانب مادر پنجشیری و از معاونان نجیب‌الله در امور حزب بودند. اما وکیل گویا پسر خاله کارمل یا بریالی و از تاجیکان قریه کمری و بروایتی از تاجیکان شمالی مربوط کابل بود. او پس از کودتای ثور، بحیث سفیر افغانستان در لندن مقرر شد و چند ماه بعد که حفیظ‌الله امین بر ببرک و یاران او بخشم آمد و آنها را از وظایفشان سبکدوش نمود و بکابل خواست، وکیل با ته جیب زدن مبلغ ۲۰۰۰۰ دالر از دارایی سفارت افغانی در لندن به یاران دیگرش در یوگوسلاوی یا مسکو پیوست و چندی بعد همراه با قشون سرخ شوروی وارد کشور شد و در کابینه کارمل بحیث وزیر مالیه و سفیر ویتنام و پس از کارمل در دولت نجیب‌الله به سبب ابراز مخالفت خود با کارمل و همنوایی با نجیب‌الله و جناح خلق بحیث وزیر امور خارجه افغانستان مقرر و به شوروی‌ها مقرب شد و دم از سیاست میزد.

فرید مزدک و برادرش یارمحمد را تا آغاز دهه ۸۰ کسی نمی‌شناخت. اما از اوایل دهه ۸۰ آن دو در صحنه سیاسی و استخباراتی کشور دفعتاً سر برآوردند و چنان با سرعت رشد کردند که بقول معروف «راه چندین ساله را یکشبه» پیمودند.

در اواسط دهه ۸۰ مزدک بحیث معاون منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان برگزیده شد و بدنبال آن یارمحمد برادرش به عنوان معاون اول وزیر امنیت دولتی نصب گردید.

این‌ها از برکت سازمان جاسوسی شوروی معروف به «کی،گی، بی» در افغانستان به نام و نوایی رسیدند و در اواخر دهه ۸۰ کار آنان تا بدانجا بالا گرفت که بسیاری از حزبی‌های سابقه‌دار به جاه و مقام آنان رشک می‌بردند و برخی هم بقای خود را وابسته به لطف و گوشه چشمی از آن دو برادر «تازه پشت لب سیاه کرده» می‌پنداشتند.

اما نجم‌الدین کاویانی، معاون نجیب‌الله در بخش تشکیلات حزب، مردی خوش برخورد و خوش صحبت اما درون‌گرا بود. او در پولی تخنیک کابل تحصیلاتش را به پایان رسانده و در زمینه مسایل اجتماعی و ماتریالیزم تاریخی، آثاری چند از او بچاپ رسیده است.

در سالهای اخیر قدرت نجیب‌الله، سفرهای چندی به کشورهای آسیایی و اروپایی و آفریقایی داشته است. او از مبلغین و نطافان حزب بود و در پروسه سقوط نجیب‌الله نقش انکار ناپذیری داشت.

باری یکی از معینان وزارت امنیت دولتی (جنرال زمان آرزو) و اسلم وطنجار، آخرین وزیر دفاع رژیم نجیب‌الله و جلال‌بایانی دیپلومات افغانی جداگانه برای حکایت کرده‌اند که، فرید مزدک و برادرش یارمحمد و نجم‌الدین کاویانی از مدتها قبل با احمدشاه مسعود رابطه قایم کرده بودند و اکثر اطلاعات سری و راپورهای خاص در مورد احمدشاه مسعود را آنها برای مسعود گزارش میدادند.^{۱۲۱}

طرفه تر اینکه، فرید مزدک مسنول جمع‌آوری و توحید گزارش‌های حزبی در سطح کمیته مرکزی حزب به رهبری دولت و سرمشاور روسی بود و برادرش یارمحمد مسنول جمع‌آوری و توحید گزارش‌های وزارت‌خارجه و ارگانه‌های وزارت امنیت دولتی بود. طبعاً هر راپوری را که بسیار محرم و جدی بود برای خود نگهداشت و صرف برای سر مشاور روسی و در صورت لزوم به احمد شاه مسعود انتقال میداد و به رهبری وزارت امنیت دولتی و نجیب‌الله راپورهای که در درجه دوم اهمیت قرار داشتند انتقال میگردید. از اینجا نجیب‌الله تقریباً از اطلاعات دقیق ارگانه‌های امنیت دولتی در رابطه به دسایس و توطئه‌های دشمنان و مخالفین خود بی‌خبر گذاشته میشد. ولی احمد شاه مسعود از تمام تصامیم سری و جدی دولت در مورد سرنوشت خودش قبل از هر اقدام منسوبین و مسنولین ارگانه‌های امنیتی اطلاع کسب میکرد و در دفع به موقع پلان دشمن خود می‌پرداخت.

شاید این اعتماد بی پایان نجیب‌الله به فرید مزدک و برادرش یارمحمد و نجم‌الدین کاویانی از این جا نشأت کرده باشد که این افراد از هیچگونه بدگویی و افشاگری در مورد کارمل نزد نجیب‌الله دریغ نمیکردند و بدین‌گونه نجیب‌الله را نسبت خود باورمند ساخته بودند.

در عین حال نجیب‌الله نیز میخواست در تبانی با این افراد، احمدشاه مسعود را شکار کند، یعنی از طریق این افراد او را وادار به نزدیکی با دولت خود سازد و مانند سایر قوماندانان پیوسته بدولت او را با پول و امتیاز تطمیع کند و احیاناً اگر ممکن باشد وی را از صحنه نابود نماید. مگر احمدشاه مسعود از تمام پلان‌ها و اهداف نجیب‌الله آگاهی حاصل میکرد و به موقع آنها را خنثی مینمود. این وضع ادامه یافت تا آنکه

^{۱۲۱} - نویسنده قتل یعقوبی میگوید: «یعقوبی در روزهای آخر (در استانه بغاوت شمال) که بسیار نا وقت شده بود با خبر شد که، جنرال یارمحمد اطلاعات با ارزش اوپراتیفی عمدتاً در مورد احمد شاه مسعود را از نظر وی پنهان کرده و میکند و مستقیم به مزدک و کاویانی گزارش میدهد. اومیکفت که، روس‌ها این دو برادر «بدبخت» (هدفش مزدک و یار محمد بود) را بالای «ما» تحمیل کردند». (سایت اریانی، ۲۹/۶/۲۰۰۹، مقاله قتل داکتر یعقوبی)

روس‌ها از نجیب‌الله رو گردان شدند. زیرا نجیب‌الله بعد از مقاومت در جنگ جلال‌آباد و عدم پیروزی مجاهدین برای تصرف آن شهر، میخواست ابراز وجود کند و از استقلال نسبی خود دم بزند.

روس‌ها که از قبل افرادی را در داخل رهبری حزب برای مقابله و طغیان در برابر نجیب‌الله تربیت کرده بودند، اینک فرصت آن رسیده بود تا آنها را در مقابل رئیس جمهور تحریک و تشجیع کند.

وکیل، فرید مزدک و برادرش یارمحمد و نجم‌الدین کاویانی، باطمینان و دل پری‌ایکه از روس‌ها دریافته بودند برای سقوط نجیب‌الله از قدرت و انتقال آن ظاهرا به احمدشاه مسعود به امید امتیازات تازه‌بی دست بکار شدند.

جنرال مومن یکی از تاجیکان اندراب، برای تمرد و طغیان و احیانا قربانی طرح سرنگونی دولت نجیب‌الله انتخاب شد. وی از هواخواهان فریدمزدک و کاویانی بود.

جنرال مؤمن، قوماندان لوی ۷۰ سرحدی در بندر حیرتان بود. او بر ذخیره بزرگی از مواد ارتزاقی - گندم و روغن و پترول و اموال التجاره افغانی حاکمیت داشت و بدون اجازه او یک گرام هم بطرف کابل ارسال نمیگردید. واقعا اگر تمام این ذخیره بکابل به موقع و با امانتداری انتقال میگردید، اقلا تا یکسال دیگر هم ماشین جنگی دولت را بحرکت آورده میتوانست. بدستور مزدک و شرکاء انتقال مواد ارتزاقی و پترول با کندی مواجه شد و در عوض به اموال تجارتی افراد بیشتر اهمیت قایل شدند.

شکایت مامورین و کارمندان دولت وارد و بعلت عدم توزیع مواد کوپونی بخانواده‌های‌شان بالا گرفت و دولت تجویز گرفت تا قوماندان سرحدی بندرحیرتان یعنی جنرال مومن را تبدیل و عوضش شخص دیگری را مقرر کند. اتفاقا این شخص هم مانند جنرال مومن یکی از کارمندان وزارت امنیت دولتی بود، اما بدی‌اش در این بود که منسوب به ملیت پشتون بود و از مدتی قبل موجودیت کارمندان پشتون در صفحات شمال کشور مورد سنوال قرار گرفته بود و مخالفین رئیس جمهور از جمله کارمل و هواداران او بخصوص فضل‌احمدطغیان، پیگیر و نجیب‌الله میسر و برخی دیگر در ضدیت با موجودیت کارمندان پشتون در ولایات صفحات شمال دست به تحریکات میزدند و مردم را به شورش و اغوا علیه دولت و سیاست «گویافاشیستی» نجیب‌الله تشویق مینمودند.

قوماندان جدید وقتی وارد محل ماموریت خود شد، از جانب جنرال مومن حبس کردید و سپس جنرال مومن از فریدمزدک تلفونی هدایت خواست. فرید مزدک بگفته بصیر معنوی، عنصر بسیار صادق و شریف حزب وطن از منزل خان‌آقا (رئیس ریاست

حوزه اول) در کابل به وی هدایت داد تا مقاومت کند و از فرمان رئیس جمهور ترمز ورزد. مومن همچنان کرد. جنرال اصک قوماندان تنظیمیه سمت شمال و والی بلخ خواست بزور متوسل شود و فرمان رئیس جمهور را تعمیم نماید، اما رئیس جمهور مانع اعمال فشار گردید و افرادی را غرض مذاکره با جنرال مومن فرستاد. پس از مذاکرات هیات مرکز با جنرال مومن، وی حاضر شد بمرکز بیاید و وظیفه‌اش را به قوماندان جدید تسلیم کند. اما همینکه جنرال مومن در هلیکوپتر قرار گرفت، ناگاه آتش بجان توطئه‌گران افتاد و عناصر صاحب غرض و آشوب‌طلب بطور دسته‌جمعی بسوی هلیکوپتر یورش بردند و مانع پرواز هلی‌کوپتر شدند. جنرال مومن از طیاره فرود آمد و دوباره به محل قوماندانده‌لوای ۷۰ برگشت.

از این طرف قوماندان فرقه قومی ۸۰، جنرال سیدجعفر نادری پسر سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیله حمایت خود را از جنرال مؤمن اعلام داشت و تعدادی از افراد خود را به حمایت از او بسوی بندر حیرتان گسیل نمود.

نقش جنرال دوستم^{۱۲۲} در سقوط نجیب الله:

۱۲۲ - هموطنی بنام ایشان قل مزاری در تاریخ ۲۲/۲/۲۰۰۸ در مورد دوستم چنین نوشته بود: درجمله جنگسالارانی که از طرف سازمان ملل متحد متهم به جنایات جنگی استند رشید دوستم آسیب پذیر ترین شخص در بین آنها است. دوستم کسی است که پلان صلح ملل متحد را بنا به هدایت روسیه (کا - جی - بی) در زدوبند با جمعیت اسلامی - شورای نظار - سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعلیه و بخشی از حزب وحدت ناکام ساخت. مقصر اصلی جنگ های داخلی دهه ۱۹۹۰ میلادی شخص رشید دوستم میباشد. نامبرده خیلی نامرد و بی نهایت معامله گر می باشد. در زمان کمونیست ها از کارگر عادی تفحصات نفت و گاز شبرغان رتبه دگر جنرالی و مقام قهرمانی برایش داده شد. این نامرد که هیچ چیز کمبود نداشت در معامله گری و زد و بند با احمد شاه مسعود کشور را به خاک و خون کشید. به مسعود نیز وفا نکرده خود را به دامن گلب الدین حکمتیار انداخت و همراه با آن یکبار دیگر شهر کابل را به ویرانه مبدل ساخت. از قتل نزدیکترین همکاران خود مثل جنرال مومن قوماندان حیرتان - پهلوان رسول برادر جنرال ملک نیز دریغ نورزید. بعد از زایش طالبان توسط اعزام نماینده خاص خود (جنرال نبی ظفر) به پاکستان ارتباط خود را با طالبان نیز برقرار نمود. به هدایت مستقیم (آی - اس - آی) افسران و انجنیران و تخنیکران سامان آلات تخنیکی هواپیما های نظامی و وسایط زرهی را مدت چندین ماه غرض ترمیم وسایط مذکور تحت امر یکی از جنرالان خود غرض همکاری طالبان به قندهار فرستاد. علاوه بر آن آزاد بیگ رهبر (پان ترکیسم) که قبلا از ازبکستان فرار کرده و به پاکستان اقامت داشت به حمایت از دوستم سفر های متعددی به شیرغان داشت. موصوف از جمله کسانی است که خیال الحاق ولایات ازبک نشین شمال کشور را به کشور ازبکستان داشت و از این طریق میخواست افغانستان را تجزیه نماید. با پلان تجزیه افغانستان جنرال ملک مخالف بود. و از جانی هم چون پهلوان رسول برادر جنرال ملک به تحریک دوستم به قتل رسیده بود، جنرال ملک - پهلوان غفار و جنرال مجید معاون دوستم در تفاهم با

یکی از دسایس بنیادی و تاریخی روس‌ها در افغانستان در دوران تجاوز خود، دامن زدن به مسایل ملی و عمیق ساختن اختلافات کوچک اتنیکی (قومی - نژادی) میان اقوام مختلف ساکن در کشور بود که از طریق ایجاد ملیشه‌های قومی به بهانه «تامین حقوق ملیت‌ها» زیر نام «دفاع خودی» صورت گرفت.

واقعیت این است که روس‌ها میخواستند با تسلیح و تجهیز ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان اولاً صف متحد ملت افغان را بر ضد تجاوز شوروی از هم بشکنانند و ثانیاً با ایجاد قوت‌های قومی یاغنده‌های قومی، در میان ملت تفرقه و اختلاف بیندازند و وحدت ملی افغانها را تضعیف نمایند تا خود آسانتر و بهتر بتوانند، ملت را به اسارت و بردگی بکشانند.

برای این منظور روس‌ها قبل از همه به برخی حزبی‌های سرسپرده بدستورات شوروی که بجاه و مقامی هم رسیده بودند، طوری تفهیم کردند که به تجهیز ملیت خود بپردازند و اینک شوروی‌ها در پشت سر آنها قرار دارد و از آنها در بدست آوردن این حق حمایت و پشتیبانی می‌کنند.

بزودی برخی از حزبی‌های پرعقده و ساده لوح فریب این اغواگری را خوردند و به سران یا افراد ماجراجوی اقوام خود رجوع کردند و با پیشکش کردن بوجی‌های پول، به تشکیل غندهای قومی پرداختند.

غندهای قومی (یا ملیشه‌های قومی) شبه نظامیاتی بودند که دارای تربیت و دسپلین نظامی نبودند و فقط در بدل پول سلاح بدوش می‌گرفتند و با هر که دولت یا قوماندان قومی میخواست به مقابله و مقاتله می‌پرداختند و می‌کشتند یا کشته میشدند و بر جان و مال طرف مقابل هر چه دل‌شان میخواست روا میداشتند و دولت هیچگونه بازخواست و مخالفتی هم از اعمال‌شان بعمل نمی‌آورد.

طالبان علیه دوستم قیام نمودند که دوستم به ترکیه فرار نمود. سازمان استخباراتی امریکا (سی - آی - ای) قبل از سقوط طالبان دوستم را اجیر و به نواحی ولسوالی شولگره ولایت بلخ دیسانت نمودند که فعلاً در دولت دست نشانده افتخار ریاست ارکان قوای مسلح را دارد (معاون آغای کرزی در بخش نظامی میباشد).

مطلب فوق قطره ای بود از دریا که در مورد رشید دوستم ارانه شد. هفته گذشته تلویزیون آریانا که از امریکا نشر میشود فلم تلویزیونی مستندی را به نمایش گذاشت که دوستم به همراه قوماندانان مربوطه اش مصروف شراب نوشی و رقاصیدن زنان روسپی (رقاصه های روسپی) در شهر شبرغان بود. دوستم که یک کارگر عادی بود و از پدر هم سرمایه دار نبود، قصر های شبرغان - مزار شریف - شیر پور کابل - هواپیما های مسافر بری - هزاران جریب زمین و ملیونها دالر که در بانکها ذخیره نموده از کجا بدست آورده است؟ (افغان جرمن آنلاین، ۲۲ فبروری ۲۰۰۸)

ایجاد ملیشه‌های قومی به دستور و مشورت روس‌ها که با روند تاریخی نظام مملکت داری کشور، سازگاری و مطابقت نداشت، منجر به اوضاع و احوالی شد که در سراسر کشور در پهلوی اردو و پولیس و خاد، قوت‌های قومی مختلفی در تبنانی با قوای مسلح سه‌گانه اردو و پولیس و امنیت دولتی) ظهور نمایند و هر یک سلطان مطلق العنان خود باشند. مردم را مصادره نمایند، کاروان‌های مال‌التجاره و مسافربری و موادخواربار را از مسیر جاده‌ها برگردانند و حیف و میل نمایند و دولت هم خوشحال بود که پروا ندارد. این قوت‌ها را میتوان بر ضد مجاهدین بکار گرفت و در سرکوبی جنبش مقاومت از آنها می‌شود استفاده کرد. چنانکه استفاده هم کرد و به مشورت روس‌ها قوت‌های قومی را یکی به مقابل دیگر استعمال کرد.

باید گفت، یکی از بزرگ‌ترین قوت‌های قومی، ملیشه‌های ازبک تحت قوماندانی عبدالرشید دوستم بود که دستگاه «خاد» (امنیت دولتی) آنرا ایجاد و سازماندهی و تقویت کرد و از یک کدک قومی تا سطح یک فرقه قومی بالا کشیدش و با دادن امتیازات پی در پی مادی و معنوی از یک فرد عادی یک قهرمان نامی و یک جنرال موفق نظامی ساخت بدون تردید رشید دوستم از استبداد و وحشونت قوی یک دکتاتور نظامی برخوردار بود.

دولت بر طبق مشوره مشاورین روسی از این فرقه در سرکوبی جنبش مقاومت ملی بر ضد رژیم در ولایات متعددی چون: قندهار، هرات، زابل، خوست، گردیز، جلال‌آباد، میدان، پغمان، سمنگان، قندز، تخار، مزارشریف، شبرغان، جوزجان، فاریاب و کابل به حد اعظمی استفاده کرد و در عین حالی که مخالفین خود را سرکوب مینمود، دشمنی قومی و اتنیکی (ملیتی) را نیز میان باشندگان منطقه قیام‌کننده با ملیشای ازبک تشدید مینمود. اما موفقیت‌های که عبدالرشید دوستم در عملیات جنگی قوت‌های قومی خویش بدست می‌آورد، بتدریج او را شخصیت داد تا هم مرجع امید ملیت خود (اوزبک) گردد و هم دولت به خواست و نظر او اعتنایی بیشتر معطوف نماید.

دوستم افراد خود را از میان طبقه جوان و خون‌گرم و داوطلب به شرکت در جنگ انتخاب میکرد و چون تمامی آنها از قوم و نژاد اوزبک بودند، سخت از اوامر دوستم اطاعت میکردند و در جبهات جنگ تا پای پیروزی می‌جنگیدند و به پیش میرفتند و بدینسان یا کامیاب و فاتح از میدان می‌برآمدند و یا همگی جان خود را از دست میدادند. کمتر اتفاق افتاده است که قوت‌های تحت فرمان دوستم در عملیات جنگی عقب‌نشینی اختیار کرده باشند. دوستم خودش نیز این کوره راه‌های جنگ و ستیز را

بارها پیموده و آزموده بود و افراد او هم از قوماندان خود پیروی میکردند. معهذا اکثر افراد او معتاد به مواد مخدر و قماربازی بودند و از غارت اموال مردم تحت کنترل خود و رهگذاران دریغ نمیورزیدند و این امر سبب شده بود تا مردم ملیشه‌های ازبک را بنام «گلم‌جمع» یاد کنند و از دیدن و یا موجودیت آنها در محل زندگی دچار تشویش و اضطراب باشند.

یکی دیگر از قوت‌های قومی سمت شمال که روس‌ها آنرا سازماندهی و تجهیز کردند و متحد دوستم و بخشی از جنبش ملی شمال کشور محسوب میشد، قوت‌های قومی سیدجعفرنادری پسر سید منصورنادری رهبر فرقه اسماعیلیه بود که امنیت شاهراه سالنگ تا بندر حیرتان را بعهدده داشت.

در تابستان ۱۳۷۰ مطابق ۱۹۹۱، هنگامی که شهر گردیز بدنبال سقوط شهر خوست مرکز ولایت پکتیا مورد حملات شدید مجاهدین قرار گرفت، رئیس جمهور خواست تا از ملیشای اوزبک باز در دفاع آن شهر استفاده کند. ولی جنرال دوستم از اعزام قوت‌های قومی خویش به گردیز که تلفات سنگینی را در دوران سقوط شهر خوست متحمل شده بود، ابا ورزید و باری اظهار داشته بود که اگر وزیر دفاع (اسلم‌وطنجار) توان دفاع از ولایت خود را ندارد، او را از وظیفه سبکدوش و مرا عوض او مقرر کند تا بعداً به دفاع از هر شهری قوت‌های قومی خود را بفرستم، در غیر آن حاضر به قبول چنین امر نیستم. معهذا با وساطت سیداکرام پیگیر عده‌یی از ملیشای اوزبک در دفاع از شهر گردیز شرکت ورزیدید و جنرال دوستم هم پس از شرکت در عملیات پاکسازی اطراف کابل بر ضد مخالفین رژیم، نارضانیت مند از کابل عازم شبرغان که قرارگاه نظامی او بود رفت و از اقامت در کابل اجتناب ورزید.

رئیس جمهور نجیب الله که هنوز هم به نیروی جنرال دوستم برای سرکوبی شورش‌های مردم شمال هندوکش احتیاج داشت، با رفتن جنرال دوستم به شبرغان مخالفت و ممانعت نکرد. مگر متوجه نزاکت‌های سیاسی بود که میرفت حادثه شود.

دیری نگذشت که مخالفت جنرال دوستم باستر جنرال اٹک قوماندان و رئیس تنظیمه سمت شمال در شیوه عملیات جنگی در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار و ولسوالی دولت‌آباد ولایت بلخ بالا گرفت و سعی دولت در رفع این اختلافات جایی را نگرفت. از این تاریخ به بعد (اوایل خزان) خبرهای تکاندهنده بی از اختلافات و برخوردهای قومی و نژادی میان پشتونها و اوزبکان و تاجیکان سمت شمال بگوش‌ها میرسید که البته از نظر مردم چیز فهم کشور دامن زدن به مسایل ضد وحدت ملی افغانها

محکوم و نفرین میشد و اما رهبران حزبی که حاکمیت و امتیازات خود را محکوم به زوال میدیدند، بیش از هر کس دیگر به اختلافات زبانی، مذهبی و اتنیکی دامن میزدند. همزمان با این اوضاع و احوال، سیداکرام پیگیر نیز با «پلان قبلا تنظیم شده» سقوط نجیب‌الله نزد جنرال دوستم به شبرغان رفت و جز به سفارت از جانب جنرال دوستم نزد نجیب‌الله دوباره برنگشت.

چنین معلوم میشد که پس از بازگشت ببرک کارمل به کابل و موضع گیری بی‌ثبات رئیس جمهور در برابر رقبای سیاسی‌اش، در میان صاحب منصبان و افسران غیر پشتون در صفحات شمال بوسیله فضل‌احمد طغیان، نجیب‌الله مسیر، دهنشین و سیداکرام پیگر و غیره هواداران کارمل فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای صورت گرفته بود و رهبران قوت‌های مختلف قومی آن سمت چون: سیدجعفرناندی والی بغلان و قوماندان فرقه قومی ۸۰ و جنرال دوستم به عنوان قوماندان فرقه قومی ۵۳ و لوای سرحدی ۷۰ تحت قوماندان جنرال مومن مستقر در بندر جترتان با هم به قرار و مداری رسیده بودند.

در همین آوان، جنرال مومن قوماندان لوای سرحدی بندر حیرتان که از حمایت فرید مزدک سخت برخوردار بود و باعث مشکلاتی در ارسال مواد غذایی بکابل شده بود توسط فرمان رئیس جمهور تبدیل و بجای او یکی از کارمندان امنیت دولتی (خاد) که از ملیت پشتون بود مقرر گردید. این تبدیلی دسته به تبر رقبای سیاسی رئیس جمهور انداخت و آنها هم تبدیلی یک جنرال نامدار تاجیک را به منزله پیراهن حضرت عثمان (رض) به رخ فرد فرد از مخالفین نجیب‌الله کشیدند. و جنرال مومن را به اغوا و تمرد از فرمان رئیس جمهور واداشتند و او همچنان کرد و سرانجام هم چنانکه گفته میشود بوسیله متحد خود جنرال دوستم طیاره‌اش سقوط داده شد و از بین رفت.

اوضاع کشور از آغاز سال ۱۹۹۲ (زمستان ۱۳۷۰) به بعد بحرانی شده میرفت و رئیس جمهور به اعزام هیئت‌ها و شخصیت‌های حزبی به سمت شمال اقدام کرد، مگر هیچکدام آنها کاری به نفع ثبات اوضاع انجام نداده بکابل عودت کردند. باری رئیس جمهور خواست خودش با جنرال دوستم ذریعه تلفون تماس بگیرد، اما جنرال دوستم (بگفته خود رئیس جمهور) از گرفتن تماس تلفونی با او خودداری ورزید و مخالفت خود را با موجودیت جنرال اٹک رئیس تنظیمه سمت شمال و قوماندان فرقه ۱۸ ده دادی بنام جنرال رسول و رئیس امنیت دولتی ولایت بلخ که همه از ملیت پشتون بودند بوسیله اعزام هیئتی به رئیس جمهور ابراز داشت. وقتی رئیس جمهور حاضر شد این تقاضای

جنرال دوستم را به پذیرد، چنانکه پذیرفت و به تبدیلی این اشخاص از آن ولایت اقدام کرد. اما جنرال دوستم پای تقاضای دیگری را در میان گذاشت.

سعی رئیس جمهور در ایجاد تفاهم با جنرال دوستم با ناکامی مواجه شد زیرا پلان مخالفان چنین بود و دوستم آله دست مخالفان شده بود.

بعدا نجیب‌الله با تدویر جلسات حزبی کمیته مرکزی حزب و سخنرانی‌های شدیدالحن خویش به عنوان منشی عمومی حزب و الزاماتی که بر عهده‌ی از اعضای بیوروی سیاسی و مخصوصا فرید مزدک و نجم‌الدین کاویانی و همچنان سید منصور نادری در ارتباط به روابط پنهانی آنها با ببرک کارمل و فعالیت‌های تجزیه طلبانه آنان در صفحات شمال کشور وارد میکرد و خود را مطلع از اعمال آنان نشان میداد: اختلافات درون حزبی و درون رهبری را از یکسو و مخالفت‌های قوماندانان فرقه‌های نظامی (۸۰ و ۵۳ و لوای سرحدی ۷۰) را با رئیس تنظیمه سمت شمال شدیدتر و علنی‌تر ساخت و دیگر تلاش برای رفع کدورت‌ها و اختلافات درون رهبری حزب فایده نمود. اگرچه منشیان حزب (نظرمحمد، فرید مزدک و سلیمان لایق) باری در پرده تلویزیون ظاهر شدند و از وحدت و یکپارچگی حزب وطن و رهبری آن داد سخن دادند. اما مردم دیگر به فروپاشی حزب و زوال حاکمیت آن بیشتر باورمند بودند تا به وحدت به حرف آنها.

دپلومات امریکائی، پیتر تامسن نیز از این حوادث پرده برداشته مینویسد که: «نجیب‌الله، دو روز قبل [از استعفایش]، در چهاردهم اپریل، محفلی متلاطم و مملو از آشفتگی را در قصر ریاست جمهوری دایر نمود و در آن محفل دو تن از جنرالان خویش را به خیانت متهم و اظهار داشت که آنها با عناصر و افراد مربوط مجاهدین مذاکرات مخفیانه داشتند. این دو جنرال، اصف دلاور لوی درستیز اردو و نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و رینس گارنیزون کابل بودند. دلاور و عظیمی هر دو مانند مسعود از ملیت تاجک بودند. دوری هر دو جنرال کلیدی رژیم از نجیب غیر منتظره و غیر قابل پیشبینی نبود. جنرالان رده بالای نظامی مربوط ملیت پشتون نیز دست به چنین خیانتی زدند. آنها تماس‌ها و مذاکرات مخفی خویشرا با رقیب سرسخت مسعود و اکستریمیست مشهور، گلبدین حکمتیار پشتون داشتند. وابستگی عنعنوی قومی در افغانستان که بعضی‌ها انرا خیانت میدانند تاثیرات منفی خویش را در داخل کابینه نجیب و کارکنان و کادرهای ح د خ ا عمیقا بر جا گذاشت. تعدادی از اعضای کابینه اش در جستجوی شامل شدن در تقسیم قدرت بعد از سقوط رژیم حاکم بودند. وزیر امور خارجه (وکیل- تاجک)، با

دلاور، عظیمی و مسعود پیوست. معاون، تاجک نجیب در حزب وطن، بصورت مطمئن در مصاحبه ای با ژورنالستان گفت که "نجیب باید برود."^{۱۲۳}

بهانه جنرال دوستم برای بغاوت:

دکتر نجیب‌الله نه مانند حفیظ‌الله امین دیکتاتور بود و نه ناسیونالیست تنگ نظر یا عظمت طلبی که جز ملیت و قوم خود به دیگران به چشم کم بنگرد و تا آنجا که اطلاع داریم، جنرال رشید دوستم از یک و جنرال نبی عظیمی تاجیک، بر اثر توجه و تشویق او سریع‌تر و بهتر از رجال منسوب به ملیت پشتون رشد کردند و بمدارج عالی نظامی ارتقا نمودند.

اکنون سنوالی مطرح میشود که، چه چیزی میتوانست، دو رقیب دیرینه (جنرال دوستم و احمدشاه مسعود) را که تا یک ماه قبل در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار با هم می‌جنگیدند، با هم آشتی دهد و متحد سازد؟ آیا هر دو از یک ملیت و یک نژاد بودند؟ آیا هر دو صاحب یک عقیده و یک مفکوره بودند؟ آیا منافع شان مشترک بود و بعد از سقوط نجیب‌الله قدرت به این دو تعلق میگرفت؟ پاسخ این سوال، مثبت نیست.

قبل از علنی شدن بغاوت جنرال دوستم در برابر نجیب‌الله، موضوع تقرر اشخاص منسوب به ملیت پشتون در صفحات شمال کشور، در میان مخالفان دولت نجیب‌الله سنوالم برانگیز شده بود. و همینکه جنرال دوستم مخالفت خود را با موجودیت کارمندان عالی رتبه پشتون به نجیب‌الله خاطر نشان کرد، رئیس جمهور بناچار زیر بار رفت و مامورین مورد نظر جنرال دوستم را از مزار شریف تبدیل نمود. اما این زمانی بود که جنرال مومن قوماندان لوائ سرحدی حیرتان در برابر فرمان رئیس جمهور ترمرد ورزیده و گویا اتحاد مخالفین تحقق یافته بود.

انگیزه ایتلاف هر چه می‌خواهد باشد، اما باید توجه داشت که این امر نیز یکی از طرح‌های تفرقه افگنی روس‌ها در افغانستان بود تا بدین بهانه وحدت ملی افغانها بر هم بخورد و جنگ‌های قومی، مذهبی و لسانی چنان افغانها را از هم بدور و دشمن یک دیگر بسازد که دیگر کسی ب فکر گرفتن نام غرامات جنگی از روس‌ها نیفتد.

بهرحال رهبران جناح‌های ایتلاف در حالیکه ظاهراً برای سقوط نجیب‌الله سعی بکار بسته بودند، اما در باطن هر کدامشان نقشه و طرح خود را داشتند تا در صورت امکان قدرت را خود بدست آورند و حریف را کنار بزنند.

^{۱۲۳} بصیر همت، مقاله پادشاه گردشی، سایت آریانی، از عزیز جرنی، آرشیف مقالات سیاسی

در مرکز، ظاهراً آصف دلاور (لوی در ستیز) نبی عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل، سیداعظم سعید قوماندان گارد ملی، عبدالفتاح قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی [باقر فرین معاون دوم وزارت امنیت،] در همبستگی و تفاهم کامل با کارمل و محمود بریالی هواخواه دوباره‌گردانی قدرت به کارمل بودند. اما فرید مزدک، نجم‌الدین کایوانی، یارمحمد معاون اول وزارت امنیت دولتی، وکیل، وزیرامورخارجه با عده‌یی دیگر از جنرالان و افسران تاجیک، خواهان انتقال قدرت به احمدشاه مسعود بودند.

نقش احمدشاه مسعود در سقوط نجیب الله

یکی از قوماندانان مشهور و مطرح در جنگ مقاومت علیه شوروی سابق و طالبان احمدشاه مسعود است. مسعود فرزند یک افسر اردوی افغانستان بود، در لیسه استقلال کابل درس خوانده و سپس در پولی‌تخنیک کابل به تحصیلاتش ادامه داده است. اما قبل از آنکه تحصیلاتش را تمام کند، علم بغاوت در برابر رژیم داود بر افراشت و از اكمال تحصیل در انیستیتوت پولی‌تخنیک دست شسته است.

مسعود از اوایل ماه سرطان ۱۳۵۴ (اواخر جون ۱۹۷۵) بدستور استخبارات پاکستان علیه رژیم داود، دست به شورش زد. اما شورش او از طرف نیروهای دولتی سرکوب گردید و خودش مجبور شد به پاکستان برگردد. بدنبال شورش هرات مسعود در (آوریل ۱۹۷۹)، دوباره وارد کشور شد و در رأس قیام مردم پنجشیر قرار گرفت. مبارزات و نبردهای مسعود در زمان حضورقشون سرخ شوروی، نکته اوج شهرت اوست.

متاسفانه من صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ کتاب خود را نا آگاهانه از روی روایات خویشاوندان احمدشاه مسعود، وقف توصیف کارنامه های او نموده ام که بعدها در اثر انتشار کتابهای جنرالان روسی و نویسندگان امریکائی که احمدشاه مسعود را از نزدیک می شناخته اند و مطالبی بسیار با اهمیتی در باره کارکردها و روابط چند جانبه وی با سازمانهای استخباراتی کشورهای منطقه نوشته اند، من از آن نوشته هایم سخت پشیمان شدم و در این اندیشه بودم تا در چاپ بعدی کتاب آن سخنانم را پس بگیرم و کتاب را از آلودگی در وصف یک جاسوس پاک نمایم، سرانجام در یک مقاله جداگانه زیرنام: تکمله ای بر صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ کتاب "کودتای ثور و پیامد آن در افغانستان" (به ارتباط شخصیت مسعود) نوشتم و در سال ۲۰۰۶ در پورتال افغان جرمن گذاشتم، اکنون همان مقاله را در زیرمی آورم.

«یکی از چهره های مطرح در جنگ مقاومت علیه شوروی سابق و طالبان احمدشاه مسعود است. تا اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته من جداً در جستجوی چهره های تابناک جنبش مقاومت در برابر ابرقدرت شوروی می‌گشتم تا بر مبنای کارنامه های ماندگار شان درس هایی تاریخی آماده کنم، مگر هر قدر در میان رهبران تنظیمهای جهادی پرس و پال کردم، کسی را که از لحاظ وطن پرستی، غرور ملی، درایت سیاسی، استقلال فکری و عملکرد مستقل خود در مقابله با قشون شوروی کارنامه آفریده باشد، نیافتم تا برای نسل های آینده وطنم سرمشق والگو قرار بدهم. اما در میان قوماندانان جهادی، چنین چهره هایی سراغ میشدند. از آن میان احمدشاه مسعود پنجشیری، علاء الدین خان هراتی و عبدالحق ننگر هاری، گل آقا شیرزوی و چند تایی دیگر مشهورتر و نام آورتراز دیگران بودند و مسعود بلندآوازه ترین همه بود، زیرا رسانه های معتبر بین المللی چون: رادیو بی بی سی، صدای امریکا و صدای آلمان و رادیو بین المللی فرانسه و غیره هر وقتی که از افغانستان نام برده میشد، در توصیف و تمجید احمدشاه مسعود و مقاومت او در برابر قشون سرخ داد سخن می دادند. پس من هم در زیر تاثیر تبلیغات این رسانه ها به مسعود خوش بینی و دل بستگی پیدا کردم، و او را به عنوان یک چهره تابناک مقاومت در برابر تجاوز بیگانه برکشور، در محفوظات ذهنم نگهداشتم و بعدها که از کشور مجبور به مهاجرت شدم، در کتابی که زیر نام «کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان» طی سالهای ۹۵-۱۹۹۳ نوشتم، از او به عنوان یک عنصر مستقل و با درایت نظامی - سیاسی یاد کردم که بدون وابستگی علنی یا مخفی با کدام کشور خارجی، خود مستقلانه عمل میکرده است و بارها قشون شوروی را در شاهراه سالنگ مورد ضربات مرگبار نیروهای خود قرار میداده است.

اما در آثار و کتاب های که بعدها از سوی رجال سیاسی و نظامی شوروی و نیدخل در قضایای افغانستان نوشته و انتشار یافتند، دیده میشود که متأسفانه بر عکس تبلیغات رسانه های معتبر غرب، چهره این «قهرمان پنجشیر» بس نامطلوب از آب بدرآمد. به سخن دیگر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، طی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸، از سوی مشاورین و جنرالهای ارشد روسی نیدخل در قضایای افغانستان کتب بسیاری نوشته و منتشر شدند، که از آنجمله اند:

۱- جنگ در افغانستان، نوشته گروهی از صاحب منصب ارتش روسیه، انستیتوت

تاریخ نظامی روسیه، ۱۹۹۲

۲- ارتش سرخ در افغانستان، جنرال بوریس گرومف، چاپ مسکو، ۱۹۹۴

۳- طوفان در افغانستان، جنرال لیاخفسکی، چاپ مسکو، ۱۹۹۵

۴- تراژیدی و شهامت افغان، تالیف ستر جنرال لیاخوفسکی، (این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده و بروس ریچاردسن، ژورنالیست آزاد امریکانی بر آن نقدی نوشته)
 ۵- افغانستان، مسایل جنگ و صلح، نوشته گروهی از دانشمندان روسی، اکادمی علوم مسکو، ۱۹۹۶

۶- افغانستان، پس از بازگشت سپاهیان شوروی، نوشته محمودقاریف، سرمشاور نظامی داکترنجیب، چاپ، ۱۹۹۸
 ۷- در پشت پرده های جنگ در افغانستان، نوشته جنرال الکساندر مایوروف، سرمشاور نظامی قشون سرخ در افغانستان (چشمدیدهای نویسنده در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ از افغانستان است، تاریخ تالیف و سال چاپ ندارد).

شش کتاب از کتب مذکور به استثنای کتاب شماره ۴ توسط عزیز آریانفر ترجمه و بعد از چاپ کتاب من در سال ۱۹۹۵، در اروپا انتشار یافته اند. شاید کتاب شماره ۴ نیز توسط آریانفر یا کسی دیگر ترجمه شده باشد، مگر نویسنده این سطور بر آن دسترسی نیافته است.

در تمام این آثار درباره رهبران حزب دموکراتیک خلق و رهبران تنظیمها و شخص مسعود مطالبی نوشته شده و قضاوت هایی صورت گرفته است. و در برخی از این آثار از عقد قراردادهای مخفی بین سپاه چهل شوروی و احمدشاه مسعود پرده برداشته شده است. از جمله این قراردادهای خلاف مصالح ملی، قراردادی است که از سوی قوماندان سپاه چهل و احمدشاه مسعود به امضا رسیده، به متن آن در زیر توجه کنید:

مناسبات باهمی بین زعامت قوای شوروی مقیم در افغانستان

وقوای مسلح مخالف مقیم پنجشیر

در مورد شرایط روابط دوجانبه بین رهبری قوای اشغالی در افغانستان و مخالفین پنجشیر بانیات نیک و به آرزوی تحکیم صلح در افغانستان، طرفین عاقدین با پذیرش و جایب ذیل معاهده را امضاء می نمایند.

۱- گروه مسلح پنجشیر کلیه عملیات نظامی خود را در سالنگ جنوبی و مناطق همجوار متصل به شاهراه کابل_ حیرتان، بشمول استعمال هرگونه اسلحه در مناطقی که بدست قوای مسلح پنجشیر قرار دارد، علیه مواضع قوای شوروی، قوای افغانی، محافظین سرحدی (MGB) و سارندوی (Tsarandoi) متوقف سازد.

۲- گروه مسلح پنجشیر مسئولیت حفظ خطوط مخابراتی بین تاجیکان (Tadjhikan) و چاگانی (Chaugani) را بدوش گرفته و مانع حمله، قطاع الطریقی و سایر اعمال خصمانه علیه قوای شوروی و افغانی گردد.

۳- طرف شوروی طبق موافقه دوجانبه مسولیت تهیه تدارکات، ضروریات فوری و سایر مواد مورد احتیاج را برای تقویه و نگهداری پنجشیر و سایر مناطق متعلقه برحسب وقت تعیین شده بدوش میگیرد.

۴- به سایرگروه ها و دسته جات مسلح اجازه داده نخواهد شد تا در مناطق مربوطه داخل شده و علیه قوای شوروی و قوای افغانی دست به حملات تروریستی و تخریبی زده و پایپ لاین را منهدم نمایند.

۵- تبادلہ معلومات و مساعی مشترک در جهت پیدا کردن اتباع شوروی و افغانی که در منطقه مورد بحث مفقود شده اند صورت خواهد گرفت.

۶- در صورت خلق و اوج تشنج، مشاوره لازم در مورد اجتناب عملیات جنگی و برقراری صلح در منطقه مورد نظر بین دوجانب بعمل خواهد آمد.

۷- ساحه این پروتوکول در سرتاسر قلمرو ۳۰ کیلومتری در هر دو سمت خطوط مواصلات بین تاجیکان و چاگانی امتداد و اعتبار خواهد داشت. در ماورای این قلمرو، قوای شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیاتی به منظور امحای گروه ها و قطعات مسلح مربوط به تنظیم های دیگر که عملیات نظامی را علیه هر دو جانب متعاقدین متوقف نساخته است، انجام دهد.

۸- پروتوکول حاضر از لحظه امضا و صحه گذاشتن به آن مرعی الاجر میشود.

منبع: عملیات گروه-MOSSSR - در افغانستان، دسامبر ۱۹۸۸ (این سند بوسیله جنرال گروموف، جنرال تنی و احمدشاه مسعود امضای گردیده) (Shebarshin) شبارشین ۱۷۷-۲۱۴) (رک: میر عبدالرحیم عزیز، درد دل افغان، شماره ۶۵، ص ۳۱-۳۲، مقاله دومعهده و دو خیانت)

اما روسها قبل از عقد این موافقت نامه، متن پروتوکولی را به مسعود فرستاده بودند و بعد آنرا با مسعود امضا کردند که برطبق آن تمام ولایات شمال هندوکش تحت اداره مستقیم مسعود قرار میگرفت و عملاً افغانستان به شمال و جنوب تجزیه میشد، آن پروتوکول دارای مواد آتی بود:

پروتوکول شماره: (۱)

محتویات سندی که از طرف فرماندهی سپاه شوروی تانید گردیده قرار ذیل اند:

- ۱ تأسیس محلات تاجیک نشین با خودمختاری داخلی قوم تاجیک به داخل چوکات افغانستان متحد، به شمول ساحه اراضی ولایات بدخشان، تخار، کندز، بغلان، قسمت های پروان و کاپیسا و همچنین اقسام حکومت های خود مختار به داخل این ساحه.
 - ۲ نمایندگی از قوم تاجیک و اشغال مقامات مشخص دولتی ب داخل ارگان های ریاست جمهوری، پارلمان ملی و کابینه وزرای افغانستان.
 - ۳ شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی بحیث یک حزب مستقل و دارای حقوق مساوی در افغانستان
 - ۴ تأسیس یک قوای نظامی منظم تاجیک به اساس تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان و شمول آن در اردوی افغانستان تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی به ارتباط منافع ملی (مقصد از منافع تاجیک است) به ارتباط اهداف عمومی حکومتی به شمول حفاظت شاهراه حیرتان - کابل.
 - ۵ تأمین صلح به داخل چوکات خودمختاری قوم تاجیک و تاسیس شرایطی برای بازگشت زندگی عادی برای تاجیک.
 - ۶ موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقه شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان درین موضوع، همچنان کمک های چند جانبه به شمول کمک های اقتصادی، طبی و انواع دیگر کمک ها همچنان انکشاف تجارت سرحدی.
- سند متذکره توسط سفیر کبیر شوروی یوری ورانتسوف و توسط جنرال وی - ای وارنیکوف مطرح و موافقه شده بودو آنها به نوبه خود این موضوعات را از ملاحظه و منظوری رهبری جمهوری افغانستان گذشتانده اند.
- هیأت شوروی در آن زمان که اسناد را تبادل کردند عبارت بودند از :
- یوری - ام ورانتسوف، سفیر کبیر شوروی، جنرال وی - ای - وارنیکوف قوماندان گروپ عملیاتی نظامی وزارت دفاع شوروی. (رجوع شود به توفان در افغانستان، از الکساندر لیاخوفسکی، صفحات ۲۱۲ - ۲۱۳، احمدشاه هوتکی، احمدشاه مسعود در آئینه تاریخ، شاه محمود مستمند، مقاله دشمنان استقلال ملی و نجاتگران تجزیه طلب، در افغان جرمن آنلین)

با مراجعه به کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» به ملاحظه میرسد که احمدشاه مسعود شش سال قبل از معاهده ۱۹۸۸، نیز با ارتش سرخ معاهده ای بسته بود.

جنرال بوریس گروموف، مولف کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» در این مورد مینویسد: «در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم. ما توانستیم با

احمدشاه مسعود تماس های بس پایدار برپا کنیم که تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یابند. طی زمان حضور نظامی ما در افغانستان کار ما با مسعود با موفقیت های متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دار و دسته او را زیر کنترل داشت به ویژه در سال ۱۹۸۲ نماینده سپاه چهل و شش احمدشاه مسعود موافقتنامه ای را به امضاء رسانیدند که در آن مسعود تعهد سپرده بود به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی به جایی که فرمانروای بی چون و چرای آن بود، آتش نکشاید. برپایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید برضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند.^{۱۲۴} جنرال بوریس گروموف در ادامه سخنانش میگوید: «ماموران KGB از روند کار ما با مسعود و دورنماهای آن به میزان لازم باخبر بودند.»

گروموف جای دیگری مینویسد: «... ساده لوحانه خواهد بود اگر بپنداریم که ارتش فرانیرومند شوروی توانایی آن را نداشت که دار و دسته مسعود را کاملاً تار و مار کند... رهبری نظامی شوروی در افغانستان هرگونه امکانات را در اختیار داشت که هرگاه لزومی پیش می آمد ما مسعود را نابود می ساختیم. شخصاً نزد من هیچگاهی در این زمینه تردیدی پیدانشده بود و اکنون هم بدین باور هستیم. مسعود خود به خوبی وضعیت خود را درک میکرد که طبعاً این امر در سیاست ها و برخورد وی با نظامیان شوروی تاثیر میگذاشت. او همواره میدانست که چه چیزی به او اجازه داده میشود و به خاطر چه چیزی به شدت تنبیه خواهد گشت.»^{۱۲۵}

من از زبان جنرال خوشحال پیروز (صافی) که از جنرالان شجاع و باشهامت اردوی ملی افغانستان بود و در جنگ جلال آباد در دفاع از وطن سهم فعال گرفته و یک پایش را از دست داد و بعد از سوی رژیم داکتر نجیب به لقب قهرمان شناخته شد و پس از سقوط رژیم داکتر نجیب مجبور به مهاجرت شده، اکنون در کشور سوئد زندگی میکند. در دیدارهای که با وی داشته ام میتوانم بگویم که وی اطلاعات وسیعی در مورد مخالفان رژیم داودخان از قبیل: احمدشاه مسعود، مجید کله کانی و بحرالدین باعث و گلبدین حکمتیار و در مجموع درباره مردم کوه دامن و پروان و کاپیسا و شمال کشور دارد، زیرا که خودش سالهای زیادی در این مناطق وظیفه اجرانموده و تمام دره ها

^{۱۲۴} - جنرال بوریس گروموف، ارتش سرخ در افغانستان، ص ۱۱۹
^{۱۲۵} - همان اثر، ص ۱۲۱ - ۱۲۲

وجلگه ها و رودخانه ها و وادی های شمال و شمال شرق کشور را بچشم سردیده و به این ارتباط صاحب معلومات دقیق و دست اول میباشد.

وی روزی در مورد احمدشاه مسعود از چشم دید خود میگفت که : درسال ۱۳۶۱ (=۱۹۸۲) در یکی از عملیتهای مشترک قشون سرخ و اردوی دولتی برپنجشیر، احمدشاه مسعود در قلعه ای در محاصره افتاد و هنگامی که نیروهای دولتی اطراف قلعه را تصفیه و میخواستند به قلعه وارد شوند و محصورین را دستگیر کنند، از سوی رهبری قشون شوروی هدایت رسید که بقیه عملیات را به کماندوهای قشون سرخ واگذار شوید! صاحب منصبان اردوی افغانستان که تا رسیدن به فتح قلعه، تلفات زیادی داده بودند، از این دستور شورویها سخت ناراحت شدند. بهر حال کماندوهای شوروی با هلیکوپتر سر رسیدند و به قلعه نفوذ کردند و پنج شش نفر از اسراء داخل قلعه را که یکی از آنها احمدشاه مسعود بود با خود در هلیکوتر سوار کرده بردند. اما بجای اسارت مسعود خبر فرار وزنده بودن او از امام صاحب پخش شد. جنرال خوشحال افزود که مسعود بعد از امضای آتش بس با شورویها در مدت سه سالی که متعهد به آتش بس بود، به اتحاد شوروی سفر کرده بود و در آنجا آموزش های لازم دیده است.

بدینسان بعد از دستگیری مسعود توسط شورویها است که مسعود با امضای قرارداد همکاری با سپاه چهل شوری تن در میدهد و شورویها او را به عنوان الترنیتیف بعدی حاکمیت در افغانستان زیر چتر حمایت خود میگیرند و دونفر بادی گارد GRU (استخبارات نظامی شوروی) را برای حفاظت مسعود میگذارند که تا فرار مسعود به تالقان و تخاردر کنار مسعود قرار داشتند. در آغاز من به این سخنان باور نمی کردم تا اینکه کتاب جنرال بوریس گرومف را دیدم و توافقات مسعود را با سپاه چهل در آن کتاب خواندم، دیگر شک و تردیدم از این روایت آگاهان حزبی برطرف شد.

* * *

افزون براین، اگر از کتب نویسندگان اروپایی در مورد افغانستان، صرف نظر کنیم، از سوی نویسندگان مستقل و همچنان ماموران اداره اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) نیز کتابهایی در باره افغانستان و جنگ با قشون شوروی نوشته شده و به نشر رسیده اند که در آنها به وابستگی های مسعود با سازمانهای استخباراتی کشورهای غربی نیز اشاره شده است.

از جمله افغانستان شناسان معروف امریکایی یکی هم آقای بروس ریچارد سن Bruce Richardson است که کتاب «سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای میانه و افغانستان» را نوشته است. در این کتاب نیز ارتباط و همکاری مسعود با سازمان

جاسوسی KGB برملا شده است و چون این کتاب (مثل سایر کتب فوق الذکر) در دوران حیات مسعود نوشته شده و توسط پوهاند داکتر سیدخلیل الله هاشمیان ترجمه گردیده است، بنابراین اهمیت مطالب و محتوای آن بیشتر از همه آثاری است که در غیاب مسعود به نگارش گرفته شده اند. در این کتاب نکات و مطالب بسیاری از همکاری و ارتباطات مسعود با KGB و ارتش سرخ در افغانستان دیده میشود و جای تعجب این است که خود مسعود هرگز در رد مطالب آن کتاب، لب نکشوده و حتی در کدام مصاحبه نی هم به تردید مطالب مندرج در مورد خود اشاره نی نکرده است. آیا آنچه را ریچاردسن نوشته بود، حقیقت داشت که مسعود نمیتوانست به تردید آن بپردازد و یا اینکه از نظر مسعود این نوشته ها آنقدر بی اهمیت بودند که تصور میکرد کسی به این حرفها توجهی نمیکند و یا اگر توجه کند باور نخواهد کرد. غافل از اینکه این نوشته ها به تاریخ سپرده میشوند و تاریخ بر مبنای همین بازمانده ها قضاوت و حکم خود را در مورد وی صادر میکند.

آخر چرا یک محقق امریکایی که نه با مسعود کدام رقابت سیاسی، زبانی، تباری و دینی دارد، و نه رقابت جانشینی و سلطه جونی، خواب راحت را بر خود حرام میکند، رخت سفر برمی بندد و از امریکا بلند میشود و با مصارف خود به روسیه میرود و با رجال و شخصیت های ذیدخل روسی در جنگ افغانستان مصاحبه هایی انجام میدهد و سپس به امریکا برمیگردد و با مراجعه به اطلاعات و آثار متعدد در باره تجاوز شوروی بر افغانستان، کتاب مینویسد و آنرا از هر جهت مستند و مستدل ارائه میکند. اواز نوشتن کتابش چه هدفی داشت؟ مگر نه این است که خواسته با اینکار خود حکومت و مردم امریکا و شاید مردم جهان را با سیاست روسیه آشنا بسازد؟ و نمونه نی از این سیاست را در ماورای قفقاز و آسیای میانه و افغانستان، در وجود احمدشاه مسعود پنجشیری به نمایش بگذارد؟ اما مسعود چنان مست قدرت و شهرت خود است که با وجود باخبری از محتویات کتاب، حتی یک جمله در تردید آن اظهار نمیکند. این سکوت میرساند که حرفها و سخنان ریچاردسن امریکایی بی اساس و بدون دلیل و برهان قوی نبوده است و شاید اگر مسعود حرفی برخلاف مطالب کتاب در مورد خود میگفت، ممکن بود ریچاردسن از امریکا بلند شود و اسناد و مصاحبه های و یاد داشتهای خود را که از رجال و شخصیت های ذیدخل در قضایای افغانستان در اختیار او گذاشته بودند، در جلو مسعود میگذاشت و برای اثبات ادعای خود تا پای میز دادگاه هم با مسعود میرفت و جنرالها و اشخاصی را که در مورد مسعود به او معلومات داده بودند، به پای میز شهادت رویا رونی با مسعود قرار میداد. ریچاردسن برای ایقان خود و خوانندگان اثرش حتی باشخص گرباچف رهبر اتحاد شوروی سابق نیز در رابطه به همکاری و وابستگی احمدشاه مسعود با

سازمان استخبارتی شوروی مصاحبه کرده است و گریباچف بصراحت اظهار داشته است که: «بلی مسعود برای ما کارمیکرده است.» و ریچاردسن این مطلب را ضمن مقالته در بخش انگلیسی جریده «افغان رساله» در سال گذشته به چاپ رسانده است. بنابراین ریچاردسن برای اثبات ادعای خود، شاهدهی چون گریباچف رامیتواند حاضر کند، اما مسعود و هوادارانش برای تردید چنین اتهامی چه کسی را به شهادت خواهند طلبید؟

بروس ریچاردسن در یکی از مقالات خود تحت عنوان (QUID PRO QUO) که در شماره ۱۰۳ مجله آئینه افغانستان ونیز در افغان رساله (شماره ۸۴، اپریل ۲۰۰۶) در بخش انگلیسی به چاپ رسیده، سند دیگری از قلم شارژدافر سفارت امریکا در کابل را در سال ۱۹۸۶ پیرامون سازشهای احمدشاه مسعود بدست میدهد و مینویسد: «آقای بروس امستز Bruce Amstutz شارژدافر وقت امریکا در کابل در کتابی تحت عنوان "افغانستان، پنج سال اول اشغال شوروی" نوشته است: تقاضای مبلغ ۳۵۰ هزار دلار در بدل تجدید قرارداد آتش بس سر از ماه فروری ۱۹۸۳، هنگامی که قرارداد آتش بس مذکور در ماه فیبروری ۱۹۸۴ خاتمه یافت، مسعود برای انعقاد یک قرارداد جدید سه شرط را به شورویها پیش کرد:

۱- دوبرابر پول سابق،

۲- دوام تماس و مشوره مستقیم با قوماندانان شوروی

۳- تسلط و اداره مستقل دره پنجشیر توسط خودش (صفحه ۲۹۲ کتاب مذکور)

داکتر الکزاندر فیدوتوف Dr. Alexander Fedotov آمر اداره استخبارات اوکراین که بعداً به KGB ضمیمه شد، در یک مکاتبه شخصی مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۹۲ افشاء کرده است که یک صاحب منصب KGB موسوم به کرنیل زاکین قدیروف (Col. Zakin Kadyrov) شخصاً مبلغ چند صد هزار دالر نقد را در سال اول جنگ شوروی منحیث قسمتی از تادیات مربوط به قرارداد آتش بس به احمدشاه مسعود رسانده و تسلیم داده است. (افغانستان، انجام تسلط تروریستی شوروی، ص ۳۷) بروس ریچاردسن می افزاید که به قرار اسنادی که از اداره استخبارات نظامی شوروی افشاء شده، قبل از عقب نشینی سپاه شوروی یک هیات مختلط وزارت های خارجه و دفاع شوروی زیر نظر وزیر خارجه "شوارد نادزه" و "کریچکوف" و "شینکوف" و "جنرال خارملوف" و "پسکوف" به معیت "کاپیتان رژنوف گوچاروک" به حیث ترجمان هیات، از طریق ارتباطات قبلی که با مسعود قایم شده بود، قراردادی را با احمدشاه مسعود بامضاء رساندند که به موجب آن امنیت شاهراه سالنگ برای عبور سپاه شوروی از طرف احمدشاه مسعود تضمین شده بود و در بدل این خدمات برای مسعود یک میلیون

دالر داده شد. وقتی سپاه شوروی عقب نشینی را شروع کرد در تخطی با آن قرارداد، حملات هوایی و توپخانه زمینی و راکتی بالای قریه جات واقع دوطرف شاهراه سالنگ انجام داد و تلفات سنگینی به مردم بی دفاع محل وارد آمد، مسعود به ارتباط این حملات توسط مشاور روسی خود نامه ای به سفیر شوروی «ورانتسوف Vorontsov» فرستاد و او را به اقدامات انتقامی تهدید کرد، مگر حملات توسط سپاه شوروی ادامه یافت و مسعود هیچگونه اقدامی ننمود، چونکه بار دیگر پول زیادی به او داده شده بود. «آئینه افغانستان، شماره ۱۰۲، ص ۲۴»

بروس ریچاردسن به استناد کتاب - *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror* (صفحه ۱۰) نوشته "کاتی گانون Kathy Gannon" که مدت ۱۸ سال در مورد افغانستان مطلب نوشته، در مورد سیاست پشتون زدانی مسعود مینویسد که: «مسعود یک شخص پراگماتیک بود و قراردادهای زیادی با اتحاد شوروی امضاء کرد و در سالهای اول تجاوز و اشغال شوروی گروه های قوم پشتون را از دره های متصل به کوه های هندوکش که وطن آبانی او بود، نابود ساخت تا قدرت و تسلط مستقل خود را در شمال مستقر سازد و نشان بدهد که تاجکها در شمال کشور بی رقیب میباشند.» «آئینه افغانستان، شماره ۱۰۱، ص ۴۹»

بروس ریچاردسن از قول جنرال لیاخوفسکی مولف کتاب "تراژیدی و شهادت افغان" (که به زبان انگلیسی ترجمه شده و شامل ۸۰۰ صفحه و ۳۴۰ تصویر از جنگ شوروی در افغانستان است) و در صفحات ۶۳۰ تا ۶۷۴ آن کتاب تمام نامه های خصوصی و قراردادهای رسمی احمدشاه مسعود با اولیای امور شوروی درج است.... مینویسد که: "احمدشاه مسعود پلان تجزیه افغانستان را از ابتدا روی دست داشت. تا کشور "تاجکستان بزرگ" راتحت زعامت خود تاسیس کند." (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۰، ص ۱۶) متن مقاله ریچاردسن در ختم این مقاله بیاید.

* * *

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا، مقالات و کتابهای بیشتری در ارتباط به افغانستان و تجاوز شوروی بر آن انتشار یافتند، از جمله میتوان از کتب زیر نام برد:

۱_ بوش در جنگ، نوشته و دوارد.

۲_ جنگ های نامرئی، نوشته ستیف کول (عضو سیا)

۳_ الاشه شکن، نوشته گری برنتسن (عضو سیا)

۴- *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror* نوشته کاتی گانون

ژورنالیست موظف در امور افغانستان.

۵- جنگ بی پایان، نوشته بهروزخان، نیوزلین ۲۰۰۲-*End.Behrozkhane, Newsline*
March ۲۰۰۲ War without

۶- افغانستان در پنج سال اول اشغال شوروی، نوشته بروس امستتزشارژ دافرسفارت
 امریکادریکابل در سال ۱۹۹۶
(Afghanistan, The first five years of Soviet Occupation. Bruce Amstutz, ۱۹۹۶)

روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۲۲ و ۲۳ فبروری ۲۰۰۴ مطالب دلچسپی به
 ارتباط فعالیت های CIA در بدم انداختن و یا کشتن بن لادن توسط احمدشاه مسعود به
 نشر سپرد. نویسنده این مقالات ژورنالیست معروف امریکائی "Steve Cohl" است که
 مطالب مهمی در مسایل مربوط به افغانستان تا کنون نوشته است. وی مولف کتاب "
 جنگ های نامرئی تاریخ محرمانه CIA، افغانستان و بن لادن از تهاجم شوروی تا دهم
 سپتامبر ۲۰۰۱"

Ghost Wars, The Secret History of the CIA, Afghanistan And)
(Bin Ladden, From the Soviet Invasion To September ۱۰, ۲۰۰۱)
 میابشد.

نویسنده وطن پرست و حقیقت نویس افغان میر عبدالرحیم عزیز، حقایق مهم
 و تکاندهنده ای از کتاب «Ghost Wars» (جنگ ارواح) بیرون نویس کرده و در پایان
 ترجمه مقالات مورخ ۲۲ و ۲۳ فبروری واشنگتن پست افزوده است که برای روشن
 شدن مسایل و شناختن سیمای اصلی احمدشاه مسعود کمک میکند. در این
 کتاب (در صفحه ۱۱۴) گفته میشود که احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار، برهان الدین
 ربانی و سایرین در زمان ریاست جمهوری سردار محمد داود به پاکستان فرار نمودند و
 مورد استقبال زعامت آن کشور قرار گرفتند. نصیر الله بابر رئیس سازمان جاسوسی
 پاکستان ISI، احمدشاه مسعود را به پنجشیر فرستاد تا علیه رژیم داودخان دست به
 خرابکاری بزند، اما بعد از ناکامی دوباره به پاکستان فرار نمود. و در صفحه ۱۹۰ تذکار
 رفته که مسعود چگونه ماهانه مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰ دالر را بدون اطلاع «ISI» از سیا دریافت
 میکرد است، زیرا استخبارات پاکستان نیز سخاوتمندانه پول کافی در اختیار احمدشاه
 مسعود میگذاشت. طبق مندرجات صفحه ۲۱۳، سیا ۵۰۰۰۰۰۰۰ دالر را بتاريخ ۳۱
 جنوری ۱۹۹۰ به [برادر] احمدشاه مسعود تحویل داد و آنرا از نزد «ISI» پنهان کرد. در

توجه خود را بر بن لادن و همکاران وی متمرکز ساخته درحالی که معضله وسیع تر از این است که شما فکر میکنید. در مورد طالبان چه؟ در مورد حامیان طالبان در دستگاه جاسوسی پاکستان چه؟ و بالاخره در مورد کشورهای کمک دهنده آنها یعنی عربستان سعودی و امارات متحده عربی چه؟ حتی اگر ما در اجرای اوامر تان موفق گردیم، این همکاری معضله بزرگتر راحل نخواهد کرد. مامورین سیا به احمدشاه مسعود گفتند، ما با انتقادات شما موافق هستیم، لکن ما دساتیر دیگری داریم که بایست عملی نمائیم... سیا CIA بار اول در سال ۱۹۸۳ به مسعود کمک نمود، اما رابطه آنها نسبت اتکای CIA بر پاکستان در جریان جنگ های افغانها علیه شوروی برهم خورد. سازمان جاسوسی پاکستان (ISI) از مسعود نسبت اینکه وی علیه گلبدین حکمتیار به جنگ اقدام کرده نفرت عمیق داشت. گروه تندروان حزب اسلامی حکمتیار از حمایت خاص پاکستان در آن وقت برخوردار بودند. رابطه مخفی CIA با احمدشاه مسعود در سال ۱۹۹۰ در مورد مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ دالر به سردی گرانید. گری شرون (Gary Schroen) یکی از ماموران CIA مستقر در اسلام آباد این مبلغ را به برادر مسعود (احمد ضیا) تحویل داد به این اطمینان که احمدشاه مسعود باید قوای رژیم مارکسیستی افغانستان را در امتداد شاهراه سالنگ مورد حمله قرار دهد. اما قوای احمدشاه مسعود از جا تکان نخورد. «گری شرون» و سایر مامورین CIA معتقد شدند که مسعود و برادرش مبلغ ۵۰۰ هزار دالر را ماهرانه دزدیدند، اما حینی که گری شرون در ۱۹۹۶ به کابل آمد، مسعود به وی گفت که او ۵۰۰ هزار دالر را نگرفته است. یعنی پولی را که «گری» به برادر مسعود تحویل داده بود بدست احمدشاه مسعود نرسیده بود، حقیقت را خدا میداند.

گری، دوباره مسعود را در بهار ۱۹۹۷ در مرکز جدیدش در تالقان دید. درین وقت طالبان کابل را متصرف شده و احمدشاه مسعود را به مناطق شمال رانده بودند. احمدشاه مسعود غرض جلب توجه امریکا در مجادله علیه طالبان حاضر به هر نوع همکاری با CIA شد و شروع به خریداری راکت های سنتگر برای CIA در شمال کشور کرد. وی همچنان موافقه نمود که از محل اختفای بن لادن به CIA اطلاع دهد. تیم های خفیه CIA با آلات جاسوسی و اعطای مبلغ ۲۵۰ هزار دالر در هر ملاقات به دید و بازدید مسعود در دره پنجشیر آغاز کردند. نام رمز دسته اول «نالت ۱_ ۱ Nalt» بود که در سال ۱۹۹۷ ذریعه هلیکوپتر مسعود از دوشنبه بسوی پنجشیر پرواز نمودند. سه تیم دیگر هم در تابستان ۱۹۹۹ داخل پنجشیر گردیدند و آلات جاسوسی را غرض تعقیب مخابرات رادیونی طالبان در اختیار مسعود قرار دادند. علی الرغم شک و تردید اداره کلنتن در مورد احمدشاه مسعود، CIA رابطه خود را با وی عمیق تر ساخت. با وجود حیوانیت و وحشی

گری احمدشاه مسعود، اداره کلنتن آماده شدتا با مسعود درمسایل مربوط به جاسوسی همکاری نماید، اما حاضر به مسلح کردن ائتلاف شمال نگردید. بعضی از اعضای اداره امنیت ملی قصر سفید با یاد آوری از عملیات نا اجرای شاهراه سالنگ، ازاین هراس داشتند که احمدشاه مسعود چند بار دیگرپول CIA را گرفته اما کاری انجام ندهد، درنهایت اداره امنیت ملی، همکاری با مسعود را تصویب کرد.

چند ماه بعد از پروازهای متناوب تیم Jawbreaker-۵، مرکز ضدجاسوسی CIA اطلاع بدست آورد که بن لادن دریکی از کمپ های القاعده در درونته(نزدیک جلال آباد) رسید. دراین کمپ، القاعده یک مکتب غرض تربیه کدرنخبه تاسیس نموده وحتی مصروف ساختن اسلحه کیمیای بود. CIA سیا آلات جاسوسی به خطوط جنوب مسعود ارسال نمود و عمال مسعود با کمک کارکنان CIA سیا، یک محل مشاهداتی رابرای نظارت کمپ بن لادن تاسیس کردند. مسعود یک تعداد از راکت های، کاتوشای روسی را برقاطرها بار نمود وبا کماندوهای خود به تپه های مافوق کمپ بن لادن در درونته فرستاد. احمدشاه مسعود طور فریب آمیز به CIA اطلاع داد که کمپ بن لادن را با آتش راکت درهم خواهد کوبید. با وجود مخالفت مامورین سیا CIA با این ماموریت نظر به دلایل مختلف، مسعود ادعا نمودکه کمپ درونته را مورد حمله راکتی قرارداد. اما سیا CIA بعداً فهمید که چنین اتفاقی نیفتاده و مسعود حتی یک راکت هم بسوی کمپ بن لادن پرتاب نکرده است. سیا CIA یک بار دیگر به مکر و فریب مسعود آگاه گردید....

[بعد از حمله تروریستی بر کشتی امریکانی در اکتبر ۲۰۰۰ در بندر عدن] سیا CIA مجدداً به مسعود رجوع کرد و کمک های وسیع تر وکشنده تری دراختیار مسعود قرارداد. بر علاوه پول نقد غرض اعطای رشوه به قوماندانان ومقابله با ثروت روز افزون طالبان با پول عرب، مسعود به لاریها، هلیکوپترها، اسلحه خفیه، مهمات، لباس، غذا و شاید هم گلوله و توپخانه ضرورت داشت. مسعود به طیارات جنگی ضرورتی نداشت و تانک هم مطرح نبود. قیمت تمام شد این نوع کمک های مخفی بین ۵۰ تا ۱۵۰ میلیون دالر تخمین میشد ومربوط بود به اینکه قصر سفید تا کدام اندازه از خود اشتیاق و حرارت نشان میداد. طبق این پلان سیا CIA یک مرکز دایمی در دره پنجشیر تاسیس کرد و ریچ Rich، آمرشعبه بن لادن مناقشه نمود که مامورین سیا بایست طور دایم درآن منطقه باشند وبا عمال مسعود همکاری نمایند. سیا میخواست بی اعتمادی را که نسبت به احمدشاه مسعود در مورد پول خوری اش خلق شده بود از بین برده و روی این منظور در نظر داشت که کارکنان سیا مستقیماً داخل صحنه شده وبا ائتلاف شمال در بدست آوردن معلومات از محل اختفای بن لادن همکاری نمایند. آنها نمیخواستند که این بارهم

فریب احمدشاه مسعود را خورده و به یک حالت خجالت آور دیگری مانند قضیه درونته مواجه گردند.

در سال ۲۰۰۱ هنگامی که مسعود در فرانسه دعوت شده بود تا در پارلمان اروپایی صحبت کند، «گری شرون» و «ریچ» به پاریس مسافرت کردند تا به مسعود اطمینان دهند که با وجود مشکلات در واشنگتن مشتاقانه مایل اند تا مبلغ چهار صد هزار دلار را طور منظم در قبال تبادل معلومات جاسوسی به احمدشاه مسعود اعطا نمایند. مسعود با پذیرفتن این پول و وعده همکاری جاسوسی به آهستگی به ماورین CIA گفت: اگر امریکا کاری برای وی انجام ندهد، وضعیتش کاملاً خراب شده و مقاومتش هم بزودی درهم خواهد شکست. احمدشاه مسعود همچنان به خبرنگاران در شهر اشتراسیبورگ فرانسه گفت که اگر امریکا ما را کمک ننماید، این تروریستها امریکا و اروپا را صدمه خواهند زد.

در سپتامبر ۲۰۰۱ ماورین امنیت مسعود به مرکز ضد تروریستی CIA اطلاع دادند که دو ژورنالیست تلویزیون عرب از سوی کابل خطوط ساحوی انتلاف شمال را عبور نمودند. تبادل معلومات بین مسعود و CIA متمرکز بر اعراب و خارجیان در افغانستان بود، اما این دو ژورنالیست عرب مورد علاقه شعبه ضد جاسوسی CIA واقع نشد. «(رک: سایت افغان_جرمن آنلاین) و سرانجام در تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ احمدشاه مسعود توسط همان دو ژورنالیست گماشته شده از سوی القاعده ترور شد و دو روز بعد از ترور مسعود، حادثه تکانهنده ۱۱ سپتامبر رخ داد که به مرگ بیش از سه هزار امریکایی و سرنگونی برجهای تجاری جهانی در نیویارک و تخریب بخشی از وزارت دفاع امریکا در واشنگتن انجامید.

با کمی مکث بر آنچه گفته آمدیم میتوان دریافت که: نکته مهم در این گزارش، استخدام مسعود از سوی سیا CIA در ۱۹۸۳ یعنی یک سال بعد از اعلام همکاری مسعود با GRU (استخبارات نظامی شوروی) است، مگر این آمادگی مسعود با CIA از سوی ISI پاکستان بر سر مخالفت مسعود با رهبر حزب اسلامی برهم میخورد. و بار دیگر سیا در سال ۱۹۹۰ با پرداخت مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ دلار به برادر مسعود در پاکستان از او میخواهد تا شاهراه سالنگ را بر روی قطارهای اکمالاتی رژیم کابل ببندد، اما چون مسعود با سپاه چهل قشون سرخ و وزیر دفاع رژیم کابل معاهده ای را امضا کرده بود که بر قطارهای اکمالاتی از سوی افراد او اقدامی صورت نگیرد، لذا مسعود هیچ حرکتی علیه رژیم در سالنگ نکرد و بنابراین پنجم صد هزار دلار پول سیاه به هدر رفت. در کتاب «جنگهای نامرئی» (در صفحه ۱۹۸) آن تذکر گرفته است که گری شرون علاوه

بر ۵۰۰ هزار دالر مبلغ ۹۰۰ هزار دالر دیگر هم به برادر مسعود پرداخته بود. طبیعی است که سیا CIA دیگر نمیتوانست به قول و قرارهای مسعود اعتماد کند و بنابراین روابطش را با مسعود قطع کرد. در سال ۱۹۹۷ سیا CIA دوباره به مسعود رجوع میکند تا در دستگیری بن لادن آنها راکمک نماید. اکنون که مسعود کابل را از دست داده و در تالقان مستقر است، حاضر میشود با سیا در این راه گام بردارد، بشرط آنکه امریکا نیز بر پاکستان و کشورهای عربی فشار وارد نماید تا دست از حمایت طالبان بردارند، اما سیا آنرا خارج از حوزه ماموریت خود وانمود میکند، ولی با پرداخت مبلغ ۲۵۰ هزار دالر در ملاقات به مسعود از او میخواهند تا آخرین دستگاه های جاسوسی را در خطوط نزدیک به درونته، جایی که گفته میشود مرکز تربیوی القاعده و ساختن اسلحه کیمیاوی در آنجا صورت میگیرد، نصب و از طرف افراد سیا کنترل گردد. مسعود آن را می پذیرد و بعد با انتقال چند قاطر راکت برکوه های مشرف به درونته به سیا گزارش میدهد که کمپ القاعده را در درونته نابود کرده است، حالانکه سیا از طریق کانالهای خصوصی دیگر اطلاع بدست آورد که مسعود اصلا دست به چنین کاری نزده است و این دومین باری بود که سیا گول مسعود را خورده و پولش را باخته بود.

سیا برای سومین مرتبه به مسعود رجوع کرد، در این مرتبه با قبول این امر که می بایستی اعضای سیا CIA در پنجشیر بصورت دائم حضور داشته باشند، به مسعود کمک های پولی و تسهیلات دیگری وعده داده شد که قیمت مجموعی آن کمکها از ۵۰ تا ۱۵۰ میلیون دالر میرسید و چنین مبلغی را باید قصر سفید تصویب میکرد، که به وعده های مسعود باور نداشت. این وعده ها توام بود با پرداخت ماهانه چهارصد هزار دالر که از طرف گری شرون و ریچ به مسعود در اشتراک بزرگ فرانسه در بدل تبادل اطلاعات مخفی در مورد بن لادن از سوی مسعود وعده داده شد. اما انسان نمیداند که آیا سیا میخواست این بار هم به مسعود پول و مهمات جنگی کمک کند، یا اینکه با استقرار اجنت های سیا در دره پنجشیر زمینه نابودی مسعود را فراهم کنند و انتقام گول خوردن های خود را از مسعود بکشند؟

از بقیه داستان مسعود و سیا، به این نتیجه میرسیم که مسعود، زیرکانه با چندین سرویس استخباراتی، از قبیل: ISI پاکستان، CIA امریکا، KGB شوروی، سازمان اطلاعات مخفی انگلیس MI-۶، سازمان اطلاعات مخفی فرانسه، همکاری داشته است، و اما در پیوند با سیا میخواست بن لادن را در بدل یک پاداش بزرگ (طرد طالبان و قرار گرفتن خودش بجای شان) شکار کند، ولی چون سیا در این مورد تعهدی به وی

نمیداد، مسعود هم اطلاعات کجدار و مریزی در اختیار اجنت های سیا میگذاشت و بالاخره مشتش نزد سیا باز و معلوم گردید که با وجود گرفتن پول از سیا، آنها را فریب میدهد. به نظر میرسد که سیاهم عوض آن همه پول و وقت کشی و خجالت زدگی، ضربه خود را بصورت غیر مستقیم و احتمالاً توسط نزدیکانش برمسعود وارد کرده باشد و عاقبت با نابودکردن احمدشاه مسعود از صحنه سیاسی و نظامی افغانستان، مسنولیت ترور وی به گردن دوتن ژورنالیست عرب تبار افتاد که با او یکجا نابود شدند.

بدینسان دیده میشود که «شیر پنجشیر» کسی نبوده، جز یک عنصر وابسته به بیگانه گان که بخاطر شهرت و رسیدن بقدرت بسی از مجاهدین تنظیمهای رقیب و نیز هزاران کس از شهریان بیگانه کابل را خانه خراب و سر به نیست کرده است و سرانجام خود نیز قربانی این جاه طلبی مفرط خود شد.

آمر صاحب و شورای نظار او را بیشتر بشناسید:

افزون بر آنچه گفته آمدیم، لکه سیاه دیگری که بر دامن مسعود دیده میشود، غارت صدها و هزاران تن لاجورد و لعل و زمرد و سنگ های قیمتی از کوه های پنجشیر و بدخشان است که توسط افرادشورای نظار از معادن افغانستان که سرمایه ملی است و به تمام ملت تعلق دارد، بدون هیچگونه مجوز قانونی بیرون کشیده شده و در بازارهای پاکستان و فرانسه و دبئی و کشورهای عربی و سویس و ایتالیا و تایلند و غیره به فروش رسیده و پول آن به حسابهای مسعود و ربانی ریخته شده است. باری در عهدحکومت داکترنجیب الله، فیلمی از غارت و قاچاق معادن افغانستان توسط دلانان شورای نظار و جمعیت اسلامی درکابل به نمایش گذاشته شد، آیا آن روز فرا نرسیده تا در این مورد پرس و پال صورت گیرد و عاملین را اگر حضوردارند و یا غایب اند، محکوم کنند تا درس عبرتی باشد برای دیگر دزدان ثروتهای ملی.

اخیراً دستگیر پنجشیری در مخالفت کاملاً ضد «ملی» و ضد «افغانی» (درسایت آریانی) نوشته بود: «من باور دارم که همه معادن زمرد، لاجورد، یاقوت، آهن، مس، آبهای مست و خروشان عناصر طبیعی، میراثهای تاریخی، فرهنگی و بیک سخن ثروتهای مادی فرهنگی تاریخی زیر زمین و روی زمین افغانستان، به همه گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن وطن واحد و تجزیه ناپذیر ما تعلق میگیرد و ثروتهای مادی و فرهنگی سرشار مردم ما اند.» اگر او به این قول خود صادق است، چرا

به عنوان یک عنصر وطنخواه، بر این غارت آشکار ثروت‌های ملی که از سوی شورای نظار به تاراج برده شده، اعتراض نمی‌کند؟ آیا این خاموشی شان جز ترس از دشمنی باسران شورای نظار و یا رعایت حال وطنداران پنجشیری اش معنی دیگری میتواند داشته باشد؟ آیا از نظر ایشان سایر اقوام کشور هم اجازه دارند تا منابع طبیعی زیر زمین و روی زمین را که در محل سکونت شان قرار دارد، به بهانه ضعف حکومت مرکزی غارت کنند و به خارج انتقال داده بفروشند و پول آن را در حسابهای شخصی خود بریزند؟

اکادمیسین پنجشیری، آیا تخمین زده میتواند که از تونلی که بطول ۵-۶ کیلومتر در دل کوه های لاجورد بدخشان توسط شورای نظار و جمعیت کنده شده، چه مقدار لاجورد غارت شده و پول آن به حساب کدام اشخاص سرازیر شده است؟ و اگر این کارها بدون مجوز قانونی خودسرانه صورت گرفته باشد، نام این دستبردها را خیانت به ثروت‌های ملی میدانند یا خدمت به شورای نظار؟ این همه غارت ثروت های ملی و تاراج گنجینه های فرهنگی برای سران شورای نظار کافی نبود که سرانجام لقب قهرمان ملی را هم از چنگ ملت غارت کردند و آن را به نام کسی پیوند زدند که با هیچ معیار قانونی، انقلابی، کودتائی، جهادی، جز با معیار غارت و دزدی برابر نیست.

در مقاله ای تحت عنوان "جمعیت اسلامی و شورای نظار و مسعود را بیشتر بشناسیم" بقلم بریالی نربابانی می خوانیم که: «در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط مسعود و باند وطن فروشش، می باید از گزارش «اسوشیتدپرس» مورخه ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۱ نقل کرد: «دراگست ۱۹۸۰ مسعود به کان زمرد دره خنج دست یافت»؛ و یا از مجله «جیمز و جیمولوزی» شماره ۲۷ بهار ۱۹۹۱، صفحات ۲۶ تا ۳۹ که در بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانه احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکایی می رسد»؛ «رک: احمد شاه مسعود و انحصار گری پنج هزار کان لاجورد و زمرد در دره پنجشیر».^{۱۲۶}

باری آقای دادفرسپینتا (وزیر خارجه و سابق یکی از مشاورین پریردنت کرزی)، در یک اجتماع مردم بر قبر مرحوم غبار گفته بود: «آن کوهستانی سنگ فروش نمی تواند قهرمان ملی شود.» منظور آقای سپینتا احمدشاه مسعود بود که بعدها در نشرات برون

مرزی واز جمله در هفته نامه امید سروصدای فراوان ایجاد کرد وبا الفاظ بسیار رکبک و بازاری بر شخصیت سپینتا تاخت و تاز صورت گرفت.

آقای حسین شکوهی نیز در مقاله ای مینویسد: «مطبوعات پشتیبان مافیای شورای نظار و جمعیت مدعی است که گویا آنها عامل اصلی شکست اتحاد شوروی در افغانستان بوده اند (یک فکاهی بی خنده!) آقای مسعود خود موقعی که در تخار بود اعتراف کرد که فقط هشت هزار نفر طالب و پاکستانی علیه او میجنگند. این آقایان که شکست اتحاد شوروی را نتیجه جنگ خود و قوماندان مظلوم همیشه فراری شان میدانند ، از خود نمپیرسند که این چگونه است که شکست دهندگان یک ابر قدرت در مقابل هشت هزار نفر طالب و پاکستانی از اراضی شمال بی خبر و نا آشنا ، چنان ترس بر ایشان غلبه میکند که ساحل دریای آمو (منطقه خواجه بهاوالدین) را برای فرار امن ترین جای برای خویش می یابند. جنگ مسعود در واقع، دفاع مافیای سنگهای قیمتی (لاجورد و زمرد) در درجه اول، و در درجه دوم مافیای موادمخدر شمال، برای حفظ منافع خود در مقابل مافیای مواد مخدر در جنوب و شرق کشور بود که در آغاز گلبدین در راس آن بود و بعدا طالبان تیکه داری آن را بدوش گرفتند.»^{۱۲۷}

آقای عرفان در مقاله نی تحت عنوان " سنگفروش یا قهرمان ؟" مینویسد: «افسر ارشد سی آی ای مایکل شیور در کتاب خود - از دیدگاه دشمنان ما - و مقام ارشد سی آی ای (گیری شرودر) که بزبان دری و پشتو خوب تکلم مینمود در کتاب خود - نخستین دخول - و همچنین ایدیتز روزنامه واشنگتن تایمز (ستيو كول) در کتاب خود - جنگ های ارواح - این راز ها را افشأ ساخته اند) همین بازی دوطرفه جنگسالار مسعود بود که موجب قتل او گردید.»^{۱۲۸}

این نوشته های انتقاد آمیز و این کتاب های معتبر ومقالات متعدد دیگر در مورد مسعود، تمام امیدها و آرزوهای مرا بخاطر دریافت چهره های که بتوان از آنها به عنوان شخصیت های مستقل ملی و غیر وابسته به سازمانهای استخباراتی کشور های منطقه یادکرد، بر باد داد. و بنابراین با دریغ و افسوس میخوام یادآور شوم که جنگ افغان- شوروی، برخلاف جنگ های اول و دوم وسوم افغان و انگلیس، هیچ شخصیت براننده ملی در دامن خود پرورش نداد تا عملکرد و تدبیر و درایتش درسی برای تاریخ کشور والگونی از خود گذری ومیهن دوستی برای نسل های آینده وطن باشد. تمام رهبران و

^{۱۲۷} - داکتر اسپینتا وهستری تمامیت خواهان،سایت افغان-جرمن آنلاین)

^{۱۲۸} - احمدشاه هوتکی، افغان رساله، شماره ۷۹

قوماندانان تنظیمهای جهادی متأسفانه در سازمانهای جاسوسی کشور های منطقه متعهدانه راجستر شده بودند و پس از سقوط دولت مورد حمایت شوروی، بدستور کشورهای حامی خود در مسابقه ویرانی وطن و کشت و کشتار هم میهنان خود شرکت جستند. به همین خاطر است که با وجود دو ملیون شهید، تخمین یک میلیون معیوب، پنج میلیون آواره، کشور ما از آزادی وثبات و امنیت بهره مند نشد. واگر حادثه ۱۱ سپتامبر رخ نمیداد و جامعه بین المللی در یک ائتلاف وسیع به بهانه مبارزه با تروریسم، کشور ما را از چنگ آدم کشی و ویرانگری تنظیمهای جهادی و طالبانی نجات نمیداد و با قربانی دادن فرزندان خود ثبات نسبی را در میهن ما برقرار نمی ساختند، خدا میداند که سرنوشت وطن ما که تا لبة نابودی کشانیده شده بود، از دست این رهبران و جنگ سالاران سفاک بکجا می کشید؟ ویرانه های شهر کابل، سند سنگ دلی وشقاوت ویی کفایتی همه رهبران وفرماندهان جهادی است. پس قهرمانان جنگ افغان- شوروی، را نباید از میان رهبران تنظیمها وقوماندانان تنظیمی جستجو کرد.



عاملین کشتار و ویرانی شهر کابل، احمد شاه مسعود در کنار چپ جنرال حمید گل، رئیس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان (ISI) و گلبدین حکمتیار در کنار ترکی فیصل رئیس سازمان استخبارات عربستان سعودی با چهره های بشاش از قرار گرفتن خود در کنار روسای استخبارات کشورهای بیگانه دیده میشوند.

قهرمانان جنگ افغان - شوروی، آن سپاهیان گمنامی اند که تاریخ میهن نه نشانی از گور آنها دارد و نه نامی در حافظه خود. با این وضعیت و این برداشتها از مدتها

بدینسو برآن بودم تا به تجدید نظر کتابم بپردازم، اما شوربختانه تا کنون چنین فرصتی بمن دست نداد. بنابراین من این نوشته را به عنوان تکمله ای بر صفحات ۱۸۸-۱۹۱ کتابم پیشکش خوانندگان ارجمند میکنم.

ختم ۱۳ می ۲۰۰۶

نقش باقر فرین و دیگر رجال ارشد نظامی در سقوط داکتر نجیب :

چند سال قبل فیلمی مستند از کار روانیهای جنرالها و اعضای ارشد حزب دموکراتیک خلق برای سقوط رژیم داکتر نجیب در تلویزیونهای برون مرزی افغانستان به نمایش گذاشته شد که در آن جنرال نبی عظیمی و جنرال باقر فرین، معاون دوم وزارت امنیت دولتی نقش چشمگیر و بسیار سرنوشت ساز داشتند. من تا دیدن این فیلم از موثرت جنرال فرین در سقوط نجیب الله اطاعی نداشتم، ولی بعد از آن در صدد برآمدم تا در باره وی معلومات بیشتری بدست آورم و به نشر بسپارم. سری به آرشیف مقالات سایت آریائی (بمدیرت آقای عزیز جرنت) زدم اتفاقاً در فاروم آن سایت یک مقاله جالب در مورد آقای فرین به نظر میخورد که بسیار جالب بود، آنرا در این جا بازتاب میدهم تا سندی برای تاریخ باشد. در یوتیوب نیز بخش های مختلف این فیلم در لینک ذیل قابل دیدن است: (<https://www.youtube.com/watch?v=tIht-CnJGM>)

آقای جرنت مینگارد: «چندی قبل تعدادی از سایت ها انترنتی با شجاعت به نشر اسنادی مبادرت ورزیدند که در آن عده ه بی از مسئولین دست اول دولتی، جمهوری افغانستان در یک ایتلاف نا مقدس و خفت بار با سیاه ترین و خونخوار ترین نیرو های جهادی اسلامی، حاکمیت جمهوری افغانستان را سقوط دادند و زمینه های انرا مساعد ساختند تا ملت افغانستان به خاک و خون کشیده شوند. آنها به بهانه مخالفت با داکتر نجیب الله در اصل از یک ملت انتقام گرفتند.»

از نظر اکثریت قاطع اعضای حزب وطن، سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مسولین اصلی این فاجعه جنرالان ستاره دار دولت جمهوری افغانستان (عظیمی، دلاور، فتاح، دوستم، یار محمد، باقر فرین محسنیان مشهور به باقر فرین، بابیه جان، سید اعظم سید. جنرال رزاق، برادران علومی...) و رهبران سیاسی آنها)، فرید مزدک، نجم الدین کاویانی، وکیل، سید اکرام پیگیر....) هستند. این مسئله ای نیست که صرف در حد یک ادعا مطرح شود حتی جنگسار معروف و قاتل هزاران حزبی « احمد شاه مسعود» خود در چندین مصاحبه خویش با مطبوعات بین المللی و افغانی از

حمایت قاطع و نقش تعین کننده این جنرالان در سقوط رژیم داکتر نجیب الله و ناکام ساختن کودتای گلبدین حکمتیار اظهار شکران کرده است که قسمت های زیادی ازین مصاحبه ها در ویدیو های نشر شده وجود دارد.

بمجرد پخش این ویدیو ها در رابطه با افشای جنایات بخشی از به اصطلاح چپی ها متشکل افغانی ، این مامورین معاش خوار بیگانه و موظفین فروخته شده را که در نقش ستون پنجم در داخل حزب وطن عمل میکردند ، از ترس محاکمه و قضاوت بیرحمانه حزبی ها به نشر چند اکاذیب نامه مجبور ساخت ، اما آنچه که این بار بسیار جالب و قابل توجه بود پرسوناژ های اصلی کودتای ضد حاکمیت جمهوری افغانستان مانند گذشته ها از شرکت در توطیه سقوط حاکمیت انکار نکردند بلکه سعی نمودند تا این عمل شنیع و جنایتکارانه خود را توجیه نمایند.

از جمله آقای عظیمی شرکت در رهبری کودتا را ناشی از ناگزیری ها خویش و مقابله با گلبدین عنوان کرد ، آقای علمی با وجود که در مصاحبه نشر شده خویش سعی کرد تا حساب خود را با عظیمی و شرکا جدا نماید و مدعی شد که در هنگام سقوط دادن دولت جمهوری افغانستان در کابل نبودند و گویا بعد از اینکه همکارانشان کار داکتر نجیب الله و رژیم را یکطرفه ساختند با عجله وبا پرواز مخصوص به صوب کابل حرکت کردند، اما ایشان نیز از همکاری با کودتا چنان انکار نکرده و اقدام خود را تحت عنوان دفاع از مردم کابل و ناگزیری های از همین قبیل توجیح کرده است، آقای وکیل که اینبار نیز مانند دفعات قبلی ساده لوحانه از جانب یاران خویش بمثابه گوشت دم توپ ساخته شد به جای توضیح مساله و ارایه دلایل برانت، با نشر جعلنامه بی بنام جریان ملاقات بنین سیوان با محترم عبدالرحیم هاتف تلاش نمود تا شرکت خویش در کودتا را تحریف نمایند.

اما اینبار یکی از پرسوناژ های دیگر کودتاچیان افشا شده در ویدیو ها، که در میدان هوایی کابل در حال جابجایی نیرو های شورای نظار در پوسته هایی امنیتی نشان داد میشود به تاریخ ۱۳ اگست ۲۰۱۰ در اطاق پالتاکی کنگره با ایراد بیانیه (دقیق تر این است که ایشان بیانیه ندادند بلکه به قرأت مقاله بی از قبل تهیه شده و چند سند کهنه و تاریخ تیر شده و فاقد اعتبار، نهضت فرا گیر... پرداختند) تحت عنوان « کنگره حزب واحد، امر مشترک نیرو های داد خواه و وطن دوست» مبادرت ورزیدند.

قبل ازینکه در مورد محتوای مقاله ی آقای باقر فرین مکث نمایم لازم است تا خوانندگان محترم یکی کمی هم آقای فرین را بشناسند.

باقر فرین در شهر مزارشریف متولد و بزرگ شده است، در لیسه باختر مزارشریف تا صنف ۱۲ درس خواند و بعداً غرض تحصیلات عالی به باکو اعزام گردید، بعداً در فابریکه سمند غوری در شهر پلخمری، و از آن پس در فابریکه کود و برق مزار شریف، بعد مدیر ترانسپورت تفحصات نفت و گاز در مزارشریف، پس از آن کارمند خاد در مزارشریف، بعداً رییس اداره ۴ خاد در کابل و در اخیر معاون وزارت امنیت دولتی بوده است.

از لحاظ سیاسی در زمان متعلمی عضو شعله جاوید، در جریان تحصیل، پرچمی شد در جریان کار در پلخمری خلقی (اقای فرین که از طریق محترم تاج بنابر روابط خانوادگی بحیث معاون فابریکه سمند پلخمری مقرر شده بود در همه مظاهرات و مارش های خلقی ها در پلخمری اشتراک فعال نموده و از جمله دشنام های رکیک و شعار های دور از عفت کلام بر علیه شاد روان ببرک کارمل و داکتر صاحب اناهیتا سر میداد. به رفقای سابقه دار پرچمی که از بغلان هستند مراجعه شود)، بعد از ۶ جدی بنابر تسلط اش به زبان روسی و به هدایت رفقای شوروی دوباره پرچمی و شامل گروپ محترم سلطان علی کشتمند گردید. در مورد سوابق سیاسی فرین میتوان به آقای کاویانی، جلیل پرشور، شفیق الله توده ای، سلیم کارگر، سید ظاهر شاه پیکارگر، یاسین صادقی، سید اکرام پیگیر و سایر رفقای پرچمی از ولایت بغلان مراجعه نموده و معلومات بیشتر بدست آورد.

در جریان تدویر بلینوم هژدهم یکی از مخالفین سر سخت شاد روان ببرک کارمل گردید و بعد ها میگویند که جریان دستگیری تعداد از اعضای حزب بشمول شاد روان محمود بریالی در امنیت دولتی از جانب فرین و یار محمد رهبری میگردید.

فرین همچنان از جانب تعداد زیادی از اعضای حزب یکجا با تعداد دیگر مثل یار محمد دربه بشهادت رسانیدن شهید یعقوبی و شهید باقی نیز متهم است. نقش اخیر ایشان در کودتا دیگر ضرورت به توضیح ندارد. باقر که در زمان متعلمی، محسنیان تخلص میکرد، در زمان حاکمیت حزب فرین شد و پس از سقوط حاکمیت دوباره به اصل خود یعنی محسنیان پیوست. میگویند که آقای باقر در زمانی که فرین بود بعد از توطیه قتل شهید یعقوبی با مقادیر هنگفت پول مستقیماً از میدان هوای کابل به تاشکند عزیمت کرد (در حالیکه سایر رهبران حزبی (حتی کو دتادچیان) نتوانستند از میدان کابل بلکه از طریق مزار شریف فرار کردند)

نویسنده می افزاید: درینجا صرف یک جمله اضافه میکنم که:

ایا بازماندگان شهدای جنگ های میان گروهی کابل (در زمان حاکمیت جهادیان) که بدون شک تعداد زیاد شان توسط ملیشای پوسته های امنیتی شورای نظار به شهادت رسیده اند و تعداد دیگر شان توسط سلاح های حزب وحدت اسلامی که از پول اهدانی باقر فرین خریدار گردیده به شهادت رسیده اند ، باز ماندگان خانواده های شهید یعقوبی و شهید باقی و سایر اعضای حزب حق ندارند که در یک شرایط مساعد چنین افراد را به محاکمه بکشانند.؟ تا جاییکه به بنده معلوم است، عده ای از رفقای حزبی و تعدادی از شهریان کابل مصروف جمع اوری، اسناد ، مدارک و شواهد هستند که بتوانند در موقع لازم ان را به محکمه ارایه نمایند. البته این یک امر حقوقی است که شامل حال دیگر کودتاجیان نیز میگردد، این افراد که تقریباً یک سال است مصروف جمع اوری اسناد هستند کار خود را منظم و دقیق انجام میدهند. در بین ایشان تعدادی از فعالین دیروز حزب و عده ای از باز ماندگان شهدا عضویت دارند. انها کمیته بی را تشکیل داده اند که اسناد جمع اوری شده را ارزشیابی حقوقی مینمایید.»^{۱۲۹}

نقش جنرال نبی عظیمی در سقوط نجیب الله:

من هرگز نبی عظیمی را از نزدیک ندیده ام ، اما در دوره حکومت دکتور نجیب الله که او قوماندان گارنیزیون کابل و معاون وزیر دفاع بود، من هم مثل سایر شهریان به غم نشسته کابل، هفته ای لا اقل هفت بار از طرف شب در جریان پخش اخبار و رویدادهای نظامی ، چهره نبی عظیمی را با آن قد درازش، در صفحه تلویزیون می دیدم که در حال بالارفتن و پانین آمدن از پُسته های نظامی اطراف کابل و در حال نشان دادن نقاط هدف گیری قوت های تحت فرمانش بسوی اهدافی که تصور میشد مجاهدین در آنجا مخفی شده اند، یا او را در حال مشاهده کردن دود و آتش سوزی قلعه ها و دهکده های ویران شده اطراف کابل چون پغمان ، میدان ، لوگر، ده سبز و غیره نقاطی می دیدم که بدستور او بر اثر شلیک توپخانه مجهز با سلاح های مدرن ، در آتش میسوختند. و گاهی او را در حالی می دیدم که پاداش آدم کشیها و ویرانگریهای وحشت آور خود را میگرفت و مدال و نشان دیگری بر مدالها و نشانهای آدم کشی او بر سینه اش نصب میکردید و او با غرور ، یک بار دیگر سوگند کشتار بازهم بیشتر مردم آزادی خواه میهن را تا آخرین فرد تکرار مینمود و همانطور هم که سوگند خورده بود، بازهم بکشتارهای دسته جمعی مردم می پرداخت .

^{۱۲۹}- عزیز جرننت، سایت آریانی، فاروم، مقاله پرسوناز اصلی کودتای ضد داکتر نجیب و بیوگرافی باقر فرین

جنرال عظیمی خود در کتاب «اردو و سیاست» یکی از عملیاتهای آدم کشی و حشیانه خود را در حومه کابل اینطور بتصویر میکشد: «عملیات شروع شد، ضربات آتشی به تاریخ ۳ ثور وارد گردید. انداختهای ده دستگاه اوراگان یا ب. ام چهل با مرمی تخریب، قیامتی در تنگی (وغجان) و کوه های اطراف آن برپا کرده بود، همه جا در حال سوختن بود. این پیروزی ها در کابل در حلقه قوای مسلح و در مطبوعات خارج برای این حقیر سراپا تقصیر شهرت و اعتبار فراوانی بخشید. خوش بینی بیشتر شد و شایعات مربوط به آنکه «نگارنده» به زودی وزیر دفاع میشوم دهن بدهن نقل گردید...»^{۱۳۰}

جنرال عظیمی، برای نابودی انسان و حیوان و همه چیز تنگی و غجان، از چه وسایل کشتار جمعی و قوتهای تباهن کار گرفته است؟ خودش مینویسد: «در چنین شرایطی می بایست نیروی قوی آتش چه از زمین و چه از هوا تمام دشواری ها را از میان برمیداشت. ما چنین امکاناتی داشتیم، بر علاوه توپچی جبهه لوگر که حدود سی میل بود، بیست ضرب توپچی شامل دستگاه ریاکتیفی ب ام ۳۱ از اطراف گارنیزیون کابل تصرف (تهیه) گردید و به لوگر انتقال شد. بر علاوه چهار دستگاه ارگان، شش دستگاه ارگان دیگر نیز در منطقه چهار آسیاب منتقل شد، جمعاً ده دستگاه بر علاوه مهمات عادی خویش با پنجصد فیر مهمات حجیمی یا تخریب تغذیه گردیدند. تمام پروازهای هوایی کشور که روزانه در آن موقع به ۹۰ پرواز محاربوی میرسید، نیز به قوت آتشی جبهه علاوه شد. ضربه اصلی قوتها از جبهه وارد میگردد، قطعات تورنجنرال عبدالرشید دوستم از بابوس لوگر ضربه جناحی وارد میکردند. عمق عملیات ۱۲ کیلو متر و عرض آن ۸ کیلو متر تخمین گردیده بود.»^{۱۳۱}

این بیان، سند معتبر و اعترافنامه صریح و روشنی است بر کشتار دسته جمعی چندین صد خانواده از مردم فقیر و درمانده و از هرسو نا امید تنگی و غجان واقع در ۳۰ - ۴۰ کیلومتری جنوب کابل که توسط جنرال عظیمی براه انداخته شده بود تا باشد که در پاداش آن، مقام وزارت دفاع را کمانی کند، ولی نجیب الله با آنکه از شدت عملیات وحشیانه بر ضد باشندگان بی گناه تنگی و غجان آگاه بود، آنرا کوچک جلوه داد تا از اشتهای وزیر شدن عظیمی کاسته باشد. جنرال عظیمی نه نوشته است که بعد از آن همه ضربات زمینی و هوایی بر تنگی و غجان، توانست امنیت شهر کابل را تضمین کند؟

بدین سان جنرال نبی عظیمی، رتبه های جنرالی خود را تا «سترجنرال» در بدل کشتار بی دریغ مردم بی دفاع افغان و ویرانی قلعه ها و روستاهای مردم بدست آورده

۱۳۰- اردو و سیاست، ص ۱۷۴

۱۳۱- اردو و سیاست، ص ۶۹۴

است، نه از جنگ با متجاوزین و اشغالگران شوروی و قشون سرخ آن! زیرا او یکی از نوکران حلقه بگوش شوروی و دشمن سرسخت مردم افغانستان بود، و هر وقتی که خود را با جنرال یا مشاور شوروی در فرقه ۱۷ هرات روبرو می دید، گردنش خم و با اجرای یک سلام نظامی در برابر بادران شوروی خود، چشمش بزمین دوخته میشد و مانند مجسمه بی در برابر جنرالان شوروی بر جایش میخکوب میگردید.

بنابراین «ستر جنرال» نبی عظیمی، یکی از عناصر خون آشام حزب دموکراتیک خلق است که در کشتارهای دسته جمعی مردم افغانستان، دستانش تا شانه در خون مردم بی گناه (که گناهی جز آزادی خواهی و دفاع مشروع از شرف و ناموس وطن و ضدیت آستی ناپذیر با متجاوزین بیگانه و بیگانه پرستان نداشتند) رنگین و آلوده است.

جنرال عظیمی، یکی از اعضای برجسته حزب دموکراتیک خلق در جناح پرچم و مدافع سرسخت رژیم پوشالی در افغانستان و بالنتیجه یکی از مجرمین درجه اول جنایات جنگ ۱۴ ساله در افغانستان است، که هرگاه روزی دادگاهی بخاطر محاکمه مجرمین جنگ در افغانستان تشکیل بشود، جنرال نبی عظیمی از جمله نخستین جانیان و آدم کشان مردم افغانستان بایستی به آن دادگاه کشانده شود. در نزد بسیاری از مردم افغانستان تا هنوز فیلمهای آدم کشی و دستورات ویرانگرانه جنرال عظیمی موجود است و انتظار روزی را میکشند که چنین محاکمه ای برای جنایتکاران جنگی افغانستان دایر گردد تا آن اسناد انکار ناپذیر را به آن دادگاه تقدیم کنند.

جنرال نبی عظیمی، نواسه محمدعظیم معروف به برگدعظیمو، کارمند فابریکه حربی است و او همان کسی است که اسرار مشروطه خواهان اول را به امیر حبیب الله خان گزارش داد و انعام گرفت و مشروط خواهان با سرنوشت مرگ آلودی روبرو شدند.^{۱۳۲}

مرحوم غبار در جمله راپوردهندگان مشروطه خواهان اول نام دونفر از جواسیس امیرحبیب الله خان را می برد و میگوید: یکی ملامنهاج الدین و دیگری استادمحمد عظیم معروف به برگیدعظیمو بود که به امیر حبیب الله خان راپور دادند و بنابراین مشروطه خواهان به سرنوشت مرگ آلودی روبرو شدند و جواسیس مذکور هریک مبلغ هزار روپیه از امیرانعام گرفتند. محمدنبی عظیمی (نویسنده کتاب سیاست و اردو) نواسه همان برگید عظیمو است که در رژیم داکتر نجیب الله از تمام جنرالان و صاحب منصبان اردو نزد نجیب الله قرب و منزلتی بلند تر داشت و تا رتبه سترجنرالی

^{۱۳۲} جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۷۱

ومعاونیت وزارت دفاع ارتقا جست، مگر در فرجام نسبت به این ولی نعمت خود خیانت پیشه کرد و دست در دست جنرال دوستم و ائتلاف شمال گذاشت و داکتر نجیب الله را با سقوط و فرار به دفتر اسکاپ ملل متحد روبرو ساخت.

این جنرال باری در یکی از رسالاتش بجواب کتاب «دشنه های سرخ از فقیر محمد ودان» در رد این تذکر غبار که من نیز آن مطلب را در یکی از صفحات کتاب «کودتای ثور و پیامد های آن در افغانستان» متذکر شده بودم، با نشر نامه ای بقلم اعلحضرت امان الله خان عنوانی محمدعظیم خان، مدعی شده که محمدعظیم خان از جمله جواسیس دولت امیر حبیب الله خان نبوده و اگر می بود، امیر امان الله خان او را با نامه خود نمینواخت. بجواب جنرال عظیمی باید گفت که: در آن وقت که مشروطه خواهان اول به جرم توطئه علیه امیر حبیب الله خان به توپ پرانده شدند، امان الله خان جوان ۱۷ ساله ای بود که هنوز از سیاست و مشروطه خواهی بوئی نمی برد. او ده سال بعد فقط پس از ازدواج با ملکه ثریا دختر محمود طرزی در سال ۱۹۱۳ بود که با محمودطرزی مستقیماً از نزدیک در تماس آمد و از صحبت ها و سخنان محمودطرزی تاثیر پذیرفت و بتدریج از مشروطه خواهان پرشورگردید و بنابر همین بی اطلاعی بود که پس از تکیه بر اریکه پادشاهی، ملا منهاج الدین شنواری را چندی مدیر جریده امان افغان مقرر نمود ولی با احتجاج مشروطه خواهان روبروگردید و محمد سلیمان وزیر معارف او را از آن وظیفه موقوف و به مزارشریف تبعید نمود. اسناد باقیمانده از آن دوران در آرشیف های موزیم لندن بیانگر این حقیقت است که استاد محمدعظیم یکی از جواسیس عهد امیرحبیب الله خان بوده است. پوهاند سید سعدالدین هاشمی در کتاب «جنبش مشروط خواهی در افغانستان» (جلد اول، چاپ ۱۳۸۰، ص ۲۹۲) از روی اسنادمحرّم در آرشیف های لندن این موضوع را تشریح کرده، می نویسد: «استاد محمدعظیم و ملا منهاج الدین، راپوردهندگان توطئه بحضور امیرحبیب الله خان آورده شدند و امیر بهر کدام شان مبلغ یک هزار روپیه، بخشش داد و نیز فرمان داد که سالانه مبلغ یک یک هزار روپیه برای شان تادیه شون.»^{۱۳۳} (اسناد محرمانه اندیا آفس، لندن ۱۹۰۹):

(L.ps.۱۰.۲۲)

بدین حساب معلوم میشود که مرحوم غبار در بیان این حقایق بخطا نام جاسوس بکسی نمی داده است.

^{۱۳۳} - سید سعد الدین هاشمی، اسناد محرمانه اندیا آفس، لندن ۱۹۰۹: (L.ps.۱۰.۲۲) «جنبش مشروط خواهی در افغانستان»، جلد اول، چاپ ۱۳۸۰، ص ۲۹۲

باید افزود که کسی که از وطن فروشی و جنایت خود خجالت نکشد و نوکری شورویها را بزرگترین افتخار برای خود بشمارد و طرح های کشتار دسته جمعی قشون سرخ را در کشور، تقدیر و تمجید کند و مقاومت جانبازانه ملت با شهامت افغان را مایه نگذارد و به هیچ بشمارد و شکست مفتضح شوروی را در افغانستان مزد شصت یک ونیم میلیون قربانی هموطنان آزادیخواه به حساب نیاورد، واقعاً آدم پر روی و بی حیایی مثل جنرال عظیمی خواهد بود که از هیچ عمل زشت و ظنفروشانه، خجالت نمی کشد و با ارتکاب جنایات بیشمار در حق هموطنانش مدعی وجدان «طیب و دستان پاکیزه؟» شده و در پشت سر ایدیولوژی کمونیسم خود را پنهان و آن ایدیولوژی را بدنام میکند، زیرا در هیچ کجای اهداف این ایدیولوژی، آدم کشی و جنایت علیه بشریت و علیه هموطنان تانید نشده است، بلکه هدفش تعالی انسان زحمتکش است. اما جنرال عظیمی تا توانست در افغانستان، انسانهای زحمتکش را سرکوب نمود و خانه و کاشانه شان را در آتش سوخت و مجبور به آوارگی ساخت تا مدال و رتبه و مقام کمائی کند و به وزارت دفاع ارتقا نماید که چنین نشد و مباد که چنین بشود.

بسیاری از عناصر آگاه و وارد حزب وطن میگویند که اگر کارمل در صدد انتقام کشی از نجیب الله بر نمی آمد، و دوستم را در همدستی با نبی عظیمی به بغوت و ترمرد در برابر داکتر نجیب الله و انمیداشت، شاید نجیب الله به این زودی مواجه با سقوط نمیشد. و عدهیی هم میگویند، این همه خرابیها و خیانتها از دست وکیل و مزدک و کاویانی در حق نجیب الله و حزب وطن سرزد و مسئول تمام ویرانیها و بدبختیهای مردم افغانستان در سال های اخیر همین سه نفر اخیر بوده اند.

در هر صورت نیروهای ایتلاف کننده پس از تشکیل «شورای نظامی شمال» برای فتح مزارشریف بحرکت افتادند و از اینطرف دولت، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل را برای سرپرستی و ایجاد تفاهم ممکن میان دولت و جنرال دوستم به مزار شریف فرستاد. جنرال نبی عظیمی که گفته میشود از هواداران درجه اول کارمل بود و ناکامی و سرنگونی نجیب الله را از خدا آرزو میکرد، بدون هیچگونه مقاومتی در برابر نیروهای مهاجم دروازه های شهر را بر روی قوت های ایتلاف شمال بازگذاشت و شهر مزار شریف روز ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ مطابق ۲۸ حوت ۱۳۷۰ به تصرف جنرال دوستم و متحدین او در آمد. بهر حال نجیب الله که سقوط مزارشریف را به مثابه سقوط کابل و خودش تلقی میکرد، دچار اضطراب شد و شام ۲۸ حوت ۱۳۷۰ ضمن بیاتیه تلویزیونی اعلام داشت که حاضر است بر طبق طرح سازمان ملل متحد از قدرت کنار برود.

بغاوت جنرال دوستم در برابر نجیب‌الله و سقوط کردن یا تسلیم دادن مزارشریف توسط جنرال نبی عظیمی به نیروهای ایتلاف شمال، سبب تضعیف شدن روحیه تحقق طرح صلح سازمان ملل گردید. بنین سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد باری به مزارشریف به دیدن جنرال دوستم که تازه آنجا را اشغال کرده بود، رفت و پس از مذاکره با وی واپس به کابل و بعد به پاکستان و ژنیو برگشت و جریان موقوف را به سرمنشی سازمان ملل گزارش داد. از آن به بعد روند مذاکرات پیرامون انتقال قدرت از نجیب‌الله به رهبری وسیع‌البنیاد آینده افغانستان تضعیف گردید.

هیات افغانی نیز پس از بازگشت خود از ژنیو گزارشی که بدکتور نجیب‌الله ارائه داد، جهات منفی و مایوس کننده روند تحقق صلح را در کشور بیشتر برجسته ساخته بود. جلال بایاتی یکی از همراهان هیات افغانی می‌گفت: داکتر ضمیر رئیس ریاست اول وزارت امنیت دولتی که حتی از یعقوبی وزیر امنیت دولتی نزد نجیب‌الله مقرب‌تر بود، آخرین تیر را بر نجیب‌الله حواله کرد و چنان مشوره دل‌سرد کننده و پر از مایوسی به او ارائه نمود که نجیب‌الله دچار سرگیجه‌گی و از خود گمی گردید و بدون درنگ تصمیم بکناره‌گیری از قدرت گرفت و استعفایش را اعلام نمود. جنرال باقی رئیس ریاست پنج و یعقوبی وزیر امنیت هم نتوانستند نظر نجیب‌الله را بکرسی بنشانند و خودشان شکار حریفان خود شدند.

آقای رسولی، یکی دیگر از دیپلوماتان افغان در سفارت افغانی در مسکو حکایت میکرد که برای استقبال یکی از سازماندهندگان سقوط نجیب‌الله به میدان هوایی مسکو رفتم. برای اولین بار متوجه شدم که پول‌های دالر را در بوجی‌ها (گونی‌ها) انداخته با خود انتقال داده بودند. پولیس میدان برای من گفت: میگویند افغانستان کشور فقیری است. این چگونه کشور فقیری است که یکنفر تبعه آن اینقدر دالر با خود حمل میکند؟ برای پولیس چیزی نگفتم ولی با خود گفتم علت فقر کشور ما هم همین است که یکنفر همه دارایی ملت را غارت میکند و بخارج انتقال میدهد و بقیه گرسنه میمانند.

رسولی نام این دزد دارائی مردم را نبرد ولی بدون تردید این غارتگر دارایی مردم افغانستان یکی از جمله این چهار نفر خواهد بود: نبی عظیمی یا وکیل وزیر امور خارجه، مزدک و یا هم یار محمد معاون اول وزارت امنیت دولتی وی که گفته میشد پس از مرگ یعقوبی تمام خزینه وزارت امنیت را متصرف و با خود به مسکو آورده بود، بوده است.

بهرصورت در حالیکه نیروهای ایتلاف شمال مصروف فتح ولایات شمال هندوکش بودند، در روزهای ۲۳، ۲۴، ۲۵ حمل ۱۳۷۱ (۱۳-۱۴-۱۵ اپریل ۱۹۹۲) جبل‌السراج و چاریکار مرکز پروان و میدان هوایی بگرام در پنجاه کیلومتری شمال کابل به تصرف نیروهای احمدشاه مسعود افتاد.

در تاریخ ۲۶ حمل ۷۱ دکتور نجیب‌الله استعفايش را اعلام و با صاحب منصبان ارشد قوای مسلح ضمن یک محفل رسمی خداحافظی نمود. اما یک شب قبل، نجیب‌الله و بنین سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد هر دو در پرده تلویزیون ظاهر شدند و برای مردم افغانستان مژده صلح و امنیت سراسری دادند و نجیب‌الله به مردم خاطر نشان ساخت که کناره‌گیری او از قدرت بخاطر تامین صلح و امنیت در کشور صورت گرفته است و تاریخ و گذشت زمان به مردم افغانستان ثابت خواهد ساخت که قلب چه کسی برای مردمان کشورش و قطع جنگ و ویرانی می‌طپیده است؟

بهرحال، خداحافظی رئیس جمهور با صاحب منصبان ارشد اردو، پس از آن صورت گرفت که وی از میان تمام جنرالان ارشد حزب دموکراتیک خلق، جنرال نبی عظیمی را بحیث قوآندان اعلی اردوی افغانستان بجای خود تعیین نمود، درحالی جنرال محمدرفع معاون او جنرال وطنجار وزیردفاع ملی هم حضور داشتند. این گزینش و این خداحافظی به منزله انحلال قوای مسلح کشور تلقی شد و صاحب منصبان قوای مسلح که قوماندان اعلی خود را از میان رفته دیدند، وبه جنرال عظیمی اعتمادی نداشتند، همه در تلاش افتادند تا ترحم رهبران و قوماندانان جهادی را نسبت بخود جلب کنند. و بنابراین سعی بکار بردند تا در تسلیمی قطعات نظامی مربوطه خویش هر یکی از دیگر سبقت نمایند.

معلوم دار صاحب منصبان مربوط به جناح خلق در تسلیمی قطعات و سلاح کوت‌های خود به حزب اسلامی و صاحب منصبان منسوب به جناح پرچم بر طبق فیصله رهبران خود در تسلیمی ذخایر اسلحه و مهمات و قرارگاه‌های خود به شورای نظار (یا ایتلاف شمال) پرداختند.

بدینسان معلوم میگردد که یکبار دیگر حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) بدوجناح عمده اما غیر مستقل تقسیم شد و به الجاء و حمایت تنظیم‌های جهادی «حزب‌اسلامی» و «جمعیت اسلامی» در آمدند و با این عمل خود ظاهراً خود را نجات دادند ولی مردم بیطرف و رعیت بی‌غرض و خوش‌نشین و اهل پیشه و حرفه کابل را بر باد و خانه خراب و آواره ساختند.

پناه بردن داکتر نجیب به دفتر ملل متحد در کابل

یک شب بعد از اعلان استعفای رئیس جمهور، رادیو تلویزیون افغانستان با صدای عبدالوکیل وزیر امور خارجه طی اعلامیه رسمی از فرار به اصطلاح او «دزدانه» رئیس جمهور و ممانعت او از اینکار بوسیله جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل گزارش داد. (شب ۲۸ حمل ۱۳۷۱)

با پخش خبر پناه بردن داکتر نجیب به دفتر ملل متحد، کابل از پنج سمت بشمول فضا مورد هجوم دسته‌های مجاهدین و ایتلاف شمال قرار گرفت. میگویند افراد جنرال دوستم همان شب به ارگ ریاست جمهوری نفوذ کرده بودند و قصد از میان بردن نجیب‌الله را داشتند. مگر نجیب‌الله با آگاهی از قضیه از دروازه عقبی ارگ خود را نجات داده بدفتر ملل متحد در کابل پناه برد.

برخی میپرسند، با آنکه رئیس جمهور مخالفان و تخریبکاران اصلی دولت خود را می‌شناخت، چرا قبل از آنکه سقوط نماید و یا مجبور شود بدفتر ملل متحد پناه ببرد، به آنها ضربه نزد و آنها را نابود نکرد؟ تا شهریان کابل از مرگ و تباهی نجات می‌یافتند. آیا اگر رئیس جمهور به پاک‌سازی رهبری حزب و از میان بردن مخالفین سیاسی خود که هنوز همگی در کابل بودند، دست میزد، آیا نمیتوانست از یک توطئه خونین ملی جلوگیری کند؟ آیا هنوز هم روس‌ها مانع هرگونه اقدام تدافعی و تعرضی او بر ضد مخالفین او میشدند؟ اگر نجیب‌الله توان اجرای هرگونه اقدام تدافعی را نداشت، چرا اینقدر به قوت خود و نیروی گارد خاص خود می‌نازید و آن همه امتیازات برای منسوبین گارد خاص برای چه بود؟ گفته میشود قوماندان گارد خاص از اوامر رئیس جمهور سرپیچی کرده بود، آیا درست است؟

این همه سوالاتی‌اند که خود نجیب‌الله روزی اگر از زندان رها شد باید به مردم پاسخ بگوید. اما برداشت ما این است که رئیس جمهور مشاورین بزدل و بی‌کفایتی در کنار خود داشت که جرئت هرگونه عمل جدی را از او سلب کرده بودند. خود نجیب‌الله هم در روزهای پس از سقوط شهر خوست و متعاقباً مزار شریف، دیگر قدرت تصمیم‌گیری و ابتکار عمل را از دست داده بود و در برابر رقبای سیاسی خود با سرنوشتی دچار شد که غازی امان‌الله‌خان در برابر پسر سقاو شده بود.

بعد از پخش خبر پناه بردن رئیس‌جمهور به دفتر ملل متحد عبدالوکیل وزیر امور خارجه به چاریکار (مرکز پروان) نزد احمدشاه مسعود رفت و پس از ملاقات با

او بکابل برگشت و ضمن مصاحبه مطبوعاتی تلویحا گلبدین حکمتیار را از هجوم بر کابل بر حذر داشت و حتی اضافه کرد که شورای ایتلاف شمال توانایی دوساختن حکمتیار و نیروهای او را تا فواصل خیلی دور از کابل دارد. مدتها بعد داکتر عبدالله سخنگوی وزارت دفاع این مطلب را افشا نمود که عبدالوکیل سندنسلیمی دولت را برای احمدشاه مسعود به چاریکار آورده بود. روز بعد، جنرال محمدرفع معاون رئیس جمهور توسط هلیکوپتر به چهار آسیاب نزد حکمتیار رفت و پس از ملاقات با او به کابل بازگشت و در یک کنفرانس مطبوعاتی سهم گرفت.

بهرحال احمدشاه مسعود که اینک از سایر تنظیمهای جهادی در جهت سقوط رژیم پیشی گرفته بود از چاریکار مرکز پروان به وسیله رسانه‌های گروهی بین‌المللی پیوسته به قوماندانان جهادی سایر تنظیمها که بکابل نزدیک میشدند ابلاغ میکرد. بخاطر جلوگیری از خون ریزی در کابل نباید قبل از ورود رهبران جهادی به پایتخت وارد شوند.

مسعود همچنان از رهبران تنظیمها و احزاب اسلامی مقیم پشاور تقاضا نمود تا برای اشغال قدرت و جلوگیری از هرج و مرج در پایتخت رهبری دولت را تعیین و اعزام نمایند. بالاخره صیغت‌الله مجددی در تاریخ ۴ ثور ۱۳۷۱ بحیث رئیس موقت دولت اسلامی در پشاور تعیین شد. و شام ۷ ثور وارد کابل گردید و با ورود او جنگهای تنظیمی و قدرت طلبی از همان روز آغاز گردید. و فردای آن ۸ ثور قدرت به شورای ۵۲ نفری جهادی منتقل شد.

احمدشاه مسعود پس از آن در دولت مجددی بحیث وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل مقرر شد. اما هجوم گروههای مختلف تنظیمی بر کابل و اشغال خودسرانه دواير و ساختمانهای دولتی، همراه با چور و چپاول دارائیهای عامه و افراد و خانواده‌ها بوسیله افراد تنظیمها و ملیشههای ازبک و غیره تنظیمها، امنیت و مصونیت جان و مال مردم را در خطر انداخت و از محبوبیتش آهسته‌آهسته در میان شهریان کابل کاسته شد.

با ورود مجاهدین مسلح به پایتخت با آن شکل و شمایل ترسناک، آتش جنگهای تنظیمی و نژادی و مذهبی کابل و مردمان آنرا فرا گرفت و اکنون که از آن روز و ماه سه سال میگذرد، کابل پایتخت دوملیون جمعیتی افغانستان همچنان در شعله‌های جنگ قدرت طلبی میسوزد و خاک و خاکستر شده میرود. و دکتور نجیب‌الله همانگونه که پیشبینی، کرده بود با کنار رفتن او از قدرت، خلای قدرت به میان می‌آید و آنگاه جنگهای خیابانی

تنظیم‌ها بر سر قدرت، کابل را به حمام خون تبدیل میکند. همین طور هم شد و خودش نیز تا هنوز از این حمام خون بیرون نیامده است و ممکن است از استعفای قبل از وقت و قبل از نجات خود صدبار پشیمان هم شده باشد. ولی اکنون این پشیمانی سودی ندارد.

چرا دوکتور نجیب الله، به دفتر ملل متحد در کابل پناهنده شد؟

(از قلم اسحاق توخی، دستیار دکتور نجیب الله)

اسحاق توخی، نزدیک ترین کس به نجیب الله بود اوتا روز مرگ داکتر نجیب الله، با او یکجا و در یک محل زندگی کردند، در هنگامه گیر و گرفت داکتر نجیب و برادرش از دفتر ملل متحد در کابل، او توانست جان خود را از چنگ دژخیمان آی اس آی و طالبان نجات دهد و خود را به اروپا برساند و اینک خاطرات خود را از وضعیت ایجاد شده توسط مخالفان داکتر نجیب الله ضمن مقالتهی تشریح میکند، بنابراین اهمیت موضوع ما آن نوشته را با کمی اختصار در زیر اقتباس میکنیم.

توخی مینویسد: «خوانندگان محترم اطلاع دارند و به احتمال قوی کتاب «اردو و سیاست» نوشته جنرال محمد نبی عظیمی را خوانده خواهند بود. در اثر مذکور نویسنده تلاش نموده تا نقشی را که او و همدستانش در حوادث بدفرجام حمل ۱۳۷۱ (اپریل ۱۹۹۲) و عواقب فاجعه بار آن داشته اند، از دیده ها پنهان نمایند و در عین حال قهرمان (!) مطلوب خویش را در کتاب مذکور نه تنها مبرا از هر نوع مسئولیت جلوه دهند، بلکه آنان را بحیث انقلابیون واقعی معرفی و بار اشتباهات تاریخی و خیانت های شانرا بدوش دیگران بیندازند.

خوشبختانه شخصیت هائیکه در جریان حوادث مذکور ناظر انکشاف اوضاع در آن سالها بودند، ادعای نادرست و بی اساس جنرال عظیمی را در کتب و مقالات و مصاحبه های خود با ارایه اسناد، مدارک و دلایل منطقی رد نموده اند. بخصوص در کتاب «دشنه های سرخ» نوشته محترم فقیر محمد ودان و «نگاهی به تاریخ حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» نوشته محترم عبدالقدوس غوربندی بر گذشته های تاریک ح.د.خ.ا و حوادث فاجعه بار اپریل ۱۹۹۲ روشنی انداخته شده و به سوالات زیادی در مورد پس منظر و عوامل حوادث مذکور پاسخ های روشن ارایه گردیده است.

جنرال عظیمی در نوشته بی منتشره در شماره مسلسل ۴۱ نشریه ای « آزادی » چاپ دنمارک تحت عنوان « روزگار غریبی است، نازنین ! » بازم تلاش نموده است بوسیله ای بازی با کلمات به زعم خویش دلایلی را به خورد خواننده (بخصوص خواننده های محترمی که که از جریان حوادث بدور بوده اند) بدهد که این او و همدستان او نبودند که عملیه ای صلح ملل متحد را در افغانستان ناکام نمودند بلکه رئیس جمهور سابق دوکتور نجیب الله بود که اگر به دفتر ملل متحد پناهنده نمی شد، عملیه ای صلح سازمان مذکور تطبیق میگردید و دنیا گل و گلزار میبود. او خواسته است حقیقت پناهنده گزینی دوکتور نجیب الله را به دفتر اسگاب ملل متحد، یک مسئله ای مربوط به خود او وانمود سازد. جنرال عظیمی در نوشته ای خود ادعا میکند که: « هیچکس و هیچ قدرتی وی (رئیس جمهور نجیب الله) را مجبور نساخته بود که به اجبار استعفا بدهد و یا به اجبار آمادگی اش را برای انتقال قدرت اعلام بدارد و یا به اجبار به دفتر ملل متحد پناه ببرد، اینطور نیست ؟ »

خواننده عزیز! لطفا توجه نمایند که جنرال عظیمی تا کدام حد دیده در او و پررو است. او و یارانش ارگان های دولتی شمال کشور را در یک معامله و مطابق سناریوی تهیه شده خارجی، در اختیار جنرال دوستم، شورای نظار، حزب وحدت و عده ای از قوماندانان وابسته به سرویس های مخصوص خارجی، قرار دادند. سالنگ ها، پروان و میدان هوایی بگرام بوسیله شان در تصرف احمدشاه مسعود درآمد. بتاريخ ۲۵ حمل توسط محمود بریالی، بدون اجازه ای رئیس جمهوریرحال و قوماندان اعلی قوای مسلح، افراد شورشی جنرال دوستم و شورای نظار را ذریعه ای طیاره به کابل انتقال داده و میدان هوایی پایتخت را در اشغال شان قرار دادند. تلیفون های رئیس جمهور را قطع کردند و در نتیجه ای انکشاف اوضاع ناشی از اقدامات کودتایی آنها، رئیس جمهور مجبور شد به دفتر اسگاب ملل متحد پناهنده شود. در غیر آن چنانچه کودتاجی ها از او خواسته بودند، می بایست بحیث وسیله بی جهت تطبیق توطئه های شان قرار میگرفت. مسئولیت تخریب عملیه صلح ملل متحد و عواقب خونبار آن را بگردن او می انداختند. در اواخر او را هم مانند غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی به قتل میرساندند و بعدا اعلام مینمودند که رئیس جمهور خود کشی کرد. بطور قطع پلان شان چنین بود.

در قسمت دیگر جنرال عظیمی نوشته است که: « بنان سیوان بصورت روشن بتاريخ ۲۰ اپریل (شش روز قبل) از فرار نافرجام نجیب الله در باره ترک کشور به او

اطمینان داده بود و در مدت همین شش روز که درکابل وضع امنیتی کاملاً عادی بود، دوکتور نجیب الله آمادگی خویش را برای ترک گفتن کشور تکمیل میکند.»

محمدنبی عظیمی باید بپذیرد که : " در غگو حافظه ندارد " زیرا او مصاحبه بنان سیوان را که بتاريخ ۲۰ اپریل ۱۹۹۲ انجام داده بود، " شش روز قبل " از پناهنده شدن رئیس جمهور سابق محاسبه میکند، به گفت او رئیس جمهور نجیب الله باید بتاريخ ۲۶ اپریل ۱۹۹۲ بدفتر ملل متحد پناهنده شده باشد. در حالیکه دوکتور نجیب الله که نگارنده هم با او بودم، بتاريخ ۱۵ اپریل ۱۹۹۲ مجبور گردید بدفتر ملل متحد پناه ببرد، نه ۲۶ اپریل. بنان سیوان شش روز بعد از پناهنده شدن ما، یعنی ۲۰ اپریل در تالار انترکاتی ننتل در برابر خبرنگاران اظهار کرد که خروج مصنون رئیس جمهور سابق از کشور بخشی از عملیه ای صلح ملل متحد بود. یعنی بعد از اینکه جنرال عظیمی و یاران او کودتا را انجام داده و قدرت را عملاً در دست گرفته بودند، بنان سیوان این اظهارات را بعمل آورده بود نه قبل از کودتای آنها.

برای یک لحظه فرض کنیم که : اگر با وجود فشار کودتا چیان، این محال ممکن میبود که رئیس جمهور را کودتا چیان مانند غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی، از بین نبرده و او می خواست در کشور بماند، آیا در آنصورت عملیه ای صلح ملل متحد تطبیق میشد ؟ آیا از جانب کودتاچیان به شورای ۱۵ نفری اداره موقت اجازه ورود به کابل داده میشد تا قدرت را بدست بگیرند؟ جواب را همه کس بشمول جنرال عظیمی میداند که هرگز نه ! زیرا کودتا اصلاً علیه رئیس جمهور نه، بلکه برضد عملیه صلح مذکور سازمان دهی و عملی گردیده بود. رئیس جمهور بهر حال کناره گیری از قدرت را بخاطر تامین صلح در کشور پذیرفته بود. بنابراین کودتا علیه کسیکه خود بخاطر صلح کنار رفتن خود را از قدرت و حتی خروج خویش از کشور را پذیرفته بود، دلیل نمیتوانست داشته باشد.

جنرال عظیمی باید به یاد داشته باشد که بتاريخ ۲۶ حمل ۱۳۷۱ در همان ساعتی که ملیشه های شورشی دوستم نریعه طیاره به کابل انتقال میشدند، نگارنده هم به دفتر رئیس جمهور حاضر بودم که راز محمد پکتین وزیر داخله از پیاده شدن ملیشه های دوستم به رئیس جمهور تیلیفونی اطلاع داد و رئیس جمهور از جنرال عظیمی ، آصف دلاور لوی درستیز و جنرال عبدالفتاح قوماندان هوایی و مدافعه هوایی تیلیفونی پرسید که

کی به آنها اجازه داده است که وارد کابل شوند؟ رئیس جمهور به جنرال های مذکور هدایت داد تا آنها را که فرود آمده اند از میدان خارج و ورود بعدی شانرا توقف دهند. چرا هدایت رئیس جمهور را اطاعت و تطبیق نکردند؟ سوال مهم این است، در حالیکه جنرال عبد الرشید دوستم از اوامر رئیس جمهور و قوماندان اعلى قوای مسلح کشور، تمرد نموده بود، به اطمینان کدام مقام سیاسی و نظامی افراد خود را به کابل اعزام نمود؟ پاسخ روشن است که او از جانب جنرال عظیمی، آصف دلاور و جنرال فتح قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی و در راس محمود بریالی اطمینان حاصل نموده بود که نیروی شورشی و باغی خود را به پایتخت کشور، اعزام نماید. بنابراین جنرال عظیمی و همدستانش با بغاوت ملیشه شمال هم پیمان و هم نظر بودند، بغاوتی که نه تنها منجر به تخریب عملیه صلح ملل متحد شد، بلکه کشور را در حمام خون غوطه ور ساخت. پس رئیس جمهور دوکتور نجیب الله با درک اینکه عملیه صلح ملل متحد توسط جنرال عظیمی و همدستانش عقیم ساخته [شده] و زندگی او معروض به خطر گردید، حق داشت به دفتر اسگاب ملل متحد پناهندگی اختیار نماید، تا در نتیجه کودتاچیان نتوانند به این آرزوی شان برسند که رئیس جمهور را بحیث وسیله تطبیق توطئه های خویش مبنی بر انداختن مسئولیت عملیه صلح ملل متحد و عواقب خونبار آن بدوش او، بکار گیرند. بنابراین همین دلیل بود که کودتاچیان و دارودسته شورای نظارشان بالای رئیس جمهور نجیب الله عاصی بودند که چرا به دفتر ملل متحد پناهنده شده بود.

طوریکه عبدالوکیل وزیر خارجه آنوقت در کنفرانس مطبوعاتی که فردای پناهنده شدن دوکتور نجیب الله شرکت نمود، با رنگ پریده و لب و دهن گریخته او را به باد ناسزا گرفته و حساب شده اتهام وارد نمود که رئیس جمهور نجیب الله می خواست با کنار کشیدن خود، خلای قدرت ایجاد نماید. همچنان سرپرست وزارت امور خارجه حکومت برهان الدین ربانی (آقای لفرایی) در یک ملاقات خود با نماینده ملل متحد، در مورد دلیل عدم موافقه حکومت مجاهدین به خروج دوکتور نجیب الله از کشور، افاده نموده بود که چرا او مانند بعضی مقامات رهبری حزب وطن، خود را به دولت اسلامی تسلیم نکرده است. بهمین علت دوکتور نجیب الله مورد خصومت کودتاچیان و هم پیمانان جدید سفارش شده ای شان، قرار گرفته بود. که با پناهنده شدنش در دفتر ملل متحد، بخش مهم و نهایی سناریوی قبلا تنظیم و دیکته شده بر آنان نا تمام مانده بود.

عملیه صلح ملل متحد از جانب تنظیم های مجاهدین نیز پذیرفته شده بود. بخاطر آمادگی به پروسه ای قبول شده ای مذکور بود و نگارنده حاضر بودم که چنین تصمیم در تفاهم با خود معاونین رئیس جمهور و مطابق با پروگرام عملیه ای صلح ملل متحد اتخاذ و بخشی از آمادگی برای انتقال قدرت به شورای موقت بود. زیرا در صورت کنار رفتن رئیس جمهور از قدرت ، معاونین رئیس جمهور بحیث معاونین چه کسی، اجرای وظیفه میکردند؟ ادامه وظیفه آنها بحیث معاونین شورای موقت که ممکن نبود. بنابراین رئیس جمهور آمادگی خود را برای انتقال قدرت به شورای موقت گرفته بود، که کودتاچیان مانع آن شدند ، نه انتقال قدرت به تنظیم های مجاهدین، و گذشت زمان صحت تصمیم او را نیز ثابت نمود. چنانکه یک تعداد زیاد مقامات رهبری حزب وطن و دولت بشمول عبد الرحیم هاتف معاون اول رئیس جمهور، از اشتراک در « مراسم انتقال قدرت به مجاهدین که در تضاد با مفاد عملیه ای صلح ملل متحد بود ، خود داری کردند و متباقی اعضای حکومت به شمول فضل حق خالقیار تحت فشار سرنیزه کودتاچیان به مراسم مذکور برده شدند ولی عبد الواحد سرابی معاون رئیس جمهور (بعدا وزیر تجارت حکومت مجاهدین از موضع حزب وحدت) و عبدالحمید محتاط معاون دیگر رئیس جمهور که هر دو با توطئه گران تفاهم داشتند در مراسم مذکور شرکت نموده بودند ، نه عبدالرحیم هاتف که عظیمی در کتاب خود از اشتراک او نوشته است.

آقای عظیمی ! در لجن دست و پا زدن فقط یک نتیجه میتواند داشته باشد ، غرق شدن بیشتر، خوشبختانه اکنون همه میدانند که شما و یک تعداد جنرال های همدست شما پیچ و مهره های « بازی بزرگی» بودید که نه تنها نهضتی را برپا دادید ، و ملتی را با تمام هست و بود آن به آتش و خون کشیدید بلکه آن آتش مطابق به پیش بینی دکتور نجیب الله شهید دامن خود شمار را نیز گرفت. بی جهت نیست که رهبر سیاسی تان (محمود بریالی) بار ها اعتراف نموده است که : « با کشتی که به ملل متحد و نجیب دادیم ، خود ما مات شدیم . »

مردم شاهدند که بمجرد پناهنده شدن دوکتور نجیب الله به دفتر ملل متحد جنرال نورالحق علومی ذریعه طیاره از جمهوری اتحادی آلمان با عبور از « فلتر مسکو؟» ... در حالیکه در احتیاط قرار داشت و کدام وظیفه ای بالفعل نظامی هم نداشت در طی یکنیم روز خود را به کابل رسانید. به مجرد ورود، به هتل انترکانتی منتقل رفت و در کنفرانس مطبوعاتی بلند بالایی از قبل پلان شده که برایش سازمان داده بودند شرکت

کرد. او در برابر این پرسش خبرنگار بی بی سی که: شما تحت کدام شرایط به « جمعیت اسلامی » تسلیم شدید؟ چنین پاسخ داد: ائتلاف های بزرگ ما را تسلیم نگویند. افغان به افغان تسلیم نمیشود. ما ائتلاف کرده ایم، تسلیم نشده ایم. من همین حالا از ولایات غربی، جنوب غرب، شرق کشور در مورد وضع امنیتی ولایات مذکور اطمینان حاصل نمودم ... و غیره و غیره

نکته ای درخور توجه این پرسش است که: جنرال نورالحق علومی به کدام اطمینان از جانب کدام قدرتی، با چه تعهداتی درچنین یک موقعیت بحرانی بسرعت خود را به کابل رسانید؟ باید گفت: وقتی محاسبات کودتاجیان برهم خورد و کنترل اوضاع از دست شان خارج گردید، جنرال نورالحق علومی، ترجیح داد تا به همان سرعتی که به کشور برگشته بود بازهم وطن را ترک بگوید وگرنه، با اطمینان کامل فرستاده شده بود تا به پندار خودش ویا سناریست های توطئه، تاریخ تکرار شود و او نقش جنرال محمد نادرخان را برای « نجات وطن» بازی نماید.... ولی اگر منظور جنرال نورالحق علومی برای برگشت به افغانستان آن بود تا به « گارنیزون کابل» و با جنرال عظیمی، برادرش (جنرال عبدالحق علومی) و چند جنرال دیگر، انتظار توام با حقارت برای موکب احمد شاه مسعود رابکشد [رجوع شود: « اردو و سیاست» اثر منسوب به جنرال عظیمی، صفحات ۵۹۹ و ۶۰۰] تا از انجام خدمات (!) خویش به او اطمینان بدهد و به یقین که جنرال نورالحق علومی به هیچ صورت رنج آن سفر را بر خود هموار نمیکرد، زیرا قرار اظهار شاهدان عینی، او با محمود بریالی، جنرال نبی عظیمی و برادرش جنرال عبدالحق علومی بخاطر سازندگی غیر دقیق آنها جهت تطبیق پلان کودتا و ائتلاف مورد نظرشان پرخاش نموده بود.

در عین حال موازی با کنفرانس مطبوعاتی جنرال نورالحق علومی، عبدالوکیل طی کنفرانس مطبوعاتی دیگری، « یک شبه رة صد ساله رفت» و در مورد « برادران مجاهد» خود گفت: شما خواهید دید که ما چگونه با برادران مجاهد خود از همشهریان کابل دفاع خواهیم کرد. دوکتور نجیب الله مصالحه نمیکرد، فقط حرف میزد، مصالحه با کی؟ در کجا؟ شما دیدید که ما چگونه مصالحه کردیم. من امروز با برادرمسعود ملاقت کردم.... برادر مجاهد و بزرگوار آمر صاحب شورای نظر ... و چنین و چنان

خوانندگان عزیز! آیا امکان دارد در همان چند ساعتی که رئیس جمهور به دفتر ملل متحد پناهنده شد، جنرال عظیمی و همدستانش یک معامله بزرگ را از بلخ تا کابل، از بدخشان تا جوزجان و از بامیان تا پروان، سازمان بدهند و اسم آنرا مصالحه بگذارند؟ هرگز نه!

بہتر است جناب شان به صفحه ۴۹۶ کتاب « نازنین! » منسوب به خویش (اردو و سیاست) مراجعه نمایند و یک بار دیگر آن اعتراف نامه ای خویش را مطالعه نمایند که چگونه ماه ها قبل بخاطر مصلحت های فرکسیونی از ملاقات خود با فرید احمد مزدک در مسکو که به گفته خودش: « روحش ضربه ای بزرگی را متحمل شده بود زیرا مزدک از توطئه و دسیسه ای بزرگی پرده برداشته برداشته بود » ، به کسی چیزی نگفت و نه تنها بالای آن پرده افگند بلکه سرانجام خود نیز در آن شرکت نمود . آیا وی بحیث عضو شورای مرکزی حزب وطن و یک فرد نظامی عالی رتبه نمیدانست که دسیسه ای مذکور چه حوادث خونبار و نتایج وخیمی را در قبال داشت؟ مگر سکوت و خاموشی او ناشی از شرکت او در « بازی بزرگ » پشت پرده نبود؟ آیا خودش سکوت را مصلحت دید و یا شبکه هائیکه با آن ارتباط داشت، او را وادار به این سکوت نموده بود ؟ در جای دیگر از تبصره ای مورد بحث خود ، جنرال عظیمی از مصاحبه پیتتر تامسن ، سفیر امریکا نزد مجاهدین ، که گفته بود : « ... در نتیجه نجیب الله آمادگی نشان داد که به مجرد به قدرت رسیدن یک اداره درکابل از قدرت کنار خواهد رفت. ولی این پلان بخاطری خنثی شد که در اخیر مجاهدین داخل کابل گردیدند » ، چنین نتیجه گیری میکند : « باید گفت هنگامیکه دوکتور نجیب الله دست به فرار نافرجام زد یعنی ساعت یک شب ۲۶ حمل ۱۳۷۱ ، یکنفر مجاهد هم داخل شهر کابل نشده بود پس این پلان باید به نسبت مخالفت مجاهدین بنیادگرا در پشاور، برهم خورده باشد، درست ؟ » نخست باید گفت که عدم موجودیت مجاهدین را در شب کودتای شان که باعث پناهنده شدن دوکتور نجیب الله به دفتر سازمان ملل گردید، دروغ میگوید. زیرا پرسونل شورای نظار و دیگر نیروهای شامل ائتلاف شمال(مجاهدین) یکجا با پرسونل دوستم و تحت پوشش آن، به کابل توسط کودتاچی ها انتقال گردیده بودند بنابراین بی جهت نیست که پیتتر تامسن مفهوم « در اخیر وارد کابل گردیدند ، به کار برده است. و دوم اینکه عظیمی بار دیگر آگاهانه دروغ میگوید که: « عملیه ای صلح به نسبت مخالفت مجاهدین بنیادگرا در پشاور برهم خورده باشد ». حقیقت اینست که اکثر تنظیم های مجاهدین مقیم پشاور بشمول دو تنظیم بنیاد گرای « جمعیت اسلامی » و « حزب اسلامی - گلبدین

حکمتیار» به عملیه صلح ملل متحد «گردن نهاده بودند» و عظیمی نیز در همان وقت از آن اطلاع داشت.

آقای عظیمی باید میدانست که مجاهدین از بسیاری سالها بخصوص بعد از خروج نیروهای شوروی، میخواستند تا فاتحانه وارد کابل شوند، ولی تا زمانیکه در داخل حزب و قوای مسلح خیانت نشده بود، نه تنها آنها موفق به این آرزوی دیرینه ای شان نشدند، بلکه شکست های شدیدی را در جلال اباد، کلات، گردیز، کندوز یک تعداد نقاط دیگر نیز متحمل گردیدند. و بعد از شکست های مذکور بود که تنظیم های جهادی مجبور شدند تن به عملیه ای صلح ملل متحد بدهند. ادعای عظیمی که: مجاهدین عملیه ای صلح ملل متحد را تخریب نمودند بخاطری هم واقعیت ندارد که: وقتی آنها نتوانستند دولت را سقوط بدهند، چگونه میتوانند عملیه ای صلح ملل متحد را تخریب نمایند؟ چرا عظیمی و همدستان سیاست بازیشان این حقیقت را پنهان میکنند که میخواستند کسی (احمدشاه مسعود) را که می بایست در ائتلاف شان بمثابة «انگشت ششم» استعمال نمایند، او زرنگ تر و با پشتوانه مطمئن تر خارجی از ایشان، توانست خود شانرا مورد استفاده قرار دهد و روی شانته های شان خود را به کابل برساند. فقط با انکشاف این وضع بود که کودتاچیان متوجه شدند که محاسبات شان کاملا غلط بود در نتیجه کنترل اوضاع از دست شان خارج شد و سایر قوت های مجاهدین نیز برای ورود به کابل دست به کار شدند.

منظور رئیس جمهورنجیب الله از اقدامات یک تعداد حلقات و نیروها، که در نامه ای شان به سرمنشی ملل متحد تذکر داده است، همان حلقات فرکسیون ضد مصالحه و ضد عملیه ای صلح ملل متحد در داخل حزب وطن بود، نه اپوزیسیون خارج حزب. باید تذکر داد که دوکتور نجیب الله در مورد تخریب عملیه ای صلح ملل متحد بوسیله مجاهدین از بنان سیوان اطلاع نیافت. بلکه برعکس دوکتور نجیب الله، بنان سیوان را از کودتای جنرال عظیمی و شرکایش در برابر عملیه ای صلح ملل متحد مطلع ساخت. زیرا این جنرال عظیمی و همدستانش بودند که بحیث ستون پنجم دروازه های قلعه را از داخل بروی بخشی از مجاهدین که با اشاره ای بیگانگان در معامله قرار گرفته بودند، گشودند. آیا از بلخ تا به گارنیزیون کابل که مقرر فرمادهی جناب شان بود کدام مقاومت و جنگی در برابر شورای نظار و دوستم صورت گرفته بود؟ کی ها افراد شورای نظار را بطور مخفی پیش از پناهنده شدن رئیس جمهور به ملل متحد، در کمر بندهای امنیتی جابجا

نموده بودند؟ بنابراین طوریکه ادعا میکنند، مجاهدین فاتحانه وارد کابل نشدند، بلکه بخشی از آنها، در یک زدوبند با عظیمی و همدستان او، وارد کابل شدند.

همه شاهد بودند که به مجرد پناهنده شدن اجباری دوکتور نجیب الله به ملل متحد جنرال عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل، جنرال فتاح قوماندان هوایی و مدافع هوایی و جنرال عظیم زرمتمی قوماندان عمومی اوپراتیفی وزارت داخله در پشت پرده ای تلویزیون کابل ظاهر شدند و نخست از همه جنرال عظیمی داد سخن داد که: « هموطنان عزیز! آخرین مانع صلح از روی صحنه کنار زده شد... » همان مانع صلح که جنرال عظیمی کنار کشیدن او را به مردم مژده داد، حالا در مقاله ای خود او را متهم میکند که چرا آنها را تنها گذاشت؟ کسیکه گویا مانع صلح و آرامش بود، چگونه میتواند بازهم در کنار این « قهرمان صلح و وطنپرستی » (!) جا داشته باشد. اگر به گفته ای عظیمی او آخرین مانع صلح بود، باید با کنار کشیدن او صلح تامین میشد، که نشد. برعکس با کنار رفتن او، همانطوریکه خودش بارها پیش بینی کرده بود، بحران سیاسی کشور عمیق تر شد و ابعاد جدید و خطرناک تر کسب کرد که تا حال ادامه دارد. بنابراین دوکتور نجیب الله مانع صلح نبود، بلکه عظیمی مانع صلح بودند که او را از پشت خنجر زدند در غیر آن او با موجودیت خود در قدرت، الی انتقال قدرت به اداره موقت مطابق عملیه ای صلح ملل متحد، می توانست با دستان نیرومند یک صلح عادلانه را تامین نماید، تا چنین فاجعه ای ملی بوجود نمی آمد.

جنرال عظیمی بالای این موضوع انگشت انتقاد گذاشته است که چرا رئیس جمهور به مقامات ملل متحد برای کنار رفتن، یکسال قبل اظهار آمادگی نموده بوده و چه « سرهای نازنینی که در طول این یکسال » قربان گردیدند. مگر جنرال عظیمی فراموش کرده است که دوکتور نجیب الله یکسال نه بلکه، شش سال قبل از پناهنده شدن خویش برای کنار رفتن به نفع صلح و آرامش در کشورش اظهار آمادگی کرده بود. او مسئولیت رهبری حزب و دولت را بخاطر آن پذیرفت تا بتواند در خروج نیروهای نظامی اتحادشوروی از کشور نقش خویش را علی الرغم مخالفت دیگران ایفا نماید و راه را برای ایجاد شرایط جهت انتخاب یک زعامت سیاسی و دولتی قابل قبول برای مردم و توافق اکثریت از طرف های درگیر، هموار سازد و کشور را از بحران عمیق سیاسی نجات دهد. او از روز احراز قدرت، تمام مساعی اش را در آن جهت متمرکز نموده بود تا تنش هایی را که در نتیجه موجودیت قوای شوروی و سیاست های تند و تیز اسلافش در

جامعه بوجود آمده بود، با اقدامات واقعینانه، توام با ابتکارات و عمل صادقانه کاهش دهد، که قانون اساسی مصوب لویه جرگه های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹، آزادی مطبوعات، پلورالیزم سیاسی، رفع قیودات از مسافرت اتباع کشوربخارج، تشویق تشبثات خصوصی، تشکیل حکومت از تکنوکراتها ی غیرحزبی و غیره برجسته ترین نمونه ای آن بود. تجربه هم نشان داد که بخش بزرگ از حزب وطن، روشنفکران و تحصیل کردگان غیر حزبی، تاجران، روحانیون و مشران و ریش سفیدان و اقشار مختلف مردم، سیاست ها و عمل کردهای او را مورد تائید و حمایت قرار میدادند و مردم با این قضاوت ساده اما پرمفهوم عامیانه که میگفتند: «ای کاش از اول این کار های خوب صورت می گرفت ..» رضانیت خود را از طرز اداره، سیاست ها و عمل کردهای او ابراز می نمودند، چنانکه جنرال عظیمی هم ناگزیر و به اکراه در کتاب «اردو و سیاست» غیر مستقیم اعتراف نموده است که بعد از ورود مجاهدین به کابل مردم حسرت دوران نجیب را می خوردند، نه حسرت خودش را. واضح است که مردم بالای پروگرام های سیاسی و عملکردهای سیاستمداران قضاوت میکنند نه در مورد خود سیاست مدار. دوران دوکتور نجیب الله یعنی دوران سیاست های ملی مستقل و اقدامات معقول، نه دوران سترجنرالی و در مقام «لم دادن» عظیمی ها و فخر فروختن آنها بر مردم.

دوکتور نجیب الله هیچگاه همزمان و حزب خود را رها نکرده بود و نمیخواست رها کند. اگر او قصد «فرار» و رها کردن حزب خود را میداشت، دو هفته قبل از کودتای «ستون پنجم»، از جانب حزب کانگرس رسماً به هند دعوت شده بود. نگارنده دعوتنامه ای مقامات هند را غرض اخذ هدایت شان بردم. بعد از ملاحظه دعوتنامه گفتند: نمیتواند درین مقطع حساس در کنفرانس مذکور شرکت نماید. برای انجنیر نظر محمد معاون رئیس حزب وطن، وظیفه دادند تا بعوض شان به هند سفر نموده و در مراسم سالگرد حزب کانگرس از حزب وطن و از ایشان نمایندگی نماید. قبل از آنهم سفرهایی به سوئیس و هند داشتند که میتوانند به کشور برنگردند.

عظیمی و چند تن دیگر با نزدیکی به مرحوم غلام فاروق یعقوبی اعتماد او را جلب نموده و رئیس جمهور نیز به اطمینان های وزیر امنیت دولتی مبنی بر اینکه آنها به ارمان مصالحه و به تطبیق عملیه ای صلح ملل متحد، متعهد اند، باور میکرد. متأسفانه عظیمی و افراد مذکور به غلام فاروق یعقوبی، کسیکه تا آخر آنها را علی الرغم هوشدارهای یک تعداد اعضای رهبری و کادر های حزبی، مورد شک قرار نمیداد، هم

جفا کردند، او را ناجوانمردانه به قتل رسانیدند و حق «دوستی» او را که جنرال عظیمی اعاده نموده است، هم ادا کردند. جنرال یعقوبی غافل از اینکه عظیمی در تبدیلی چهره چنان ماهر و چیره دست شده بود که در چندین تغییر نظام سهم گرفت و به اصطلاح «سُت لُغد» بیرون برآمد.

در مورد ادعای بی اساس دیگر جنرال عظیمی در مورد تشکیل شورای نظامی که گویا شورای نظامی مذکور مفکوره ای دوکتور نجیب الله بود، باید گفت: نگارنده حاضر بودم که بنان سیوان در دفتر سازمان ملل متحد در کابل از مفکوره ای محمود بریالی در مورد شورای نظامی به دوکتور نجیب الله یاد آوری کرد. دوکتور نجیب الله به جواب او گفت که: شورای نظامی مورد نظر آنها، بخشی از توطئه کودتایچیان است. اگر آنها به تطبیق عملیه ای صلح ملل متحد واقعا صادق اند، بفرمایند پشتیبانی عام و تام خود را از تطبیق عملیه ای صلح ملل متحد بطور رسمی و علنی ابراز نموده و از همه مهم تر قوای مسلح افغانستان را غیر سیاسی اعلان نمایند و این مطلب را در اعلامیه خود بصراحت اعلام بدارند که قوای مسلح افغانستان از حزب وطن و تمام تنظیم های مجاهدین فاصله ای مساوی خواهند داشت، وظیفه ای آن حفظ تمامیت ارضی، استقلال و تامین امنیت در کشور است. در غیر آن شورای مذکور پوششی است برای اقدامات کودتایی آنها. وقتی جنرال عظیمی به دفتر ملل متحد آمد، نجیب الله عین مطلب را برایش گفت و استدلال نمود: برای آنکه جلو جنگ گرفته شود و هزاران کادر مسلکی قوای مسلح که سرمایه ملی کشور اند، حفظ گردند، قوای مسلح میدان رقابت سیاست بازان نگرند و تنظیم های جهادی سلب بهانه گردند، باید شورای نظامی شما قبل از همه قوای مسلح را غیر سیاسی اعلان نماید. او ظاهر سرتانید تکان میداد، ولی این کار را نکرد. از اینکه دوکتور نجیب الله در نامه اش عنوانی سرمنشی ملل متحد از «چگونگی «تاسیس شورای نظامی تذکر داده است، منظورش ازین مسئله که: «در مورد چگونگی شورای نظامی» با نماینده ای خاص سرمنشی ملل متحد «مشوره» نموده بود، همان غیر سیاسی ساختن قوای مسلح بود که به بنان سیوان گفته بود، نه تاسیس شورای نظامی که عظیمی آنرا عنوان کرده است.

با نتیجه گیری از عملکرد کودتایچیان میتوان گفت که آنها با سبوتاز عملیه صلح ملل متحد را به مرحله ای جدیدی از بحران سوق نمودند که نتیجه ای آن کشتار هزاران تن دیگر از مردم افغانستان، غارت و چپاول تمام هستی مادی و معنوی کشور، اخلال

دستگاه دولتی منجمله قوای مسلح، ضیاع کادر های مسلکی، ملکی و نظامی و نهاد های اقتصادی و ویرانی وطن بود که متأسفانه فاجعه هنوز ادامه دارد. آنها با سبوتاژ عملیه ای صلح و جلوگیری از خروج مصنون نجیب الله از کشور که بخشی از عملیه ای مذکور بود، حزب وطن، بخش بزرگی از روشنفکران و مردم افغانستان را از وجود یک شخصیت توانمند و پرفردت سیاسی محروم ساختند. در نتیجه ای خیانت همین ها بود که دوکتور نجیب الله سرانجام بدست یک مشیت جنایتکاران بنام طالبان به شهادت رسید. دوکتور نجیب الله در داغ ترین حوادث و رویداد های متراکم سیاسی، با استعدادی که داشت توانست بحیث یک سیاست مدار جسور، دراک وزیرک تبارز نماید. امروز بجز از عظیمی و چند همدست انگشت شمار او، مخالفین دوکتور نجیب الله در داخل حزب وطن، در بیرون از آن و حتی در میان کادر ها و رهبران تنظیم های جهادی به این حقیقت پی برده اند که دوکتور نجیب الله در اندیشه و هم در اقدامات خود برحق بود. نگارنده شاهد آن هستم، هنگامیکه پروفیسور برهان الدین ربانی و معاون او دوکتور محمد موسی توانا شادیانه داخل کابل شدند، دوکتورتوانا برای ادای نماز جمعه به مسجد پل خشتی رفت و در جریان وعظ که از تلویزیون کابل پخش میشد و ما آنرا در دفتر ملل متحد مشاهده میکردیم، در مورد دوکتور نجیب الله گفت که «دوکتور نجیب اکنون درچنگ ما اسیر است...» ولی همان دوکتور محمد موسی توانا دشمن سرسخت دیروز دوکتور نجیب الله در مصاحبه ای خود با بی بی سی «تاریخ شفاهی افغانستان در قرن بیستم» نظر کنونی خود را چنین بیان کرد: «خودم در همین لحظات تا جایی که خبردارم دوکتور نجیب الله بخاطر اسلام و به نفع اسلام خیلی گذشت ها داشت. اگر ما به او پاسخ مثبت میدادیم ما به این مصیبت گرفتار نمی شدیم. من این گپ ها را حالا می فهمم و درک میکنم، لاکن اینکه چه چیز مانع شد فکر میکنم که یک فیصدی آنرا نداشتن بُعد نظر ما و درعین حال تاثیر دیگران و فیصدی بیشتر از پاکستان بود...»

از جنرال صاحب عظیمی خواشمندم حرف های این مخالف دیروز دوکتور نجیب الله را با دقت بخواند. او بحیث یک مخالف و یک انسان واقع بین به اشتباه سیاسی دیروز خود، از طریق یک رادیوی بین المللی، شجاعانه اعتراف نمود، ولی آقای عظیمی تا هنوز هم در تلاش آنست تا خاک به چشم مردم بزند و حقیقت را پنهان و یا حد اقل تحریف نماید.»

برگ هایی از نامه شخصی دوکتور نجیب الله عنوانی خانواده اش

[ونقش جنرال عظیمی در کودتا علیه نجیب]

«روز یکشنبه (۲۳ حمل ۱۳۷۱) با تمام جنرالان و مسئولین هر سه قوای مسلح جلسه دایر کردم و برایشان گفتم که بروز جمعه یک کمیته بیطرف که اصلاً به هیچ حزب و تنظیم نیستند ولی همه بشمول ما با آنها توافق نموده ایم وارد کابل می شوند و مطابق به اعلامیه که من داده ام قدرت را تسلیم می گردند. از ۳۵ نفر ۱۸ نفر شان بروز جمعه برای آمدن بکابل آماده شده اند، این افراد با خود و در جیب خود کدام اردو یا ژاندارم یا قوت امنیتی را ندارند که بیاورند، ناگزیر بالای قوای مسلح و اداره دولت شما تکیه خواهند زد و شما هم صادقانه با او شان همکاری کنید و دیگر اینکه ملل متحد نیز در کنار آنها و شما قرار می گیرد. بعد از ۴۵ روز گردهمایی همه افغان ها (لویه جرگه یا مجلس یا شورای افغانی) جلسه نموده حکومت موقت را برای یکمدت توافق شده یک سال یا یک و نیم سال بوجود آورده، قانون اساسی موقت را تصویب و انتخابات را براه می اندازند. به این ترتیب صلح تأمین و جنگ خاتمه میپذیرد، من برای قربانی و گذشتن از اقتدار حاضر شده ام. شما همه به جای خود می مانید، هوش کنید که دست به کدام ماجرا نزنید و کدام کودتایی را سازمان ندهید که اول خودتان می سوزید. یک بیانیه مفصل که ثبت شده است اما نشر نشد. بیانیه تاریخی که بعداً شما خواهی دید. گوش های شانرا باز کردم (زیرا از پلان ها آگاهی داشتم. شاید بگوئید چرا پلان ها را خنثی نکردی. می توانستم اینکار را بکنم ولی دوباره دست به شمشیر می بردم در حالیکه من اعلامیه استعفاى خود را یکماه قبل داده بودم، باز مردم و جهان و ملل متحد و همه می گفتند که نجیب دروغ می گفت. از یکسو آمادگی برای سپردن قدرت را بخاطر تأمین صلح ابراز می کرد و از سوی دیگر برای حفظ قدرت دست به شمشیر می برد و مردم را از دم تیغ می گذراند. او یک قدرت طلب است نه صلح طلب و قوت ها در داخل و خارج وضع را خراب تر می ساختند و مسئولیت همه خرابی ها از لحاظ تاریخی به دوش من می افتاد. مثل که امروز بدوش دیگران، توطیه گران و دسیسه کاران افتیده است. در آن وقت ملل متحد هم با من نمی بود و ده ها مطلب منفی دیگر... مسئولیت در برابر مردم و تاریخ را چه جواب میدادیم در برابر جهان و ملل متحد چه جواب می گفتم) ولی متأسفانه قبول نکردند.

فردا صبح روز چهارشنبه مزدک و کاویانی سرخود به گارنیزون کابل رفتند و انجا اعلان کردند که گویا ما تمام صلاحیت ها را دیشب از نجیب گرفتیم. یعنی عملاً او خلع قدرت شده است. (هینت اجراییه یک حزب چه حق دارد - لویه جرگه- قانون

اساسی و نورم های دولت و حکومت چه شد. یکی آن مهم نبود زیرا کودتا داشت حلقهات آن تکمیل می شد و ضرورت بر عایت قانونیت چه بود؟
حدود ساعت ۱۱ بجه عظیمی نزد آمد یا روانه اش کرده بودند و خواستار استعفای من شد. جواب باز همان بود که امروز بینان سیوان می اید، هر اقدام من بعد از صحبت با وی انجام می شود.

صبح وقت بدون اجازه سرفروماندان به دستور بیوروی سیاسی طیاره های متعدد به بلخ پرواز کرده بود تا افراد دوستم را گویا ظاهراً برای دفاع کابل و اصلاً برای تکمیل کودتا وارد میدان هوایی کابل کنند. از قوماندان هوایی و مدافعه هوایی، فتاح تیلیفونی پرسیدم به امر کی این کار را کردی. گفت به امر بیوروی سیاسی از کمیته مرکزی. گفتم، سر قوماندان چه شد، دولت چه شد که باز بیوروی سیاسی عنان قدرت را بدست گرفت. فوراً طیاره ها را دوباره بخواه. گفت: صاحب همه طیاره ها پر از نفر بالای میدان کابل رسیدند. به این ترتیب افراد دوستم و جمعیت اسلامی مشترکاً وارد میدان کابل هم شدند.

نزدیکی شام (شام روز چهارشنبه ۲۶ حمل ۱۳۷۱) وکیل به دفتر من آمد که گویا من با بریالی جنگ کردم، همه چیز را تسلیم کردند. صرف دوستم نه مخالفین نیز با او یکجا آمدند. و اظهار دوستی ها و پشیمانی ها و اشک ریختن ها کرد و مرا به اغوش کشید و خدا حافظی کرد. در دل گفتم که نجیب یکی اش خو فیصله کرد که حساب توخو امشب تمام است. . . درین میان پیوسته وکیل به خانه تیلیفون می کند که ما منتظر بینان سیوان هستیم امد، نامد. اصلاً مرا چک می کند که در خانه استم یا نه . . . دیدند که من مانند سنگ در جای خود مستقر استم و بجایی شورنخوردیم...

نان شب را با توخی و احمدزی در دفتر خوردیم و بطرف خانه امدیم تادر آنجا معطل آمدن و ملاقات بینان سیوان باشیم. از طرف دیگر پیوسته با بینان سیوان از کابل به پاکستان در تماس استیم و او اطمینان میدهد که کار کمیته (کمیته غیر جانبدار) را به انجام رسانیده و امشب به کابل میرسد و ضمناً بینان سیوان تقاضا کرده که کمیته خواهش دارد که قبل از آمدن ما بروز جمعه (۲۸ حمل ۱۳۷۱) نجیب باید کابل را ترک گوید. و اکنون شب پنجشنبه است یعنی این شب و یا روز پنجشنبه اینکار باید صورت گیرد...

این ها (کودتاچیان) به این فکر افتادند و شاید نزد خود حدس زده باشند که مبادا نجیب از بینان سیوان نخواهد که یک چند صد نفر عسکر ملل متحد وارد میدان هوایی کابل نشود و کودتای گویا موفق شان ناکام نشود.

ساعت دوازده ونیم (شب پنجشنبه) خدا ببخشد یعقوبی صاحب تیلیفون کرد و بمن اطمینان داد که از پاکستان اطلاع رسیده که کمیته آماده شده است و روز جمعه می آید. گفتم خبر دارم و از نزد من استعفا میخوانند آنرا آماده ساخته ام و اینکار را انجام میدهم. دیدم ساعت دو شب شد. سه معاون بینان سیوان در کابل دو سیاسی و یک نظامی وارد قصر نمیر یک شدند و گفتند که بینان سیوان بمیدان کابل آمده، طیاره اش را محاصره کرده اند. ویرا نمی گذارند که پیاده شود و اصرار دارند که دوباره پرواز کند. به تلفون ها رفتم که همه قطع شده بودند. بدون آنکه معطل موتر خود شوم من و جفسر و احمدزی و توخی سوار موترهای ملل متحد شده با معاونین آنها یکجا خواستیم به گارنیزیون برویم تا معلوم کنیم چرا بینان سیوان را نمی مانند. در چهار راهی مارا ایستاد کردند. نام شب میدهم کس توجه نمیکند. خود را معرفی مینمایم، می گویند میشناسیم که رئیس صاحب استید، پس بگذارید برویم، اجازه نیست. دفعتهاً همه پروت کردند و گیت های تفنگ را کشیدند و فضل خداوند که موتر ها از ملل متحد است. با واکای تاکی به خیالم با گارنیزیون تماس می گرفتند و این ها میگویند که موتر ها از ملل متحد است و از آنجا امر فیر نمی دهند که فیر بالای موتر های ملل متحد مسنولیت کلان دارد بعد از معطل شدن چند دقیقه دوباره برگشتیم و چون تیلیفون های خانه قطع بودند تصادفاً امدیم دفتر ملل متحد در اسکاپ که تیلیفونی با گار نیزیون تماس بگیریم. امدیم به اسکاپ. وقتی ازینجا تیلیفون کردم تصادفاً عظیمی برداشت.

برایش گفتم که هر چه می کنید مختارید ولی نماینده سرمنشی را در میدان هوایی معطل نگهداشته اید و اینک از دفتر ملل متحد من با سرمنشی به تماس می شوم. مسنولیت و عواقب تمام مسایل اگر بینان سیوان بدفتر نرسد بدوش شما خواهد بود. برایم گفت که نمیدانم صاحب! لچک ها آمده اند، نمی فهمم چی میکنند، اینک من ودلاور میرویم و بینان سیوان را میآوریم. (این ها میخواستند بنان سوان را از میدان رخصت کنند و بعداً با خاطر جمعی به داد بنده حقیر و فقیر برسند که بنده چیزی که هیچ در فکر ما نبود به آنجا آمده بودیم که گویا تیلیفون بکنیم و برویم منتظر بنان سیوان در خانه باشیم.) دیدیم که طرف های چهار بجه صبح عظیمی وارد اسکاپ شد و بنان سوان را با خود آورد. رسم تعظیم بجا آورد و خواهش کرد که صاحب! بخاطر امنیت شما دو تانک و

چند زره پوش و یک قوت به اطراف اسگاپ آورده ام تا شما در اینجا مصنوعن باشید و خواهش می کنیم که از اینجا خارج نشوید و به این ترتیب مادر اسگاپ باقی ماندیم ...

شام یکشنبه یعنی شب دوشنبه سالنگ رادر سازش تسلیم کردند و قوت های ما و مخالفین یکجا شدند، دوشنبه آرام بودند. شب سه شنبه و صبح آن جبل السراج (گارنیزیون فرقه ۲) و چاریکار را یکجایی تسلیم و اشغال کردند، تمام فشار را روز سه شنبه انداختیم تا میدان هوایی بگرام را حفظ کنیم غافل از آنکه در آنجا نیز سازش صورت گرفته بود. تمام روز سه شنبه را از دلاور گرفته تا عظیمی و با به جان قهرمان (فعلاً قومندان گارنیزیون) بمن اطمینان میدادند که بگرام دفاع می شود اما ساعت دوازده ونیم شب چهار شنبه (که فردایش چهار شنبه است) بغیر از انجنیر نظر که قبلاً گفتم که در راس هیئتی به هند در سفر بود دیگر تمام اعضای اصلی و علی البدل بیروی سیاسی وارد دفتر کار من در ریاست جمهوری شدند و گفتند که ما همه بعد از جرو بحث طولانی در کمیته مرکزی و رسیدن به یک فیصله نزد شما آمده ایم.

بفرمائید چه فیصله با خود آورده اید!

لایق به حیث نطق شان اول صحبت کرد و مقدمه و تمهید گذاشت سخن های عام. راستش را پرسیان کنید من نفهمیدم که مقصدش چیست. گفتم مقصدت را نفهمیدم، مشخص بگویند. فرید مزدک سخن گفتن را شروع کرد بعد از صحبت از من خواست تا اجازه بدهم فردا اعلامیه را از جانب هیئت اجراییه حزب تنظیم و نشر نماید و موقف خود را ابراز کنند. من برایشان گفتم شما بروید روی اعلامیه کار کنید. فردا اعلامیه را می بینم. قبل از آمدن بینان سوان نماینده سرمنشی که فردا می آید و بدون مشوره باوی اعلامیه را چاپ و نشر نکنید.

درین وقت زنگ تیلیفون آمد. گوشی را برداشتم ، دیدم عظیمی است و گفت که متأسفانه باوجود تمام اطمینان های که بشما داده بودیم ، بگرام نیز سقوط کرد.

دادن اطلاع تیلیفون سقوط بگرام را هم همینطور تنظیم کرده بودند تا در وقت نشست جلسه بیوروی سیاسی زنگ زده شود و همه در حضور هم از مسئله آگاه شویم تا اعضای دیگر بیوروی سیاسی در پرتو این مسئله که گویا وضع خطرناک شده است پیشنهادات دیگر قبلاً آماده شده و فیصله شده را طرح کنند و بر من تحمیل نمایند. جنرال رفیع گفت (بخیالم اواز عمق مسائل خبر نبود) باید خط رنوی بگرام را از کار انداخت تا پرواز های هوایی جهت بمباردمان بالای کابل صورت نگیرد. وکیل وزیر خارجه فوراً گفت که رفقا! دست های من بالا است من جنگ نمیکنم اگر کسی از اعضای بیوروی

سیاسی می جنگند بگویند. قوت های ما با مخالفین در جبل السراج و چاریکار بشکل مسالمت آمیز یکجا کار میکنند ضرورت به جنگ نیست. باید همه مسایل از روی تفاهم حل شود باید با مخالفین مصالحه کرد، ائتلاف کرد... دیدم معجزه واقع شده در یک شب کار ائتلاف ها و مصالحه ها به پایان رسیده است. چقدر خوب آنهم وزیر خارجه که کارش باید با خارج و ملل متحد باید باشد نه با قوماندان های داخلی. ولی به یک بارگی درین عرصه مقدم شده است، مبارکش باشد.

یکی از اعضای بیوروی سیاسی هم مخالفت نکرد همه خاموش نشسته بودند. کاویانی رشته سخن را گرفته سرانجام پیشنهاد کرد که اگر نجیب صلاحیت ها را بما منتقل سازند. گفتم کدام صلاحیت ها؟ وقتی که از مدت بیشتر از چهل روز بلخ را تسلیم کرده اید عملاً جلسه بیوروی سیاسی در کمیته مرکزی هر روز دایر است بدون موجودیت نجیب، و گویا با صلاحیت برای حل مسایل شمال مصروف کار استید (در حالیکه درین مدت این پرابلم شمال و مزار را نه تنها حل نکرده بودند بلکه آنرا تقویت و حلقات دیگر از زنجیر توطیه ها و سازش ها را تکمیل کرده بودند که یکایک تطبیق ان شروع شده بود) گفتم چرا اینقدر وارخطا استید. فردا بینان سوان می آید ما همه در پای پلان ملل متحدو اعلامیه صادره اینجانب امضا نموده ایم، حالاپلان دیگر، سازش با قوماندان ها - تسلیمی قوت ها و غیره همه در حقیقت کودتا در برابر پلان ملل متحد بوده وزیر پا نمودن امضا های خودتان است و ...

وکیل گفت اگر نماینده سرمنشی ملل متحد می آمد تا حالاباید می آمد ما نمیتوانیم زیاد معطل بنشینیم، هم از زاغ میمانیم هم از رزاغ. بما اجازه بدهید که برویم پلان های خود را با قوماندانها عملی سازیم (که داشت عملی شدنش از چندی آغاز یافته بود. اما صرف میخواستند که به اجازه من اینکار را رکلام کنند که فردا اگر خوب شد خود شان کرده و مرامجبور ساخته بودند و اگر نشد بگویند کار نجیب بود، ازیک طرف با پلان ملل متحد موافقه کرد و در عمل دستور داد که باقوماندان ها ما داخل ائتلاف شده و در مقابل پلان ملل متحد کودتا کنیم) این دیگر برای همه سیاست های من که تاکنون انجام میدادم زهر قاتل بود، تصمیم گرفتم که به این راه نروم خدا کند یک نفر بیوروی سیاسی هم با من نباشد. بریالی گفت که مخالفین استعفای شما را تقاضا دارند اگر انرا بما بسپرید!

به ایشان گفتیم که تمام اقدامات من بعد از مشوره با بینان سوان انجام خواهد پذیرفت. شما بروید یک روز دیگر هم معطل باشید و رخصت شان کردیم. (این نامه بتاريخ ۲۲ سرطان ۱۳۷۲=۱۹۹۳/۷/۱۳ نگاشته شده است)^{۱۳۴}

خلاصه دلایل و عوامل سقوط نجیب‌الله

۱- روسها میخواستند نجیب‌الله سقوط نماید و تلاش‌های «کا، گی، بی» در تبتانی با عناصر خودخواه و قدرت‌طلب در رهبری حزبی و دولتی افغانستان چنان اختلافاتی ایجاد کرد که رفقای همسنگر و هم‌رزم دفعتا بجان هم افتادند و هر کدام بیشتر و محکمتر از دیگری تیشه بریشه همدیگر زدند.

۲- برخورد دوگانه نجیب‌الله با قوت‌های مسلح کشور (اردو و پولیس و امنیت دولتی) به دستور یا به مشورت روس‌ها، سبب ناراضانیتی جناح خلق و وزیر دفاع (تنی) با رئیس جمهور و سرانجام منجر به کودتای نافرجامی شد که بر اثر آن وزیر دفاع و قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی به پاکستان پناه بردند و بقیه رهبران خلقی بزدان کشته شدند. از اینجا یکبار دیگر حزب دچار انشعاب و تفرقه شد و افسران اردو و پولیس که اکثریت‌شان منسوب به این جناح بودند، دیگر نمیخواستند از نجیب‌الله و رژیم او دفاع کنند. قدرت‌های خارجی حتی قبل از خروج قشون شوروی از افغانستان، چنین شایعه پراکنی کرده بودند که پس از خروج قوای شوروی، خلقی‌ها دوباره قدرت را از پرچمی‌ها بدست میگیرند. این آوازه زمینه بدگمانی و حتی رویارویی این دو جناح حزب را حتمی‌تر میساخت.

۳- اختلافات درون حزبی از یکسو و اختلافات درون جناحی پرچم در سطح رهبری بین هواداران کارمل و طرفداران نجیب‌الله، بیش از هر عامل دیگر پروسه سقوط نجیب‌الله را سرعت بخشید. جنرال دوستم و جنرال مومن و جنرال سیدجعفرنادری پسر سیدمنصورنادری، رهبرفرقه اسماعیلیه افغانستان در تبتانی با فریدمزدک و نجم‌الدین کاویانی، وکیل و جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف‌دل‌اور و جنرال سیداعظم سید، قوماندان گارد، جنرال یارمحمد معاون اول وزارت امنیت دولتی و باقر فرین معاون دوم امنیت دولتی، بدستور و هدایت کا، گی، بی، و کارمل به ایجاد «شورای ایتلاف شمال با همدستی احمدشاه مسعود» دست یازیدند و علم بغاوت در مقابل نجیب‌الله برافراشتند. و با

^{۱۳۴} برگرفته از سایت پیام افغان

سقوط شهر مزارشریف و تصرف میدانهای هوایی کابل و بگرام، نجیب‌الله هم سقوط کرد و در دفتر ملل متحد پناهنده شد.

در همین تاریخ خبر خودکشی غلام‌فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی اعلان گردید که مردم بدان باور نداشتند. بنابر شایعات، یعقوبی و جنرال باقی رئیس ریاست پنج امنیت دولتی که هر دو از هواخواهان داکتر نجیب‌الله بودند، در داخل وزارت امنیت دولتی ترور شده بودند.

نویسنده مقاله قتل یعقوبی میگوید: یعقوبی در روزهای آخر «در استانه بغاوت شمال» که بسیار نا وقت شده بود با خبر شد که، جنرال یارمحمد اطلاعات با ارزش اوپراتیفی عمدتاً در مورد احمد شاه مسعود را از نظر وی پنهان کرده و میکند و مستقیم به مزدک و کاویانی گزارش میدهد او میگفت که، روس‌های ... این دو برادر «بدبخت» (مزدک و یار محمد) را بالای «ما» تحمیل کردند»^{۱۳۰}

بدین سان روسیه، بوسیله دست پروردگان «کاجی بی» خود در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق، با سازماندهی یک کودتای درون حزبی علیه داکتر نجیب، پروسه صلح سازمان ملل متحد را سبوتاژ نمود و سپس با برکشیدن گروه‌های مورد حمایت خود بر سریر قدرت و مشتعل ساختن جنگ داخلی، بقول داکتر میرعبدالرحیم عزیز «افغانها از افتخارات جهاد و پیروزی شان برقوای سرخ» محروم ساخته شدند.

بنابراین اگر مسئول تمام آن همه ویرانی و بدبختی شهریان کابل، یکطرف رقبای سیاسی نجیب‌الله یعنی ببرک کارمل، فرید مزدک، نجم‌الدین کاویانی، عبدالوکیل وزیر امور خارجه، جنرال دوستم و جنرال یارمحمد و جنرال نبی‌عظیمی و جنرال آصف دلاور و جنرال باقر فرین و غیره میباشند. در طرف دیگر این مسئولیت شخص نجیب‌الله و یاوران و مشاوران او قرار دارند که تصمیم به استعفای قبل از وقت خود (بدون تدویر لویه جرگه و بدون استحضاری پارلمان) گرفت و با آنکه میدانست کناره‌گیری او از قدرت چه مصیبت عظیمی بر سر مردم افغانستان و بخصوص شهریان بخت برگشته کابل فرود میآورد، اردو را منحل ساخت و حاضر نگردید مصلحت اندیشانه دفاع شهر کابل و مردم آنرا به وزارت دفاع و وزارت امور داخله و وزارت امنیت دولتی بر طبق فیصله پارلمان (اگر تدویر فوری لویه جرگه ناممکن به نظر میرسید) واگذار شود. بدینگونه

^{۱۳۰} -رک: سایت اریانی، ۲۹/۶/۲۰۰۹، مقاله قتل داکتر یعقوبی، م. صبور

رئیس جمهور نجیب‌الله توسط رقبای سیاسی‌اش قبل از تحقق مشی آشتی‌ملی و تطبیق پلان صلح ملل متحد سقوط کرد و با انحلال اردو قبل از همه خودش در دام افتاد و بعد شهریان کابل به ماتم جنگ خانمانسوز کشانیده شدند.

حال باید پرسید که با وجود سرنگونی نجیب‌الله و انتقال قدرت به مجاهدین و بخصوص به جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی، چرا جنگ و خون‌ریزی و ویرانی در افغانستان پایان نمی‌یابد؟

چرا در ظرف این سالها کابل پیوسته ویران شده میرود؟ چرا تلاش‌های ملل متحد و نماینده خاص آن محمودمیستری باز هم با ناکامی مواجه میشود؟ چرا جنبش شمال، گاهی از جمعیت اسلامی حمایت میکند و با مخالفین آن می‌جنگد و زمانی با حزب وحدت و حزب اسلامی حکمتیار، شورای هماهنگی می‌سازد و بر ضد جمعیت قرار می‌گیرد؟ آیا این نظر تحلیل‌گران سیاسی درست است که بحران افغانستان تا زمانیکه منافع روسیه و پاکستان در افغانستان تضمین نگردد، همچنان ادامه خواهد داشت؟ چه کسی باید چنین تضمینی را به این کشورها بدهد؟

با پخش خبرپناه بردن داکتر نجیب به دفتر ملل متحد، کابل از پنج سمت بشمول فضا مورد هجوم دسته‌های مجاهدین و ایتلاف شمال قرار گرفت. میگویند افراد جنرال دوستم همان شب به ارگ ریاست جمهوری نفوذ کرده بودند و قصد از میان بردن نجیب‌الله را داشتند. مگر نجیب‌الله با آگاهی از قضیه از دروازه عقبی ارگ خود را نجات داده بدفتر ملل متحد در کابل پناه برد.

برخی می‌پرسند، با آنکه رئیس جمهور مخالفان و تخریبکاران اصلی دولت خود را می‌شناخت، چرا قبل از آنکه سقوط نماید و یا مجبور شود بدفتر ملل متحد پناه ببرد، به آنها ضربه نزد و آنها را نابود نکرد؟ تا شهریان کابل از مرگ و تباهی نجات می‌یافتند. آیا اگر رئیس جمهور به پاکسازی رهبری حزب و از میان بردن مخالفین سیاسی خود که هنوز همگی در کابل بودند، دست میزد، آیا نمیتوانست از یک توطئه خونین ملی جلوگیری کند؟ آیا هنوز هم روس‌ها مانع هرگونه اقدام تدافعی و تعرضی او بر ضد مخالفین او میشدند؟ اگر نجیب‌الله توان اجرای هرگونه اقدام تدافعی را نداشت، چرا اینقدر به قوت خود و نیروی گارد خاص خود می‌نازید و آن همه امتیازات برای منسوبین گارد خاص برای چه بود؟ گفته میشود قوماندان گارد خاص از اوامر رئیس جمهور سرپیچی کرده بود، آیا درست است؟

این همه سوالاتی‌اند که خود نجیب‌الله روزی اگر از زندان رها شد باید به مردم پاسخ بگوید. اما برداشت ما این است که رئیس جمهور مشاورین بزدل و بی‌کفایتی در کنار خود داشت که جرئت هرگونه عمل جدی را از او سلب کرده بودند. خود نجیب‌الله هم در روزهای پس از سقوط شهر خوست و متعاقبا مزارشریف، دیگر قدرت تصمیم‌گیری و ابتکار عمل را از دست داده بود و در برابر رقبای سیاسی خود با سرنوشتی دچار شد که غازی امان‌الله‌خان در برابر پسر سقاو شده بود.

بهرحال احمدشاه مسعود که اینک از سایر تنظیم‌های جهادی در جهت سقوط رژیم پیشی گرفته بود از چاریکار مرکز پروان به وسیله رسانه‌های گروهی بین‌المللی پیوسته به قوماندانان جهادی سایر تنظیم‌ها که بکابل نزدیک میشدند ابلاغ میکرد. بخاطر جلوگیری از خون‌ریزی در کابل نباید قبل از ورود رهبران جهادی به پای‌تخت وارد شوند.

مسعود همچنان از رهبران تنظیم‌ها و احزاب اسلامی مقیم پشاور تقاضا نمود تا برای اشغال قدرت و جلوگیری از هرج و مرج در پای‌تخت رهبری دولت را تعیین و اعزام نمایند. بالاخره صبغت‌الله مجددی در تاریخ ۴ ثور ۱۳۷۱ در پشاور بحیث رئیس موقت دولت اسلامی تعیین گردید و شام ۷ ثور وارد کابل گردید و فردای آن ۸ ثور قدرت از سوی داکتر سرابی و عبدالحمید محتاط به شورای ۵۲ نفری جهادی منتقل شد. (عبدالرحیم هاتف معاون اول داکتر نجیب در این انتقال قدرت سهم نگرفت).

احمدشاه مسعود پس از آن در دولت مجددی بحیث وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل مقرر شد. اما هجوم گروه‌های مختلف تنظیمی بر کابل و اشغال خود سرانه دواير و ساختمان‌های دولتی، همراه با چور و چپاول دارائی‌های عامه و افراد و خانواده‌ها بوسیله افراد تنظیم‌ها و ملیشه‌های ازبک و غیره تنظیم‌ها، امنیت و مصونیت جان و مال مردم را در خطر انداخت و از محبوبیتش آهسته‌آهسته در میان شهریان کابل کاست.

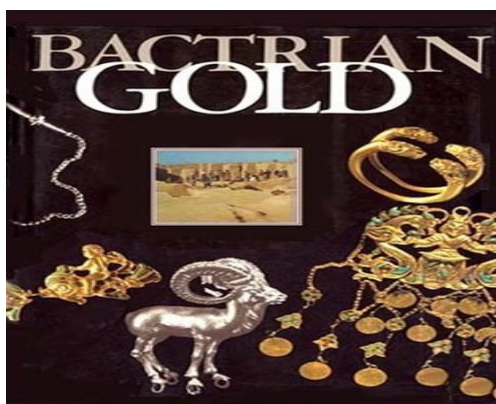
با ورود مجاهدین مسلح به پای‌تخت با آن شکل و شمایل ترسناک، آتش جنگ‌های تنظیمی و نژادی و مذهبی کابل و مردمان آنرا فرا گرفت و اکنون که از آن روز و ماه سه سال میگذرد، کابل پایتخت دومیون جمعیتی افغانستان همچنان در شعله‌های جنگ قدرت طلبی میسوزد و خاک و خاکستر شده میرود. و دکتور نجیب‌الله همانگونه که پیشبینی، کرده بود با کنار رفتن او از قدرت، خلای قدرت به میان می‌آید و آنگاه جنگ‌های خیابانی تنظیم‌ها بر سر قدرت، کابل را به حمام خون تبدیل میکند. همین طور هم شد و خودش نیز

تا هنوز از این حمام خون بیرون نیامده است و ممکن است از استعفای قبل از وقت و قبل از نجات خود صدبار پشیمان هم شده باشد. ولی اکنون این پشیمانی سودی ندارد.

حال باید پرسید که با وجود سرنگونی نجیب‌الله و انتقال قدرت به مجاهدین و بخصوص به جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی، چرا جنگ و خونریزی و ویرانی در افغانستان پایان نمی‌یابد؟ چرا در ظرف این سالها کابل پیوسته ویران شده می‌رود؟ چرا تلاش‌های ملل متحد و نماینده خاص آن محمودمیستری باز هم با ناکامی مواجه می‌شود؟ چرا جنرال دوستم، گاهی از جمعیت اسلامی حمایت میکند و با مخالفین آن می‌جنگد و زمانی با حزب وحدت و حزب اسلامی حکمتیار، شورای هماهنگی می‌سازد و بر ضد جمعیت قرار می‌گیرد؟

آیا این نظر تحلیل‌گران سیاسی درست است که بحران افغانستان تا زمانیکه منافع روسیه و پاکستان در افغانستان تضمین نگردد، همچنان ادامه خواهد داشت؟ چه کسی باید چنین تضمینی را به این کشورها بدهد؟

صیانت از گنجینه طلا تپه، بزرگترین خدمت داکتر نجیب



گنجینه ای در کابل خزانه ای را که طابان نصیب نگردیدند

نوسینده: انیک کوژان مترجم: انجنیرحفیظ الله زیر

تولد دوباره میراث کبیر افغانها:

شوروی ها تصمیم گرفته اند افغانستان را ترک بگویند، رئیس جمهور دوکتور نجیب الله در شرایط حساس و دشواری مملکت را رهبری میکند او نخستین شخصیت است که، خطری که سرمایه ملی و کلتوری افغانها را تهدید میکرد احساس مینماید. قبل از بسته شدن موزیم کابل نسبت حملات راکتی مجاهدین در سال ۱۹۸۹ او همه آثار طلا تپه را تحت نظر مستقیم خودش به زیر خانه های بانک مرکزی جایکه ذخیره طلا مملکت حفظ میشود، منتقل و در اتاق مخصوصیکه تنها رئیس جمهور صلاحیت بازکردن آنرا دارد، قرار میدهد. رئیس موزیم بنام افغانستان در سویس که باسکرتور امور خارجه Paul Bucherer پول بوشریر دولت سویس در ترکیب یک هنیت بنا بدعوت دوکتور نجیب الله به افغانستان سفر نموده میگوید:

رئیس جمهور نجیب الله ابتدا آثار فوق العاده زیبای را که در داخل ویتترین ها در طبقه اول قصر ریاست جمهوری بنمایش گذاشته شده بود، بما نشان داد و بعداً او مارا بطرف زیر زمینی رهنمایی کرد. آنجا هفت نفر منتظر ما بودند و هر کدام کلیدی با خود داشت که بنوبه داخل قفل دروازه میچرخاند و بالاخره دروازه بازگردید و ما توانستیم ببینیم و عکس برداری نماییم؛ چه شگفت انگیز است آثار طلا تپه!

یکی از کارمندان بانک مرکزی که نمیخواهد اسمش افشا گردد (آقای الف...) خاطراتش را چنین بیان میکند: (...هر قلم مال را با پخته پیچیده، داخل پاکت پلاستیکی گذاشته اطراف آنرا اسکوچ کردیم و یک بیک آنها را داخل گاو صندوقها قرار دادیم. صندوقها لاک و مهر گردیده و بعداً در بین جعبه های پول های فرسوده و غیر قابل استفاده و باطل مخفی ساختیم. درب اتاق توسط هفت حلقه کلید (بامراعات سلسله نمبر کلیدها) قفل گردید و هر کلید بیک نفر معتمد تسلیم شد. این دروازه ساخت کشور

آلمان است که سیستم بسیار مغلق و پیشرفته تخریکی و حفاظتی در آن تعبیه شده. یعنی در باز وبسته نمودن آن باید سلسله نمبر کلیدها مراعات گردد، در غیر آن دروازه قفل و باز نمیگردد.....)

در مضمون همچنان توضیح شده که: گنج در چند قدمی در زیرخانه سوم ساختمان بانک مرکزی که یک راه آن از طریق ارگ (قصر ریاست جمهوری) بآن منتهی میگردید در عقب همین دروازه سنگین اسرار آمیز، با تجهیزات کاملاً پیشرفته در انتهای یک دهلیز ناراحت کننده در یک سکوت و تاریکی مطلق خوابیده بود. که اکنون بهار سال ۲۰۰۴ این سکوت شکستاده میشود...

در چند قدمی دهلیز آواز چکچک کلیدها و چرخاندن آنها بداخل قفل و بعداً باز شدن دروازه و انعکاس آواز آدمها شنیده میشد... تنفس در سینه ها قید گردیده و قلب هر یک از اعضای گروپ بشدت میطپید و انتظار لحظه حساسی را میکشید، دقایق و ثانیه ها به کندی حرکت میکند.....

حالا گاو صندوقها را بیرون کشیده اند، هر صندوق با بوری مخصوص زرگری پوش گردیده است و یک جدول پروتوکول و فهرست محتوای داخل آن بامهر و نامه رئیس جمهور وقت (دوکتور نجیب الله) دریافت گردید.

گنج از همه تلاشهای غارتگران نجات پیدا کرده و دست ناخورده باقیمانده است!

چگونه میتوان از احساسات خود جلوگیری نمود؟ با مشاهده چنین یک

دستاورد و گنجینه بزرگی که زمانی خودت با دستان خود آنرا از عمق زمین بیرون کشیده ای و در موزیم جابجاء ساخته ای... و اما بعد!! بعداً همه را تصویر بر آن بود که این گنجینه بزرگ افسانوی میراث کبیر همه بریت برای همیشه از دست رفته و مفقود گردیده... و درین حالت انسان به چه پیمانها احساس خوشی و راحت مینماید و قتیکه میبیند همه چیز سر جایش است!

همه بدون کم و کاست: آن اکلیل گل طلانی، مجسمه زیبای افروdit با پستانهای برآمده اش (الهة عشق و محبت یونان باستان)، آئینه چینی؛ تاج طلانی که زمانی بر فرق ملکه ای میدرخشیده؛ دستبند های طلانی بشکل سر آهو؛ حمایل های ار یاقوت؛ فیروزه و هزاران قطعه زیورات دیگر..... بلی! همه سر جایش است با وجود جنگ های داخلی متعدد، غارتگریها، تغییر رژیم ها، توهین ها، نقص حقوق بشر، فرارها، ویرانی ها آتش زدن ها، کشتارها و غیره و غیره.....

بلی! همه سر جایش بود همان طوریکه جهانیان در مجموع آرزو

میبزدند؛ گنج عظیم و مشهور طلا تپه دست ناخورده باقی مانده است!

باستان شناس جوان امریکائی به چشمان ویکتور Hiebert Fredrik هیبرت فریدریک برای لحظه می بیند و تیسمی به لبهای هردو نفر ظاهر میشود او میگوید: (ویکتور کسیکه من با او شناسائی کار در ترکمنستان را داشته ام علاوه بر اینکه استاد منست قهرمان من نیز هست و نام او برای همیشه با آثار افسانوی طلا تپه ضمیمه خواهد شد.....) وی میافزاید تصمیم بر آنست تا بعد از ثبت وراجستر آثار در نمایشگاه بین المللی در ایالات متحده امریکا بنمایش گذاشته شود. رئیس جمهور کرزی با چند وزیرش در برابر خبر نگاران ظاهر شده اظهار میکند که (گنجینه طلا تپه محفوظ و دست ناخورده باقیمانده است.) بدون کوچکترین توضیحات بیشتر!

بلی! میراث کبیر افغانها و ثروت بزرگ ملی آنها از دست برد دزدان و غارتگران بیرحم و قاجبران حرفوی نجات یافته! آنهم به شهامت و هوشیاری یک شخص! ویک رئیس جمهور! دوکتور نجیب الله، او که آخرین روزهای حاکمیتش بود و در لحظات سقوط دولت و حزیش قرار داشت ب فکر نجات بزرگترین ثروت ملی کشورش میافتد و آنرا با هوشیاری کامل مخفی و نجات میدهد.^{۱۳۶}

^{۱۳۶} - مجله لو موند، چاپ فرانسه، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۴ منتشره در شماره ۳۲

فصل سوم

نقش و اهداف کشور های منطقه و فرامنطقه

در جنگ افغانها با شوروی

چگونه امریکا شوروی را در افغانستان شکست داد؟

نویسنده با بصیرت کشورآقای رادمرد، در سلسله مقالاتی زیرنام «تاریخ سخن میگوید» در بخش هفتم آن سلسله مینویسد: در سوم جولای ۱۹۷۹ جیمی کارتر اولین فرمان کمکهای پنهانی به مخالفین دولت کابل را امضا کرد. و به این ترتیب خواست تا با حمایت از مقاومت مردمی در مقابل ارتش سرخ این قدرت را به زانو درآرد. بعد از ورود قوای ارتش سرخ به افغانستان برژنسکی مشاور امنیت وقت دولت آمریکا سفری به پاکستان داشت نمود. در آن روزها سیل مردم مسلمان افغانستان، خصوصاً احزاب جهادی مخالف دولت کابل به پاکستان مهاجرت میکردند. دولت پاکستان که دریپاده نمودن سیاست های آمریکا نقش اساسی اش را ایفامینمود تنظیم ها و رهبران جریان های جهادی را گرد هم آورده و زمینه دیدار مستقیم آنها را با مشاور امنیت آمریکا مساعد نمود. برژنسکی در دیدار بارهبران جهادی چون پدري مهربان از رسالت عظیم مجاهدین در قبال کشور، دین و تاریخ افغانها حرف میزند و با بی شرمی تمام به گلدسته های مساجد اشاره نموده و بالحن موعظه گرانه ای به رهبران جهادی میگوید: " در راه وظیفه تان که همانا آزادی خاک افغانستان از چنگال شوروی غاصب است مستحکم باشید و درین راه حفظ دین و ارزش های تان مطمئن باشید زیرا همانا خداوند با شماست". این چنین آمریکا از احساسات آنان بر ضد شوروی استفاده میکند و از آنها به عنوان پیش مهره های شطرنج در بازی قدرت آمریکا و شوروی- استفاده می نماید.

مهره های که هرآن حاضرند بخاطر بدست آوردن موقعیت استراتژیک آنها را قربانی کنند و یا از صحنه خارج کنند.» (سایت اریانی، ارشیف مقالات سیاسی)

اسرار جنگ سری امریکا با شوروی در افغانستان، پس از آنکه دولت نجیب‌الله سقوط نمود و بجای آن مجاهدین به قدرت رسیدند، توسط دگروال (کلنل) یوسف پاکستانی که از سال ۱۹۸۳ تا سال ۱۹۸۷، آن جنگ‌سری را رهبری میکرد، در ماه جون ۱۹۹۲ با انتشار مقاله مفصلی تحت عنوان «تله خرس» در انگلستان و پاکستان افشاء گردید.

نامبرده شرحی با جزئیات فراوان پیرامون نقش، آس، اس، آی، «سیا» و «پنتاگون» داده است. وی اشاره میکند که چگونه «کیسی» رئیس دستگاه اطلاعاتی امریکا (سیا) به مرز پاکستان و افغانستان رفت و برنامه جدید کمک به مجاهدین را آغاز کرد. و بر اساس طرح «سیا» مجاهدین افغان به عملیاتی در خاک شوروی دست میزدند و در عین حال به قتل و ترور افسران روسی که یکی از اهداف این طرح بود مبادرت میورزیدند و این کار اضطراب شدیدی را بوجود آورد.

دگروال یوسف که مسئولیت برنامه ارسال قرآن و اعلامیه‌های ناسیونالیستی را بطور سری به جمهوری‌های آسیای میانه شوروی و همچنان حملات چریکی به تاسیسات نظامی، کارخانه‌ها و انبارهای اسلحه در داخل خاک شوروی را بر عهده داشت، میگوید: امریکا بالاخره بی‌سروصدا مساله کشاندن جنگ سری افغانستان به خاک شوروی را کنار گذاشت. یوسف علاوه میکند که، کیسی، آدم بی‌کله‌یی بود و از شوروی‌ها خیلی نفرت داشت. معهدا امریکا، طرح‌های شوروی برای پیروزی بر مجاهدین را در ظرف دو سال با شکست مواجه ساخت.

مقامات غربی و همچنان نمایندگان کنگره میگویند اگر ریگان، دستورالعمل افزایش کمک‌های مخفی نظامی به مجاهدین را امضاء نکرده بود، ارتش شوروی مجاهدین را شکست میداد. تصمیم به افزایش کمک نظامی به مجاهدین، تقریبا مصادف شد با اعلام پر سر و صدای تسلیم دهی راکت‌های بسیار پیشرفته ضد هوایی «استنگر» به مجاهدین افغان.

مقاله ایکه مطالب فوق در آن انعکاس یافته است ابتدا بصورت رساله بی زیر نام «تله خرس» در لندن و بعد در جولای ۱۹۹۲ در کیهان لندن (در شماره ۲۱۵) و سپس در مجله آئینه افغانستان (شماره مسلسل ۱۹۹۲-۲۶) در امریکا بازتاب یافته است. بنابر اهمیت و جالبیت آن قسمت‌های مهم آنرا در اینجا انعکاس میدهیم. چه مقاله مذکور بر

اساس مصاحبه‌های طولانی با دگروال یوسف و ده دوازده تن از مقامات غربی نوشته شده است.

«در سال ۱۹۸۰، اندکی پس از آنکه نیروهای شوروی برای حمایت حکومت چپ‌گرای طرفدار مسکو وارد افغانستان شوند، جیمی‌کارتر نخستین و تا سالهای بعد تنها «دستور» رئیس جمهوری امریکا را در مورد افغانستان صادر کرد. «دستور» رئیس جمهور یک سند طبقه‌بندی شده محرمانه است که بر اساس قوانین ایالات متحده برای انجام عملیات مخفیانه لازم می‌باشد. بگفته کسانیکه با دستور کارتر آشنایی دارند، این سند عمدتاً اجازه میداد که امریکا از طریق «سیا» پول و پاره‌ای اسلحه در اختیار مجاهدین افغان بگذارد و بطور کلی هم از آنان حمایت نماید. اما عملیات روزانه و تماس مستقیم با مجاهدین به عهده سازمان اطلاعاتی پاکستان (I.S.I) گذاشته شده بود.

عربستان سعودی موافقت کرد که همچون ایالات متحده به مجاهدین افغانستان کمک مالی کند و این کمک‌ها را مستقیماً به سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان تحویل دهد. چین سلاح‌هایی را به همین منظور به «سیا» فروخت و مقداری اسلحه مستقیماً در اختیار پاکستان قرار داد. اما دامنه کمک‌ها و نقش چین در این ماجرا یکی از اسرار بشدت محفوظ جنگ‌سری است.

رویه‌م رفته به گفته مقامات امریکایی ایالات متحده بیش از ۲ میلیارد دالر اسلحه و پول در سالهای دهه هشتاد در اختیار مجاهدین گذاشت. برنامه افغانستان، بزرگترین عملیات مخفی امریکا از زمان جنگ جهانی دوم بود. «سیا» بخش عمده سلاح‌ها، یعنی تفنگ‌های جنگی، نارنجک‌انداز، انواع مین و سلاح‌های سبک ضد هوایی (SAV) را از دولت چین خرید و ترتیب انتقال آنها را به پاکستان داد. حجم این سلاح‌ها قابل ملاحظه بود. بگفته دگروال یوسف، ده‌هزار تن سلاح و مهمات در سال ۱۹۸۳. اما در مقابل آنچه در سالهای بعد به افغانستان ارسال شد، مختصری بیش به حساب نمی‌آمد.

از آغاز سال ۱۹۸۴، نیروهای شوروی در افغانستان تجربیات تازه‌ای را با استفاده از تاکتیک‌های نوین و تهاجمی‌تر، علیه خطوط مواصلاتی و راه‌های اسلحه‌رسانی به مجاهدین آغاز کردند. حملات علیه این خطوط، بر اساس استفاده از نیروهای ویژه‌ی بنام «اسپتاز» بود که در عملیات خودشان از هلی‌کوپتر استفاده میکردند. از آنجا که این عملیات با موفقیت روپرو شد، فرماندهان شوروی هرچه بیشتر به آن متوسل شدند. تا جایی که بعضی از نمایندگان کنگره امریکا که همراه مجاهدین در افغانستان سفر میکردند، از جمله «چارلز ویلسون» نماینده دموکرات تکزاس و سناتور

«گوردن همفری» نماینده جمهوری خواه «نیوهمیشیر» به این نتیجه رسیدند که احتمال دارد روند جنگ به زیان مجاهدین تمام شود.

منابع غربی میگویند بر اساس اطلاعاتی که در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ بدولت ریگان رسید تاکتیک تازه شوروی بر اساس این برداشت کرملین بنا شده بود که پای ارتش سرخ در افغانستان در خطر فرو رفتن در گل است و در نتیجه ضروری است تا گام‌های برداشته شود تا جنگ هر چه زودتر و با پیروزی شوروی پایان یابد. این منابع میگویند به موجب اطلاعات مذکور که از سطوح بالایی وزارت دفاع شوروی بدست می‌آمد، تندروان بر آن کشور فشار می‌آوردند تا طرحی برای به پیروزی رساندن ارتش سرخ در افغانستان در ظرف دو سال تهیه و به اجرا گذاشته شود. منابع اطلاعاتی امریکایی میگویند: در «پنتاگون» (وزارت دفاع امریکا) مقامات ایالات متحده بدقت این اطلاعات را بررسی میکردند و طرح‌های برای خنثی کردن عملیات تهاجمی شوروی میریختند.

یک مقام امریکایی میگوید: پاسخی که آنان برای مقابله با شوروی‌ها یافتند، شامل ایجاد خطوط امن ارتباطی و مخابراتی برای شورشیان افغان، از میان بردن و ساقط کردن هواپیماهای جنگی و پوشش هوایی نیروی‌های شوروی، بهبود بخشیدن راه‌های نفوذ مجاهدین در صفوف ارتش سرخ، استفاده از اطلاعات ماهواره‌یی برای شناسایی دشمن و افزایش آموزش چریک‌های افغان بود. دشواری قضیه بگفته «سنت‌کانسترار» مامور عملیاتی «سیا» آن بود که در محلی که شوروی‌ها تهاجم خود را افزایش میدادند، میزان کمک ایالات متحده فقط آنقدر بود که آدم‌های بسیار دلیر را به کشتن دهد. زیرا مجاهدین را تشویق میکرد که بجنگند اما وسایل پیروزی در جنگ را در اختیارشان نمیگذاشت. محافظه‌کاران در دولت ریگان و در کنگره، «سیا» را بخشی از مشکل کار میدانستند. «جفری» دریافت که «سیا» برآستی و واقعا تمایلی به افزودن به کیفیت حمایت از شورشیان افغان برای مقابله یا افزایش عملیات ضد شوروی‌ها نداشت.

در ماه مارچ ۱۹۸۵ ریگن دستورالعمل شماره ۱۶۶ امنیت ملی را امضاء کرد و رئیس شورای امنیت ملی «رابرت مک‌فارلین» یک متمم مفصل بر آن امضاء نمود که ابعاد دستور اصلی کارتر را در مورد افغانستان گسترش میداد. دستورالعمل جامع و جدید، ریگن بزبان جدی، ساده و صریح صادر شده بود و بر افزایش کمک‌های مخفی نظامی ایالات متحده به مجاهدین تاکید میکرد و آشکارا میگفت که جنگ مخفی افغانستان

هدف تازه‌یی دارد. شکست دادن نیروهای شوروی در افغانستان از راه عملیات مخفی و وادار کردن شوروی به بیرون بردن قشون خود از آن کشور.

عملیات جدید و مخفی کمک‌رسانی ایالات‌متحده با افزایش چشم‌گیر محموله‌های سلاح آغاز شد. یوسف میگوید: جریان مداومی از اسلحه به افغانستان سرازیر شد که تا سال ۱۹۸۷ میزانش به ۶۵ هزارتن در سال میرسید. بگفته او همچنان جریان پایان ناپذیری از متخصصان «سیا» و «پنتاگون» امریکا به پاکستان و ستادهای عملیاتی سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان می‌آمدند و با مأموران اطلاعاتی پاکستان دیدار میکردند و آنها را آموزش میدادند. یازده تیم سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان بوسیله «سیا» آموزش دیدند تا مجاهدین را در آن سوی مرز همراهی کنند و حملات آنان را سرپرستی نمایند. متخصصان «سیا» و «پنتاگون» عکس‌های ماهواره‌نی و نقشه‌های دقیق از هدف‌های نظامی و محل استقرار شوروی‌ها در سراسر افغانستان را در اختیار مأموران پاکستان می‌گذاشتند. رئیس ایستگاه «سیا» در اسلام‌آباد، گفتگوها و مخابرات نیروهای شوروی را که در میدان‌ها جنگ ضبط شده بود فراهم می‌آورد...»

در مقاله همچنان آمده است که، در اکتوبر ۱۹۸۴، در آغاز اجرای یک طرح استراتژیک سری «کیسی» رئیس سیا وارد یک پایگاه هوایی در جنوب اسلام‌آباد پایتخت پاکستان شد. هلیکوپترها «کیسی» را به اردوگاه آموزشی مخفی در نزدیکی مرزهای افغانستان بردند که در آن مجاهدین افغان سلاح‌های سنگین را به صورت آزمایشی شلیک میکردند و با مواد منفجره و چاشنی‌هایی که سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) در اختیار آنان گذاشته بود، بمب می‌ساختند.

در خلال این دیدار، «کیسی» با پیشنهاد کشاندن جنگ افغانستان به سرزمین دشمن یعنی به خود اتحاد جماهیر شوروی، میزبانان خود را شگفت زده ساخت. «کیسی» میخواست مواد تبلیغاتی خرابکارانه و تحریک کننده را از راه افغانستان به جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی بفرستد. پاکستانی‌ها موافقت کردند و «سیا» بزودی هزاران جلد قرآن و همچنان کتاب‌هایی را پیرامون جنایات شوروی‌ها در ازبکستان و اعلامیه‌هایی در تجلیل از قهرمانان ناسیونالیست ازبک به پاکستان فرستاد.

به گفته دگروال یوسف که در آن ملاقات حضور داشت، کیسی گفت: «ما میتوانیم لطمه‌های بسیار به اتحاد شوروی بزنیم» بگفته مقامات غربی، سفر «کیسی» پیش در آمد اجرای یک تصمیم سری دولت ریگان در ماه مارچ ۱۹۸۵ بود که در «دستور اجرای شماره ۱۶۶ امنیت ملی» بازتاب یافته بود و بر اساس آن عملیات مخفی ایالات متحده در

افغانستان باید بشدت افزایش می‌یافت. گروه ریگان مخفیانه تصمیم گرفت که سیاست تهدید ساده اشغالگران روسی را رها کند و سیلی از سلاح‌ها و وسایل بسیار پیشرفته و متخصصان نظامی را به میدان‌های جنگ افغانستان سرازیر کنند تا از این طریق بشود، فرماندهان و سربازان شوروی را مورد حمله قرار دهد و روحیه آنان را تضعیف کند. «کیسی» این ماجرا را فرصت یگانه‌ای میدید که در آن میشد امپراتوری بیش از حد بزرگ و بالقوه آسیب‌پذیر را مورد حمله قرار دهد.^{۱۳۷}



William Casey (left, with glasses) and General Akhtar Abdur Rahman (center) touring Afghan training camps in the ۱۹۸۰s

هشت سال بعد از دیدار «کیسی» از پاکستان، اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد و افغانستان نیز بدست یاغیان برادرکش تا دندان مسلح افتاده است. افغانها خودشان می‌جنگیدند و می‌مردند و بالاخره در نبرد خود علیه شوروی‌ها پیروز شدند. بدینسان دیده میشود که در پشت پرده جنگ افغانها با شوروی‌ها، دست‌های امریکا برای بزانو در آوردن حریف قوی پنجاه‌اش، چه طرح‌ها و نقشه‌های میکشیده و با سرازیر کردن سیل سلاح‌های مخرب و ویرانکن به افغانستان چگونه یک جنگ تمام عیار ولی مخفی را با شوروی در افغانستان به پیش می‌برده است و سرانجام حریف را مواجه با شکست و مجبور به عقب‌نشینی از افغانستان مینماید.

^{۱۳۷} - مجله آئینه افغانستان، چاپ آمریکا، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲

نقش و اهداف پاکستان در جنگ افغان و شوروی چه بود؟

پاکستان و هند، هر دو پرورده استعمار دو قرنہ انگلیس‌اند و در یک مقطع زمانی هر دو به استقلال سیاسی خود دست یافته‌اند و از لحاظ اقتصادی نیز چندان تفاوتی از هم ندارند، اما چرا در هند دموکراسی به معنی واقعی کلمه احترام و رعایت میشود و قانون در آنجا حکومت میکند، و حکومت‌ها بدون اجازه و تصویب پارلمان حتی آب خود را خورده نمی‌توانند و پس از هر چارسال صدراعظمی می‌آید و پس از تکمیل دوره‌اش بدون دردسری کنار میرود و دیگری جایش را پر میکند. رئیس‌جمهورها هم به عنوان سمبول تشریفات دولتی از میان دانشمندان و فلاسفه برگزیده میشوند و غالباً پس از ختم دوره‌اش، با چوب عصای دستش از کاخ ریاست جمهوری بیرون می‌آیند و بخانه خود بر میگرددند. ولی در پاکستان برعکس، همواره زور حکومت میکند و از دموکراسی جز نامی در روی کاغذ، اثری در رفتار و کردار دولتمردان آن کشور دیده نمیشود، و تمام حکومت‌ها با حربه کودتا به میدان آمده‌اند و یا از میدان رفته‌اند.

نکته جالب این است که آن کشور از چشم ما مسلمانان، یک کشور بت‌پرست با هزار و یک معبودش، چگونه در اوج دموکراسی‌ها و آزادی‌های فردی و اجتماعی زندگی دارد و این کشور، یک کشور اسلامی و یکتاپرست و یکتادین، در حوضی دیکتاتوری و تفوق‌طلبی و بر سر هم کوبیدن زندگی میکند؟ راز این دو نگانگی دولتمداری آن دو کشور در چیست؟ آیا انگلیس‌ها بر این گوشه از نیم‌قاره به شیوه‌ی حکومت کرده‌اند و بر آن گوشه بطریق دیگری؟

به کلام دیگر، آیا انگلیس‌ها به دولتمردان اسلامی درس کودتا بازی و دیکتاتور سازی داده‌اند، و به دولتمردان هند و، رسم و آیین دموکراسی، دادگستری و برابری در برابر قانون را آموخته‌اند؟

پاکستان از روز استقلالش تا امروز (بجز در دوره حکومت ذولفقار علی بوتو) سایه دموکراسی را بر سر خود ندیده و تمام حکومت‌ها با حربه کودتا در آن کشور به میدان آمده‌اند. برای اثبات این ادعا، فهرستی از زمامداران پاکستان و چگونگی بقدرت رسیدن‌شانرا از نظر می‌گذرانیم:

پس از استقلال پاکستان در ۱۹۴۷، محمدعلی جناح رهبر حزب مسلم لیگ، به عنوان «قائد اعظم» شالوده دولت پاکستان را ریخت. بعد از درگذشت جناح و کشته‌شدن صدراعظم آن لیاقت علی‌خان در اکتوبر ۱۹۵۱، خواجه نظام‌الدین بجای او به صفت صدراعظم آن کشور منصوب گشت. و غلام محمدخان، عنوان «فرماندار کل»

(رئیس‌جمهور) گرفت. بعد از آشوب مذهبی که جمعیت احرار با تکفیر فرقه احمدیه بر پا کردند و کشتار و فتنه‌ایکه در ۱۹۵۳ ایالت پنجاب را فرا گرفت، اسکندرمیرزا، وزیر دفاع پاکستان، اعلان حکومت نظامی داد و جناب «فرماندارکل»، خواجه‌نظام‌الدین را معزول و محمدعلی بگوگرا را به صدراعظمی برداشت و مجلس ملی پاکستان هم چاره‌یی نداشت جز اینکه در برابر تصمیم اسکندرمیرزا سر تسلیم فرود آورد و این انتصاب‌ها را مهر تانید بگذارد.

دو سال بعد در اگست ۱۹۵۵، ژنرال اسکندرمیرزا بر مسند «فرمانروائی کل» جلوس خسروانه زد و دو سه سال بعد در اوایل اکتوبر ۱۹۵۸ با صدور یک حکم قضایی، تمام احزاب را منحل و هم دموکراسی بازی را موقوف و حکومت نظامی را اعلام نمود و رفیق نظامی خود، جنرال ایوب‌خان را به حیث فرماندار نظامی تعیین کرد. به پاداش این حسن انتخاب در غروب روز ۲۷ اکتوبر همان سال، جنرال ایوب‌خان با دو هم‌قطار دیگرش به دیدن اسکندر میرزا رفتند. و با بجا آوردن رسم تعظیم نظامی، به عرض مبارکش رساندند که، بازی تمام شد. استعفا بدهید هرچه زودتر جل و پوست خود را جمع کنید و به‌لندن تشریف ببرید. و همینطور هم شد.

جنرال ایوب‌خان، خود خویشتن را به عنوان رئیس‌جمهور پاکستان انتخاب و اعلان کرد و فرمود حکومت نظامی برای ۴۴ ماه دیگر ادامه یابد و بحکم سنت پسندیده کودتاگری، نظامیان، تمام مشاغل و مقامات بلند و حساس حکومت را اشغال کردند.

جنرال ایوب که از دیکتاتوری سرشار و از دموکراسی بیزار بود، باری به هم چشمی رقیبان هندی در ۱۹۶۰ انتخاباتی را به شیوه خاص نظامی‌گران پاکستان براه انداخت که ملت حق‌شناس ۹۸ درصد به نفع او رای دادند و هیاتی را از خبرگان و اهل بصیرت از نوع «شورای اهل حل و عقد» انتصاب نمود تا در مورد نوع حکومت نظرات مشورتی خود را به عرض فرمانروای کل (یعنی خودش) برسانند و جناب ایشان در رد یا قبول کلیه پیشنهادات مختار باشند. و سرانجام حاصل مشورتها منجر به اعلام حکومتی شد به عنوان «دموکراسی آمیخته با نظم و دسپلین»

این دموکراسی توأم با سر نیزه نظامیان، هشت نه‌سالی دوام آورد تا با جنگ مختصری که بر سر کشمیر میان هند و پاکستان درگرفت، شر چندین هزار نانخور اضافی از سر پاکستان کوتاه گردید. جنرال ایوب که میدید فاصله میان دو قسمت شرقی و غربی هر روز بیشتر شده می‌رود، در فرماندمی دیگریکه به قصد بستن دهان مدعیان و تانید

شکست البته پیروزمندانهاش در جنگ با هندیان، انجام داد باز هم برنده مطلق شد. (جنوری ۱۹۶۵)

سرانجام مردم که از یکه‌تازی نظامی‌گران و دیکتاتوری ایوب‌خان به ستوه آمده بودند، در زیر علم خانم فاطمه‌جناب، خواهر قایداعظم، گرد آمدند و بر ضد حکومت نظامی ایوب خان داد و فریاد براه انداختند. ایوب‌خان مجبور شد حکومت نظامی را اعلام کند. مگر اعلام لغو حکومت نظامی بر جسارت مخالفان افزود و نوبت به خان دیگری رسید که لوی در ستیز (رئیس ستاد ارتش) قوای مسلح پاکستان بود و سرخور ولی نعمتش ایوب‌خان.

آری، این خان، جنرال یحیی‌خان بود که به عنوان رئیس جمهوری بر تخت قدرت تکیه زد، و با اظهار تاسف از لغو چند روزه حکومت نظامی، بار دیگر بساط بگیر و ببند را دایر کرد و چاره‌ئی نداشت جز آنکه به اصل خود رجوع کند و دوباره حکومت نظامی را اعلام نماید. (۲۵ مارچ ۱۹۶۹)

اما اکنون چشم فتنه بیدار شده است و مدعی دیگری در پاکستان شرقی قد علم کرده است بنام شیخ‌مجیب‌الرحمن، تا در انتخابات دسامبر ۱۹۷۰ از ۳۰۰ کرسی پارلمان ۱۶۷ کرسی را تصاحب کند و علیه ذوالفقار علی بوتو که با ۸۳ کرسی برنده ایالت غربی شده است دعوی استقلال کند.

بقیه قضایا، یکی داستانی است پر از آب چشم، که همه بخاطر دارند. از جنگ‌های داخلی و کشتارهای بیرحمانه ۳ میلیون مردم بی‌گناه بنگال شرقی، تا آنجا که مسلمانان بنگالی از رگبار مسلسل مسلمان پنجابی به سایه ترحم هندوان پناه می‌برند و سرانجام ایالت شرقی تبدیل به کشوری میشود بنام «بنگلهدیش» برهبری شیخ‌مجیب‌الرحمن (۱۹۷۱) که چند سال بعد در ۵ اگست ۱۹۷۵، خودش وزنش و کسانش بر اثر یک کودتای دیگر که دست پاکستان در آن دخیل بود، برگبار مسلسل بسته میشوند و از میان میروند.

به دلیل نبود قانون اساسی مدون، اداره پاکستان تا سال ۱۹۵۶ بر عهده گورنر عمومی قرار داشت که بعد از تصویب قانون اساسی این مقام به رییس جمهوری تبدیل شد. در مجموع از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی پاکستان، تاکنون چهار صاحب صلاحیت عمومی، ده رییس جمهوری رسمی، سه کفیل رییس جمهوری در یازده دوره انتخاباتی رهبری این کشور را بر عهده داشته‌اند. بعد از استقلال پاکستان محمد

علی جناح رهبر و نخستین رئیس جمهور این کشور شد، اما بعد از مدت یکسال در سن ۷۲ سالگی به دلیل بیماری فوت کرد.

از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۶ به ترتیب خواجه نظام‌الدین، ملک غلام محمد و جنرال اسکندر میرزا به عنوان مسولین پاکستان انتخاب شدند. در سال ۲۳ مارچ ۱۹۵۶، اولین انتخابات ریاست جمهوری پاکستان برگزار و اسکندر میرزا به عنوان نخستین رئیس جمهوری پاکستان انتخاب شد.

با ایجاد اختلافات بین اسکندر میرزا و ارتش پاکستان، جنرال ایوب خان رئیس وقت ارتش، در ۲۵ مارچ ۱۹۵۸ با انجام کودتای نظامی، اسکندر میرزا را برکنار و خود اداره کشور را برعهده گرفت که تا سال ۱۹۶۹ این مقام را در اختیار داشت. در ۲۵ مارچ ۱۹۶۹ جنرال یحیی خان رئیس اردو مشترک به عنوان رئیس جمهوری پاکستان سوگند یاد کرد. در سال ۱۹۷۱ ذوالفقار علی بوتو مقام رئیس جمهوری پاکستان را بر عهده گرفت که در نهایت در ۲۰ دسامبر ۱۹۷۱ به دلیل اختلافات عمده میان وی و اردوی پاکستان، در ۱۹۷۳ همزمان با برقراری نظام پارلمانی در پاکستان چوهدری فض الهی به عنوان رئیس جمهوری پاکستان انتخاب شد. این مقام تا ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۸ در اختیار چوهدری فض الهی قرار داشت تا اینکه در ۱۹ دسامبر ۱۹۷۸ جنرال ضیاءالحق به تدریج با در اختیار گرفتن اداره کشور خود را آماده مقام رئیس جمهوری کرد. سپس جنرال ضیاء الحق در سال ۱۹۸۴ با برگزاری یک رفراندوم، مدت ریاست جمهوری خود را تا سال ۱۹۸۸ تمدید کرد. حادثه سقوط هواپیما، منجر به کشته شدن جنرال ضیاء شد و در نتیجه براساس قانون اساسی غلام اسحاق خان رئیس وقت سنا، کفیل رئیس جمهوری شد.

از ۱۳ دسامبر ۱۹۸۸، غلام اسحاق خان مقام رئیس جمهوری را در اختیار داشت تا این که در تاریخ ۱۸ جنوری ۱۹۹۳ بعد از برکنار کردن دولت نواز شریف، وی از مقام خود استعفا کرد و وسیم سجاد رئیس سنا به طور موقت، مقام ریاست جمهوری را در اختیار گرفت. وی از جنوری ۱۹۹۳ تا ۱۳ نوامبر همین سال مسوولیت رئیس جمهوری را برعهده داشت. در سال ۱۹۹۳ انتخابات ریاست جمهوری پاکستان برگزار شد و فاروق لغاری در ۱۳ نوامبر ۱۹۹۳ به عنوان نهمین ریاست جمهوری سوگند یاد کرد. در دوم دسامبر ۱۹۹۷ فاروق احمد خان لغاری از سمت ریاست جمهوری استعفا کرد و بار دیگر وسیم سجاد مقام ریاست جمهوری را بطور موقت در اختیار گرفت.

از اول جنوری ۱۹۹۸ تا ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ رفیق تارریه ریاست جمهوری پاکستان انتخاب شد. جنرال پرویز مشرف در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۲ با انجام کودتای نظامی دولت نواز شریف را برکنار و خود اداره کشور را برعهده گرفت و در ۳۰ اپریل ۲۰۰۲ بعد از بازنشسته شدن رفیق تارر جنرال مشرف با برگزاری فراندوم، همزمان با حفظ مسولیت اردو و رییس جمهوری را نیز در اختیار گرفت

برای نخستین بار در تاریخ پاکستان ذوالفقار علی بوتو با رأی مردم به عنوان رئیس جمهور آن کشور برگزیده شد و به حکومت جنرال یحیی خان خاتمه داد. مگر تقدیرش چنان بود که در سال ۱۹۷۷ انتخاباتی انجام دهد و در مقابل احزاب و فرقه‌های که به عنوان اتحاد ملی به مخالفت با او برخاسته بودند (و فقط ۳۶ کرسی بدست آورده بودند) حزب او، ۱۵۵ کرسی از ۲۰۰ کرسی پارلمان را بدست آورد. و سر انجام در مبارزه قدرت با کودتای جنرال ضیاء الحق سرنگون و دو سال بعد اعدام گردید. (۴ اپریل ۱۹۷۹)^{۱۳۸}، گویی گل این کشور را با خمیره کودتا سرشته‌اند که نمیگذارد نهال دموکراسی در آن قد برافرازد.

بدین سان یک بار دیگر پاکستان در چنگ نظامیان خودکامه افتاد و تا ده یازده سال بعد (تا ۱۹۸۸) همچنان در زیر چکمه‌های آنان قرار داشت. در دوران همین جنرال ضیاء الحق بود که قشون شوروی بر افغانستان هجوم آورد و بهانه‌نی بدست نظامیان پاکستان داد تا قصد از دست دادن بنگله‌دش را از افغانستان بگیرند.

بدون تردید، پاکستان در میان کشورهای منطقه حامی بزرگ مجاهدین افغان و پایگاه مطمئنی جهت مبارزه بر ضد تجاوز شوروی در افغانستان بود. برای اتخاذ این سیاست، پاکستان دلایلی و اهدافی داشت: اولاً، پاکستان از آغاز تاسیس خود، خود را با مخالفت و دشمنی دولتمداران افغانستان بر سر خط مرزی دیورند و قضیه پشتونستان روبرو میدید. ثانیاً در شرق خود را با دشمن دیرینه‌تر یعنی هند هم مرز می‌دید که قلباً آرزومند نابودی پاکستان بود و همواره بدهل پشتونستان که از کابل نواخته میشد، میرقصید. ثالثاً برای پاکستان جای شک و شبهه‌نی باقی نمانده بود که هدف روس‌ها از تجاوز بر افغانستان، در ۱۹۷۹، رسیدن به آبهای گرم است و در گام بعدی پاکستان خواهی نخواهی پایمال آمال و نیت شوروی میگردد.

بنابراین حقایق و فاکت‌ها، رهبران پاکستان برای بقای کشورشان، تصمیم گرفتند تا با حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان، اولاً بلا‌ی روسها را از سر خود دفع نمایند،

^{۱۳۸} - سعیدی سیرجانی، ای کوه آستینان، چاپ سوند، ۱۹۹۲، ص ۱۱۱، ۱۰۹.

آنهم بوسیله نیروی کشور ثالثی که از لحاظ روحیه جنگ‌آوری و مقاومت و پایداری در برابر سلطه بیگانگان، دارای تاریخ طولانی مبارزه و افتخارات‌اند. و ثانیاً پس از دفع بلای روس، با استفاده از تضادهای قومی و نژادی و عقیده وی و مذهبی افغانستان را توسط خود افغانها چنان خراب و ویران و ضعیف و ناتوان بسازد که دیگر نامی از خط دیورند و مساله پشتونستان بر زبان نیاورند. و چنانکه گذشت زمان ثابت ساخت، پاکستان به این هر دو هدف خود رسیده است.

یکی از عناصر آگاه و فعال در قضایای سیاسی دو کشور، دگروال محمدیوسف است که ضمن رساله‌یی شرحی با جزئیات فراوان پیرامون نقش خودش و جنرال اختر (رئیس‌آی، اس، آی) پاکستان و جنرال ضیاء‌رہبر نظامی پاکستان در رابطه با مجاهدین افغان و حمایت پاکستان از آنها بخاطر مبارزه با شوروی‌ها برای اخراج قشون سرخ از افغانستان داده است.

در این اثر نشان داده شده است که چگونه رهبران نظامی پاکستان با درک شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی کشور خویش تصمیم به حمایت از مجاهدین افغان می‌گیرند و اهداف و نیات رهبران پاکستان از این حمایت، چه چیزهای بوده است.

بگفته دگروال‌یوسف: «جنرال اختر، معتقد بود اگر ضیاء‌الحق کاملاً سری و مخفیانه از جنگ افغانها پشتیبانی و حمایت نماید، این جنگ میتواند به چنان یک جنگ بزرگ چریکی تبدیل شود که نه تنها گام برداشته شده روسها را به عقب بزند، بلکه آنها را مجبور به خروج از افغانستان نیز بسازد. وی مصممانه گفت: میتوان از افغانستان ویتنامی دیگر، و روس‌ها را با فرجامی روبرو ساخت که امریکائی‌ها در ویتنام مواجه شدند. او به ضیاء‌الحق مشوره داد تا راه نظامی را در پیش گرفته و پنهانی به مجاهدین افغان معاونت رساند و به آنها کمکهای مالی و سلاح و مهمات و تربیت نظامی بدهد. امر مهم برای تحقق این کار این بود تا سرحدات صوبه سرحد و بلوچستان به مهاجرین و مجاهدین افغان جهت پناه‌گزینی باز گذاشته شود.^{۱۳۹}

بدینگونه رهبران نظامی پاکستان به ایجاد خط اول دفاعی در برابر روس‌ها در سرحدات شمال غربی آن کشور پرداختند و مخفیانه با مجاهدین سلاح و مهمات کمک کردند. ضیاء‌الحق در آغاز میخواست جنگ مقاومت با یک شدت محدود در افغانستان ادامه یابد تا روس‌ها موقع آنرا نیابند که علیه پاکستان دست به اقدامات نظامی بزنند.

^{۱۳۹} - محمد یوسف، سرباز خاموش، طبع لاهور پاکستان، حمل ۱۳۷۲، ص ۴۱،۴۲

در آن موقع، جیمی کارتر در گیر معضله گروگانان امریکایی در تهران بود و مقامات «سیا» و «پنتاگون» افغانستان را یک بازی باخته شده می‌پنداشتند و به این عقیده بودند که قشون سرخ ظرف چند هفته افغانستان را کاملاً تحت کنترل خود خواهند آورد و افغانستان شوربست که از قبل در دام روس‌ها گیر افتاده است. لذا کمک به مجاهدین، جز هدر دادن دارایی و سرمایه و جز آزردن ساختن روس‌ها ثمره دیگری ندارد.^{۱۴۰}

نویسنده کتاب، ضمن معرفی شخصیت مرکزی اثرش (جنرال اختر عبدالرحمن) بوضاحت نشان میدهد که او چگونه برای نجات کشورش، کمک‌های عربستان سعودی و امریکا را از طریق سازمان‌های جاسوسی آن دو کشور به مجاهدین افغان جلب میکند و چنان مثلثی از همکاری پولی و مالی میان جنرال اختر و «ویلیام کیسی» رئیس «سیا» و ترکی فیصل رئیس سازمان جاسوسی عربستان سعودی تشکیل می‌گردد تا عملیات تخریبی وسیعی را در افغانستان بکار بندند.

جنرال اختر (رئیس دستگاه جاسوسی پاکستان) ابتدا ذخیره‌های تسلیحاتی پاکستان را زیر و رو کرد و از آن میان ده‌ها هزار تفنگ ۳۰۳ بر، ماین‌های ضد تانک ساخت انگلیس و راکت‌اندازهای چینی را دستیاب و بدسترس مجاهدین افغان قرار داد. و سپس با جلب حمایت عربستان سعودی و امریکا از مجاهدین، توانست هفته یک‌هزارتن سلاح و مهمات بداخل افغانستان انتقال نماید.

بگفته مؤلف، جنرال اختر، تنها سازمان‌دهنده جهاد افغانها بر ضد شوروی نبود، بلکه چهره حاکم و مسلط در عقب این جهاد بود، زیرا اهداف اساسی او از این جهاد، نجات دایمی پاکستان از هر نوع خطر احتمالی از جبهه غرب (از طرف روس‌ها یا حکومت افغانستان) بود و عامل مذهبی روپوشی برای برآوردن امیال نظامیان پاکستان بود.

از نظر نویسنده کتاب، نبوغ نظامی جنرال اختر، در این بود که استراتژی تخریب دایمی و کامل کابل را با وارد کردن «هزاران زخم راکت» اختراع کرد. زیرا از دیدگاه جنرال مذکور، کابل کلید موفقیت و پیروزی بشمار می‌آمد، چه کابل به نظر او، بحیث پایتخت، مرکز فعالیت‌های سیاسی، تعلیمی و آموزشی، اقتصادی و نظامی بوده. در آن وزارت‌خانه‌ها، دانشگاه‌ها، سفارتخانه‌ها و قرارگاه ارتش قرار داشت. علاوه‌تأ تمام راه‌ها در افغانستان به کابل منتهی میشد ... روی همین دلایل کابل باید پیوسته مورد حملات

^{۱۴۰} - محمد یوسف، همان اثر، ص ۳۴

راکتی و تخریبی قرار گیرد. جنرال اختر برای سوختن و به آتش کشیدن کابل، از انواع راکت‌ها کشتار دسته‌جمعی از جمله راکت‌های خوشه‌یی (S A-۷) چینیایی و سکر ۶۰ آمریکایی توسط مجاهدین و عمال «آی، اس، آی» وسیعا استفاده کرد.

واقعا شهریان کابل از جهت شلیک این راکت‌ها همواره ناآرام و متضرر و ماتمدرار بودند. راکت‌های سکر ۳۰، ۴۰ و ۶۰ هر کدام میتواندست از فاصله‌های دور، کابل را تهدید نماید.

دگروالیوسف میگوید: «پلان ما آن بود که تعداد زیاد قوماندانان را برای حمله راکتی آماده نماییم و به آنها در داخل شهر کابل اهداف معین را مشخص بسازیم. سلاح را تامین و هر یک را به وظایف‌شان بگماریم. منظور اساسی از این اقدام این بود تا کابل سال دوازده‌ماه زیر حملات راکتی باشد. میدان هوایی و شاهراه‌ها بخصوص شاهراه شمال تا دریای آمو مسدود و شاهراه سانگ هدف حملات دایمی باشد. علاوه از نشانه‌گیری مراکز نظامی و دولتی با حملات راکتی، با فرستادن افراد تخریبکار فابریکه‌های نیز آماج حملات واقع شوند.»^{۱۴۱}

مؤلف در جای دیگری مینویسد: در سال ۱۹۸۴ ویلیام کیسی رئیس اداره «سیا» از اداره «آی، اس، آی» بازدید کرد و از حسن عملیات مجاهدین، انتقال سلاح و از نظم درست تربیت چریک‌های افغانی به جنرال اختر تبریک گفت. به اثر گزارش کیسی، امریکا در سال ۱۹۸۵ وجوه خاص نظامی خویش به جهاد افغانستان را به دوبرابر افزایش داد. جنرال اختر ثابت ساخت که مجاهدین افغان نه تنها از خویش دفاع کرده میتوانند، بلکه بر خلاف حدس و گمان دیگران در میدان جنگ قدرت شکست دادن به دشمن را نیز دارند.»^{۱۴۲}

نویسنده با توجه به این امر که تلاش‌های جنرال اختر بتدریج جنرال ضیاء را به پیروزی پاکستان معتقد ساخت و ضیاء در سال ۱۹۸۴ شخصا اتحاد هفت‌گانه را بوجود آورد و بصراحت میگوید که ضیاء بعضا مجبور می‌شد تا رهبران تنظیم‌ها را بخاطر اشتراک در اتحاد تهدید کند. ولی رهبران اتحاد از همه بیشتر به جنرال اختر اعتماد داشتند و در حالیکه حاضر نمی‌شدند تا مشکلات خود را با خود در میان گذارند، هر کدام به اختر مراجعه می‌کردند و او «صادقانه» قضاوت می‌نمود. به قول مؤلف، جنرال اختر مساعدت عربستان سعودی را به پیمان‌ه وسیعی جلب کرد و آن کشور به هراندازه پولی

^{۱۴۱} - محمد یوسف، همانجا، ص ۵۲

^{۱۴۲} - محمد یوسف، همان اثر، ص ۸۲

که «سیا» جهت خریداری اسلحه برای مجاهدین می‌پرداخت، نقداً به اداره استخبارات پاکستان تحویل می‌داد. احتمال می‌رود که بیشترین بخش این پولها در راه تقویت نظامی خود پاکستان بکار رفته باشد.

علاوفا سرمایه‌داران شرق میانه نیز میلیون‌ها دالر بنام کمک به جهاد افغانها به پاکستان می‌پرداختند. در سال ۱۹۸۶ میلادی راکت‌های بسیار پیشرفته ضد هوایی موسوم به «استنکر» وارد معرکه شدند و بدون تردید استعمال و کاربرد این راکت‌ها بر طیارات جنگی سبب تغییر موازنه جنگ به نفع مجاهدین گردید و روس‌ها دریافتند که در جنگ با افغانها هیچگاه برنده نخواهند شد. بنابراین دولت شوروی به تلاش‌های دیپلماتیک خود افزود تا قشون سرخ را از خطر نابودی و ناکامی کامل در جنگ افغانها نجات بدهد.

بهرحال جنرال اختر رئیس «آی، اس، آی» دشمن شماره یک کابل واردوی افغانستان، در ماه می ۱۹۸۸ در یک حادثه هوایی همراه با جنرال ضیاءالحق و سفیر امریکا در پاکستان بشمول هشت جنرال دیگر پاکستانی از بین رفت و آرزوی نمازگزاران «بر خرابه‌های کابل» را هر دو جنرال پاکستانی با خود به گور بردند. اما جانشینان جنرال اختر و جنرال ضیاء انتقام آنان را از کابل و شهریان کابل کشیدند.

پس از آنکه شوروی نیروهای خود را از افغانستان خارج نمود و بعد از آنکه دولت نجیب‌الله بر اثر اختلاف و دو دستگی رهبران حزبی و دولتی آنها بر دسایس «آی، اس، آی» و «کی، گی، بی» سقوط کرد و قدرت به تنظیم‌های مسلح مجاهدین انتقال یافت. آنان شهر کابل و مردمان آن را چنان به آتش توپ و راکت و خمپاره و غیره سلاح‌های ثقیل و خفیف بستند که امروز جز خاک توده‌های از آن شهر زیبای دوملیون جمعیتی چیزی بر جای نمانده است و مردمان آن هم آواره و در بدر به دیار پاکستان و روسیه و غیره شدند.

بنابر سیاست پاکستان، تمام تاسیسات صنعتی و تولیدی و اقتصادی، فرهنگی در کابل و شهرهای بزرگ نزدیک به پاکستان تخریب و تجهیزات فابریکات به پاکستان انتقال داده شد و امروز افغانستان به بازار فروش امتعه و کالای پاکستانی تبدیل شده است. اردوی افغانستان که دارای تجارب عظیم جنگی بود و از لحاظ نیرومندی و حاکمیت بر استعمال انواع سلاح‌های عصری ثقیله و خفیفه مایه تشویش بزرگ برای پاکستان شمرده میشد کاملاً از بین رفته و بر اثر جنگ‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی و قدرت‌طلبی میان تنظیم‌های جهادی، افغانستان را در دو سال اخیر چنان خراب و ناتوان

ساخته که دیگر هیچکسی را توان نام بردن خط دیورند و یا پشتونستان نیست و این آرزوی یگانه جنرال ضیاء و جنرال اختر بود که بعد از مرگش به تحقق پیوست.

نقش افغانها در شکست یک ابرقدرت و اثرات جهانی آن

شکی نیست که امریکا و پاکستان، چین و عربستان سعودی و ایران و سایر کشورهای اروپای غربی در ضدیت با تجاوز شوروی بر افغانستان، مجاهدین را با پول و اسلحه و تبلیغات خود کمک و مساعدت کرده‌اند. اما نباید فراموش نمود که این خود افغانها بودند که می‌جنگیدند و کشته می‌شدند و دشمن را ضربه می‌زدند تا سرانجام روس‌ها مجبور به خروج قشون خود از افغانستان گردیدند.

پویائی و تحرک و آزادی‌خواهی و ستیزه‌جویی و طغیان بر ضد سلطه بیگانگان، جوهر تاریخ ملت افغان است. بی‌انصافی خواهد بود اگر روحیه ستیزه‌جویی و مقاومت شکست‌ناپذیری مردم افغانستان را در برابر تجاوز یک ابرقدرت یعنی شوروی نادیده بگیریم یا ارج کمتر به آن قایل شویم. و فقط نقش امریکا و پاکستان را در شکست شوروی عامل تعیین‌کننده بشماریم. اگر کمکهای امریکا، به تنهایی می‌توانست ضامن پیروزی باشد، پس چرا یک چنین پیروزی به حکومت‌های چپ‌گرانی «نیکاراگوا» و «کمپوچیا» از طریق نظامی و جنگ بدست نیامد؟

بنابراین معلوم می‌شود که عامل اساسی و تعیین‌کننده خود مردمان یک کشور اند و عامل‌های بیرونی می‌تواند روند حوادث را کندتر یا تندتر، از این طریق یا آن طریق و بدین صورت یا آن صورت عملی کند.

شوروی‌ها با آنکه بیش از ربع یک قرن مستقیماً با برخی روشنفکران و محصلان افغانی در تماس بودند و مستشرقین آن مقالات و کتابهای زیادی درباره افغانستان تحقیق و تالیف کرده بودند، اما آنچنانکه لازم است هنوز افغانها را نشناخته بودند و تصور میکردند که عامه مردم افغان نیز مانند برخی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان خواهان تسلط شوروی بر کشور افغانها است. و با این عدم شناخت خود بر افغانستان هجوم بردند ولی باچنان مقاومت شکست‌ناپذیری از جانب مردم شجاع، وطن‌پرست و آزادی‌دوست افغان مواجه شدند که آن همه رویاهای طلائی دسترسی به آبهای گرم از کله شان پرید و ناکام و سرشکسته پس از ده سال بمباردمان شهرها، دهکده‌ها، روستاها، تاسیسات آبیاری و منابع تولیدی افغانستان، واپس بکشور خود

عودت نمودند و گناه این خبط بزرگ تاریخی و سیاسی را بگردن مردگان قبرستان انداختند.

روسها باید میدانستند که افغانها مردمانی اند، فطرتا آزادمش، شجاع، عصیانگر، دشمن سلطه‌جویان بیگانه و مردمی‌اند دیندار، ناموس‌دار، مغرور و سرکش در برابر زورگویی با رسوم و عنعنات قومی، قبیله‌ای، مذهبی، سیال‌داری، مهمان‌نوازی، پای‌بند به عهد و میثاق و مدافع سرسخت از وطن و مایملک خود.

با چنین خصلت و خصوصیتی افغانها از هر قوم و قبیله و محله‌ایکه بودند در برابر تجاوز شوروی قیام نمودند و چون دشمن در قمع و قلع شورشیان از استعمال هیچگونه سلاح مخرب و آتش‌زای دریغ نمی‌کرد، مردم مجبور شدند به پاکستان و ایران مهاجرت نمایند و در نوار مرزی افغانستان با ایران و پاکستان هسته‌های مقاومت و جهاد بر ضد متجاوزین را ایجاد نمایند.

پاکستان و ایران که بخوبی درک مینمودند پس از تسخیر کامل افغانستان نوبت آنها هم فرار میرسد، به حمایت از مجاهدین و شورشیان افغان پرداختند و زمینه‌های جنگهای فرساینده چریکی را با نیروهای دولتی و قشون سرخ فراهم ساختند.

از آنجایی که تعداد مهاجرین افغان به کشورهای ایران و پاکستان در دوران تهاجم شوروی بر افغانستان به پنج میلیون نفر میرسید، لهذا اگر از هر ۲۰ نفر مهاجر فقط یک نفر برای شرکت در جنگ ضد شوروی حاضر به ثبت نام شده باشند، میتوان گفت ۲۵۰۰۰۰ افغان در جنگ علیه نیروهای شوروی بسیج شده بودند، و چون برخی از رهبران جنبش مقاومت قبلا در پاکستان به تاسیس احزاب و تنظیم‌های دست‌یازیده بودند، لهذا افغانهایی که برای جهاد کمر می‌بستند بایستی در یکی از این احزاب و تنظیم‌ها که تعداد آنها در پاکستان به هفت و در ایران به هشت تنظیم رسیده بود، ثبت نام میکردند، تا سلاح و مهمات دریافت مینمودند و تربیت نظامی و جنگهای چریکی و استعمال سلاح‌های جدید را فرا می‌گرفتند.

طوری‌که شنیده میشود بزرگترین و قوی‌ترین این تنظیم‌ها، حزب اسلامی برهبری گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهبری برهان‌الدین ربانی بودند. حزب اسلامی مولوی خالص و حزب حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمدی در میان گروه‌های مقیم پاکستان در درجات دوم و سوم قرار می‌گرفتند. البته حزب وحدت مرکب از هشت حزب شیعه مقیم ایران برهبری عبدالعلی مزاری از لحاظ تعداد بزرگ‌تر و سپس حزب حرکت اسلامی برهبری آیت‌الله آصف محسنی قرار می‌گرفت. حزب حرکت اسلامی بنا

برمخالفت‌های سیاسی، مذهبی با رهبران ایران، از ایران به پاکستان هجرت نمود و سیاست اسلامی ملی را در پهلوی سایر احزاب مقیم پاکستان تعقیب میکرد.

یک نوع تقسیم دیگری نیز در رابطه به تنظیم‌ها وجود دارد و آن اینکه تنظیم‌های «بنیادگرا» و تنظیم‌های میانه‌رو یا معتدل، حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی مولوی خالص و حزب اتحاد اسلامی سیاف و «حزب وحدت» در گروه «بنیادگراها» و تنظیم‌های دیگر به گروه میانه رو منسوبند.

به قول منابع موثق پاکستانی یعنی دگروال یوسف عضو برجسته دستگاه استخباراتی نظامی پاکستان که مسنول پیشبرد جنگ‌های چریکی در افغانستان بود، ۷۰ درصد سلاح‌های مختلف امریکایی، چینیایی بدسترس تنظیم‌های «بنیادگرا» و فقط ۲۰ درصد سلاح به دسترس تنظیم‌های دیگر قرار میگرفت. وی میگوید: «من بحيث کسی که همه ساله برای مجاهدین سلاح توزیع میکردم میتوانم اذعان نمایم که توزیع سلاح صرف از روی کارنامه جنگی هر تنظیم صورت میگرفت.»^{۱۴۳}

اما امریکایی‌ها معتقد بودند که رئیس «آی، اس، آی» طرفدار جدی حکومت مسلمانان «بنیادگرا» در کابل است و بنابراین در توزیع سلاح امریکایی به بنیادگراها، ترجیحاتی قایل است. به همین جهت امریکایی‌ها در حالیکه طرفدار شکست روس و خروج آنان از افغانستان بودند هیچگاه حاکمیت بنیادگرایان را بر کابل نمیخواستند و بیم داشتند که مبادا در افغانستان مانند ایران یک حکومت کاملاً بنیادگرا بمیان آید.

دگروال یوسف میگوید: «در این مورد نظرات امریکایی‌ها و روس‌ها با هم نزدیک بود. زیرا روس‌ها نیز از تاسیس یک حکومت کاملاً اسلامی در کابل به تشویش بودند و از این در هراس بودند که با ایجاد اینگونه حکومت در افغانستان احساسات ملی و مذهبی در جمهوری‌های تحت اشغال روس‌ها در آسیای میانه به جوش و طغیان خواهد آمد.»^{۱۴۴}

در میان احزاب «بنیادگرا» حزب اتحاد اسلامی برهبری عبدالرب رسول سیاف و حزب اسلامی برهبری مولوی خالص از بنیاد و ریشه شرکت حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها تحت حمایت ایران) را در حکومت و انتخابات آینده برای ایجاد دولت رد میکنند، همچنانکه زنان را از حق کار در ادارات دولتی و موسسات فرهنگی ممنوع می‌شمارند.

^{۱۴۳} - محمد یوسف، همان اثر، ص ۸۴

^{۱۴۴} - محمد یوسف، همان اثر، ص ۱۰۷

در دوران قیام عمومی بر ضد شوری، هر یک از احزاب و تنظیمها، در بزانو درآوردن روسها و عقیم ساختن اردوی دولتی، کارنامه‌های بسیار آفریده‌اند. و قوماندانان خیلی ورزیده و موفق و نامداری در تنظیمهای خویش پرورش داده‌اند مانند: احمدشاه مسعود، جنرال اسماعیل خان و جنرال علاءالدین خان، فضل احمدگرگ و ملانقیب قندهاری، جلال بدخشی، معلم ذبیح‌الله، علم سیاه، آرین‌پور، صوفی محمد سعید شتل، مسلم پنجشیری، تورن جاوید کوهستانی، داکتر فضل‌الله، گل‌حیدر، قوماندان حق‌جو، عارف قندوزی، منسوب به جمعیت اسلامی. از حزب اسلامی حکمتیار عبدالصبور فرید، انجنیر محمود، انجیز شیر و انجنیر نسیم، سرکاتب عطا محمد، داکتر شاهرخ، داکتر خان آقا، کریم سیاه، تورن امان‌الله، قطب‌الدین هلال، محمدرسول کریاب، انجنیر عاصم و غیره.

از حزب مولوی خالص، حاجی قدیر و مولوی جلال‌الدین حقانی. از حزب اتحاد اسلامی سیاف ملا راکتی، شیرعلی پغمانی، قوماندان عبدالحق، مولوی عبدالجمیل نورستانی و ملا حضرت پغمانی از حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدی، نسیم آخندزاده در هلمند، قاری عبدالمتین مشهور به قاری بابا در غزنی، قوماندان خجو، مولوی محمدشاه فراهی، حاجی خیرمحمد، گل آقا شیرزوی قندهاری و غیره از حزب نجات ملی مربوط صبغه‌الله مجددی، قوماندان شمالی کوچی و حاجی زمان و از محاذ ملی مربوط به پیر سید احمدگیلانی، رحیم وردک و ضابط خاکسار، امیرلالی قندهاری (؟) و غیره، از حزب حرکت اسلامی مربوط به شیخ آصف محسنی، قوماندان بلال و سیدحسین انوری و از حزب وحدت، سیدجگرن و قاری یک دست و کریم خلیلی و غیره که متاسفانه من با نام و شهرت همگی ایشان آشنایی دقیق ندارم ولی این نامها بیش از دیگران بر سر زبانهها بوده‌اند. امیدوارم انتساب فرماندهان فوق به احزاب و تنظیمهای نامبرده صحت داشته باشد و اگر در اسم و یا حزب و تنظیم مربوطه‌شان اشتباهی رخ داده باشد، معذرت می‌خواهم و امیدوارم در چاپهای آینده، فهرست فوق تکمیل گردد.

گفته میشود از میان رهبران تنظیمهای جهادی، آنکه بیش از همه برای رژیم کابل تشویش‌آور و نگران کننده بود، گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی میباشد که افراد منسوب بحزب او از دسپلین و نظم خاص برخوردار بودند.

گلبدین حکمتیار در مبارزه با شورویها و رژیم هواخواه مسکو، هرگز و در هیچ نقطه نظری بر موضع‌گیری خویش تجدید نظر نمیکرد و بحدی در تصامیم خویش

موضع‌گیری سرسختانه داشت که حتی به رئیس‌جمهور امریکا و ضیاءالحق رئیس دولت پاکستان هم سر خم نمی‌کرد.

دگروال یوسف مینویسد که: «گلبدین حکمتیار، یک رهبر بنیادگرای افغان است. وی از آنجایی که در هنگام سفرش به سازمان ملل متحد در ۱۹۸۵ از ملاقات با رونالد ریگن رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده امریکا خودداری ورزیده بود، نزد امریکائی‌ها بحيث شخص ناپسندیده تلقی گردید. ضیاءالحق اقلأً دوبار به جنرال اختر هدایت داد تا گلبدین حکمتیار را شدیداً تنبیه نماید و گفت برایش بگو: «که پاکستان وی را رهبر افغانها ساخته است. اگر به روش خود تجدید نظر ننماید پاکستان سبق هم داده میتواند.» یوسف علاوه میکند، اختر با ملایمت کامل این پیام را رسانید ولی هیچ اثری نداشت. هر تصمیمی را که انجنیر گلبدین اتخاذ می‌نمود، هیچکسی نمیتوانست آنرا تغییر دهد. به نظر من وی فطرتاً دو چند از هر افغان دیگر سرکش تر است.»^{۱۴۰}

گلبدین با چنین کرکتری بر مواضع دشمن امر حمله میداد و افراد او هم آنرا به منصفه اجرا می‌گذاشتند. حزب اسلامی در عین حالی که با شوروی‌ها و رژیم کابل می‌جنگید، با مخالفان تنظیمی خود نیز می‌رزمید و گویا میدان را برای آینده خود صاف و پاک مینمود.

بزرگترین حریف و رقیب گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود بود که از سالهای قبل از ۱۹۸۱ میان آن دو برخوردهای مسلحانه و پرخشونتی بوقوع پیوست و تا هنوز هم چنین برخوردهای میان آنان دوام دارد. مخالفت‌های آندو در زمان داود از پاکستان آغاز شده است.

بهرحال تمام تنظیم‌های جهادی تا زمانیکه شوروی را مجبور به اخراج از کشور ساختند، هدفشان تقریباً مشترک و صف آنان متحد بود، ولی همینکه شوروی از افغانستان خارج شد و دولت کابل هم مواجه با سقوط گردید و نوبت به تصاحب قدرت رسید، اختلافات گروهی احزاب اسلامی قوت گرفت و منجر به جنگ‌های وحشتناک قومی، لسانی و مذهبی گردید و هزاران افغان منسوب به این ملیت یا آن ملیت، به این مذهب یا آن مذهب و به این تنظیم یا آن تنظیم جان‌های شیرین خود را از دست دادند و کابل پایتخت افغانستان نیز بویرانه موحشی تبدیل شده است. ما در فصل بعدی جزئیات این حوادث را از نظر می‌گذرانیم.

^{۱۴۰} - همان، ص ۱۰۸

چه کسی شوروی را درهم شکست،

مجاهدین، گریباچف یا سیا؟

دراغانستان هم باوجود وضع نامطلوب امنیتی که کابل را از برگزاری مراسم هشتم ثور منصرف کرد، ولی در ولایت بلخ و برخی ولایات دیگر به نظر میرسد که آنهمه تمجید و تجلیل از هشتم ثور، بخاطرگرامیداشت شهامت و دلیری آن مجاهدینی نیست که با فدا کردن جانهای شیرین خود، وطن را از کام اژدهای سرخ نجات دادند، بلکه یاد دهانی از همسوئی و همدلی رهبران نوکر منش ائتلاف شمال با امریکا است که دست از حمایت شان برندارد و مقاماتی را که در بدل وطن فروشی از جنرالهای امریکائی بدست آورده اند از دست شان نگیرد.

هرسال درروز نکبت بار ۸ ثور، با آنکه رسانه های گروهی منجمله تلویزیونهای افغانی در امریکا و بسیاری ازسایت های انترنتی داخل وخارج کشور در نکوهش این روز مصیبت بار داد سخن میدهند و روز ۸ ثور را روز بدتر از ۷ ثور مینامند، ولی سران ائتلاف شمال که برمقامات پر درآمد دولتی در رژیم فاسد و مافیائی کرزی لمیده اند، هرچند نه در مرکز ولی در برخی از ولایات کشور به تجلیل از هشتم ثور میپردازند و با رژه رفتن نیروهای نظامی وسخنرانیها بازهم برزخم های مصیبت دیدگان این روز شوم نمک پاشیدند.

مشاهده این صحنه ها مرا به یاد مقاله یی می اندازد که درسال ۲۰۰۹ آنرا درپورتال وزین افغان جرمن آنلاین از قلم آقای حبیب الله غمخور زیر عنوان « شوروی نظام چا رنگ کر؟ » (اتحادشوروی را کی نابودکرد؟) خوانده بودم. آقای غمخوراین مقاله را ازروی یک روزنامه روسی زبان (که کتاب خاطرات ادوارد شواردناده، سابق وزیرامور خارجه اتحادشوروی، را معرفی کرده بود)، ترجمه ودرسایتهای انترنتی افغانی گذاشته بود که بسیارجالب و نکات تازه ای درآن دیده میشود. با مطالعه این مقاله این فکر به انسان دست میدهد که آنانی که سقوط اتحادشوروی و زوال کمونیسم را از افتخارات جهاد افغانستان میدانند، باید براین طرز تلقی و برداشت خود تجدید نظرکنند، زیرا در آن مقاله بصورت صریح و روشن، میخائیل گریباچف، منشی عمومی حزب کمونیست وشواردنازه، و ولادیمیر یاکولف عضو بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی به عنوان عاملین اصلی سقوط کمونیسم و تجزیه اتحادشوروی شناخته شده اند.

آقای غمخور پس از گزارش خاطرات شوارندناده، پیرامون مشورت‌های او با گرباجف قبل از انتخاب وی به سمت منشی عمومی حزب کمونیست شوروی در بحیره سیاه و اعلام این تصمیم در ۲۷ مین کنگره حزب کمونیست شوروی، متن سخن رانی گرباجف را که بعد از فروپاشی شوروی، در انقره پایتخت ترکیه ایراد کرده بود، از روی نشریه "نامه مردم" (ارگان حزب توده ایران) شماره ۵۷۵، سال ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹، چنین نقل میکند:

گرباجف: «هدف من در زنده گی سرنگونی کمونیسم بود!»

میخائیل گرباجف، آخرین رهبر اتحاد شوروی و دبیر اول حزب کمونیست شوروی طی یک سخنرانی در دانشگاه امریکایی انکارا (انقره) با صراحت بی سابقه اعتراف کرد که: «هدف زندگی من درهم شکستن کمونیسم بود که یک دیکتاتوری درد آور برای مردم بود. این عقیده را همسر مرحوم درمن تقویت کرده بود. بیش از همه مایل بودم این کار را زمانی انجام دهم که به بالا ترین مقام رسیده باشم. زمانی که با غرب و ایده های آن آشنا شدم این عقیده درمن قطعی و قوی تر شد که من می باید راهم را از بقیه رهبران شوروی و حزب کمونیست جدا کنم، و هم چنین دیگر رهبران کشور های سوسیالیستی را به این کار وادار کنم. ایده ال من راه سوسیال دموکراسی بود، اقتصاد برنامه ای جلو قدرت مردم راسد کرده بود و مردم نمیتوانستند پیشرفت کنند. تنها قدرت بازار میتواند به پیشرفت مردم بیانجامد. من برای رسیدن به این هدف همکاری را پیدا کردم، در درجه اول «یاکوف و شواردنا دزه»، که سهم عمده ای در شکست کمونیسم داشتند. من یک آرزو داشتم که، شوروی در داخل مرزهای خود ولی بامحتوی دموکراتیک، متوقف شود. من موفق نشدم، یلتسین با حالتی بیمارگونه به دنبال قدرت بود، هیچ اعتقادی به یک حکومت دموکراتیک نداشت. او اتحادیه کشورهای سوسیالیستی را منحل کرد و بدین وسیله باعث هرج و مرج و تمام ضعف ها گردید. روسیه بدون اوکراین، قزاقستان و کشور های ناحیه قفقاز یک قدرت جهانی نبود و در نهایت سبب هرج و مرج می شود. این کشورها فاقد ایده اند. در اینجا باید ایده های غرب، دموکراسی، بازار و حقوق بشر حکم فرمایی کند. زمانی که یلتسین اتحاد شوروی را منحل کرد و من از کرملین بیرون انداخته شدم، صدها روزنامه نگار ادعا کردند که من گریه کردم، ولی من گریه نکردم، به دلیل آنکه من به هدف اصلی ام، «درهم شکستن کمونیسم، دست یافته بودم» (به نقل از نشریه سویدی «پرولتار» شماره ۲۲، ۵ دسامبر ۱۹۹۹) آقای غمخور بعد از نقل مطلب فوق چنین ادامه میدهد:

" ایاریبنتیاهم دشوروی نظام په رنگیدو اوله افغانستان څخه دشوروی پوخ په وتلوکښی دغه کسان چي اوس هره ورځ پر برېټو لاس تیروی اوددی کار دسرته رسی دو لافی وهی رول درلود؟ زه پدی باور یم چي واقیعت بل څه وو، ددغو کسانو (گرېچف او شور دنا دزه) او یوشمیر نورو په هڅونه کښی هم یوچا رول درلود. زه هغه وخت په شوروی کښی وم، هلته به ځینو دنظر خاوندانو په خپلو خبرو کی ویل چي دامریکا دجاسوسی اداری سی آی ای (CIA) وه چي دا نظام نی رنگ کړ، دوی دیر پخوا آن دخوانی په وخت کی نی له مخانیل گرېچف سره اریکی نیولی وی اوځینو به بیا د اریکو لیکه حتا دگرېچف تر کورنی پوری رسولی. همدا ډول له شور دنا دزه سره نی هم دیداد شوی سازمان د اریکو خبری کولی. دوی به ویل دغی دجاسوسی اداری تلابن کاوه گرېچف دخپلی میرمنی «رایسا ماکسیموفنا گرېچفوا» په وسیله دشوروی نظام رنگی دو ته هڅول کی ده. دیدادولو وړ ده چي دگرېچف میرمنی دهغه په ټولو کارو کښی مدا خله کول او هغه نی کنترولواوه اولازمی لاریبوندی اومشوروی نی ورکولی، ځکه خو گرېچف هیڅ کوم خای ته تنها په سفر نشو تلای. روسانو به دسی ای ای دپیژندل شوی کارمند برژینسکی په یوه مشهور کتاب کښی دا ټکی دخپلو خبرو دخپلی لپاره یاداول چي هغه لیکلی وه: «شوروی نظام په زورنشی رنگی دای ارینه ده چي دنظام په دننه کښی دهغه درنگی دو امکانات برابر شی»، دبرژینسکی دا خبره روسی څیرونکو داسی تعبیره ول چي برژینسکی په دغه پروژة خبر وچي یوه ورځ به دانظام له دننه څخه دمشرتابه پوسیله رنگی یری هغه ددی پلان یوله مشهوروکسانو څخه دی.

غمخور صاحب لیکي چي دشوروی نظام د رنگیدو دوهمه مرحله د باریس یلتسن اودهغه دطرفدارانو په وسیله پیل شوه.^{۱۴۶}

بدینسان دیده میشود که نظام سوسیالیستی اتحادشوروی توسط رهبران حزب کمونیست در تباری با سازمان جاسوسی امریکا (CIA) طی یک پروسه طولانی ازهم فروپاشید. و گام های نخستین این پروسه خروج قشون سرخ از کشورما بوده است. استاد غلام علی آنین، دانشمند افغان باری با صراحت نوشته بود که «اگر سیل کمکهای مالی ولوژیستیکی و تبلیغات رسانه های غرب و در رأس امریکا بخاطر انتقام کشی از روسها در جنگ ویتنام نمی بود، و سلاح های استتگررا در اختیار مجاهدین

^{۱۴۶} پورتال افغان- جرمن آنلاین، حبیب الله غمخور، مقاله شوروی نظام چا رنگ کړ؟ ۲۰۰۹

قرارنمیداد، شکست اتحادشوروی در افغانستان کار آسانی نبود." (این گفته آن دانشمند را چند سال قبل من در هفته نامه امید خوانده بودم)

در تائید این سخن استاد آئین باید گفت که بدون حمایت امریکا و کشورهای منطقه بخصوص پاکستان حتی شکست دادن رژیم حزب دموکراتیک خلق هم توسط مجاهدین ناممکن بود، زیرا آن رژیم اردوی مجهز و مجرب و تعلیم دیده بی دراختیار داشت که بارها مجاهدین را در نبردهای رو در روی شکست داده بود. یکی از این نبردهای تاریخی جنگ جلال آباد بود که در مارچ سال ۱۹۸۹ بعد از خروج قشون شوروی صورت گرفت و کارنامه های جنگی مجاهدین را به صفر ضرب کرد.

به کلام دیگر، در ۱۶ اوت ۱۳۶۷ (= ۷ مارچ ۱۹۸۹) شهر جلال آباد مورد هجوم ۴۰ هزار مجاهد مسلح (و بنابر روایت جلال بایانی معاون ریاست اول وزارت امنیت دولتی که در کمپ مهاجرین ساگوسن سویدن در سال ۱۹۹۵ برایم تعریف میکرد) مورد هجوم ۵۲ هزار مجاهد مسلح واقع شد که از طرف فرقه های ۱۱ و ۱۸ نظامی پاکستان بشمول عده بی اعراب سودانی، الجزایری و مصری و میلشه های پاکستانی حمایت و اکمال میگردد. در آغاز حملات مجاهدین نزدیک بود شهر جلال آباد سقوط کند، ولی اردوی دولتی به مقاومت و پایداری بی سابقه بی پرداختند و عملیات جنگی مجاهدین را در تصرف شهر جلال آباد عقیم و وادار به عقب نشینی ساختند. و از آن ببعد بود که پاکستان و امریکا در سیاست خود نسبت به دولت کابل انعطاف نشان دادند و حاضر به تشکیل یک حکومت ائتلافی از تمام جناح های درگیر افغانی شدند که اگر طرح صلح ملل متحد از جانب خود اعضای ارشد حزب سبوتاز نمی شد، آن طرح حتماً تحقق می یافت و لا اقل شهر کابل و باشندگان آن از سیاه روزی حاکمیت تنظیمها نجات می یافت.

تاثیرات جهانی جنگ افغان و شوروی

صاحب نظر افغان آقای رادمد، در مقاله ممتعی زیر عنوان تاریخ سخن میگوید، در بخش هفتم سلسله نوشته هایش مینویسد: در سوم جولای ۱۹۷۹ جیمی کارتر اولین فرمان کمکهای پنهانی را برای مخالفین دولت کابل به امضاء رسانید. درین میان نقش پاکستان و عربستان سعودی دو متحد اصلی ایالات متحده در مسائل سیاسی خاورمیانه و افغانستان برای امریکا مهم بود. پاکستان باموقعیت جغرافیایی و همسایگی افغانستان نقش وزیر در شطرنج را برای کاخ سفید بازی میکرد و درپهلوی منافع این کشور در ارتباط با مسائل پشتونستان باافغانستان بامنافع امریکا گره خورده بود. پاکستان نیز

بادرك موقعیت و نقش حساسش میخواست بهره کافی را درین سیاست بازار از آن خود کند. زیرامیدیکه درخاور میانه تنهاکشور نیست که میتواند سیاست های ایالات متحده به اجرا بگذارد. و این موقعیت با فروپاشی نظام شاهی تحت حمایت آمریکا در ایران و بوجود آمدن نظام جمهوری اسلامی و مخالف آمریکا در همسایگی افغانستان حساس تر گردیده بود و آمریکا نیز به خوبی میدانست که تنها از طریق این کشور میتواند به اهدافش درخاور میانه جامه عمل بپوشاند. لذا حتی بر سوء استفاده های پاکستان چشم پوشید و حتی آمریکا که قبلا پاکستان را بخاطر نظامی بودن پروژه اتمی آن تحت فشار قرارداده بود و قتی پای منافع خودش بمیان بود از پروگرام اتمی پاکستان نیز چشم پوشی نمود و حتی کمک های نظامی بیشتری شامل تانک ها و طیاره های F-۱۶ را برای تشویق این کشور به همکاری دراختیارش گذاشت. در معامله برسرملتی این دو کشور که جزء منافع خویش چیزی نمیشناختند. آری این معامله ای بود که بر سر ملت مظلومی انجام میشد که سالها طعم تلخ مداخلات خارجی کام مردمش را تلخ گردانیده بود و باین معاملات پای سند بدبختی و جنگ درین کشور امضاء میشد. (سایت آریانی)

تا سال ۱۹۸۵ و تا قبل از روی کار آمدن گرباچف در رهبری اتحاد شوروی، این کشور یکی از دو ابر قدرت جهان بشمار می آمد. اما پس از ۱۹۸۵ و بعد از تحویل دهی راکت های بسیار پیشرفته ضدهوایی استنگر در اوایل ۱۹۸۶ برای مجاهدین افغانی، و کاربرد دقیق این اسلحه بر ضد نیروهای هوایی شوروی در افغانستان، بزودی شوروی ها را متوجه این نکته ساخت که پیروزی کامل بر مجاهدین و شورشیان افغان غیر ممکن است و بنابراین مقامات دیپلوماتیک شوروی به مذاکرات ژنیو اهمیت بیشتر قایل شدند تا شکست قطعی قشون سرخ را در افغانستان، در زیر پوشش توافقات ژنیو، صبغه موفقیت سیاسی برای خود جلوه بدهد و خروج لشکرهای خود را رعایت موافقتنامه ژنیو قلمداد نماید.

اما واقعیت این بود که شوروی دیگر نمیتوانست مخارج کمرشکن اردوی سرخ را در افغانستان «که روزانه ۴ میلیون دالر مصرف داشت» تامین کند.^{۱۴۷}

اکمال و ادامه جنگ دهساله شوروی در افغانستان که هیچگونه موفقیتی به همراه نداشت، روز تا روز کمر اقتصاد شوروی را خم کرده میرفت. بقول محمودگاریف، سرمشاورداکترنجیب الله «اتحادشوروی طی سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۹ به افغانستان معادل ۱۹۷، ۱۵ میلیارد دالر جنگ افزار، ساز و برگ و تجهیزات نظامی فرستاده است .

^{۱۴۷} - هفته نامه امید، شماره ۱۷۰، ص ۷

(کمکهای مالی و بشری شامل این رقم نمیشوند) . بر علاوه ، سپاه چهل سالانه نزدیک به ۵۲۰، ۱۲ میلیارد دالر هزینه بر میداشت .^{۱۴۸}

و رهبری جدید شوروی با درک این موضوع ادعای صلح جهانی را برای بشریت پیش کشید و با قبول کاهش مرمی‌های دور منزل و میانه منزل و امضای یک سلسله تعهدات دیگر با ایالات متحده امریکا خود را مجبور دید تا قبل از موعد معینه قشون خود را از افغانستان بیرون بکشد. گرباچف در سفر خود به هند برای اولین بار اظهار داشت که تجاوز بر افغانستان یک خطای سیاسی زمامداران شوروی بود.

خروج قشون شوروی از افغانستان در ۱۹۸۹، زیر هر نام و عنوانی که بود، عقده‌ها و کومپلکس‌های ملل اروپای شرقی را نسبت به سیطره شوروی برانگیخت و کشور رومانی نخستین کشوری بود که مردم آن برای سرنگونی رژیم کمونیستی در آن کشور دست به قیام زدند و با قبول تلفات بزرگ انسانی، رهبر دیکتاتور آن کشور «چای شسکو» را مجبور به فرار و بعد دستگیر و تیرباران کردند.

متعاقباً داعیه وحدت آلمان اوج گرفت و به از میان رفتن دیوار برلین انجامید و هر دو آلمان پس از چهل و پنج سال جدایی دوباره یکجا گردیدند. همزمان با تحولات سیاسی در آلمان شرقی، کشور چکوسلواکیا که در ۱۹۶۸ باری در انتخابات پارلمانی، پله برد مردم بر حزب کمونیست سنگین‌تر شده بود و با غضب و خشم خون‌آلود شوروی روبرو گردیده بود، مجدداً آرزوی رهایی خود را از زیر چکمه‌های شوروی اعلام داشت از آنجایی که مردمان این کشور از سطح عالی پیشرفت و فرهنگ برخوردار بودند، بدون آنکه کار به قیام و خونریزی بیانجامد، برادروار تمام هست و بود کشور را میان هم تقسیم نمودند و دو کشور جداگانه بنام‌های، چک، وسلواک بوجود آوردند و اینک هر دو کشور در فضای صلح و امنیت بسر می‌برند. همچنان کشور هنگری که صدای اعتراض خود را بر ضد سیطره حزب کمونیست در سال ۱۹۴۸ بلند کرده بود و از طرف شوروی به سختی گوشمالی داده شده بود، مجدداً پس از شکست شوروی در افغانستان، یعنی چهل سال بعدتر از قیام ۱۹۴۸، به تاسیس نظام دلخواه خود موفق شدند. مردم بلغاریا نیز بدون آنکه استقرار نظامی دموکراسی در آن کشور با خونریزی همراه شود، دیگر دستور العمل شوروی را کنار گذاشته و خود سرنوشت خود را بدست گرفتند. پولند نیز از قید نظام کمونیستی خود را نجات بخشید.

^{۱۴۸}-افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص ۱۶۸ فارسی

متأسفانه تنها کشور یوگوسلاویا که دسپوتیزم کمونیزم، آن را تا زوال و فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان یک کشور واحد حفظ کرده بود، از اوایل ۱۹۹۲ دچار تجزیه و جنگ‌های خیلی وحشتناک گردید. عامل اصلی این جنگ‌ها و تجزیه طلبی‌ها، باز هم روس‌ها هستند. بر اثر تحریکات روسیه این کشور به پنج قست کوچک بنام‌های، یوگوسلاویا جدید مشتمل بر بلغراد به عنوان پایتخت آن، کروشیا، مكدونیا، سلویانا، بوسنیا و هرزگوینیا تقسیم شده و جنگ بر سر تصرف بوسنیا میان صربها و مسلمانان وارد سومین سال خود شده است و با آنکه ملل متحد و امریکا برای حل این معضله وارد عمل شده است. اما تا اکنون جنگ در آن جزایر ادامه دارد، ظاهراً علت آن تحریک احساسات نژادپرستی صربها و پاک‌سازی آن کشور از وجود مسلمانان بوسنی است که مورد حمایت روس‌ها می‌باشند.

از کشورهای اروپای شرقی که بگذریم، پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، موج استقلال طلبی در میان خود ملل مختلف شوروی بحرکت آمد. ابتدا سه ایالت بالتیک یعنی استونیا، لیتوانیا و لیتوا، صدای آزادی و استقلال طلبی خود را بلند کردند که مورد حمایت و پشتیبانی امریکا و کشورهای بزرگ اروپای غربی قرار گرفت و سپس مردم آذربایجان قیام کردند و بر طبق گزارش‌های بین المللی در یکروز در حدود دو هزار روس را در مرکز آن جمهوریت کشتند. این اقدام ترس و وحشت فراوان میان سایر ساکنین روسی آن جمهوریت ایجاد کرد، تا آنجا که زنان افسران روسی خانه‌های خود را رها کرده بسوی مسکو فرار کردند. بتدریج جنبش آزادی طلبی آذری‌ها قوام بیشتر گرفت و بجنگ آزاد کردن قراباغ از چنگ ارمن‌ها انجامید و بیش از سه سال دوام آورد. ارمنستان نیز از جا جنبید و ادعای خود ارادیت نمود.

بدنبال جرقه‌های آزادی خواهی در گوشه و کنار امپراتوری بیش از حد بزرگ شوروی، جمهوری روسیه برهبری یلتسن خواهان جدائی و استقلال خود از اتحاد شوروی شدند. بزودی امپراتوری شوروی از هم فرو پاشید و هر یک از جمهوریت‌های سابق به کشوری مستقل عرض اندام نمود. چنان معلوم میشود که مسایل ملی در داخل اتحاد شوروی سابق حل نگردیده بود و عقده‌های حقارت و محرومیت هر یک از ملل محکوم را برای عصیان و قیام در برابر تحکم روس‌ها آماده ساخته بود. واقعا اتحاد شوروی به ببر کاغذی میماند که تا قبل از شکست خو در افغانستان، حتی مایه ترس امریکا و سایر کشورهای غربی شده بود، اما پس از شکست و اخراج از افغانستان، بزودی ماهیت آن که از درون پوک و پوسیده شده و برای از هم پاشیدن بیک تپله معطل

بود، بر ملا گردید. ابتدا کشورهای اروپای شرقی یکی بعد دیگر جدایی و عدم دنباله روی خود را از آن ابراز داشتند و سپس ملل داخل آن داعیه استقلال طلبی را تا مرز قیام اظهار کردند و به آزادی خود رسیدند.

متعاقبا پیمان نظامی «وارسا» که در مقابل پیمان نظامی ناتو ایجاد شده بود، از میان رفت. و شوروی صدها هزار عسکر خود را از منگولیا، آلمان و کوبا و غیره جایها بیرون کشید. با فروپاشی اتحاد شوروی، کاخ جهانی کمونیسم از هم متلاشی شد و دیگر در هیچ گوشه و کنار دنیا کنگره و گرد هم آیی رهبران و سران احزاب کمونیست صورت نگرفت و حتی برخی احزاب چپ و کشورهای سوسیالیستی نام احزاب خود را تغییر دادند.

از لحاظ سیاسی جنگ افغانها با شوروی، دشمنی پنجاه ساله امریکا را به دوستی با روسیه و کشورهای تازه به استقلال رسیده (اجزای سابق اتحاد شوروی) مبدل ساخت و این کشورها امروز بیشترین کمک مالی و اقتصادی امریکا و غرب را نصیب میشوند. همچنان کشورهای اروپای شرقی نیز شامل این حسن نیت امریکا و هم پیمانان او گردیده اند. آلمان فدرال نیز نیمی از پیکر خود را باز یافت و دیوار برلین که برای تقریبا نیم قرن به عنوان سد نفوذ ناپذیری در برابر این کشور قرار داشت، از بین برده شد و این دو ملت دوباره بهم رسیدند. چین هم پس از شکست شوروی در افغانستان، دست از دشمنی های سابقه برداشت و روابط خود را با این کشور عادی ساخت و بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، روابط اقتصادی و تجاری چین با روسیه فدراتیف و دیگر جمهوریت های تازه به استقلال رسیده آسیای میانه بهبودی بی سابقه یافته است.

ایران نیز پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان درصدد بهبودی روابط خود با روسیه برآمد و اینک با خریداری دو کوره اتومی از روسیه و نصب آن در بندر بوشهر نه تنها بجلب همکاری نظامی روسیه پرداخته است، بلکه این اقدام باعث ناراحتی شدید اسرائیل و امریکا نیز شده است.

بهره برداری کشورهای منطق و فرا منطقه از بحران افغانستان

این مسأله دیگر برای مردم ما و جهان ثابت شده که علاوه بر امریکا در میان کشورهای منطقه سه کشور، یعنی ایران، پاکستان و عربستان سعودی در جنبش مقاومت افغانها در برابر شوروی نقش فعال داشته اند و گروه ها و نهضت مقاومت افغانستان را در مقابله با یک ابرقدرت متجاوز کمک و مساعدت فراوان کرده اند و از این رهگذر در

میان مجاهدین و پناهندگان افغانی در کشورهای خویش طرفدارانی هم برای خود تربیت کرده اند و اکنون هم هوای آنها را دارند.

ناگفته نباید گذشت که روسیه نیز تا هنوز حامیانی برای منافع خود در افغانستان دارد. آنچه مسلم است این است که هر یکی از این کشورها، هر وقتیکه خواسته باشند، میتوانند صلح و امنیت را در افغانستان بر هم بزنند.

در آغاز پیروزی مجاهدین بر رژیم کابل، هر یکی از کشورهای منطقه تاثیر و نفوذ خود را در افغانستان به آزمایش گرفتند تا در صورت امکان، این کشور را در حوزه نفوذ خود در آورند. اما جنگ و زور آزمائی‌های دوسال و نیم اخیر (از ثور ۱۹۹۲ تا سنبله ۱۹۹۶م) در پایتخت این کشور، نشان داد که هیچیک از این سه کشور به تنهایی نمیتوانند افغانستان را در انحصار عقیدتی و اقتصادی و سیاسی خود داشته باشند. معهذ این کشورها از سرمایه گذاری‌ایکه در میان تنظیم‌ها و احزاب سیاسی کرده‌اند، دست‌آوردهایی نیز داشته‌اند. مثلاً:

پاکستان:

بزرگترین دست‌آورد پاکستان بعد از تجاوز شوروی بر افغانستان (دسامبر ۱۹۷۸) جلب کمک های سیل آسای پولی و تسلیحاتی غرب بسوی آن کشور است. پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار امریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد ضربه‌های شدید قرار گرفته و متحمل خسارات و از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

دست‌آورد مهم دیگر پاکستان، در هم شکستن اردوی نیرومند و با مهارت افغانستان بود که در کاربرد انواع سلاح‌های مخرب و مدرن و تکنیک‌های حربی در طول جنگ ۱۴ساله، صاحب تجارب و مهارت جنگی چشمگیر و قابل اندیشه برای پاکستان شده بود.

سومین دست‌آورد پاکستان، پس از میان بردن اردو و رژیم دست چپی در افغانستان، تبدیل کردن افغانستان به بازار فروش کالاهای مصرفی پاکستانی است. زیرا با تسلط مجاهدین بر پایتخت، تمام تاسیسات تولیدی و اقتصادی کشور تخریب و وسایل و تجهیزات آن به پاکستان برده شد و بنابراین امروز شهرهای جلال‌آباد، لغمان، خوست،

غزنی، کابل، پروان، قندهار و لشکرگاه و گردیز عینا به مارکیت‌های فروش امتعه مصرفی بی کیفیت پاکستانی تبدیل شده‌اند.

دستاورد مهم دیگر پاکستان، برسمیت شناختن خط تحمیلی دیورند به عنوان مرز سیاسی میان دو کشور است.

پاکستان از آغاز ایجاد و تاسیس تا پایان کار دولت نجیب‌الله بر سر برسمیت شناختن این خط جار و جنجال‌های با دولت و حکومت افغانستان داشته است. اکنون با سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و روی کار آمدن دولت مجاهدین که عمری در پاکستان اعاشه و اباته و حمایه شده‌اند، پاکستان هیچ مانعی در برسمیت شناختن این خط تفتین‌آمیز و فاجعه برانگیز از جانب حکومت افغانستان نمی‌بیند. مخصوصاً که مشاهد می‌کند، دیگر آن اردوی قوی و با مهارت و تعلیم یافته در افغانستان وجود ندارد و ثانیاً اتحاد نظر و عمل میان تنظیم‌ها و گروه‌های بر سر قدرت در افغانستان نیز سراغ نمیشود تا مانع استراتیژی پاکستان در افغانستان گردد.

و سرانجام دست‌آورد بسیار مهم دیگر برای پاکستان باز نمودن راهی بسوی بازارهای آسیای میانه از طریق افغانستان است. زیرا این کشور حیثیت دروازه ورودی به جمهوریت‌های تازه به استقلال رسیده آسیای میانه را برای پاکستان دارد. پاکستان از آغاز سال ۱۹۹۱ به این سو سخت آرزومندی ورود به بازارهای این جمهوریت‌ها را داشته است. اما تداوم جنگ برای سقوط رژیم گذشته و ادامه آن برای کسب قدرت میان تنظیم‌های جهادی مانع رسیدن عاجل و سریع تر پاکستان به این بازارها شده است.

در سپتامبر ۱۹۹۴ وزیر امور داخله پاکستان، آقای نصیرالله بابر همراه با سفرای امریکا، انگلستان، ایتالیا، چین و کوریای جنوبی عازم کندهار و سپس هرات و تورغندی شد. تا به سفر طولانی‌اش به جمهوریت‌های ترکمنستان، تاجکستان، قرغزستان، قزاقستان و ازبکستان ادامه بدهد. موصوف طی سخنانی در مرز افغانستان با ترکمنستان گفت که رفت و آمد آزمایشی کاروانهای تجارتي پاکستان از طریق این جاده میتواند از ماه آینده (اکتوبر ۱۹۹۴) آغاز شود. متعاقباً بر طبق پلان حکومت پاکستان اولین کاروان مال‌التجاره پاکستانی شامل ۱۳۰ کامیون (لاری) از طریق جاده چمن - قندهار - تورغندی عازم ترکمنستان گردید (۷ نوامبر) بدون آنکه برای عبور و مرور این کاروانها، یک افغانی و یا یک کلدان بدولت افغانستان پرداخته باشد. و یا اجازه و موافقت نامه قبلی آن با حکومت افغانستان امضاء شده باشد. زیرا پاکستان دیگر خود کوزه و خود کوزه‌گر است.

همین اکنون پاکستان مشغول بررسی طرح انتقال یک لوله نفت از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان (مناطق جنوب غربی) است. همچنان ایجاد یک خط آهن از پاکستان به ترکمنستان پیشینی شده است. مقامات پاکستانی مصارف این خط آهن را در حدود هشتصد میلیون دالر امریکایی محاسبه کرده‌اند. این منابع همچنان گفته‌اند که ترمیم شاهراه چمن - تورغندی حدود سه صد میلیون دالر امریکایی مصرف را ایجاد میکند. پاکستان با نگرانی به آینده خود در آسیای میانه مینگرد. زیرا تداوم جنگ و ناامنی و خرابی راه، منافع بزرگ پاکستان را در بازارهای آسیای میانه با خطر مواجه ساخته است. از این است که پاکستان نمیتواند دیگر انتظار پایان جنگ را در افغانستان بکشد و لذا بخاطر منافعش دست بکار شده است.

هفته‌نامه امید در شماره ۱۷۰ خود، از قول رستم شاه مهنند، کمشنر افغان مهاجرین در پاکستان، در رابطه به منافی که از مدرک مهاجران افغانستان نصیب مردم پاکستان شده است مینویسد: «اثرات مثبت آمدن مهاجران افغان به پاکستان، فهرست طولی را تشکیل میدهد. در اینجا برای اسکان مهاجران و کمک به آنان ۷۵ موسسه امدادی مشغول فعالیت بود که در این موسسات برای ۲۰۰۰۰ نفر پاکستانی شرایط کار میسر شد. در کمشنری مهاجرین افغان ۱۵۰۰۰ نفر استخدام گردیدند. تعداد آنانی که بصورت غیر مستقیم از این جریان بهره بردند، حتی تخمینی نیز دشوار است.

کارخانه داران کراچی و پنجاب، مخصوصاً لاهور میلیاردها کددار سود بردند. یک کارخانه دار بمن گفت: که از برکت این جهاد یک صد میلیون کددار حاصل کردم. از کوپته تا پشاور برای صدها و حتی هزارها کمپ، پنج قلم مواد اولیه باید تهیه میشد. و در تهیه آن صدها هزار نفر مصروف کار بودند، گندم، روغن، چای، شیرخشک، تیلخاک، خیمه، بوت، لباس و سایر لوازم از سراسر جهان برای مهاجرین آمدند، وقتی برای مهاجرین توزیع میشد، بعضی‌ها آنرا به بازار برده می‌فروختند تا اشیای مورد ضرورت دیگری خریداری نمایند. این حالت موجب ترقی سریع اقتصاد پاکستان شد، تحت پوشش کمشنری مهاجرین افغان. در پنج هزار مکتب، چندین هزار معلم بکار گماشته شدند. تحت پروگرام حفظ الصحة و سایر پروگرام‌ها برای هزاران نفر امکانات کار میسر گردید.»

افزون بر این، پاکستان از لحاظ بازارکار، نیروی کار رایگان بدست آورده بود. گفته میشود هزاران افغان محتاج و مستعد به کار، در بدل مزد ناچیزی، حاضر به فروش نیروی کار خود به صاحبان کارخانه‌ها و کارفرمایان بودند.

شهر حیات آباد که نمونه تپیک یک شهر مدرن در پشاور است، در واقع محصول

عرق ریزی کارگران افغان در بدل مزد ناچیز است.
 بالاخره نیرومندی نظامی پاکستان نیز ماحصل بحران افغانستان و موجودیت
 قشون سرخ در آن کشور به شمار میآید.

ایران:

اما دستاورد ایران در این راستا چیست؟ ایران از ازمنه دیرین با افغانستان،
 مشترکات تاریخی، فرهنگی، دینی و نژادی و زیبایی داشته و دارد و مردمان هر دو کشور
 نسبت به همدیگر احساس نزدیکی برادرانه داشته و دارند. متأسفانه از نیمه دوم قرن
 نوزدهم میلادی، استعمار انگلیس با حکمیت تفتین آمیز بر مسأله تقسیم سیستان و آب
 رودخانه هلمند، بر مناسبات برادرانه دو کشور گرد کدورت پاشید که تا یکصد سال بعد
 (از ۱۸۷۲ تا ۱۹۷۳) بر علایق و حسن همجواری این دو کشور سایه انداخته بود.

با گذشتن قرارداد تقسیم آب هلمند از پارلمان افغانستان در ۱۹۷۲ و صحه
 گذاشتن شاه افغانستان در پای این موافقتنامه و مخصوصاً پس از تائید داودخان بر آن
 در ۱۹۷۵، گویا این کدورت رفع شده پنداشته شد و دولت شاهنشاهی ایران با پیشکش
 نمودن ۳۰۰ میلیون دالر کمک بلاعوض و وعده کمک دومیلیارد دالر دیگر به دولت
 افغانستان در سال ۱۹۷۵، گام بزرگ حسن نیت و حسن همجواری برادرانه را برداشت.

واقعا اگر دستهای اغراض، روابط برادرانه این دو ملت همدین، همزبان و هم
 نژاد را مکدر نمی ساخت، بدون شبهه افغانستان میتواندست از امکانات مادی و معنوی
 کشور ایران فراوان سود ببرد و از احتیاجی راه ترانزیتی مالالتجاره خود از پاکستان و
 اتحاد شوروی بی نیاز باشد.

در سالهای تسلط رژیم دستچپی در افغانستان، ایران پناهگاه تخمین دو میلیون
 آواره افغانی بود. در حالیکه جنگ فرساینده هشت ساله با عراق، خسارات بزرگ مالی و
 جانی را بر این کشور و این ملت با شهادت مسلمان تحمیل کرد. گفته میشود بیش از نیم
 مهاجران افغانی در ایران را، اهل تشیع تشکیل میداد که اکثریت آنها، هزارهها بودند.
 هزارههای افغانستان که بیشترین شان شیعه اثنی عشری و معدودی هم بمذهب اسماعیلیه
 معتقداند، از دیرباز در سازمانهای سری مذهبی با هم متشکل بوده اند و این سازمانهای
 مذهبی اهل تشیع در افغانستان، از داخل ایران رهبری میشده اند.

دوران تجاوز شورویها بر افغانستان، فرصت خیلی کافی برای انسجام هر چه
 بهتر و بیشتر این تشکیلات سری مذهبی افغانهای شیعه در ایران بود. در اینجا بود که
 در برابر تنظیمهای هفتگانه پشاور، تنظیمهای هشتگانه در تهران به ظهور پیوستند و

خواهان سهمی در دولت آینده افغانستان برای خود شدند. مگر تنظیم‌های هفت‌گانه پشاور حتی از پذیرش هشت‌گانه در دولت مؤقت پشاور هم ظاهراً به این دلیل که گروه‌های هشت‌گانه چندان سهم عملی در جهاد افغانستان بر ضد شوروی نگرفته‌اند: سر باز میزدند. از اینجا بتدریج کدورت از هفت‌گانه در دل هشت‌گانه ترسب کرده رفت و نتیجه آن شد که باعث جنگ‌های خونین و سخت وحشتناکی میان آنان، پس از سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کابل گردید.

یکی از تنظیم‌های اهل تشیع افغان که گویا قزلباش‌های افغان بیشتر از هزاره‌ها در آن سهم دارند، تنظیم حرکت اسلامی برهبری آیه الله محسنی از شیعه‌های مجاهد و مبارز قندهار است که مدتها قبل از هشت‌گانه برید و از تهران به پاکستان رفت و چون مردی دانشمند و سخنوری فصیح الکلام است، توانست در پاکستان توجه برخی از تنظیم‌های اهل تسنن مقیم پشاور را بخود جلب نماید و زمینه‌های همکاری و تفاهم را فراهم سازد.

اما در تهران گروه‌های شیعه مذهب که بیشترین آنها را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند، با هم یکجا شدند و «حزب وحدت» را ساختند. حزب وحدت یکی از احزاب مقتدر اهل تشیع در افغانستان بشمار میرود که تحت رهبری عبدالعلی مزاری عمل میکرد. این حزب در سالهای پس از پیروزی مجاهدین بر دولت کابل، در برخوردهای مسلحانه متعدد با حزب اتحاد اسلامی تحت رهبری عبدالرسول سیاف و جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی و فرماندهی احمدشاه مسعود، خواسته است هویت سیاسی و نیرومندی خود را در بدست آوردن چند مقام دولتی در حکومت اسلامی ربانی به اثبات برساند. مگر با از دست دادن برخی مواضع مهم خود در غرب کابل و در داخل شهر در سالها ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ نیرومندی‌اش زیر سؤال رفته است. علاوه‌ا انشعاب و دوپارچه‌گی حزب وحدت به دو گروه «اکبری» و «مزاری» و درگیری‌های خشونت بار میان پیروان آن دو مدعی، نه تنها باعث تلفات بسیار زیاد انسانی و خسارات هنگفت مالی در هر دو طرف درگیر شده است، بلکه توانمندی آنرا از ریشه متزلزل ساخته است. ایران تلاش‌هایی را در جهت قطع جنگ میان اعضا و جناح‌های حزب وحدت بکار بست، ولی از آنجایی که یک جناح را آقای حکمتیار در ضدیت با حکومت ربانی حمایت میکند و جناح دیگر منسوب به اکبری را، حزب حرکت اسلامی برهبری محسنی و حزب اتحاد اسلامی برهبری استاد سیاف و دولت ربانی پشتیبانی و همراهی میکند، مساعی ایران به نتیجه دلخواه برای وحدت مجدد حزب تا کنون نه انجامیده است.

دولت ایران، ظاهراً تلاش دارد تا از طریق حزب وحدت سیاست مذهبی و منافع عقیدتی و ملی خود را در افغانستان تحقق ببخشد. در سه سال اخیر ایران تا توانسته است حزب وحدت را تشویق، تجهیز و تقویت نمود تا آنرا در صورت امکان به قدرت برساند و یا در سطحی بالا بکشد که هر وقت اراده کند نقش موثری در سرنوشت دولت افغانستان بازی کرده بتواند.

اما حوادث سالهای اخیر (۱۹۹۵) نشان داد که حزب وحدت در برابر احمدشاه مسعود از لحاظ نظامی، کم توان تر از آن بود که بعضی‌ها فکر میکردند و نیز کم‌توانی سیاسی حزب وحدت از این هویدا شد که رهبر آن حزب (عبدالعلی مزاری) شکار یک گروه تازه‌وارد سیاسی بنام «طالبان» گردید که از پاکستان سرازیر شده بودند.

تعقیب سیاست مذهبی ایران در میان باشندگان افغانستان که تقریباً ۸۰ درصد آن‌ها مذهب سنی دارند، بدون شک عواقب نامطلوب در میان ساکنان افغانستان برجای خواهد گذاشت. و نتیجه آن جز شعله‌ور ساختن جنگهای مذهبی میان اهل تسنن و اهل تشیع (به‌خصوص هزاره‌ها) در افغانستان چیز دیگری نخواهد بود و معلوم‌دار به حال اقلیت مذهبی در این کشور بسیار خطرناک تمام خواهد شد و آنگاه ایران کدام درد این مردم را زودتر علاج خواهد نمود؟

چنگیز پهلوان نویسنده ایرانی در یکی از مقالاتش سیاست ایران را در مورد افغانستان اینطور توضیح میکند: «ایران تا کنون در افغانستان درست عمل نکرده است. پس از پیروزی مجاهدان، سیاست‌های ایران در اساس با اتکا به شخص آقای مزاری شکل گرفت. بعد ایران به حمایت از حکمتیار و دوستم پرداخت. این سیاست‌ها در اساس، امروز ناکام شده است. حکمتیار که هیچ‌گاه نظر خوبی به ایران نداشت، از صحنه پس رانده شده است. آقای مزاری در موقعیتی نامطلوب قرار دارد (این نوشته قبل از کشته شدن مزاری بدست طالبان بچاپ رسیده است) و دوستم در بحران، بی‌تردید هم‌آهنگ با ایران عمل نخواهد کرد...»

در حالیکه افغانستان از هر نظر نزدیکترین کشور به ایران است، مگر امروز کمترین بستگی را به ایران دارد، اساس سیاست خارجی ایران در ارتباط به افغانستان باید بر پایه نگرش‌های تمدنی و فرهنگی سامان داده شود. شکل‌گیری حکومتی ملی در افغانستان نه تنها به سود این کشور است بلکه به نفع همکاری‌های آینده تمدنی و فرهنگی در منطقه است. به همین سبب نباید سیاست جامع تمدنی و فرهنگی ایران، فدای

یک شخص یا چند گروه شود. ایران باید از منافع کوتاه مدت در افغانستان صرف نظر کند و به آینده تمدن مشترکی که در منطقه وجود دارد علاقه نشان بدهد.

هر سیاستی که مبتنی بر منافع زودگذر ملی یا سیاست‌های معینی شکل بگیرد در نهایت به شکست خواهد انجامید و به چشم‌اندازهای همکاری‌های ژرف آسیب خواهد رساند. بارها نوشته‌ام که افغانستان ملی و نیرومند که همه نیروها به نحو متناسب و با پذیرش واقعیات در ساختار قدرت سهم داشته باشند به سود تمدن مشترک ما خواهد بود. از این رو دخالت در بازی‌های سیاسی در افغانستان، بخصوص با توسل به کارگزارانی نازآمده و کم تجربه، کاری است نادرست که فقط به بدفهمی‌های ماندگار میدان میدهد... شیعیان افغانستان امروز فرصت‌های گرانبهایی برای شرکت در ساختار قدرت بدست آورده‌اند. به همین سبب تشویق آنان در ساختار ملی این کشور سیاستی است درست. نه تشویق آنان به پیروی از سیاست‌هایی که انزواطلبی را دامن میزند. با تبعیت از نگرش‌های خاص حکومتی غالب در ایران را رواج میدهند. شیعیان هر کشور باید بتوانند با توجه به موقعیت خاص خود عمل کنند و بصورت عامل وابسته‌یی از یک جریان شیعی در نیایند. ارتباط فرهنگی و همبستگی‌های عمیق تمدنی میتواند به تحکیم روابط شیعیان با یکدیگر مدد برساند و از این گذشته به همکاری‌های شیعی‌سنی بیانجامد»^{۱۴۹}

در ادامه این تحلیل چنگیز پهلوان می‌افزاید که «ایران در دوران جهاد هم‌آهنگی‌های با پاکستان داشت. اما امروز واقعیت این است که سیاست‌های این دو کشور در افغانستان نمیتواند با هم به آسانی به هم‌آهنگی برسد. پاکستان سعی دارد ایران را بازی بدهد. این کار را از دو جهت میکند، یکی از راه رسمی و دیگر از راه سازمان‌هایی که به نحوی با ایران ارتباط دارند. در حالیکه پاکستان با ایران توافق کرده بود که در امور جاری افغانستان هم‌آهنگ عمل کند. ناگاه با براه‌انداختن جریان «طالبان» ایران را در تنگنا قرار داد. در طول این مدت نیز پاکستان که متکی به دستگاه‌های امنیتی نیرومندی است سعی داشته اطلاعات نادرست و نادقیق بصورت مستقیم و غیر مستقیم در اختیار مقامات ایران قرار بدهد.»

در این رابطه دیپلومات و نویسنده صاحب نظر افغانی، دکتور اکرم عثمان می‌نویسد: «چنان مینماید که دره تنافر سیاسی بین همسایه‌های شرقی و غربی ما وسعت گرفته و هر دو در کارزار رقابت‌های منطقه‌یی راه‌های جداگانه‌ای را می‌پیمایند. پاکستان

^{۱۴۹} هفته‌نامه امید شماره ۱۷۴ ص ۳

هیچگاه در بدل دوستی با ایران، غرب را نفروخته است. همچنین با توجه به زمینه‌های متفاوت و حتی متعارض منافع هر دو کشور در افغانستان، طرفین سعی کرده‌اند در حوزه‌های جداگانه‌ای، بافت‌ها و ساختارهای سنتی موقعیت‌های قومی و فرهنگی را به سود خویش تغییر دهند و منافع متفاوتی را دنبال نمایند... شاید پاکستان در ایجاد یک حکومت دست‌نشانده در افغانستان ناکام شده باشد و دیگر نتواند از منابع انسانی و موقعیت‌های استراتژیک در نوار مزره‌های جنوب و شرق افغانستان استفاده وسیع کند و از کشور ما به مثابه یک عقب‌گاه نظامی در صورت یک جنگ احتمالی با هند بهره برد. شکست‌های متواتر پاکستان با هند، آن کشور را به بازنگری و حتی تجدید نظر بر سیاست‌هایش مجبور کرده است.^{۱۰۰}

صاحب نظر دیگرافغان آقای میرحسین مهدوی در مورد سیاست ایران از دید دیگری مینگرد وزیر عنوان «ایران و صدور ولایت مطلقه فقیه به افغانستان» مینویسد: «آغاز قیام مسلحانه مردم افغانستان، با محوریت اسلام علیه حکومت کمونیستی، تقریباً همزمان بود با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران. این همزمانی می تواند معانی زیادی داشته باشد. به دلیل اسلام‌گرایی هر دو حرکت، سران انقلاب اسلامی ایران، آغوش خود را بروی مجاهدین گشوده و با شعار صدور اسلام ناب محمدی و مبارزه با کفر در سراسر جهان، حمایت‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی خود را از مجاهدین اعلام نمودند. این حرکت ایران، دچار پیچیدگی سیاسی شده بود. از یک طرف آنان با شعار مرگ با آمریکا با مبارزه با این قدرت "جهان خوار" به اقتدار رسیده بودند و از سوی دیگر با حمایت از مجاهدین افغان در برابر اتحاد جماهیر شوروی باید ایستاده می شدند. پس از فروکش کردن شعار‌گرایی و تندروی‌های بلند پروازانه، سر انجام آنان با اتحاد جماهیر شوروی رابطه گرمی را ایجاد کرده و در عین کمک به مجاهدین با دولت کمونیستی هم رفت و آمد پیدا کرد.

دولت ایران در نخستین پلان گذاری خود برای افغانستان مرکزی را به نام "جنبش‌های آزادی بخش" ایجاد کرد که در راس آن مهدی هاشمی، داماد آیت الله منتظری قرار داشت. این مرکز با یک حرکت افراطی کار را روی گروه‌های شیعه مذهب افغان آغاز کرد. آنان در قدم نخست سازمان نصر افغانستان به رهبری عبدالعلی مزاری را مورد حمایت قرار دادند و این سازمان را وظیفه دادند که برای استقرار ولایت مطلقه

فقیه در افغانستان مبارزه کند. در همین حال، شورای انقلابی اتفاق اسلامی به رهبری سید علی بهشتی، مورد غضب ایران قرار گرفت و به همین دلیل، این دو گروه شیعه مذهب نبرد شدیدی را علیه هم دیگر آغاز کردند. در حدود سالهای ۱۳۶۰-۱۳۵۹ هجری شمسی، جنگهای فراوانی بین این دو گروه به وقوع پیوست. سید علی بهشتی از ناحیه پاکستان و آقای مزاری از طرف ایران حمایت می شدند. اندکی بعد گروه های خرد و کلان دیگر و به حمایت مرکز جنبش های آزادی بخش ایران تاسیس شده و در تشدید جنگهای داخلی سهم فعال گرفتند. جنگهای بین گروهی در مناطق شیعه نشین بیش از هشت سال دوام یافت و بر اثر آن هزاران نفر کشته و معلول گردیده و نظم و نظام زندگی در هزاره جات مختل گردید. تا این زمان دولت ایران توجه عمده ای روی گروه های شیعه مذهب داشت و تقریباً پلان اساسی برای حمایت از گروه های سنی مذهب نداشت. در ۱۳۶۷ و زمانیکه گروه های هفتگانه سنی مذهب مقیم پاکستان (حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و ...) قصد داشتند دولت موقت شان را رسمیت جهانی ببخشند، از پذیرش گروه های هشتگانه شیعه مذهب خود داری نموده و با نمایندگان آنان برخورد نا شایسته ای نمودند. این مسئله باعث شد که ایران به فکر ادغام گروه های شیعه و ایجاد یک حزب شیعی بیفتد. البته در این ایام روابط جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی هم با دولت ایران بسیار گرم شده بود. سر انجام گروه های هشتگانه شیعه، حزب وحدت را به وجود آوردند و این حزب توانست با گروه های هفتگانه که از سوی پاکستان حمایت می شدند به توافقات نسبی دست یابد.

در این زمان ایران از صدور ولایت فقیه به افغانستان احساس خستگی می کرد. چون حاصل این صادرات، ورود مرگ و فاجعه به افغانستان بود و برای دولت ایران هم از نظر سیاسی - اقتصادی پیامدهای چندان مثبتی نداشت.

در این سالها، سیاست خارجی دولت ایران در مورد افغانستان توسط پنج مرکز عمده تعیین می شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (سپاه قدس)، وزارت امور خارجه، وزارت امنیت (اطلاعات) و وزارت داخله ایران و دفتر رهبر ایران در امور افغانستان. متعدد شدن مراکز تصمیم گیری در ایران، روایت گر اختلاف نظر بین رهبران رده بالای ایران بود و البته این اختلافات نتایج خشنونت باری برای مردم افغانستان داشت. با روی کار آمدن حکومت جهادی در کابل، دولت ایران سعی می کرد تا از رقیب توانمند خود (پاکستان) در ساختار سیاسی دولت مجاهدین پس نماند. به همین دلیل رابطه ی بسیار نزدیکی را با جمعیت اسلامی و شورای نظار ایجاد کرد کمک های گسترده ایرانی ها به دامن جمعیت اسلامی می ریخت. با شروع جنگ بین جمعیت اسلامی و حزب وحدت،

دولت ایران در یک موقعیت ناگواری قرار گرفت. سپاه پاسداران، دفتر رهبر ایران، وزارت امنیت و وزارت داخله ایران با تمام توان خود از جمعیت اسلامی به حمایت برخاستند و دفتر افغانستان وزارت امور خارجه ایران به حمایت از حزب وحدت. دقیقاً در یک زمان، دولت ایران به دو طرف جبهه جنگ کمک سیاسی اقتصادی و نظامی می کرد و این جنگ عبث به قربانی شدن هزاران نفر در غرب کابل و جای جای افغانستان انجامید، سالها به طول کشید. در این شرایط آقای مزاری رهبر حزب وحدت، نسبت به سیاست های ایران خشمگین شده و حتی سفیر ایران را مورد لنت و کوب قرار داد. با شکست دولت جهادی استقرار دولت طالبان، ایران همچنان حمایت های خود را از حزب وحدت، جمعیت و جنبش ملی - اسلامی ادامه داد در زمانی که طالبان به کمک مستشاران نظامی پاکستان، جبهات جنگ وسیعی را علیه جبهه متحد گشوده بود، دولت ایران با هفته ای هفت سورتی پرواز به بدخشان، چهار سورتی به بامیان و پنج سورتی پرواز به مزار شریف، این سه حزب عمده را در جنگ علیه طالبان حمایت می نمود. توسط این پروازها مهمات، سلاح های ثقیله و خفیفه و دیگر امکانات در اختیار گروه های مورد نظر قرار می گرفت.

در طول این سالها البته سیاست سخت گیرانه و برخوردهای غیر انسانی دولت ایران علیه مهاجرین افغان، زندگی را بر مهاجرین تنگ نموده و آنان هر روزه شاهد توهین، تحقیر، ظلم و تعدی بودند. دولت ایران دو اردوگاه مرگبار برای شکنجه و آزار و اذیت افغانهای فاقد مدرک در دو نقطه مرزی خود با افغانستان - مشهد و زاهدان ایجاد کرده بود که شاید بعضی از ایام بی شباهت به اردوگاه های آلمان نازی نبود.

البته در شرایط فعلی نیز دولت ایران همچنان به تعقیب سیاست های غیر انسانی خود در افغانستان مبادرت می ورزد. صدور ولایت مطلقه فقیه، صدور انقلاب، حمایت مجاهدین، ایجاد حکومت اسلامی در افغانستان، شعارهای فریبنده ای بود که بابت هر کدام از آنها، علی الرغم صدها هزار قربانی، تخم نفاق، بدبینی و خشونت را در بین مردم ما پاشید.^{۱۵۱}

اما ایران پس از ظهور طالبان در صحنه سیاسی افغانستان و بخصوص پس از مرگ عبدالعلی مزاری بوسیله طالبان، سیاستش را در قبال حکومت کابل بگونه بی سابقه‌یی تغییر داد. هفته نامه امید به نقل از جریده «شرق الاوسط» (شماره ۱۶

^{۱۵۱} -رک: سایت کابل ناتاه، مقاله میرحسین مهدوی (ایران و صدور ولایت مطلقه فقیه به افغانستان)

جولای ۱۹۹۵) مینویسد که، ایران در مقابل نقشه پاکستان یک سیاست جدیدی را در مورد افغانستان اتخاذ نموده است.

در یک حرکت سیاسی غیر منتظره، ایران برای اولین بار، معبر بندرعباس را بروی مالالتجاره افغانستان باز کرد. و با حمایت از این سیاست ماهرانه، آیت‌الله خامنه‌ای اعلان کرد، جنگ بر ضد حکومت ربانی حرام است. برای اولین بار رئیس جمهور ایران و دستگاه روحانیت انقلاب اسلامی یک سیاست هماهنگ را در مورد افغانستان اتخاذ نمودند. در گذشته نهادهای انقلابی ایران از حزب وحدت و دیگر گروه‌های تندرو طرفداری میکردند. اما حکومت رفسنجانی تا حد زیادی از موقعیت حکومت کابل حمایت مینمود.

بهر صورت سیاست جدید ایران در مورد افغانستان ناشی از سیاست تازه پاکستان و متحدین عرب و غربی آن برای عودت ظاهر شاه در افغانستان میباشد.

چریده علاوه میکند که، شکی نیست که عرب‌ها و غربی‌ها قصد دارند با عودت شاه سابق، از افغانستان آینده به عنوان پایگاه تبلیغاتی و نظامی علیه ایران استفاده نمایند. دیدار اخیر رئیس جمهور امریکا با شاهزاده رضا پهلوی در واشنگتن و فشار فزاینده کانگرس امریکا برای اتخاذ سیاست جدید دگرگونی رژیم اسلامی در ایران با شدت افزایش تحولات سیاسی در اطراف افغانستان بخصوص در ملل متحد ارتباط دارد.

۱۰۲

واقعیت این است که هر دو کشور در پی حفظ منافع خود در افغانستان عمل میکنند. نه ایران عاشق روی ربانی است و نه پاکستان عاشق لنگوته بلند طالبان. برای آنها مهم این است که چه کسی در افغانستان از منافع زودرس یا دیرس آنها خوبتر میتواند حمایت کند. تا چند ماه پیش ایران با حمایت از حزب وحدت و حکمتیار بر ضد حکومت ربانی قرار داشت. اما امروز که پاکستان طالبان را حمایت میکند تا در صورت موفقیت آنان در افغانستان هم به بازارهای آسیای میانه دسترسی پیدا بکند و هم رضانیت خاطر غرب را کمایی نماید، ایران بخاطر جلوگیری از عودت احتمالی شاه سابق افغانستان و احیاناً بیداری ذهنیت شاه‌طلبی در ایران، به نفع خود می‌بیند تا از حکومت ربانی که مخالف بازگشت ظاهر شاه به افغانستان است، پشتیبانی و حمایت نماید.

معلوم‌دار است که حمایت همسایگان افغانستان از جناح‌های رقیب در داخل افغانستان، تضادهای قومی، اثنیکی و مذهبی را دامن میزند و عمر جنگ و خونریزی را

در کشور طولانی‌تر میسازد. برای ما بهتر آن بود تا همسایگان ما در امور داخلی کشور ما مداخله نمی‌کردند و می‌گذاشتند تا مساعی ملل متحد در تفاهم با رهبران تنظیم‌ها و سران احزاب، بزرگان اقوام و سیاستمداران افغان، منجر به تامین صلح و ایجاد یک حکومت با پایه‌های وسیع می‌گردید.

عربستان سعودی:

اکنون باید دید عربستان سعودی از سرمایه‌گذاری در جنگ‌های ۱۶ ساله افغانستان چه دست‌آوردی داشته است؟ بدون شک عربستان سعودی دست و دل‌بازترین کشور حامی مجاهدین افغان در جنبش مقاومت‌ملی بوده است. از آنجا که عربستان سعودی کشور اسلامی است و نیز دوست و هم‌پیمان امریکا و امریکا بخاطر درهم شکستن شوروی و سقوط رژیم هواخواه مسکو، سیل سلاح‌های آخرین سیستم تخریبی را از طریق پاکستان در اختیار مجاهدین، قرار میداد و گفته می‌شود امریکا تا اکتوبر ۱۹۸۹ چندین میلیارد دالر کمک نظامی به مجاهدین افغان به منظور شکست فزاینده شوروی در افغانستان کرده بود، بنابراین احتمال دارد که عربستان سعودی نیز یک رقم درشت و هنگفت پولی را بسوی مجاهدین از طریق پاکستان سرازیر کرده باشد.

اما شایعات همواره چنین بوده است که بیشترین کمک‌های پولی عربستان سعودی به حزب اتحاد اسلامی که می‌لغ و مروّج وهابیت در افغانستان است، تکیه می‌کرده است. تدویر پوهنتون اسلامی برای افغانهای مهاجر در پاکستان از همین منبع عربستان سعودی تمویل و به پیش برده می‌شد. علاوه‌تأیید می‌شود که هر یک از اعضای حزب اتحاد اسلامی ماهانه پنجاه تا شصت‌دالر معاش می‌گرفتند در حالی که سایر تنظیم‌ها، توان پرداخت چنین معاشی را به اعضای خود نداشتند. اما حزب اتحاد اسلامی از جیب خلیفه سعودی چنین خرج می‌کرد و اکنون هم می‌کند.

از لحاظ تاریخی، نخستین جرقه‌های مذهب وهابی در میان بومیان قبایل افغان در نیمه قرن گذشته دیده شده است. کتاب «حیات افغانی» تألیف در ۱۸۶۵ میلادی که اصلاً بزبان اردو و در هنگام تسلط انگلیس‌ها بر نیم‌قاره تألیف شده و جامع‌ترین اثری است که در مورد اقوام و قبایل و رسوم و آداب و پیدوار و خصوصیات ملی و محلی افغانها معلومات میدهد.

در این کتاب ظهور وهابیت را در میان قبایل سرحدی افغانستان به مثابه یک خطر جدی به مردم یاد آور می‌شود و برخی اصول این مذهب را متذکر می‌گردد که با دستورات

مذاهب سنی و شیعه مغایرت دارد. از آنجائیکه در افغانستان مردم عمدتاً به مذاهب سنی و شیعه گرویده‌اند و قرن‌ها از دستورات مذاهب متذکره پیروی کرده‌اند، بنابراین جلب و جذب مردم به مذهب وهابی از طریق تبلیغ و وعظ خیلی مشکل مینماید. پس وهابیت برای نفوذ خود در میان پیروان سایر مذاهب یا به پول یا به زور متوسل میگردد. بدین ملحوظ وهابی‌گری در افغانستان در طی سالهای جنگ به استثنای ولایت کنرها، در سایر ولایات چندان پیشرفتی نداشته است و در این ولایت نیز با خشونت همراه بوده است.

در هر حال، اکنون که جنگ‌های قدرت‌طلبی مردم افغانستان را خاکسترنشین ساخته و هر کس از پی بدست آوردن لقمه نانی، به رهن‌گذاری فرزندان خود حاضر شده‌اند، شکی نیست که مردم بسیاری، بخاطر بدست آوردن پولی و رفع حوایج زندگی، بسوی وهابیت رجوع خواهند کرد و این یگانه فرصتی است که میتواند بر تعداد پیروان و گرویدگان این مذهب در افغانستان افزایش بعمل آورد.

بهرصورت، برخوردهای خشونت‌بار و فاجعه‌آمیز میان حزب وحدت (حزب مورد حمایت ایران) و حزب اتحاد اسلامی (حزب مورد حمایت عربستان سعودی) در غرب کابل، در نواحی دشت برچی، قلعه شاده، میرویس میدان، کارته ۳ و ساحه پوهنتون و غیره نقاط در دوران حکومت استاد ربانی، نه تنها سبب ویرانی بسیاری از ساختمان‌های شخصی و دولتی شد، بلکه باعث جنایات غیرقابل تصور در حق پیروان مذاهب شیعه و سنی و ملیت‌های پشتون و تاجیک و هزاره نیز گردید.

مردمان مظلوم افغانستان که برادروار، بدون تعصبات ملی، مذهبی و اتنیکی در پهلوی همدیگر زندگی نموده‌اند و هرگز جنگ وجدلی به نام شیعه و سنی یا پشتون و هزاره و تاجیک و غیره ندیده بودند، بر اثر مداخلات مغرضانه خارجی پس از سقوط دولت نجیب‌الله، چنان بجان هم افتادند و همدیگر را کشتند و سوختند و مثله زدند و بر فرق یک‌دیگر خود میخ کوبیدند و شکم دریدند که تاریخ نظیر آنرا به یاد ندارد. انجام چنین جنایات تکانه‌دهنده را خود افغانها یاد نداشتند. بلکه به آنها آموختند و تحمیل کردند و احساس انسانی و اسلامی را در وجود عاملین آن نابود کرده‌اند.

در جریان جنگ‌های مذهبی و نژادی و قومی میان احزاب متذکره، تعدادی از اعراب سعودی و سودانی و فلسطینی و الجزایری و مصری و غیره دستگیر شدند و رها گردیدند. اینها، چه کسانی بودند؟ و چه میخواستند و در کشور ما چه می‌کنند؟ بی‌تردید اینها اعراب اراهابی و یا آدم‌کشان حرفه ای هستند که فاقد احساس انسانی و ترحم

اسلامی‌اند و فقط در بدل پول آدم میکشند، بر محلات مسکونی شهر راکت فیر مینمایند و اغلب عامل نقض آتش بس میان گروه‌های درگیر میگردند.

برای آنها آدم کشی و به اسارت کشیدن زن و فرزند مردم و تجاوز بر آنها، یک عمل عادی و نورمال به حساب می‌آید. این تروریستان که به کشور و اوطان خویش راه و جاهی ندارند، خوش دارند، آتش جنگ در کشور ما همچنان مشتعل باشد تا نان آنها بدان گرم و پخته باشد. جنایات بی مثال تاریخی در دونیم سال اخیر در کابل و حومه آن به مشوره و ابتکار این آدم کشان بی‌عاطفه و قصی‌القلب و سفاک صورت گرفته و میگیرد. در اوایل آپریل ۱۹۹۴، هنگامی که پاکستان تصمیم به اخراج اعراب ظاهرا تروریست از آن کشور گرفت، در حدود ۲۵۰ نفر عرب تروریست وارد افغانستان شدند.

هند:

هند بطور سنتی از همان روز استقلال خود سر مخالفت با پاکستان برداشت و با افغانستان و اتحاد شوروی روابط حسنه برقرار نمود. دوستی هند با اتحاد شوروی اولاً در معامله سلاح بخاطر تقویت دستگاه دفاعی آن کشور، و ثانياً به جهت حمایت اتحاد شوروی از حق حاکمیت هند بر کشمیر، ناشی میگردد.

اما دوستی و حسن مناسبات هند با افغانستان، بیشتر از جهت تحت فشار قرار دادن پاکستان از سوی افغانستان بخاطر داعیه پشتونستان و تا حدودی مبادلات تجارتي ناشی می‌شود. پس از پیروزی مجاهدین بر دولت چپ‌گرای کابل، هند محتاطانه نگران اوضاع در افغانستان بود تا معلوم شود کدامیک از رهبران تنظیم‌های جهادی در رأس قدرت دولتی قرار میگیرد.

هند با دقت متوجه بود که مبدا حکمتیار، یکی از رهبران بنیادگرای افغان که مورد حمایت نظامیان و مخصوصاً سازمان امنیت نظامی پاکستان «I S I» قرار داشت، در راس قدرت در افغانستان قرار بگیرد. در آن صورت ممکن میشد افغانستان شامل طرح فدریشن پاکستان شود و در سرهای فراوان برای هند بر سر مسأله کشمیر ایجاد نماید. به همین جهت هند حمایت خود را از دولت ربانی پنهان نداشت و همینکه دید احمدشاه مسعود کابل را در تصرف خود در آورد و نیروهای مخالفین خود را از دروازه‌های کابل عقب زده است، به تحکیم بیشتر روابط خود با دولت کابل پرداخت و عده‌یی از متخصصین و کارمندان فنی خود را به میدان هوایی بگرام اعزام کرد و نیز ۳۵ بورس تحصیلی برای تربیت کادرهای افغانی بدولت کابل اعتبار نمود.

پاکستان البته قلباً از این نزدیکی کابل - دهلی راضی نیست و باری به تفتیش و بررسی طیارات مسافربری بین کابل - دهلی، در پشاور پرداخت. دوری جستن امریکا از پاکستان و همچنان سرد شدن روابط سیاسی ایران با پاکستان، سبب نزدیک شدن هند با ایران یا بر عکس ایران با هند شده است. هند میخواهد از طریق ایران کالاهایش را به بازارهای آسیای میانه فرو ریزد. و پاکستان را در انزوای سیاسی و اقتصادی قرار دهد.

چین:

چین از آغاز تهاجم شوروی به افغانستان در ائتلاف ضد شوروی شامل شد و اعمال توسعه‌جویی شوروی را بشدت تقبیح نمود و هر گونه مناسبات با شوروی را تا خروج قشون سرخ از افغانستان قطع نمود.

دستاوردیکه چین از بحران افغانستان داشته است، مبالغ هنگفت پول دالری بود که از مدرک فروش سلاح‌های خود برای «سیا» جهت ادامه مقاومت افغانها بر ضد شوروی بدست آورد.

از سال ۱۹۸۵ بیعد چین سالانه بیش از ۶۰ هزار تن سلاح و مهمات از قبیل راکت‌های زمین بزمین، نارنجک‌انداز، مین‌های ضد تانک و ضد پرسونل و غیره سلاح‌های که قابل حمل به نقاط صعب‌العبور افغانستان بود، آماده میکرد و در بدل پولی که از «سیا» میگرفت، آنها را به مقامات مسنول پاکستانی تحویل میداد.

اگر این گفته دگروال یوسف باورکردنی باشد که امریکا از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ در حدود دو میلیارد دالر مهمات جنگی به مجاهدین از طریق پاکستان کمک کرده است، میتوان احتمال داد که بیش از یک میلیارد دالر امریکانی از مدرک فروش سلاح‌های جنگی به جیب چین ریخته است

با خارج شدن قشون سرخ از افغانستان، موضع‌گیری چین در برابر اتحاد شوروی در قبال بحران افغانستان از جوشش خود افتاد و با سفر گرباچف به چین پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، روابط این دو کشور رو به بهبود نهاد و عادی شد. عادی شدن روابط چین با شوروی نیز یکی از دست‌آوردهایی است که پیروزی جهاد افغانها بر ضد شوروی در برداشته است.

زمانیکه پاکستان اهمیت استراتژییک خود را برای امریکا از دست داد و امریکا بدلیل اینکه پاکستان مشغول ساختن سلاح اتمی است، کمک‌های مالی و نظامی خود را به این کشور قطع کرد، به نظر میرسد که چین بر نفوذ خود در منطقه افزوده است.

رئیس جمهور چین «یانگ شانگکون» در ماه اکتوبر (۱۹۹۱) از پاکستان و ایران دیدار نمود. یکی از موضوعات مورد مذاکره بین یانگ شانگکون و رهبران پاکستان و ایران طبق معمول، نگرانی از نقش حاکم امریکا در مسایل داخلی دیگر کشورهای جهان به بهانه حمایت از حقوق بشر و کاهش تولیدات نظامی بود که از آن ابراز نگرانی کردند.

ازبکستان:

در میان کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه، ازبکستان بیش از سایر این جمهوریت‌ها در صدد بهره برداری از بحران افغانستان برآمده است. ازبکستان حتی قبل از سقوط رژیم نجیب‌الله داعیه دفاع حقوق ملیت‌های ترکی‌زبان صفحات شمال افغانستان را مطرح ساخت.

این امر قبل از هر سخن دیگر بیانگر حمایت ازبکستان و در رأس اسلام کریموف رهبر آن کشور از موضع‌گیری جنرال دوستم در برابر دولت نجیب‌الله بود. در عین حال این اندیشه را در محافل سیاسی افغان دامن زد که ازبکستان خواهان جدا شدن ولایات شمال هندوکش از افغانستان است. و دلایلی هم برای اینکار ازبکستان وجود دارد: اولاً ساحه ولایات شمال هندوکش را ازبکستان ساحه منافع خود می‌شمارد.

ثانیاً، کشورهای ترک نژاد آسیای میانه و در رأس ازبکستان، برای این از جنرال دوستم حمایت میکنند که رهبران این کشورها و جنرال دوستم از یک نژاد اند. ثالثاً، رهبران این کشورها و جنرال دوستم دارای سابقه عضویت در حزب کمونیست کشورهای خوداند. رابعاً این کشورها و رهبران شان نمی‌خواهند که اوضاعی مشابه اوضاع تاجیکستان و افغانستان دامنگیر کشورهایشان گردد. پس این کشورها برای جلوگیری از یک چنین احتمالی، حتی‌المقدور بدادن کمک مالی و مهمات جنگی بطور مخفی به جنرال دوستم و به منظور ایجاد یک سد مستحکم در برابر طوفان بنیادگرایی بسوی شمال می‌پردازند. چنانکه همین اکنون نیروهای مشترک کشورهای ترک‌نژاد آسیای میانه از سرحدات تاجیکستان برای جلوگیری از نفوذ بنیادگرایان اسلامی با جان و مال دفاع مینمایند. و روسیه فدراتیف نیز عملاً بخاطر حمایت میلیونها روس ساکن در این کشورها، این مشی را تأیید و پشتیبانی میکند.

ازبکستان و در رأس اسلام کریموف از یک جهت دیگر نیز جنرال دوستم را حمایت میکنند، و آن اینکه، ازبکستان از این بیم دارد که مبادا در افغانستان قدرت به احمدشاه مسعود تکیه کند. و چون در سرزمین‌های تاجیکستان و شهرهای بخارا و

سمرقند و خجند که اکثریت مردمان آن تاجیک‌اند، نسبت به احمدشاه مسعود، ارادت و باور عمیق وجود دارد. در این صورت همینکه مسعود احیاناً وحدت کامل و سرتاسری تاجیکان شمال و جنوب آمودریا را عنوان کند، بزودی موج قیام‌های ملی‌گرایانه تاجیکان در خاک ازبکستان به حرکت می‌آید و آنگاه خاموش کردن این قیام‌ها کار بسیار دشوار و ناممکن خواهد بود. حتی ممکن است اسلام کریموف خطر احتمالی چنین قیام‌هایی را به ضرر میلیون‌ها روس ساکن در ازبکستان و سایر جمهوریت‌های ترک نژاد آسیای میانه، برای روسیه نیز خاطر نشان کرده باشد. و بنابراین دلایل روسیه خود را مجبور و مکلف به پاسداری از مرزهای تاجیکستان میدانند.

روسیه:

همین اکنون نقش روسیه فدراتیف در شعله‌ور نگه‌داشتن جنگ داخلی افغانستان، از نقش کشورهای منطقه در ادامه بحران افغانستان بیشتر هست. روسیه درک میکند که هرگاه در افغانستان یک دولت مقتدر و با ثبات ملی اسلامی روی کار شود، نه تنها طالب غرامات جنگی و خسارات ناشی از آن از روسیه می‌گردد، بلکه در صورت عدم قبول روسیه به پرداخت غرامات جنگی، احتمال اعزام چریک‌های افغانی به مرزها و قلمرو روسیه حتمی پنداشته میشود و آنگاه روسیه تمام منافع خود را در کشورهای اسلامی تازه به استقلال رسیده آسیای میانه از دست خواهد داد.

آقای شاه محمود مستمند، در این مورد از قول داکتر روستار تره کی مینویسد: «محترم روستا تره کی چنین مینگارد که: مولانا برهان الدین ربانی در ۱۹۹۱ حینیکه وکیل وزارت خارجه حکومت مجاهدین در پشاور بود مسافرتی از راه تهران به شوروی کرد. وی در رابطه به انتقال قدرت از حکومت کمونیست به حکومت مجاهدین موافقتنامه بی را طی ۱۰ ماده با شوروی عقد نمود، که در آن از غرامات جنگ ذکری به میان نیامده بود. بعداً معلوم گردید که ربانی با شوروی روی یک موضوع بنیادی به توافق شفاهی رسیده است و آن انصراف طرف افغانی از مطالبه غرامات جنگ در صورت شناسایی حکومت ائتلافی آینده مسلمان - کمونیست از جانب شوروی است. این همان حکومتی است که با تشکیل آن علیه پلان صلح م، م، م کودتا شد و فصل نو خشونت و جنگ باز گردید که تا کنون ادامه دارد.

شوروی مسنول غرامات جنگ ۱۰ ساله شریک این کودتا شناخته میشود.

در ۱۹۹۲ نماینده حکومت مولانا ربانی در م، م، م که از توافق شفاهی و پنهانی ربانی در رابطه به تاوان جنگ با شوروی اطلاع نداشت، ضمن بحث پیرامون

قضیه افغانستان در مجمع عمومی، مطالبه جبران خسارات جنگ را از شوروی سابق کرد. نماینده شوروی در جواب همین قدر گفت که ما در رابطه با هیأت افغانی به ریاست ربانی قبلاً به توافق رسیده ایم.

وقتی مولانا ربانی در رأس اداره کابل قرار گرفت طی یک مصاحبه مطبوعاتی با ژورنالیست ها در کابل، توافق شفاهی گذشته را با شوروی ها تازه کرد و گفت: «مسئولیت جنگ بدوش نظام گذشته شوروی است. حکومت جدید روسیه دارای برانت ذمه است». به این ترتیب نماینده افغانستان در م، م، م از اصل قضیه مطلع ساخته شد.^{۱۰۳}

بنابراین روسیه به تمام طرف‌های درگیر که به جنگ افزارهای روسی مجهز و محتاج اند در جنگ داخلی افغانستان، هم سلاح و مهمات میفروشد و هم پرزده‌جات ترمیمی وسایل زرهی را در اختیار گروه‌های متخاصم قرار میدهد. لهدا بحران افغانستان تا زمانیکه کمک‌ها و ارسال مهمات جنگی از جانب روسیه فدراتیف و ازبکستان و کشورهای منطقه به گروه‌های متخاصم در افغانستان ادامه داشته باشد، همچنان ادامه خواهد داشت. و ادامه این وضع حتی المقدور به نفع کشورهای ذیدخل در سرنوشت افغانستان میباشد.

اساسی‌ترین نکته‌ایکه روسیه را وادار میکند در امور افغانستان ذیدخل باشد، جبران شکست و اعاده حیثیت از دسته رفته قشون او در افغانستان است. بدین جهت روس‌ها با دادن مهمات جنگی به گروه‌های درگیر در افغانستان اولاً میخواهد تا آنجا که ممکن باشد جنگ در این کشور ادامه پیدا کند تا افغانها با کشتن همدیگر و تباهی شهرها و آبادی‌ها به وحدت ملی نرسند و قادر نگردند تا به تشکیل یک دولت مقتدر مرکزی دست یابند. ثانياً اینکه روسیه میخواهد افغانها را مردمان وحشی صفت، درنده‌خوی، آدمکش، چپاولگر و تروریست‌های خطرناک به جهانیان و بالخاصه به کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه معرفی کند. تا مردمان این کشورها و در راس حکومت آنها همواره محتاج و دست‌نگر کمک‌های نظامی روسیه باقی بمانند و نتوانند به استقلال کامل سیاسی - نظامی خود نایل آیند.

روسیه تقریباً به این هدف خود رسیده است و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه بشدت بیم دارند از اینکه دچار وضعی مانند افغانستان نگردند. از همین لحاظ

۱۰۲- شاه محمودستمند، دعوت نت، مقاله نقدی بر کتاب «مقدمه بی برکودتای ثور و پیامد های آن»

است که حضور نظامی روسیه را در مرزهای خود با افغانستان پذیرا شده‌اند و امروز در حدود ۲۵۰۰۰ سرباز روسی از مرزهای تاجکستان و ازبکستان و ترکمنستان با افغانستان نگهداری میکنند. این تعداد نیروی آماده باش روسی به آسانی میتوانند حکومت‌های تازه به آزادی رسیده آسیای میانه را در صورتیکه بخواهند از زیر نفوذ روسیه خود را بیرون بکشند، بشدت و بسرعت گوشمالی بدهند.

از سوی دیگر مقامات نظامی روسیه بدرستی متوجه شده‌اند که عساکر روسی، روحیه رزمی خود را در برابر افغانها کاملا باخته‌اند و آنطوریکه انتظار دارند، نمیتوانند در برابر چریک‌های افغانی و تاجیک که از خاک افغانستان حمله میکنند مقاومت نمایند. روی این دلیل بر طبق اظهارات برخی از افغانهای که با مقامات نظامی روسیه در تماس‌اند، قرار بود باری در اواخر سال ۱۹۹۴ به منظور انتقام کشی و تقویت روحیه سربازان روسی مستقر در مرز تاجکستان یک حمله عمومی هوایی بر شهرهای عمده افغانستان بشمول کابل اجرا شود، اما بروز جنگ چپ‌چین این نیت شوم مقامات روسی را نقش بر آب ساخت. معهذاً یک حمله برق‌آسای هوایی نیروهای روسیه بر شهر تالقان ولایت تخار در مرز تاجکستان هنگامی اجرا شد که روز بازار عنعنه‌یی مردم بود و بر اثر این حمله ناگهانی یکصد نفر از افراد ملکی کشته و بیش از یکصد نفر زخمی گردیدند و تعداد زیادی از خانه‌ها و دکانهای مردم حریق شدند و چند دهکده نیز با خاک یکسان گردید. ولایت بدخشان نیز همواره آماج حملات و فیرهای نیروهای روسی قرار دارد. خلاصه در نتیجه جنگ‌های سه‌ساله در افغانستان و تهدید امنیت تاجکستان، کشورهای آسیای میانه از خوف افتادن بدامن بنیادگرایی که با تروریسم هم‌ردیف پنداشته می‌شود، از مسلمانی بیزار شده و دوباره خود را در آغوش حمایت روس‌ها انداخته‌اند.

آمریکا:

از مداخلات کشورهای منطقه که بگذریم، سهم کشورهای بزرگ غربی، امریکا، انگلیس و فرانسه بشمولی اتحاد شوروی سابق در بحران ۱۶ ساله افغانستان بسیار چشمگیر است.

امریکا، بخاطر انتقام کشی از شوروی و تلافی کردن شکست خودش در ویتنام که علت آن را حمایت و کمک شوروی به مردم شجاع ویتنام میدانست، تا توانست سلاح‌های مدرن آخرین سیستم تخریبی و زورآزمایی با شوروی را به افغانستان سرازیر ساخت و در افغانستان به آزمایش گرفت. / البته که انگلیس و فرانسه و چین و غیره کشورها نیز

به تماشای تجربه آخرین سلاح‌های مخرب خود در کشور ما نشستند، و بدین‌سان کشور ما به انبار سلاح‌های مدرن و به لاپراتوار تجربه سلاح‌های تخریبی ابرقدرت‌ها مبدل شد. تا کنون هزاران تن و بلکه ده‌ها هزار تن بمب و موشک و خمپاره، اورگان و لونا و اسکاد و سنتگر و بلوپایپ و بمب‌های خوشه‌ی ضد انسان و حیوان همراه با صدها و هزاران توپ و تانک و طیارات نظامی بر سر مردم مظلوم افغان و تأسیسات دولتی و ساختمان‌های شخصی فرو ریخته است و میتوان گفت تمام دست‌آوردهای عمرانی و اقتصادی و خدماتی و فرهنگی که در طول ۲۵۰ سال پس از تاسیس دولت احمدشاه درانی در افغانستان بوجود آمده بود، از میان رفته و اکثریت شهرها و قصبات کشور به خاک توده‌ها و ویرانه‌های موحشی تبدیل شده‌اند.

و اما دست‌آورد آمریکا از جنگ افغانها با شوروی و شکست این کشور، بسیار چشمگیر و غیر قابل پیشبینی بوده است. امریکا تا قبل از پیروزی افغانها بر نیروهای شوروی در افغانستان، سالانه هزاران میلیون دالر را در راه تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیزم در جهان به مصرف میرسانید. اما پس از شکست شوروی در افغانستان دیگر یک دالر هم در جهت تخریب نظام‌های کمونیستی در جهان مصرف نکرده و نمی‌کند.

ثانیا، جنگ افغانها با شوروی: زمینه فروپاشی اتحادشوروی و در مجموع کمپ سوسیالیزم را فراهم ساخت. اتحاد شوروی به بیش از ۱۴ جمهوریت تجزیه و از هم جدا شد. هر یک از این جمهوریت‌های تازه به استقلال رسیده، برای برسمیت شناختن استقلال خود به امریکا دست نیاز دراز کردند و امریکا هم با خوشحالی و نوازش از استقلال این کشورها استقبال نمود و با وعده کمک یا دادن کمک، خود را دیگر از خطر احتمالی هر نوع جنگ تباهن هسته‌نی حتی با اجزای اتحاد شوروی سابق هم بی‌غم و خاطر جمع ساخته است.

این دست‌آورد امریکا که بطور غیرمستقیم مزد خون افغانهای مجاهد و سر بکف در مقاومت بر ضد سلطه و تجاوز شوروی میباشد، و با صدها میلیون دالر نمیشد امریکا چنین خاطرجمعی را از اتحاد شوروی کمایی‌کند، اکنون اخلاقاً این مسئولیت را بر دوش امریکا میگذارد تا افغانها و افغانستان جنگ زده را از یاد نبرد که ممکن است باز هم روزی افغانها بدرد او بخورند و بخاطر تامین منافع امریکا در این قسمت از جهان خون خود را بریزند.

خوشبختانه امروز در امریکا نیز عناصر آگاه و بشرخواه این موضوع را درک کرده و به حکومت بیل‌کلنتن گوشزد میکنند که نباید امریکا بیش از این نسبت به جنگ

جاری در افغانستان بی تفاوت باشد. امریکا به عنوان یک ابرقدرت یگانه در جهان میتواند کشورهای ذیدخل در بحران افغانستان را مانند، روسیه، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و هند بشمول رهبران تنظیم‌های جنگ‌طلب زمینه ایجاد یک حکومت ملی مورد حمایت و تأیید اکثریت مردم افغانستان را فراهم سازد.

اتفاقاً در این اواخر حکومت امریکا دوباره به موضع‌گیری سالهای ۱۹۸۸ و بعد از آن تا قبل از پیروزی مجاهدین بر رژیم دست‌چپی کابل برگشته است. و یکبار دیگر خواهان استقرار حکومتی از «مسلمانان بی‌ریش» بجای «مسلمانان ریشدار» در افغانستان شده است. به همین منظور معاون وزارت امورخارجه امریکا در امور جنوب آسیا محترم‌خانم رابین را فایل در ماه نوامبر ۱۹۹۴ سری به افغانستان زد و در جلال‌آباد وضع آوارگان جنگ‌های دوسال اخیر را مشاهده کرد و سپس به پاکستان مراجعت نمود. خانم رافایل با مقامات حکومت پاکستان روی قضیه افغانستان مذاکره نمود و حمایت و پشتیبانی جدی امریکا را از تمامیت ارضی، حق خود ارادیت و حاکمیت ملی افغانستان اظهار داشت و از جانب پاکستان تقاضا نمود تا در راه استقرار صلح و امنیت در افغانستان صادقانه همکاری کند و مساعی ملل متحد را که مورد حمایت حکومت امریکاست، ارج گذارد.

خانم رافایل پس از دیدار با مقامات اسلام‌آباد، عازم عربستان سعودی شد و با ملک فهد پادشاه عربستان و سایر مقامات مهم آن کشور ملاقات و تبادل نظر نمود و از مقامات آن کشور تقاضا بعمل آورد تا از مساعدت با گروه‌های جنگ‌طلب و ویرانگر در افغانستان خودداری کرده، از داعیه ملت افغان مبنی بر تامین صلح و قطع جنگ و تلاش‌های ملل متحد در همین راستا، حمایت صادقانه نماید. موضوع سپس عازم مسکو شد و طبعا محور صحبت‌ها و مذاکرات او را با مقامات آن کشور نیز قضیه افغانستان تشکیل میداد. در آنجا نیز خانم رافایل موضع‌گیری کشورش را در قبال بحران افغانستان، حمایت از مساعی ملل متحد در این راه و قطع مداخلات کشورهای خارجی در امور افغانستان توضیح کرد. سپس معاون وزارت امورخارجه امریکا، از مسکو به روم پرواز کرد و با محمدظاهرشاه، روز ۲۰ نوامبر ۱۹۹۴ به مذاکره و تبادل نظر پرداخت.

بدون شبهه هدف این مذاکرات با شاه سابق افغانستان، دعوت مجدد امریکا، از شاه به سهمگیری جدی در پروسه صلح افغانستان بوده است. (ممکن است حمایت حکومت امریکا را از شاه سابق، بخاطر اعاده صلح در این کشور در برداشته بوده باشد.) در حالیکه هر دو جانب از مساعی ملل متحد در راه تامین صلح کشور ما، حمایت

خود را ابراز کردند، اظهار امیدواری برای دوام مساعی مشترک در جهت نیل به صلح در افغانستان نمودند و از کشورهای منطقه و ذیدخل تقاضا کردند تا از مداخله در امور افغانستان جدا خودداری ورزند.

بعدا خانم رافایل به کانگرس امریکا ضمن گزارش سفر خود، خاطرنشان ساخت که اکنون زمان آن فرا رسیده تا جنگ و خونریزی در افغانستان قطع گردد و یک دولتی در آن کشور استقرار یابد که برای همه افغانها قابل قبول باشد. اخبار واصله میرساند که نماینده حزب دموکرات و عضو کانگرس امریکا آقای «مایکل کویکسکی» در ارتباط به بحران افغانستان دو نامه شخصی عنوانی رئیس جمهور بلکلنتن فرستاده و در آنها تقاضا نموده تا حکومت امریکا در قبال قضیه افغانستان مسئولیت اخلاقی و بشری خود را درک نموده در راه قطع جنگ و فراهم‌آوری استقرار یک حکومت سالم، به تدویر کنفرانس بین‌المللی به سطح عالی از کشورهای پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه، هند، روسیه و امریکا بشمول سران تنظیمها بپردازد و با تصمیم‌گیری قطع مداخلات خارجی و اعمال فشار بر سران تنظیمها، بگذارند شرایط برای به میان آمدن یک حکومت ملی و مورد حمایت مردم افغانستان مساعد گردد.

یکی از مامورین سابق سفارت امریکا در کابل، آقای «گولدن» که در این تازه‌گی‌ها بحیث مسئول امور کشورهای پاکستان و افغانستان و بنگله‌دیش در وزارت خارجه امریکا مقرر شده است، میگوید: هر کشوری که به تنظیمهای مسلح در افغانستان کمک میکند و به تقویت آنها می‌پردازد، بدون شک در راه اعاده صلح در این کشور موانع ایجاد مینماید. ایالات متحده امریکا به تعقیب اطلاعاتی قبلی خود، یکبار دیگر حمایت و پشتیبانی جدی خود را از تلاش‌های محمودستیری نماینده خاص ملل متحد برای قضیه افغانستان، ابراز میدارد و از کشورهای جهان و منطقه نیز میخواهد در این جهت از همکاری دریغ نورزند.

فصل چهارم

پیروزی مجاهدین و آغاز جنگ‌های تازه

بخاطر قدرت



رهبران تنظیم‌های ساخت پاکستان توافق نامه حکومت را امضاء میکنند

اشغال کابل و هرج و مرج در پایتخت

همزمان باپخش خبر فرار رئیس جمهور و ممانعت اوتوسط گزرمه‌های امنیتی تحت فرمان نبی عظیمی ، کابل از چهارطرف مورد هجوم مجاهدین قرار گرفت. در همین اثنا نیروهای جنرال دوستم از طریق هوا بر میدان هوایی کابل فرو ریختند و آنرا متصرف شدند. قوت‌های احمدشاه مسعود در حالیکه پروان را متصرف و بطرف میدان هوایی بگرام پیشروی میکردند، خود مسعود از چاریکار بوسیله رسانه‌های گروهی بین‌المللی پیوسته به قوماندانان جهادی سایر احزاب که به کابل نزدیک میشدند، ابلاغ میکرد که بخاطر جلوگیری از خونریزی در کابل نباید قبل از ورود رهبران جهادی به پایتخت وارد شوند و همچنان از رهبران احزاب اسلامی مقیم پشاور نیز تقاضا نمود تا

برای اشغال قدرت و جلوگیری از هرج و مرج در پایتخت رهبر دولت را تعیین و اعزام کنند.

در ۲۹ حمل بعد از پخش خبر پناه بردن رئیس جمهور بدفتر ملل متحد عبدالوکیل وزیر امور خارجه به (مرکز پروان) نزد احمدشاه مسعود رفت و پس از ملاقات با او و ارائه سند تسلیمی دولت نجیب‌الله بکابل برگشت و ضمن مصاحبه مطبوعاتی تلویحاً گلبدین حکمتیار را از هجوم بر کابل بر حذر داشت و گویا اخطار داد. روز بعد ۳۰ ماه حمل جنرال محمد رفیع معاون رئیس جمهور ذریعه هلیکوپتر به چهار آسیاب نزد حکمتیار رفت و پس از ملاقات با وی بکابل بازگشت و در یک کنفرانس مطبوعاتی سهم گرفت. در همین تاریخ خبر انتحار وزیر امنیت دولتی فاروق یعقوبی اعلان گردید که ناباورکردنی بود.

در عین حال چون خلای قدرت بر کشور مسلط شده بود، پارلمان افغانستان طی یک جلسه مشترک مجلسین، عبدالرحیم هاتف معاون رئیس جمهور را که شخص بسیار فهیم و خیر و غیر حزبی بود به عنوان سرپرست تعیین نمود تا از امور دولت واریسی و سرپرستی نماید. آقای هاتف اولین فرمانی که صادر کرد رهایی بقیه زندانیان پلچرخی بود. گرچه گفته میشد زندانیان قبلاً دروازه‌های زندان پلچرخی را شکستاده و فرار کرده بودند.

وضع نامطلوبی در کابل حکمفرما بود. بالاخره بتاريخ ۲۴ اپریل ۱۹۹۲ = ۴ ثور ۱۳۷۱ جلسه سران تنظیمها تحت نظر نواز شریف صدراعظم پاکستان و ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی و معاون وزارت خارجه ایران در پشاور صورت گرفت. نظریات و پیشنهادات سران تنظیمها از یک دیگر خیلی متفاوت بود و نمیشد بر مبنای آن اتفاق نظری به میان آید. سرانجام طرح نواز شریف صدراعظم پاکستان بکرسی نشست. بر طبق این طرح شورای ۵۱ نفری تحت ریاست آقای مجددی موظف شد بکابل رفته قدرت را تسلیم شوند. بر طبق این طرح آقای مجددی برای دو ماه ریاست دولت را بر عهده داشت و سپس آقای ربانی رهبر تنظیم جمعیت اسلامی برای چهار ماه قدرت را بدست میگرفت و در طول این مدت امور صدارت بدست آقای حکمتیار قرار میگرفت و بعد از آن انتخابات برای حکومت آینده براه می‌افتاد.

بهرحال، قبل از آنکه جای حکومت ساخت شوروی را حکومت ساخت پاکستان اشغال نماید، روز پنجم ثور ۱۳۷۱ (۲۵ اپریل ۱۹۹۲) گروه‌های مختلف مجاهدین شهر کابل را اشغال کردند. هر دسته یا گروهی از مجاهدین که موسسه یا وزارتخانه‌یی را در

تصرف خود آورده بودند با بلند کردن بیرق حزب یا تنظیم مربوطه خودش مانع ورود یا نزدیک شدن سایر احزاب و تنظیم‌های جهادی به آن موسسه و اداره میگردید. چون هنوز هیچیک از رهبران تنظیم‌ها برای تصرف قدرت وارد کابل نشده بود، مجاهدین در قدم اول موترهای تیز رفتار و بس‌های مامورین و سایر وسایل انتقالی دولتی و در قدم دوم تجهیزات و مفروشات دولتی را چپاول و تاراج کردند. قوای مسلح در هر سه بُعد خود (پولیس، اردو، و افراد منسوب به وزارت امنیت دولتی) همراه با گارد ملی که رئیس جمهور با اعطای امتیازات فوق‌العاده به آن، روی آن خیلی حساب میکرد، یکباره تخمش در کابل گم شد، تو گویی اردوی پنجاههزار نفری قطره‌یی آب شد و در زمین فرو رفت.

ببرک کارمل به شبرغان نزد جنرال دوستم رفت و سپس به بندر حیرتان نزد جنرال مومن رفته در جوار قونسولگری روسیه رحل اقامت افگند. محمود بریالی در کابل ماند و چور و غارت و کشتار مردم را توسط مجاهدین و ملیشه‌های ازبک به تماشا نشست. وکیل، فرید مزدک و بردارش یار محمد، با کاویانی به مسکو رفتند و سایر اعضای ارشد حزب که از قبل برای فرار آمادگی گرفته بودند، طی همان هفته اول از کابل پریدند و بقیه هم آهسته‌آهسته راهی دیار هندوستان، پاکستان، ازبکستان و روسیه فدراتیف شدند. برخی از اعضای حزب باز هم بدنبال چوکی و مقام تازه افتادند و با ارائه اسناد و تصدیق‌نامه‌های همکاری قبلی خود با گروه معینی از مجاهدین، در وزارت امور خارجه جای پای یافتند و به عنوان سکرتر اول و دوم و سوم در این یا آن کشور اسلامی مقرر شدند و پرواز نمودند.

کابل پس از اشغال توسط مجاهدین، در روز ورود حضرت صبغت الله مجددی، نخستین رئیس موقت دولت اسلامی، شام ۷ ثور ۱۳۷۱ یکبار دیگر بخون نشست و بر اثر اختلافات میان احزاب جهادی بخصوص حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و ملیشای اوزبک مدت سه روز جنگ خیابانی شدیدی را متحمل شد که بر اثر آن، شبکه‌های برق و نل آب نوشیدنی قطع گردید و شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی فردای ورود خود بکابل (۸ ثور ۱۳۷۱) قدرت دولتی را از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی تسلیم شد و هیاتی را برای صلح موظف ساخت. بر اثر تلاش برخی از رهبران جهادی بزودی آتش‌بس میان گروه‌های متخاصم نافذ شد. پس از آتش‌بس آهسته آهسته کابل دوباره زنده شد و مردم به کوچه و بازار برآمدند.

جاده‌ها و پیاده‌روها و روی دیوارهای رودخانه تشنه لب کابل، بازار فروش کالاهای مصرفی و بی کیفیت پاکستانی گردید. خریداری البسه پاکستانی از قبیل: چادر، دستمال زنانه، پیراهن و تنبان، چیلک و کلاه پکول ساخت پاکستان در صدر کالاهای مورد نیاز روز مردم کابل قرار گرفت. چون بس‌های شهری (ملی‌بس) اکثراً یا تخریب و یه به پاکستان برده شده بود و وسایل حمل و نقل شهری از مرکز تا نواحی دور خیلی کمیاب بود پیاده روی و بایسکل سواری در جاده‌های تنگ کابل، چهره شهر را تغییر داده بود. تنها درلین مکروریان‌ها چند عراده مینی‌بس توسط افراد پاکستانی در حرکت و رفت و آمد بود و کرایه را هر طور دل‌دریوران پاکستانی میخواست، از راکبین می‌گرفتند.

ناامنی و بی‌مصنوعیتی در هر قدم و هر کوچه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتوانست در هر قدم رهگذران را متوقف سازد. تلاشی نماید. پول و ساعت و بایسکل و موتر شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت مجددی برای همدیگر قصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن برشمارند.

هر شب هزاران و شاید ملیونها مرمی کلاشنیکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضاً راکت میانه (سرشانه‌نی) و خمپاره از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردید که بر اثر آن، ده‌ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت‌عامه و گارنیزون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه‌های متعددی مبنی بر منع فیرهای هوایی پخش مینمودند ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می‌شنید و بدان عمل میکرد؟

مکاتب، مدارس، پوهنتونها (دانشگاه‌ها) مسدود گردید و به قرارگاه‌های نظامی و محل قوماندان تنظیم‌های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حاضری و تبادل دیدنی‌ها و شنیدنی‌های شکفت‌انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه‌های خویش بر میگشتند. شهر هر روز کثیف‌تر شده میرفت، زیرا موترهای تنظیفاتی شاروالی (شهرداری) هم به یغما برده شده بود و بنابر آن، بوی و

تفعن اذیت کننده‌یی از کوچه‌های شهر متصاعد میشد. فقط تعداد محدود موترهای در جاده‌ها در رفت و آمد بودند که مجاهدین مسلح را حمل و نقل میکردند.

مجاهدین مسلح هنگام عبور از جاده‌ها، در موترهای پیکپ جاپانی و توپوتا و جیب‌های سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشنیدار یا راکت سرشانه‌ئی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جاده‌ها را عبور میکردند و بدین‌سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

چون فرهنگ ده و قریه بر فرهنگ شهر مسلط شده بود، بنابر آن افراد و اشخاصی که ملبس بادریشی از خانه بیرون می‌آمد و به وزارت‌خانه‌یی مراجعه میکرد، از طرف مجاهدین مسلح آن وزارت‌خانه با برخورد توهین‌آمیز روبرو میشد و در بعضی جایها مانع ورود چنین اشخاص میگرددند، به استثنای وزارت امور خارجه که سهم پسر پیر گیلانی رسیده بود و خودش نیز ملبس با دریشی در ملاقات‌های دیپلوماتیک و در پرده تلویزیون ظاهر میشد و به کارمندان وزارت‌امورخارجه نیز هدایت داده بود تا ملبس بادریشی و سر و ریش اصلاح شده بالای وظایف خویش حاضر باشند و مامورین و کارمندان آن هم چنان میکردند. در سایر وزارت‌خانه‌ها و موسسات دولتی کمتر نشانی از پوشیدن دریشی و حضور در وظیفه بملاحظه میرسید و مامورین بیچاره هم بخاطر آنکه مورد توهین مجاهدین ریشدار و پکول دار واقع نشوند، ناگزیر ریش می‌گذاشتند و پکول بر سر مینمودند تا هم‌رنگ جماعت ملاها و ملانماها باشند. و با پیراهن و تنبان و پتو بالای وظایف خویش برای چند دقیقه حاضر میشدند و دوباره بخانه‌های خود باز میگشتند. چون مواد کویونی برای کارمندان توزیع نمیشد، مامورین اجناس و اشیاء منازل خود را گرفته در کنار پیاده‌روها می‌نشستند و به قیمت نازلتر از نیم قیمت خرید می‌فروختند و بدین‌سان خود را و اطفال‌شان را اعاشه مینمودند.

بدینسان دوره دو ماهه حکومت حضرت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگوی بود. جنگ‌ها، غارت‌ها و چپاول دارای مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف میکرد که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. در عین حال آن همه بی‌نظمی و بی‌امنیتی را در شهر کابل به گردن گارنیزیون کابل و احمدشاه مسعود که قوماندان گارنیزیون کابل و وزیر دفاع بود می‌انداخت. او میگفت: من امر میکنم و فرمان میدهم اما کسی بدان عمل نمیکند. حتی خطابه‌ها و مصاحبات من در تلویزیون سانسور میگردد و از نشر کامل آن جلوگیری میگردد. او بارها از ناتوانی حکومت مجاهدین و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله

موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند با اظهار تاسف معذرت خواست و گفت: «چه کارهای که نشد والله اگر روس این کارها را کرده باشد والله اگر کمونیست‌ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

معهداً دو روز قبل از ختم دوره قدرتش یعنی بتاريخ ۶ سرطان (۲۶ جون) شهر کابل مجدداً برای یک شبانه‌روز از طرف حزب اسلامی مورد ضربات موشکی قرار گرفت و صدها انسان، پیر و جوان و کودک همراه با منازل دولتی و شخصی از میان رفت. گفته میشود دلیل این موشک‌پرانی بر شهر این بود که حضرت مجددی در روزهای اخیر حکومتش تلاش میورزید تا دوره حکومت خود را برای مدتی دیگر تمدید کند، ولی حزب اسلامی که متوجه اوضاع بود، دست به اقدام زد و حضرت مجددی هم سر وقت از چوکی دولت اسلامی فرود آمد و دوباره به همانجایی رفت که از آنجا برای حکومت کابل آمده بود. در روز دوم تخت‌نشینی مجددی نواز شریف صدراعظم پاکستان به کابل آمد و در حالیکه طیاره حامل او با فیر مرمی‌های ضدهوایی بدرقه شد چک حاوی ده میلیون دالر را به مجددی تسلیم داد و واپس پرواز نمود. حضرت مجددی در دوره زمانداری خویش به حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها) و همچنان به جنبش ملی اسلامی افغانستان تحت رهبری جنرال دوستم، در شورای جهادی پنج‌پنج کرسی معین کرد و داد. و در روزهای اخیر قدرتش معاش مامورین دولت را دو چند اعلان نمود. مگر با پس شدن او از قدرت این فرامین او نادیده گرفته شد که عواقب ناگوار بدنبال داشت.

گلبدین حکمتیار که چوکی صدارت به او تعلق داشت از ورود بکابل و اشغال کرسی صدارت به این دلیل که نظامیان کمونیست و بخصوص میلشای اوزبیک در کابل قدرت دارند تا زمانی که همه آنها خلع قدرت نشوند، او به کابل وارد نخواهد شد، خودداری ورزید.

در میان رهبران جهادی احزاب و تنظیم‌ها، آیت‌الله محسنی رهبر حزب حرکت اسلامی، بخاطر خطابه‌های عالمانه‌اش که هر هفته در مسجد محمدیه ایراد میکرد و از تلویزیون و رادیو پخش میشد و همچنان پیر سیداحمد گیلانی رهبر محاذ ملی، بخاطر عدم تعصبش در برابر مامورین و کارمندان رژیم سابق و عدم حساسیت در برابر پوشیدن دریشی و لباس اروپائی و تراشیدن ریش و کرکتر روشنفکرانه‌اش بیشتر مورد تائید شهریان کابل بودند.

حکومت برهان الدین ربانی و آغاز جنگ‌های قومی و مذهبی در کابل

بر طبق فیصله پشاور، پس از دوره دوم ماهه حکومت صبغت‌الله مجددی، نوبت به استاد ربانی رسید. آقای ربانی پس از اعلان خط مشی حکومت خود، حزب وحدت و جنبش ملی-اسلامی را از مقامات دولتی-ایکه آقای مجددی برای آنها مشخص کرده بود، محروم ساخت.

استاد ربانی با این کار خود، گویا به انبار باروت آتش زد و بلافاصله چنان آتشی در غرب کابل شعله‌ور گشت که فاجعه‌آمیزترین حوادث را ببار آورد.

حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها که از طرف ایران حمایت میشود) وقتی خود را با بی‌التفاتی دولت استاد ربانی مواجه دید، خواست واقعیت خود را از طریق توسل بزور به اثبات برساند. در وهله اول از اوامر وزارت دفاع (که احمدشاه مسعود در رأس آن قرار داشت) مبنی بر ترک مواضع‌شان از داخل محلات مسکونی شهر ابا ورزیدند و به مقاومت دست زدند.

دولت در نظر داشت تا برای تامین نظم و آرامش در کابل، مجاهدین مسلح را از داخل شهر بیرون بکشد. به همین منظور عساکر دولتی به خلع سلاح افراد مسلح پرداختند. تانک‌ها و زره‌پوش‌های دولتی این عملیات را حفاظت میکردند. در هر نقطه‌ایکه عمارات دولتی و یا منازل شخصی را تنظیم‌های مختلف در اختیار داشتند، به آنها امر میشد تا تخلیه کنند و در صورتیکه از این امر سرپیچی بعمل می‌آمد، مورد ضربه توپ و راکت قرار میگرفت. روز ۲ جولای ۹۲ = ۱۲ سرطان ۷۱، مرکز تداوی معیوبین که توسط متخصصین ملل متحد تداوی صورت میگرفت و در تصرف مجاهدین مسلح بود، در برابر قوای دولتی به مقاومت پرداخت قوای دولتی مرکز را تحت آتش راکت گرفت. مامورین ملل متحد که تعدادشان به ۲۵ نفر میرسید همگی توانستند سالم از محل حادثه فرار نمایند، اما اشغالگران پس از آنکه یکنفر کشته دادند و مجاهد دیگری مجروح شد، حاضر گردیدند مرکز را تخلیه کنند. واحدهای رشید دوستم و سیدمنصورنادری و جنرال مومن و احمدشاه مسعود در این عملیات پاکسازی نقش عمده داشتند. از آنجا که نیروهای حکمتیار در این عملیات پاکسازی شرکت نداشت، عملیات با مقاومت روبرو میشد. زیرا به پندار حزب اسلامی هدف پاکسازی خارج کردن نیروهای حکمتیار از شهر بود و هنگامی که داکتر قاسم یکی از قوماندانان معروف حزب اسلامی در روز اول عملیات پاکسازی به قتل رسید، غضب حزب اسلامی را دامن زد.

احمد شاه وزیر داخله حکومت که داکتر قاسم به معیت او بوده و کشته شده بود، بر شیوه عملیات پاکسازی انتقاد کرده گفت: «در عملیات پاکسازی باید نمایندگان تمام احزاب اسلامی اشتراک میداشت اما چونکه اعلان موضوع نا وقت صورت گرفت، سوءتفاهم رخداد ولی امید است که واحد مختلط را فردا بکار اندازیم.» انجنیر احمدشاه وزیر داخله منسوب به حزب اتحاد اسلامی بود.

طوریکه گفتیم مرگ داکتر قاسم قوماندان حزب اسلامی غضب حکمتیار را دامن زد و رو شنبه ۴ جولای (۱۴ سرطان) حزب اسلامی از سمت جنوب کابل به پرتاب راکت بالای کابل شروع کرد و قوای دولتی مجبور به مقابله با آن پرداخت و بالنتیجه پنجاه نفر مقتول و صدها نفر مجروح و صدها خانه شخصی ویران و خراب گردید. بنابر گزارش ریوتر، در همین روز یکی از راکت‌ها در داخل ارگ در نزدیک اتاق رئیس جمهور ربانی اصابت کرد که بر اثر آن بادبگارد و دو نفر حاضر باش استاد ربانی زخمی و حدود سه صد نفر دیگر در شهر کابل مجروح شدند. همچنان بین قوای حکمتیار و نیروهای فرقه ۵۳ عبدالرشید دوستم در بالا حصار جنگی رخداد که متعاقباً مواضع مختلف در شهر تحت حملات راکتی قرار گرفت. راکت‌های حزب اسلامی در نزدیکی هتل آریانا و استیشن ملی بس اصابت کرد که بالنتیجه ۳۲ نفر مقتول و ۵۰ نفر زخمی بر جای گذاشت. همچنان یکی از راکت‌ها بداخل بالا حصار که در تصرف فرقه ۵۳ قرار داشت اصابت نمود که به قتل ۱۰ نفر ملیشه و مجروح شدن ۳ نفر ملیشه انجامید. و تعداد دیگری از مردم در اطراف بالا حصار جان خود را از دست دادند.

استاد ربانی در یک پیام رادیویی گفت: «بسیار متاسفم که این حملات صورت میگرد، من سعی کردم نظم و آرامش در کابل قایم شود و مردم احساس مصونیت کنند...» در ادامه این راکت‌پرانی، یک راکت هم بر وزارت سابقه مخابرات اصابت کرد که به قتل پنج نفر انجامید و تعدادی را هم زخمی نمود. شفاخانه صلیب احمر بین‌المللی اعلام داشت که ده نفر مجروح حین مواصلت به شفاخانه جان دادند و هشتاد نفر دیگر برای مداوی آورده شده‌اند.

چنین به نظر میرسد که تعداد تلفات و مجروحین چندین برابر ارقامی باشد که ریوتر و بی بی سی گزارش داده‌اند زیرا قوای دولتی نیز به راکت‌پرانی بمقابل حزب اسلامی می‌پرداختند و این امر سبب تلفات زیادتیر میگردد. در شفاخانه میوند بحد زخمی‌ها پهلوی هم بر روی سرک‌های صحن شفاخانه افتاده بودند که داکتران فریاد میزدند: ما برق، آب و دوا نداریم، پس چطور اینقدر زخمی را مداوی کنیم؟ این جنگ

شدید و تلفات بزرگ بروز شنبه ۴ جولای هنگامی صورت گرفت که آوازه ورود صدراعظم موظف معلم فرید به کابل زمزمه میشد که فردا یکشنبه می‌آید. اما صدراعظم مذکور دو روز بعد از این راکت باران شهر کابل، همراه با دو هزار مجاهد مسلح بسوی کابل سرازیر شد. اما در عقب گردنه خیرخانه، قوای دولتی مانع ورود صدراعظم با آن همه قوا گردید و فقط اجازه داد صدر اعظم با ۳۰۰ نفر از هواخواهان خود وارد کابل شود. بهر حال معلم فرید در حالیکه چندین عراده موتر سایکل بشمول تانک و زره‌دار او را محافظت مینمودند، وارد کابل شد و پس از ایراد بیانیه رادیویی و خطمشی حکومت خود در ضیافتی که از طرف رئیس دولت اسلامی به افتخارش ترتیب یافته بود شرکت جست.

معلم فرید وظیفه داشت تا لست جدید اعضای کابینه را در مشورت با استاد ربانی ترتیب داده به شورای قیادی پیش کند. اما او موفق به چنین کاری نشد و دو هفته پس از ورود او در غرب کابل بین حزب وحدت و حزب اتحاد اسلامی (مورد حمایت عربستان سعودی) برهبری استاد عبدالرسول سیاف برخوردی خونین صورت گرفت که عواقب بس خطرناک و وحشتناکی داشت. هر دو حزب با استعمال سلاح خفیفه و ثقیله بر مواضع یک دیگر در نواحی خوشحال مینه، کارته مامورین، کوته سنگی، کارته ۳، کارته ۴، دشت برچی، قلعه شاده، دادخونریزی دادند و با پرتاب موشک‌های دور منزل و نزدیک منزل و شلیک توپ و تانک و خمپاره و ماشیندار خفیف و ثقیل باعث تلفات انسانی و تخریب صدها منزل رهائشی و ساختمان‌های دولتی شدند. جنگ‌های مذهبی و قومی و نژادی و به عبارت دیگر جنگ‌های تن بتن خیابانی و کوچه بکوچه، میان شیعه و سنی از یک سو و جنگ میان پشتون‌ها و هزاره‌ها از سوی دیگر در تمام نواحی متذکره چنان مشتعل شد که تاریخ نظیر آن را در افغانستان به یاد ندارد. قسمت غرب کابل درست شبیه میدان جنگ‌های لبنان و بیروت شده بود. گفته میشد در این جنگ‌ها، اعراب سودانی و مصری و الجزایری نیز شرکت بسته بودند.

در این زدوخوردها که مدت یک‌هفته با شدت وحدت تمام برای قدرت نمایی و در هم کوبیدن قدرت طرف مقابل ادامه یافت، هزاران خانواده به ماتم از دست دادن فرزندان، پدران، مادران و دختران جوان و دارایی خود نشستند. هر دو طرف به دستگیری و زندانی ساختن و شکنجه دادن افراد منسوب به ملیت یا مذهب و تنظیم طرف دیگر پرداختند. و چه بسا کسانی که از مرگ بوسیله موشک و خمپاره نجات یافته بودند، ولی در چنگال درخیمان متعصب این دو حزب، هستی خود را از دست دادند و رهسپار دیار عدم گردیدند.

به گفته رسانه‌های گروهی بین‌المللی به تاریخ ۲۰ جولای (۳۰ سرطان ۷۱) و ۲۱ جولای تلفات جنگ در دو روز اول میان حزب وحدت و حزب اتحاد اسلامی سخت تکان‌دهنده بود. بقول رادیو فرانسه تعداد مقتولین به یکصد نفر و مجروحین به ۳۰۰ نفر میرسید. صدای امریکا، تعداد مقتولین را دوصد نفر و مجروحین را حدود ۴۰۰ نفر و بی‌بی‌سی، ارقامی متفاوت‌تر از این دو منبع را نشر کردند. اما شاهدان عینی تعداد کشته‌گان را ۷۰۰ نفر و تعداد مجروحین را بیشتر از ۱۲۰۰ نفر روایت میکردند. بسیاری از زخمی‌ها که در زیر خانه‌های مخروبه بعداً جان دادند، تا مدتها کسی از آنها اطلاع نداشت. زیرا با اصابت مرمی توپ یا راکت، زنده‌ها پا بفرار می‌نهادند و آنهایی که زخمی و یا در زیر دیوار خانه و یا خاک و چوپ گیر می‌افتادند، یا همانجا تلف میشدند و یا از عدم واریسی و انتقال به شفاخانه‌ها جان میدادند.

علاوتاً کشتارهای دسته جمعی که هیچکس نمیتواند رقم آن را تثبیت نماید، نیز بوسیله گروه‌های متخاصم روایت میشد.

داستانهای جانکاهی از بیرحمی و قساوت هر یکی از این دو گروه مجاهد و تشنه بخون همدیگر روایت میشد که مو بر اندام انسان‌های با احساس راست میکند و اضافه‌گویی هم نیست و واقعیت داشت. مثلاً، روایت میشد که در میرویس میدان و دشت برچی و خوشحال مینه که در تصرف حزب وحدت بود، افراد رهگذر منسوب به ملیت یکدیگر را دستگیر و در کانتینرهای بدون منفذ زندانی میگذاشتند و چون تعداد افراد دستگیر شده در هر محلی بسیار زیاد بود، آنها را مانند خشت پهلوی هم قطار ایستاده میکردند و بعد دروازه آنها از عقب قفل میزدند و چون هوا در کابل در ماه‌های سرطان و اسد به منتهای گرمی خود میرسد، پس از چند دقیقه یا نیم ساعت بعد وقتی دروازه کانتینر باز میشد تا افراد دیگری در آن جابجاشود، بسا دیده شده که همه افراد زندانی شده جان داده‌اند. گاهی هم قهر و غیض گروه مخالف (البته در مورد خشم حزب وحدت روایت میشد) بحدی غلیان مینمود که بر افراد زندانی در داخل کانتینرها پترول و نفت می‌پاشیدند و بعد آنها را آتش میزدند تا بدین‌سان انسانهای روز برگشته در داخل کانتینر شعله‌ور، ذوب و گداخته شوند یا در برخی نقاط انسانهای اسیر را زنده در داش‌های خشت‌پزش می‌انداختند. و یا افراد طرف مقابل یا ملیت دیگر را دستگیر کرده با کوبیدن میخ‌های ۴ تا ۶ اینچ در پیشانی و فرق سر آنها، آتش کینه‌توزی و انتقام‌جویی طرف مقابل را شعله‌ور تر میساختند.

در جنگهای زمستان ۱۳۷۱ وضع از این هم بدتر شده بود. بریدن گوش و بینی و کشیدن چشم و شکست دهن و دندان و بریدن پستان زنان و دختران و تجاوز بر آنان. و لخت کردن و برهنه روی جاده‌ها رها ساختن و انداختن اجساد لخت بر سرک‌ها، هم‌مفس کردن اسیران با شیر و پلنگ در باغ‌وحش کار عادی و روزمره گروه‌های متخاصم شمرده میشد.

در ساحه پوهنتون کابل که در تصرف حزب وحدت قرار داشت روایت میشد که مردان پنجشیری و افراد حزب اتحاد اسلامی را به انتقام جنایات شان در افشار، گردن میزدند و از حرکات جسد های بدون سر احساس لذت و شادمانی میکردند. از انسانهای زنده تخته نشانی زنی میساختند و هر نقطه از بدن اسیر روز برگشته را نشانه میگرفتند. در تفرجگاه ده‌بوری مردان را سر میزدند و از یک پا مثل گوسفند بدرخت‌ها آویزان میکردند. در گولایی دهمزنگ، زنان پستان بریده را از دریچه‌های ارسی بیرون می‌آویختند و برخی را شکم می‌دریدند تا جان بدهند. بسا از زنان بدبخت را در آنجا در پنجره اتاق‌های ریاست ترافیک کابل صلیب میزدند و بالای سر آنان از خون شعار و دشنام به طرف مقابل مینوشتند. روایت میشد که برای اسیران گوشت اسیران را جوش داده میخوراندند و اسیری که آب میخواست، مجبورش میساختند تا از طریق گذاشتن قیف در دهن اسیر تشنه ادرار خود را رها سازند و هر وقتیکه ادرار از سر قیف سرریزه مینمود میگفتند، اکنون سیراب شده است. از یک نوع جزای دیگر به اسراء روایت میشد که واقعا تکان‌دهنده بود. مثلا برای اسیر تشنه جای داغ فراوان میدادند و بعدا اسیر را دست بسته بدرخت یا پایه و ستون خانه می‌بستند. و سپس مجرای ادرار مرد اسیر را با نخ محکم می‌بستند، یکی دو ساعت بعد مثانه اسیر می‌ترکید و بمرگ پر از عذاب اسیر می‌انجامید. بعدها اسیران را با مرده‌ها می‌بستند تا از گرسنگی گوشت مرده‌ها را بخورند و خود نیز بمیرند. برخی از اسیران را زنده پوست مینمودند و یا آلت تناسلی وی را قطع میکردند. از گوش‌های بریده حمایل میساختند.

در نواحی کوتاه‌سنگی (میرویس میدان) از بیرل‌های پر از پستان‌های بریده زنان روایت شده و نیز گفته شده است که گاهی مجاهدین مقیم میرویس میدان و خوشحال مینه، عابرینی که برای خریدن نان خشک از محلات دورتر بدانجا رفته بودند، فریاد میزدند که: «او بیا در نان ته خشک نخور، بیا این گوشت را بگیر و ببر و پخته کن و بخور. اما هوش‌دار که تا خانه سر این خریطه را باز نکنی.» عابر بیچاره که از ترس میلرزید با تشکر خریطه گوشت را گرفته از محل دور میشد و چون چنین توقعی از

مجاهد نداشت که به او کمک کند، دورتر از چشم مردم وقتی سر خریطه را باز میکرد، میدید که مقدار یک یا دو کیلو چشم و گوش و بینی و پستان زنان در خریطه جابجا شده است. بسیاری از اینگونه قربانیان در شقاخانه‌های پاکستان جهت تداوی رفتند و این حکایت‌ها را برای دکتوران و مردمان آنجا میکردند. در ماه‌های بعد گروگان‌گیری یک منبع درآمد پولی برای عاملین آن شد و افرادی را که پولدار می‌بودند چه از گروه مخالف می‌بود یا نمی‌بود، دستگیر و محکوم به پرداخت جریمه گزاف از پنج میلیون تا پنجاه میلیون می‌نمودند. و وای بحال کسی که توان پرداخت مبلغ جریمه را نداشت.

در ایام درگیری جنگ میان گروه‌های متخاصم (در اسد ۱۳۷۱) سیلی از زنان و مردان و جوانان و اطفال و پیرمردان و کودکان بسوی شهر سرازیر شدند و چنان با وحشت محل مسکونی خود را ترک گفته پا به فرار نهاده بودند که در مسیر حرکت آنان هنگام فرار هزاران بوت و چپک زنانه و طفلانه افتاده بود و فرار کنندگان حتی فرصت برداشتن بوت خود را هم نیافته بودند و پای برهنه خود را از محل جنگ و گروگان‌گیری دور ساخته بودند. بدینسان در مدت یک هفته اول از ماه اسد محشری از کشتار انسان و تخریب و آتش‌سوزی منازل و ساختمان‌های در نواحی خوشحال مینه، میرویس میدان، دشت برچی، کارته مامورین بر پا بود و مردم و کسانی که از آن نواحی جان سلامت برده بودند، قصه میکردند که چهره این نواحی بر اثر فیر سلاح‌های ثقیله طرفین کاملاً عوض شده و به مشکل میتوان باور کرد که این‌ها، همان نواحی معمور و زیبای چند روز قبل کابل بوده‌اند که بدین شکل درآمده‌اند.

پس از این همه کشت و کشتار و وحشت و تخریب بود که استاد ربانی حاضر شد دوباره حقوق حزب وحدت را در دولت خویش برسمیت بشناسد و سه کرسی وزارت در اختیار آن حزب بگذارد، و غایله برادرکشی را در کابل خاموش نماید. رهبران هر دو حزب در ختم این جنگ خود را بی خبر از این درگیری وانمود کردند و حاضر شدند تا برای جلوگیری از تصادمات بعدی یک قطعه از عساکر دولتی در خط فاصل مواضع آن دو حزب در ناحیه خوشحال مینه متمرکز گردد. وزارت دفاع فوراً این طرح را در آن ناحیه پیاده کرد ولی مردم به دوام آتش‌بس باور نداشتند. زیرا تجارب گذشته بدعهدی و بدقولی رهبران را در این موارد به اثبات رسانده بود.

هنوز گلیم ماتمداری شهریان کابل از این فاجعه بی نظیر جنگ‌های اتنیکی و مذهبی جمع نشده بود که حزب اسلامی برهبری آقای حکمتیار به دولت ربانی اخطار داد که دولت باید ملیشان اوزبک مربوط عبدالرشید دوستم را که در گذشته مجاهدین را در

مواقع و مواضع مختلف ضربه زده و از رژیم کمونیستی سابق حمایت میکرده است، از کابل اخراج نماید و همزمان با آن باید تمام صاحب‌منصبان اردوی سابق از مقامات دولتی محروم ساخته شوند. در غیر این صورت دست به سلاح خواهد برد و خود به تصفیه آنها خواهد پرداخت.

این اخطاریه حزب اسلامی سبب شد تا جنرال دوستم که خود را رئیس جنبش ملی اسلامی افغانستان و رئیس شورای نظامی سمت شمال اعلام کرده بود، نیروهای بیشتری توسط هواپیماهای نظامی به کابل اعزام دارد. این اقدام جنرال دوستم طبعاً مایه غضب بیشتر حزب اسلامی شد و مخصوصاً پس از آنکه وزارت دفاع دولت اسلامی، توضیح داد که ملیشای اوزبک، جزو اردوی اسلامی افغانستان اند، حزب منع پروازهای طیارات نظامی و ملکی را در میدان هوایی کابل مجداً اخطار نمود. و چون دید به اخطاریه‌اش از طرف دولت ربانی و ملیشای اوزبک وقعی گذاشته نمی‌شود، در صبح روز ۸ اگست ۱۹۹۲ = مطابق ۱۸ اسد ۱۳۷۱ که آقای ربانی قصد داشت به تهران پرواز نماید میدان هوایی کابل زیر بمباری راکت‌های سکر ۶۰ و غیره قرار گرفت و بزودی دو طیاره مسافربری داخلی باختر از جمله ۴ طیاره و یک طیاره مسافربری بین‌المللی آریانا از جمله ۳ فروند همراه با چند طیاره باربری نظامی یکجا با ذخایر بنزین طیارات به آتش کشیده شد.

ای کاش حزب اسلامی به همین خسارات وارده بسنده میگرد. اما از بد بدترش توبه! توجه کنید. صبح روز ۱۹ ماه اسد درست سرساعت پنج صبح که هنوز کسی از منزل خود بیرون نیامده بود و شاید بسیاری از شهریان کابل هنوز در خواب بودند که آتش جنگ بی‌امان راکتی (موشکی) از جنوب و شرق کابل به استقامت میدان هوایی کابل، ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع، وزیر اکبرخان، تپه‌مرنجان، تپه بی‌بی‌مهر و، بالاحصار، کوه تلویزیون آغاز شد و بدون وقفه تا ساعت ۷ شام برای مدت ۱۴ ساعت لاینقطع ادامه یافت.

بر طبق قیدگیری‌های متعدد در هر دقیقه ده راکت و در هر ساعت ۶۰۰ راکت و در ظرف ۱۴ ساعت جمعاً ۷۲۰۰ راکت از جانب حزب اسلامی حکمتیار بر شهر کابل و نقاط متذکره فیر شد و هرگاه فیرهای متقابل نیروهای دولتی و ملیشای اوزبک را که بوسیله، توپ و اورگان ولونا و راکت و بیم ۱۳ و بیم ۲۱ و غیره بر مواضع حزب اسلامی صورت گرفته اقلاً چهار برابر موشک‌های فیر شده حزب اسلامی محاسبه کنیم، تخمین ۳۰ تا ۳۵ هزار فیرهای ثقیله بر شهر و حومه آن پرتاب شده که بدون شبیه

تلفات جانی ناشی از آن به هزاران انسان بالغ میشد و خسارات مالی از ناحیه تخریب و آتش سوزی ساختمانهای شخصی و دولتی به هزاران ملیون دالر بالغ میشد.

این جنگ و آتش‌افروزی و تخریب و ویرانگری ناشی از آن، برای ۲۱ روز متواتر با کمی تفاوت از روز اول ادامه یافت و در مقایسه با تلفات جانی و خسارات مالی روز آغاز این جنگ، میتوان خسارات و ویرانی‌های وحشتناک ۲۰ روزه را تخمین زد.

از همان روز اول جنگ تمام تاسیسات تولیدی و اقتصادی و خدماتی و فرهنگی کشور حریق شده رفت. شبکه آبرسانی و برق و مخابرات و تلویزیون فلج گردید. تمام ذخایر نفتی و سوخت آتش گرفت. شفاخانه‌ها از لاش مرده‌ها انباشته شده رفت و عملیات جراحی مریضان زخمی بدون کاربرد ادویه بی‌هوشی صورت میگرفت. معهذاً صدها زخمی از بی دوابی و عدم معالجه و رسیدگی عاجل جان سپردند. مرده‌ها اکثراً در شفاخانه‌ها گنبدیده شده کرم زده بودند و چون اقارب آنها برای بردن جسد مرده خویش حاضر نمیشدند، بناچار در صحن شفاخانه بدفن دسته‌جمعی آنها پرداخته شد.

از آنجایی که شعاع جنگ قسمت‌های مختلف شهر را در بر میگرفت و وسایل انتقال زخمی‌ها و مرده‌ها به شفاخانه‌ها وجود نداشت، هرگز احصائیه و آمار دقیقی از مقتولین و مجروحین جنگ تهیه شده نتوانست و بدون شبهه هزاران کشته و مجروح بدنبال داشته است. گرچه گزارشگران بین‌المللی قربانیان این حادثه خونین را ۲۵۰۰ نفر وانمود کرده‌اند و در حدود ۵۰۰۰ نفر زخمی‌ها و مجروحین را تخمین کرده‌اند. مگر کم از کم در جنگ وحشتناک و طوفان‌گون و سیل‌آسای ۲۱ روزه میتوان قربانیان آن را تا ۲۰ هزار نفر تخمین زد.

در این جنگ نواحی چهلستون، باغ بابر، بالاحصار، تپه مرنجان، مکروریان‌ها، تپه بی‌بی‌مهر و، وزیر اکبرخان، پل باغ عمومی و اطراف ارگ ریاست جمهوری، میدان هوایی بشدت تخریب شدند. مردم این نواحی با سراسیمه‌گی از این سوی شهر به آن سوی شهر فرار میکردند. مهاجرت و فرار دسته‌جمعی شهریان کابل از نواحی شرق و جنوب و غرب بسوی ناحیه خیرخانه بشدت جریان یافت. تعدادی از مردم شهر که توان مالی داشتند بسوی جلال‌آباد و مزار شریف و قندهار رخت مهاجرت بستند و رفتند.

چور و چپاول دارایی مردم به حد اعلی خود رسید و در بسا موارد مصیبت‌دیدگان تا مرده خود را بیرون برده دفن میکردند و برمیگشتند، مشاهده میکردند که دارایی باقیمانده‌شان بغارت رفته است و دردآورتر اینکه بعضاً مالک منزل را با زور سرنیزه و تهدید بمرگ مجبور مینمودند تا خود اثاثیه و اموال منزل خود را بدوش گرفته در موتر

غارتگران جابجا نمایند. در نواحی کارته‌نو و چهل‌ستون و میرویس میدان حدوث این واقعات را روایت میکردند. مردمان این واحی اکثراً مرده‌های خود را در داخل حویلی خویش دفن مینمودند. برخی از اطفال و کودکان که در نزدیکی آنها مرمی توپ و راکت اصابت کرده بود، از زبان گنگ و یا از گوش‌ها کر میشدند. زنان باردار بر اثر وحشت از صدای هیبتناک راکت و خمپاره قبل از وقت معینه بار بر زمین میگذاشتند.

بدین سان مدت ۲۱ روز در کابل بر اثر آتش جنگ بی‌امان و هستی‌سوز، محشر صغرا برپا بود و از طلوع آفتاب تا غروب مردم در زیر آتش راکت و توپ و اورگان و غیره سلاح‌های ثقیل و مهیب، با پای برهنه از آن سوی شهر به این سوی شهر می‌شتافتند و فریاد میزدند و میگریستند. البته آنانی که پول داشتند با کرایه گزاف لاری و کامیون کرایه میکردند و با زن و بچه‌های خود یا بسمت شمال یا شرق کابل رو به فرار مینهادند. خلاصه هرکس در غم خود و خانواده خود از خطر جنگ بود و از اقارب نزدیک و خویشاوندان خود در نواحی دیگر اطلاعی نداشت.

پنج روز بعد حزب اسلامی بتاريخ ۲۳ اسد مطابق ۱۳ اگست ضمن اعلامیه‌یی شرایط خود را بحکومت آقای ربانی خاطر نشان ساخت و متذکر شد که: قوای ملیشه اوزبک از کابل خارج شوند. قوماندانی مشترک دفاعی شهر کابل تشکیل گردد، شورای قیادی مجدداً احیاء گردد یعنی مانند دوره مجددی از اختیارات عام و تام برخوردار شود. انتخابات بزودی براه بیفتد. و از وسایل اطلاعات جمعی، استفاده مشترک صورت گیرد. اما احمدشاه‌مسعود این شرایط را نپذیرفت و آمادگی خود را برای مقابله با حکمتیار ابراز داشت. این اعلامیه هنگامی پخش گردید که بنا بر گزارش رادیو کابل و رسانه‌های گروهی بین‌المللی طیارات رشید دوستم بر مواضع حکمتیار حمله برده و تلفات سنگینی به نیروهای حزب اسلامی وارد ساخته بود. و در چند جبهه حزب اسلامی عقب‌نشینی کرده بود، هر چند حزب اسلامی مدعی پیشرفت‌هایی بود.

واقعا تا هنگامی که بلندترین قله کوه باغ بابر که در آنجا دستگاه‌های راکت‌پرانی گلبدین حکمتیار نصب شده بود، توسط قوای دولتی فتح نشده بود، و تا زمانیکه تونل درون کوه عقب آن برج بدست نیروهای احمدشاه‌مسعود نیفتاده بود و خلاصه تا وقتیکه آخرین سنگرهای پرتاب راکت از بلندی‌های کوه چهل‌ستون بسوی شهر مورد بمباردمان طیارات دولتی قرار نگرفت و آن سنگرها فلج ساخته نشد، حکمتیار هرگز حاضر به مصالحه و آتش‌بس نمی‌گردید. ولی تا فتح این سنگرها، مدت زیادی را در برگرفت و چون هیچ فیری از آن سنگرها خطا نمیشد، لهذا اکثریت نقاط کلیدی و استراتژیکی

دولتی مورد ضربات شدید قوای حکمتیار قرار داشت و نیرومندی حکمتیار را بر قوت‌های دولتی نشان میداد، مگر با فتح این سنگرها بدست قوای دولتی همینکه احساس شد که احمدشاه مسعود و متحدین او مواضع حزب اسلامی را یکی پی دیگری فتح کرده میروند، ناگاه سرو کله پاکستانی‌ها (جنرال حمیدگل و قاضی حسین احمد) پیدا شد و موافقت‌نامه صلح میان حزب اسلامی و رهبر جمعیت اسلامی به امضاء رسید. (۸ سنبله ۱۳۷۱)

مردم کابل از این موافقت‌نامه کم دوام راضی نبودند. زیرا میخواستند که این دو رقیب تا آخر با هم بزنند تا برنده و بازنده معلوم گردد و بار دیگر شهر و مردمان آن را براکت و توپ نیندند مگر متاسفانه که این‌طور نشد و چندی بعد باز آتش‌بس نقض شد و باز هم این دو حزب بر مواضع یکدیگر به راکت‌پرانی آغاز کردند. هر دو طرف خود را برنده می‌گفتند، شاید هم راست می‌گفتند، زیرا این بار هم جز مردم کسی دیگر بازنده نبود.

بتاریخ ۱۴ اگست، ۲۴ اسد، شورای امنیت ملل متحد بدرخواست سرمنشی ملل متحد بالای موضوع افغانستان بحث نمود. شورای امنیت سفارش کرد. تا طرفین مناقشات خود را از طریق مفاهمه و مذاکره حل کنند و آتش‌بس فوری اعلام گردد و خارجیان مقیم کابل فرصت داده شود که سلامت از معرکه بیرون برآیند.

حکمتیار فقط بیک روز آتش‌بس قبلا موافقت خود را ابراز داشته بود و گفته بود که خارجیان صرف میتوانند از راه زمین از کابل خارج شوند، نه از طریق هوا، زیرا میدان هوایی از تاریخ ۱۸ اسد به بعد مسدود شده بود و پیوسته زیر آتش راکت قرار داشت تا نیروهای نظامی دوستم از آنجا فرود نیابند. معهذاً پس از خروج اعضای کوردیپلوماتیک از کابل از طریق جلال‌آباد، سفیر شوروی و اعضای آن سفارت از میدان هوایی کابل در حالی پرواز نمودند که دو طیاره نظامی باربری شوروی در میدان هوایی کابل فرود آمدند و پنج دقیقه بعد یکی از آنها مورد اصابت راکت نیروهای گلبدین حکمتیار قرار گرفت و دود آن به آسمان بلند شد. در همین اثنا و در ظرف کمتر از پنج دقیقه طیاره دومی شوروی از میدان هوایی بلند شد و گویا سفیر و کارمندان سفارت را که در حدود بیش از ۲۰ نفر بودند از بالای راکت‌باری نجات دادند. چه یکروز قبل بر اثر پرتاب راکت در داخل سفارت شوروی در کابل، سه نفر کارمند سفارت مقتول و سه نفر دیگر زخمی شده بودند.

همچنین دو نفر کارمند افغانی ملل متحد که یکی بنام انجنیر حلیم ضیاء نامیده می‌شد و استاد پوهنتون کابل و مرد حساس و با درد و صاحب قلم بود نیز در اثر اصابت راکت در چهارراهی انصاری به هلاکت رسیدند و سازمان ملل اعلام داشت که اداره خود را از کابل به مزار شریف انتقال دهد و کمک‌های بشری خود را در آنجا به آوارگان جنگ کابل ادامه بدهد و بعد چنین کرد.

متأسفانه در ظرف کمتر از پنجاه روز حکومت استاد ربانی در حدود ۲۰ هزار نفر از شهریان کابل سلامت جسمی و روحی و دارایی خود را از دست دادند. جنگ‌های انتیکی، قومی و مذهبی آهسته‌آهسته به جنگ قدرت‌طلبی و قدرت‌نمایی تبدیل شده رفت و از آن به بعد تمام جنگ‌های خونین در دو سال‌ونیم اخیر یعنی از جون ۹۲ تا دسامبر ۱۹۹۴ همگی بر محور قدرت‌طلبی و قدرت‌نمایی میان احزاب و تنظیم‌های معروف به مجاهدین ادامه یافت و بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌های فراوان برای مردم و کشور افغانستان به ارمغان آورد.

دولت روز ۱۹ ماه اسد را روز ماتم ملی اعلان نمود ولی متأسفانه که این ماتمداری تا هنوز خاتمه نیافته است.

مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خشونت‌بار از خود، بدترین و نابخشودنی‌ترین حزبی‌های رژیم گذشته را برأت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا می‌خواندند، بدترین‌های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ‌آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش‌افروزی و ویران کردن شهر و همه‌دار و ندار وطن، ب فکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت و مردم نبودند و نیستند.

مردم از مجاهدین انتظارات دیگری داشتند و آرزومند بودند که با آمدن آنان و استقرار حکومت اسلامی، دامن جنگ و خونریزی و برادرکشی یکباره برچیده میشود، دیگر صدای وحشتناک راکت و خمپاره، خواب آرام کودکان آنان را بر هم نمیزند و از صدای وحشت‌بار آن اطفال بخود نمی‌لرزند و مادران دیگر به داغ فرزندان و جگرگوشه‌های خویش نمی‌سوزند. زنان تازه عروس بزودی بیوه نمی‌شوند و چادر سیاه بر سر نخواهند گذاشت. دیگر فقر و گرسنگی و ماتمداری از دیار ما رخت بر می‌بندد و بجای آن خنده شادمانی بر لب‌ها می‌شکفت. رفته‌گان دوباره بخانه و کاشانه خویش برمیگردند و به کار عمران و شادابی و بازسازی میهن پرداخته میشود. مواد خواربار

ارزان‌تر و فراوان‌تر از گذشته می‌گردد. اما متأسفانه که این آرزو به یاس و ناامیدی و درد بیکران مردم مبدل شد.

نگارنده نیز که جزو شهریان کابل بودم انتظار داشتم پس از انتقال قدرت به رهبران جنبش مقاومت ملی، یکی دو ماه بعد امنیت و ثبات سیاسی کشور را فرا بگیرد و فضای تنفس برای همه‌گان میسر می‌شود، دیگر نشانی از بی بازخواستی و زورگویی و حق تلفی و ناروایی و خودکامه‌گی در دستگاه دولت به مشاهده نخواهد رسید. طبعاً از مشاهده این وضع که هرگز و هرگز تصور چنین وحشت و دهشت را نمی‌کردم و در هیچ کتاب تاریخ و جنایات بشر داستانی و مطلبی بدینگونه که دیدم و شنیدم، ندیده بودم، سخت وحشت‌زده شده بودم.

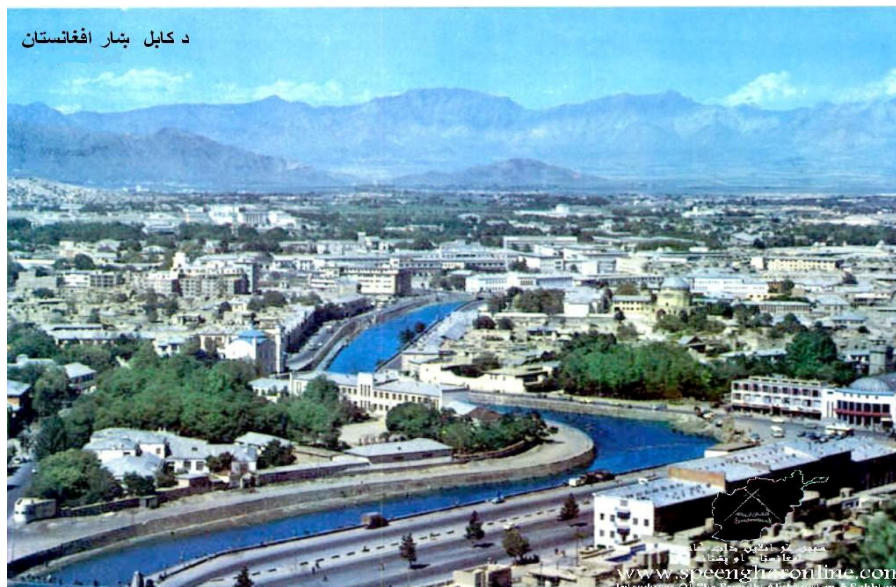
در جریان جنگ‌های قدرت نمایی، مطبوعه دولتی سه بار حریق شد و ده‌ها عنوان کتاب چاپ شده با ماشین‌آلات آن حریق شد. دو عنوان کتاب طبع شده من نیز بنام‌های «مردم شناسی سیستان» قبل از خروج از مطبوعه حریق شدند. من به همان اندازه که بخاطر فیرهای پی در پی راکت و خمپاره بر خانه و اولادها می‌اندیشیدم، برای داشته‌های فرهنگی جامعه خود که در معرض تباهی بیباکانه قدرتمندان و قدرت‌طلبان مسلح قرار گرفته بود نیز مشوش بودم. چه میدیدم که هیچیک از رهبران و قدرتمندان در فکر حفاظت و صیانت آن‌ها از یغما و چپاول نیستند. بر اثر این بی‌مبالاتی بسا از گنجینه‌های فرهنگی کشور یا طعمه‌آتش راکت شد یا به یغما برده شدند آنچه اکنون مینویسم، خاطرات دردآلود نگارنده از اوضاع کشوری است که از مدت ۱۷ سال به این سو پیوسته ویران شده می‌رود و تا هنوز حاکمیت ملی در آن استحکام نیافته تا زخم‌های جانکاه و خونچکان این کشور التیام یابد.

چرا کابل پیوسته در آتش می‌سوزد؟

کابل شهر دو میلیون جمعیتی و پایتخت افغانستان چرا پیوسته در آتش جنگ خانمانسوز مجاهدین می‌سوزد و خاکستر شده می‌رود؟ چرا هیچکسی از مدعیان قدرت دلش بحال این شهر زیبا و تاریخی و مردم روز برگشته آن نمی‌سوزد؟ آتشی که امروز (در ۱۹۹۲-۱۹۹۶) در دل این شهر شعله‌ور است، سوزنده‌تر و ویرانکن‌تر از آتشی است که در قرن گذشته بدست انگلیس‌ها در آن فروخته شده بود. زیرا آن آتش اگر یک بازار و چند تا دکانی را سوختاند و بزودی خاموش گشت و آتش افروزان هم از کوی و برزن وطن بیرون رانده شدند. اما این آتش شهری را با آدم‌هایش

سوختانده می‌رود و فرزندان آن بدان دامن می‌زنند. و دردآورتر این است که هر یکی خود را در بدست آوردن آن از دیگری دلسوزتر و مستحق‌تر وانمود میکنند.

اما تا آنجا که من می‌بینم و از طریق امواج رادیوهای جهان می‌شنوم، چندین حزب جهادی، در یک مسابقه بی‌سابقه در جهت ویران کردن و خراب ساختن و به آتش کشیدن همه چیز این شهر که روزی گذرگاه تمدنهای شرق و غرب و شمال و جنوب بشمار می‌آمد، شرکت ورزیده‌اند و داد ویرانگری و خون‌ریزی می‌دهند.



اخیرا کتابی بنام «سرباز خاموش» توسط یک تن از فعالین سازمان جاسوسی

نظامی پاکستان که مدت چهار سال عملیات تخریبی را در افغانستان رهبری میکرد، به نگارش آمده و در آن توضیحات مفصلی در مورد نقش پاکستان و اهداف آن در جهاد افغان‌ها بر ضد شوروی‌ها داده است. بر اساس این نوشته‌ها، بر ملا میگردد که «جنرال اختر» (رئیس آی، اس، آی) پاکستان چگونه طرح ویرانی کابل را ریخته بود.

بر مبنای این طرح، کابل باید پیوسته تحت ضربات موشکی قرار بگیرد و بسوزد. زیرا ویرانی و خرابی کابل، کلید پیروزی برای «آی، اس، آی» بشمار می‌آمد. فرمول سرنگونی کابل با وارد ساختن «هزاران زخم» راکت و بمب و توپخانه از اختراعات جنرال اختر پاکستانی است. که متأسفانه از طرف تنظیم‌های جهادی افغان از ده سال پیش بکار گرفته شد و در مدت پس از پیروزی مجاهدین بر رژیم نجیب‌الله، اینک آنرا از

فواصل نزدیکتر و نشانه‌گیری دقیق‌تر، چنان خراب و ویران ساخته‌اند که دیگر کاملاً از اهمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی گذشته خود فرو افتاده است.

این گفته شاعر ایرانی در حق شهر و وطن ما بدرستی صدق میکند که گفته است:

وطن ویرانه از یار است یا اغیار یا هردو

مصیبت از مسلمان هاست یا کفار یا هردو؟

همه لاف وطن خواهی زنند اما نمی‌دانم

وطنخواهی بگفتار است یا کردار یا هردو؟

آری، وطن ما افغانستان، امروزه ویران است. بحدیکه تمام شهرها، تمام تاسیسات عام‌المنفعه، تمام موسسات تولیدی و اقتصادی و خدماتی و فرهنگی، تمام سیستم‌های سنتی و عصری و عنعنوی آبیاری در روستاها، و پروژه‌های مدرن که با مصرف ملیونها دالر و عرق‌ریزی هزاران فرزند رشید این آب و خاک به ثمر رسیده و هر یک به ده‌ها هزار انسان این وطن، آب و نانی تهیه میکرد صدمه کلی و بنیادی دیده است.



شهید قهار عاصی خرابی های وحشت بارکابل را در یک رباعی اینطور به تصویر

کشید:

فریاد زمین قیامت کُل بدهد	خون از بر و دوش آسمان کُل بدهد
تا تشبیه کوچکی زکابل بدهد	دوزخ چقدر بلند باید سوزد
عاصی وقتی وحشت و قساوت مجاهدین را در تجاوز برمال و ناموس مردم کابل	دید، در وصف مجاهدین اینطور سرود:

کور گردید که بسیار عذابش کردید	در به در خاک بسرکشته کبابش کردید
مرگتان باد که خستید و خرابش کردید	خانه ای را که سزاوار پرستیدن بود
گیسوانش ببریدید و عتابش کردید	مادری را که به جزرنج به سربرنکشید

هرکسی را که امیدی و تمنایی داشت ماتمی داده و با زخم مجابش کردید
 خواهری را که دعاگوی جوانی تان بود داغ در داغ به خونابه حجابش کردید
 کودکی کو بلب ازخنده چراغی افروخت طعمه آتشی از سرب مذابش کردید
 آنچه که بود زفرهنگ و شرف آدم را اندرین شهربیک هیچ حسابش کردید

و آنچه که از سر وحشت بجهان کس نبدید

آوریدید به این خطه و بابش کرد

مسئول این همه خرابی‌ها و ویرانی‌ها کیست؟ امریکاست یا شوروی؟ یا رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان؟ یا داودخان بخاطر داعیه پشتونستان و یا رهبران تنظیم‌های جهادی بدستور آی. اس. آی؟ یا انگلیس‌ها و یا همگی آنهایی که بنحوی از انحاء، در مسأله افغانستان از کودتای ثور ۱۳۵۷ بی‌عید زیدخل بوده‌اند؟

و اما بزعم من، قبل از همه فرزندان خود این وطن که خود را یار و یاور و غمخوار آن وانمود میکنند و سنگ وطنخواهی بر سینه میکوبند، مسئول ویرانی وطن‌اند.

ممکن است گفته شود، دستانی نامرئی اغیار و بیگانگان است که برادر را علیه برادر و فرزند را علیه پدر و قومی را علیه قوم دیگر و ملیتی را بر ضد ملیت دیگر تحریک و تجهیز و تسلیح میکند تا خون همدیگر را بریزند. خانه و دارایی یک دیگر را به آتش بکشند و بر مغلوبیت و مرده برادر یا هموطن خود افتخار نمایند و باد در گلوی خویش بیندازند و وطن را به این حال زار و به این روز نزار در آورند. این حرفها درست است ولی فراموش نباید کرد که این فرزندان خود این وطن‌اند که آله دست اغراض اغیار گردیده و در ویرانی و تباهی همه چیز وطن تلاش بخرج میدهند.

اگر شاه شجاع بخاطر بدست آوردن قدرت و تاج و تخت کابل، انگلیس‌ها را به اشغال افغانستان تشویق و رهنمایی نمیکرد، انگلیس‌ها خود جرئت تخطی به خاک افغانها را نداشتند و مدت چهار سال حیثیت، شرف و هستی و ناموس وطن را در زیر پاشنه آهنین خویش خورد و خمیر نمی‌ساختند.

و باز هم اگر رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان با همه لاف وطن پرستی خویش، بخاطر حفظ قدرت، شوروی‌ها را به اشغال کشور تشویق و راهنمایی نمی‌نمودند، ممکن نبود شوروی‌ها با این عقل و همت کم خود جرئت تجاوز و تهاجم به وطن ما را بنمایند و ده سال تمام با مدرن‌ترین وسایل جنگی و تخریبی، به ویران ساختن و تباہ نمودن همه دار و نداریکه در طول یکصد سال امنیت و آرامش در کشور فراهم

شده بود، بپردازند و سرانجام بر اثر قیام سرتاسری مردم بادیانت و با شهامت افغان، سرافکنده و ناکام به وطن خود مراجعت کنند.

اکنون هم احزاب مختلف جهادی، با آنکه قشون دشمن را وادار به اخراج از کشور و رژیم هواخواه مسکو را در کابل با سقوط مواجه نمودند، به خاطر کسب قدرت و تاج و تخت کابل را به آتش جنگ‌های مذهبی و قومی و نژادی کشیده اند. آیا این آتش را همان دست‌های اغیار در کابل، پایتخت وطن، روشن ننموده و به وسیله فرزندان خود این وطن، بنام‌های پشتون و تاجیک، ازبک، هزاره، شیعه و سنی بدان دامن نمی‌زنند؟ تا هستی باقیمانده از بمباردمان شوروی‌ها و راکت پرانی‌های دستوری آی، اس، آی بکام نیستی و تباهی فرو رود. و آیا این آتش افروزی، زمینه را برای تجزیه کشور که خواست قلبی اغیار است، مساعد نمی‌گرداند؟ و در آن صورت آیا دست‌های اغیار برای بلعیدن قطعات تجزیه شده کشور دراز نخواهد شد؟

مردم چیز فهم افغانستان و جهان میدانند که اگر آمریکا و کشورهای منطقه که روزی خود را غمخوار و یاور مردم افغانستان وانمود میکردند و جنگ مقاومت افغانی را در برابر قشون سرخ شوروی و رژیم کابل تقویت مینمودند، امروز هم بخواهند و اراده کنند به زودی می‌توانند شعله‌های این آتش را خاموش نمایند و هزاران انسان مظلوم و محتاج افغان را از مرگ حتمی نجات بدهند. ولی نمی‌خواهند، چرا؟

شاید برای آنکه نیروی افغانی و اسلامی در این کشور چنان خورد و خمیر شود تا زمینه برای تجزیه این کشور از هر جهت فراهم گردد.

سرمنشی ملل متحد پس از سقوط رژیم کابل، برای عودت پنج‌میلیون مهاجر افغان به کشورشان و اعمار افغانستان، صرف ۱۸۵ میلیون دالر از کشورهای عضو سازمان ملل متحد تقاضا کرد، اما این خواست او با بی‌تفاوتی از جانب کشورهای عضو آن سازمان روبرو شد. از اینجا میتوان به کم بها دادن مردم و جامعه افغانی از نظر کشورهای ثروتمند و صاحب غرض پی برد. زیرا این مردم و این جامعه نقشی را که تاریخ بدوش آنها گذاشته شود تا کمونیزم و اتحاد شوروی و رژیم کابل را با شکست مواجه ساخته و با قبول هرگونه خطر جانی و مالی و وطنی، شوروی‌ها را به زانو درآورند و از کشور خود خارج نمایند. دیگر با ناکام ساختن کمونیزم در افغانستان و اخراج شوروی‌ها از این کشور و سقوط رژیم قبلی، این نقش تاریخی ایفا شده و اضافه از این، کشورهای ثروتمند و غنی غرب و منطقه به آبادی و یایرانی این کشور و مردم آن دلچسپی و علاقه‌ی ندارند.

پس باید خود مردم این کشور و قبل از همه رهبران تنظیم های جهادی ، به هوش بیایند و بیش از این به تخریب و ویرانی کشور و پایتخت آن، کابل بخاطر کسب قدرت چند روزه تلاش نوزند که تاریخ لحاظ و رعایت هیچکس و هیچ شخصی را نمی نماید و در موقعش نقش مثبت و منفی هر کسی را به آیندگان بر ملا میسازد.

ویرانی کابل بدستور ISI توسط رهبران جهادی :

پس از تجاوز شوروی بر افغانستان در دسمبر ۱۹۷۹، جنرال ضیاء رئیس جمهور نظامی پاکستان برای نجات کشورش از دست آژدهای سرخ، غرض ایجادسدی در برابر پیشروی قشون سرخ جنبش مقاومت افغانی را، ایجاد نمود. وی ابتدا به چند تن از عناصر جبهه طلب افغان (ربانی، حکمتیار، مولوی خالص و مسعود) که حلقه غلامی دستگاه استخبارات نظامی آنکشور (ISI) را قبلاً در زمان حکومت ذوالفقار علی بوتو به گردن انداخته بودند وظیفه سپرد تا ضمن راجستر کردن پناهندگان افغان در اردوگاه های مهاجرین اطراف خط دیورند، دست به سر بازگیری بزنند. آنها اینکار را کردند و بعد نوبت به عناصر دیگر امتیاز طلب از قبیل: مولوی محمدی، مجددی، پیرگیلانی و سیاف رسید و هر یک شان مطابق نسخه isi به جلب و جذب تعدادی از آوارگان افغان دست زدند و افراد خود را تحت نظریک یا چند نفر قوماندان برای جهاد در اختیار سازمان استخبارات نظامی پاکستان گذاشتند. سازمان استخبارات نظامی پاکستان هم برای تربیت و تسلیح و تجهیز این افراد از غرب و شرق پول و اسلحه گرفت. ازین روی کمک های آمریکا، انگلیس، فرانسه، المان غرب، چین، عربستان سعودی، و همچنان سرمایه داران سخاوت مند اعراب کشورهای خلیج برای مجاهدین به سوی پاکستان سرازیر شد.

رهبران تنظیم ها و قوماندانان مقتدر هر یک ده ها و صدها میلیون دالر را به اسم حقوق و معاشات خانواده های مجاهدین به جیب زدند و مال و ثروت سرشار اندوختند و از خیرات سرمجاهدین گمنام هر یک صاحب آرگاه و پارک و اردوهای شخصی شدند. مگر مجاهدین را با شکم های گرسنه به حساب دسترخوان مردم داخل کشور، راهی میدان های جنگ با قشون سرخ میکردند تا مطابق هدایت جواسیس پاکستان (آی. اس. ای) به تخریب مکاتب، پلها، جاده ها، بندهای آب و تاسیسات زیربنایی افغانستان بپردازند و با پرتاب راکت به داخل محلات مسکونی شهرها و روستا ها، به کشتار مردم اعم از نظامی و غیر نظامی مبادرت ورزند. نمونه مجسم این تخریبات ویرانی کامل شهر کابل پایتخت

افغانستان است که مطابق دستور عبدالرحمن اختر، رئیس آی.اس.آی پاکستان و خواست ژنرال ضیاء الحق ویران گردید.

دگروال یوسف آمر عملیات تخریبکاری آی.اس. آی پاکستان مینویسد: «پلان ما آن بود که تعداد زیاد قوماندانان را برای حمله راکتی آماده نمائیم و به آنها در داخل شهر کابل اهداف معین را مشخص بسازیم. سلاح را تامین و هر یک را به وظایف شان بگماریم. منظور اساسی از این اقدام این بود تا کابل سال دوازده ماه زیر حملات راکتی باشد. میدان هوایی و شاهراه‌ها به خصوص شاهراه شمال تا دریای آمو مسدود و شاهراه سالنگ هدف حملات دایمی باشد. علاوه از نشانه گیری مراکز نظامی و دولتی با حملات راکتی، با فرستادن افراد تخریبکار فابریکه های نیز آماج حملات واقع شوند.»^{۱۰۴}

اما بسیاری از رهبران مجاهدین بمناسبت ۸ ثور با تبختر میگویند که کمر اتحادشوروی را مجاهدین افغان شکستند و سرانجام سبب فروپاشی نظام کمونیستی در جهان شدند و به کشورهای آسیای میانه و اروپای شرقی آزادی بخشیدند. این سخن در نظراول شاید خوش آیند و قابل پذیرش باشد، ولی چنانکه در بالا اعترافات گرباچف را دیدیم در واقع کمر اتحادشوروی و کمونیسم را، سازمان اطلاعات امریکا (CIA) با برنامه ریزی های حساب شده و دقیق روی گرباچف، صدر هیئت رئیسه اتحادشوروی سابق و شواردناده وزیر امور خارجه آنکشور و برخی عناصر مهم در رهبری حزب کمونیست شوروی شکستند، نه مجاهدین افغان. مجاهدین افغان در طول دوره مقاومت بحیث هیزم آتش جنگ برضد شوروی بکار رفتند و همینکه قشون شوروی از افغانستان خارج شد، وظیفه شان از نظر غرب خاتمه یافته تلقی گردید. مجاهدین چنان بی برنامه و عاری از تفکر حکومت داری بودند که حضور شان در افغانستان به غارت و چپاول دارائی عامه و تجاوز برمال و ناموس مردم و تخریب تاسیسات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و خدمات شهری و راکت پرانی بر محلات تحت تسلط گروه های رقیب خلاصه شده بود. به همین خاطر شهرزیبای کابل در نخستین ماه های حکومت مجاهدین به ویرانه موحشی مبدل گشت و بیش از ۶۵ هزار باشندگان پایتخت شهید شدند و در حدود یک میلیون انسان دیگر از شهر کابل دوباره آواره گردیدند.

سخن معروفی است از سیاست مداران غربی که گفته اند: "افغانها را نمیتوان خرید، ولی میتوان اجیر کرد." بنابراین کشورهای همسایه در دوران تجاوز شوروی

^{۱۰۴} دگروال محمد یوسف، سرباز خاموش، لاهور ۱۳۷۲، ص ۵۲

رهبران تنظیمها را اجیر کردند و تیشه بدست آنها دادند تا ریشه های اقتصادی و فرهنگی و همبستگی ملی خود را قطع کنند و چنانکه دیدیم آنها پس از به قدرت رسیدن این کار را عمیق تر انجام دادند، از کشته پشته ها ساختند و شهرها را به ویرانه ها مبدل ساختند و امروز دیگر از آن وحدت و یکپارچگی در طرد دشمن خارجی یعنی اتحاد شوروی اثری دیده نمیشود.

به نظر برخی از تحلیل گران در واقع جهاد افغانها یک جهاد امریکائی بود که برضد شوروی واید یالوژی کمونیستی براه افتاده بود، در حالی که اگر جهاد برضد کفار بنابر تعریفی که از جهاد می شود، یک امر دینی باشد، می باید امروز هم رهبران جهادی، از جهاد برضد امریکا و انگلیس سخن میزدند. زیرا، امریکا با همدستی ۴۶ کشور دیگر جهان مدت ده سال است که به بهانه مبارزه با تروریسم پیوسته برسرافغانها در نیمی از افغانستان راکت و توپ و بمب میریزد و هر روز خیر کشت و کشتار افغانهای بیگناه را بر اثر این بمباردمانها از طریق رادیوها و تلویزیونها میشنومیم، چرا این مجاهدین به کمک هموطنان تحت بمباردمان خود نمی شتابند؟ آیا بمباردمان شورویها جان انسانها را میگرفت ولی بمباردمان امریکا و ناتو به مردم ما جان دوباره و نان و روزی ارزانی میکند که نمیکند؟ پس کجاشد آن لاف و پتاقی که مجاهدین ما دم از آن میزنند؟

در اینجاست که انسان درک میکند که جهاد برضد شوروی یک جهاد افغانی نبود، بلکه یک جهاد امریکائی بود که با سر از پرکردن سیل دالر و پوند و ریال و کلدار به حساب سران و رهبران خود فروخته تنظیمهای جهادی، عده بی از افغانهای مهاجر بیکار و محتاج یک لقمه نان را بازور و اکراه از کمپ های آوارگان در پاکستان راهی میدانهای جنگ میکردند و چون لقمه گوشت به دهن توپ شوروی ها می انداختند. کشته شدن و نابودی آنها برای رهبران تنظیمها و سازمان های استخباراتی پاکستان و امریکا و انگلیس و غیره برنامه سازان جنگ برضد شوروی کدام ارزش و اهمیتی نداشت. آنچه برای امریکا و همدستانش اهمیت داشت، شکست دادن اتحادی شوروی در افغانستان به انتقام شکست امریکا در جنگ ویتنام بود.

امروز هم اکثریت همان رهبران تنظیمی جهادی در افغانستان موجود و صاحب اردوهای شخصی اند، ولی چرا سخن از جهاد برضد اشغالگران یا کفار نمی زنند؟ بخاطر اینکه امریکا در آغاز یورش به افغانستان، باپرداختن ۷۰ میلیون دالر و دادن مقامات پردر آمد به سران و رهبران جهادی ائتلاف شمال دهن شان را بسته است. من مخالف عملیات دهشت افگنی بشمول جهاد هستم، ولی برای اینکه درک شود که رهبران تنظیمهای جهادی از روز اول هم ب فکر دفاع از دین اسلام و ناموس وطن

نبودند و اکنون هم نیستند، بلکه فقط برای بدست آوردن پول، دین را وسیله می سازند و مردم را به جنگ می اندازند و خود ثروت می اندوزند. از این روی به این نتیجه می رسیم که آنها نوکران حلقه بگوش امریکا، پاکستان و عربستان سعودی و انگلیس و دیگر کشورهای پیرو امریکا استند و امروز کسی یا کشور دیگری از ترس امریکا وجود ندارد که سرکیسه را شل کند و به حساب آنها پول بریزد و آنها را به مقابل نیروهای خارجی به جنگ و جهاد تشویق نماید.

سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) نه تنها از وجود تنظیم های جهادی برای اهداف خود استفاده کرده و میکند، بلکه از وجود طالبان نیز بحیث وسیله و ابزاری برای باج گیری از امریکا و کشورهای غربی استفاده میکند تا پول و امتیازات بیشتری بدست آورد. چنانکه پاکستان تنها از امریکا تا کنون بیش از هژده میلیارد دلار گرفته است و باز هم سالانه یک و نیم میلیارد دلار دیگر از امریکا میگیرد، اما برضد تروریستان طالبی و القاعده آنطورکه لازم است اقدام نمی کند. پاکستان با وجود دریافت کمک های سرشار مالی از امریکا وضعیت را همچنان متشنج نگاه میدارد.

از دیدگاه مردم غیر وابسته به تنظیم های موجود در افغانستان و حزب بر سر اقتدار گذشته تنظیم هایی که امروز بدستور و خواست خارجی ها، عمل میکنند و برای بدست آوردن قدرت بیشتر، به کشت و کشتار مردم بیگناه شهری و روستایی و ویران کردن و به آتش کشیدن شهر کابل و تاسیسات دولتی و ساختمان های شخصی افراد که هر یک با هزاران رنج و مشقت اعمار شده اند، می پردازند، چندان فرقی با رهبران رژیم گذشته که از دستورات مسکو اطاعت و پیروی میکردند، ندارند. از نظر مردم آگاه، کشتار، کشتار است و ویرانی، ویرانی است و غارت هم غارت است. هیچ فرقی ندارد که این کشتار و ویرانی و غارت بدستور روس ها انجام گرفته باشد، یا به هدایت و دستور کشورهای اسلامی منطقه صورت بگیرد.

سرمایه ملی و فرهنگی کشور چه بخواست شوروی ها غارت یا نابود شده باشد، و چه اکنون به امر و اشاره کشورهای منطقه و همجوار غارت و تخریب و نابود شده و میشود، با هم فرقی ندارد. مهم این است که افغانستان خراب میگردد، مردم آن به قتل میرسند و فرهنگ آن صدمه می بیند و کشور را بسوی نابودی تاریخی و تجزیه سوق میدهد.

شاید بزرگترین جرم و گناه رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان این باشد که بدستورات مسکو گردن مینهادند و حیات و بقای خود را بر اریکه قدرت کابل، مرهون

لطف و کمک و حمایت مسکو میدانستند و به همین علت حاضر گردیدند اردوی سرخ به کشور ما هجوم بیاورند و هر چه بخواهند بکنند. تا آنها چند روزی در سایه قشون سرخ و توپ و تانک و بمب افکن آنها حکومت کنند. مگر با خشم و عصیان مردم کشور خود روبرو شدند و مورد شماتت و ملامت هموطنان خود و جهانیان قرار گرفتند و سرانجام از قدرت سرنگون شدند.

یک چنین وجه تشابهی را میتوان در میان برخی از تنظیم‌های جهادی افغان نیز مشاهده کرد که برای کسب قدرت و یکه‌تازی در میدان سیاست، بنابر دستورات حامیان خارجی خود، تلاش می‌ورزند تا وطن خود را چنان ویران و تباه کنند که خشتی بر روی خشتی نماند و آثاری از تمدن قرون بچشم نخورد.

دشمنی با قصر دارالامان؟

قصر پرشکوه دارالامان، این یگانه آبدۀ مدرن و با عظمت تاریخی دورۀ امانی که نظیر آنرا در هیچ گوشۀ افغانستان نداشتیم، در نخستین ماه‌های تسلط حکومت مجاهدین در جنگ میان جمعیت اسلامی ربانی و حزب اسلامی حکمتیار در سال ۱۹۹۲ ویران گردید که دیدن آن امروز قلب هر انسان وطن دوست را جریحه دار می‌سازد.

قصر دارالامان، در دوران جنگ‌های شدید کابل (سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳)، نه محل دربار برهان الدین ربانی بود و نه پناهگاه گلبدین حکمتیار، ولی چرا این قصر که در یک گوشه دور افتاده از پایتخت واقع بود، از طرف دو رقیب عمده، هدف بمباردمان و گلوله باری توپ و راکت و انواع سلاح‌های ثقیل و توپ‌های مخرب قرار گرفت و تا کاملاً ویران نگردید، میدان جنگ نیز از آن سو تغییر نخورد.

علت آن این بود که هر دو طرف جنگ مطابق پلان (آی اس آی) این قصر را مورد ضربات پرتاب هزاران راکت و توپ خود قرار دادند و تباه ساختند.

دگروال یوسف، افسر (آی اس آی) پاکستان در کتاب "سرباز خاموش" از قول رئیس آن سازمان اختر عبدالرحمن متذکر میشود که گفته بود: "کابل باید با فیر هزاران راکت و بمب ویران گردد!" و حکمتیار و مسعود و ربانی این دستور را صد در صد در عمل پیاده کردند.

اکثریت ما بخاطر داریم که در کشور ایران هم انقلاب اسلامی صورت گرفت، اما از سوی روحانیون ایران هیچ قصر و کاخ سلطنتی و آبدۀ تاریخی و هیچ شهری در آن کشور ویران نگردید، اما در افغانستان با ورود تنظیم‌های جهادی، شهر کابل به ویرانه

وحشتناکی مبدل شد و تمام وسایل و امکانات دفاعی و تاسیسات اقتصادی کشور ویران و نابود گردید، زیرا آی اس آی چنین میخواست و تنظیمهای جهادی ابزاری برای عملی کردن این خواست (سازمان استخبارات نظامی پاکستان) بودند.



قصر دارالامان، قیل از تخریب توسط مجاهدین حزب اسلامی و جمعیت

اعتراف میکنم که وقتی فرهاد دریا آهنگ "دیار من یقین من ، بهشت هفتمین من" را در درون این قصر ویرانه میخواند و میگوید: " **بخانه خانه آرشی، بخانه خانه رستمی** " و بلا درنگ سقف زخم خورده و سوراخ سوراخ شده و فروریخته سالون بزرگ آن قصر نشان داده میشود، من از دیدن آن قصر ویران که مایه مباهات برای هرافغان وطن دوست بود، خجالت زده می شوم و با خود میگویم کاشکی منسوب به این مردم نمی بودم.

شعر این آهنگ را قهار عاصی بنام احمدشاه مسعود سروده است و آقای فرهاد دریا آنرا تصنیف نموده و در عهد حکومت نجیب الله باربار میخواند و در سال ۲۰۱۰ آنرا در داخل و اطراف این قصر دوباره لبخوانی نموده است.



قصر دارالامان بعد از تخریب توسط مجاهدین تنظیمی

انتخاب این قصر برای لیخوانی دوباره آن آهنگ، حکایتگر پیام تلخی از ویرانگری های تنظیم های جهادی است. آخر تشبیه کردن غارتگران و جنایت کارانی چون مسعود و گلبدین و ربانی و سیاف و امثال شان به " آرش" و " رستم"، آن دونماد وطن پرستی، یک تشبیه بیجا و دور از انصاف نیست؟

مثالی از حاکمان خوب کشور:

از تاریخ کشور خود مثال میزنیم تا دیده شود که بزرگ مردان وطن، چگونه بخاطر هموطنان خویش از قدرت و از تاج و تخت در گذشته اند تا خون مردم به هدر ریخته نشود و در تاریخ نام بدی از خود باقی نمانده باشند.

خیلی بدور نمی رویم، در همین قرن بیستم سیمای غازی مرد نامدار شاه امان الله خان از لحاظ مردم دوستی و وطن خواهی در میان رهبران و شاهان افغانستان درخشش خاصی دارد.

او که شاه و شاهزاده بود و در ناز و نعمت پادشاهی بزرگ شده بود و تمام قلعه های زندگی برای عیش و آرامی و تنعم او فتح شده بود، هرگاه با انگلیس ها کنار می آمد، ممکن بود تا آخر عمر به عنوان پادشاه افغانستان بر تخت کابل باقی بماند. ولی او که آزادی و سربلندی و وطنش را بر زندگی در ناز و نعمت سلطنت ترجیح می داد و در

نخستین روزهای پس از اعلان پادشاهی، پای جهاد بر ضد انگلیس بخاطر استرداد استقلال وطن را بجلو گذاشت و از ملت افغان خواست تا در این راه نیروی افغانی و اسلامی خود را بکار گیرند.

ملت با شهامت و مسلمان افغان هم این ندای بر حق امیر افغان را لبیک گفت و با ریختن خون‌های پاک خویش آزادی و استقلال را برای وطن خود از کام استعمار انگلیس بدست آوردند.

علیحضرت غازی امان‌الله‌خان با وجود آنکه همراهی و همیاری کشورهای بزرگ جهان را با خود نداشت و رجال کار فهم و مجرب در کشور نیز اندک بودند، برنامه‌های اصلاحی فراوانی طرح کرد و برخی را در محل اجرا گذاشت. در عین حال آشکارا قبایل سرحدی را در مبارزه با انگلیس‌ها تشویق و حمایت میکرد. همین مساله انگلیس‌ها را واداشت تا بر ضد امیرافغان دست به تحریکات و تفتین بزنند. انگلیس‌ها که بخوبی با روحیات و خصوصیات مذهبی و ملی افغانها آشنایی داشتند، با کاربرد سلاح تبلیغ و توطئه بر ضد شاه‌امان‌الله‌خان، بزودی ذهنیت مردم را علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورشی در منطقه شمالی برهبری مردی مجهول‌الهویه معروف به بچه سقا و که مصروف رهنی و قطاع‌الطریقی بود، چنان عرصه را بر او تنگ ساخت که مجبور شد از آن همه پلان‌های مترقی اصلاحی خود چشم پوشد و راهی دیار غربت شود. این حادثه قبل از همه، قوت تفتین استعمار انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده‌دل افغان آشکار میسازد.

و اما جان مطلب در این است که، همراهان بچه سقا و پس از رخنه به کابل اندک بودند و شاه اردوی ۶۰ هزار نفری در زیر فرمان داشت و میتوانست با سوق یک فوج، شورشیان را سرکوب و پراکنده کند. اما غازی امان‌الله‌خان که تاب مشاهده ریختن خون افغان توسط افغان را نداشت از تاج و تخت سلطنت درگذشت و طریق قندهار در پیش گرفت. در این وقت به شاه پیشنهاد شد که نیروی بچه سقا و اندک است و میتوان طیاره‌یی را برای پراکندن شورشیان توطیف نمود. شاه جواب داد که این طیارات برای بمباران و سرکوبی دشمنان خاک و آزادی وطن خریداری شده‌اند، نه برای بمباران مردم افغانستان و بچه سقا و هم مردی از مردم غیور افغانستان است و عده‌یی هم با او همراه‌اند که نمیخواهم کشته شوند. شاه این را گفت و به عزم قندهار براه افتاد.

این است نمونه‌یی از مردم‌دوستی یک رهبر وطنخواه که خون افغان برایش از

تاج و تخت با ارزش‌تر بود.

به گفته دکتور اکرم عثمان «برخی از روشنفکران ما تحت تاثیر جریانات فکری صادر شده از ماورای مرزهای کشور ما، از شورش و بلوای پسر سقاء که اساساً در ضدیت با اقدامات مدنی و مترقی سازمان یافته بود، چنان تحلیل‌های بدست داده‌اند و به دریافت‌های رسیده‌اند که ایدیولوژی‌های مورد علاقه‌شان ایجاب می‌کرده است. به کلام دیگر، بغاوت بسیار عقب روانه و ارتجاعی پسر سقاء را به عنوان جنبش پیشروانه و مترقی قالب می‌کنند و بخورد نوجوانان کشور می‌دهند که جز گمراهی در شناخت واقعی تاریخ و ایجاد شکاف میان لایه‌های انتیکی جامعه، ثمره دیگری ندارد.» (هفته نامه امید، شماره... مقاله گویا اولین اقدام پسر سقاء این بود که دروازه‌های مکاتب و مدارس را بر روی فرزندان مردم افغانستان بست و سپس مالیات را که یگانه منبع عواید دولت بود لغو کرد. اما چند ماه بعد دو چند آنرا از مردم بزور گرفت. پسر سقاء در اولین نطقش گفت: «من اوضاع بی دینی ولاتی‌گری حکومت سابق را دیده برای خدمت دین کمر بستم تا شما را از کفر ولاتی‌گری نجات دهم. آینده من پول بیت‌المال را به تعمیر و مدرسه ضایع نکرده به عسکر و ملا میدهم که نماز و عبادت کنند.»

یکی از نمونه‌های طرز اداره او این بود که او شخصی از مردم شمالی را به صفت والی با میان مقرر کرد، والی وقتی به بامیان رفت دید شخص دیگری به عنوان والی از جانب نایب‌السلطنه تازه مقرر شده و در آنجا حضور دارد. هر دو والی پس از مشوره موضوع را به پسر سقاء بکابل گزارش دادند و منتظر هدایت از مرکز در بامیان ماندند. پسر سقاء وقتی از موضوع اطلاع یافت، هدایت داد آن دو والی با هم کشتی بگیرند، هر که مغلوب شد به کابل بیاید. اتفاقاً والی‌ایکه از جانب پسر سقاء تعیین شده بود، در این مسابقه کم آمد و مغلوب شد و بکابل نزد پسر سقاء برگشت. پسر سقاء از او پرسید چرا از بامیان برگشتی؟ والی جریان را گزارش داد. پسر سقاء گفت: والی کم زور و مغلوب شده بدرد من نمی‌خورد، بعد تفنگچه‌اش را گرفت و چند مرمی بر والی حواله نمود و او را کشت.

یک مثال دیگر، معروف است که به پسر سقاء حالی کردند که شاه امان‌الله گاه‌گاهی سفرای کشورهای خارجی را به حضور می‌پذیرفت و با آنها ملاقات می‌کرد، دولتمداری ایجاب می‌کند که تو نیز چنان بکنی.

گفت، خیلی خوب فردا سفراء را به حضور من حاضر کنید. سفراء هم فردا به حضور پسر سقاء حاضر شدند. پسر سقاء پس از احوالپرسی خطاب به سفراء گفت: بعد از این کارت‌تان همان کار و معاش‌تان دوچند! بیچاره پسر سقاء فکر می‌کرد، سفراء

معاش خور و حقوق‌بگیر دولت او هستند. سفرا در حالیکه در دل بریش او می‌خندیدند، ارگ را ترک گفتند و به سفارت‌خانه‌های خود برگشتند. از اینگونه کارهای مضحکه پسر سقاء زیاد دارد.

میرغلام محمد غبار، کهزاد و میر محمد صدیق فرهنگ هر سه مورخ نامدار کشور، حبیب‌الله پسر سقاء را راهزن و قطاع‌الطریق دانسته گفته‌اند از نعمت سواد بی‌بهره بود و با دادن القاب کرنیل خود مختار و جرنیل خود مختار به همکاران دوران دزدی‌اش، خود دولتش را استهزا می‌کرد.

مثال دیگر درباره شاه امان‌الله، این غازی‌مرد مردم دوست می‌آوریم که در تاریخ فرمانفرمایی‌های شرق و غرب بی‌مثال است:

هنگامی که شاه‌امان‌الله به قندهار مواصلت کرد، مردم قندهار بدور او جمع شدند و حمایت خود را با جان و مال از رهبری و پادشاهی او اعلام داشتند و او را مجبور کردند تا بسوی کابل برای استرداد تاج و تخت حرکت کند.

در بهار ۱۳۰۸ ش ده‌هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره تحت قیادت شاه امان‌الله‌خان بسوی کابل حرکت نمود. سپاه زابل و مقر را عبور کرد و بسوی غزنی پیش آمد. در مسیر راه بنا بر دسایس انگلیس بوسیله برخی عناصر مشکوک و روحانی نمایان داخلی به غرض‌انگیزش و آویزش قبایل درانی و غلجائی بیست‌تن از طلایه‌داران کشف فراهی‌درانی در منطقه سکونت غلجائیان کشته شده و نعش‌های پاره‌شده کشته‌گان را بر پایه‌های کج شده تلفون انداخته بودند و بر کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند: «این مهمانی از جانب اقوام غلجائی برای درانیان و شاه‌امان‌الله است.» شاه با مشاهده این وضع اسفناک و فجیع، لشکریان را بدور خود خواند و گفت.

«اکنون ثابت شد که دشمنان می‌خواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! یقین بدانید که من این مناظر دل‌شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم. و نمی‌خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم.

شما ملت عزیزم، زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی و مسنولیت این هنگامه ناشایست بنام من ثبت میشود. در حالیکه من از روز اول شاهی

خود تعهد سپرده بودم، که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم افغانستان کار کنم.

ببینید! علت بدبختی مردم ما در دوره‌های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی با همدیگر جنگ‌ها داشته‌اند و در این بین شما مردم را با یکدیگر بجنگ و دشمنی‌ها و عداوت‌های قبیله‌ای برانگیخته‌اند. من می‌خواستم دوره شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مردم را به جنگ یک دیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می‌بینم که شما بجنگ داخلی قبیله‌ای گرفتار می‌آئید، اینک من می‌خواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود، بگذارم. شما با همدیگر جور بیابید. من مسئولیت جنگ خانگی شما را برای باز ستانی تخت شاهی بدوش خود گرفته نمیتوانم. یک او درزاده من درپاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند. ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من بشما این است که با همدیگر کنار بیابید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید، و وطن خود را بدشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت‌مندید، عین سعادت و مسرت منست. ولی اگر اینچنین بخاک و خون بغلتید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود. سپس شاه نیکدل و حساس و خیرخواه و مردم‌دوست این دو بیت واقف لاهوری را اشکریزان خواند:

وطن!

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است من بقربات این‌چه نیرنگ است
میروم تا تو نشنوی نامم اگر از نام من ترا ننگ است.
و بعد گفت: فی‌امان‌الله.»*

این بود حکایتی که مرحوم علامه‌حبیبی از چشم دید خود در مورد آن شاه‌ترقیخواه و روشنفکر و وطن دوست در کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان» (ص ۱۷۰-۱۷۱) نوشته است و صادقانه شهادت میدهد که مردم بسیار به او ارادت و باور داشتند و می‌خواستند شاهی را بدو باز گردانند، اما شاه با روبرو شدن آن حادثه دلخراش، با لشکر آماده پیکار از حوالی غزنی واپس به قندهار برگشت و از آنجا راهی دیار غربت شد تا مرگ هموطنان خود را نبیند.

چنین است دو نمونه وطن‌خواهی و مردم دوستی از یک رهبر دلسوز و مردم دوست که تاج و تخت و قدرت را بر مرگ هموطنان ترجیح نداد و مردانه از آن درگذشت

تا تاریخ از او به عنوان یک رهبر قدرت‌طلب، خودخواه و خون‌ریز نام نبرد. حقا که تاریخ وطن از او امروز به نیکویی یاد میکند. روانش شاد و یادش گرامی باد. هر یک از این مثال‌های تاریخی می‌تواند سرمشق خوبی برای رهبران تنظیم‌ها و احزاب اسلامی موجود در کشور باشد.

کسانیکه خواهان نیکنامی تاریخی‌اند و نمی‌خواهند تاریخ از آنها به نام چنگیز ثانی و هلاکوی ثانی، تیمورلنگ ثانی و شاه شجاع ثانی و غیره یاد کند و برای نسل‌های آینده خود مایه سرفرازی و مباهات باشد، لازم است به حال وطن جنگ‌زده و ویران شده و مردم مظلوم و ستمکشیده افغان رحم آورد و بر زخم‌های ناسور مردم کشور خویش مرهم بگذارند.

خوشبختانه زمان نمی‌ایستد و هر چه باشد، اگر ظلم و تیره‌بختی و سفاکی و خون‌آشامی همراه داشته باشد و اگر با سعادت و خوشبختی، دارایی و قدرتمندی و تخت نشینی توأم باشد باز هم می‌گذرد و نوبت بدیگر میرسد و از دیگری به دیگری. فقط آنچه از مردان بزرگ و رهبران جامعه بجا میماند، کارکردهای آنانست که درس‌های تاریخ می‌گردند و آیندگان بر عاملین آن کارکردها یا آفرین می‌فرستند و یا نفرین می‌گویند. پس در صورتیکه انسان توان انجام کارهای مفید در حق مردم خود را داشته باشد، چه ضرورتی خواهد بود تا مردم را به پرتگاه نیستی سوق بدهد و با کشتار و ویرانگری نام زشتی کمائی‌کند و چند صباحی حکم براند و بیداد نماید.

تاراج گنجینه‌های فرهنگی کابل

یکی از مظاهر شوم جنگ‌های قدرت‌طلبی در دو سال اخیر، ایجاد فضای بی‌امنیتی و عدم مصونیت جانی و مالی افراد و اشخاص و بی‌پروائی نسبت به حفظ آثار فرهنگی ملی است.

در دوران جنگ‌های قدرت‌نمایی و قدرت‌طلبی از جولای ۱۹۹۲ به بعد چون هیچکسی در فکریات و حفاظت داشته‌های فرهنگی در کشور نبود، بنابراین فرصت طلبان و استفاده‌جویان دست به دستبرد آثار موزیم ملی واقع دارالامان که آثار فرهنگی گرانبها و بی‌مثال آن در طول نیم قرن گذشته از باز یافته‌های باستانشناسی جمع‌آوری و محافظت میشد به تاراج رفت. و از کشور بدر ساخته شد.

همچنان آرشیف ملی افغانستان که گنجینه غنامند هزاران نسخه نفیس و پر بها از

آثار قلمی نفیس قرون پیشین بشمول نسخه‌های خطی قرآن کریم که با آب طلا در طی سده‌های پس از اسلام خطاطی شده بودند نیز بغارت رفته است.

ممکن است تصور شود که میتوان پس از بدست آوردن قدرت و استقرار اوضاع دوباره این خرابی‌ها و ویرانی‌ها را جبران کرد و به اعمار مجدد چند شفاخانه و چند فابریکه و چند هتل و دفتر و یا خریداری چند عراده موتر و طیاره و تانک و غیره پرداخت. اما تباهی حیات انسان و یا از دست دادن داشته‌های فرهنگی جامعه را چگونه میتوان احیاء کرد؟

بدون تردید با هیچ قدرت سیاسی و اقتصادی نمیشود بازیافته‌های فرهنگی را که مهمترین و پرارج ترین دارایی ملی یک جامعه است و محصول تفکر و تجارب و عمل صدها هزار انسان در طول تاریخ تکامل بشری است، دوباره آنرا باز سازی کرد؟

بگونه مثال، در آرشیف ملی، هزاران نسخه پر بهای خطی و هنری، از قبیل: اسناد و فرامین شاهان و امراء چندین صدسال قبل افغانستان، دواوین شعراء کتب اخلاقی و فلسفه اسلامی و دینی چون قرآن کریم و احادیث نبوی و تفاسیر خطاطی شده و غیره نگهداری میشود. منجمله من سراغ نسخه‌ای از قرآن کریم را در آرشیف ملی داشتم که مجموعاً سی ورق بود و در هر ورق آن یک پاره قرآن عظیم‌الشان با هنر خط هفت قلم، خطاطی و با آب طلا هر صفحه آن تذهیبکاری شده بود. دیدن این نسخه و توجهی که در خطاطی نمودن و گنجاندن یک پاره قرآن در هر ورق آن به عمل آمده بود، انسان را غرق حیرت میکرد.

اکنون چه کسی میتواند برای چنین پدیده حیرت‌انگیز و بی‌نظیر هنری و دینی قیمتی واقعی تعیین کند؟ و چگونه احیاء مجدد چنین اعجوبه اسلامی و افغانی ممکن است؟

یکی دیگر از آثار بی‌نظیر هنری و فرهنگی کشور ما، سنگ هفت قلم زیارت خواجه عبدالله انصاری واقع در گازرگاه شریف هرات است که با هنر خط هفت‌قلم اسلامی آیاتی از کلام‌الله را در آن نقش کرده‌اند. مشاهده این اعجوبه هنر اسلامی که آفریده سرانگشتان ظریف و هنرپرور برادران هراتی ماست، ساعت‌ها انسان را غرق توانمندی فکری و فرهنگی فرزندان این آب و خاک میساخت. گفته میشود این اعجوبه هنری جهان اسلام نیز از رواق آن زیارت کننده شده و بغارت رفته است. این سنگ باری توسط هیات باستان‌شناس امریکائی به مبلغ ۴۷ میلیون دالر قیمت گذاری شده بود. یعنی که هیات حاضر بود آن سنگ هفت قلم را خریداری و با خود به امریکا انتقال نمایند، مگر مقامات

افغانی از فروش آن امتناع ورزیدند. زیرا میدانستند که ۴۷ میلیون دالر ممکن است پیدا شود، اما سنگ هنری و متبرک هفت‌قلم بدان پایه صرف یک‌دانه است و دوش در جهان پیدا نمی‌شود، بگذار مایه افتخار فرهنگی خود مردمان این کشور باشد.

متاسفانه جنگ منحوس به خاطر کسب قدرت چند روزه باعث تباهی هزاران اثر هنری و از میان رفتن بسا آثاری نظیر و پربهای فرهنگی ما شده و میشود. می‌گویند خرقة مبارک را از قندهار که در گذشته با احترام فراوان نگهداری می‌شد، نیز دزدیده‌اند و آنرا به کوئته پاکستان برده فروخته‌اند. اینک شبکه‌یی از تاراجگران هستی کشور با استفاده از وضعی که پیش آمده، مصروف قاچاق آثار فرهنگی افغانستان‌اند به این قصه توجه کنید.

سرنوشت تفنگچه وزیر محمداکبرخان

هنگامی که من سرگذشت غم‌آلود کابل را دور از کابل و میهن مینوشتم «اخبار افغانستان» که در دهلی جدید به نشر میرسد، بدستم رسید، در پهلوی سایر مطالب دلچسب این نشریه مضمونی نظرم را جلب کرد که تحت عنوان «سرنوشت تفنگچه وزیر محمداکبرخان» کلیشه شده بود. از آنجایی که این مضمون دارای اهمیت تاریخی است و به موضوع تحت مطالعه کاملاً رابطه مستقیم دارد، به اقتباس آن در اینجا مبادرت شد تا هموطنان ما چهره‌های ضد فرهنگ ملی را بشناسند و اگر روزش برسد، مورد بازخواست قانونی قرار بدهند. این موضوع با این مقدمه آغاز میشود:

«موزه کابل که در ابتدای انقلاب اسلامی، توسط چند تن تفنگ بدستان... گویا مورد حمایت قرار داشت از طرف محافظین آثار و اجناس آن بغارت رفته و بالای دو نفر به نامهای: امین و پهلوان رجب که در کوچه مرغ‌ها شهر کابل دکان انتیک فروشی دارند به فروش رسانیده شده است. این دو نفر از عتیقه‌فروشان قدیمی شهرنو بوده اکثر مردم محل آنان را می‌شناسند. امین و پهلوان رجب این آثار را بالای پسران حاجی تیمور بنام‌های حاجی زلمی، حبیب‌شاه و کاووس‌شاه و همچنان شخص دیگری بنام کاکارووف و پسرانش پسران حسن باستان که نامبردگان نیز در کوچه مرغ‌ها پیشنه انتیک فروشی دارند، بفروش رسانیده است.

اشخاص فوق اموال را توسط لاری‌ها به پاکستان انتقال داده و در سه باب دکان انتیک فروشی در سرای «شینواری پلازای پشاور» بالای اشخاص وابسته بفروش میرسانند باید گفت که اینها در گذشته نیز به این شغل مصروف بودند ولی بعد از انقلاب

اسلامی زمینه خوبیتری یافته‌اند. سه نفر از ایشان بنام‌های کاووس‌شاه و حبیب‌شاه و امین یک مرتبه توسط دولت در سال (۱۳۷۲) دستگیر شدند ولی با دادن رشوه هنگفت آزاد شدند.

آثار و اجناس تاریخی سرقت شده توسط اشخاص فوق معمولاً بعد از ورود به پشاور بالای یکنفر ایرانی بنام فریدون‌یزدانی که بزرگترین انتیک فروش آثار عتیقه کشور ما افغانستان است در لندن توسط خائنین ملی و جنایتکار فروخته میشود. فریدون‌یزدانی این آثار را بخصوص توسط حاجی زلمی و حبیب‌شاه بدست آورده، ماهانه حدود یک ملیون دالر امریکائی از این مدرک بدست می‌آورد. آنچه مورد پسند این ایرانی نباشد بالای موسی‌گل، عمرگل، ظاهرگل، جانباز و احمدشاه عینک بفروش رسانیده میشود.

استوپه هده در جلال‌آباد که از جمله بزرگترین و با اهمیت ترین سرمایه ملی و تاریخی کشور محسوب میگردد. «از گاو غدود» چیزی مینویسم. آثار اینجا نیز توسط حبیب‌شاه: حاجی‌زلمی، موسی‌گل، جانباز و ظاهرگل با کار مشقت‌بار توسط اشخاص و افرادی که محتاج لقمه‌یی نان‌اند با پرداخت دستمزد ناچیز بدست آورده شده از طریق فریدون‌یزدانی بفروش رسیده و مثل فقره قبلی مابقی آن توسط موسی‌گل و عمرگل بطرف پاریس و توسط ظاهرگل و جانباز طرف امریکا انتقال داده شده و به فروش میرسد.

ممکن نام خزانة «میرزکه» را که در جنوب کشور قرار دارد شنیده باشید. نایاب ترین سکه‌ها اضافه تر از ششصد کیلوگرام سکه و زیورات و ظروف، چندین صد کیلو سکه و ظروف نقره که تعیین قیمت آن مشکل است در این بخش کشور وجود داشت. در انتقال و فروش این خزینه بزرگ نیز مانند هده به یاری اشخاص فوق‌الذکر به اضافه روزی خان و برادرش فیروزخان، حاجی محمدغوث، امین‌لال و برادرش شریک‌اند. دو نفر از پاکستانی‌ها بنامهای همیشه گل و زاهد بگه و شخص دیگری بنام خان که دو نفر اولی در پشاور انتیک فروشی دارد به لیلان سرمایه‌های ملی افغانستان می‌پردازند.

در انتقال و فروش دوهزار سکه و مقدار زیاد زیورات و ظروف طلایی که در نزدیک شهر قندز وجود دارد و چندین بار توسط دولت‌های وقت حفريات شده بود ولی موفق به استخراج آن نشده بودند، بار دیگر سه هزار نفر بالای آن کار کرد و مقدار فوق بدست آمد. بنا بر روایت بعضی‌ها نظیر اجناس مناطق باختری تا کنون در جهان دیده نشده است. قسمتی از اجناس فوق بدست اشخاص معلوم افتاده، ولی سکه‌ها توسط

اشخاص فوق‌الذکر به علاوه میرزا منظور پاکستانی در سرای شینواری پلازای پشاور بفروش میرسد.

یکی از سرشناسان کابل که فعلاً باشنده لاس‌انجلس است... نیز در فروش و به اصطلاح آب کردن این آثار سهم زیادی دارد. قابل یادآوری است که زاهد بگه و میرزامنظور چند مراتبه بنا بر قاچاق آثار عتیقه دستگیر و در تلویزیون پاکستان چهره‌های‌شان افشاء گردیده است. و کارهای عتیقه فروشی در پشاور و دیگر شهرهای پاکستان، لندن، پاریس، فرانکفورت و لاس‌انجلس به شکل سری وطنی به فروش سرمایه‌های ملی و آثار تاریخی کشور بی‌صاحب ما مشغول‌اند. دولتی نیست که توان جلوگیری سرقتهای متواتر این آثار را بکند و دلسوزی هم نداریم در جهان که بفکر ما باشد. ببینیم منافع ملی کشور مصیبت‌زده ما تا کی فدای منافع شخصی شده در خدمت بیگانگان و با داران... قرار داشته و به سرمایه‌هایشان افزوده میشود.

یکی از آثار ارزشمند تاریخی سرقت شده از موزه کابل تفنگچه دست وزیر محمداکبرخان‌غازی بود که اکثریت هموطنان ما با آن آشنایی دارند و یکی از دشمنان غدار و متجاوز کشور ما یعنی مکناتن انگریز توسط سردار دلیر و مجاهد بزرگ وزیر محمداکبرخان‌غازی به جهنم فرستاده شده بود. این تفنگچه تاریخی نیز توسط محافظان تفنگ بدست از موزه کابل سرقت شده بالای آنتیک فروشی کوچه مرغها فروخته شده و بعداً توسط کاووس‌شاه به پشاور آورده شده، بالای همیشه گل به فروش رسید. متأسفانه از سرنوشت بعدی آن اطلاعی نداریم و در صورت آگاهی برایتان خواهم نوشت. امضاء محفوظ»^{۱۰۰}

مضمون بالا قبل از هر چیز دیگر، محبت و علاقمندی عمیق نویسنده آن را به میراث‌های گرانبهای فرهنگی کشور ما ثابت می‌سازد و سپس آشکار میکند که چگونه شبکه قاچاق آثار آنتیک و پربهای وطن ما را با استفاده از فرصت‌های بحرانی و جنگ قدرت طلبی که موجودیت دولت مرکزی را زیر سنوال برده، دست در دست هم داده، از کابل و از کوچه مرغها به لندن و پاریس و لاس‌انجلس میرساند و از این مدرک ماهانه ملیونها دالر در جیب خود میریزند.

این همه بدبختی‌های فرهنگی و اقتصادی و عمرانی، زیر سر جنگ لعنتی و منحوس سالهای اخیر است که برای کسب قدرت یا حفظ قدرت، امنیت و صلح و داشته‌های فرهنگی را سخت جریحه‌دار ساخته است.

^{۱۰۰} - اخبار افغانستان، شماره‌های پنجم و ششم ۱۵ نوامبر ۱۹۹۴

داستان ذیل، نیز از قصه‌های غمانگیز کشور ما است، کشوریکه در آن سوی قرون تمدنی شگوفان داشته و اکنون آن تمدن بر باد داده میشود.

اخبار وفا، رسالت عظیم و تاریخی خود را در معرفی و اشاعه خبر غارت این سرمایه فرهنگی کشور بجا آورده و در ماه جولای ۱۹۹۴ در شماره ۲۲ سرطان ۱۳۷۳) خود مقاله مفصلی پیرامون کار حفریات غیر فنی و غیر سالم و غیرمجاز تپه‌های «میرزکه» به نشر رسانده و توجه موسسات فرهنگی بین‌المللی و منجمله یونسکو را بدان جلب کرده است.

نویسنده مقاله میگوید: «از اینکه چقدر و چه نوع آثار از خزانه میرز که تا کنون بدست آمده، معلومات دقیق در دست نیست، فقط اینقدر میدانم که مسکوکات طلائی که بر یک رخ آن تصویر انسان در حال سواری بر اسب دیده میشود و مسکوکات دیگری در آن میان دیده شده که بر یک رخ آن تصویر مرد و بر رخ دیگر آن تصویر زن نقش شده است. همچنان مارهای طلائی، جام‌های طلا، حیوانات چون سگ و نهنگ از طلا، کارد و تیر طلائی، همراه با سکه‌های مسی و نقره‌نی و غیره بدست آمده است. نویسنده میافزاید که، تا کنون مبالغ ذیل از مدرک فروش آثار فرهنگی میرز که به جیب سران تفنگدار محل ریخته است.

۱- ۱۲ هزار لک کلداری (از قرار فی کلداری یکصد افغانی معادل یکصد و بیست میلیون

افغانی)

۲- پنجاه هزار لک کلداری (معادل پنجمین میلیون افغانی)

۳- ۱۲ هزار لک افغانی (این معامله با یکی از اقوام پکتیا صورت گرفت که بعداً بجنگ کشید و پس از مذاکرات و جرگه‌های متعدد به ۳ هزار لک معامله خاتمه یافت.

۵- پنجاه لک کلداری. (پنجصد میلیون افغانی)

همچنان یکی از بزرگان قومی قسمتی از اشیاء مکشوفه از خزانه میرز که را که برای فروش به پشاور آورده بود برای نویسنده مقاله نشان داده بود که حاوی مقدار و انواع آثار فرهنگی ذیل بود:

۱- ۳۵۰ من زر سرخ (در حدود ۲۱۵۰ کیلوگرم طلا)

۲- ۱۷۰ کیلو طلا، اجناس متفرقه

۳- هفتاد عدد تیر طلائی و کارد طلائی

۴- ۸۳ عدد سکه‌های نقره

۵- ۱۳۰ عدد سکه‌های مسی

۶- ۱۲ عدد توله و بقیه اشیای طلایی

۷- ۷۰ عدد سکه‌های سرخ

۸- ۲۳ عدد جام‌های طلایی

۹- ۴ عدد مار

۱۰- یک سگ طلایی

نویسنده علاوه میکند که مالکان و سهامداران خزانه میرزکه، تمام اشیای بدست آمده را در یک کانتینر حفظ نموده و نگهداری میکنند و هنگامی که خریداری از پاکستان به آنجا بیاید. در بدل یکصدکلدار دروازه کانتینر را باز میکنند. خریدار اجناس داخل کانتینر را ملاحظه میکند و بعد به بیع و شرای می‌پردازد. تا کنون همه خریداران اشیاء عتیقه پاکستانی‌ها بوده‌اند. یونسکو باری بتاریخ اول آپریل ۱۹۹۴ اعلام نمود که بازارهای اروپایی از آثار عتیقه افغانی مملو شده است، و تقاضا میشود تا دکانداران از خرید آنها خودداری ورزند.

هفته نامه امید (در شماره ۱۷۲ خود) باز هم نام‌های عده‌یی از سوداگران و قاچاق‌بران آثار باستانی افغانستان را به نشر سپرده و نوشته است.

اسامی برخی از افرادی که در خرید و فروش و قاچاق آثار باستانی افغانستان دست دارند:

۱- پسران حاجی تیمور چاریکاری هر یک حبیب شاه، زلمی و کهوس شاه (کاوس شاه)

۲- پسران حاجی اول خان از پکتیا هر یک عمر گل و موسی گل

۳- محمود مسکین که در این اواخر قصر عصمت مسلم را نیز خریده است.

۴- سنائی از غزنی

۵- روؤف تا شقر غانی

۶- جانباز از پکتیا

۷- علیخان و برادرش ظاهر جان از پکتیا

۸- مالک مارکیت شنواری به نام حاجی شینواری

۹- امین هزاره

۱۰- عباد و عبید تا شقرغانی که فعلا تفنگ‌های موزیم کابل در نزدشان موجود

است

۱۱- کاکارووف و پسرانش

۱۲- حاجی محمد غوث و پسرش غلام غوث

۱۳- حاجی خلیل از غزنی و روزی خان و برادرانش فیروز از غزنی و گروپشان

۱۴- بگه پاکستانی

۱۵- میرزا چاچه پاکستانی

۱۶- همیشه گل پاکستانی

۱۷- یحیی خیاط هزاره، فعلا در کابل

۱۸- امین گل و برادرانش، فعلا در شینواری مارکیت پشاور

همچنان مجله پیام زن (ص ۴۰) به حواله «فرنتیرپست» در شماره مسلسل ۳۷ خود می‌نویسد که «بر اثر حمله پولیس پاکستان بر مارکیت زرگری «کوچی بازار» و «گلپهار» مقدار زیاد آثار موزیم کابل شامل ۳۴ مجسمه، ۱۶ عدد تفنگ از عهد مغل، همراه با ۲۳ شمشیر و انواع خنجرها، سنگ‌های قیمتی، یاقوت زرد، قالین و دیگر اجناس انتیک بدست آمد.

مجله می‌افزاید که بنا بر گفته اهل بازار انتیک فروشی، قیمت اشیاء تاریخی در بازارهای بین‌المللی به میلیون‌ها دالر بالغ میشود، اما در بازارهای منطقه‌ای، به میلیون کددار تخمین زده میشود.

در شش ماه اخیر آثار تاریخی موزیم کابل به پیمانته زیادی در بازارهای منطقه برای فروش عرضه شده است. خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل، آقای «ویلیم ریو» در یک مصاحبه تلویزیونی خود گفت که: آثار باستانی که از موزیم کابل ربوده شده، در بازارهای پشاور بفروش میرسد.»

سازمان فرهنگی یونسکو نیز با تأثر اعلام داشت که چپاولگران موزیم کابل را کاملاً از آثار تاریخی خالی کرده‌اند. موزیم جلال‌آباد را خراب و برخی از آثار آن در غرب به فروش رسیده بدین‌سان به تمدن آسیایی، بزرگ‌ترین صدمه رسیده است.

کنجینه طلا تپه و سرگذشت آن:

کشف طلا تپه در شمال افغانستان، جهان را به حیرت انداخت، زیرا در هیچ بخشی از دنیای امروزی گنجینه ارزشمندی که انباشته از تمدن‌های گوناگون کهن باشد بروز نکرده است. باستان‌شناسان این گنجینه را با غنایم فراعنه مصر پادشاه تت خامون Keng Tatankhamun قابل مقایسه میدانند.

علاوتاً آثار طلا تپه، نموداری از ذخایر روم قدیم، یونان باستان، چین کهن، پارس پارینه، و هند پیشین میباشند و طلا یگانه افتخار تاریخ کهن ما و سرتاج تمدن کوشانی‌ها است.

مهمترین آثار طلایی که از کاوش قبرها بدست آمده عبارتند از: تاج طلا، قوچ طلا، گردن بند طلا، گوشواره طلا، شلشله طلا (چمکلی طلا)، سکه‌های طلا، پای بند طلا (پای زیب طلا)، ماتیکه طلا، انگشتر طلا، تاج طلا (این تاج از قبر شماره ۶ بدست آمده و یکی از شاهکارهای غنایم طلا تپه میباشد) طوق طلا، دست بند طلا، بازو بند طلا، موبند طلا، سنگوله طلا، قاب طلا، صندوقچه آرایش طلا، مرتبان سرپوش دار طلا، شانه عاج، چوب دست طلا، کمر بند مردانه طلا، خنجر پوش طلایی، شمشیر دسته طلا، دولفین‌های طلایی، الهه بالدار طلانی، الهه طلا آناهیتا، هیکل‌های رب النوع شراب و دختر پادشاه از طلا، مهر طلایی الهه آتینه و غیره. باستان‌شناسان برخی از این اشیاء را از لحاظ هنری بدینگونه شرح کرده‌اند.

تاج طلایی: این یکی از اشیای گرانبهای است که باستان‌شناسان را بحیرت اندر



ساخته. بلندی تاج ۱۳ سانتی‌متر است و طوری دیزاین گردیده که به آسانی به شش، پرچه تجزیه شده میتواند. ملکه یا نجیبه میتواند این تاج را هنگام سفر به آسانی قات نموده و یک بسته کوچک ساخته آنرا به خورجین اسب خود جا بدهد.

اکثر آثار طلا تپه از آثار وارده از تمدن‌های دوردست‌اند. اما تاج طلا که از چندین صدتوت‌های طلا به شکل شلشله ساخته شده، نشانگر صنعت خالص باختریان بوده که از خود دولت‌های مستقل و آزادی داشته‌اند. و این سر تاج تاجها مانند نخل‌های بلند ایستاده و جاودانه درخشش دارد. در تاج طلا، جواهرات کمتر دیده میشود زن تاجدار بر علاوه دارای گوشواره‌های طلا، دست‌بند طلا، پای‌بند طلا و چوب دست طلا می‌باشد.

تاج طلا، یکی با ارزش ترین گنجینه‌های بسیار پر بهای فرهنگی ما، در جمله ۲۱ هزار توت‌ه طلای ناب مکشوفه از طلا تپه است که نظیر آن‌ها در هیچ‌گوشه دنیا تا کنون دیده نشده است. این آثار بر اثر کاوش‌های مشترک باستان‌شناسان افغانی و اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۸ از شبرغان کشف گردید و در کوتی باغچه‌ارگ ریاست جمهوری نگهداری میشد. یک آلبوم رنگی از آثار مکشوفه در طلا تپه در همان آغاز بکمک شوروی‌ها در کشور جاپان بچاپ رسیده بود که مشاهده آن واقعا ساعت‌ها انسان را محظوظ و غرق افتخارات تاریخی کشور میساخت. اکنون شنیده میشود که آن گنجینه طلائی نیز به تاراج رفته است. اندکی در مورد آثار عمده طلا تپه از لحاظ هنری صحبت میکنیم تا هموطنان ما به ارزش آن بهتر پی ببرند.



الهه افروdit



شلشله طلا



تاج طلا

الهه طلائی افروdit Aphrodite: در میتولوژی (اسطوره) یونان قدیم الهه

افروdit، خدای عشق و زیبایی است. در اساطیر یونان و روم، الهه بصورت بالدار دیده شده است. در آثار طلا تپه الهه افروdit دارای بال بوده و خال پیشانی سبک هندی دارد که مجموعه آرت و هنریونان و باختری را نمایان میسازد.



رب النوع شراب Dionysias: مجسمه رب

النوع شراب با آریادنه Ariadne دختر پادشاه مینوس در حالت معاشقه دیده میشود. عاشق و

معشوق بالای اسپ باختری سواراند در حالیکه شخصی باده شراب را برای شان پیش میکند که نشانه صنعت یونانی، باختری را وانمود میسازد. در آرت یونان، قرار بر آن بوده است که معاشقه بالای پلنگ یا ببر صورت بگیرد، اما در اینجا رب النوع شراب بجای پلنگ، اسپ باختری را اختیار نموده است.

الهه اناهیتا Anahita: در تاریخ باستانی ما الهه اناهیتا خیلی مورد احترام بوده از دیدگاه زرتشتیان، فرشته نجات و فراوانی و آبیاری است. یونانیان الهه اناهیتا را در ردیف الهه افرودیت یا الهه عشق و زیبایی محسوب میکرده اند، در کشفیات طلا تپه، اناهیتا که دور و برش را حیوانات وحشی احاطه کرده در یک رواق معلق طوری ظاهر میشود که او حکمفرمای زمین، اجبار، و آسمانها باشد. هیکل اناهیتا یکی از شاهکارهای یونان - سیتی را تبارز میدهد.

الهه اتینه Athena: این الهه در یک مهر انگشتری مانند ظاهر میشود که با خود نیزه و سپر را حمل مینماید. بالای مهر نام الهه اتنه با خط یونانی واضح و برجسته نوشته

شده است. این الهه یونانی که مظهر حسن و زیبای است در میتولوژی یونانی خداوندگار جنگ، دانایی و مشوره میباشد. الهه آتنه دختر زئوس پادشاه یونان است.

دست بند طلا: دست بندهای طلا که هر کدام دوپوند وزن دارد، از قبر شماره دوم پیدا شده که قدامت آنرا باستان شناسان بین یکصد سال ق.م و یکصد بعد از میلاد تخمین میکنند. بدو کنار دست بند آهوان با چشمان درشت یاقوتی، گوشها و شاخها و سم شان بادانههای فیروزه برجسته مزین شده است که صنعت شیت سایبریائی را نمایان میسازد.

آثار دیگری که در «کنوز» طلا تپه دیده شده یک جوهر دولفین مروارید چشم که بالای آن الهه، مرغوله موی کیوپد که خدای محبت رومیها میباشد بصورت برهنه نشسته است. همچنان مرتبان سرپوش دار طلایی استوانه شکل که سرپوش آن مانند انار مزین گردیده در این آثار دیده میشود. گاو دو کوهانه خیالی که بالای نگین گرانبها کنده کاری شده گواه کلتور هندی است. غوزه طلا که با فیروزه های قلب نما تزئین یافته است. کمر بند مرد جنگجو، طلایی بوده و دارای ۹ سکه که با زنجیر بافی طلایی خاص مرتبط میشود و هیکل رب النوع بر روی سکهها که بالای شیرگران سوار و شیرهای دیگری نیز در پهلو دارد. و بالاخره میرسیم به قاب طلا که ۶۳۸ گرام وزن دارد و بشکل صدف ساخته شده و زیر سر مرد جنگجو گذاشته بود.

داکتر سریانیدی، رئیس هیات باستان شناسان شوروی در فبروری ۱۹۷۹ هنگامی که از حفریات طلا تپه و یمشی تپه واقع در جوار شبرغان فارغ گشت، ضمن گزارشی نوشت: «از گسیل غنایم طلا تپه که بکجا میباشند اطلاعی ندارم. به مجرد کشف آثار طلا تپه شایعات بر آن بود که آثار گرانبهادر طلا تپه به روسیه برده شده است. من بحیث رئیس تیم ارکیالوجی (باستان شناسی) به جهانیان آگاهی می دهم که آثار طلا تپه به

کابل موجود میباشد. اینکه حالا بکجا میباشد و چه واقعه‌ی بر آن بعمل آمده وابسته به جامعه ملل میباشد.»

داکتر سربانیدی علاوه میکند که «به نظر من باید این آثار گرانبها تحت مطالعات دقیق متخصصین قرار گیرند. و باید مردم دنیا از این غنایم ارزشمند دیدن نمایند تا همه از برازندگی کلتور و شاهکار نیاکان این مرز و بوم آگاه و متمتع گردند.» باستان‌شناس شوروی متذکر میگردد که: ... داستان طلا تپه در همین جا به پایان نمیرسد چه این گنجینه تنها به افغانها و یا روس‌ها و یا یونانی‌ها تعلق نمیگیرد، بلکه باید این شاهکار تاریخ به تمام بشریت تعلق بگیرد. زیرا آنها بخشی از تاریخ تمدن بشراند.^{۱۵۶})

من دوبار این گنجینه بی‌مثال طلایی را در کوتی باغچه ارگ در عهد دولتمداری ببرک‌کارمل و دکتورنجیب‌الله دیده‌ام و باری هم برای عده بی از ژورنالستان خارجی و اتشه‌های مطبوعاتی سفارتخانه‌های خارج در کابل در زمستان ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) در همان محل سابقه به نمایش گذاشته شد و همراه با خبر آن از تلویزیون از موجودیت آن به مردم خاطرجمعی داده شد. این همزمان با افواهایی بود که گویا آثار طلا تپه را روس‌ها هنگام خروج خود از افغانستان برده‌اند و اشیاء تقلبی بجای آن گذاشته‌اند.

در آغاز اشغال کابل بوسیله مجاهدین در اپریل ۱۹۹۲، تمام ساختمان‌های ارگ ریاست جمهوری بدست قوای انجیرحکمتیار افتاده بود و بعد ملیشای ازبک و جمعیت اسلامی بر آنجا حمله بردند و پس از جنگ‌های تن‌بتن سرانجام ارگ ریاست جمهوری و تعمیر وزارت دفاع بدست ملیشه‌های دوستم و اعضای جمعیت اسلامی درآمد. در آن زمان نزد اکثر اهل خبره و فرهنگیان کابل تشویش تلف شدن و بغارت رفتن این آثار موجود بود. و حتی زمزمه میشد که گویا این گنجینه بی‌صاحب توسط جنگجویان به تاراج رفته است. اما یک سال بعد من از شخص وزیر اطلاعات و فرهنگ وقت، احمدبشیرروییگر در مورد سرنوشت آثار طلا تپه پرسیدم و او جواب داد که پس از آخرین نمایش آثار مذکور برای دیپلماتان خارجی در اواخر سال ۱۹۹۱، تمام آن آثار در صندوق‌هایی مخصوص قفل و مهر و به بانک مرکزی سپرده شده است. امید است کسی از راز آن آگاه نشده باشد.

درسالهای قدرت یابی وسلطه مجاهدین و سپس طالبان برکابل که هردو گروه از درک وفهم ارزش میراث‌های فرهنگی عاجز بودند و بنابراین هریک از قوماندانان جهادی یا طالبان حاضر بودند گرانبها ترین اثرتاریخی را به بهای اندکی دراختیار قاچاق

^{۱۵۶} - کودتای ثور و پیامد های آن در افغانستان، از این قلم، صفحات ۲۷۰ - ۲۷۴

چیان آثار تاریخی و فرهنگی بگذارند، این تشویش نزد فرهنگیان کشور و نیز سازمان فرهنگی یونسکو موجود بود که ممکن است گنجینه طلاپه نیز مثل بسا آثار ارزشمند تاریخی موزیم ملی از سوی قوماندانان جهادی بخصوص قوماندانان شورای نظار بغارت رفته باشد. زیرا بار دیگر شایعاتی در مورد سرقت و فروش این گنجینه در لندن، پاریس، سوئیس و سایر کشورهای که قاچاق بین المللی آثار هنری در آنها رواج داشت پخش شد که این بار ارکان عمده دولت رئیس جمهور ربانی در این امر دست داشته اند.

در همان زمان خبرنگار بی بی سی در کابل، «ویلیم ریو» در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: آثار باستانی که از موزیم کابل ربوده شده، در بازارهای پشاور بفروش میرسد. «سازمان فرهنگی یونسکو نیز با تأثر اعلام داشت که چپاولگران موزیم کابل را کاملاً از آثار تاریخی خالی کرده اند. موزیم جلال آباد را خراب و برخی از آثار آن در غرب به فروش رسیده بدین سان به تمدن آسیایی، بزرگ ترین صدمه رسیده است.^{۱۰۷}

پس از فرار ربانی و مسعود از کابل در سپتامبر ۱۹۹۶، و تسلط طالبان بر کابل، طالبان اعلام داشتند که بانکهای افغانستان از هرگونه ثروتی تهی است و ۲۶ تن طلاپه پشوتوانه د افغانستان بانک نیز از طرف دولت ربانی بغارت رفته است، بنابراین سرنوشت گنجینه طلاپه با سرنوشت ۲۶ تن طلاپه پشوتوانه د افغانستان بانک بستگی داشت و این ذهنیت را خلق کرده بود که این گنجینه هم بسرقت رفته است. گرچه این شایعات توسط دولت سیار ربانی رد میگردد ولی کسی بدان باور نمیکرد.

اما خوشبختانه، قبل از اینکه گنجینه تاریخی طلاپه توسط تفنگداران تنظیمی یا طالبی تباہ گردد، مردی فرهنگ دوست و وطن پرستی چون عمراخان مسعودی از کارمندان ریاست باستان شناسی وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت، بادور اندیشی به این فکر می افتد تا برای حفظ و حراست میراثهای فرهنگی کشور کلیدیا کلیدهای صندوقی که ۲۲ هزار تکه طلاپه تاریخی طلاپه در آنها جابجا شده بود، در داخل قفل شکستاده شود. وی این نظر خود را با سایر اعضای هیات نگهداری کلیدها در میان میگذارد و خوشبختانه که همگی نظر وی را تائید و صحه میگذارند و با هم تعهد میسپارند که هرگون خطرناشی از این عملکرد را بجان بخرند و راز آن را تا فرارسیدن زمان مناسب به هیچکسی فاش نکنند.

روزهای و ماه ها و سالهای پرخطریکی پی دیگر سپری میگردد. هریک از قدرت مندان با تفنگ و ماشیندار میخوانند قفل این صندوق را باز و محتویات آنرا تصاحب

^{۱۰۷} - مجله پیام زن، شماره ۳۷

کندولی موفق نمیگردند تا آنکه دوره غارت و چپاولگری تنظیمهای جهادی با دوره سیاه فرهنگ ستیزی طالبان به پایان میرسد و گلیم قدرت طالبان از کشور برچیده میشود و زمان برای پیدایش وتولد دوباره این گنجینه فرهنگی فراهم میگردد. یاران کلیدبان عمراخان از اثر جنگ های میان تنظمی یا به خارج فرار میکنند و یا در وطن کشته و سربیه نیست میشوند. عمراخان مسعودی که آن همه ناهنجاریها را پشت سر گذاشته و در کابل باقی مانده بود، در سال ۲۰۰۳ میلادی اسرار ناگفته گنجینه طلا تپه را به مقامات ذیصلاح دولت حامد کرزی در زیرزمینی بانک مرکزی بشارت میدهد. روز ۲۵ اگست ۲۰۰۳ یکی از روزهای پرمیمت برای فرهنگ دوستان و شیفتگان گنجینه طلا تپه میهن ما افغانستان است که به همت و درایت این فرزند فداکار افغان گنجینه طلا تپه دوباره کشف و با شکستن قفل صندوق مورد نظرتوسط کارشناسی از جرمنی، چشم فرهنگ دوستان دوباره به آثار طلا تپه در زیرزمینی بانک مرکزی روشن میگردد و اینک بخشی از این گنجینه بازیافته در معرض دید و قضاوت جهانیان در شهرهای پاریس و نیویارک و واشنگتن دی سی به نمایش گذاشته شده است.

"عمرا خان مسعودی"، خصیت وطن پرست و فرهنگ دوستی است که با سعی و تلاش شخصی خود در دوران جنگ های میان گروهی مجاهدان و دوره طالبان، بیش از بیست هزار اثر موزه را از خطر نابودی نجات داد. و به پاس این خدمت بزرگ فرهنگی در سال ۱۳۸۴ جایزه "شاهزاده کلاوس" هلند را به خاطر نجات دادن گنجینه طلا تپه نصیب شد.

احسنت و افتخار به عمراخان مسعودی ، این شخصیت واقعاً وطن پرست و فرهنگ دوست که خطر کرد و گنجینه بزرگی از میراث های فرهنگی افغانستان را از تباهی و نابودی از چنگ چپاولگران و دزدان چراغ بکف نجات داد. جهانیان امروز از دیدن و تماشای این آثار انگشت حیرت به دندان میگزیند و به گذشته تاریخی افغانستان به دیده قدر می نگرند.

شلشله (یا چمکلی طلا): شلشله طلا که بطول چهل سانتی متر از پارچه های ریزه طلا و دانه نشان یاقوت و فیروزه شکل یافته، در اطراف یخن پیراهن زن نجیبه دوخته شده است. شلشله مذکور از قرن پنجم بدست آمده و مربوط بزنی می باشد که دارای گوشواره های فیروزه ای و پای زیب طلا بوده است.

ربالنوع شراب Dionysas

مجسمه رب النوع شراب با آریادنه Ariadne دختر پادشاه مینوس در حالت معاشقه دیده میشود. عاشق و معشوق بالای اسپ باختری سواراند در حالیکه شخصی باده شراب را برای شان پیش میکند که نشانه صنعت یونانی، باختری را وانمود میسازد. در آرت یونان، قرار بر آن بوده است که معاشقه بالای پلنگ یا ببر صورت بگیرد. اما در اینجا رب النوع شراب بجای پلنگ، اسپ باختری را اختیار نموده است.

الهه آناهیتا Anahita:

در تاریخ باستانی ما الهه آناهیتا خیلی مورد احترام بوده از دیدگاه زرتشتیان، فرشته نجات و فراوانی و آبیاری است. یونانیان الهه آناهیتا را در ردیف الهه افرودیت یا الهه عشق و زیبایی محسوب میکرده اند، در کشفیات طلا تپه، آناهیتا که دور و برش را حیوانات وحشی احاطه کرده در یک رواق معلق طوری ظاهر میشود که او حکمفرمای زمین، اجبار، و آسمانها باشد. هیكل آناهیتا یکی از شاهکارهای یونان - سیتی را تبارز میدهد.

الهه اتینه Athena: این الهه در یک مهر انگشتی مانند ظاهر میشود که با خود نیزه و سپر را حمل مینماید. بالای مهر نام الهه اتنه با خط یونانی واضح و برجسته نوشته شده است. این الهه یونانی که مظهر حسن و زیبای است در میتولوژی یونانی خداوندگار جنگ، دانایی و مشوره میباشد. الهه اتنه دختر زئوس پادشاه یونان است. دست بند طلا: دست بندهای طلا که هر کدام دوپوند وزن دارد از قبر شماره دوم پیدا شده که قدامت آنرا باستان شناسان بین یکصدسال ق.م و یکصد بعد از میلاد تخمین میکنند. بدو کنار دست بند آهوان با چشمان درشت یاقوتی، گوشها و شاخها و سمشان بادانه های فیروزه برجسته مزین شده است که صنعت شیت سایبریانی را نمایان میسازد. آثار دیگری که در «کُنوز» طلا تپه دیده شده یک جوهره دولفین مروارید چشم که بالای آن الهه، مرغوله موی کیوپد که خدای محبت رومیها میباشد بصورت برهنه نشسته است. همچنان مرتبان سرپوش دار طلایی استوانه شکل که سرپوش آن مانند انار مزین گردیده در این آثار دیده میشود. گاو دو کوهانه خیالی که بالای نگین گرانبها کنده کاری شده گواه کلتور هندی است. غوزه طلا که با فیروزه های قلب نما تزئین یافته است. کمر بند مرد جنگجو، طلایی بوده و دارای ۹ سکه که با زنجیر بافی طلایی خاص مرتبط میشود و هیكل رب النوع بر روی سکه ها که بالای شیرگران سوار و شیرهای دیگری نیز در پهلوی دارد.

و بالاخره میرسیم به قاب طلا که ۶۳۸ گرام وزن دارد و بشکل صدف ساخته شده و زیر سر مرد جنگجو گذاشته بود.

داکتر سریانیدی، رئیس هیات باستان‌شناسان شوروی در فروری ۱۹۷۹ هنگامی که از حفریات طلا تپه و یمشی تپه واقع در جوار شبرغان فارغ گشت، ضمن گزارشی نوشت: «از گسیل غنایم طلا تپه که بکجا میباشند اطلاعی ندارم. به مجرد کشف آثار طلا تپه شایعات بر آن بود که آثار گرانبه‌تر طلا تپه به روسیه برده شده است. من بحیث رئیس تیم ارکیالوجی (باستان‌شناسی) به جهانیان آگاهی می‌دهم که آثار طلا تپه به کابل موجود میباشد. اینکه حالا بکجا میباشد و چه واقعه‌ی بر آن بعمل آمده وابسته به جامعه ملل میباشد.»

داکتر سریانیدی علاوه میکند که «به نظر من باید این آثار گرانبها تحت مطالعات دقیق متخصصین قرار گیرند. و باید مردم دنیا از این غنایم ارزشمند دیدن نمایند تا همه از برزندگی کلتور و شاهکار نیاکان این مرز و بوم آگاه و متمتع گردند.» باستان‌شناس شوروی متذکر میگردد که: ... داستان طلا تپه در همین جا به پایان نمیرسد چه این گنجینه تنها به افغانها و یا روس‌ها و یا یونانی‌ها تعلق نمیگیرد، بلکه باید این شاهکار تاریخ به تمام بشریت تعلق بگیرد. زیرا آنها بخشی از تاریخ تمدن بشراند.^{۱۵۸}

اکنون که اندکی به اهمیت و ارزش تاریخی و هنری این گنجینه طلایی آشنایی پیدا کردیم باید بدانیم که قیمت واقعی آنها را تا کنون باستان‌شناسان نتوانسته‌اند تعیین کنند و صرف گفته‌اند که قیمت آن بالاتر از تمام قیمت‌هاست.

ولی بیانیید فرض کنیم که اگر هر تکه از این ۲۱ هزار تکه طلای ناب، تاریخی و هنری مثلا یک میلیون دالر ارزش داشته باشد جمعا ۲۱ میلیارد دالر میگردد که با این مبلغ میتوان افغانستان را پنج بار اگر مثل امروز هم خراب شود، دوباره اعمار و آباد کرد و برای مردم آن زندگی بمراتب بهتر از سالهای قبل از جنگ را فراهم نمود. اما از نظر دیرین شناسان این اندکترین قیمت این گنجینه طلایی خواهد بود. یعنی بمراتب بالاتر و بیشتر از ۲۱ میلیارد دالر ارزش مادی دارد.

پس با اندک محاسبه و سنجش میتوان تصور کرد که اگر خدای نخواستہ این گنجینه به یغما رفته باشد چقدر مصیب بزرگی هم از لحاظ فرهنگی و هم از جهت مادی متوجه مردم افغانستان گردیده که هرگز جبران‌پذیر نخواهد بود.

^{۱۵۸} - مجله آئینه افغانستان، چاپ امریکا، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲ - صفحات ۱۲۴-۱۲۱

من دوبار این گنجینه بی‌مثال طلایی را در کوتی باغچه ارگ در عهد دولتمداری ببرک‌کارمل و دکتورنجیب‌الله دیده‌ام و باری هم برای عده‌یی از ژورنالستان خارجی و اتشه‌های مطبوعاتی سفارتخانه‌های خارج در کابل در زمستان ۱۳۷۰ در همان محل سابقه به نمایش گذاشته شد و همراه با خبر آن از تلویزیون از موجودیت آن به مردم خاطرجمعی داده شد.

این همزمان با افواهاتی بود که گویا آثار طلا تپه را روس‌ها برده‌اند و اشیاء نقلی بجای آن گذاشته‌اند. در آغاز اشغال کابل بوسیله مجاهدین، تمام ساختمان‌های ارگ ریاست جمهوری بدست قوای انجنیرحکمتیار افتاده بود و بعد ملیشای ازبک و جمعیت اسلامی بر آنجا حمله بردند و پس از جنگ‌های تن‌بتن سرانجام ارگ ریاست جمهوری و تعمیر وزارت دفاع بدست ملیشه‌های ازبک و اعضای جمعیت اسلامی درآمد. در آن زمان نزد اکثر اهل خبره و فرهنگیان کابل تشویش تلف شدن و بغارت رفتن این آثار موجود بود. و حتی زمزمه میشد که گویا این گنجینه بی‌صاحب توسط جنگجویان به تاراج رفته است. اما یک سال بعد من از شخص وزیر اطلاعات و کلتور وقت احمدبشیرروییگر در مورد سرنوشت آثار طلا تپه پرسیدم و او جواب داد که پس از آخرین نمایش آثار مذکور برای دیپلوماتان خارجی در اواخر سال ۱۳۷۰، تمام آن آثار در صندوق‌هایی مخصوص قفل و مهر و به بانک مرکزی سپرده شده است. امید است کسی از راز آن آگاه نشده باشد.

یکی از گنجینه‌های حیرت‌انگیز آثار فرهنگ باستان کشور ما، کشف خزانة طلا و دیگر اشیاء و اجناس زرین و سیمین در «میرزکه» ولایت پکتیا و در نزدیکی گردیز است.

نظری به جنایات جنگی در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ در کابل

حکومت ربانی که از ۸ سرطان ۱۳۷۱ بدنبال حکومت پروفیسر صبغہ‌الله مجددی آغاز شده بود، می‌بایست در هشتم ماه میزان همان سال تعویض میشد. اما از آنجایی که شورای قیادی دو ماه دیگر نیز به دوره حکومت وی تمدید بعمل آورد، بنا بر آن آقای ربانی تا ماه جدی بر قدرت دولتی‌اش ادامه داد و سپس با دعوت شورای «اهل حل و عقد» خواست رهبری آینده را تعیین نماید.

شورای «اهل حل و عقد» در اواخر ماه جدی در کابل تشکیل شد و پس از جرح و بحث‌های ممتد سرانجام آقای ربانی را برای مدت دو سال دیگر بحیث رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان برگزید.

اما این گزینش با واکنش و مخالفت جدی حزب اسلامی و حزب وحدت مواجه شد. رادیو صدای امریکا شام ۱۹ جنوری ۱۹۹۳ (۲۹ جدی ۱۳۷۱ گزارش داد که حزب اسلامی به رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار در ایتلاف با حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌های افغانستان) بر شیوه انتخاب پروفیسر ربانی اعتراض کرده و مدعی است که در آن شورا جعل‌کاری صورت گرفته و بنابراین باید آقای ربانی از قدرت دولتی کنار برود و جای آنرا شورایی بگیرد و ظرف شش ماه آینده انتخابات برای تشکیل حکومت راه‌اندازی گردد. دولت هم برای تصفیه نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت از حومه شهر کابل که بزعم دولت، آن دو حزب همواره سبب برهم زدن نظم و آرامش در کابل میگردند، دست به عملیات خشونت‌آمیزی زده است و بدین سان شهر کابل یکبار دیگر آماج بمباران موشکی و توپخانه طرفین واقع شد.

در نخستین روز برخورد طرفین (۲۹ جدی ۱۳۷۱) ۷۲ نفر کشته و ۷۵ نفر زخمی از اهالی غیرنظامی در شهر گزارش داده شد که خرابی‌های فراوانی نیز به همراه داشته است.

به قول همین منابع، جنگ با شدت تمام میان نیروهای دولتی و افراد حزب اسلامی و حزب وحدت در شرق و جنوب و جنوب غرب و غرب کابل بوسیله موشک و خمپاره و سلاح‌های ثقیله برای چهارمین هفته بدون وقفه ادامه یافت که بر اثر آن هزاران انسان، شامل زن، مرد، کودک، جوان و پیر یا کشته شدند و یا عضوی از اعضای بدن خود را از دست دادند و برای تمام عمر معیوب و معلول گردیدند.

گزارش‌ها حاکی است که هزاران نفر کشته و هزاران نفر زخمی این جنگ بر جای گذاشته و ده‌ها هزار از ساکنین کابل با وجود سردی توان فرسای زمستان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده و بسوی جلال‌آباد و پاکستان و یا بطرف مزار شریف و روسیه فدراتیف فرار کرده‌اند و آنهایی هم که امکان فرار از شهر را نیافته‌اند و در آنجا هنوز اجباراً باقیمانده‌اند، در منازل بدون وسایل حرارتی و بدون برق و آب و حتی بدون غذای کافی بسر می‌برند. زیرا براثر فیر راکت‌ها هیچ ساختمانی در شهر یافت نمی‌شود که صدمه کلی ندیده باشد و احیاناً اگر ساختمانی از اصابت راکت و توپ خطا شده باشد، اما شیشه‌های آن از اثر فیرهای ثقیله در نزدیک آن، همگی از هم فرو ریخته است و

مردم بجای شیشه، تکه‌های نخی را روی پنجره‌ها نصب کرده‌اند تا اندکی از سردی جانسوز هوا جلو گرفته باشد.

این تنها نیست، دزدی، قتل، غارت دارایی مردم تحت سلطه یک حزب توسط افراد حزب مخالف و تجاوز بر ناموس مردم یک کار عادی جنگجویان است. هیچکسی به کسی تن نمیدهد. و هیچ قدرتی توان جلوگیری این همه جنایات و کشت و کشتار و غارت و اختطاف و بی‌بندوباری را در شهر ندارد. دست همه مجاهدین بر ماشه سلاح‌شان قرار دارد و با اندک‌ترین بی‌باکی و اشتباهی، آتش جنگهای مذهبی، قومی و ملیتی در میگیرد و تا هفته‌ها دوام می‌آورد. بر اثر ادامه و شدت این جنگ، تمام سفارتخانه‌های کشورهای متحابه، بشمول سفارتخانه پاکستان و ایران و عربستان سعودی در کابل مسدود شده و کارمندان آن سفارتخانه‌ها دوباره به کشورهای خود مراجعت کرده‌اند. خدمات امدادی ملل متحد و سایر موسسات خیریه بین‌المللی در این شهر متوقف شده و مجروحین جنگ به علت فقدان ادویه و معالجه و نبودن برق برای عملیات جراحی آنها، اکثراً تلف شده و میشوند.

بنابر گزارش رادیو صدای امریکا در شام ۱۶ فبروری ۱۹۹۳ (۲۶ دلو ۱۳۷۱) در دومین روز آتش‌بس (که بر اثر وساطت جنرال حمیدگل، سابق رئیس اداره استخبارات مرکزی پاکستان، در کابل نافذ شد) عده‌یی از زنان محله افشار واقع در غرب کابل مربوط به حزب وحدت، مقابل دفتر ملل متحد در شهرنو کابل تجمع نموده از قتل مردان و جوانان خود و از تجاوز بر ناموس زنان و دختران جوان محله و چپاول دارایی مردم آن محل شکایت کردند و خواستند که هر چه زودتر جلو این جنگ تباهن گرفته شود تا بیش از این مردم مظلوم شهر بدبخت نگردند.

در حالیکه هیچیک از طرف‌های درگیر، در این جنگ موفقیت چشمگیری جز کشتار و ویرانی نداشتند، طرف مقابل خود را ملزم به اعمال وحشیانه و جنایات نادیدنی و نابخشیدنی مینمودند و دلیل و توجیهی برای اعمال بالمثل خود می‌پالیدند.

بنابر گزارش خبرگزاری فرانسپرس، این جنگ که بلا وقفه برای چهار هفته ادامه یافت، اقلاً پنج‌هزار کشته و بیست‌هزار مجروح بر جای گذاشته و در حدود یک میلیون نفر از ساکنان کابل مجبور به مهاجرت از شهر شده‌اند. از این ارقام میتوان وحشت و شدت جنایات جنگ ماه دلو ۱۳۷۱ را حدس زد.

بتاریخ ۲۲ دلو مطابق ۱۲ فبروری ۹۳ جنرال حمید گل و قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان با چند شخصیت عربی وارد کابل شدند و با جوانب درگیر به

تماس آمدند و طی ملاقات‌های متعدد خویش سرانجام یک آتش‌بس موقت به تاریخ ۱۵ فبروری مطابق ۲۵ دلو، نافذ شد. این آتش‌بس به شهریان کابل فرصت داد تا بهر وسیله ممکن خود را از تیررس جنگ بدر بکشند و به کارکنان خدماتی و کمک‌رسانی ملل متحد و صلیب‌احمر بین‌المللی امکان داد تا به کمک‌های بشر دوستانه خویش در این شهر جنگ‌زده و گرسنه ادامه بدهند و تعدادی از مجروحین جنگ را از شهر خارج نمایند.

شکی نیست که هر دو طرف درگیر از تجارب و نیروی کافی جنگی برخوردارند و دلایلی هم برای ادامه جنگ و کسب قدرت موقت خود دارند. اما این دلایل و این تجارب جنگی اکنون که نه رژیم کمونیستی بر سر کار است و نه قشون سرخ شوروی در کشور وجود دارد. نباید برتر از حیات هزاران انسان این وطن و بالاتر از تباهی و تخریب هزاران ساختمان شخصی و دولتی و تاسیسات اقتصادی و خدماتی و فرهنگی این کشور پنداشته شود.

و اما چشم مردم کابل پیش از همه متوجه کشورهای اسلامی منطقه و توجه بشرخواهانه سازمان ملل متحد است تا مساعی خود را در جهت قطع عاجل جنگ و اعاده صلح و امنیت در کشور افغانستان بکار گیرند.

در نخستین هفته جنگ جنوری ۱۹۹۳، پادشاه عربستان سعودی، قطع فوری جنگ را در کابل از طرفهای درگیر تقاضا نمود و رفع اختلافات را از طریق مذاکرات مستقیم در مکه معظمه خواستار شد.

گرچه این تقاضا از طرف نوازشریف صدراعظم پاکستان تائید و پشتیبانی گردید، مگر هیچ‌یک از طرفین درگیر جنگ حاضر به تعمیم این تقاضا نگردید.

متعاقباً پادشاه سابق افغانستان مقیم ایتالیا، پس از یک خاموشی طولانی، اعلامیه‌نی پخش و در آن جنگ بخاطر قدرت را محکوم کرد و پیشنهاد نمود تا یک لویه جرگه اضطراری از سران و مشران افغان دایر گردد و این لویه جرگه رهبری موقت دولت افغانستان را تعیین نماید. سپس قانون اساسی و قانون انتخابات تدوین شود و بر طبق آن انتخابات تحت نظارت سازمان ملل برای حکومت آینده افغانستان صورت گیرد. اگرچه این پیشنهاد شاه سابق در میان خود افغانهای درگیر با استقبال روبرو نشد، مگر در میان افغانهای مقیم پاکستان دلچسب واقع شد و از آن حمایت خود را ابراز داشتند.

واقعیت این است که تا زمانی که قوت‌های مسلح تنظیمی حاضر به خلع سلاح نگردند، امکان صلح دایمی و سرتاسری در افغانستان بعید به نظر می‌آید. و این خلع سلاح عمومی هنگامی ممکن شده می‌تواند که رهبران تنظیم‌ها و احزاب مسلح، از صمیم

قلب نسبت بیکدیگر باور و اعتماد پیدا کنند و سلاح دست داشته خود را به وزارت دفاع ملی افغانستان تسلیم نمایند. و این اعتماد نسبت به همدیگر زمانی حاصل شده میتواند که رهبری کشور به غیر از رهبران احزاب و تنظیمهای جهادی از میان شخصیت‌های اجتماعی که دارای وجاهت ملی و بین‌المللی باشد و به هیچیک از احزاب حالیه و سابقه افغانستان منسوب نباشد و از طرف لویه جرگه عنعنوی و تاریخی افغانستان در تحت نظارت نماینده خاص ملل متحد برگزیده شده باشد.

معهداً با تعیین یا انتخاب یک رهبر ملی، مشکل افغانستان حل نمی‌شود. زیرا این رهبر به همکاری صمیمانه تنظیمهای مسلح احتیاج دارد و ممکن است هنگامی به این همکاری تن در داده شود که در دولت موقت اقلاً یک یک نماینده از احزاب و تنظیمهای جهادی عضویت داشته باشد تا در فیصله‌ها و تصامیم دولت خود را شریک و مکلف و مسؤل احساس کنند. علاوه یک چنین دولتی می‌باید کم از کم از ۲ تا ۳ سال وقت داشته باشد تا همزمان با تدوین قانون اساسی و قانون انتخابات، به تشکیل اردوی ملی بپردازد و در عین حال به جمع‌آوری سلاح ثقیله و تذخیر آن در محلی مناسب اقدام کند و پس از تحقق این کارها، انتخابات برای حکومت آینده تحت نظارت ملل متحد صورت گیرد. در غیر این صورت حکومت‌های موقتی و کم دوام قادر به تامین صلح در کشور نیست ولو از جانب قوی‌ترین حزب جهادی رهبری گردد. زیرا سایر احزاب هر کدام تا دندان مسلح‌اند و با کوچکترین اشتباه حزب بر سر اقتدار، بزرگترین عکس‌العمل را در برابر آن نشان خواهند داد و بدینسان اجباراً دولت متوسل به زور می‌گردد و صلح خدشه‌دار میشود.

بهرحال همزمان با اعلامیه شاه سابق، احزاب اپوزیسیون دولت برهان‌الدین ربانی، یعنی شش حزب دیگر که از موضع‌گیری حزب اسلامی در ایتلاف با حزب وحدت، جانبداری میکردند، در شهر جلال‌آباد گرد هم آمدند. و طی دو روز جلسات خویش که با حضور داشت سفرای پاکستان و عربستان سعودی در آن شهر برگزار شد، فیصله‌نامه‌یی صادر کردند که در آن توقف فوری جنگ در کابل تقاضا شده بود و احیاء شورای قیادی دولت را توصیه میکرد و اشتراک پروفیسر ربانی را در مذاکرات صرف به عنوان رهبر جمعیت اسلامی شرط می‌گذاشت و ظرف یکسال انتخابات را برای ریاست دولت اسلامی قید کرده بود. متأسفانه که این فیصله‌نامه به حال مردم و شهریان کابل فایده‌ای نکرد و جنگ با تمام شدت خود در پای‌تخت کشور تا سه هفته دیگر ادامه یافت و سبب ویرانی کلی شهر و کشتن و مجروح شدن هزاران انسان مفید جامعه شد.

به تاریخ ۲۵ فروری (۶ حوت) حکومت پاکستان از جناح‌های درگیر تقاضا نمود تا برای رفع اختلافات‌شان به پاکستان بیایند. در عین حال یک چنین تقاضای از جانب جمهوری اسلامی ایران نیز بعمل آمد و برخی تنظیم‌ها و رهبران افغانی بشمول آقای حکمتیار، آمادگی خود را به مذاکرات تهران ابراز نمودند. سرانجام رهبران تنظیم‌ها در اول مارچ ۱۹۹۳ مطابق (۱۰ حوت ۷۱) به پاکستان رفتند و پس از ۶ روز جرح و بحث به تاریخ ۷ مارچ (۱۶ حوت) در پای یک موافقتنامه پنج فقره‌ای در منزل نواز شریف صدراعظم پاکستان در حالیکه ترکی فیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی و آقای بروجردی معاون وزارت خارجه ایران هم حاضر بودند، امضاء گذاشتند. این موافقتنامه، حکم میکرد که:

- ۱- آقای ربانی برای ۱۸ ماه دیگر بحیث رئیس‌جمهور و آقای حکمتیار بحیث صدراعظم افغانستان شناخته شوند.
- ۲- ظرف دو هفته پس از امضای موافقت‌نامه، صدراعظم کابینه‌اش را به مشوره رئیس‌جمهور و رهبران تنظیم‌ها تشکیل و اعلان خواهد نمود.
- ۳- انتخابات تا ۱۸ ماه آینده باید براه انداخته شود. بگونه‌ایکه کمیسیون انتخابات با صلاحیت کامل تشکیل گردد و در آن همه تنظیم‌ها شرکت داشته باشند. البته کمیسیون مذکور مجلس موسسان را تشکیل میدهد که در مدت ۱۸ ماه بعد از امضای توافقات قانون اساسی را تدوین و انتخابات برای انتخاب رئیس‌جمهور و پارلمان به راه انداخته خواهد شد.
- ۴- وزارت دفاع توسط یک شورای ۱۸ نفری رهبری خواهد شد. این شورا وظیفه دارد تا اولاً اردوی ملی را ایجاد و تمام سلاح‌های ثقیله را جمع‌آوری و به وزارت دفاع تسلیم نماید، ثانیاً امنیت را در شاهراه‌ها تامین کند، ثالثاً از وجوه پولی وزارت دفاع کنترل به عمل آورد تا از بودجه آن وزارت هیچ تنظیمی برای تامین منافع شخصی و مستخدمین مسلح استفاده ننماید. و رابعاً وظایف یومی وزارت دفاع را به پیش ببرد.
- ۵- رهایی اسراء از هر جناحی که باشد، بدون قید و شرط از طرف جوانب درگیر.
- ۶- بازگرداندن ملکیت‌های شخصی و دولتی به مالکان اصلی که از طرف تنظیم‌ها تصرف شده باشد. مواد دیگر این موافقت‌نامه تصریح میکند که کمیسیونی برای ارزیابی نظام پولی در کشور بر طبق قوانین بانکی موظف خواهد شد. همچنان کمیسیونی برای رفع مشکلات شهریان کابل از لحاظ مواد خواربار و محروقات گمارده خواهد شد و

بالاخره کمیسیون با صلاحیتی از تمام تنظیم‌ها به شمول نمایندگان سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی برای نظارت بر آتش‌بس موظف خواهد شد.

این موافقت‌نامه با داشتن این مواد سودمند برای تحقق صلح دایمی در کشور از طرف تمام رهبران تنظیم‌های جهادی (به استثنای مولوی خالص) عصر روز ۷ مارچ ۱۹۹۳ مطابق ۱۶ حوت ۱۳۷۱ به امضاء رسید. فردای آن یعنی به تاریخ ۸ مارچ تمام رهبران افغانی با صدراعظم پاکستان توسط طیاره مخصوص عازم عربستان سعودی شدند. در عربستان سعودی این رهبران با ملک فهد پادشاه آن کشور ملاقات و روی مواد موافقت‌نامه صحبت کردند.

نکته اساسی‌ایکه رئیس جمهور ربانی با صدراعظم جدید آقای حکمتیار روی آن اختلاف نظر داشتند، بودن و نبودن احمدشاه مسعود در مقام وزارت دفاع افغانستان بود. رئیس جمهور بقای احمدشاه مسعود را در پست وزارت دفاع میخواست ولی صدراعظم برطرفی او را از این پست، سرانجام پس از پنج‌روز مشاجره و میانجیگری ملک فهد این معضله گویا حل گردید و بنابر تقاضای رئیس جمهور، پادشاه عربستان سعودی و صدراعظم پاکستان به عنوان تضمین کنندگان صلح دایمی در افغانستان در پای این موافقت‌نامه امضاء گذاشتند (۱۲ مارچ ۱۹۹۳ مطابق ۲۱ حوت ۱۳۷۱ ش)

همچنان دولت ایران نیز یکروز بعد (۱۳ مارچ) در تهران در پای این موافقت‌نامه به عنوان تضمین کننده امضاء گذاشت و ضمن آرزومندی از سران افغانی بخاطر قطع مخاصمت، از کشورهای کنفرانس اسلامی تقاضا نمود تا ایران را در اعزام عساکر صلح به افغانستان یاری رسانند. مگر این پیشنهاد ایران از جانب مولوی خالص و آقای سیاف رهبر اتحاد اسلامی با مخالفت روبرو شد و جامه عمل نپوشید.^{۱۵۹}

آنچه اعتبار این موافقت‌نامه را ضعیف و خدشه‌دار میساخت، این بود که در این موافقت‌نامه برای جنبش ملی - اسلامی افغانستان تحت رهبری عبدالرشید دوستم نقشی قایل و در نظر گرفته نشده بود در حالی که جنبش ملی - اسلامی امروزه یک قدرت پنداشته میشود و احتمال داشت برای احقاق حقوق خود متوسل به زور گردد و مجدداً آتش جنگ‌های ملیتی و قومی و قدرت‌گیری در کابل مشتعل گردد.

زیرا جنرال دوستم در سقوط دولت نجیب‌الله و انتقال قدرت به مجاهدین نقش غیرقابل انکاری بازی کرده است.

^{۱۵۹} - مجله آئینه افغانستان، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲ - صفحات ۱۲۴-۱۲۱

بهرحال توافقات اسلام‌آباد مثل فیصله پشاور در آپریل ۱۹۹۲، گره از مشکل جنگ قدرت طلبی و قدرت نمایی نگشود و کابینه جدید تا ۴۵ روز دیگر اعلان نگردید. بالاخره مذاکرات در حالیکه جنگ در کابل ادامه داشت برای تشکیل حکومت آقای حکمتیار در جلال‌آباد به دعوت شورای جهادی آن ولایت آغاز شد و پس از سه هفته گفتگو توافق بر کابینه جدید حاصل شد و مسایل جنجال برانگیز مانند پست وزارت دفاع و وزارت داخله عجالاً حل گردید. احمدشاه مسعود از وزارت دفاع استعفا داد و در جبل‌السراج سنگر گرفت و جنگ آهسته‌آهسته در کابل خاموش شده رفت.

بدین سان در حالیکه راکت پرانی بر کابل قطع شد، اما اختطاف و آدم‌ربایی بشدت خود باقی ماند. تجاوزات نامشروع و ضداخلاقی و ضد اسلامی، اختطاف دختران بالغ و نابالغ، ربودن پسر بچه‌های تازه جوان کار عادی و روزمره گروه‌های متحارب و متخاصم بود. این وضع تا قوس ۱۳۷۲ ادامه داشت. تا آنکه ناگهان در صبحدم بسیار سرد زمستان در تاریخ اول جنوری ۱۹۹۴ (۱۱ جدی ۷۲) ناگهان جنگ بین نیروهای جنبش ملی - اسلامی در ائتلاف با حزب اسلامی و حزب وحدت از یک سو و نیروهای دولتی و حزب اتحاد اسلامی و حرکت اسلامی از جانب دیگر در گرفت و شهر کابل را یکبار دیگر در حالیکه سردی زمستان بیداد میکرد، به آتش و خون کشید. جنگ اول جنوری ۱۹۹۴ (برابر با ۱۱ جدی ۷۳) ساعت پنج صبح شروع شد. نقاط درگیر جنگ، رادیو تلویزیون، منطقه ارگ، میدان هوایی، چارراهی پشتونستان، جاده نادر پشتون، بالاحصار، جاده مکروریان، تپه مرنجان، باغ وحش و سایر نقاط بود.

گفته میشود در هر دقیقه ده‌ها فیر راکت و توپ و اورگان صورت میگرفت که بیشتر آن به منازل مسکونی ساکنان شهر اصابت میکردند و فاجعه به بار می‌آوردند. در روز اول جنگ در شفاخانه صلیب سرخ تقریباً ۱۷۰۰ زخمی انتقال گردید که به علت عدم بستر و چپرکت در دهلیزهای شفاخانه روی سنگفرش‌های سرد پهلوی هم قرار داده میشدند. ۹۹ درصد از این زخمی‌ها از عدم واریسی و معالجه فوری تلف شدند.

سفارت ایران در کابل از طرف‌های درگیر تقاضای آتش‌بس نمود اما کسی به تقاضای سفیر گوش نداد. روز ۷ جنوری مواضع دولتی بوسیله طیارات شورای ایتلاف بمباران گردید و گفته شد این جنگ تا زمانی ادامه خواهد داشت که آقای ربانی از قدرت دولتی استعفا بدهد. بر اثر این بمباران زمینی و هوایی در حدود ۲۰۰۰ کودکان و مادران در شفاخانه‌های مرکز یعنی جمهوریت روغتون و وزیر اکبرخان پناه برده بودند. بتاريخ ۸ جنوری حکومت امریکا اعلامیه بی پخش و از طرف‌های درگیر تقاضا بعمل آورد تا

مسائل متنازع فیه خود را از طریق مذاکره و مفاهمه حل نمایند. طرف‌های درگیر نیز برای خروج اتباع خارجی صرف یکروز آتش بس را قبول کردند و مجدداً بجنگ پرداختند.

متعاقباً سرمنشی ملل متحد و سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی در ۱۰ جنوری از طرف‌های درگیر خواهش آتش بس نمودند. در یازدهم جنوری خبر آتش سوزی سرای شهزاده (عمده‌ترین مرکز تبادل اسعار خارجی در کابل) همراه با غارت و چپاول میلیونها دالر امریکایی از آنجا گزارش داده شد.

بنابر گزارش منابع ملل متحد ظرف ده روز اول جنگ که سنگین‌ترین و هولناک ترین جنگها در کابل خوانده شده، حدود ۶۰ هزار نفر از کابل خارج شده راه جلال آباد و پاکستان در پیش گرفتند و یکروز بعد از آمادگی پاکستان برای میانجیگری میان طرفهای درگیر، پاکستان سرحد خود را بر روی مهاجرین افغانی مسدود کرد (۱۳ جنوری ۹۴).

بنابر گزارش‌های ملل متحد ظرف سه هفته اول جنگ در کابل حدود یکصد هزار نفر از فراریان جنگ‌های کابل به پاکستان داخل شده بودند. در تاریخ ۱۸ جنوری رئیس جمهور پاکستان (فاروق لغاری) و پادشاه عربستان سعودی ملک فهد ضمن اعلامیه مشترکی در ریاض از طرف‌های جنگ در کابل تقاضای آتش بس نمودند. اما هیچیک از طرف‌های درگیر به این تقاضای دو زعیم ولی نعمت اعتنایی نکردند.

منابع صلیب احمر بین‌المللی در کابل گزارش دادند که بر اثر جنگ‌های اخیر در کابل تا تاریخ ۲۲ جنوری ۱۹۹۴، ۶۰۰ نفر کشته و ۸۰۰۰ نفر زخمی از اهالی غیر نظامی صدمه دیده است.

رادیو بی بی سی، شام ۳۱ جنوری گزارش داد که جنگ‌های شدیدی در بغلان، جوزجان، فاریاب میان نیروهای مخالف رخ داده است و بر اثر جنگ‌های ۳۰ روز ماه جنوری در کابل ۱۱۰۰۰ نفر زخمی و یا تلف شده‌اند. تنها روز اول فبروری ۱۹۹۴، ۴۶۰ راکت بر شهر کابل فیر شد که بدون مبالغه ۴۶۰ نفر کشته یا زخمی بدنبال داشته است.

به تاریخ ۶ فبروری بی بی سی، ضمن تبصره‌یی گفت: در جنگ‌های پنج هفته گذشته در کابل، تعداد ۱۰۰۰۰ نفر کشته و ۸۰۰۰ نفر زخمی شده‌اند. بدینگونه استنباط می‌گردد که جنگ در هر روز حدود پنجد تن از شهریان را مجروح یابد یار عدم میفرستاده است. به سخن دیگر جنگ از آغاز ماه فبروری ابعاد گسترده‌تر کسب نمود و رقم مجموعی تلفات و زخمی‌ها از یازده هزار، ظرف یک هفته بعدتر به ۱۸ هزار بالا رفت.

رئیس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، «داکتر ارماکورا» ضمن راپوری در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان از جنوری ۱۹۹۴ به بعد گفت: جنگ‌های فعلی در کابل در مقایسه با ۱۴ سال گذشته از هر لحاظ بی نظیر می‌باشد. در جریان ۴۵ روز جنگ از ماه جنوری گذشته به بعد، ۴۰۰ هزار نفر از باشندگان کابل مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند و از جمله ۲۵۰ هزار نفر به جلال‌آباد فرار کرده بودند. یکی از دلایل امکان فرار از کابل به جلال‌آباد یا قندهار و غیره نقاط دور و نزدیک، آتش‌بس یک هفته‌یی بود که بر اثر تلاش‌های مولوی حقانی از تاریخ ۱۵ فبروری میان گروه‌های متخاصم نافذ شد. و این مصادف به ایامی بود که ملل متحد هیاتی را تحت ریاست محمود مستیری غرض بررسی بحران افغانستان بتاريخ ۱۳ فبروری تعیین کرده بود.

در این جنگ‌ها که به قول رادیوهای جهان وحشتناک‌ترین و سنگین‌ترین جنگ در کابل خوانده شده، مناطق، شاه شهید، جاده میوند، خرابات و بارانه، شوربازار، جاده‌نادر پشتون، دروازه لاهوری، باغ علیمردان، تپه مرنجان، نورمحم دشاه مینه، قلعه زمانخان، مکروریانها و بی‌بی مهر و شدیداً صدمه دیده، هزاران خانه ویران یا حریق شده است. و هزاران نفر کشته و یا مجروح برجای گذاشته است.



گوشه بی از ویرانه های کابل بر اثر جنگ های تنظیمی

این جنگ هستی‌سوز که بر سر خرابه‌های کابل آغاز یافته از جانب «شورای عالی هم‌آهنگی» (یا ایتلاف حکمتیار و جنرال دوستم) تا هنگامی ادامه خواهد یافت که رئیس جمهور ربانی از قدرت استعفی بدهد. در این جنگ حزب وحدت در آغاز بی‌طرفی خود را حفظ نمود، اما در ماه فبروری ۱۹۹۴ در تاریخ‌های ۱۲ و ۲۰ بر ضد قوای

دولتی در دهمزنگ و ساحه پوهنتون به عملیاتی دست زد که اجباراً او را در جبهه شورای هم آهنگی سوق میداد.

رسانه‌های گروهی این نکته را فاش ساخته اند که قبل از آغاز جنگ ماه جنوری، یک موافقت‌نامه بین همایون جریر نماینده حزب اسلامی و یکی از معاونان جنرال دوستم در ازبکستان به امضاء رسیده بود که بر اساس آن، ائتلاف آن‌ها مسلم شد و بر طبق آن حزب اسلامی دشت سقاوه واقع چهار آسیاب را در اختیار طیارات جنگی دوستم قرار داد تا جنگنده‌های دوستم در سوخت‌گیری از آن استفاده نموده و به سهولت بتواند هدف‌های خود را در کابل بمباردمان نماید. ولی این موضوع از جانب حزب اسلامی رد شده است.

بهرحال، مشکل است باور کرد که دو دشمن دیرینه و از لحاظ اندیشه و تفکر دو قطب متضاد، بدون توافق قبلی و مشخص ساختن حدود صلاحیت‌ها و اشغال مقامات مهم دولتی (البته در صورتیکه موفق به شکست دولت ربانی میشدند) در یک صف قرار گیرند و با نیروهای دولتی به جنگ پردازند.

بدستور وقوماندۀ احمدشاه مسعود و ربانی و سیاف، خون افشانی و کشتار عام مردم افشارکابل که در دو روز (۱۰ و ۱۱ فبروی ۱۹۹۳ م) صورت گرفت، تعداد تلفات انسانی را بیشتر از چهار هزار انسان برشمرده اند. کتاب «جنگ های کابل» (۱۳۷۱-۱۳۷۵ ش)، تألیف جنرال سید عبدالقدوس شرحی مفصل و دقیق از این جنایت هولناک را باز گو نموده است که خواندن آن «مو براندام آدمی راست میکند، آنانی که از ظلم و ستم امیر عبدالرحمن خان در حق هزاره ها سخن میزنند، یک بار این کتاب را ورق بزنند تا از عمق فاجعه حکومت اسلامی برهان الدین ربانی - مسعود - سیاف و شیخ آصف محسنی و شرکای دیگر شان بهتر آگاه شوند. برگهای از فاجعه افشار را از قلم جنرال سید عبدالقدوس سید، نقل میکنیم:

« **فاجعه افشار:** میرهن است که شهروندان کابل، تاریخ خونین و پرمخافتی را در جریان جنگهای تنظیمهای مجاهدین (۱۳۷۱-۱۳۷۵ خورشیدی) سپری کرده اند، در این میان قتل عام در افشارکابل مورخ ۲۱ و ۲۲ ماه دلوسال ۱۳۷۱ یکی از غمبارترین و دهشت بار ترین آنهاست.

درافشارکشتار انسانیهای بیگناه وفجایع انجام شده تا سرحد «ژنوساید» نسل کشی انجامیده است.

با دنبال نمودن جریان عملیات محاربوی و تهاجم برافشار می توان به بخشی از جنایاتی که در آنجا به وقوع پیوسته پی برد، ابعاد قساوت و بی رحمی چنان گسترده است

که خواندن و نوشتن هرواقعه آن، انسان را به وحشت اندر میکند، زنان، مردان، کودکان بیرو جوان به بیرحمی کشته شده، آنهاییکه از فاجعه افشارجان به سلامت برده اند، با زخم های عمیق روحی و روانی با دشواری، اکنون به زندگی ادامه میدهند.

آنچه در جریان تهاجم به افشارتفاق افتاده بسیار گسترده و پهناورتر از خود جنگ و قلمرو آن است، در اینجا سران و فرماندهان (مجاهدین؟) با استفاده از باری ازدین و مذهب و برانگیختن عصبیت های مذهبی و قومی بخاطر حفظ جلال و جبروت شان، دست به قتل عام زده اند. با خدعه و عوامفریبی تسنن را در برابر تشیع، پشتون و تاجیک را در برابر هزاره به انتقام کشی های خونین واداشته اند. دامنه کشتار جمعی، تجاوز بر زنان، چوروچپاول، گروگانگیری، اسارت و عملکردهای وحشیانه بسیار فراتر از شکنجه های قرون وسطایی کشیده شده است. مولف زیر عنوان جنایات جنگ در افشار کابل ادامه میدهد:

جنگ در افشار کابل میان جناحهای رقیب مجاهدین، ازیکسو ربانی- مسعود و سیاف و محسنی و ازسوی دیگر «مزاری و هینت رهبری حزب وحدت»، یکی از برهه های تزاژیک و فاجعه بار جنگهای کابل است. این جنگ مولود جنون عظمت طلبی، تعصب و عصبیت های مذهبی و قومی، پوتنسیال وحشتناکی ر ادرخونریزی و کشتار هموطنان بیگناه از خود نشان داد. بررسی و تحقیقات مدافعان حقوق بشر نشان میدهد که در جریان جنگ در افشار، محلات مسکونی مردم در مقایسه با قرارگاه حزب وحدت اسلامی که در انستیتوت علوم اجتماعی قرار داشت، هدف آتشباری های بیشتری اسلحه ثقیل، توپچی، راکت و تانک قرار گرفته است. این مسئله نشانگر آنست که انتقامجویی های مذهبی و قومی منبع اصلی عملیات تهاجمی بر افشار بوده، شهروندانی که تعلق جنگی نداشتند، به جرم شیعه بودن و سکونت در یک ساحه شیعه نشین فجیعانه کشتار گردیده اند.

عملیات تهاجمی سازمان یافته بر افشار، مورخ ۲۱ و ۲۲ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی تحول جدیدی را در شیوه جنگیدن مجاهدین علیه یکدیگر ارانه داد، در این جنگ فاکتورهای مذهبی و نژادی کاملاً مشهود گردید، انتقامجویی ها که در میان گروههای مجاهدین شدت یافته بود به وحشیانه ترین و کم نظیرترین شکل آن به نمایش گذاشته شد.

با نگاهی به گزارشات سازمانهای مدافع حقوق بشر جهانی، چشمدید ها و روایاتی کسانی که خود جریان جنگها و کشتارها را در افشار دیده اند، انسان را به

واقعات دردناکی مواجه می سازد، شهروندان بیگناه و معصوم در یک جنگ تبهکارانه و انتقام گیری هولناک قربانی گردیدند.

هزاران زن و مرد، هزاران فرزند دلبند و دوشیزه نوباوه، هزاران جوان نورسته درخانه و کاشانه شان در اثر انتقامگیری وحشیانه، یا از اثرات شکاری ها و هجوم ها کشته شده، یا اسیر گرفته شده و مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند، مردان به اردوگاه های کارشاقه و اجباری مربوط سیاف و مسعود شبیه اردوگاه های فاشیسم هتلری به انتظار مرگ فرستاده شدند.

به اساس یک گزارش رسمی (از سوی آقای حمدالله، حقوقدان، فعلاً مهاجر در شهر فرانکفورت آلمان)، از این جنگ از جمله «۸۰۰» تن افراد اسیر شده که دارای سنین ۱۰-۳۵ ساله بودند «۷۵۰» نفر آنها در اسارت به قتل رسیده یا مرده اند. در این راپور رقم «۸۰» نفر غیرنظامیان که در کوچه ها و سرکهای افشارکشته شده بودند و چوروچپاول «۵۰۰۰» خانه نیز گزارش داده شده است.

گستردهگی قتل عام و فجایع انجام شده به وسیله نیروهای مسعود و سیاف و محسنی در افشارکابل که تا سطح یک «ژنوساید» بلند رفته است، متأسفانه آمار دقیقی از قربانیان جنگ در افشار در دست نیست تا میزان باور نکردنی کشتار جمعی در افشارکابل در دوسه روز جنگ ۲۱-۲۲ دلو دانسته شود. اما هرگاه از دیدگاه و منظر نظامی با توجه بر حجم پرکثافت و تبهکارانه آتش های اجرا شده، از سه استقامت در شبها و روزهای عملیات بالای افشار که نفوس زیادی را در خود جا داده بود، و هجوم لشکر انتقامجو و چپاولگر به داخل افشارنگاه کنیم، در آن صورت وسعت و کمیت تلفات انسانی دقیق تر نمایان میشود.

بررسی های صاحب این قلم نشانگر آنست که حد اقل در این جنگ تبهکارانه، بیش از پنجهزار انسانهای بیگناه قربانی گردیده اند، یعنی با ارقامی که آنرا با پژوهنده دیگران جنیرسخی ارزگانی ارانه داده است همخوانی دارد. بر علاوه تعداد دوچند دیگر، انسانهای معصوم، زخمی و معلول گردیده اند.^{۱۶۰}

عجیب است که نویسندگان هزاره، از ظلم امیر در ۱۲۱ سال قبل، تا هنوز فریاد میکشند ولی از فاجعه ۲۱ سال قبل افشار، در برابر قاتلان زنده مردم هزاره، لال شده اند؟ مولف مینویسد که فاجعه افشار، گوشه های از جنایت حزب وحدت را نیز افشا کرد:

^{۱۶۰} جنگ های کابل، (۱۳۷۱-۱۳۷۵ ش) نوشته جنرال سید عبدالقدوس، زیر عنوان فاجعه افشار دیده شود

یکی از افراد اتحاد اسلامی که در جنگ افشار شرکت داشت، به دیدبان حقوق بشر گفته است، وقتی آنها قرارگاه حزب وحدت (انستیتوت علوم اجتماعی) را اشغال نمودند، آنان چندین زن را در آنجا یافتند که می گفتند توسط افراد حزب وحدت به آنان تجاوز شده است، آنان تعداد زیادی از زنان زندانی را نیز یافتند.

در اطاق دیگری تعدادی از اجساد مردان و ۲۵ زندانی مرد را که به علت شکنجه بیش از حد اعصاب شان را از دست داده بودند یافتند، همه شان بخاطر شکنجه بیش از حد کاملاً دیوانه شده بودند، این شخص اظهار کرده است که نتوانسته بیشتر در آنجا بماند، بخاطر بوی بد به بیرون فرار کرده است.^{۱۶۱}»

به قول هفته نامه ابزرواتور که در فرانسه نشر میشود (در شماره ۲۱ سپتمبر ۱۹۹۴) «از زمان ورود مجاهدین تا حالا پنج جنگ عمده و پی در پی در کابل رخ داده است. در جنگ‌های ماه جنوری اقل ۳۰۰ هزار نفر به پاکستان آواره و ۴۵۰ هزار نفر در داخل شهر، مجبور به فرار از خانه و کاشانه‌شان شده‌اند. در ماه جون (جوزا) بعد از آنکه رئیس جمهور ربانی از پانین شدن از قدرت ابا ورزید، جنگها شدت و وسعت بیشتر یافت و کابل به میدان تروریزم مبدل شد.

هیچ منطقه بی نیست که از شر باران بم و راکت و آتش توپ در امان مانده باشد. به شفاخانه چهار صد بستر، اطراف شفاخانه جمهوریت، عمارت صلیب سرخ یا راکت خورده است یا هم افتاده است. چندین منطقه شهر کاملاً هموار شده است و زنده جانی در آن نمانده است. از اواخر ماه جون به این سو تمام راه‌هایی که به شهر منتهی میشوند توسط مخالفان حکومت بسته شده است. هیچ چیز، نه دوا و نه غذا را میگذراند که به شهر آورده شود.

مجله پیام زن (در شماره ۳۷ خود) متذکر میگردد که مردم کم بضاعت و بیچاره کابل با پای پیاده به مناطق تحت کنترل حزب اسلامی برای خریداری مایحتاج خود مخصوصاً برای تهیه نان خشک یا آرد میرفتند. در منطقه دوغ‌آباد کابل مجاهدین زنان و پسران نوجوان را از مسیر راه میگشتاندند و دو یا سه شب آن روز برگشته‌ها را مورد تجاوز جنسی قرار میدادند و بعد میگذاشتند تا از منطقه‌شان مواد خود را خریداری و بکابل ببرند.

مشکل اصلی مردم کابل این است که چطور شکم گرسنه خود و خانواده‌شان را سیر کنند. در ماه مارچ ۱۹۹۴ مصرف خوراک یک خانواده هفت نفری یکصد و پنجاه

^{۱۶۱} - سید: کتاب «اسنادی از خون و جنایت جهادی»، جمعیت انقلابی زنان افغانستان، سال ۱۳۸۶ خورشیدی

هزار افغانی بود و حالا (در ماه سپتامبر ۱۹۹۴) برای اعاشه هفت نفر ماهانه ۳۰۰ هزار افغانی هم کفایت نمیکند که مبلغ هنگفت و بیرون از توان مردم است.

کسانی که به کابل مانده‌اند بی وسیله‌ترین و بیچاره‌ترین مردمان‌اند. منبع اصلی درآمد کابلی‌ها فعلاً کهنه‌فروشی و طوافیگری است. کابلی‌ها دو چیز را که برای‌شان مانده است میفروشند تا نان و چای بخرند. بچه‌های خرد به مجردی که دست چپ و راست‌شان را شناختند در پی یافتن کار میگردند. زندگی در کابل یک فاجعه است. جنگ سالاران مسئول این تیره روزی‌اند. همه‌شان به استثنای رشید دوستم فقط در یک نقطه با هم توافق دارند و آن ایجاد یک حکومت اسلامی است و درباره همه مسایل دیگر با هم اختلاف و سر جنگ دارند. بعد قومی بر سایر ابعاد جنگ غلبه کرده است. زرادخانه‌ها، سلاح کوتهای جنگ‌آوران از سلاح جنگی تا بام انباشته است و اسلام‌آباد و تهران و ریاض و تاشکند در عقب صحنه بازیگران را هدایت میکنند. پاکستان افغانستان را متهم میسازد که همواره متحد و هم پیمان هندوستان بوده است، مخالف ایجاد یک دولت قوی و مستقر در کابل است.

خبرنگار مجله فرانسوی ابرواتور از قول خانم «ایزه بل اندریو» مسئول سازمان خیریه داکتران بدون سرحد میگوید:

تا وقتی که ما را بگذرانند، ما به کابل میمانیم. اما حالا وقت آنست که جهان بیدار شود و کاری بکند. او پیشنهاد میکند که برای نجات جان مردمان ملکی مواد اولیه وطنی از طریق هوا به وسیله طیاره به اندازه کافی و به صورت مساویانه در مناطق تحت کنترل تنظیم‌های مختلف در کابل انداخته شود. و این کار هر چه زودتر صورت گیرد. اما چه کسی، پروای آنچه که بر کابل میگذرد، دارد؟^{۱۶۲}

«وفا» ارگان نشراتی اتحادیه نویسندگان آزاد افغانستان که در پشاور چاپ میگردد. در شماره ۲۳ قوش ۱۳۷۳ مطابق (دسامبر ۱۹۹۴) از قول مجله هفته وار و پر تیراژ آلمانی بنام «دی‌سایت» (شماره ۲۵ نوامبر ۱۹۹۴، مطالبی بس مهم در رابطه به جنگ‌های تباه‌کن ۱۹۹۴ در کابل به نشر رسانده که قسمتی از آن اینجا اقتباس میگردد:

«از اول جنوری به این سو که دور جدید عملیات و جنگ‌های شورای هم‌آهنگی علیه رژیم آغاز یافته است، نیم میلیون نفر از کابل آواره شده است. از شروع سال عیسوی تا حال ۱۲۰۰۰ نفر در کابل کشته شده است. فقط در دو ماه اخیر چهل هزار نفر

^{۱۶۲} - اخبار وفا، ۱۳ میزان ۱۳۷۳ ص ۸

در کابل زخمی شده‌اند. پنجاه درصد کسانیکه زنده مانده‌اند، مال و آل و خانه و کاشانه‌شان را از دست داده‌اند. در عمارت‌های سوخته، بی در و دروازه و بی ارسی، مکاتب و مساجد شب را صبح میکنند.

سازمان ملل متحد از کشورهای عضو در خواست ۶۷ میلیون دالر را برای کمک به مردم افغانستان نموده بود. اما تا حال ۲۶ میلیون یعنی فقط نصف آن مبلغ را دریافت داشته است.

جنگ‌های وقفه‌یی و بیهوده کابل از ماه‌ها به این طرف برنده‌یی نداشته است. مثلاً یک طرف بعد از کشتار و تلفات زیاد سینمای بریکوت و یا مرکز کلتوری شوروی سابق را میگیرد. اما بعد از چند ساعت گروه فراری باز حمله کرده پس از دادن تلفات فراوان تفنگداران گروه اول را از آنجا میراند. آنچه که بدون وقفه جریان دارد باران راکت و بمب بر مناطق مسکونی شهر است. یک دیپلومات غربی که حوادث کابل را تعقیب میکند میگوید تا زمانی که گروه‌های متخاصم باور داشته باشند که به زور غالب شده میتوانند، به آتش‌بس واقعی تن در نخواهند داد. آنها برای گرفتن تخت قدرت تا زمانی که یکنفر زنده و یک سنگ به روی سنگ دیگر سالم مانده باشد، خواهند جنگید.

شورای هم‌آهنگی برای سه سال جنگ سلاح و مهمات دارد و حریفان او هر کدام به روی انبارهای بزرگ اسلحه نشسته‌اند. هر دو طرف آن قدر سلاح زیاد دارند که به کمبود جنگجو برای استفاده از آن مواجه‌اند. حتماً اگر ذخایر موجود هم ته بکشد، قدرتهای علاقمند خارجی، آماده نشسته‌اند که هر قدر سلاح و رگبار لازم باشد، به افغانستان روان کنند.

اگر مداخله این قدرتها نمی‌بود، به قول یکی از متخصصین امور افغانستان که اصلاً از انگلستان است. کشورهای نیدخل و صاحب غرض به این باورند که اگر نمیتوانند قلب آسیا را تسخیر کنند باید آن را تا حد امکان ضعیف نگهدارند.

نماینده خاص سرمنشی ملل متحد، محمود مستیری که برای صلح در افغانستان تلاش میکند با اندک خوشبینی که از یک دیپلومات حرفه‌یی مثل او توقع میرود، میگوید: ما چندین سانتی‌متر پیشرفت کرده‌ایم. دور دوم فعالیت‌های او برای صلح به دلیل اینکه جوانب درگیر حاضر به مذاکره با یک دیگر نشدند، به جای نرسید. در دور سوم او بدون تاکید به حضور جنگ سالاران با استفاده از مشوره‌ها و توصیه‌های شخصیت‌های سرشناس افغان، از طریق ادامه یک برنامه همه جانبه برای اعاده صلح و آرامش در افغانستان به پیش می‌رود. پلان جدید شامل آتش‌بس سرتاسری و فراگیر، ایجاد یک

شورای با صلاحیت و انتقال قدرت سیاسی به آن، تدویرلویه جرگه عنعنوی و تشکیل یک قوای امنیتی ۲۰ هزار نفری است.

همه رهبران و قوماندانان مجاهدین و عده پشتی‌بانی از طرح ملل‌متحد را به محمود مستیری داده‌اند. اما جنگ‌های دو نیم سال اخیر نشان داده است که وعده آنها چقدر قابل اطمینان است. مردم افغانستان مجاهدین را مانع عمده در راه اعاده صلح و آرامش میدانند. غرب همچنان که در برابر این واقعیت که افغانستان بزرگترین تولید کننده مواد مخدر و منبع عمده صدور تروریست هاست، زیاد ناراحت نشده است. شاید در برابر این مسأله هم بی‌تفاوت بماند که در کابل چه کسانی از جنگ‌ها و گرسنگی جان خواهند داد.»

هفته‌نامه همچنان مینویسد که برف روی قله‌های کوه‌های اطراف کابل نشسته است و بزودی برودت در شهر نزدیک به ۲۰ درجه زیر صفر خواهد رسید. در کابل آذوقه برای سیر کردن شکم مردم و یا مواد سوخت برای گرم کردن خانه‌های محروم کابلیان وجود ندارد. سازمان ملل‌متحد نگران است که از جمله ۸۰۰ هزار نفریکه در کابل مانده‌اند، دوصد هزار نفر (یعنی از هر چهار، نفر یک نفر) از این زمستان زنده بدر نخواهند شد. کابل که در ۱۴ سال اول جنگ کاملاً سلامت مانده بود از زمان غلبه مجاهدین به این سو در اثر جنگ‌های که میان گروه‌های متخاصم بر سر قدرت و برای غارت در گرفته است، زیادتیر و کاملاً ویران شده است.

مجاهدین که خود را ناجیان شهر کابل و افغانستان مینامیدند، امروز به جلا دادن شهروندان کابل مبدل شده‌اند و برای گرفتن قدرت شهر و همه چیز آن را به توپ بسته‌اند. کشتار و تباهی آن قدر زیاد است که تنها در شفاخانه جمهوریت روزانه پنجاه تا هفتاد زخمی را مردم روی شانه‌های خود می‌آورند. شش اتاق عملیات این شفاخانه بطور دایم فعال است.

بنابر گزارش مسولین صلیب‌احمر بین‌المللی در کابل، تنها در ماه سپتامبر ۱۹۹۴ هزار و یکصد نفر تلف شده و ۲۲۰۰۰ نفر زخمی گردیده‌اند و به همین تعداد مریضان دیگر ادویه حاصل کرده‌اند.

بنابر گزارش «اخبار افغانستان» (شماره ۱۵ اکتوبر ۱۹۹۴) از آغاز جنگ ماه جنوری سال جاری تا کنون ۷۰۰۰۰ نفر کشته و زخمی شده‌اند.

یکی از علل کشتارهای دسته‌جمعی، جنگ و درگیری‌های تازه میان افراد حزب وحدت (حزب اهل تشیع هزاره‌ها) و انشعاب آن حزب بدو شعبه عمده تحت نام‌های گروه

محمد اکبری و گروه عبدالعلی مزاری است که از ۱۴ ماه سپتامبر به بعد بخاطر کسب رهبری آن حزب، منجر به زد و خوردهای تکانه‌دهنده و غیرمنتظره شد.

بزودی حزب حرکت اسلامی بر رهبری آیه الله آصف محسنی بحمايت از اکبری وارد معرکه شد و بر مواضع حزب وحدت آنچه ممکن بود ضربه زدند و بالمقابل حزب وحدت نیز حتی المقدور به مواضع طرف مقابل خود که مواضع هر دو تنظیم در داخل محلات مسکونی شهر در غرب و جنوب غرب کابل واقع است. با سلاح‌های ثقیل و خفیف ضربه وارد نمود.

بنابر گزارش صدای امریکا، صلیب‌احمر بین‌المللی بدفتر خود در ژنیو اطلاع داده است که در جنگ‌های تازه کابل که میان احزاب شیعه از سه هفته بدینسو در غرب آن شهر ادامه دارد، ۳۷۰۰۰ نفر ملکی زخمی و معلول شده‌اند و هزاران نفر جان و خانمان خود را از دست داده‌اند.

بر طبق گزارش رادیو بی‌بی‌سی در ساحه پوهنتون کابل جنگ میان طرفداران حزب وحدت و حزب حرکت اسلامی بحدی شدت یافت که طرفین از مواضع خود بیرون برآمدند و با سرنیزه بجان همدیگر افتادند. در حالیکه هزاران مرمی توپ و هاوان و راکت بسوی منازل شخصی مثل باران فیر میشد و سیلی از اهالی غیرنظامی در کوچه‌ها و پس کوچه‌های این نواحی بهرسو می‌دویدند.

کشتار و ویرانی زمانی در محلات جمال‌مینة، ساحه پوهنتون، دهنو، کوتاه‌سنگی، دشت برچی، کارته ۳ و کارته ۴ به اوج وحشت خود رسید که طیارات و سلاح‌های ثقیل دولت ربانی به حمایت شیخ‌آصف محسنی و طیارات و اسلحه ثقیل حزب اسلامی حکمتیار به پشتیبانی حزب وحدت، به عملیات تخریبی مبادرت ورزیدند و مواضع احزاب اهل تشیع را مورد ضربات خود قرار دادند.

طبق اطلاعات بین‌المللی بعد از ناکامی تلاش‌های صلح‌جویانه غلام‌رضا حدادی سفیر کبیر ایران در کابل، یک کمیسیون صلح در مناطق جنگ‌زده کابل بریاست آقای صالحی ترکمنی عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت بوجود آمده است. این کمیسیون چند بار با مزاری و محمد اکبری و همچنان با سفیر کبیر ایران در کابل ملاقات و مذاکره نموده تا در میان گروه‌های درگیر حزب وحدت، مجدداً وحدت بوجود آورد، مگر آنطور که انتظار برده میشد، این کمیسیون موفق از کارش بدر نیامد.

همچنان عده‌یی از شخصیت‌های مذهبی شیعه افغانی مقیم ایران مانند آیت‌الله فاضل و آیت‌الله موفق و غیره طی اعلامیه‌های جداگانه بدون اینکه کدام طرف را محکوم

و یا از کدام طرف پشتیبانی به عمل آورند، جنگ جاری در کابل را محکوم نموده از تمام قوماندانان و طرفهای درگیر تقاضا نمودند تا از جنگ دست بردارند.

هر یک از طرفهای درگیر، طرف مقابل خود را مسئول جنگ وانمود میکنند و خود را مظلوم و در عین حال برنده دفاع وانمود میکنند. متأسفانه بر اثر اصابت راکتی در تالار پوهنتون ده نفر از استادان کشته شدند و عده‌یی هم زخم برداشتند. در قلعه فتح‌الله که نفوذ اهل تشیع در آنجا نسبت به شهرنو بیشتر است، در مراسم اجرای یک عروسی راکتی فیر شد که منجر به قتل ۴۰ زن و طفل و ۷۰ نفر زخمی گردید. دفتر ملل متحد در پاکستان طی اعلامیه‌یی جنگ‌های ماه سپتامبر را محکوم و تقبیح نمود و خواستار قطع عاجل آن گردید.

قبلاً تصویری موجود بود که هرگاه جنرال رشید دوستم حمایت خود را از دولت ربانی دریغ نماید، دولت استاد ربانی بزودی با سقوط مواجه خواهد شد. ولی جنگ‌های سال ۱۹۹۴ با آنکه تلفات جانی و خسارات مالی فراوان به همراه داشت، نشان داد که نه تنها حزب اسلامی به تنهایی توان از پا در آوردن دولت ربانی را ندارد، بلکه حتی در ائتلاف با نیروهای جنرال دوستم و حزب وحدت که هر دو از شهرت جنگی فراوان و کافی برخوردارند، نیز این توانایی را نداشته است.

از طرفی هم معلوم میشود که آقای ربانی، خود را برای یک دوره طولانی حکومت در افغانستان کاندید کرده بود و حاضر نبود به آسانی جا خالی کند. از همین جاست که در طول دو نیم سال قبل تا توانسته است به تقویت نظامی خود پرداخته و مواضع خود را در قبال حزب اسلامی و سایرین تقویت بخشیده است و حاضر به عقب‌نشینی از مواضع خود در برابر مخالفین نیست.

بدبختانه جنگ جنوری ۱۹۹۴ تنها به کابل منحصر نماند، بلکه شعله‌های آن به اکثر ولایات کشور زبانه کشید و مردم را که همه امید خود را به مجاهدین و حکومت اسلامی بسته بودند، خاکستر نشین و بپاش از دست دادن فرزندان و اطفال و دارایی‌شان نشانده. مثلاً:

مزارشریف در تاریخ‌های پنجم و ششم جنوری، دهم می و چهارم اگست مورد ضربات هوایی و زمینی گروه‌های متخاصم قرار گرفت و متحمل خساراتی شد. جوزجان، فاریاب و سمنگان در روزهای ۲۱ جنوری، ۳۱ جنوری، ۶ فبروری و ۲۷ فبروری در میان شعله‌های آتش گروه‌های متخاصم سوخت. کندز، بغلان و شیرخان بندر در تاریخ‌های ۳۱ جنوری، ۵ جنوری، ۴ مارچ، ۱۰ مارچ، ۱۶ اگست، ۳۰ اگست، ۲۹ سپتامبر

و ۱۹ دسامبر ۱۹۹۴ مورد ضربات کشنده قوای دولتی و شورای هماهنگی قرار گرفتند و تلفات انسانی بسیار متحمل شدند. این خسارات علاوه بر بلای زلزله‌یی بود که از کندز تا بدخشان را در دهم می ۱۹۹۴ تکان داد و بر اثر آن، ۶۶ نفر کشته، ۱۸۰۰ نفر زخمی، ۱۸۰۰۰ خانه، ۱۵ باب مکتب و ۸۰ باب مسجد ویران شد.

همچنان قندهار در تاریخ‌های ۲۶ اگست، ۲۱ سپتامبر، ۱۴ اکتوبر و ۱۵ نومبر، هرات در ۴ جون، وردک در دهم دسمبر، میدان در ۲۶ اگست، پروان و چارده غوربند در ۲۳ اکتوبر، سروبی و تگاو در ۴ می، پلخمری در ۱۲ مارچ، ۱۰ می و ۱۴ ماه می، لغمان در ۲۹ جولای، ننگرهار در ۱۵ جون و ۴ سپتامبر و ۲۰ نوامبر، لوگر در ۴ سپتامبر و غزنی و پکتیا نیز طی همین ماه‌ها و همین سال (۱۹۹۴) مورد آتش باری گروه‌های متخاصم قدرت طلب قرار گرفتند و منتج به مرگ صدها انسان مفید جامعه افغانی شدند.

در نیمه ماه اکتوبر همین سال خبر تازه و غیر مترقبه‌یی بوسیله آژانس‌های خبررسانی بین‌المللی در مورد یک گروه تازه بنام «طالبان» پخش شد. این گروه به نام داعیه نجات افغانستان از بلای جنگ قدرت طلبان تنظیمی‌ها از طریق پاکستان از سپین بولدک وارد کشور شد و در ۱۴ اکتوبر در ناحیه تخته پل قندهار مقاومت برخی از قوماندانان جهادی آن ولایت را در هم کوفتند و سپس شهر قندهار را از چنگ نیروهای تنظیمی به تصرف خود در آوردند. گفته میشود امیر لالی زخمی شده و قوماندان منصور کشته و ملاتقیب در لباس بدل خود را از معرکه نجات داده است.

گروه طالبان پس از تسلط بر شهر قندهار، به خلع سلاح افراد باقیمانده تنظیمها پرداختند و امنیت را در شهر و شاهراه‌های اطراف و مخصوصا جاده سپین بولدک - تورغندی تامین نمودند. و یک کاروان مال‌التجاره پاکستانی را که بقصد ترکمنستان راهی بودند و در نزدیکی تخته پل مورد دستبرد گروه‌های مسلح تنظیمها قرار گرفته بود، تا دلارام فراه همراهی و بدرقه نمودند.

در عین حال ولایت هلمند را نیز از چنگ تنظیمها فتح نموده متصرف شدند و با تعیین گروه رهبری برای آن ولایت به جمع‌آوری سلاح‌های موجود از نزد تنظیمها پرداختند. این حرکت طالبان که منجر به تامین امنیت در راه‌ها و شهرها شده، موجب خرسندی عامه مردم گردیده است. زیرا در طی دو سال و شش‌ماه قبل مردم از ترس گروه‌های مسلح مجاهد همه دار و ندار و هستی و زندگی خود را از دست دادند و از خدا روزی را آرزو میکردند که مردانی پیدا شوند تا سبق تفگداران خونخوار و بیباک را بدهند.

گروه طالبان پس از تسخیر هلمند و زابل و ارزگان و نیمروز، بلا درنگ بسوی غزنی به پیشروی خود ادامه دادند. نیروهای تنظیمی در غزنی بعد از اندک مقاومت شهر را به طالبان تسلیم نمودند. طالبان در شهر غزنی بعد از گرفتن اداره آن ولایت بدست خود، به جمع‌آوری اسلحه از نزد مجاهدین پرداختند. قاری‌بابا والی غزنی که مربوط به حرکت انقلاب اسلامی بود، البته قبل از رسیدن گروه طالبان آمادگی خود را برای همکاری با گروه طالبان اعلام داشته بود.

طالبان با سرعت ممکنه بسوی کابل کشیدند. در میدان شهر با مقاومت شدید حزب اسلامی در اتحاد با حزب وحدت روبرو شدند، اما پس از نبرد شدید، نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت با دادن تلفات سنگین مواضع خود را ترک داده عقب‌نشینی کردند. طالبان در ۱۶ فیبروری ۱۹۹۵، چهار آسیاب مقر فرماندهی حزب اسلامی را متصرف شدند و متعاقباً بدولت آقای ربانی اعلام داشتند که قدرت دولتی را به آنها بدون جنگ واگذارد. دولت ربانی که قرار بود در ۱۸ فیبروری قدرت را بیک شورای ۲۶ نفری مطابق پلان صلح ملل متحد واگذارد به این دلیل که گروه طالبان در پروسه صلح شامل نبودند و اکنون باید شامل شوند، از نماینده خاص ملل متحد آقای مستیری تا ۲۱ ماه مارچ مطابق اول حمل ۱۳۷۴ مهلت خواست و آقای مستیری جز قبول این مهلت چاره نداشت. با آمدن طالبان، راه‌های آذوقه‌رسانی بکابل باز و نرخ مواد خواربار نسبت بگذشته خیلی ارزان شد.

در تاریخ‌های ۲۲ تا ۲۶ فیبروری ۱۹۹۵ وضع نظامی بر اثر موجودیت گروه طالبان در جنوب کابل تغییرات زیادی دید. حزب وحدت که از جنوب خود را با طالبان مقابل میدید و در شمال و غرب با نیروهای دولتی و حزب اتحاد اسلامی مجبور شد بگروه طالبان سلاح و مهمات خود را تسلیم و از طالبان و سایل حمل و نقل خود را تقاضا نماید. در همین آوان قوت‌های دولتی ربانی بطور دسته‌جمعی بر مواضع حزب وحدت حمله آوردند و از زمین و هوا بر سنگرهای حزب وحدت و مناطق تحت اشغال آن بمب و خمپاره و سلاح‌های خفیف و ثقیل بکار برده شد و با سرعت تمام، مواضع و محلات حزب وحدت در کنترل نیروهای شورای نظار درآمد و آن حزب تلفات سنگین را متحمل شد. رهبر حزب وحدت عبدالعلی‌مزاری با عده‌یی از قوماندان‌های آن حزب، نیز از میان برده شدند. گفته میشود یکروز تمام در مناطق تحت اشغال حزب وحدت، میان افراد آن حزب و نیروهای دولتی بر اثر جنگ‌های تن‌بتن محشری برپا بود. بدینسان بر اثر کشتارهای وحشیانه تنظیمی و قدرت‌طلبی در دو نیم سال اخیر حدود ۴۲ تا ۴۵ هزار نفر

مقتول و از ۱۲۰۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰۰ نفر زخمی و معلول شده‌اند و حدود یک میلیون از ساکنان کابل مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند و کابل به خرابه‌زار وحشتناکی مطابق میل و نظر «آی، اس، آی» تبدیل شده است.

موارد نقض حقوق بشر در افغانستان

جنگ‌های تباهنکن و هستی‌سوز که بخاطر احراز قدرت، میان گروه‌های متخاصم تنظیمی در افغانستان جریان دارد نه تنها باعث قتل و کشتار هزاران انسان بیگناه و مفید جامعه افغانی، شامل: مادران، کودکان، جوانان، استادان، دانشمندان، نویسندگان، شاعران، هنرمندان، سیاستمداران، متخصصان و کارمندان ورزیده و مجرب کشور گردیده، بلکه باعث ویرانی و بریادی تمام نهادهای مفید و سودمند اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی از قبیل تخریب مکاتب، مدارس، شفاخانه‌ها، موسسات تحصیلی و آموزشی، سیستم‌های مخابراتی و مواصلاتی، دستگاه‌های تولید انرژی برق، و تحقیقات علمی و سرانجام سبب خرابی کابل پایتخت کشور محبوب افغانها گردید، که بالنتیجه ده‌ها هزار باشنده این شهر یا کشته و یا زخمی و معلول شده‌اند و یا مجبور به ترک خانه و کاشانه ویران شده و چپاول شده خود گردیده، به کشورهای پاکستان، ایران، هند، روسیه فدراتیف، ازبکستان و تاجکستان و سایر کشورهای اروپایی و امریکایی مهاجر شده‌اند. برآستی در جریان این جنگ‌ها موارد فراوانی مبنی بر نقض حقوق بشر به وقوع پیوسته است که در هیچ نقطه دنیا نمیتوان نظیر آنرا سراغ داد.

این نتیجه‌گیری‌های شرم‌آور و سنگین در مورد حوادث کشور ما از راپور سالانه (سپتامبر ۱۹۹۳) سازمان عفو بین‌المللی مندرج در شماره اول اخبار افغانستان منتشره دهلی جدید در اینجا انعکاس داده میشود.

«بر اساس این گزارش در ماه می سال گذشته طی درگیری‌های مسلحانه گروپ‌های متخاصم در کابل و اطراف آن بیش از یک‌هزار نفر هلاک و زیاده از پنج‌هزار نفر زخمی گردیده‌اند. در گزارش عفو بین‌المللی آمده است که حکومت مرکزی و سایر گروپ‌های مجاهد مخالفین خود را در مناطق تحت تسلط خود زندانی و در اسارت خود نگهداشته‌اند و بخاطر رهایی آنها از یک دیگر مبالغ‌گزاران پول، اسلحه و حتی واگذاری ساحات تحت تسلط را مطالبه میکنند.

در مناطق تحت تسلط و حاکمیت دولت و در مناطق تحت سلطه مخالفین چنان واقعات و رویدادهای وحشتناک و شرم‌آور صورت گرفت اند که از آن نه تنها

خانواده‌های گروپ‌های سیاسی مخالف بدور نبوده‌اند، بلکه اشخاص بیطرف و مردم عادی و زنان نیز نجات نیافته‌اند.

مطابق اخبار واصله در طی سال ۱۹۹۳ گروه‌های مسلح مجاهدین به یک دیوانه‌خانه زنانه در کابل هجوم برده و زنان مریض آن شفاخانه را مورد تجاوز جنسی دسته‌جمعی قرار دادند. در چنان عمل قبیح انتقامگیری که حتی دیوانه‌خانه زنانه نیز از آن مصون نماند. نزد آن دسته از مجاهدین که به این عمل دست زدند، حتی این تصور موجود نبود که شوهر، برادر، یا پسر کدام زن مربوط کدام گروپ از مجاهدین مخالف‌شان می‌باشد.

حامیان رئیس جمهور سابق نجیب‌الله نیز دسته دسته به قتل رسانیده شده‌اند. در آپریل ۱۹۹۲ الی می ۱۹۹۳ ده‌ها نفر از اعضای حزب وطن به قتل رسیده‌اند. در اواسط سال ۱۹۹۳ دو صد عضو حزب وطن مربوط به جناح خلق در ولایت هلمند از بین برده شدند. در جلال‌آباد افراد مربوط به جمعیت اسلامی یک رهبر حزب ملی‌گرای افغان بنام روزی‌خان و چند نفر از نظامیان سابق را بعد از چند ماه زندان به قتل رسانیدند.

در مرکز کشور کابل بمباران کورکورانه و راکت‌های بدون هدف بالای منازل مسکونی، شفاخانه‌ها و مساجد صورت می‌گیرد که در نتیجه آن هزاران نفر از شهریان بی‌گناه منجمله زنان، اطفال و پیرمردان یا کشته و یا زخمی شدند.

افراد مسلح مجاهدین، یک گروپ دیگر مجاهدین را مورد حمله قرار داده، به خانه‌های‌شان هجوم می‌برند، آنرا آتش می‌زنند، زنان‌شان را مورد تجاوز قرار می‌دهند و پسران‌شان را در محضر عام به قتل می‌رسانند.

مطابق به گزارش سازمان عفو بین‌المللی نیروهای وفادار به دولت (ربانی-مسعود) در نخستین حمله انتقامجویانه خود در دهم فیبروری سال گذشته (۱۹۹۳) منازل مسکونی اهل تشیع را در افشار مورد هجوم قرار داده، افراد آن را در داخل منازل‌شان قتل عام نمود، پسران و زنان آنان را اسیر و به دختران جوان‌شان تجاوز جنسی صورت گرفته و منازل‌شان را به آتش کشیدند. سازمان عفو بین‌المللی ابراز نظر میکند که دلیل عمده نقص حقوق بشر در چنان ابعاد وسیع و خشن در اینست که در افغانستان یک حکومت نی بلکه چندین ده حکومتی وجود دارند. کنترل دولت مرکزی در کابل فقط در حدود چند ناحیه محدود است و باقی حصص در کنترل گروپ‌های مسلح مخالف قرار دارند.

در بعضی ولایات رهبران گروه‌های مسلح در مناطق تحت کنترل خویش محاکمی را ایجاد نموده‌اند و بر اساس آن جزاهای را به مخالفین خودشان اعمال مینمایند. این محاکم حین اتخاذ تصمیم خود بیشتر به این اصل توجه میکنند که متهم به کدامیک از گروه‌های مجاهد مربوط بوده، ملیت‌شان چیست و از کدام عقیده پیروی میکند.»

سازمان عفو بین‌المللی، فقط به شمه‌ی از جنایات و موارد نقض حقوق بشر در افغانستان اشاره کرده و گذشته است. می‌خواهم علاوه کنم که، جنایاتی که در حق مردم کابل در ماه جولای ۱۹۹۲ در غرب و جنوب کابل از طرف گروه‌های متخاصم مجاهدین، بخصوص از طرف حزب وحدت و حزب اتحاد اسلامی در مورد افراد رهگذر منسوب به این ملیت یا آن ملیت و یا اهل این مذهب یا آن مذهب اعمال شده، نه تنها در تاریخ جنایات بشر نظیر ندارد، بلکه در جهان معاصر هم سراغ شده نمیتواند. مثلاً: کوبیدن میخ‌های ۴انچه در پیشانی و بر فرق انسانها، انداختن انسانهای زنده در کوره‌های خشت‌پزی، زندانی گذاشتن اسیران در قفس حیوانات درنده و افعی و مارهای کشنده، جابجا نمودن آدم‌ها در کانتینرهای فلزی و پاشیدن پترول بر سر و زیر کانتینر و آتش‌زدن دسته‌جمعی انسانها، شکم دریدن‌ها و صلیب‌زدنهای زنان، تجاوز دسته‌جمعی بر زنان اسیر، عریان کردن و لخت نمودن زنان پس از تجاوز و رها کردن آنها به جاده‌ها، پختن گوشت انسان و خوراندن جبری آن به اسیران دیگر، مسدود کردن مجرای بولی اسیران، مجبور ساختن اسیر به خوردن مواد فاضله خود یا دیگران، مثله زدن و بریدن پستان زنان، قطع کردن زبان، گوش، بینی، دست و آلت تناسلی مردان و شکستن دندان و کشیدن چشم، و پوست کردن انسانها، تصاحب جبری زنان شوهردار و گرفتن موتر و پول و ساعت و جریمه کردنهای غیرقابل انجام افراد و اشخاص، آیا در زمره نقض حقوق بشر در افغانستان به حساب نمی‌آید.

اختطاف پسر بچه‌ها، دختران جوان و افراد صاحب نام و نشان، داخل شدن جبری و خودسرانه به منازل افراد و چپاول دارایی و قنذاق‌زدن تا مرز مرگ برای گرفتن آخرین پول مالک منزل و جمع‌آوری اثاثیه و در موترهای چپاولگران جابجا کردن بوسیله خود مالکان منازل، آیا نقض حقوق بشر در افغانستان نیست؟ مجبور شدن دختری ۱۶ ساله که از ترس تجاوز بناموسش خود را از منزل ۵ مکروریان بزیر انداخت و جان داد، نقض حقوق بشر نیست؟ آیا غارت گنجینه‌های فرهنگی، تاراج موزیم ملی، قاچاق آثار گرانبهای آرشیف ملی، گالری ملی، سوختن کتب و کتابخانه‌ها، مسدود کردن دروازه‌های

مؤسسات تعلیمی و دانشگاه‌ها بر روی فرزندان، حریق کردن مطابع، برهم زدن سیستم خدمات شهری و بردن صدها ملی بس شهری به پاکستان، و پارچه‌پارچه کردن تانک‌ها و زره‌پوش‌ها، تخریب دستگاه‌های تولیدی و غارت و سایل و تجهیزات فابریکات و تاسیسات اقتصادی بخارج کشور نقض حقوق بشر نیست؟

آیا مسدود کردن راه‌های مواصلاتی به پایتخت و منع آذوقه‌رسانی به شهریان کابل و قرار دادن شهریان در عسرت گرسنگی و تنگدستی و فاقه‌گی، نقض حقوق بشر نیست؟

آیا، بمباردمان شهرها و به آتش کشیدن خانه‌های مردم بیدفاع کابل و بالنتیجه وادارساختن صدها هزار آدم این شهر به مهاجرت و آواره‌گی از خانه و کاشانه و از دست دادن دارایی و هستی خویش، نقض حقوق بشر نیست؟ آیا پرتاب راکت در محفل جشن عروسی و یا در جمع عزاداران و سوگوارانیکه مرده خود را بگورستان برده‌اند، نقض حقوق بشر نیست؟

در گزارش رسمی کمیته بین‌المللی حقوق بشر به مجمع عمومی ۱۹۹۴ ملل متحد، تصویری از زندگی اجتماعی افغانها داده شده که در آن قتل و کشتار، زورگویی، حق‌کشی، چور و چپاول، تجاوز به ناموس زنان و نوجوانان، راه‌گیری و رهزنی، باجگیری و راه‌بندی، قحطی و قیمتی بدون درآمد، بیکاری و بیگاری، ویرانی خانه‌های مردم، فرار اجباری مردم از منازل و خانه‌های‌شان، بدامنی و بی‌نظمی به قانون طبیعی زندگی انسانها درآمده است و افغانستان به کشور بی‌بندوبار و بی‌صاحب، بی‌دروازه و بی‌کس و بیچاره که هر که زور دارد، همه چیز دارد، هر که سلاح و تفنگ دارد، نان دارد، خانه دارد، موتر دارد، هستی و دارای و همه چیز دارد، و فقط آنچه که ندارد قانون و دولت مقتدر مرکزی است.

متاسفانه متن کامل این گزارش بدسترس نیست تا قسمت‌ها یا تمام آن در اینجا بازتاب داده میشد، اخبار وفا در شماره ۱۱ دلو ۱۳۷۳ خود مختصر گزارش سازمان عفو بین‌المللی را در رابطه به نقض حقوق بشر در افغانستان به نشر رسانده که نکات عمده آن در اینجا ذکر میگردد:

گزارش مذکور که بر مبنای مصاحبه‌هایی با مهاجرین افغانی در مرز پاکستان تنظیم شده است بیان میکند که گروه‌های مسلح مجاهدین، ژورنالستان و خبرنگاران بین‌المللی را دستگیر میکنند و شکنجه می‌دهند و حتی محکوم بمرگ مینمایند که چرا، آنها را پورهایی پیرامون موارد نقض حقوق بشر در افغانستان بخارج گزارش میدهند. از

آن جمله میرویس جلیل خبرنگار بی بی سی در ناحیه چهل ستون از طرف گروهی مسلح به قتل رسید. علاوه بر یکی از خانم‌های خبرنگار که اصلاً انگلیس بوده، در ناحیه تحت تسلط حزب وحدت دستگیر و به پوسته بی انتقال داده میشود که هشت نفر مسلح در آنجا بودند. سپس به خانم گوشزد میگردد که در صورتی از مرگ نجات خواهد یافت که دسته جمعی مورد تجاوز قرار بگیرد در غیر این صورت، چون تو برای گروه مخالف ما اطلاعات جمع‌آوری مینمائی، بنا بر آن باید کشته شوی. خانم میخواست در بدل پرداخت پول گزاف جان خود را خریده و نجات یابد، مگر این خواست او قبول نمیشود و مورد تجاوز دسته جمعی قرار میگردد. بعد او ضمن مصاحبه بی، این مساله را افشاء می‌کند. گزارش اشاره میکند که مجاهدینی که برای امنیت راه کابل - جلال‌آباد موظف‌اند، خود موجد بی‌امنیتی می‌شوند و از عابرین و مهاجرینی که از کابل به جلال‌آباد می‌آیند، تقاضای پول خیلی زیاد، در هر پوسته میکنند و در صورتیکه توان پرداخت موجود نباشد، مورد لنت و کوب و حتی مرگ قرار میگیرند.

همچنان در گزارش داستان مرد دریوری است که روزی در کابل خانمی را در تکسی خود به میرویس میدان انتقال میداده است، در ناحیه کوتاه سنگی از طرف گروه مسلح حزب وحدت توقف داده میشود و از موتر پائین کشیده می‌شوند و بعد به اتافی دورتر انتقال می‌یابند. سپس به دریور امر می‌شود که روی کاغذ از فروش تکسی خود بالای یکی از افراد پوسته بنویسد، چون دریور میخواهد از انجام این امر انکار کند، به او جبراً گوشت آدم خورنده میشود و سپس مجبور به نوشتن چیزی میشود که آنها خواسته بودند. بعد دریور را رها و زن بیچاره را تصاحب میکنند.

جریده امید در شماره ۱۷۰ خود گزارش سالانه سازمان عفو بین‌المللی را در رابطه به نقض حقوق بشر در افغانستان در سال ۱۹۹۴ که در تاریخ ۸ جولای ۱۹۹۵ از رادیو صدای امریکا نیز پخش گردید، به نشر رسانده میگوید. ادامه منازعات مسلحانه و بی‌ثباتی سیاسی تصدیق و تفریق گزارش‌های تخطی از حقوق بشر را در داخل افغانستان مشکل ساخته است. اما افغان‌های که تازه از افغانستان به پاکستان وارد میشدند در منطقه سرحدی در مورد یک مصیبت تخطی از حقوق بشر گواهی میدادند که در حال تکوین است. صدها هزار افغان داخل کشور از خانه‌هایشان بیجا شده و یا به کشورهای مجاور فرار کرده‌اند.

در ماه فبروری قوای مربوط اتحاد گلبدین حکمتیار و جنرال دوستم راه کاروان های مواد غذایی مربوط موسسات خیریه بین‌المللی را که بسوی کابل در حرکت بودند سد

کردند. با وجود هوشدارهای مکرر ادارات بین‌المللی کمک در مورد قطعی در کابل برای چندین هفته شش عراده لاری مواد غذایی که م. م. سازمان داده بود نتوانست بکابل برسد. به تعقیب تقاضاهای بین‌المللی سه عراده از این لاری‌ها اجازه یافت بتاريخ ۶ مارچ بکابل مواصلت نماید اما بتاريخ هفتم مارچ در منطقه خیرخانه کابل که مردم جهت دریافت مواد غذایی جمع شده بودند، هدف حملات بم‌های خوشه‌یی قوای مربوط حکمتیار قرار گرفتند. طبق گزارش حداقل شش نفر کشته شده و سی تن دیگر مجروح گردیدند. راهبندان تا ماه دسمبر ادامه یافت. گزارشگر خاص م. م. در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان چندین بار از افغانستان دیدن کرد و گزارش خود را در ماه نومبر به مجمع عمومی م. م. در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان ارائه نموده گفت که اساسی‌ترین عناصر قوانین بشری که بر اهالی قابل تطبیق باشد در افغانستان تطبیق نمی‌شود.

گزارش عفو بین‌المللی حاکی است که جنگ بر سر کنترل قلمرو، میان دو جناح متخاصم اهالی را عمداً هدف قوای توپخانه قرار میداد که باعث قتل هزاران نفر می‌شد. اکثریت قربانیان اهالی‌یی بودند که یا در جاده‌های کابل، یا در منازلشان و یا در محلاتی کشته شدند که بعد از تخریب منازلشان به آن پناه برده بودند. سایر اهالی بنا بر سوءظن به پشتیبانی از مخالفین توسط اعضای یکی از جناح‌های داخل جنگ در منازلشان کشته شدند. جنگ و حملات که به کابل و مزارشریف منحصر بود، در جریان ۱۹۹۴ به ولایات قندز، هرات، قندهار، بغلان، بادغیس و ننگرهار، توسعه یافت. گزارش مشعر است که بتاريخ اول جنوری ۱۹۹۴ قوای مشترک جنرال دوستم و حکمتیار بر ارگ و وزارت دفاع حمله کردند. قوای رقیب در دو طرف دریای کابل در مناطق مسکونی سنگر گرفتند و در اثر آتش بدون تمیز اکثریت ساکنین غیر مسلح مناطق مسکونی کشته شدند. حملات بر کابل در طول سال جریان داشت و طبق گزارش‌ها روزانه ده‌ها نفر کشته میشد. در ماه اگست سه شفاخانه در کابل هدف راکت‌باری قرار گرفت که طی آن سی نفر مریض کشته شد و یک گدام ذخیره وسایل طبی که موسسات خیریه بین‌المللی اعانه داده بودند از بین رفت.

سازمان عفو بین‌المللی در گزارش سالانه خود می‌نویسد که در ماه سپتمبر جنگ بین دو جناح شیعه حزب وحدت طرفدار حکمتیار و حرکت اسلامی طرفدار ربانی آغاز یافت. در جریان این جنگ‌ها صدها نفر کشته و هزاران نفر دیگر زخمی شدند. گمان برده میشود که یک عده مردم عمداً و بصورت خودسرانه کشته شده باشند. گفته می‌شود که بین ۱۲ سپتمبر و ۱۲ اکتوبر هشتصد نفر در کابل کشته شده و بیش از ۱۷ هزار نفر زخمی گردیده، چندین صد نفر اعم از زن و مرد و طفل توسط اشخاص مسلح در

خانه‌های‌شان کشته شدند. زیرا گمان برده میشد که به گروه رقیب مربوط بودند. بتاريخ ۲۱ اکتوبر از اثر گلوله باری قوای توپخانه در اطراف پوهنتون، دهمزنگ و کوه تلویزیون حداقل ۴۵ نفر مقتول و ۱۵۰ نفر مجروح شدند. دو روز بعدتر دور جدیدی از حملات راکتی باعث قتل ۱۵ نفر و جراحات ۴۳ تن دیگر شد و بتاريخ ۲۴ اکتوبر حداقل ۳۵ نفر کشته و ۹۸ تن مجروح گردیدند. تا ختم سال ۱۹۹۴ بیش از سه (شاید سی) هزار نفر کشته شده بودند.

گزارش عفو بین‌المللی مشعر است که اعضای دسته‌های مسلح بخانه‌های مردم داخل شده اعضای خانواده را که مقاومت میکردند کشته و اموال خانه را تصاحب می‌نمود. طبق گزارش مردم غیرمسلح که به ربط داشتن گروه‌های رقیب مظنون هستند شکنجه میشوند. صدها زن، دختر و پسر شکنجه شده و مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. لت و کوب وسیعاً اجرا میشود. طبق گزارش تمام گروه‌های مسلح مردم را برای مدتهای زیاد زندانی می‌سازند. آنهایی که رها شده‌اند میگویند که برای مدتها با اجساد مرده‌ها بسته شده بودند و مجبور ساخته شده بودند تا گوشت انسان را بخورند. و توسط قنடை تفنگ لت و کوب میشدند. بعضی از زندانیان خصی میشدند و خصیه‌های‌شان تحت فشار قرار داده میشد. طبق گزارش بسیاری زندانیان تحت شکنجه جان داده‌اند. کسانی که پول کافی برای رهایی خود نداشتند عمداً کشته می‌شدند.

سازمان عفو بین‌المللی میگوید: در کابل زندانیان در مراکز مخفی شکنجه میشدند و حداقل در سه شهر مزار شریف، جلال‌آباد و هرات مردم در زندانها رسمی نگهداری میشدند. گفته میشد اکثریت زندانیان بدلائل قومی و یا دلیل ارتباط به گروه مخالف زندانی شده بودند. بعضی از زندانیان از محابس گروه‌ها به خارج افغانستان انتقال داده شده و زندانی گردیده بودند. گروه‌های مختلف مجاهدین حداقل ۱۲ خبرنگار را توقیف (زندانی) و مورد اذیت قرار داده بودند. به خبرنگاران هوشدار داده شده بود تا در مورد دست داشتن گروه‌های مسلح در خرید و فروش اسلحه و مواد مخدره گزارش ندهند.^{۱۶۳}

اقدامات ملل متحد و کنفرانس کشورهای اسلامی

در رابطه به بحران افغانستان

^{۱۶۳} - داستان جنگ افشاررا در تاریخ ۱۰ فبروری سال ۱۹۹۳ مطابق ۲۱ دلو ۱۳۷۱ میتوان در کتاب جنگ های کابل از قلم جنرال سید عبدالقدوس سید مطالعه کرد.

بر اثر جنگ‌های فاجعه‌آمیز سال ۱۹۹۴، بالاخره شورای امنیت سازمان ملل متحد غرض بررسی بحران افغانستان هیات خاصی را تحت ریاست محمود مستیری یکی از دیپلمات‌های مجرب کشور تونسونس، سابق وزیر خارجه آن کشور، تعیین کرد تا به افغانستان سفر نماید و بحران این کشور را از نزدیک مورد بررسی و ارزیابی قرار بدهد و گزارش کار خود را در زمینه به شورای امنیت ملل متحد ارائه دهد.

این خبر بدلهای افغانان وطن‌دوست چنگ زد و امیدواری‌های را برای حل معضله افغانستان از طریق سیاسی بوجود آورد. اما برخی تنظیم‌ها و قوماندانان به اشاره کشورهای حامی خود خواستند در راه هیات خاص ملل متحد سنگ‌اندازی نمایند و قبل از ورود آن به کشور، گروهی را موظف به میانجی‌گری و تماس با جوانب درگیر نمودند. اما پرواضح بود که آنان در رفع بحران افغانستان کاری از پیش برده نمیتوانستند و صرف نمایشی بود که میخواستند چنین وانمود کنند که افغانها خود بجای وساطت ملل متحد توانایی کنار آمدن و از خودگذری را از طریق مسالمت‌آمیز دارند. مگر هر اقدام و هر گامی که با صداقت و باورمندی همراه نباشد، به منزل نمیرسد. گروه میانجی ناکام برگشت و آقای مستیری در اوایل آپریل سال ۱۹۹۴ وارد افغانستان شد و با رئیس دولت آقای ربانی و احمدشاه مسعود، قوماندانان جهادی و رهبران تنظیم‌ها و همچنان با شخصیت‌ها و اقشار مختلف مردم از نزدیک ملاقات کرده و نظریات و پیشنهادات و طرح‌های مختلفی را دریافت نمود.

آقای مستیری به وضاحت دریافت که مردم افغانستان از جنگ و خونریزی و ویرانی تنظیم‌های متخاصم در کشور کاملاً به ستوه آمده‌اند و مجاهدین توانایی ایجاد دولت فراگیر و با ثبات را ندارند. حتی او ضمن مصاحبه‌یی با نماینده رادیو بی‌بی‌سی گفت که، در افغانستان مستی‌آدم‌کش و باندیت مسلط شده‌اند و برای کسب قدرت دولتی و انحصار آن، مردم بی‌گناه افغانستان و شهر کابل را به توپ و آتش سلاح‌های ثقیله بسته‌اند و توان آن را هم ندارند که زمام امور را بدرستی کنترل نمایند و...

همچنان آقای مستیری، نماینده خاص ملل متحد دریافت که مداخلات کشورهای منطقه و ذیدخل، افغانستان را به تباهی و نیستی کشانده و قبل از هر اقدام دیگر بایستی با دولت‌های ذیدخل در بحران افغانستان تماس گرفته شود. و از آنها تقاضا گردد تا از مداخلات خویش در امور افغانستان خودداری ورزند. زیرا، افغانستان با ثبات و غیر متعهد به نفع صلح در منطقه و جهان است. به این منظور آقای محمود مستیری پس از سفر به افغانستان و بازدید از وضع امنیتی، نظامی و جنگی شهرهای چون کابل،

جلال‌آباد، مزارشریف، هرات، قندهار به پاکستان و ایران و عربستان سعودی و روسیه فدراتیف مسافرت کرد و در نهم می ۱۹۹۴ به نیویارک برگشت و گزارش مطالعات و بررسی‌های خود را از وضع افغانستان به تاریخ ۲۵ جون به سر منشی ملل متحد آقای پطروس‌غالی تقدیم نمود.

جریده وفا، ارگان نشراتی اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد که در وضع فعلی رسالت بزرگ تاریخی را در امر آگاهی هموطنان از اوضاع بحرانی کشور به عهده گرفته، نتایج و پیشنهادات گزارش هیات خاص ملل متحد را ترجمه و در شماره ۲۸ سرطان ۱۳۷۳ خود آنرا به نشر رسانده که نکات عمده آن اینجا بازتاب داده میشود: «اکثریت مردم افغانستان بدین عقیده‌اند که جنگ امروزی افغانها یک جنگ قدرت طلبی است. نتایج این جنگ بسیار وخیم خواهد بود. جنگ اخیر که در جنوری ۱۹۹۴ آغاز یافت مانع اجرای وظایف اداری گردید که در اثر توافقات و مذاکرات اسلام‌آباد و جلال‌آباد در افغانستان فعالیت مینمود.

هیات خاص ملل متحد نه تنها از طرف افغانها استقبال شد، بلکه نتایج کار و فعالیت هیات خاص و پیشنهادات آن بسیار مهم و یک راه حل سیستماتیک بخاطر قطع جنگ در افغانستان خواهد بود. جنگ در افغانستان باعث خشم و نفرت زیاد ناظرین آن شده است. اما با وجود آن تمام قوت‌های ناحیه‌ای، پشتیبانی خود را از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، و استقلال افغانستان اعلان نموده‌اند.

امروز افغانستان بزرگترین تولید کننده تریاک و مواد مخدره در جهان است که از بابت کشت این مواد به زارعین اصلی آن پول اندک داده میشود ولی معلوم است که قسمت اعظم این سرمایه به جایهای دیگر منتقل میگردد. علت اصلی کشت و زرع مواد مخدره در کشور نبودن یک اداره واحد و مستحکم مرکزی در افغانستان است و این امر باعث میشود تا در مزارع مواد مخدره بیشتری زرع شده، به سبب نبودن موانع در سرحدات بخارج از کشور صادر گردد.

وضع خراب اقتصاد و فقدان سرمایه باعث دوام منازعات فعلی در افغانستان است. در خارج از افغانستان بسیاری‌ها را عقیده بر این است که در قدم اول ضرورت است تا صلح در افغانستان تامین شود و بعدا کار و فعالیت جهت احیای مجدد کشور آغاز گردد. لیکن هیات خاص بررسی مسایل افغانی بدین عقیده است که فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی وابسته بیکدیگراند و این دو باید طوری با هم ربط داده شوند تا باعث تامین صلح در کشور گردد. باید گفت در جاهای که به این دو پروسه توجه مبذول شده، باعث

تامین امنیت و صلح در آن مناطق گردیده است. فعالیت‌های اقتصادی، رهبری سیاسی و یک اداره فعال را بوجود آورده است...

واضح است که در شرایط فعلی باید جوامع بشری و ملل متحد بیشتر از هر وقت دیگر به مسأله صلح و برقراری آن در افغانستان توجه نمایند. موضوع صلح بسیار مهم بوده در قدم اول در تامین صلح سعی شود. امروز ملت افغان متوجه شده است که راه حل و برون رفت از این پرابلم‌ها تنها و تنها با پا در میانی ملل متحد صورت پذیرفته می‌تواند و افغانها چشم امید به این موسسه جهانی دوخته‌اند. ولی نباید چنین تصور کرد که این کار بسیار ساده است، بلکه باید با صبر و تحمل ثبات و استواری و از گزینش طریقه‌های سیستماتیک و سیاسی در حل این موضوع کار گرفت و ممکن است اختیار این شیوه‌ها بتواند نیروی محرک جهت تامین صلح را ایجاد نماید. در قدم نخست مسایل ذیل بخاطر جلب همکاری‌های ملل متحد ضروری‌اند:

الف / اداره ملل متحد باید در افغانستان فعال باشد و سازمان‌های مختلف باید کار و فعالیت خود را دوباره در کابل آغاز نمایند. اگر فعالیت چنین ادارات درکابل ممکن نباشد، پس باید در جلال‌آباد یک مرکز موقتی همراه با نمایندگان سیاسی افغانی فعال گردد تا بتواند امکانات بازدید از شهر کابل را مانند دیگر ولایات آماده سازند.

ادارات و موسسات بخصوص موسسات انکشافی UNDP ملل متحد به بسیار زودی به افغانستان برخواهد گشت تا در جهت احیاء مجدد و اعمار افغانستان فعالیت کنند و سعی گردد تا یک دولت مستحکم در آن کشور تاسیس شود.

ب / کار و فعالیت هر چه بیشتر بین‌المللی در افغانستان تقاضا گردد و هم تقاضای یک مرکز بررسی مسایل افغانستان با یک گروه کار متشکل از آن افراد کشور که علاقمند به تامین صلح‌اند بوجود آید. این گروه باید ملل متحد را مستقیماً در تامین صلح کمک نموده زمینه دایر شدن یک کنفرانس بین‌المللی را در افغانستان مهیا سازد.

ج / توضیح شود تا ملل متحد بطور بسیار جدی با رهبران احزاب مختلف افغانی صحبت نموده به فیصله برسند تا آتش‌بس رعایت گردد.

د / در خواست شود تا آتش‌بس در سرتاسر کشور مراعات شود و هم اینکه بخاطر انتخابات آزاد شرایط آماده شود و این انتخابات باید به بهترین طریقه آن صورت گیرد تا در آن اقتشار مختلف سهمیم باشند و همچنان سعی شود تا زمینه بخاطر تدویر لویه جرگه و دیگر انتخابات مساعد گردد.»

این بود نتایج گزارش و پیشنهادات هیات خاص ملل متحد که بخاطر داشتن نکات بسیار سودمندش منجمله تدویر یک کنفرانس بین‌المللی، تامین آتش‌بس، فراهم کردن زمینه برای انتخابات و سهم دادن به تمام اقشار جامعه افغانی در آن، باید مورد حمایت همه جانبه افغانهای صلح‌دوست قرار گیرد. هر چند که این پیشنهادات کافی به نظر نمی‌آیند.

توقع میرفت تا هیأت خاص ملل متحد در دوره دوم بررسی خود از افغانستان و منطقه طرح مشخص‌تر و جامع‌تر و قابل عملی‌تر برای حل معضله افغانستان به شورای امنیت آن سازمان ارایه دهد. چه چشم امید اکثریت خاموش مردم افغانستان بسوی ملل متحد و شورای امنیت آن سازمان است. مخصوصاً توجه و غمخواری پنج عضو دائمی آن شورا، از طریق قطع مداخلات خارجی و تامین آتش‌بس دائمی و تدویر یک لویه جرگه عنعنوی برای انتخاب یک زعامت ملی و ایجاد حکومت عبوری و سپس جمع‌آوری اسلحه ثقیله از نزد تنظیم‌ها و احزاب سیاسی در بدل قیمت مناسب، تشکیل اردوی ملی، تدوین قانون اساسی و قانون انتخابات و از این طریق مساعد نمودن زمینه برای عملی ساختن انتخابات آزاد و سری و مستقیم برای حکومت آینده میتوانند فضای مطمئن برای صلح در کشور فراهم سازد.

زیرا پس از تحقق این نیازهای اولیه اکثریت قاطع مردم افغانستان، سایر فعالیت‌ها برای اعمار مجدد کشور و تدارک امکانات برگشت مهاجرین بوطن و پاکسازی کشور از وجود میلیونها ماین ضد پرسونل بکمک مساعدت سازمان ملل و سایر کشورهای ذی‌علاقه امکان پذیر است.

بهرحال آقای مستیری مجدداً به منطقه برگشت و از ازبکستان نیز بازدید نمود و طبعاً با مقامات آن کشور در مورد تامین صلح در افغانستان تبادل نظر نموده به افغانستان دوباره رفت و سپس به پاکستان برگشت و از سران تنظیم‌ها تقاضا بعمل آورد تا در یک کنفرانس صلح در اسلام‌آباد شرکت ورزند، اما برخی از رهبران تنظیم‌ها، بشمول آقای ربانی از شرکت در این کنفرانس بدلیل اشتراک نماینده جنبش‌ملی - اسلامی افغانستان در آن خودداری ورزید و بالنتیجه تلاش‌های نماینده خاص ملل متحد منجر به ناکامی شد، آقای مستیری بصراحت اعلام داشت که رهبران تنظیم‌ها هرگز به قول و وعده خود وفا نمیکنند و لهذا او راه دیگری را جستجو خواهد کرد.

همزمان با دور دوم مساعی نماینده خاص ملل متحد، امیر اسماعیل‌خان والی هرات و امیر عمومی حوزه جنوب غرب کشور، با تشکیل یک شورای عالی اسلامی در

هرات در اواخر ماه سرطان سعی ورزید برای نجات کشور از بن‌بست جنگ فرمولی کشف کند. در این شورا که برای اولین مرتبه حدود یکصدتن از روشنفکران افغان مقیم اروپا و امریکا شرکت ورزیده بودند، تدویر یک لویه جرگه عنعنوی را کلید حل بحران افغانستان تشخیص و سفارش نمودند که تدویر هم نشد.

متاسفانه دشواری کار برای نماینده خاص ملل متحد آقای مستیری در این برجسته میگردد که طرف‌های مقابل این دیپلومات مجرب تونس را چهره‌هایی تشکیل میدهند که بیشتر آنها کمترین آگاهی سیاسی و احساس مسئولیت را در چوکات اصول اقدامات دیپلماتیک نمیدانند. هنوز نماینده خاص سازمان ملل متحد در صدد تدارک کنفرانس اسلام‌آباد بود که سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی آقای داکتر الغابد در اوایل ماه جولای ۱۹۹۴ وارد پاکستان شد. و قبل از آنکه به افغانستان سری بزند یا برخی از شخصیت‌های افغانی در پاکستان راجع به وضع حساس و خطیری‌یکه دامنگیر کشور است تبادل افکار نمود.

خوشبختانه عناصر آگاه و وطن‌خواه افغان مقیم پاکستان مانند پروفیسر رسول امین، آقای داکتر ظاهرپورگی، قانون دان معروف کشور با تنی چند از اهل خبره افغان ضمن ملاقاتی با آقای الغابد به وی خاطر نشان ساختند که اگر کنفرانس اسلامی خواستار راه حل مسالمت‌آمیز قضیه افغانستان باشد، باید تلاش‌های خود را با مساعی ملل متحد همگام و همگون سازد. در غیر آن مسئولیت عواقب وخیم جنگ در افغانستان بدوش آن کنفرانس خواهد بود. زیرا افغان‌های آگاه متوجه‌اند که برخی از رهبران تنظیم‌ها در تبتانی با کشورهای حامی خود، درصدد ناکامی هیات خاص ملل متحد در مورد بررسی بحران افغانستان‌اند و میخواهند باز هم جنگ در این کشور ادامه یابد تا از صلح و آمدن یک رهبری آگاه و غیر وابسته و غیر متعهد به این یا آن کشور جلو گرفته باشند.

در این رابطه شیخ‌الحدیث مولوی تره‌خیلو رئیس شورای تفاهم و وحدت ملی به سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی گوشزد کرد که: «از چندین سال به اینطرف، هیات‌ها و شخصیت‌های مختلف، حتی سران حکومت‌ها خواسته‌اند تا سران هفت تنظیم را با هم آشتی دهند و حتی بعضی‌ها اینان را بمکه معظمه بردند و آنها در مکه معظمه سوگند یاد نمودند تا دیگر از مخالفت و دشمنی با هم درگذرند. مگر همه این تلاش‌ها مواجه با ناکامی شد. علت ناکامی این تلاش‌ها این تواند بود که تلاش‌کنندگان مصلحت همه وقته عوض مردم افغانستان، سران تنظیم‌ها را مطرح میسازند. من خود در محضر ۶۰۰ تن عالم دین به ایشان سوگند داده‌ام و آنها را به مکه مکرمه با خود بردم و برای تاکید در

حضور علمای عرب نیز حلف یاد کردند. مگر عده‌بی در همان مکه معظمه عهد را نقض کردند و شما ری تا پشاور پای‌بند عهد خود بودند و بعد آنرا فراموش کردند. آنها چندین بار تنظیم‌های خود را ملغی نموده‌اند اما به عهدشان وفا نکرده به تنظیم‌بازی‌های‌شان دوام داده‌اند و موقف تنظیمی خود را حفظ کرده‌اند. من بحیث یک افغان بشما می‌گویم که:

۱- اگر شما واقعا از ته دل موضوع افغانستان را حل و فصل می‌سازید باید به مردم افغانستان رجوع کنید، نه به تنظیم‌ها و سران آن.

۲- اگر کنفرانس اسلام خواستار راه حل مسالمت‌آمیز قضیه افغانستان باشد، می‌باید مساعی خود را با مساعی آقای محمود مستیری نماینده خاص سر منشی ملل متحد درباره افغانستان همگام ساخته و با تفاهم و مساعدت همدیگر درباره به فعالیت بپردازند. اگر شما جداگانه و ملل متحد جداگانه به فعالیت خود ادامه بدهد، به سران تنظیم‌ها زمینه بهانه‌جویی و حيله پیدا میشود، بعضی طرح ملل متحد را خواهند پذیرفت و برخی طرح کنفرانس کشورهای اسلامی را و موضوع لاینحل خواهد ماند و مردم و کشور ویران شده رو به نابودی خواهد رفت.^{۱۶۴}»

بالمقابل آقای الغابد در ارتباط به سخنان شیخ‌الحدیث مولوی تره‌خیل گفت: «من تمام ارشادات شما را بدقت گوش دادم، من با گفته‌های شما موافق هستم، اما باید گفت: که کنفرانس اسلامی با ملل متحد در رقابت نیست. بلکه کارها و فعالیت‌های این دو سازمان مکمل یکدیگراند. کنفرانس کشورهای اسلامی از فعالیت‌های آقای محمود مستیری پشتیبانی کرده است. جای شک نیست که مردم از رهبران تنظیم‌ها شاکی استند ولی مع‌الوصف ما نمی‌توانیم آنها را نادیده بگیریم. اگر آنها در پروسه شامل نباشند در دسرهای جدی و مشکلات فراوان ایجاد کرده می‌توانند. ما در صدد استیم تا رهبران را متقاعد سازیم که بیک آتش‌بس موافقه بنمایند و با هم بنشینند اما درباره اینکه نظر ملت چگونه تبارز نماید ما با آقای مستیری موافق هستیم. ایشان تدویر لویه جرگه را پیشنهاد کرده‌اند، ما این نظر را می‌پذیریم، اما برای اینکه به مقصد برسیم باید زمینه را مساعد بسازیم تا این چنین یک جرگه دایر شود. (وفا همان شماره) متعاقبا سکرتر جنرال کنفرانس اسلامی به افغانستان سری زد و با برخی رهبران تنظیم‌ها و قوماندانان ملاقات کرد و بدون آنکه به آتش‌بس موقت یا دائمی دست یافته باشد. دوباره به پاکستان برگشت.

^{۱۶۴} - خبار وفا، ۲۲ سرطان ۱۳۷۳

اعلامیه شورای امنیت

بتاریخ ۱۱ اگست ۱۹۹۴ رئیس شورای امنیت سازمان ملل متحد در جلسه ۳۵۱۴ آن شورا به ارتباط بحث و غور روی مسأله افغانستان، اعلامیه آتی را از طرف شورای امنیت، صادر کرد.

«شورای امنیت با کمال قدردانی از مساعی هیات خاص ملل متحد در افغانستان (باساس فیصله نامه شماره ۲۰۸ مجمع عمومی ۴۸) تحت ریاست سفیر محمود مستیری، از گزارش تاریخی اول جولای ۱۹۹۴ که تحت شماره ۷۶۶ اسناد شورای امنیت صادر شده و بطور خاص از توصیه‌های حاوی فقره ۴۰ آن گزارش، حسن استقبال میکند.

شورای امنیت از همکاری که مردم و رهبران افغانستان با هیات خاص نموده‌اند اظهار قدردانی میکند. شورای امنیت از همه افغانان تقاضا میکند تا به همکاری با هیات خاص ادامه دهند که در صدد کمک به افغانهاست تا یک عملیه مسالمت‌آمیز سیاسی را بمنظور خاتمه دادن به اختلافات‌شان آغاز نمایند.

شورای امنیت از تداوم جنگ داخلی در افغانستان که باعث تلفات مردم و تخریب افغانستان شده و تهدیدی را متوجه ثبات و امنیت سایر کشورهای منطقه ساخته، اظهار تاسف کرده است. شورای امنیت از همه جوانب منازعه تقاضا میکند تا به مخالفت‌های‌شان خاتمه داده در پروسه مصالحه سیاسی، بازسازی و رشد و انکشاف شامل گردند.

شورای امنیت از همه دول تقاضا میکند تا به مقصد ایجاد و تقویت صلح در افغانستان قدم‌های لازم را گذاشته و جریان انتقال سلاح را به جوانب درگیر قطع کنند. و به این مقابله تباهن خاتمه دهند. همچنان شورای امنیت از جامعه بین‌المللی جدا تقاضا میکند تا افغانان را در مساعی‌شان برای بازسازی کشور تباہ شده، به هر اندازه که شرایط میسر شود، مساعدت نمایند.

شورای امنیت مساعی ادارات کمک بشردوستانه ملل متحد را در افغانستان تحسین نموده و تاکید میکند که بر تمام دول لازم است تا به کمک‌شان در این مساعی ادامه دهند.

شورای امنیت آمادگی خود را برای مساعدت به مردم افغانستان در مساعی‌شان برای عودت صلح و حالت عادی در کشورشان مجدداً تأیید نموده و کشورهای همسایه افغانستان را تشویق می‌کند تا مساعی خویش را به این منظور ادامه دهند. شورای امنیت تعهد خود را به حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان مجدداً اعلام میکنند.^{۱۶۰}»

اجلاس کوئته یا دور سوم مساعی ملل متحد

دور سوم مساعی سازمان ملل متحد بریاست آقای محمود مستیری بمنظور دستیابی راه حل برون رفت از بحران کنونی افغانستان، زمانی آغاز یافت که دور جدیدی از جنگ شعله‌ور گردیده و تلفات انسانی و خسارات مالی و ویرانی‌های باز هم بیشتری را مخصوصاً در کابل سبب شده است.

دور سوم این مساعی که با شرکت گروهی از شخصیت‌های افغان بنام «گروه مشاوران» شهرت یافته و در کوئته پاکستان بکار آغاز نمود، در واقع گامی مثبت در سلسله تلاش‌های دراز مدت این سازمان برای حل معضله افغانستان بشمار میرود.

مساعی جاری با استقبال زیاد مردم بلا کشیده افغانستان رو بر گردیده و انتظار نتایج موثر آن را مردم دقیقه شماری میکنند. هیات خاص ملل متحد این بار حرکت جدیدی را آغاز نموده و برخلاف گذشته‌ها که عمدتاً تنظیم‌های مسلح متخاصم در محراق فعالیت‌های آن قرار داشت. در این نوبت سازمان ملل متحد و هیات خاص آن، توانست «گروه مشاوران» را از میان رجال سرشناس و تا حدی با نفوذ افغان صرف‌نظر از وابستگی‌های گوناگون فکری آنان بدور هم جمع کند. از همین جاست که مایه امیدواری‌های زیاد برای حل سیاسی بحران افغانستان به حساب میرود. در این اجلاس شخصیت‌های ذیل شرکت ورزیده بودند:

دکتور محمدیوسف سابق صدر اعظم افغانستان، قاضی محمدامین‌وقاد، پوهاند رسول امین رئیس اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد مقیم پشاور، همایون آصفی، پروفیسر غلام‌علی آنین، پوهاند عبدالسلام عظیمی، سابق رئیس پوهنتون کابل، سلطان‌محمودغازی، داکتر عبدالصمدحامد، عبدالاحد کرزی، دکتور احمدیوسف نورستانی، عبدالستار سیرت سابق وزیر عدلیه، حاجی سلیمان‌یاری، جنرال عبدالحکیم

^{۱۶۰} - اخبار افغانستان، شماره اول، سپتامبر ۱۹۹۴ - سنبله ۱۳۷۳

کتوازی. داکتر سراج‌الدین رسولی، قوماندان عبدالحق، غلامشاه، جنرال عبدالرحیم وردک، محمدنعیم فراهی، انجنیر احسان‌الله مایار، حاجی عبدالحسین مقصودی، عزیزالله واصفی، کاظم یزدانی، کریم زارع، مولوی تره خیل، محمدصادق رشیدسلجوقی، علم‌شاه، نعمت‌الله شهرانی، عبدالکریم مخدوم، امیر لالی، شریف حسین، حبیب‌الله غایب، محمدعالم فیضی، شاه محمود بلوچ، گل‌آغا شیرزوی، سیدشمس‌الدین مجروح، تورن میریان‌شاه. و هنیت خاص ملل متحد شامل محمود مستیری، سوتیریوس موسوریس، فرانس اوکیلو، دگروال‌های کویرک، چارلز ساترس.

این اشخاص از ۲۹ سپتمبر تا ۱۶ اکتوبر ۱۹۹۴ در شهر کویته برای دستیابی یک راه حل سیاسی عادلانه و مورد قبول همه گروه‌های درگیر قضیه افغانستان در چوکات چهار کمیته یعنی، ۱- کمیته سیاسی، ۲- کمیته آتش‌بس ۳- کمیته قوای امنیتی ۴- کمیته هماهنگی و انسجام، شروع بکار نمودند و نتایج بحث‌ها و مذاکرات و پیشنهادات مشورتی خود را به منظور برون رفت از بحران کنونی افغانستان به آقای سفیر محمود مستیری تقدیم نمودند.

در عین حال آقای مستیری به مشوره «گروه مشاوران» از رهبران تنظیم‌های افغانی نیز دعوت بعمل آورد تا خود یا نماینده خود را غرض اشتراک در این اجلاس معرفی و اعزام نمایند. بالنتیجه، پیرسید احمدگیلانی، نماینده مولوی محمدنبی محمدی، و نماینده شیخ‌آصف محسنی، و یک هنیت نمایندگی از طرف دولت ربانی، و همچنان هیت دیگری به نمایندگی از «شورای هماهنگی» در روزهای اخیر اجلاس وارد کویته شدند و با رئیس هنیت موسسه ملل متحد و اعضای مجلس مشورتی مذاکره و تبادل نظر به عمل آوردند. ظاهراً تمام نماینده‌های تنظیم‌ها موافقت خود را از مساعی ملل متحد در راه رسیدن به صلح دایمی در افغانستان ابراز داشتند.

نکات اساسی‌ایکه «گروه مشاوران» روی آن مکث نموده‌اند، قطع هرگونه مداخلات خارجی، بخصوص کشورهای همسایه و منطقه بشمول روسیه فدراتیف است که تا هنوز هم به تجهیز و ارسال سلاح و مهمات و کمک‌های مادی و پولی به گروه‌های متخاصم در افغانستان ادامه می‌دهند و مانع عمده در راه تامین آتش‌بس و صلح پایدار در کشور میگردند. از سازمان ملل متحد و مخصوصاً شورای امنیت جدا تقاضا بعمل آمده است تا با وارد کردن فشار بر کشورهای ذیدخل در بحران افغانستان، مانع مداخلات آنها در امور افغانستان گردند.

نکته دیگر، قطع بدون قید و شرط جنگ و برقراری آتش‌بس دایمی در

افغانستان است. که بایستی تمام نیروهای درگیر و غیره به این خواست معقول و برحق قاطبه مردم افغانستان گردن نهند.

تشکیل یک اردوی ملی ۲۰ هزار نفری بخاطر تامین امنیت در شهر کابل و جمع‌آوری سلاح ثقیله از نزد تنظیم‌ها، تامین امنیت شاهراه‌ها و ولایات جزء وظایف این اردو خواهد بود. تشکیل یک حکومت انتقالی برای دو سال، بخاطر تحقق صلح سراسری و مساعد ساختن زمینه برای تصویب قانون اساسی، تدویر لویه جرگه و انتخاب زعامت آینده و جمع‌آوری اسلحه از نزد تنظیم‌ها به همکاری مستقیم سازمان ملل متحد، محتوای کلی اجلاس کویته را می‌سازد. پس از ختم جلسه کویته آقای مستیری رئیس هیات خاص سازمان ملل متحد برای افغانستان عازم نیویارک شد تا گزارش کار دو ماهه دور سوم ماموریت خود را در افغانستان به مجمع عمومی سازمان ملل که بتاريخ ۲۵ نوامبر ۱۹۹۴ تشکیل می‌داد، تقدیم نماید.

آقای مستیری پس از اجلاس کویته سری به افغانستان زد و ضمن دیدارهای خویش با رهبران تنظیم‌های مختلف و جناح‌های درگیر، طرح صلح جامع و عملی سازمان ملل متحد را به آنان تسلیم نمود، اما برخی از جناح‌ها از دادن پاسخ سریع به او خودداری نمودند.

سفیر محمود مستیری در مصاحبه‌یی با رادیو بی‌بی‌سی در اوایل نوامبر گفت که با تمام جناح‌های افغان درباره ضرورت به میان آوردن یک شورای که در آن همه احزاب و شخصیت‌های برجسته حضور داشته باشند، صحبت کرده است. ولی هنوز مشکلاتی وجود دارد. وی درباره ترکیب این شورا گفت که خواهان تشکیل شورای است که در آن همه احزاب و شخصیت‌های مستقل حضور داشته باشند. شورای برای همکاری احزاب با یک دیگر نه به منافع یک حزب خاص و معین. وی گفت که نظر ما در مورد ترکیب شورا با نظر حکومت کابل یکی نیست. وی در پاسخ به این سوال که شورای مورد نظر چه وقت اولین جلسه خود را تشکیل خواهد داد گفت: فعلا زمان برای تشکیل چنین جلسه‌یی تعیین نشده است، ولی امیدوار است که این جلسه تا پایان سال جاری (۱۹۹۴) تشکیل گردد. وی در مورد وظایف اصلی شورا گفت: اولین وظیفه این شورا، انتقال قدرت است. دومین وظیفه برقراری آتش‌بس است، سومین وظیفه بوجود آوردن حکومت انتقالی و بالاخره چهارمین وظیفه شورا تشکیل لویه‌جرگه است.

در پیشنهاد سازمان ملل متحد که به جناح‌های مختلف ارائه شده بود، گفته شده که در شورای پیشنهادی نظارت بر جریان انتقال قدرت، پنج نماینده از جانب حکومت

کابل، پنج نماینده از جانب مخالفین، سه نماینده از شخصیت‌های بیطرف و سیزده نماینده یعنی به تعداد مساوی آن، افغانهای خواهند بود که ملل متحد انتخاب میکند. به گزارش فرانس پرس، از کابل انتقال قدرت به دو شکل از جانب ملل متحد پیشنهاد شده است:

۱- در صورت نخست کمیسیون نظارت بر جریان انتقال قدرت و انتخابات، یک حکومت موقت شش‌ماهه و یا دوازده‌ماهه را تشکیل خواهد داد، که در این مدت لویه‌جرگه عنعنوی یا انتخابات ملی که رئیس دولت آینده را تعیین نماید سازمان داده خواهد شد.

۲- در صورت دوم کمیسیون نظارت بر انتقال قدرت و انتخابات تمام سازماندهی و تشکیل لویه‌جرگه را انجام خواهد داد که ظرف ده ماه یک حکومت موقت دیگر را انتخاب کند که رئیس جمهور آن برای دو سال انتخاب خواهد شد.

بالاخره آقای مستیری به نیویارک مواصلت نمود و گزارش کار خود را به آقای سرمنشی سازمان ملل تسلیم نمود. سرمنشی سازمان ملل در راپو سالانه خود به مجمع عمومی پیشنهادات ذیل را ارائه کرد که مورد تائید اعضای مجمع عمومی قرار گرفت. آن پیشنهادات را از نظر می‌گذرانیم:

پیشنهادات سرمنشی ملل متحد به مجمع عمومی

سعی و تلاش هئیت خاص ملل متحد، از مارچ ۱۹۹۴، دورنمای صلح در افغانستان را بهبود بخشیده است. این هیات از راه تدویر جلسات کویته توانست که یک دسته شخصیت‌ها را که نظریات مردم افغانستان را وسیعاً بازتاب دهند و هم با گروه به خصوصی وابسته پنداشته نمیشدند، یکجا جمع سازد، پیشنهادهای ناشی از آن جلسات پیرامون انتقال هرچه سریع تر قدرت به یک شورای با صلاحیت، تنفیذ یک آتش‌بس سراسری، تشکیل قوای تامین امنیت در کابل و متعاقب آن تشکیل یک حکومت عبوری با تدویر یک لویه‌جرگه، چارچوبی را فراهم ساخته است که در محدوده آن میتوان در فرجام به یک راه حل جامع و پایدار برای حل معضله افغانستان دست یافت.

جلسات کویته یک دسته نظرات قابل پذیرش همگان را تثبیت کرد. به نحویکه با اصل سهم‌گیری وسیع‌البنیاد سازگار میباشد. از ریشه‌های عنعنات افغانی آب می‌خورد. به ملل متحد یک موقف غیر جانبدارانه می‌بخشد و بیک کلام که بر مبنای آن‌ها پیشنهادهای عملی صلح تبارز و جامه عمل پوشیده میتواند.

کلیه پیشرفت در جهت صلح در تشکیل هر چه زودتر شورای با صلاحیت نهفته است. تمام جوانب درگیر در معضله به نحوی از انحاء موافقت خود را به موضوع نشان داده‌اند. با آن که چندتای‌شان برای مطالعه نظریات ناشی شده از جلسات کویته و بحث روی جزئیات آنها وقت خواسته‌اند. بسیار احتمال دارد که روی ترکیب شورای، موضوع شکل متنازع فیه را بخود بگیرد. بنابراین به مشوره‌های زیادی در زمینه نیازمندی احساس میشود. یک امر واضح است که اجرای مشوره‌ها باید به عهده هئیت خاص سپرده شود. بنابر همین ملحوظ من در صدد آنم که هئیت خاص را پابرجا نگهدارم و از رئیس آن آقای محمود مستیری تقاضا کنم که در اواسط ماه دسمبر به غرض از سرگیری ماموریت خود به افغانستان برگردد. به همین‌گونه از او خواهش خواهد شد که به طرفهای گفتگو حالی سازد که تشکیل هرچه زودتر شورای با صلاحیت به مثابه محک آزمایش تعهد رهبران افغانی به پروسه صلح تلقی خواهد گردید. البته آمادگی جامعه بین‌المللی به ادامه سعی و تلاش در راه تامین صلح در افغانستان بر مبنای آن استوار خواهد بود. هر وقتی که نتایج این مرحله فعالیت‌های هئیت خاص روشن گردد بلادرنگ به مجمع عمومی گزارش داده خواهد شد.

سعی و تلاش هئیت خاص ملل متحد در افغانستان مخصوصا توانایی آقای مستیری به سفر در اکثر نقاط و مذاکره با اشخاص مختلف آن کشور در من این عقیده را راسخ ساخته است که باید موجودیت سیاسی ملل متحد در افغانستان احیاء گردد تا از آن طریق به نمایندگی مخصوص در امر برقراری نگهداشتن تماس بین ملل متحد و رهبران مختلف داخل آن کشور یاری لازم صورت گرفته بتواند با در نظر داشت همین منظور است که من تاسیس اداره کوچکی را پیشنهاد مینمایم که از یک آمر، یک مامور سیاسی، دو مشاور نظامی و یک تعداد کارمندان کمکی متشکل باشد. این اداره در گام نخست در جلال‌آباد افتتاح گردد. وظایف سیاسی اداره خاص سرمنشی‌ملل متحد در افغانستان و پاکستان که فعلا در اسلام‌آباد قرار دارد، به اداره جلال‌آباد - کابل سپرده خواهد شد. اعضای اداره جدید به پاکستان (و عندالزوم به دیگر کشورهای همسایه) به غرض مذاکره و مشوره با رهبران افغانی مقیم آنجا سفر خواهند کرد. امور فعالیت‌های بشردوستانه ملل متحد مانند سابق از طرف اداره انسجام کمک‌های بشری ملل متحد رهنمایی خواهد گردید.

این اداره به زودی ممکن به افغانستان برخواید گشت، با در نظر داشت این تغییرات و پا بر جا نگهداری هئیت خاص فکر میکنم که به داشتن یک نماینده شخصی

برای افغانستان و پاکستان به سویه معاون سرمنشی دیگر نیازی احساس نخواهد گردید. بودجه مالی برنامه پیشنهاد شده در بالا طبق معمول به زودی به اسامبله عمومی پیش خواهد شد. مذاکرات و مشاورتهای هئیت خاص در جریان مرحله سوم بیانگر آن است که هرگاه شورای با صلاحیت تشکیل گردد و آن شورا به منظور تطبیق پیشنهاد به ایجاد قوای بیطرفی برای امنیت کابل موافقه کند احتمال دارد که آن شورا از ملل متحد تقاضا کند که از این شورا حمایتی مالی بنماید.

طوریکه در بالا تذکر داده شد رئیس هئیت هنوز در این مورد به تعهدی مبادرت نورزیده است من از او خواسته‌ام که در مرحله دیگر مذاکرات و مشوره‌ها این موضوع را روشن سازد که برای کمک مالی مستقیم ملل متحد از قوای صلح سابقه‌ی وجود ندارد و چیزی که طرف‌های افغانی از ملل متحد توقع برده می‌تواند تاسیس یک صندوق امدادی داوطلبانه می‌باشد. البته برای تمویل آن از همان اعضای ملل متحد تقاضای کمک بعمل خواهد آمد که به حمایتی پروسه صلح در افغانستان علاقمندی دارند. با آنهم هرگاه قوای صلح تشکیل گردد و شورای با صلاحیت تقاضا کند، من به اداره جلال‌آباد - کابل هدایت خواهم داد که در تهیه مشاوران نظامی یا پولیس و امداد تخنیکی با آن قوا همکاری کند. یک مسأله دیگر هم موجود است که آن اگرچه از ساحه مکلفیت هئیت خاص به دور می‌باشد. من می‌خواهم که توجه مجمع عمومی را به آن می‌ذول بنمایم آن مسأله عبارت از رهایی داکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور سابق است که هنوز حل نگردیده است. چهار عضو معینی او (یک خانم و سه طفل) توانسته که در سال ۱۹۹۴ از کابل به دهلی بروند مگر داکتر نجیب‌الله و سه همسفر دیگر او از اپریل ۱۹۹۲ تا کنون در محوطه اداره (معاون) سر منشی ملل متحد برای افغانستان و پاکستان در کابل باقی مانده‌اند. من پیرامون موضوع رهایی آنها هم به رئیس جمهور ربانی نگاشته‌ام و هم آن را با یک تعداد طرفهای درگیر در میان گذاشته‌ام. نماینده خاص من عین کار را انجام داده است. با کمال تاسف به استماع‌تان رسانیده میشود که تمام تلاش‌ها در زمینه تا کنون به نتیجه مطلوب نرسیده است. چون با ادامه جنگ‌های شدید در کابل حیات داکتر نجیب‌الله و یارانش در معرض خطر جدی قرار دارد و من از این نگاه تشویش زیادی می‌کنم بنابراین من از تمامی اعضای که بالای گروه‌های جهادی افغان نفوذ دارند التجا مینمایم که در راه رهایی داکتر نجیب‌الله و یارانش با ملل متحد از هیچگونه همکاری دریغ ننمایند. من کاملاً آماده آن می‌باشم که برای رسیدن به این هدف دفاتر حسن نیت خود را به منظور فراهم آوری زمینه مذاکرات و رسیدن به یک موافقتنامه پیشکش کنم.

در فرجام من باور دارم که سعی و تلاش هیئت خاص به این واقعیت مهرتانیذ میزند به ایفای نقش ملل متحد در امر پایان دادن به جنگ در افغانستان نیازمندی شدیدی موجود است و همچنان باور دارم که شرایط پیشرفت در این راستا نسبت به هر وقت دیگر مساعدتر میباشد.

با نظرداشت هر دو واقعیت بالا من از مجمع عمومی تقاضا مینمایم که برنامه پیشنهاد شده در این گزارش را به تصویب برساند و در ضمن از همه کشورها التجابه عمل می‌آید که هم از پروسه صلح نو بنیاد حمایت کنند و هم به تقاضای تمویل تلاش‌های گوناگون بشردوستانه و انکشافی ملل متحد در افغانستان پاسخ سخاوتمندانه بدهند.^{۱۶۶}

بیانیه رئیس شورای امنیت ملل متحد در رابطه به بحران افغانستان

در ۴۷۴مین جلسه شورای امنیت که بتاريخ ۳۰ نومبر سال ۱۹۹۴ دایر گردیده بود، رئیس شورای امنیت ملل متحد به نمایندگی از شورا، بیانیه ذیل را تحت عنوان «اوضاع افغانستان» ایراد نمود:

شورای امنیت ملل متحد با قدردانی از پیشرفتهای کار هیئت خاص ملل متحد برای افغانستان که توسط سفیر محمود مستیری اداره میشود، راپور کار و فعالیت مورخ ۲۳ نومبر سال ۱۹۹۴ (A/۴۹/۶۸۸) را ملاحظه نمود.

شورای امنیت از ماموریت خاصی که به اساس مشوره‌های وسیع با نمایندگان افغانی و پیشنهادهای ایشان به خاطر پایان‌دادن به جنگ‌های گروهی ایجاد پروسه، مصالحه سیاسی و آغاز کار احیا و اعمار مجدد افغانستان بنا یافته، وسیعاً حمایت مینماید. شورای امنیت از آن که تنظیم‌های جنگنده و شخصیت‌های افغانی قبول نموده‌اند پروسه مرحله به مرحله آشتی ملی را از طریق تأسیس یک شورای با صلاحیت وسیع‌البنیاد که بتواند بصورت عام و تام از مردم افغانستان نمایندگی کند، تعمیل بدارند، استقبال مینماید. این شورا امور ذیل را انجام خواهد داد:

- ۱- برقراری و نظارت از آتش‌بس.
- ۲- ایجاد قوای امنیتی به خاطر نگهداری و جمع‌آوری سلاح ثقیله جهت تامین امنیت در سرتاسر کشور.

^{۱۶۶} - اخبار وفا، شماره ۱۰ جدی ۱۳۷۳

۳- تشکیل یک حکومت عبوری جهت مساعد ساختن زمینه برای حکومتی که بصورت دموکراتیک منتخب شده باشد. احتمالا از ساختارهای عنعنوی تصمیم‌گیری مانند «لویه جرگه» استفاده خواهد شد. شورای امنیت ملل متحد با توجه زیاد ملاحظه مینماید با وصف آنکه ادامه خصومت و دشمنی در بین گروه‌های جنگجو در افغانستان باعث ادامه رنج و تکالیف، مرگ و میر و تهیدستی اهالی معصوم و بیگناه در کشور میگردد، شورای امنیت خواستار قطع فوری این جنگ بی‌هدف و مخرب است.

شورای امنیت از تمام دولت‌ها خواستار آن است تا قدمهای اساسی را بخاطر تامین صلح در افغانستان بردارند و مانع تسلیمدهی سلاح و مهمات جنگی به گروه‌های جنگی افغانی گردند و به این جنگ مخرب بایست پایان داده شود. درک این موضوع که احیای مجدد، اعمار و انکشاف مجدد افغانستان جنگ‌زده بصورت کلی مربوط می‌شود به پروسه آتش‌بس دایمی و انکشاف پروسه سیاسی، شورای امنیت ملل متحد تمام دولت‌ها را وادار به آن میسازد تا از پیشنهادات هینت خاص ملل متحد به خاطر تامین صلح در افغانستان پشتیبانی نموده ضرورت اولیه به خاطر پروسه تامین صلح را درک نمایند.

شورای امنیت ملل متحد از تمام دولت‌ها خواستار آن میباشد تا به حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، افغانستان احترام داشته جدا از مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نمایند و به حقوق افغانها احترام داشته تا آنها خود سرنوشت خود را تعیین نمایند و آنها را کمک نمایند تا صلح را در کشور خود تامین بدارند.^{۱۶۷}

تلاش در جهت عقیم ساختن طرح صلح ملل متحد

همزمان با شکل‌گیری مساعی هینت خاص ملل متحد برای افغانستان که با امیدواری‌های مردم ما همراه بوده است، تلاش‌های دیگر نیز از جانب برخی از کشورهای همسایه و جهان برای دسترسی به نوعی حل و فصل بحران افغانستان براه افتاده و سوهارتو رئیس جمهور اندونیزی از رهبران تنظیم‌ها دعوت بعمل آورد تا در جاگارتا با هم بنشینند و مشکلات شانرا از طریق مذاکره و تفاهم حل و فصل نمایند. وی برای بحرکت آوردن بیشتر کشورهای کنفرانس اسلامی از سر منشی آن تقاضا نمود تا فعالیت‌های خود را بخصوص در سمت تامین یک آتش‌بس در کابل افزایش بخشد. این تقاضا زمانی صورت گرفت که حکومت اندونیزیا یک فروند طیاره نظامی ترانسپورتی

^{۱۶۷} - اخباروفا، شماره دهم جدی ۱۳۷۳

خود را برای انتقال کمک‌های طبی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به کابل، به پاکستان فرستاد.

از جانب دیگر یک هیئت بلند پایه جمهوری اسلامی ایران تحت ریاست میرمحمود موسوی مسئول امور افغانستان در وزارت امور خارجه ایران برای یک سلسله مذاکرات با سران تنظیم‌های جهادی، بخصوص طرف‌های درگیر برای تامین یک آتش‌بس وارد کابل گردید. هیأت متذکره با پیر سیداحمد گیلانی و آیت‌الله شیخ‌آصف محسنی ملاقات نموده و دعوت‌نامه رئیس جمهور آن کشور را برای انجام مذاکرات به اصطلاح غیرمستقیم میان تنظیم‌های درگیر در تهران به آنان تسلیم داد. گفته شده که از همه رهبران تنظیم‌های مسلح برای انجام این مذاکرات دعوت به عمل آمده است.

تلاش‌های اندونیزیا و ایران درست زمانی تشدید یافت که سازمان ملل متحد طرح وسیع و همه جانبه‌یی را براه انداخته و با مساعی برای جلب همکاری همه جامعه بین‌المللی در راه تحقق آن مساعی جمیله به خرج میدهد. افغانها در حالی که از مساعی بی‌غرضانه و بشرخواهانه همه جهانیان بخصوص کشورهای همسایه و اسلامی در راه تامین صلح دوا مدار و پایدار استقبال میکنند، آرزو دارند تا این مساعی در جهت همکاری و همیاری با مساعی ملل متحد سازگار باشد. چه تجربه سالهای متمادی نشان داده است که نشست‌های تنظیم‌ها در بیرون مرزهای کشور نتایج مثبتی ببار نیاورده و آزموده را نباید باز آزمود. اجلاس‌های راولپندی، اسلام‌آباد، مکه معظمه و تهران نمونه‌های بارز این امر است.

از جانب دیگر، نشست و گرد هم‌آیی صرفاً رهبران تنظیم‌های جهادی و یا گروه‌های متخاصم بدور یک میز ولو منتج به آتش‌بس هم گردد، مؤقت و شکننده خواهد بود و نیز جفای بزرگ در حق ملت افغانستان و اکثریت خاموش غیرمسلح خواهد بود. بایست به مساعی ملل متحد فرصت داد تا طرح صلح جامع و وسیع بنیاد سازمان ملل تحقق یابد و از هر نوع تشبثات تک روانه و حمایت از تنظیم یا حزب و حرکت بخصوصی جداً اجتناب گردد.

متأسفانه برخی از گروه‌ها و چهره‌های بنیادگرای مسلح با موضع‌گیری‌های خصمانه و مخالفت‌های تنگ نظرانه و با اظهارات غیر مسئولانه و صدور فیصله نامه‌ها و حتی راه‌اندازی جنگ‌های جدید سعی می‌ورزند تا با هر قیمتی که باشد در راه تلاش‌های صلح‌جویانه سازمان ملل متحد موانع ایجاد کنند و در صورت ممکن این مساعی را عقیم سازند. این گروه‌ها می‌خواهند صرفاً تنظیم‌های مسلح جهادی حق تصمیم‌گیری در مورد

سرنوشت آینده ملت و وطن ما را داشته باشند. این گرایش در وجود برخی از گروه‌های مسلح بنیادگرا که می‌خواهند قدرت را فقط در دستان خود داشته باشند، روند صلح را با مخاطره جدی روبرو ساخته است.

رهبران این گروه‌ها درگیر رقابت‌های شدید برای کسب قدرت‌اند و مایل نیستند تا گذشت‌های کوچکی هم برای تامین صلح انجام دهند. به عقیده ناظران سیاسی، حتی اگر این رهبران قانع هم ساخته شوند، عده زیادی از قوماندانان و نیروهای مسلح به صورت انفرادی مایل نخواهند بود تا مناطق تحت نفوذ و موقف خویش را از دست بدهند. بسیاری از این جنگجویان مسلح نگران‌اند که در صورت قطع جنگ و تامین صلح آنان یگانه راه عواید سرشار را در کشور از دست خواهند داد. این حالت باعث شده است که با وجود دستاوردهای اخیر آقای مستیری و هنیث صلح، دیپلمات‌های خارجی و ناظرین امور افغانستان در مورد امکانات تامین صلح به این زودی‌ها با شک و تردید بنگرند، و در مورد آینده کشور نیز چندان خوشبین نباشند.

هنوز سفیر محمود مستیری برای تحقق پلان صلح ملل متحد به منطقه برنگشته بود که گروهی تازه بنام «طالبان» در صحنه نظامی و سیاسی کشور ظاهر گشتند و نگرانی‌های را در راه تحقق پلان صلح سازمان ملل ایجاد نمودند.

جنگ‌های تازه زمانی درگرفت که یک کاروان حاوی ۱۳۰ لاری کالاهای پاکستانی که عازم ترکمنستان بود در نزدیک تخته پل قندهار توسط گروه‌های مسلح متوقف و اموال آن به غارت برده شد. در طی این نبردها عده‌یی از نیروهای تنظیمی از جمله قوماندان منصور کشته و عده‌یی چون قوماندان سرکاتب، امیرلالی و برخی دیگر از مواضع خویش عقب نشستند. سپس گروه طالب‌ها بعد از تسلط بر شهر و ولایت قندهار یک شورای هشت نفری را تاسیس نموده اداره آنرا در دست گرفتند.

ناظرین اوضاع افغانستان، پیدا شدن نیروهای تازه جنگی را بنام «طالب‌ها» که از پاکستان به کشور سرازیر شده‌اند، در صحنه درگیری‌های نظامی کشور گامی دیگر در جهت ناآرامی‌ها و تشنج بیشتر بحران افغانستان ارزیابی میکنند.

«گروه طالبان» پس از تصرف شهر و ولایت قندهار، بر هلمند و زابل نیز بزودی تسلط یافتند و بسوی غزنی به پیشروی خود ادامه دادند. شهرهای مقر و غزنی و وردک و میدان یکی بعد دیگر پس از اندک مقاومتی از طرف نیروهای تنظیمی، بدست «گروه طالبان» افتاد و درست هنگامی که محمود مستیری پلان صلح ملل متحد را برای رهبران تنظیم‌ها ارایه کرد و موافقت همه رهبران را بشمول دولت به غرض انتقال قدرت در ۱۸

ماه فبروری ۱۹۹۵ به یک شورای ۲۶ نفری حاصل کرده بود، یک یا دو روز قبل از تطبیق پلان صلح ملل متحد، گروه طالبان بعد از درهم شکستن قوت‌های حزب اسلامی و حزب وحدت در میدان شهر، وارد مقر فرماندهی حزب اسلامی حکمتیار در چهار آسیاب واقع در ده کیلومتری جنوب کابل شدند و بلاوقفه بدولت ربانی ابلاغ نمودند، قدرت دولتی را برای آنها واگذار کند، این امر سبب شد تا دولت به بهانه یا دلیل شرکت گروه طالبان در شورای جدید قدرت دولتی، از تسلیمدهی قدرت به شورای مجوزه خودداری ورزد و از سفیر محمود مستیری تا ختم سال ۱۳۷۳ مهلت بخواهد. مستیری نیز که برای تحقق پلان صلح زحمات بسیاری کشیده و انتظار تطبیق آن را داشت، بناچار به این خواست رئیس دولت موافقت کرد.

اما حوادث بعدی وضع را بگونه‌نی تغییر داد که آقای ربانی حتی پس از ختم سال ۱۳۷۳ نیز از قدرت کنار نرفت. زیرا آقای ربانی درک کرده بود که دست پاکستان در پشت سر طالبان بشدت کار میکند و اگر بدون شرط تسلیم اخطار طالبان گردد، دیگر آن همه تلاش‌های او در ساختار آینده کشور نقش بر آب خواهد بود.

درباره وابستگی حرکت طالبان با مقامات استخباراتی پاکستان و هدایت و رهبری آنها به وسیله نصیرالله با بر وزیر داخله پاکستان که یکی از جنرالان سابقه‌دار و مجرب پاکستانی در قضایای مربوط به «پشتونستان» است، اخیراً هفته نامه «امید» در شماره ۱۴۶ خود (مؤرخ ۶ فبروری ۱۹۹۵) مقاله بسیار محققانه و مستندی به قلم آقای سید طیب جواد به نشر رسانده که نکاتی از آن مقاله در رابطه به گروه طالبان در اینجا انعکاس داده میشود.

نویسنده مدعی است که «یکی از بزرگان قومی بلوچستان، محمودخان اچکزایی، در این اواخر مدعی شد که پاکستان به هر طالب ماه سه صد دالر معاش میدهد. در تانید همین مدعا «فاریستن اکانومیک» و روزنامه لوموند چاپ فرانسه نوشتند که، طالبان به وسیله سفارت پاکستان هدایت می‌شوند. ارتباط نزدیک طالبان با جمعیت‌العلمای اسلامی پاکستان که یک حزب بنیادگرا و ناسیونالیست و هم پیمان حزب مردم خانم بوتو است، نشان میدهد که بر علاوه مقامات امنیتی و استخباراتی، وزارت خارجه و دولت خانم بوتو نیز با این تحریک کاملاً هم‌نواست.

جمعیت‌العلمای پاکستان را مولانا فضل‌الرحمن هدایت می‌کند. او بر خلاف قاضی حسین احمد (رهبر جماعت اسلامی) با دولت پاکستان میانه بسیار خوب دارد.

«فرنتیرپوست» در گزارش مفصل در یازدهم دسامبر ۱۹۹۴ خود یادآور شد که در میان طالبان تعداد زیادی ملیشه سرحدی پاکستانی موجود است.

در این هیچ شکی نیست که خستگی مردم از بی‌کفایتی اداری و سیاسی و سوء استفاده‌های اقتصادی و بدسلوکی رهبران تنظیم‌ها و قوماندانان وابسته‌شان نقش موثر در موفقیت نهضت طالبان داشته است. چنانچه بنابر یک گزارش، طالبان در نواحی قندهار از جمله دارائی‌های عامه اقلا هشت طیاره جنگی را که قوماندانهای سابق در قلاع و مزارعشان پنهان کرده بودند، بیرون کشیدند.

برای یک ناظر دقیق و نگران اوضاع، پذیرفتن این گفته ساده که طالبان، بدون آنکه دستی در عقب‌شان باشد، این همه ره صد ساله را یک شبه بپیمایند، آسان نیست. در سیاست کمتر اتفاق می‌افتد که از آستین غیب دستی بیرون آید... نصیرالله‌بابر شخصا از دست داشتن مستقیم در تحریک طالبان انکار می‌کند. چنانچه به جواب یک ژورنالیست افغان گفت: «طالبان مسئله خودتان است و از مقصد آنها خدا خبر است.» اما بعدا صریحا گفت که «تا چه وقت ما باید منتظر باشیم. شما افغانها تا ابد انتظار می‌نشینید که کسی از آسمان بیاید.» این حرف نشانه عجله پاکستان است برای یافتن یک راه بهتر و زودتر که آسان و ارزان باشد و گواهی است بر این مدعا که پاکستان کاملا گمان می‌برد که بدون رهبری و هدایت آن کشور معضله افغانستان حل نخواهد شد. در حالیکه مداخلات همسایگان را مایه و مادر این طفل شرور و گریان می‌دانند.

من تصور می‌کنم تحریک طالبان در عقیم نمودن یا اقلا معطل ساختن پلان صلح سازمان ملل نقش عمده دارد. چنانچه نصیرالله‌بابر در همان مصاحبه در جواب خبرنگار افغان که از مداخلات خارجی شکایت می‌کند، با مهارت نعل وارونه زده و می‌گوید که ملل متحد یک قدرت خارجی است که در مسائل افغانستان مداخله می‌کند. و به نظر بابر آن سازمان بین‌المللی، فرهنگ و جامعه (کلچر و سوسایتی به زبان خود بابر) افغانستان را نمی‌شناسند. او به خبرنگار می‌گوید: «شما به کسی که به فرهنگتان آشنا نیست احتیاج ندارید.» این ادعا را بابر به قصد برخ کشیدن آشنایی شخصی او به «کلچر و سوسایتی» و زبان می‌گوید. او بدین وسیله ماهرانه پاکستان را اصلا قدرت خارجی نه بلکه جزء افغانستان (در واقع برعکس آن یعنی افغانستان را جزء پاکستان) قلمداد می‌کند.

در قندهار در مسیر راه بر روی یک بیرق نوشته بودند: «ما مداخله خارجیان را نمی‌خواهیم.» بابر به مجرد خواندن آن جمله به والی قندهار گفت که در این مورد من با شما کاملا موافقم یعنی بابر تمیز داخل و خارج را در مورد افغانستان و پاکستان نمی‌کند و

یا نمیخواهد بکند.

در باره مسافرت ماه سپتمبر ۱۹۹۴ نصیرالله بابر به هرات، ذکر این نکته هم بی مورد نیست که بابر قرارداد ۱۶ میلیون دالری بازسازی شاهراه‌ها از یکطرف و افتتاح قونسلگری پاکستان در هرات را از جانب دیگر در حالی انجام داد که در کابینه پاکستان سه وزیر با صلاحیت یعنی وزیر خارجه، وزیر راه و ارتباطات و وزیر تجارت موجود است. اما بابر که وزیر داخله است کاملاً بیرون از صلاحیت عمل کرده، مثل اینکه افغانستان در میان پنج ایالت پاکستان، ایالت ششم باشد، به قندهار و هرات سفر و قراردادهای مهم تجارتي و ترانزیتی را منعقد ساخت. بابر همه گرفتاری‌های داخلی پاکستان را مانده به قندهار و هرات می‌رود و مثل یک رئیس جمهور مورد استقبال قرار می‌گیرد. اسمعیل‌خان والی هرات مثل اینکه از نقش دیرین و آشنایی نصیرالله بابر در کمک به رهبران گروه‌های اسلامی و قضایای افغانستان آگاه باشد، در نطق مراسم افتتاح قونسلگری پاکستان در ماه سپتمبر سال ۱۹۹۴ در هرات گفت: «حرکت بیداری در میان مسلمانان آسیا از زمان «ذوالفقار علی بوتو شروع شد» و طرفه‌تر اینکه حاکم تورغندی در ضیافتی که در آن شهرک سرحدی برای بابر ترتیب یافته بود گفت: «آواز وحدت کشورهای آسیایی در زمان بوتو بلند شد.»

تحریک طالبان بوسیله نصیرالله بابر برای سرانجام شدن به افغانستان انگیزه‌های داخلی پاکستان را با خود دارد... ناآرامی‌های اخیر در کراچی و اجنسی ملکنند نشان میدهد که مدارس و طالبان پاکستانی خواهان حق و امتیازات بیشتراند. نصیرالله بابر با تحریک طالبان به قصد جهاد و انفاذ شریعت در افغانستان با یک تیر دو فاخته می‌زند. هم منافع پاکستان را آسان و ارزان تامین میکند و هم پاکستان را از شر طلبه‌های جوان و پرشور و مسلح فارغ می‌سازد. کارآیی نظامی طالبان در افغانستان باعث نگرانی روشنفکران پاکستان نیز شده است. چنانچه مفسر روزنامه نیوز در این اواخر نوشت که «دولت صوبه سرحد باید بما جواب بدهد که در مدارس آن ایالت چه نوع تعلیمات به طالبان داده میشود.» و این سنوال در کشوری که هزاران مدرسه دینی در آن است کاملاً بجاست....

طالبان فاقد مهارت اداری و اقتصادی و فارغ از وسعت نظر سیاسی‌اند. تا زمان نوشتن این سطور طالبان در بیست گروهی کابل رسیده اند و شاید بزودی رژیم کابل نیز به آنها تسلیم و ملحق شود. از همین حالا میتوان تصور کرد که رژیمی که آنها بر افغانستان تحمیل خواهند کرد، چه‌سان رژیمی خواهد بود. من بخشی از برنامه‌های

طالبان را برای آینده افغانستان از قول «جرالد بروک» یک کارشناس خارجی مسایل افغانستان می آورم:

«در قندهار طالبان از یکطرف زن‌ها را از همه کارها، بشمول پرستاری و دایگی منع کرده‌اند، از جانب دیگر معالجه زنان را بوسیله داکتران نامحرم امر غیر شرعی خوانده‌اند، در نتیجه تعداد زیادی از زنها در وقت زایمان میمیرند. زن‌ها اجازه ندارند که از خانه بیرون شوند. مگر اینکه مردی بحیث محرم همراهشان باشد و هم تن‌شان کاملاً در «برقع» پنهان باشد. زنانی که از این حکم تخلف ورزند شلاق زده میشوند و دکاندارانی که به زنان بدون محرم مرد، سودا بفروشند بندی میشوند و شلاق زده میشوند. شطرنج غیر شرعی اعلام شده است. فوتبال را اول حرام و منع قرار دادند، اما بعد از مراجعه و شکایت مردم آنرا اجازه دادند. مولوی عباس آخند یکی از اعضای منتفذ شورای حکومتی طالبان در قندهار مخالفت صریح طالبان را با طرح صلح سازمان ملل متحد پنهان نکرده و به جرال بروک، آشکارا میگوید: «ما به نماینده مخصوص سازمان ملل متحد گفته‌ایم که تقسیم قدرت در میان گروه‌ها راه حل مسئله افغانستان نیست. همه احزاب و گروه‌ها باید بما تسلیم شوند.»

آیا هدف سبوتاژ طرح صلح ملل متحد، تجزیه افغانستان نیست؟

ناظرین سیاسی امور افغانستان، حضور «گروه طالبان» را در فرصتی که می‌بایستی رئیس جمهور ربانی قدرت را به شورای وسیع‌البنیاد انتقال میداد، یک بار دیگر سبوتاژ پلان صلح ملل متحد ارزیابی میکنند. زیرا پاکستان در عقیم ساختن و تخریب پلان‌های صلح ملل متحد در رابط به بحران افغانستان تجاری دارد و شکی نیست که این بار نیز خواست با ناکام ساختن پلان صلح ملل متحد، نیات و اهداف خود را در مورد کشور ما و سرنوشت ملت افغان تحقق ببخشد.

باید خاطرنشان ساخت که یکی از اهداف نظامی - سیاسی پاکستان، تجزیه افغانستان و الحاق مناطق پشتون‌نشین هم مرز با پاکستان به پاکستان و نواحی هم مرز با ایران به ایران و بخش شمالی هندوکش به ازبکستان و در صورت عدم امکان رسیدن به این هدف، لااقل تضعیف افغانستان و روی کار آوردن رهبری تنظیمی در این کشور میباشد که هر چه پاکستان بخواهد، همانطور شود.

جالب توجه است که «گروه طالب‌ها» که در آغاز برای امنیت راه چمن - تورغندی وارد کشور شدند و یکی از کاروانهای تجارتی پاکستان را تا مرز تورغندی با

ترکمنستان بدرقه نمودند، همینکه در قندهار و اطراف آن به پیروزی‌های دست یافتند، ذوق فتح کابل و سایر ولایات در دل آنها زنده شد و از آنجائیکه مردم و همچنان گروه‌های منسوب به تنظیم‌ها نیز از جنگ ۱۶ ساله در کشور بشدت خسته شده بودند، یا مقاومت اندک نمودند و بعد تسلیم و خلع سلاح شدند یا بدون مقاومت سلاح و مهمات خود را به گروه طالب‌ها تحویل دادند و پی کار خود رفتند. اما همینکه این گروه به کابل رسید و در چهار آسیاب سنگر گرفت و به دولت کابل اخطار کرد که بدون قید و شرط باید کابل را به آنها تسلیم نماید، جنرال دوستم اعلام داشت که هرگاه «طالب‌ها» خواسته باشند بسوی شمال پیشروی نمایند، او جدائی صفحات شمال هندوکش را اعلان خواهند کرد. این اعلامیه خاطرات تجزیه کشور را مطابق پلان پاکستان و ازبکستان قبل از سقوط دولت نجیب‌الله در اذهان تداعی میکند. مجله «آئینه افغانستان»^{۱۶۸} خود در این رابطه مینویسد:

بر طبق گزارش خبرنگار اعزامی روزنامه رسالت (چاپ تهران) از قول یک دیپلمات مستقر در کابل این راز افشا شد که: پاکستان برای تجزیه افغانستان تلاش میکند و هدف آن الحاق مناطق جنوب و جنوب شرقی افغانستان به پاکستان است. گزارش میرساند که ارتش پاکستان طراح اصلی سیاست تجزیه افغانستان و تصرف مناطق جنوبی که پشتونها در این مناطق ساکن هستند بوده و اقدامات تاکتیکی مختلف و گاه متضادی را در افغانستان انجام میدهد. دیپلمات مزبور در یک تحلیل کلی اظهار داشته که، سیاست فوق زمانی جنبه عملی بخود گرفت که آصف نواز وزیر مشاور در امور خارجی پاکستان در یک سفر دوره‌ای به آسیای میانه از جمهوری‌های تاجکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرغزستان و ترکمنستان دیدار کرد. در این سفر مقامات پاکستانی به اهمیت افغانستان در ایجاد ارتباط و گسترش روابط با جمهوری‌های آسیای میانه پی برده و در صدد بر آمدند که مشکل افغانستان را برای همیشه حل کنند. در این سفر با ازبکستان به توافق محرمانه‌ای در مورد افغانستان دست یافتند و سناریوی را تنظیم کردند که چند ماه بعد از آن به اجرا در آمد. بر اساس این توافق نیروهای شبه نظامی ازبک در شمال افغانستان علیه رژیم نجیب‌الله شورش کرده و وی را سرنگون کردند و این امر حساسیت پشتونها را برانگیخت و مساله شمال و جنوب و امکان تجزیه افغانستان را بوجود آورد.

^{۱۶۸} - آئینه افغانستان، شماره مسلسل ۲۶ سال ۹۲

این منبع اضافه میکند که در حال حاضر اسلام‌آباد بیشترین و بهترین روابط را با ازبکستان دارد و پروازهای هفته‌گی منظم شرکت هواپیمایی پاکستان (پی‌ای) به تاشکند برقرار است گزارشی می‌افزاید، علیرغم مخالفت حکمتیار با جنرال دوستم (تا قبل از جنوری ۱۹۹۴) و ملیشای ازبک، حزب اسلامی از طریق مسنول این حزب در شمال افغانستان که او نیز یک ازبک میباشد (شاید مقصود خبرنگار انجنیر نسیم ازبک باشد که بعدها با دوستم یکجا شد) با دوستم روابط خوبی دارد. از طرف دیگر آزادبیک یکی از رهبران گروه‌های ازبک که در جهاد مشارکت داشت و از نزدیکان اسلم‌بیک رئیس سابق ستاد ارتش (لوی درستیز) پاکستان میباشد هم اکنون با دوستم همکاری میکند و دکتور ارغون معاون آزاد بیک مشاور سیاسی جنرال دوستم میباشد.

دیپلومات مقیم کابل یادآور شده که حدود یک سال قبل (در سال ۱۹۹۱) بی‌نظیر بوتو صدراعظم پاکستان تجزیه افغانستان را مطرح کرده بود و گفته بود برای حل مسأله افغانستان بهترین راه آنست که مناطق جنوبی و هم‌مرز با پاکستان به پاکستان و مناطق غربی و هم مرز با ایران به ایران ملحق گردد و بقیه مناطق به عنوان کشور افغانستان باقی بماند.^{۱۶۹}

باید یادآور شد که در سپتامبر ۱۹۹۴، وزیر امور داخله پاکستان آقای نصیرالله بابر نیز با عده‌یی از سفرای کشورهای خارجی از طریق چمن وارد قندهار شد و بعد از راه سرحد تورغندی به ترکمنستان داخل گردید و به سفر دوره‌ای اش به جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان، قرغزستان و قزاقستان پرداخت و همینکه از این سفر به پاکستان برگشت، سر و کله طالب‌ها در افغانستان پیدا شد و هنگامی که قرار بود پلان صلح ملل متحد در کشور پیاده شود، و قدرت از تنظیم‌ها به یک شورای رهبری انتقال یابد، گروه طالب‌ها در دروازه کابل رسیدند و مانع تحقق پلان صلح ملل متحد در تاریخ ۱۸ فبروری (۲۸ دلو) شدند. از اینجا میتوان حدس زد که فرار رسیدن «گروه طالبان» در کابل در یک موقع خیلی حساس و باریک اصولاً می‌باید بر طبق پلان قبلاً تنظیم شده پاکستان صورت گرفته باشد چه پاکستان در وهله اول سقوط رژیم نجیب‌الله اگر نتوانست به تجزیه رسمی افغانستان و احیاناً الحاق مناطق مورد نظرش به پاکستان موفق گردد، اما تا توانست کشور را ضعیف و قدرت مرکزی را لطمه زد تا نتواند وحدت سیاسی کشور را تامین نماید. بالنتیجه افغانستان عملاً به چندین امارت‌نشین تقسیم گردیده که هیچیک از این امارت‌های کوچک از دولت مرکزی چندان اطاعت نمیکند و

^{۱۶۹} - مجله آئینه افغانستان، شماره مسلسل ۲۶، ۱۹۹۲، ص ۶۷

بالنتیجه سبب جنگهای قدرت طلبی و قدرت‌نمایی فراوانی در طول دو نیمسال اخیر گردیده است. حتی مولوی خالص خودش را رئیس جمهور اعلان کرد، بدون آنکه آقای ربانی از قدرت کنار رفته باشد.

اینک بدنبال اخطاریه شورای هماهنگی مبنی بر ایجاد حکومت جداگانه در ماه سپتامبر ۱۹۹۴، که رهبران این شورا هر یک آقای حکمتیار و آقای جنرال دوستم از دوستان خیلی نزدیک پاکستان‌اند، یکبار دیگر با پیدا شدن «گروه طالبان» در کابل، جنرال دوستم اعلام داشته است که در صورت پیشروی «گروه طالبان» بسمت شمال، او جدائی صفحات شمال کشور را اعلان خواهد کرد. و این همان چیزی است که در آخرین تحلیل دو کشور پاکستان و ازبکستان آنرا میخواستند.

ازبکستان بخاطر ایجاد سد مستحکم در برابر پیشروی موج بنیادگرایی بسوی جمهوری‌های آسیای میانه، بدون شک اولین کشوری خواهد بود که دولت جنرال دوستم را برسمیت خواهد شناخت. و سایر جمهوری‌های ترک نژاد آسیای میانه بشمول تاجکستان و آذربایجان و حتی ترکیه بخاطر هم‌نژادی و تقویت روحیه «پان‌ترکیزم» از این اقدام جنرال دوستم حسن استقبال خواهد نمود، و او را در استقرار دولتش با پول و سلاح و وسایل جنگی حمایت و تقویت خواهد نمود. و پاکستان هم بخاطر آنکه دیگر خود را برای دایم از شر افغان و افغانستان خلاص کرده باشد، آرزو دارد ابتدا این کشور تجزیه شود و سپس بر طبق گفته خانم بی‌نظیر بوتو، بخش‌های غربی به ایران و بخش‌های هم مرز با پاکستان به پاکستان ملحق شود. شاید خطراتیکه این تجزیه در آینده دامنگیر پاکستان خواهد نمود، نیز از نظر جنرالان پاکستانی مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته باشد. یگانه چیزی که تا کنون مانع عملیات جدی و نظامی پاکستان در مورد افغانستان شده است، همانا موقف امریکا در قبال تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان است. زیرا از همان آغاز سقوط رژیم نجیب‌الله امریکا و شورای امنیت ملل متحد مساله تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانها را چندین بار مطرح ساخته حمایت خود را از موجودیت افغانستان بشکل فعلی در روی نقشه جهان ابراز داشته‌اند. ولی ممکن است پاکستان در حال حاضر طرح دیگری برای رسیدن به هدف خود در مورد افغانستان داشته باشد. اما حتمی است تا پاکستان راه خود را از افغانستان به بازارهای آسیای میانه باز نماید، ولو به قیمت ویرانی افغانستان و ادامه جنگ‌های خونین دیگری هم تمام شود. متأسفانه که طرح تجزیه افغانستان شمالی و جنوبی پس از هجوم قشون شوروی به افغانستان، باری در دوره دولت کارمل، به کله رهبران افغانستان راه یافت و حتی

محل اداره و حکومت افغانستان شمالی در بلخ و در شهر مزار شریف معین شده بود و یکی از معاونین حکومت کشتمند بنام نجیب‌الله مسیر نیز به آنجا اعزام و مستقر گردید. اما با روی کار شدن نجیب‌الله این طرح بهم ریخت و عملی نگردید.

در سال ۱۹۹۴ در ماه سپتمبر در روزنامه پر تیراژ «ایزویستیا» از قول اداره استخبارات خارجی روسیه مطلبی پیرامون، طرح تجزیه افغانستان و الحاق بخش شمالی آن با تاجکستان بمنظور ایجاد یک دولت جدید تاجیکی زبان (فارسی زبان) به نشر رسید که رادیو بی‌بی‌سی آنرا در سرویس جام جهان‌نمای خود نشر کرد و سروصداهای زیادی را در حلقه‌های مختلف افغانان مقیم داخل و خارج کشور برپا نمود. بر اساس این خبر، هم جنبش ملی - اسلامی تحت رهبری جنرال دوستم این شایعه را رد کرد و هم دولت کابل تحت رهبری استاد ربانی.

اما بدبختانه تلاش‌هایی درین جهت هم از خارج مرزها و هم از داخل جریان دارد و چنان مینماید که هرگاه طرح صلح ملل متحد در افغانستان این بار هم به ناکامی بیانجامد، بدون تردید دست‌های خارجی فقط برای تجزیه افغانستان و حتی محو کردن آن از نقشه جهان، فعالیت دارند و نمیخواهند دیگر افغانستانی وجود داشته باشد. اما خوشبختانه که مردم افغانستان با همه مشکلات موجوده، تجزیه کشور را تحمل نخواهند نمود و کشورهای که در این راستا تلاش دارند، بزودی خود دچار سرنوشت بدتر از افغانستان خواهند شد.

داکتر شریف فایض مقیم امریکا، ضمن مقالتهی بس ممتع و عالمانه زیر عنوان «افغانستان و همسایگان شمال» در هفته‌نامه امید، بحثی پیرامون ماجراجوئی‌های ازبکستان نموده و تلاش‌ها ناسیونالیستی آن کشور را در جهت رهبری کشورهای ترک‌نژاد آسیای میانه و تجزیه افغانستان و الحاق بخش‌های شمالی هندوکش به آن کشور با دقت بررسی نموده می‌نگارد:

«... همسایگان شمال که در مدت هفتاد سال نظام دیکتاتوری کمونیسم در ماورای پرده آهنین اتحاد شوروی از روابط عادی همسایگی با افغانستان و دیگر دول اسلامی محروم بودند. در خلال سال ۱۹۹۱ پس از سقوط اتحاد شوروی (از برکت غیر مستقیم جهاد افغانها بر ضد شوروی) به حصول استقلال و تمامیت ارضی‌شان نایل گردیدند. این سه کشور همسایه که شامل تاجکستان و ازبکستان و ترکمنستان میباشد برای افغانستان امکانات و تسهیلات بزرگ تجارتهی و اقتصادی فراهم خواهند کرد. اما در عین زمان، هر

یک از این کشورها، بخصوص ازبکستان میتواند با تحریک احساسات قومی و زبانی افغانستان را در خطر تجزیه قرار دهد.

در شرایط کنونی همانطوریکه رهبران حکومت کابل مکرراً هوشدار داده‌اند، ازبکستان با حمایت سیاسی و نظامی‌اش از رشید دوستم مشکلات افغانستان را دو چند ساخته و به خطر تجزیه آن افزوده است. اما کشور کوچک پنج میلیونی تاجکستان که از چندین سال به اینطرف در آتش جنگ داخلی‌اش میسوزد و تخریب میگردد توان قدرت نمایی و توسعه طلبی نداشته و بنابر آن خطری از این ناحیه متوجه افغانستان نخواهد بود. همچنان کشور کوچکتر ترکمنستان با منابع عظیم گاز و نفت در انتظار یک افغانستان آرام و امن است تا بتواند با تمدید لوله‌های انتقال گاز و نفت از طریق افغانستان به مارکیت‌های جنوب شرق آسیا راه یابد...

اما کشور ۲۰ میلیونی ازبکستان با حضور اقلیت‌های مهم دیگر جمهوریت‌های آسیای میانه که جمعاً پنجاه فیصد نفوس منطقه را تشکیل میدهد و با منابع هنگفت معدنی چون طلا و مس و آهن و غیره موقعیت مهم استراتژیکی، تاریخ و فرهنگ غنی و ممتاز و روحیه قدیم سلطه‌جویی و توسعه‌طلبی میتواند برای افغانستان متفرق و آسیب‌پذیر خطرات و تهدیدهای وخیم سیاسی و نظامی ایجاد نماید، و در صورت فقدان وحدت ملی و قیادت نیرومند مرکزی، آنرا در ورطه تجزیه ارضی قرار بدهد.

در این اواخر (در جریان سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵) حکومت کابل بصورت مستمر از مداخلات سیاسی و نیمه نظامی ازبکستان شکایت کرده حتی تعدادی از رهبران افغان، خطر همسایه جاه‌طلب و جسور شمال را وخیم‌تر از دسایس پاکستان خوانده‌اند. متأسفانه مورخان و تحلیل‌گران جریانات سیاسی افغانستان تا کنون خطر ازبکستان را جدی نگرفته‌اند و بیشتر توجه‌شانرا به گروه‌های درگیر و نقش پاکستان در امور افغانستان معطوف ساخته‌اند...

موج ملیت پرستی به عنوان واکنشی علیه کمونیسم بین‌المللی به درجه‌های مختلف دامنگیر تمام کشورهای گردیده که در گذشته به دور محور اتحادشوروی سابق حرکت میکردند. این ملیت‌پرستی در یوگوسلاویا به فاشیسم صربی و تطهیرنژادی و یا قلع و قمع نژادهای غیر صربی مبدل گردیده است.

در مغولستان ملیت پرستی مغولی در اسطوره چنگیزخان احیاء گردیده و حزبی بنام وی تاسیس شده است. مغول‌ها در عوض مجسمه لنین هیکل دیو مانند چنگیز را

برافراشته‌اند و با این سمبول قدرت جهانگشایی و بربریت تمایلات نهفته تاریخی‌شانرا تمثیل میکنند.

در ازبکستان، مجسمه تیمور آن جهانگشای بزرگ که در پی فتوحات بزرگش کله منارها بجای گذاشت (و مجسمه امیر علی شیرنوایی صدراعظم با درایت ازبک در عهد تیموریان هرات) را بر افراشته‌اند. با نمایش این سمبول‌ها و مظاهر قدرت، همسایگان کوچک تاجک و ترکمن و قرغز را به هراس انداخته است. اما خطر توسعه‌طلبی این همسایه نیرومند که شاید در آینده ایجاد خطر وسیع‌تری اختیار نماید، منجر به بحران‌های مهلک قومی و زبانی در منطقه خواهد شد.

باید تذکر داد که ملیت خواهی در ازبکستان حتی در اوج اختناق کمونیسم زنده بود. بنابر همین روحیه ملی‌گرانی بود که با داران کمونیست کرملین همیشه میانه خوبی با ازبکها نداشتند. در دایره‌المعارف شوروی ازبکستان که در زمان برژنف تکمیل گردیده صفحات زیادی وقف توصیف امیر تیمور گردیده است. از اینکه دانشمندان ازبک، لنین را در مقایسه با تیمور کمتر توصیف کرده بودند، بشدت مورد انتقاد مسکو قرار گرفتند.

ازبکستان با داشتن اقلیت‌های مهم در تاجکستان، افغانستان و ترکمنستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی توانسته است بر سیاست‌های حکومت منطقه نفوذ کند و با استفاده از فشارهای نظامی و سیاسی این اقلیت‌ها به پیشبرد منافع سیاسی و اقتصادی خود بپردازد.

از جانب دیگر تهدیدهای ازبکستان، عکس‌العملی است در مقابل گفتارها و اعمال غیر مسئولانه بعضی از گروه‌های تندرو در مورد صدور انقلاب اسلامی به آسیای مرکزی، روس‌ها و قدرتمندان کمونیستی جمهوری‌های مجاور به این بهانه نزدیک به ۳۰ هزار نیروهای مشترک‌شانرا تحت فرماندهی قوماندان‌های روسی در امتداد سرحداتشان با افغانستان متمرکز ساخته و تحت پوشش جلوگیری از نفوذ بیناگرایان اسلامی به صدها تن از ساکنین مناطق سرحدی افغانستان را با فیر گلوله و پرتاب بمها کشته و ده‌ها قریه را ویران ساخته است. بهانه ازبکستان از دخالت در امور افغانستان و حمایت از رشید دوستم به اساس این تشویش است که بنیادگرایان اسلامی قصد دارند انقلاب اسلامی‌شانرا در آسیای مرکزی پیاده کنند. اما انگیزه ازبکستان برای نفوذ در افغانستان بر اساس یک ستراتیژی بزرگتر و خطرناکتر در منطقه است که در صورت فقدان یک زعامت نیرومند مرکزی در افغانستان و گسیختگی شیرازه‌ملی، از خطر

پاکستان و خیمتر خواهد بود. تلاش جوانب پاکستان و ازبکستان برای ناپایدار ساختن زیر بنای مرکزیت که در کابل رو به رشد و استقرار میباشد، و تعویض آن توسط گروه‌های دست‌نشانده، افغانستان را از دو طرف تحت نفوذ مستقیم این دو قدرت مجاور قرار خواهد داد.

مشکل اساسی افغانستان، فقدان نشنلیسم فعال و سازمان یافته در مقابل ظهور موج پر تکاپوی نشنلیسم در ازبکستان میباشد. در صورت وجود وحدت اسلامی در بین کشورهای مسلمان مفکوره نشنلیسم مردود و منحط است. ولی ما در مقابل کشورهای قرار داریم که با تشدید احساسات قومی در پی نابودی ما بحیث یک ملت قوی و متحد در منطقه میباشند.

اما ملیت پرستی با همه خصوصیات تبعیض و فاشیستی‌اش، در حفظ و تحکیم تمامیت ارضی و منافع ملی، بعضی کشورها ممد بوده است. در اثر پانزده سال جنگ و تفرقه‌افکنی و حکومت سالاری و محکوم کردن ملیت‌خواهی در حالیکه وحدت اسلامی را به معنی تشدد تعبیر کرده‌اند، پیوندهای ملی و اسلامی ما ضعیف و متلاشی گردیده و به قدرت‌های منفعت‌طلب منطقه فرصت داده تا با گسترش ادامه جنگ و مسلح ساختن دست‌نشانده‌های‌شان، کشور را در مسیر تجزیه قرار دهند. جنگ سالارها و باداران خارجی آنها، افغانستان را در محاصره سیاسی و حتی نظامی قدرت‌های منطقه بخصوص ازبکستان، پاکستان و ایران قرار داده‌اند.

در چنین شرایطی پیوندهای ملی ما دستخوش اغراض بیگانگان و تعصبات قبیله‌ای و زبانی قرار گرفته و وصله‌های وحدت اسلامی ما به جریان‌های چند جانبه اسلامی سیاسی مبدل گردیده است. تعدد قومیت از محور و مرکزیت افغانی آن منحرف شده و وطن‌دوستی به جنگ سالارپرستی و تجلیل شقاوتگری مبدل شده است.^{۱۷۰}»

فصل پنجم

تسلط طالبان بر افغانستان

(۱۹۹۶-۲۰۰۱)

طالبان، چگونه در افغانستان ظهور کردند؟

روزنامه کیهان چاپ لندن در نهم مارچ ۱۹۹۵ زیر عنوان فوق مقالته خلی ممتع به نشر رسانده است که در آن نقش پاکستان و امریکا در جنگ داخلی افغانستان بدقت توضیح گردیده است. برای حفظ امانت متن آن عیناً اینجا انعکاس داده میشود.

در مقدمه مقاله آمده است که این مطالب با استفاده از گزارش مفصل «پاتریک دوسنت اگزوپری» در روزنامه پیکار، و گزارش‌های «ژان پیر پرن» در «لیبراسیون» پاریس و منابع بیطرف افغان گردآورده شده است.

«شب ۲۶ فبروری ۱۹۹۳، انفجار صدها کیلو مواد منفجره در پارکینگ مرکز بازرگانی نیویارک این دو برج ۱۱۰ طبقه را که ۱۳۰ هزار نفر را در خود جای میدهند، به لرزه درآورد. سوءقصدی که امریکا را در حیرت فرو برد ۶ کشته و بیش از هزار زخمی بر جای گذاشت. این نخستین بار بود که تروریست‌ها در خاک امریکا به چنین نماد قدرت امریکا حمله می‌بردند. تا آن زمان امریکا خود را از حملات تروریستی مصون میدانست. واکنش بیل کلنتن بیدرنگ بود. در پیامی به ملت گفت: «مردم امریکا باید بدانند که ما هر چه در توان داریم برای محافظت آنان بکار خواهیم برد.»

یک هفته پیش فرستادگان احمدشاه مسعود «عقاب پنجشیر» در واشنگتن با مقامات وزارت دفاع امریکا ملاقات کرده بودند. داودمیر، کاردار کنونی افغانستان در پاریس و مرد مورد اطمینان احمدشاه مسعود به روزنامه فیگارو (چاپ فرانسه) می‌گوید: «ما نگرانی خود را از شبکه‌های تروریستی که در طول جنگ با شوروی در

افغانستان ایجاد شده بود به آگاهی امریکایی‌ها رساندیم مداخلات وخیم پاکستان و جمهوری اسلامی ایران را در امور افغانستان برای آنان شرح دادیم. از آموزش مزدوران عرب و پاکستانی توسط بنیادگرایان افغانی در ارتباط با تروریسم برای آنان سخن گفتیم و گوش شنوا نیافتیم. یک هفته پس از هشدارهای ما، مرکز بازرگانی نیویارک منفجر شد.»

در دسامبر ۱۹۷۹ حمله نیروهای شوروی به افغانستان، جهان را غافلگیر کرد. پس از چند ماه، امریکا تصمیم گرفت از نیروهای مقاومت افغانستان پشتیبانی کند. اما از آنجا که افغانستان را خوب نمی‌شناخت، مایل بمدخله مستقیم نبود. در نتیجه میلیاردها دلار کمک‌های امریکا، از طریق سازمان امنیت پاکستان میان مجاهدین افغان توزیع شد. نورچشمی پاکستانی‌ها، گلبدین حکمتیار بود. وی در جوانی با مودودی، یکی از رهبران مذهبی پاکستان روابطی نزدیک داشت و دوست «قاضی حسین احمد» رهبر پر نفوذ «جماعت اسلامی» پاکستان بشمار میرفت. و به ویژه روابطی نیکو با «حمیدگل» رئیس سازمان استخبارات نظامی پاکستان داشت. بنابراین پاکستانی‌ها او را به عنوان شخصی کاملا مورد اطمینان به امریکایی‌ها معرفی کردند و اینان پذیرفتند تا بخش اصلی کمک‌های مالی و تسلیحاتی خود را در اختیار او بگذارند.

سالها گذشت... در کوه و دره‌های افغانستان جنگ به چهره‌های جدیدی مجال بروز داد. فرمانده مسعود با استراتیژی برق‌آسایش به «عقاب پنجشیر» مشهور شد. کسانی دیگری چون عبدالحق، جلال‌الدین و اسماعیل‌خان، پیروزی‌های مهمی کسب کردند، اما رویه حکمتیار سوءظن برانگیز بود. وی در گفت و گو با خبرنگاران خارجی گاه بسیار تند میرفت و به غرب حمله میکرد. در بنیادگرایی او جای شکی باقی نمانده بود. از سال ۱۹۸۶، قتل اتباع غربی در افغانستان و قتل افغان‌ها در پشاور (پاکستان) فزونی گرفت و هر بار انگشت اتهام به سوی سوگی امریکا، حکمتیار گرفته میشد. علاوه بر این‌ها، به رغم انبوه پول و اسلحه‌ایکه در اختیار او قرار میگرفت، حتی یک پیروزی در مقابل ارتش سرخ در کارنامه او ثبت نشد. ولی در عوض، مدام با دیگر گروه‌ها می‌جنگید. اما دیپلمات‌های امریکایی تحت تاثیر اطلاعات غلط سازمان امنیت پاکستان، واقعیت را نمی‌دیدند. سازمان «سیا» نیز برنامه‌ای کوتاه مدت اختیار کرده بود و چنین استدلال میکرد که چون گروه‌های بنیادگرا در مقابله با ارتش سرخ موثرتراند باید از آنان استفاده کرد.

در غرب، کسی را از بنیادگرایی در گروه های افغان باکی نبود. فقط گروه‌های میان‌هرو افغانی خطر را حس میکردند. داودمیر کاردار افغانستان در پاریس میگوید: «ما از سال ۱۹۸۴ پی برده بودیم که حکمتیار مشغول تثبیدن شبکه‌های خود است، مزدوران خارجی گروه گروه به افغانستان می‌آمدند و بیشتر آنان به حکمتیار می‌پیوستند» از سال ۱۹۸۹ سال بیرون رفتن نیروهای شوروی از افغانستان، امریکائی‌ها نیز کم کم نگران شدند. در ماه فوریه، نیروهای شوروی افغانستان را ترک کردند و کابل در دست رژیم کمونیستی نجیب‌الله باقی ماند.

در ۶ مارچ، حکمتیار برگ آخر را بر زمین زد و برای یکسره کردن کار به جلال‌آباد دومین شهر افغانستان حمله کرد. جنگ ۴ ماه به درازا کشید. کشته فراوان بر جای ماند «سیا» و سازمان مخفی پاکستان (آی اس آی) سیل اسلحه را بسوی حکمتیار سرازیر کردند. ولی سرانجام در جون ۸۹ جنگ جلال‌آباد با شکست کامل حکمتیار پایان یافت. این شکست، شکستی بزرگ برای سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و پاکستان به شمار می‌آمد. در واشنگتن، مسئولان سیاسی کشور از ارتباطات گلبدین حکمتیار با شبکه‌های تروریستی بنیادگرایان اسلامی نگران شده بودند. طی جنگ جلال‌آباد، صداها داوطلب عرب از مصر، سودان، الجزایر، عراق، پاکستان و کشورهای دیگر به کمک حکمتیار شنافتاده بودند.

داودمیر میگوید: «در سال ۱۹۸۹، حکمتیار روابط پیگیری با جمهوری اسلامی ایران و گروه های بنیادگرای سنی داشت و این بسیار خطرناک بود، زیرا برای نخستین بار کسی حلقه ارتباطی میان شیعیان و سنیان میشد.

این موضوع البته دلخواه «سیا» نبود ولی باز هم با وجود هشدارهای ما، سیا چشم خود را بر روی واقعیت، می‌بست. در ۳۱ جنوری ۱۹۹۰، چهارده عضو کنگره از جمله «نیوت گین‌گریچ» که اکنون رئیس مجلس نمایندگان امریکاست، نامه محکمی به جرج بوش رئیس جمهور امریکا نوشتند و از اظهارات متناقض مراجع مختلف مانند سفیر امریکا در پاکستان، سیا و وزارت خارجه ابراز شگفتی کردند و از جورج بوش خواستند که به کنترل انحصاری پاکستان بر کمک های امریکا به مجاهدین افغان پایان دهد و خواهان دعوت فرمانده مسعود به امریکا شدند.»

شکست جلال‌آباد امیدهای را که به مجاهدین افغان بسته شده بود، بر باد داد. «سیا» عقب نشست. غرب افغانستان را به فراموشی سپرد و کشور بکام هرج و مرج فرو رفت. حکمتیار از این اوضاع بهره جست، شبکه خود را گسترش داد و حدود ده

اردوگاه نظامی برپا کرد. هزاران مسلمان بنیادگرا (به نوشته مجله دفاعی «جنیز» چاپ انگلستان چهل هزار نفر) در این اردوگاه ها به فراگیری تروریسم و فنون جنگ پرداختند. امریکا دیگر آفریده خود را در کنترل نداشت.

در فیروزی ۱۹۹۳، پس از آنکه احمد شاه مسعود دولت کمونیستی کابل را سرنگون کرده بود داودمیر مرد مورد اطمینان وی، با مقامات وزارت خارجه امریکا در واشنگتن ملاقات کرد. وی به فیگارو میگوید: «به خشم آمدم. به آنان گفتم شما با پول و کمک های خود حکمتیار را ساختید. بعد تقصیر آن را بگردن پاکستان انداختید. اکنون که مسعود در کابل قدرت را بدست گرفته، چرا بما کمک نمی کنید؟»

یک هفته بعد انفجار بمب در مرکز بازرگانی نیویارک همه چیز را تغییر داد. میر میگوید: «این انفجار اوضاع را زیر و رو کرد. ماموران «اف، بی، ای» در هتل مان در نیویارک به دیدن ما آمدند. درباره شبکه های تروریستی پرسش میکردند، در حالی که ده روز پیش از آن، در وزارت خارجه هیچکس به حرف ما گوش نمیداد.» تحقیقات امریکا به سرعت به نتیجه رسید. سیا و اف، بی ای، ظرف چند ماه هویت سوء قصد کنندگان را شناسایی کردند. همه آنها به افغانستان مربوط میشدند و تقریبا همه آنها در اردوگاه های حکمتیار دوره دیده بودند.

در ۱۳ آوریل ۱۹۹۳، جیمز ولزی، مدیر «سیا» شخصا با حدود ۲۰ کارشناس به قاهره رفت و تحقیقات درباره پرونده (دوسیه) صدها «عرب افغانستان» از جمله شیخ عمر عبدالرحمن که روابط نزدیکی با حکمتیار داشت (و به همین دلیل وقتی امریکا او را محکوم به اخراج از آن کشور نمود، در میان کشورهای اسلامی فقط حکمتیار اعلام داشت او را می پذیرد) آغاز شد. در ۱۶ آوریل دو تیم اف، بی، ای و سیا برای تعمیق اطلاعات بدست آمده رهسپار پشاور شدند. نتیجه تحقیقات بسیار رضایت بخش بود. حدود صد تن از اعرابی که در افغانستان دوره تعلیمات نظامی، دیده بودند شناسایی شدند همه آنان به نحوی با انفجار مرکز بازرگانی نیویارک ارتباط داشتند.

آنگاه عملیات برای دستگیری آنان شروع شد. در ۲۰ آوریل هواپیمایی از قاهره برای انتقال آنان وارد پشاور شد. اما پاکستانی ها همکاری نکردند. و هواپیما در دوم ماه می دست خالی به قاهره بازگشت فشارهای واشنگتن و سیا و قاهره بر دولت نواز شریف بی نتیجه ماند. امریکا هشدار داد که نام پاکستان را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار خواهد داد. اما دولت نواز شریف با روحانیونی که منافع عظیم حاصل از

قاچاق مواد مخدر را کنترل می‌کردند، ارتباط نزدیک داشت. تا اینکه در انتخابات اکتبر ۹۳، حزب خانم بی‌نظیر بوتو، اکثریت مطلق کرسی‌های مجلس را بدست آورد و وی برای بار دوم به نخست‌وزیری رسید و تمایل خود را به همکاری با واشنگتن نشان داد. حامیان گروه‌های تروریستی بر کنار شدند. بر اساس فهرستی که امریکا در اختیار پاکستان گذاشت، شماری از افراد ناپاب در سرویس‌های مخفی پاکستان، اخراج شدند. با این حال هنوز نزدیکی روابط اسلام‌آباد و واشنگتن نیازمند مذاکراتی طولانی بود. اسلام‌آباد که با مشکلات فراوان دست و پنجه نرم می‌کرد، در مقابل همکاری، خواهان امتیازات متقابل بود. احزاب مذهبی فشار سنگینی بر دولت وارد می‌کردند و قاچاق مواد مخدر در همه جا جریان داشت. روابط با هند تیره بود و پاکستان بدلیل برنامه هسته‌ای اش تحت تحریم نظامی و اقتصادی امریکا قرار داشت.

اسلام‌آباد حاضر بود حکمتیار را رها کند ولی به این شرط که احمدشاه مسعود در افغانستان به قدرت نرسد. آصف احمدعلی می‌گوید: «احمدشاه مسعود تاجیک است و تاجیک‌ها بطور سنتی به هند و روسیه نزدیکند، و با پاکستان مخالف.» به گفته وی، پاکستان، احمدشاه مسعود را بزرگترین مانع صلح تلقی می‌کند. حکمتیار که اکنون نخست وزیر دولت ربانی هم شده بود، از اول جنوری ۹۴ جنگ با مسعود و با حکومت ربانی را آغاز کرد و کابل را به موشک بست.

راه ابریشم:

در ۱۳ جون دولت پاکستان اعلام کرد که عزم جزم کرده است راه پاکستان به آسیای مرکزی را بگشاید. این راه برای پاکستان از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. بخش بزرگی از تولیدات فراوان صنعتی پاکستان بی بازار مانده و کشورهای آسیای مرکزی بازار مهمی بشمار می‌رود. اما این راه از افغانستان آشوبزده می‌گذرد. از اینجا منافع پاکستان و امریکا به هم می‌پیوندد، فقط به شاه کلیدی برای گشودن قفل این مشکل نیاز است.

امریکا و پاکستان تصمیم می‌گیرند جنبش جدیدی برای جایگزینی حکمتیار به وجود آورند و بدین ترتیب طالبان ظهور می‌کنند. گروهی از آنان طلاب افغانی در پاکستان هستند. گروهی دیگر، از جنگجویانی هستند که پس از خروج نیروهای شوروی حاضر نشدند به هیچ یک از احزاب بپیوندند. اینان نگران سرنوشت کشور خود بودند و از هرج و مرج و آشوبی که افغانستان را دستخوش خود کرده بود و از دزدی و غارت و باجگیری گروه‌های مختلف بشدت رنج می‌کشیدند و فرصت نگاه می‌داشتند تا اوضاع را

بنحوی به سامان بکشند. این گروه از اکتبر ۹۴، با داشتن تجهیزات کافی، آموزش خوب و امکانات مالی فراوان، ناگهان در صحنه سیاسی افغانستان ظاهر شدند و ظرف چند ماه یک سوم مساحت کشور را از شر باندهای مسلح پاک کردند.

شاه کلید:

از نظر امریکا و پاکستان، طالبان شاه کلید قفل مشکلاتند. امریکا خواهان آسوده شدن از شر حکمتیار و شبکه‌های تروریستی است؟ طالبان دارو دسته حکمتیار را از هم پاشاندند. واشنگتن و اسلام‌آباد خواهان مبارزه با قاچاق مواد مخدر هستند.

طالبان بطور سیستماتیک همه مزارع خشخاش را می‌سوزانند. (۸۰ درصد هروین غرب از مزارع خشخاش افغانستان تهیه میشود) اسلام‌آباد خواهان حفظ نفوذ خود در افغانستان است. طالبان ارتباط تنگاتنگ با پاکستان دارند. پاکستان با حکومت «عقاب پنجشیر» بر افغانستان مخالف است. طالبان رقیبی جدید در مقابل او هستند، اسلام‌آباد خواهان گشودن راه آسیای مرکزی است. طالبان این مهم را انجام میدهند.

در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۴، نصیرالله بابر وزیر کشور پاکستان ماشین جنگی جدید را به حرکت آورد. در این روز وی از شامان واقع در مرز پاکستان و افغانستان دیدن کرد و گفت: «ما وقت زیادی برای گشودن راه آسیای مرکزی تلف کردیم. اکنون موقع آن است که این کار بطور جدی انجام گیرد.»... چند روز بعد طالبان وارد عمل شدند و در اول اکتبر قریه‌ای را درست در مقابل پشت مرزی شامان تصرف کردند. در همین ماه بی‌نظیر بوتو به ترکمنستان رفت و از دو رهبر افغان اسماعیل‌خان که هرات را در چنگ دارد و ژنرال دوستم از یک قول گرفت که به مسعود کمک نکنند. طالبان در اواخر اکتبر، قندهار سومین شهر افغانستان را گرفتند و پیشروی بدون توقف آنان آغاز شد. شهرهای غزنه، هلمند، دشت لوگر و «میدانشهر» یکی پس از دیگری بدست طالبان افتاد.

در ۱۲ جنوری ۹۵، ویلیام پری وزیر دفاع امریکا به اسلام‌آباد رفت و پاکستان را «نمونه میانه روی در جهان اسلام» دانست. این در حالی است که یکسال پیش، پاکستان در آستانه ورود به فهرست کشورهای تروریست پرور قرار داشت. کمیسیون مشترک همکاری‌های نظامی و امنیتی پاکستان که از سال ۹۰ معلق شده بود، نیز کار خود را از سر گرفت.

در ۸ فبروری ۹۵ بیل کلنتن شخصا اعلام کرد که «احمد رمزی یوسف» یکی از عاملان اصلی بمبگذاری در مرکز بازرگانی نیویورک، در پاکستان دستگیر و به امریکا مسترد شده است. وی عراقی تبار است اما هنگام دستگیری گذرنامه‌ای پاکستانی به نام

«علی بسیط» و شناسنامه‌ای صادره از بلوچستان پاکستان داشت. به گفته برخی منابع، در زمان حضور نیروهای شوروی در افغانستان وی مانند شیخ عمر عبدالرحمن، از کسانی بود که برای «سیا» داوطلب جنگ در افغانستان استخدام میکرد.

۶ روز بعد در ۱۴ فیروزی، طالبان قریه چهار آسیاب مقر فرماندهی حکمتیار را تصرف کردند. او با بر جا گذاشتن اسباب و اثاثیه خود گریخت و ناپدید شد (اودر سروبی عقب نشست) طالبان به پشت دروازه کابل رسیدند. در حال حاضر طالبان و مسعود رو در رو قرار گرفته‌اند. نواری به عرض ۱۵ کیلومتر طالبان را از کابل جدا میسازد. با قطع محاصره کابل، که از یک سال پیش توسط حکمتیار ادامه داشت، بهای ارزاق در پایتخت سقوط کرد. مردم از طالبان پشتیبانی میکنند و آنها را تنها امید رهایی از جنگ عفریت جنگ [تنظیمها] میدانند. مذاکرات میان طالبان و برهان‌الدین و مسعود ادامه دارد.^{۱۷۱}

برهان‌الدین ربانی ظهور طالبان را در صحنه سیاسی افغانستان به فال نیک گرفت و آنها را فرشته‌های نجات نامید. احمدشاه مسعود هم به پیشواز طالبان تا چوک ارغنده شتافت و پس از مذاکرات کوتاه به طالبان اطمینان داد که او حاضر است سلاح خود را بر زمین بگذارد، بشرطی که طالبان ابتدا از نزد حزب وحدت برهبری عبدالعلی هزاره سلاح و مهمات را جمع کند. داحمدشاه مسعود با اظهار همنوائی با طالبان توانست زنده به کابل برگردد.

در این شکی نیست که احمدشاه مسعود در آغاز با شکستن نیروهای طالبان و متلاشی ساختن حزب وحدت و دور کردن قوت‌های حکمتیار از اطراف کابل، پیروزی بزرگی را بر مخالفان خود نصیب شده است. اما این پیروزی برای حاکمیت او کامل و کافی به نظر نمی‌آمد، زیرا مهم تحکیم حاکمیت و تعمیم آن در سراسر کشور است. در حالیکه هنوز مخالفان مسعود در چند کیلومتری غرب و جنوب و شرق کابل و همچنان در پشت کوه‌های سالنگ سنگر دارند و خود را برای عملیات جنگی آماده میکنند.

با در نظر داشت این اصل که در مشرق زمین و مخصوصاً در کشور ما، قدرتی که با اعمال زور بدست آمده باشد، حتی‌المقدور با زور نگهداشته میشود. بنابراین مخالفین مسعود که در حال حاضر مناطقی از کشور را با زور متصرف شده و تحت کنترل خود دارند، مانند: جنرال دوستم که در شمال بر پنج شش ولایت و گروه طالبان در غرب کشور به نه ده ولایت و در شرق نیروهای حکمتیار و حزب اسلامی مولوی خالص بر سه چهار ولایت کنترل دارند، پیروزی بر این مخالفان که هر کدام از تجارب و طاقت

^{۱۷۱} - کیهان چاپ لندن، شماره پنجشنبه ۱۸ اسفند (حوت) ۱۳۷۳ ش/ مطابق نهم مارچ ۱۹۹۵

جنگی چشمگیر برخوردارند. از طریق جنگ و زور، کار بسیار دشوار و مشکل است. و عمر جنگ برادرکشی را خیلی طولانی میسازد.

طالبان چه کسانی اند:

طالبان از لحاظ موقف علمی‌شان، هنوز شاگردان مدارس دینی هستند که تحصیلات علوم دینی را به پایان نرسانده اند و بسیار وقت لازم است تا بدرجات مولوی و مولانا و شیخ و غیره برسند و وقتی هم بدرجات بلند دینی رسیدند، نمیتوان از آنها انتظار حکومتداری بروش معمول امروزه را داشت. البته شاید آنها برویت کتب دینی و فقه، سیستم حکومتی را که ۱۴۰۰ سال قبل در عربستان مروج بوده، اکنون در سرزمین افغانستان تطبیق نمایند.

به قول احمد رشید ژورنالیست نامدار پاکستان، بسیاری از جنگجویان طالبان در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی جوانتر از آن بودند که بتوانند علیه اشغالگران بجنگند، اما آنها در اردوگاه های پناهندگان افغانی در بلوچستان و ایالت شمال غربی پاکستان رشد یافتند. ده ها مدرسه دینی متعلق به جمعیت علمای پاکستان به افغانهای جوان فرصت آموزش رایگان، تحصیل قرآن کریم و قوانین اسلامی را می داد. بنابراین وطن هزاران افغان جوان بیشتر پاکستان شده بود تا افغانستان. در این محیط قبیله ای پاکستانی، طالبان تاثیرات عمده ای پذیرفتند. نخستین تاثیر مذهبی و ایدیولوژیکی را از جمعیت علمای اسلام گرفتند. جمعیت علمای اسلام مشترکات زیادی با طالبان دارند. هر دو از قبایل درانی هستند که در مرز بین افغانستان و بلوچستان در تردد می باشند. طالبان با ارتباط محدودی که با جهان داشتند، وارد مدرسه های جمعیت علمای اسلام گردیدند و فقط از دانش ملاهای تنگ نظر روستایی برخوردار شدند و به زودی به دیوبندی های سر سخت و متعصب تبدیل گشتند.

فعالین جمعیت علمای اسلام، دیوبندی هایی هستند که پیروان یک گروه بنیادگرا می باشند و اسلام و (به ویژه اوامر و نواهی آن در مورد زنان) را به طرز افراطی تفسیر میکنند. و اعتقادی به مساوات انسانها ندارد. به علاوه دیوبندیها ضدیت عمیقی با مسلمانان شیعه دارند و آنان را کافر می شمارند و در نتیجه ضد ایران نیز بشمار می آیند. احمد رشید می افزاید:

در اواخر دهه ۱۹۸۰، نفوذ جمعیت علمای اسلام بر پشتونهای درانی جنوب از طرف سازمان اطلاعات نظامی پاکستان نادیده گرفته شد. چونکه مخالف اولین دولت

بینظیر بوتو (۱۹۸۸-۱۹۹۰) و اولین دولت نواز شریف (۱۹۹۰-۱۹۹۳) باقی مانده بود. اما در سال ۱۹۹۳، یک موقعیت سیاسی جدید برای جمعیت علمای اسلام تحت رهبری مولانا فضل الرحمن فراهم گردید. برای اولین مرتبه جمعیت علمای اسلام با حزب مردم پاکستان برهبری خانم بی نظیر بوتو که به پیروزی رسیده بود متحد گردید و جزئی از ائتلاف حاکم شد. دسترسی تازه قوام یافته جمعیت علمای اسلام به قدرت، به آن اجازه داد که پیوندهای نزدیک با ارتش پاکستان و سازمان اطلاعات نظامی و وزارت داخله تحت مسئولیت ژنرال باز نشسته «نصیرالله بابر» برقرار سازد. بنابراین جمعیت علمای اسلام می توانست نگرش های دولت مرکزی به درانی ها و طالبان را تحت نفوذ قرار دهد.

در عین حال خانم بوتو نیز در مبارزه با جماعت اسلامی برهبری قاضی حسین احمد و حزب مسلم لیگ برهبری نواز شریف که از مخالفین او بودند، یک متحد اسلامی پیدا کرده بود. مولانا فضل الرحمن به ریاست کمیته دائمی مجلس ملی برای امور خارجه منصوب گردید، موقعیتی که وی را قادر می ساخت سیاست خارجی را تحت نفوذ خود در آورد. مدتها قبل از ظهور طالبان، عناصر پشتون در دولت بوتو و ارتش پاکستان، مفکوره تأمین یک راه تجاری به آسیای میانه را از طریق کوئته - قندهار و هرات در سر می پروراندند. به نظر احمد رشید، در آن زمان پاکستان چشم به بازارهای اقتصادی آسیای میانه داشت و مانع عمده دسترسی به این بازارها، عدم ثبات سیاسی در افغانستان بر اثر تدوام جنگ داخلی بود، پس پاکستان تصمیم گرفت تا سیاست خود را با فشار عملی سازد.

در اکتوبر ۱۹۹۴، یک ماه قبل از آنکه طالبان وارد صحنه شوند، وزیر داخله پاکستان، نصیر الله بابر شش سفیرکشور های غربی را به قندهار و هرات برد. این هیئت شامل مقامات ارشد ادارات راه آهن، بزرگ راه ها و تلفن و برق بود. بابرگفت: وی میخواست ۳۰۰ میلیون دلار از آژانسهای بین المللی برای باز سازی شاهراه کوئته - هرات و ۸۰۰ میلیون دیگر برای کشیدن یک راه آهن و سیستم تلفن ماهواره ای که یکصد شهر را بهم وصل سازد، بگیرد. اسماعیل خان والی هرات به هیئت اطمینان داد که میتوانند کار را به محض برقراری صلح در کشور شروع کنند. در ۲۸ اکتوبر، بوتو صدراعظم پاکستان در عشق آباد ترکمنستان با اسماعیل خان و ژنرال دوستم ملاقات

کرد. و او با رئیس جمهور ترکمنستان صفرمرادوف، مصرانه از آن دوتن خواستند به راه حلی برسند تا پاکستان بتواند این پروژه را به اجرا درآورد.^{۱۷۲}

بنابراین در ۲ نوامبر ۱۹۹۴ پاکستان به بهانه بدرقه یک کاروان لاری کالای تجارتی خود به بازار های آسیای میانه گروه طالبان را وارد افغانستان نمود. طالبان تحت رهبری «ملا محمد عمر» و همیاری ملا ربانی موانعی را که از طرف والی قندهار «امیر لالی» ایجاد شده بود، از سر راه کاروان کالاهای پاکستانی برداشتند. طالبان قندهار را ظرف ۲۴ ساعت فتح نمودند و امیر لالی را بدار آویختند و سایر فرماندهان قندهار هر یک بگوشه ای خزیدند. پس از رساندن کاروان کالاهای پاکستان به مرز ترکمنستان، طالبان در صحنه سیاسی افغانستان باقی ماندند و ظرف چند روز علایم استقلال خود را ابراز داشتند. ملا محمد غوث یکی از بنیان گذاران طالبان که بعداً وزیر خارجه طالبان شد، در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴ اظهار داشت: پاکستان در آینده با فرستادن کاروان لاریهای کالا، دولتهای قندهار و کابل را نباید نادیده بگیرد و نباید با تک تک فرماندهان جنگی رابطه برقرار کند. او همچنین هشدار داد که طالبان اجازه نخواهند داد کالاهایی که مخصوص افغانستان است، توسط لاریهای پاکستانی حمل شود. در هر حال تصرف قندهار توسط طالبان بسیار مورد استقبال جمعیت علمای اسلام و دولت بی نظیر بوتو قرار گرفت.

بینظیر بوتو صدراعظم فقید پاکستان باری در لندن گفته بود: «فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسها بود، مدیریت آنها امریکایی ها کردند، هزینه آنها سعودی ها پرداختند و من اسباب آنها فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم» طالبان که از حمایت همه جانبه دولت خانم بی نظیر بوتو، و شریک دولت ائتلافی او یعنی «جمعیت علمای اسلام» (پدر خوانده طالبان) برخوردار بود و توانست در عرض کمتر از سه ماه کنترل چهارده ولایت از سی و دو ولایت را بدست گیرد. پس از این پیروزیها طالبان دیگر توقف ناپذیر بودند، تا ۷ دسامبر، یعنی درست چهار هفته پس از گرفتن قندهار، آنها ولایات هلمند و ارزگان را گرفتند و بطرف فراه در غرب و زابل و غزنی در شمال به پیشروی پرداختند. در هلمند آنها قاچاقچیان مواد مخدر را بیرون راندند و کشت خاشخاش را ممنوع اعلام داشتند. این موضع گیری طالبان، هیجان زیادی را در سفارت امریکا در اسلام آباد ایجاد کرد و بدنبال آن علایم آشکاری از حمایت دیپلماتان امریکایی از طالبان مشاهده گردید.

^{۱۷۲} - ویلیام میلی، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، صص ۱۱۲، ۱۲۳، احمد رشید، طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیا

امریکاییها در آن زمان به امید پاکسازی مزارع کشت خشخاش توسط طالبان فکر میکردند که :

- ۱ - نظمی را که طالبان در قندهار و سایر مناطق جنوبی افغانستان برقرار کرده بودند ، در تمام کشور برقرار خواهند ساخت ،
- ۲ - اردوگاه های آموزش تروریسم را از بین خواهند برد ،
- ۳ - راه را برای بازگشت شاه سابق ، ظاهرشاه هموار خواهند نمود ،
- ۴ - به عنوان یک سد علیه منافع روسیه و ایران در افغانستان عمل خواهند کرد .
- ۵ - یک ارتباط ضمنی برای متحد امریکا یعنی پاکستان فراهم خواهند کرد تا از راه روابط تجاری با جمهوریهای آسیای میانه منافع سرشار ببرد .

بگفته احمدرشید : در ماه دسامبر اولین کاروان منظم پاکستانی شامل پنجاه کامیون(لاری) پنبه، پس از پرداخت مبلغ ۲۰۰ هزار کلدار عوارض گمرکی به طالبان ، از ترکمنستان به کویته رسید. در همین موقع طالبان یک گدام مهم اسلحه را که متعلق به گلبدین حکمتیار بود در «سپین بولدک» متصرف شدند. این گدام اسلحه دارای ۱۸۰۰۰ میل تفنگ کلاشینکوف و ۱۲۰ قطعه توپ و مقادیر زیاد مهمات بود. در همین فرصت هزاران جوان پشتون که در مدرسه های دینی ایالت شمال غربی پاکستان درس میخواندند ، به قندهار سرازیر شدند تا به طالبان بپیوندند و بدنبال آنها سیل عظیم داوطلبان پاکستانی از مدارس مذهبی پاکستان به سمت قندهار روی آوردند و تا اوایل جنوری ۱۹۹۵ ، در حدود ۱۲۰۰۰ طلبه افغانی و پاکستانی در صفوف طالبان پیوستند^{۱۷۳}.

مهمتر از همه اینکه ، طالبان در آن زمان وعده داده بودند که دروازه ها را برای کشیدن یک خط لوله نفت از آسیای مرکزی به پاکستان باز کنند. ذخایر گاز و نفت ترکمنستان نزدیک به مرز افغانستان و ترکمنستان در منطقه «یشلر» از نظر کمیت و کیفیت کمتر از منابع کویت نیست و احتمال دارد که منطقه سرحدی افغانستان موازی «یشلر» از وجود همچو ذخایر بزرگ نفت و گاز برخوردار باشد.

مدعی اصلی مشارکت در احداث خط لوله نفت ، یک ائتلاف امریکایی-سعودی ، به نام «یونوکال» و شرکتهای نفتی «دلتا» بودند که قرارداد تعمیر دولوله نفت و گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان در واشنگتن امضاء کرده بودند.

^{۱۷۳} - ویلیام میلی ، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی ، صص ۱۴۵-۱۲۳

بر اثر پیش بینی های فوق یک مقام امریکائی در وزارت خارجه آن کشور (رابین رافیل) خاطر نشان ساخت : «مهمترین وظیفه طالبان عبارت بود از ایجاد امنیت برای راه ها و بطور بالقوه برای خطوط لوله نفت و گاز که کشور های آسیای میانه را به بازار های بین المللی وصل میکرد.» (ویلیام میلی ، همان اثر، ص ۱۴۲ ببعد)

طالبان در پنجم سپتامبر ۱۹۹۵ شهر مهم هرات را که شاهراه بزرگ تورغندی - قندهار از آن میگذشت تصرف کردند و در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ توانستند کابل پایتخت افغانستان را نیز از دست مخالفان خود متصرف شوند.

تسلط طالبان بر کابل و اعدام داکتر نجیب الله:

پیتر تامسن، در فصل اول کتاب خود (جنگ در افغانستان) در مورد بیرون کشیدن داکتر نجیب الله و برادرش احمدزی از دفتر ملل متحد در کابل مینویسد: «در نیمه شب ۲۶ سپتیمبر ۱۹۹۶، هزاران طالب با جنگجویان پاکستانی و عرب، از شهرها و ساحات جنوبی داخل کابل گردیدند. فقط چند ساعت قبل، آخرین افراد مسعود کابل را بقصد وادی پنجشیر ترک نمودند و خاموشی هولناکی بر شهر کابل مستولی گردید. بیشتر طالبان با پای پیاده داخل کابل گردیدند. انبوهی از افراد در تاریکی به کوچه ها ریختند. طالبان جنگجو با ریش های انبوه و دستار های سیاه سوار بر پیکاپ ها در میان انبوهی از سربازان پیاده بطرف شهر سرازیر شدند. شهریان کابل با دنیای از شک و تردید از کلکین های خانه های شان بطرف این پیروزمندان میدیدند و می اندیشیدند که این جنگ اوران پیروزمند چه ارمغانی برای مردم خواهند آورد.

چهار طالب، بنا بگفته یکی از افغان ها، بشمول یک افسر ای اس ای ارسته با قیافه طالبان، توسط یک داتسن جاپانی مستقیماً به مجتمع سازمان ملل رانند. وظیفه اصلی آنها فریب دادن رئیس جمهور سابق و خارج ساختن وی از دفتر دیپلماتیک سازمان ملل بود.

نجیب و برادرش احمدزی، جنرال توخی و جفسر مشتاقانه منتظر رسیدن طالبان در دفتر سازمان ملل بودند. هاشم پکتیانی، که با سقوط کابل توسط مسعود، به پشاور رفته بود، طور دوامدار به کابل به دیدن نجیب میامد و مواد غذایی و سایر مواد ضروری نجیب را تامین مینمود.

بقول یک منبع آگاه افغان، پکتیانی در تماس دوامدار با افسران استخباراتی پاکستان در پشاور بود و پاکستانی ها به وی اطمینان داده بودند که به نجیب صدمه ای

نخواهد رسید. همچنان پکتیانی با خانم نجیب نیز در دهلی جدید اطمینان داده بود که وی با نجیب همواره در تماس است.

سه طالب در حالیکه در یور شان در خارج منتظر بود داخل مجتمع سازمان ملل گردیدند. نجیب با گرمی آنها استقبال نموده و یک پاکت چاکلیت سویسی برایشان تعارف نمود و بشوخی اظهار نمود که این تنها تحفه ایست که در دسترسش قرار دارد و تقدیم آنها مینماید. هر سه طالب عقب یکدیگر قرار گرفته بزمین زانو زدند و هر کدام به ترتیب دست نجیب را گرفته برسم عنعوی بوسه زدند. بعدا طالبان وی را دعوت نمودند تا با آنها به قصر ریاست جمهوری برود. نجیب با گرمی این دعوت را پذیرفت.

موتر داتسن که در خارج مجتمع سازمان ملل منتظر بود، داخل دفتر سازمان ملل شد و نجیب در سیت پیشروی، توخی، جفسر و سه طالب در عقب داتسن قرار گرفتند. احمد زی در داخل مجتمع سازمان ملل باقی ماند. نزدیک قصر ریاست جمهوری، در یور موترا آهسته نموده رو بطرف توخی و جفسر نموده گفت که آنها باید دوباره به دفتر سازمان ملل برگردند، زیرا در داخل قصر دیگر به بادیگارد ضرورت نیست. توخی در پاسخ گفت "رئیس جمهور ما با شما است، بدون اجازه رئیس جمهور ما نمیتوانیم موترا ترک کنیم. نجیب به در یور هدایت داد تا موترا را ایستاده نماید. او بطرف توخی و جفسر صدا کرد که وی به دفاع آنها در داخل قصر نیاز ندارد. آنها باید به دفتر سازمان ملل بروند. توخی و جفسر دوباره به دفتر سازمان ملل برگشتند. در دفتر سازمان ملل، آنها احمد زی را با روحیه عالی دیدند. او ملبس با دریشی در انتظار رفتن به قصر ریاست جمهوری بود.

دیری از نیمه شب نگذشته بود که، گروپ دوم طالبان به دفتر سازمان ملل رسیدند، ولی آنها نسبت به گروپ اولی کمتر مهربان بودند. آنها بعد از طعن و لعن زیاد، احمد زی را از دفتر سازمان ملل بیرون نمودند. توخی و جفسر با عجله مجتمع سازمان ملل را ترک گفتند و از طریق جاده های فرعی و مارپیچ مانند شهر کابل فرار نمودند.

احمدزی برادر نجیب را بداخل قصر ریاست جمهوری و بعدا به نزدیک اتاقی راهنمایی نمودند. اتاقی که در انجا نجیب وحشیانه مورد لت و کوب قرار گرفته و بعدا وی را از بین بردند. جسد وی در حالیکه وسیله طنابی بدنبال موترا بسته گردیده بود، دورادور ساحه قصر کشانده می شد.

در صبحدم ۲۷ دسامبر ۱۹۹۶، اجساد خونین نجیب و برادرش، احمدزی، در پایه بلند ترافیک، بیرون تر از دیوار های قصر ریاست جمهوری، اویزان گردید و بسته

ای از بانک نوت های اتحاد شوروی وقت و سگرت بداخل دهن و بینی جسد سوراخ شده و لرزان نجیب فرو برده شده بود.

گرفتاری محیلانه و اعدام وحشیانه نجیب نشانه از عملیات تمام عیار ، آگاهانه استخباراتی بود. طالبان به تنهایی نمیتوانستند چنین عملیات سازمان یافته و محتاطانه را که از یکطرف نجیب و برادرش را از دفتر دیپلماتیک سازمان ملل خارج ساخته و بعدا وی را بقتل رسانیدند، انجام دهند.

پاکستان با این عمل ، یکباره خود را از تشویش اینکه مبادا نجیب در آینده در تبنانی با دشمن سابقه پاکستان ، هند، درد سر پاکستان گردد ، رها نمود.^{۱۷۴} طالبان ظرف ۲۰ ماه برنیمی از کشور تسلط خود را قایم کردند، و خواهان برسمیت شناختن خود از جانب کشورهای جهان و مخصوصاً سازمان ملل شدند، اما بجز پاکستان و عربستان سعودی و امارات متحده عرب هیچ کشور دیگری طالبان را برسمیت نشاخصتند، زیرا طالبان پس از تصرف کابل چهره متعصب و پر از خشونت خود را به مردم نشان دادند. گرچه امریکا طالبان را برسمیت نشاخصت ، اما روابط گرم کاری میان طالبان و شرکت یونوکال برقرار شد. شرکت یونوکال در نومبر ۱۹۹۷ یک هیئت طالبان را به امریکا دعوت کرد و در دسمبر همان سال یک مرکز آموزشی را در دانشگاه اوماها (Omaha) در ایالت نبرسکا (Nebraska) جهت آموزش ۱۳۷ تکنیسین افغان در امور ساختمان لوله های نفت و گاز افتتاح کرد. از جانب دیگر سیاست کنترل عراق و ایران که از طرف دولت بیل کلنتن طراحی شده بود، بتدریج کارآیی خود را از دست داد. کوشش برای کنار گذاشتن و منزوی ساختن ایران، از طریق گسترش قدرت طالبان ، نتیجه معکوس در برداشته است.

طالبان از نومبر ۱۹۹۴ تا دسامبر ۲۰۰۱ میلادی مدت هفت سال بر بخش اعظم افغانستان (۹۰ درصد از خاک کشور) تسلط یافتند و گروه مخالف طالبان برهبری احمدشاه مسعود فقط بر بخش شمال شرقی کشوری یعنی فیض آباد و دره پنجشیر (۱۰ درصد از خاک کشور) تسلط داشت.

کارنامه های طالبان :

گرچه طالبان در مناطق تحت کنترل خود امنیت را قایم و به خلع سلاح نیروهای تنظیمی پرداختند و کشت تریاک را ممنوع کردند ولی با سختگیریهای تعصب آمیز مذهبی

^{۱۷۴} - سایت آرایی، بصیر همت، مقاله «پادشاه گردشی» از فصل اول کتاب: جنگ افغانستان اکتوبر - ۲۰۱۱

خود زندگی را برای مردم تحت تسلط خویش بخصوص زنان بدتر از جهنم ساخته بودند. آنها بی باکانه دست به تخطی از حقوق بشر زدند و قیودات شدیدی بر زنان وضع کردند. زنان را از رفتن به مدارس و دانشگاه و از مراجعه به نزدیکتر مرد محروم ساختند. طالبان شنیدن موسیقی و دیدن تلویزیون و سینما و رقص و شادمانی و ورزش را ممنوع کردند و بر طرزلباس پوشیدن و ریش گذاشتن مردان و خارج نشدن زنان از خانه و حتی طرز راه رفتن زنان قیود وضع کردند که نه تنها در افغانستان سابقه نداشت، بلکه تخلف صریح از موازین حقوق بشر بشمار میرفت و سبب اعتراض مجامع بین المللی و سازمانهای حقوق بشر ملل متحد گردید.



برخورد طالبان با زنان در بیرون از منزل

هفته نامه امید در شماره ۱۷۲ خود، متن نامه داکتر پیرار ناولد، رئیس سازمان عفو بین المللی بخش فرانسه را که بتاريخ ۲۷ جولای ۱۹۹۵ عنوانی مولوی عبدالرحمن ذهاب رئیس دارالعلوم «ضیاء المدارس» پشاور فرستاده به چاپ رسانده که بازتاب دهنده روش دولتمداری طالبان در مناطق تحت تسلطشان است. نامه بدین مضمون آغاز میشود: «با این نامه عنوانی شما، نفرت و انزجار عمیق خویش را در رابطه به برخورد با زندانیان و متهمین در مناطق تحت کنترل طالبان ابراز میکنم. من اعدام زندانیان، قطع نمودن اعضای بدن متهمین را که با اساس حکم قضات مربوطه شما در آن مناطق صورت میگیرد، شدیداً تقبیح مینمایم. همچنان میخوام تشویش عمیق خویش را در

ارتباط با سهم گرفتن و دخیل بودن دکتوران و پرسونل طبی در این جرم بخاطر قطع اعضای بدن انسانها که خود خلاف قانون طب میباشد، اظهار میدارم. از آنجایی که اعدام کردن و قطع اعضای بدن اسیران خلاف حقوق بشر است، بناء من مخالفت خویش را با آن اعلام میکنم. از شما تقاضا میکنم بنام عدالت و بنام بشریت این اعمال ظالمانه و ضد بشری را که مسئولین گروه طالبان در مناطق تحت کنترل خود انجام میدهند، بعد از این ممنوع سازند.»

طالبان، اسلامیت‌های متعصب و بنیادگرایی هستند که رفتن دختران را به مکتب و مدرسه و رفتن زنان را به نزد دکتر غرض معالجه یا ادارات دولتی و تولیدی و حتی به بیرون از منزل بدون همراهی محرم شرعی، حرام میدانند و به متخلفین جزاهای مطابق دستورات قرون اولیه اسلامی میدهند.

طالبان ورزش و منجمله، فوتبال و شطرنج و بسکتبال را غیر شرعی میدانند. نقاشی، مجسمه‌سازی، نمایشات سینما، تلویزیون و موسیقی و رقص از نظر آنان نارواست.

در هیچ گوشه جهان، با خشونتی که اسلام در افغانستان بوسیله طالبان تطبیق میشد، عملی نمی‌گردید. زنان و مردان از ابتدائی‌ترین حقوق خود محروم شدند و حتی کسی اختیار ریش خود را نداشت که بتراشد یا کوتاه کند. با بریدن دست و پای و سنگسار انسانها در ملاء عام، هر روز حلقه زندگی برگردن مردم تنگ و تنگ‌تر میشد. طالبان نه تنها انسانهای خلاف کار را گردن میزدند، بلکه مجسمه‌های بیجان که هیچ کارخلافی هم نکرده بودند، و شهکار دست هنر پرور بشر دوهزار سال قبل بودند، نیز سر زده شدند و نابود گردیدند. ضدیت با فرهنگ قبل از اسلام کشور، در حقیقت نا آگاهی و بی فرهنگی رژیم متحجر و قرون وسطائی طالبان را به نمایش گذاشت و آنان را بیش از پیش از جهان متمدن تجرید کرد. طالبان پس از تسخیر کابل، شماری از فرامین در ارتباط به زنان و مسایل فرهنگی از طریق ریاست عمومی امر بالمعروف و نهی از منکر صادر کردند. اینک دو سه نمونه از فرامین طالبان در مورد زنان:

۱- فرمان ماه نومبر ۱۹۹۶، کابل:

شما زنان بیرون از خانه خود قدم نگذارید. اگر از خانه خارج شدید، نباید مانند زنان فیشتنی پیش از ظهور اسلام باشید که با لباس زینتی و آرایش در مقابل هر مردی بیرون ظاهر میشدند. (معلوم میشود زنان پیش از اسلام از آزادی بیشتری نسبت به دوره

اسلامی برخوردار بودند!) اسلام به صفت یک دین ناجی، مقام ووقارخاص به زنان تعیین نموده و مردم وهدایات قیمتدار ارزانی فرموده است. زنان نباید زمینه را مساعد گردانند تا توجه مردم بیهوده و بی عرضه را که به زنان به چشم خوب نظر نمیکنند، جلب نمایند. زنان حیثیت رهنما وانسجام دهنده خانواده های خود را دارند. شوهر، برادر وپدر باید ضروریات خانواده را از قبیل خوراکه، لباس وغیره تهیه بدارند. اگر زنان بنابر ضرورت تحصیل، امور اجتماعی ویا خدمات اجتماعی از خانه های خود خارج میگردند، باید خود رامطابق ارشادات شریعت اسلام ببوشانند. اگرزنان با لباس های فیشنی، زیورات، لباس تنگ و فریبنده خود رادر بیرون از خانه به نمایش میگذارند، آنها مورد لعنت ونفرین شریعت اسلامی قرارگرفته وانتظار دخول به جنت را نباید داشته باشند. تمام کلانهای فامیل وهر مسلمان دراین مورد مسئولیت دارند. ما از همه تقاضا داریم که جداً متوجه بوده کنترول خود رابرفامیلها خود برقرارگردانند. درغیر آن این زنان وبزرگان خانواده های شان مورد تهدید وبازجویی قرارگرفته وبه سختی از جانب پولیس جزا می بینند. پلیس مذهبی مسئولیت ووظیفه دارد، با مشکلات اجتماعی تازمانی مجادله نماید که بدیها از جامعه زدوده شود.

۲- فرمان ماه نومبر ۱۹۹۶ - کابل

- طرز العمل ومقررات شفاخانه های دولتی وکلینیک های شخصی به اساس اصول شریعت اسلامی از جانب وزارت صحت عامه به نمایندگی ملا عمر، امیرالمومنین:
- ۱- باید زن مریض نزد داکتر زن برود. در صورتیکه مرد ضرورت باشد، زن مریض را نزدیکترین عضوفامیلش همراهی کند.
 - ۲- هنگام معاینه، زن مریض وداکترمرد، هر دو باید بالباس اسلامی ملبس باشند.
 - ۳- داکتر مرد نباید به قسمت های دیگر بدن زن مریض، بجز همان نقطه درد دار را دست بزند.
 - ۴- اتاق انتظار زنان مریض، باید بصورت اطمینانی مصنون باشد
 - ۵- شخصی که در اتاق انتظار زنان مریض، نوبت را کنترل میکند، باید زن باشد
 - ۶- هنگام شب داکترمرد نمیتواند در اتاق زنان مریض بدون اجازه داخل گردد.
 - ۷- نشستن وصحبت کردن میان داکتر مرد وزن مریض اجازه نیست. اگر چنین چیزی ضرورت افتد، باید صحبت با حجاب اسلامی صورت گیرد.
 - ۸- داکتر زن باید لباس ساده در بر نماید. پوشیدن لباس های شیک واستعمال آرایش ومیکپ، اجازه نیست.

۹- داکترزن و نرس زن اجازه ندارند در اتاق مردان مریض در شفاخانه داخل گردند.

۱۰- کارمندان شفاخانه بصورت مرتب، نمازهای خود را در مساجد در اوقات معین ادا نمایند.

۱۱- پلیس مذهبی صلاحیت دارد بخاطر کنترل، به اتاق مریضان مرد در شفاخانه داخل گردد. هر شخصی که از مقررات عدول کند مطابق اصول شرعی جزا می بیند.

۳- فرمان ماه ددسمبر ۱۹۹۸- کابل:

۱- بخاطر جلوگیری از اغواء فریفتن و بی حجابی زنان، هیچ دریوری مجاز نیست زنانی را که از چادر ایرانی استفاده میکنند، بموتر اجازه سوار شدن بدهند. در صورت تخلف، دریور محبوس میگردد. اگر چنین زنی در جاده دیده شود، خانه اش را پیدامیکنیم و شوهرش را جزا میدهیم. اگر زنی لباس فریبنده و تحریک آمیز داشته باشد، و محرمی همایش نباشد، دریوران (رانندگان) او را اجازه سوار شدن ندهند.

۲- بمنظور جلوگیری از موسیقی: شنیدن و نواختن موسیقی در دوکانهها و هوتلها و عراده ها و ریگشاهها ممنوع است. ممنوعیت موسیقی در جریان پنج روز تعقیب گردد. اگر کستها و نوارهای موسیقی در دوکانه بدست آمد، دوکاندار محبوس و دوکان مسدود ساخته میشود. بعد از تضمین پنج نفر، دوکان باز میگردد. مجرم بعد از حبس خلاص میشود. اگر کستی در موتری پیدا گردد، دریور و خود موتر توقیف میشوند. اگر پنج نفر ضامن شوند، موتر از حبس رها و دریور مجرم بعد تر نجات پیدا میکند.

۳- جلوگیری از تراش و کوتاه کردن ریش، بعد از یک و نیم ماه اگر کسی دیده شد که ریش خود را تراشیده و یا کوتاه کرده، محبوس ساخته میشود. تازمانی که ریشش انبوه شود و معیار را پوره کند.

۴- جلوگیری از گفتن بازی: در ده روز آینده این عمل باید توقف داده شود. بعد از آن موضوع تعقیب میشود. گفتن و یا هر پرنده دیگر کشته میشود.

۵- منع گدی پران بازی: دوکانههای فروش گدی پران در شهر تخریب میگردد.

۶- منع بت پرستی: گذاشتن عکس و پورتریت در موتر، خانه، دوکان، هوتل ممنوع است. کنترل کننده گان همه را پاره و نابود میسازند.

۷- منع قمار بازی: بکمک پلیس مذهبی، محال قمار بازی تشخیص، قماربازان گرفتار و برای مدت یک ماه محبوس میگردد.

- ۸- منع اعتیاد: معتادان باید محبوس گردند و توسط تحقیق و بازجویی تهیه کنندگان و منابع فروش مواد نشه آور تشخیص شود. در آنجا موهای سرشان تراش میگردد. مجرمان به پرداخت پول اجرت سلمانی مجبور ساخته میشوند.
- ۱۰- منع سود: گرفتن سود از پول قرض، گرفتن مقداری پول از تبدیل کردن نوتهای کلان به نوتهای خورد و یا برعکس و اخذ مقداری پول از انتقال پول از یکجا به جای دیگر ممنوع است. در صورت تخلف، مجرمین به حبس های دراز مدت محکوم میگردند.
- ۱۱- منع شستن لباس توسط دختران خورسین در جویهای شهر: متخلفین به اساس احترام اسلامی گرفتار و شوهران به جزای شدید محکوم میگردند.
- ۱۲- منع موسیقی و پای کوبی در محافل موسیقی: در صورت تخلف، رئیس خانوادۀ گرفتار و جزا داده میشود.
- ۱۳- منع طبل و دهل: منع نواختن دهل از راه رادیو اعلان میشود. اگر شخصی بعد از آن گرفتار شد، سرنوشت آن به فیصله علمای دینی سپرده میشود.
- ۱۴- منع دوختن لباس زنانه و گرفتن قد و اندام زنان توسط خیاط: اگر مجله زن و یا مجله فیشن در دوکائی بدست آید، خیاط باید بندی شود.
- ۱۵- منع جادوگری: تمام کتاب و اوراق جادوگری به آتش کشیده میشود و جادوگران تا وقتی در حبس نگهداری میشوند که توبه بدارند.
- ۱۶- منع بی نمازی: ادای نماز در اوقات معین صورت میگیرد. در وقت نماز تمام موترها توقف داده میشود و همه مردم مکلف اند که در مساجد حاضر گردند. اگر جوانان در وقت نماز در دوکان دیده شوند، محبوس ساخته میشوند.^{۱۷۵}
- احمد رشید مینویسد: «اسلام نوع طالبی چنان خشن است که از یکطرف دین اسلام را بدنام ساخته، از سوی دیگر تعالیم و الای اسلام را که مبتنی بر صلح، مدارا و تحمل است و ظرفیت همزیستی را با ادیان دیگر دارد، نفی نموده است. طالبان شکل نو تعصب و بنیادگرایی را که با ارزشها و ساختار اسلام معنوی سازگار نیست، به ماورای سرحدات پاکستان و آسیای میانه، القا نموده اند... زن در نزد طالبان منبع و سوسه است و مردان را از صراط مستقیم باز میدارد، به همین خاطر بزرگان و رهبران طالبان از دیدن روبرو با نامه نگاران زن و انجام مصاحبه با آنها خود داری می نمایند.^{۱۷۶}»

^{۱۷۵} - احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، ص ۳۲۵ - ۳۲۷

^{۱۷۶} - احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و...، ص ۱۴

تداوم بی ثباتی اوضاع سیاسی در افغانستان شماری از مقامات امریکارا به تجدید نظر در داوری شان کشاند: آنهاپشتیبانی ازطالبان و پروژه انتقال گاز را یک اشتباه سیاسی تلقی کردند. از جمله آقای ستروپ تالبوت، معاون وزیرخارجہ امریکا به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۹۷ چنین هوشدار داد: « امکان زیاد وجود داردکه این منطقه به پرورشگاه تروریستها، گهواره بنیادگرانی سیاسی - مذهبی و صحنه یک جنگ بزرگ مبدال شود.^{۱۷۷} » یکی از عوامل این نگرانی حضور اسامه بن لادن در افغانستان بودکه از ۱۹۹۶ در افغانستان جاگرفته بود و شبکه القاعده را در افغانستان ایجاد و رهبری میکرد.

تحریمهای ملل متحد و امریکا علیه طالبان :

در ۷ اگست ۱۹۹۸ مصادف به هشتمین سالگرد ورود اردوی امریکا به عربستان به درخواست ملک فهد ، دو انفجار همزمان دو سفارت امریکا را در نایروبی (کینیا) و دارالسلام (تانزانیا) تخریب کرد. انفجار اولی منجر به قتل ۲۱۳ نفر (از جمله ۱۲ تن امریکائی) و بیش از ۴۵۰۰ زخمی گردید. انفجار دومی سبب مرگ ۱۱ تن و زخمی شدن ۸۵ نفر شد (در این حادثه هیچ امریکائی شامل نبود). مقامات امریکائی بدون وقفه و بلاتردید بن لادن را متهم به انفجار ساختند. چون بن لادن از ۱۹۹۶ بیعد در افغانستان سکونت اختیار کرده بود، رژیم طالبان را تحت فشار قرار داد تا بن لادن را بدولت امریکاتسلیم کنند. رژیم طالبان از امریکا سند اثبات جرم خواست و امریکا یا در این مورد اسناد قابل رویت نداشت و یا اگر داشت ، روی کردن چنین اسنادی را به رژیم ساخت پاکستان برای خود کسرشان میدانست ، بنابراین ۱۳ روز بعد از حوادث بمگذاری در سفارتهای امریکا در افریقا ، بیل کلینتن دستور شلیک موشکهای کروز را از ناوگان هوا پیمابر مستقر در آبهای خلیج به اهدافی در سودان و همچنان بر افغانستان صادر کرد و در نتیجه ۷۰ راکت کروز بر مراکز تربیتی «کمپ البدر» که از طرف بن لادن سرپرستی میشد در منطقه خوست و برکمپ های «خالد بن ولید» و کمپ «معاویه» که از جانب الانصار سرپرستی میگردید، بر جلال آباد شلیک شد و عده یی از جنگ آموزان : از جمله ۳ نفر یمنی، دو نفر مصری، یک عربستانی، و یک نفر ترکی ، چندین پاکستانی و ۲۰ نفر افغانی تلف شدند^{۱۷۸} . و در سودان یک مرکز داروسازی تخریب گردید.

^{۱۷۷} - مجله آینده ، شماره ۱۰ - ص ۹

^{۱۷۸} - احمدرشید، طالبان، اسلام، نفت و... ، ص ۱۹۹

بن لادن طی مصاحبه بی از مخفی گاه خود در افغانستان در عین حالی که از حادثه مذکور اظهار شادمانی کرد، دست داشتن خود را در آن رد نمود. از این تاریخ ببعده بن لادن در میان گروه های مذهبی پاکستان و کشورهای عربی خلیج به یک چهره محبوب مقاومت علیه امریکامبدل شد. در ماه نومبر ۱۹۹۸، امریکا برای سر اسامه بنج میلیون دالر جایزه تعیین نمود و بدنبال آن شورای امنیت سازمان ملل به تحریم رژیم طالبان پرداخت، ولی طالبان به این تحریمها و تهدیدها وقعی نگذاشتند. نخستین تحریم علیه طالبان در ماه نوامبر ۱۹۹۹، زمانی نافذ شد که طالبان از تسلیم دهی اسامه به ایالات متحده مطلقاً ابا ورزیدند و دومین تحریم در آغاز سال ۲۰۰۱ نافذ شد. این تحریم ها شامل منع پرواز های بین المللی شرکت هوا نوردی دولتی آریانا و منجمد کردن پولهای طالبان در حسابهای خارجی و هم چنان منع سرمایه گذاری خارجی در افغانستان و بسته شدن دفتر نمایندگی طالبان در امریکابود. تأثیر این تحریم ها با در نظر داشت بحران خشکسالی های متواتر جز دشوار کردن زندگی برای مردم عادی افغانستان، ثمره دیگری در بر نداشته است.

حکومت ها و کشورها غربی با اتخاذ سیاست تحریم و تجرید طالبان، عملاً مردم عادی و متعارف افغانستان را مورد شکنجه قرار دادند، زیرا طالبان با لجابت باز هم بیشتر بضدیت خود با فیصله های سازمان ملل متحد و نماینده های آن سازمان و سازمانهای خیریه خارجی پرداختند و امکان هرگونه مساعدت موسسات خیریه بین المللی به مردم افغانستان را از میان بردند. در سال ۱۹۹۷ نمایندگان ۶ کشورهمسایه افغانستان (ایران، پاکستان، چین، ازبکستان، تاجکستان و ترکمنستان) یکجا با روسیه و امریکا، به نام گروه ۲+۶ تحت نظارت ملل متحد و فرستاده خاص آن در امور افغانستان به کار خود آغاز کرد. این گروه وظیفه داشت پس از آن همه تلاشهای ناکام، راه حلی برای معضله افغانستان جستجو کند. پس از نزدیکی ایران با روسیه آقای کارل اندرفوت (Karl Inderfurth) سفیر خاص وزارت خارجه امریکا در امور آسیا به تاریخ ۱۲ مارچ ۱۹۹۹ عازم مسکو شد. در جریان آن دیدارمواضع روسیه و امریکا خیلی نزدیک شد و اذعان گردید که: امریکا و روسیه میتوانند برای خاموش ساختن جنگ در افغانستان با هم همکاری نمایند. آری، جنگی که روسیه در مشعل نگذاشتن آن از طریق کمک های وسیع به ایتلاف شمال نقش بارزی را ایفا میکرد. به تاریخ ۱۹ جولای ۱۹۹۹ جلسه گروه ۲+۶ در تاشکند دایر شد. برای نخستین بار نمایندگان طالبان و ایتلاف شمال با هم دور یک میز نشستند. طالبان که ادعای کنترل ۹۰ درصد خاک افغانستان را داشتند، مشروعیت ایتلاف شمال را در مذاکرات رد کردند. جلسه تاشکند

ناکام شد، ولی گروه ۶+۲ به حیث ساختار دیپلماتیک برای حل معضله افغانستان باقی ماند. بدنبال ناکامی جلسه تاشکند در تاریخ ۱۵ سپتمبر شورای امنیت ملل متحد قطعنامه بی را مبنی بوضع تعزیرات علیه طالبان و توقیف بن لادن صادر کرد.

واشنگتن با وجود پافشاریهایش برای گرفتاری بن لادن از سوی طالبان، به اقدامات خود در جهت یافتن یک راه حل سیاسی ادامه داد. به تشویق امریکا در نومبر ۱۹۹۹ جلسه بی از سوی محمدظاهر، شاه سابق در روم دایرشد تا «لویه جرگه اضطراری» را دعوت نماید.

بتاریخ ۲۰ جنوری ۲۰۰۰ آقای اندرفورت به پاکستان رفت تا با زمامدار جدید آن کشور، پرویز مشرف دیدار نماید. وی در این سفر با دونهامیده با صلاحیت طالبان ملاقات نمود و تقاضای امریکا را با آنان تکرار کرد؛ «بن لادن را به ما بدهید، ما در بدل آن کلیدعادی شدن روابط بین کابل و جامعه بین المللی را به شما می دهیم.»^{۱۷۹}

به تاریخ ۱۷ سپتمبر ۲۰۰۰ عبدالرحمن زاهد، معین وزارت خارجه طالبان در تالار انستیتوت شرق میانه واشنگتن در کنفرانس مطبوعاتییش گفت: «اگرما برسمیت شناخته شویم، موضوع بن لادن حل و فصل خواهد شد.» در ۳۰ سپتمبر همین سال به ابتکار ایران در قبرس کنفرانسی برگزار گردید که افراد مربوط به گلبدین حکمتیار نیز در آن شرکت داشتند. در قبرس ائتلاف شمال با نمایندگان شاه سابق رابطه برقرار کردند. این تماسها منجر به برگزاری نخستین جلسه مشترک نمایندگان هردو گروهمانی (روم و قبرس) به تاریخ ۶ اپریل ۲۰۰۱ شد.

در بهار ۲۰۰۱ گروه ۶+۲ یک گروه کارشناسان و دیپلماتان درجه دوم را موظف ساخت تا در باره حل معضله افغانستان کارکنند. درکار جلسات این گروه که در برلین برگزار میگردید، تنها نمایندگان امریکا، روسیه، ایران و پاکستان شرکت داشتند. درین جلسات از سوی امریکا، آقایان روبرت اوکلی، سفیر سابق امریکا در پاکستان و مامور شرکت یونوکال، تام سایمونس، سفیر سابق امریکا و آخرین نماینده امریکا در مذاکرات رسمی دوجانبه با طالبان، از سوی پاکستان آقای نیازنیک، سابق وزیر خارجه پاکستان و از سوی روسیه آقای نیکولای کوزیروف، سابق فرستاده خاص آن کشور به افغانستان و از سوی ایران آقای سیدرجانی خراسانی، سفیر سابق آن کشور در ملل متحد شرکت داشتند.

در جریان دوجلسه اول این گروه که مذاکرات مستقیم بین طالبان و ایتلاف شمال را آماده میساخت ، آقای نیازنیک اظهارداشت: «ما موضوع تعهد بین المللی را با طالبان مطرح کردیم تا آنان مواضع خود را در رابطه با حقوق بشرو استقرار یک حکومت با پایه های وسیع بطور مشخص ارایه بدارند. در نظر داشتیم تابعداً به آنها تفهیم کنیم که در صورت پذیرش برنامه جامعه بین المللی ، انعام بزرگی در انتظار آنها خواهد بود.» نیازنیک ادامه میدهد: «منظور ما از این برنامه نخست استقرار صلح و ثبات سیاسی در افغانستان بود و پس از آن به سررسانی پروژه انتقال گاز که میلیاردها دالر کمیشن به آنان تعلق خواهد گرفت. امریکانیان بیشتر روی موضوع اسامه بن لادن پافشاری داشتند. آقای سایمونس گفت: «اگر طالبان بن لادن را تسلیم میکردند یا حد اقل مذاکرات جدی را در زمینه آغاز مینمودند، ما آماده بودیم تا یک برنامه وسیع را در رابطه با باسازی افغانستان مطرح کنیم.»

با آمدن حاکمیت جدید در امریکا (جورج دبلیو بوش) و افزایش نقش شرکتهای نفتی در قدرت، موضوع انتقال گاز اهمیت بیشتر کسب کرد. سومین اجلاس بازم در شهر برلین بتاريخ ۱۷ جولای ۲۰۰۱ صورت گرفت . در این اجلاس متوکل، وزیر خارجه طالبان و عبدالله وزیر خارجه ایتلاف شمال نیز شرکت داشتند. اما این اجلاس نیز نتوانست راه به جایی ببرد، زیرا سفیر احمدشاه مسعود در اپریل ۲۰۰۱ به اروپا و دادن کمک نظامی فرانسه به او، طالبان رانسبت به کشورهای غربی خشمگین ساخته بود. این درحالی بود که در آغاز همین ماه یک جلسه سری به اشتراک نمایندگان ۲۱ کشور «ذی نفع در افغانستان» (مشمول بر آلمان، عربستان سعودی، چین ، مصر، امریکا، روسیه، هند، ایتالیا، جاپان، قزاقستان ، ازبکستان، تاجکستان، ترکمنستان، پاکستان، هالند، ایران، انگلستان، سویدن، ترکیه و سازمان کنفرانس اسلامی) در حومه لندن دایر شده بود. در این اجلاس واریانت محمدظاهرشاه از سوی شرکت کنندگان (بشمول نماینده ایتلاف شمال) مورد تانید قرار گرفت. آقای نیازنیک میگوید: «ما از این طریق خواستیم به طالبان بفهمانیم که اگر آنان آماده همکاری نیستند، ما راه حل ظاهرشاه را در اختیار داریم.» برنامه مطروحه مورد تانید طالبان قرار نگرفت و این موضع گیری طالبان باعث خشم امریکا شد و برای نخستین بار «توم سایمونس» طرح «حملات رسمی» علیه طالبان را از طریق ازبکستان و تاجکستان پیش کشید.

اعضای هیئت پاکستان گفته های سفیر امریکا را به مقامات حکومت خود گزارش دادند. به یقین این اطلاعات سری از طریق استخبارات پاکستان به رهبری طالبان انتقال یافت. در پایان جولای ۲۰۰۱ آوازه جنگ، رهبری پاکستان و مقامات نظامی آنکشور را

فراگرفت. خانم «کرسستینا روکا» معین وزارت خارجه امریکا در امور آسیای جنوبی، برای آخرین بار (در ۲۹ جولای ۲۰۰۱) در ملاقاتی با سفیر طالبان در پاکستان تلاش ورزید تا تسلیمی بن لادن را بدست آورد، ولی موفق نشد. برخی حلقات دیپلماتیک چنین زمزمه میکنند که بن لادن پس از اطلاع یافتن از تصمیم امریکا برای حمله به افغانستان، ابتکاراً بدست گرفت و در نیمه ماه اگست شبکه اش را فعال ساخت که منجر به فاجعه ۱۱ سپتامبر گردید.^{۱۸۰} در همان آوان، رادیو بی بی سی از قول یک مقام پاکستانی خبر سقوط طالبان را تا قبل از پایان سال ۲۰۰۱ و غالباً تا نیمه ماه اکتوبر، توسط امریکا و جانشینی محمد ظاهر شاه گزارش داد.^{۱۸۱}

حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا بر طالبان

حادثه ناگوار تروریستی ۱۱ سپتامبر که دومرکز تجارت بین المللی یا دو آسمان خراش بزرگ ۱۱۰ طبقه نی را با پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) در نیویارک و واشنگتن ویران ساخت و باعث مرگ بیش از سه هزار نفر گردید، امریکا را بر آن داشت تا بصورت جدی مبارزه با تروریسم و بخصوص اسامه بن لادن مظنون اصلی این حوادث را آغاز کند. امریکا (در حالی که این بار ۲۵ میلیون دالر را برای سر بن لادن جایزه تعیین کرده بود) عملیات نظامی خود را بر ضد طالبان و محو آن رژیم از افغانستان در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ آغاز نمود و با پرتاب پنجاه موشک کروز از عرشه کشتی هوا پیما بر امریکانی



واقع در خلیج عمان و نیز با فرو ریختن بمب های هفت هزار کیلوگرمی (که بعد از بمب اتم بزرگترین بمب بحساب میرود) بوسیله میگ های F۱۶ و B۵۲ بر مواضع طالبان در شهرهای کابل، جلال آباد، مزار شریف، هرات و تالقان و قندهار، ضربات شدیدی وارد آورد و دیری نگذشت که طالبان مواضع خود را بر اثر بمباران بی امان امریکا از دست دادند.

طالبان از مزار شریف عقب نشستند و بسوی قندز روی آوردند. شهر مزار شریف به تصرف نیروهای جنرال دوستم درآمد و متعاقباً شهر قندز که پناهگاه بیش از ۲۰ هزار ملیشه های طالبان فراری از تالقان و مزار شریف و سمنگان قرار گرفته بود و به

^{۱۸۰}- مجله آینده، ۱۰، ص ۹-۱۱

^{۱۸۱}- مجله روشنی، شماره ۱۵، ص ۱۱-۱۲

مقاومت خود ادامه میدادند نیز بر اثر بمباردمان بمب افکن های امریکائی سقوط نمود و طالبان قسماً تسلیم و بیش از ۳۵۰۰ نفر از اسرای طالبان از مزارشریف به شبرغان توسط کانتور های سربسته انتقال گردید و در مسیر راه همه بقتل رسیدند و بطور دسته جمعی درگودالهای بزرگ دفن گردیدند. همزمان با سقوط شهر مزارشریف، هرات نیز سقوط نمود و اسماعیل خان قسمت های غرب کشور را از وجود طالبان پاک ساخت و فراه و نیمروز را در تحت تصرف خود گرفت. در تاریخ ۱۲ نومبر طالبان کابل را تخلیه کردند و کابل بدست نیروهای ایتلاف شمال افتاد. طالبان درقندهار سنگرگرفتند، و به مقاومت بیهوده خود ادامه دادند تا آنکه ۱۵۰۰ نفر از نیروهای امریکائی و انگلیسی در اطراف میدان هوایی قندهار فرود آمدند و با همراهی نیروهای ضد طالبان شهر قندهار نیز مواجهه با سقوط گردید.

پیامد از میان رفتن طالبان :

همزمان با بمباردمان قندهار، در آلمان در شهرین کنفرانسی تحت نظارت سازمان ملل متحد مرکب از نمایندگان چهارگروه افغان بطور عاجل دایرگردید و بعد از ۹ روز بحث پیرامون ترکیب اعضای اداره موقت بالاخره در پنجم دسامبر ۲۰۰۱ بجای طالبان اداره موقتی مرکب از مجاهدین ایتلاف شمال (جنبش ملی جنرال دوستم و اسماعیل خان و شورای نظار و شورای ننگرهار) برهبری حامدکرزی ساخته شد که پُست های کلیدی درآن حکومت را نمایندگان شورای نظارتصاحب کردند. دراین اداره موقت نکته عجیب این بود که اعضای اداره موقت ، رئیس اداره را انتخاب کردند و این امر سبب شد تا رئیس اداره موقت بر اعمال اعضای اداره خود کمتر تاثیر داشته باشد. به هرحال دوره شش ماهه اداره موقت سپری گردید و لویه جرگه اضطراری درماه جون ۲۰۰۲ تدویر شد

ناظران به این باور بودند که دراین لویه جرگه محمدظاهر، سابق پادشاه افغانستان به عنوان رئیس دولت انتقالی و حامدکرزی به حیث رئیس حکومت انتقالی برگزیده خواهند شد، اما با تخریب کاریهای که قبل از تدویر لویه جرگه صورت گرفت ، محمدظاهر شاه از قبول هرگونه مسئولیتی در دوره انتقالی خود داری نمود و حامد کرزی را از جانب خود برای ریاست اداره انتقالی برای ۱۸ ماه آینده پیشنهاد نمود و بنابراین اعضای لویه جرگه به اکثریت آراء آقای کرزی را به ریاست دولت انتقالی پذیرفتند و آقای کرزی باز هم باقبول واگذاری پُست های کلیدی به نمایندگان برجسته شورای نظار کابینه خود را اعلام داشت، ولی اظهار نمود که با تفنگ سالاری جداً

مخالف است و برای آوردن ثبات درکشور با آن مبارزه خواهد کرد. اما متأسفانه که بخاطر موجودیت گروه های تادندان مسلح وابسته به ائتلاف شمال و تصفیه حسابهای میان تنظیمی امنیت و ثبات به کشور برنگشت. زیرا ثبات و امنیت وقتی بکشور باز میگردید که سلاح از نزد افراد و گروه های تنظیمی جمع آوری میگردید. مگر با دریغ که خلع سلاح عمومی درکشور تا هنوز تحقق نیافته است.

در دوره حکومت انتقالی، برخوردهای میان گروهی در اکثر نقاط بخصوص در شمال و شمال غرب کشور جریان یافت. برخوردهای تباه کن جناحی در بین جمعیت اسلامی و جنبش ملی و بین جمعیت و حزب وحدت و بین جناح خلیلی و جناح اکبری در حزب وحدت و برخورد های این جناح ها با حزب حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی و غیره، بیانگر عقده قدرت طلبی و انتقام کشی گروه های موثلفه شمال است که از زمان اقتدار برهان الدین ربانی در افغانستان برجای مانده است.

این درحالی بود که گروه های بنیادگرای طالبان و القاعده و حکمتیار به سازماندهی مجدد خود پرداخته و پیوسته بر مواضع نیروهای ائتلاف بین المللی و دولتی در جنوب و جنوب شرق حمله میکردند و اکنون هم حمله میکنند. بنابراین اوضاع امنیتی نیز در اکثر شهرها و مناطق کشور تعریفی ندارد و در کابل در آن زمان با وجود حضور قوای ایساف هر شب دزدی، قتل، اختطاف و تجاوز برناموس مردم صورت میگرفت.

ناظران سیاسی بر این عقیده اند که بحران نا امنی، بحران فساد اداری، بحران کشت و قاچاق مواد مخدر، بحران حملات تروریستی و بالاخره بحران بی عدالتی و قانون گریزی، همگی پیامد دوباره بقدرت رساندن ائتلاف شمال و حمایت امریکا از آنها در هشت سال گذشته است. بخصوص دادن امتیازات فوق العاده به سران شورای نظار از قبیل: بخشیدن لقب قهرمان ملی به احمدشاه مسعود و دادن رتبه مارشالی به قسیم فهیم (درحالی که هر دو قوماندان جز جنگ و گریزاز دست طالبان هیچ میدان نبردی را فتح نکرده اند) بدون تردید باعث نارضایتی مردم از حکومت کرزی و خشم طوفانزای طالبان در برابر امریکا و ائتلاف شمال شده و آنها را برای انتقام کشی از دشمن خود تا سرحد عملیات انتحاری و ادار ساخته است.

خیزش مجدد طالبان :

در دهه ۹۰ پاکستان از گروه طالبان برای دست یابی به نفت و گاز آسیای میانه حمایت میکرد. و هند، روسیه و ایران از ائتلاف شمال در جنگ با طالبان حمایت میکردند و اینک پس از سقوط طالبان، با رژیم کابل که در آن ائتلاف شمال نقش محوری

دارد، روابط نزدیکی دارند. این سیاست ها زنگ های خطر را در اسلام آباد بصدای آورده و به عقیده ناظران سیاسی، این یکی از علل اساسی حمایت پاکستان از طالبان است.

از نظر این قلم، با حدوث حادثه ۱۱ سپتمبر و حمله امریکا به افغانستان، گاو پاکستان دوباره زانید وسیل کمک های پولی و تسلیحاتی غرب را بسوی پاکستان دوچندان سرا زیر ساخت. -

!Error



طالبان مسلح سوار بر موتور سائیکل به عزم جنگ در افغانستان

البته بار اول با تجاوز شوروی بر افغانستان (دسامبر ۱۹۷۸) گاو آن کشور زانید که سیل کمک های پولی و تسلیحاتی غرب را بسوی آن کشور سرازیر ساخت. - اینبار هم پاکستان به بهانه پیوستن به ائتلاف بین المللی ضد تروریسم کمک های مالی فراوانی را از امریکا و کشورهای غربی بدست آورد. گفته میشود پاکستان در دوره حکومت بوش، بیش از ۱۰ میلیارد دلار از امریکا کمک دریافت کرد و اینک رئیس جمهور جدید امریکا آقای اوباما، نیز تعهد سپرده است که سالانه مبلغ یک و نیم میلیارد دلار به پاکستان (بخاطر سهم گیری آن کشور در مبارزه برضد تروریسم) مساعدت میکند. بنابراین دولت مردان و بخصوص نظامیان پاکستان که نبض غرب را در دست دارند و میدانند که غرب چقدر از دهشت افگنی القاعده و طالبان وحشت دارند، هرگز به حضور طالبان و القاعده در پاکستان نقطه پایان نخواهند گذاشت، زیرا از برکت وجود همین افراط گرایان اسلامی

است که سیل پول و امتیازات دیگر غرب بسوی پاکستان جریان یافته است. پس دولتمردان پاکستان (چه نظامی و چه ملکی) احمق نیستند که این گاو شیری بخشکد و جریان بدون وقفه پول برای کشور شان قطع گردد. پس بازی دوگانه پاکستان مبنی بر حفظ افراطگرایان اسلامی طالبان در منطقه هم برای فشار برهند و هم برای ترساندن غرب و گرفتن امتیازات اقتصادی دوام خواهد کرد تا آنکه هند بر سر کشمیر با این کشور تروریزیم پرور تصادم نماید و وی را از هستی تهی کند.

در هر حال، بقایای طالبان و القاعده همراه با گلبدین حکمتیار و مولوی حقانی، در یک ایتلاف ضد امریکائی با حمایت سازمان استخبارات پاکستان در مرزهای قبایلی پاکستان تجدید سازمان دهی کردند و بر حملات خود بر مواضع ایتلاف بین المللی برهبری امریکا و نیز اهداف دولتی شدت بخشیدند. از اوایل ماه فبروری ۲۰۰۳ همه روزه بر پایگاه های نیروهای امریکائی مستقر در خوست و گردیز و پکتیا و کنر و جلال آباد و روزگان و هلمندو قندهار و شهرک سپین بولدک طالبان حملاتی اجرا کردند و عرصه را بر نیروهای امنیتی پرمخاطره ساختند.

بعد از حمله امریکا و بریتانیا بر عراق، طالبان نه تنها حملات خود را بیشتر ساختند، بلکه تاکتیک های جنگی خود را نیز تغییر دادند و با الهام از روش عملیات انتحاری در عراق، در افغانستان نیز آنرا بکار بستند. طالبان با مجهز نمودن پسران نوجوان مدارس دینی با واسکت های انتحاری و نیز استخدام افراد بیکار و فقیر برای حملات انتحاری بوسیله موتر های مملو از مواد منفجره و حمله به کاروانهای نیروهای خارجی در اطراف شهرهای بزرگ چون کابل و قندهار و ننگرهار و کنر و خوست و غیره شهرها ده ها و صدها عملیات انتحاری را بکار بسته اند که تلفات انسانی فزوانی را بجا گذاشته اند. این در حالی است که با کارگذاری بمب های کنار جاده نی نیز هر روز به پولیس ملی و نیروهای خارجی تلفاتی تحمیل میکنند. تنها در سال ۲۰۰۶ یک صد حمله انتحاری در ولایت قندهار صورت گرفته است. و کمتر روزی است که رسانه ها، خبری از حمله انتحاری یا انفجار در ولایات جنوبی و جنوب شرقی نداشته باشند و این خود نشانه ای واضح از معضل پیچیده ناامنی فزاینده در جنوب افغانستان است.

بنابر گزارش خبرگزاری پڑواک : طی سال ۲۰۰۷ میلادی، ۱۳۷ حمله انتحاری در مناطق مختلف کشور رخ داده که در نتیجه آن ۱۷۳۴ تن از نظامیان خارجی و دولتی و افراد ملکی کشته و مجروح شده اند. در سال ۲۰۰۶ میلادی ۱۴۱ حمله انتحاری در مناطق مختلف کشور صورت گرفته بود که حدود ۱۱۶۶ کشته و مجروح برجا گذاشت.

به اساس ارقام جمع آوری شده توسط خبرگزاری پژواک، در این ۱۳۷ حمله انتحاری ۱۰۵۷ غیرنظامی کشته و مجروح شده که از جمله ۳۰۰ کشته و ۷۵۷ تن شان مجروح شده اند. در این ۱۳۷ حمله انتحاری، ۱۴۰ حمله کننده انتحاری نیز کشته شده اند. دفتر مطبوعاتی نیروهای ناتو در کابل به آژانس خبری پژواک گفته که در سال ۲۰۰۷ میلادی، قرار احصائیه آنها، ۱۲۷ حمله انتحاری صورت گرفته است که ۱۴۰ سرباز آنها در حملات انتحاری، انفجارات و درگیری ها، کشته شده اند. رهبری نظامی امریکادرافغانستان می گوید: پیکارجویان طالبان از طریق پاکستان پول و اسلحه دریافت می کنند.

یکی از بدترین عملیات طالبان در افغانستان، ضدیت آنها با مکتب و مدرسه های عصری و کلینیک های صحت و آتش زدن آنها در جنوب کشور است. تا کنون صدها مکتب و کلینیک صحت توسط طالبان سوختانده شده و ده ها معلم از اثر حمله طالبان کشته شده اند. همین کارها سبب شده تا مردم بگویند که اینها طالبان افغانستان نی، بلکه اجنتان پاکستانی اند. به گفته وزیر و تعلیم تربیه در ولایات جنوبی کشور تقریباً هفتصد باب مکتب بروی فرزندان وطن بسته شده اند. بگزارش تلویزیون آریانا (شام ۲۰ جولای) تنها در ولایت غزنی ۱۸۰ مکتب بروی شاگردان مسدود شده اند. این شیوه عملیات طالبان که در دوران جهاد با شورویها نیز معمول بود، یکی از برنامه های حساب شده سازمان استخبارات نظامی پاکستان است، زیرا سازماندهندگان این عملیات بخوبی میدانند که وقتی نسلی از فرزندان افغان بیسواد بار آیند، در آینده بر اثر بیکاری دچار فقر میشوند و به آسانی شکار شبکه های جنگ و اعمال تروریستی میگردند.

این مسئله دیگر حاجت به اثبات ندارد که طالبان هیچگونه احساس پشتونولی و افغانیت ندارند، زیرا که اگر میداشتند، زندگی عادی و فقیرانه پشتونهای اینسوی خط دیورند را تباہ نمی کردند. مکتبها را نمی سوختاندند، و معلمان ما را نمیکشتند. آخر فرزندان ما در این مکاتب فقط علم و سواد یاد میگیرند تا بد را از خوب تمیز بدهند. و در آینده در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور خود سهم بگیرند و برای وطن خود مصدر خدمت شوند و از این راه امکانات یک زندگی آرام و خوشبخت برای خود فراهم کنند، پس چرا اینها فرزندان ما را از نعمت سواد و تعلیم محروم میسازند؟ بخاطری که پاکستان نمیخواهد فرزندان افغان در وطن خود به تحصیل علوم عصری بپردازند و از تکنالوژی عصری بهره مند شوند. سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) توسط طالبان نادان و جاهل مکاتب ما را میسوزاند، معلمان و علما و مشران قومی را میکشد و دروازه های مکاتب را مسدود میکند تا فرزندان افغان بی

سواد و جاهل بار آیند و از علوم عصری محروم بمانند. حنیف اتمروزیرتعلیم تربیه وقت ، دربیانیه ای گفت : در سال ۲۰۰۷ ، ۶۰۶ مدرسه تعطیل و در حدود ۳۰۰ هزار نفر شاگرد از ادامه تحصیل محروم شدند . ۱۵۲ معلم و شاگرد از سوی طالبان به قتل رسیدند و ۲۰۰ نفر هم مجروح شده اند. وزیر جدید تعلیم و تربیه فاروق وردک روز ۱۸ نومبر ۲۰۰۸ اعلام کرد که ۶۷۴ مکتب در مناطق جنوب و جنوب غربی کشور بروی اطفال مسدود شده و پنجصد و پنجاه باب آن در ولایات هلمند و کندهار و زابل و ارزگان اند. از جمله حملات خطرناک طالبان بر ضد امنیت و ثبات در کشور، میتوان از حمله بر هوتل سیرنای کابل، در جوار ارگ ریاست جمهوری، حمله بر سفارت هند در جوار وزارت امور داخله ، حمله بر وزارت عدلیه و وزارت اطلاعات و فرهنگ و وزارت معارف و ریاست محابس کابل در مرکز شهر کابل، برهم زدن جشن هشتم ثور ۱۳۸۷ با تمام آمادگی های امنیتی و حمله بر زندان عمومی قندهار، حمله بر پایگاه هوایی امریکا در بگرام، حمله بر قرارگاه نیروهای امریکائی در خوست و قندهار و میدان هوایی هرات و غیره و غیره نام برد که خسارات عظیم مالی و تلفات بزرگ انسانی به همراه داشته است.

نقش دوگانه پاکستان :

پس از حملات ۱۱ سپتمبر، پرویز مشرف در تحت فشار امریکا، ظاهراً دست از حمایت طالبان گرفت و در صاف مقدم جبهه ضد تروریسم ایستاده شد ، ولی از حضور و نفوذ ایتلاف شمال در حکومت کرزی (که به حیث دوست هند و دشمن پاکستان تلقی میگردد)، از حکومت کابل نا راضی بود و به همین علت به حمایت محتاطانه خود از طالبان ادامه داد.

برخی از مقامات معتبر پاکستان نیز به نقش دوگانه پاکستان اعتراف میکنند و یکی از این مقامها مولانا فضل الرحمن سکرتر جنرال متحده مجلس عمل پاکستان است که باری در یک کنفرانس مطبوعاتی در شهر لاهور افشا کرد: حکومت پاکستان ، امریکا و ممالک غربی را فریب میدهد و جنگجویان را مسلح ساخته با آنان همکاری می نماید تا از طریق وزیرستان پاکستان داخل خاک افغانستان گردند . موصوف در این کنفرانس همچنان گفت که پاکستان باید هویت جنگ جویانی که داخل افغانستان میگرددند افشاء سازد و این که چرا به چنین کاری مبادرت میوزد بیان کند . مولانا فضل الرحمن علاوه کرد : "مسئولین دولت پاکستان همچنان باید هویت انهنائیکه از وزیرستان به کمپ های نظامی در شهر مانسره منتقل میشوند افشاء نماید " او

همچنان گفته است که این منافقت است که حکام نه تنها تلاش دارند که امریکا و جهان غرب را فریب دهند بلکه ملت پاکستان را نیز فریب میدهند.

قبلا "مولانا فضل الرحمن گفته بود که اگر تحت فشار قرار گیرد صندوق اسرار را باز خواهد کرد. مولانا فضل الرحمن اظهار داشت: ما همچنان از حکام پاکستان میخواهیم تا هویت اشخاصی را که توسط موترهای شخصی از طریق (کالی سرک) وزیرستان به افغانستان منتقل میشوند افشا نماید و همچنان واضح سازد که کی ها سرپرستی ورود بی زحمت این اشخاص را به افغانستان به عهده دارند و دلایل آن را توضیح دهد. به ارتباط اینکه دولت پاکستان میخواهد با گروه های جهادی همکاری نماید ویا کمپ های آنها را مسدود سازد، موصوف گفت: ما باید به جهان به طور واضح بگوئیم که به حمایت از گروه های جهادی ادامه میدهیم ویا جلو آنها را میگیریم؟ ما دیگر این منافقت را ادامه داده نمی توانیم. مولانا فضل الرحمن همچنان وزیر اطلاعات پاکستان شیخ رشید احمد را متهم به راه اندازی یک کمپ جهادی در اسلام آباد برای تربیه جنگجویان در جنگ کشمیر نمود. موصوف اضافه کرد که دولت پاکستان علمای دین را متهم به بنیاد گرایی و دهشت افگنی می نماید اما علما نقش فعالی را در تامین صلح و آرامش در مناطق قبایلی ایفا میکنند. (بی بی سی/ ۱۰ اگست ۲۰۰۵)

روزنامه نیویارک تایمز، در اوایل ماه سپتمبر ۲۰۰۸ در یک گزارش ویژه درباره مناطق قبایلی پاکستان، به بررسی پیشینه رسوخ بنیادگرایی در ارتش و سازمان جاسوسی (آی اس آی) و دلایل بی میلی این دو سازمان به برخورد با ستیزه جویان طالبان پرداخته است. برای یافتن پاسخ به این پرسش اساسی، گزارشگر روزنامه، به داخل مناطق قبایلی، یعنی منطقه افسار گسیخته ای رفته است که اکنون تبدیل به پایگاه غیرقابل کنترل ستیزه جویان اسلامگرا برای حمله به نیروهای امریکایی و افغان در آن سوی خط دیورند شده است. در داخل این مناطق، طالبان همه کاره هستند و با کنار گذاشتن دولت و قوانین دولتی، برداشت سختگیرانه خود از اسلام را بر مردم تحمیل می کنند. این فقط طالبان نیستند که در مناطق قبایلی پاکستان درجولان اند، بلکه جنگجویان و رهبران القاعده نیز در مخفیگاه های خود در پاکستان، به تجدیدقوا پرداخته اند و از آنجا سرگرم طرح ریزی توطئه علیه امریکا و اروپا هستند.

نیویارک تایمز به نقل از بروس هافمن، استاد مطالعات امنیتی دانشگاه جورج تاون امریکا می نویسد، از سال ۲۰۰۴ میلادی تاکنون، سرخ شش توطئه حمله بزرگ تروریستی علیه امریکا و اروپا (از جمله حملات انتحاری به شبکه حمل و نقل لندن در

ماه جولای ۲۰۰۵) به پاکستان رسیده است. گزارشگر روزنامه می پرسد، آیا پاکستان واقعاً می خواهد استحکامات القاعده و طالبان در مناطق قبایلی را کنترل کند؟ و آیا توانایی این کار را دارد؟

نیویارک تایمز نوشت که: پرویز مشرف (رئیس جمهور پیشین پاکستان) پس از ۱۱ سپتامبر، همکاری هایی با آمریکا در جنگ با تروریسم انجام داد. و دست به یک رشته حملات علیه مواضع شورشیان در مناطق قبایلی زد، اما در ازاء این همکاری ها، مشرف و دولتش، کمک های سخاوتمندانه ای از امریکادریافت کردند و از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ بیش از ۱۰ میلیارد دلار از امریکا گرفته اند. با وجود این، نظامیان حاکم و دولت غیرنظامی کنونی پاکستان، بازی دوگانه ای را در پیش گرفته اند. آنها با زنده نگه داشتن گروه طالبان، کاری می کنند که از یکسو پولهای سرشار و کمک های تسلیحاتی غرب به پاکستان همچنان ادامه داشته باشد و از سوی دیگر، هر از گاهی، حملاتی به مناطق قبایلی انجام می دهند تا آمریکا را از خود خشنود کنند.

گزارشگر نیویارک تایمز، سپس به نقل از یک مقام بازنشسته دولت پاکستان، دلیل دیگری برای حمایت اسلام آباد از طالبان ذکر کرده است. این مقام سابق گفته است پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، رهبران پاکستان به این نتیجه رسیدند که زنده نگه داشتن گروه طالبان، مطمئن ترین راه برای کسب میلیاردها دلار کمک غرب است که پاکستان برای سرپا ایستادن خود، به آن نیاز دارد. این مقام بازنشسته پاکستانی که به شرط افشا نشدن نامش با روزنامه نگار نیویورک تایمز مصاحبه کرده، رابطه پیچیده دولت پاکستان با رهبران طالبان را به "یک بازی استراتژیک" تشبیه کرده و گفته است: "پاکستان وابسته به پول آمریکاست، پولی که حاصل این بازی با طالبان است. اقتصاد پاکستان بدون این پول سقوط می کند".

نویسنده همچنین با توجه به رقابت سنتی پاکستان با هند و با اشاره به اینکه دهلی نو از نخستین ماه های پس از سقوط طالبان، قتلگیری های خود را در شهرهای افغانستان گشود و کمک های خود را به این کشور آغاز کرده، می نویسد "پاکستان از طالبان، به عنوان وزنه تعادل در منطقه استفاده می کند."

مساله دیگر این است که برای رهبران پاکستان، چه مشرف و چه اشفاق کیانی (فرمانده کل ارتش) و چه غیرنظامیان حاکم، بسیج ارتش و سازمان آی اس آی علیه طالبان و دیگر گروه های تندرو، مشکل است. چرا که اردو اکنون به طور فزاینده ای تحت کنترل افسران اسلامگرا اداره می شود. این باور که ارتش و سازمان جاسوسی پاکستان (آی اس آی)، همزمان با دریافت کمک از امریکا، به طالبان و شورشیان

همفکر خود کمک می کنند، زیاد هم دور از واقعیت نیست: این رابطه از زمان اشغال افغانستان توسط شوروی و سرازیر شدن میلیاردها دلار کمک ایالات متحده و عربستان سعودی به گروه های مجاهدین آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد.

فصل ششم

نظامهای ایدئولوژیک برای جامعه فاجعه بار است

اشارتی به فجایع روزهای ۷ و ۸ ثور در افغانستان:

روزهای های ۷ و ۸ ثور در تاریخ کشور ما از جمله روزهای خونین و فاجعه بار و پراز نحوست و مصیبت اند و همه مردم ما بدرجات متفاوت از آنها نفرت دارند. چونکه هر دو روز برای ملت ما جز مصیبت و بدبختی و درد بیکران از دست دادن همه دار و ندار شخصی و ملی چیز دیگری به ارمان نداشته است. شکی نیست که هنوز معدود کسانی وجود دارند که بآبهره گیری از هرج و مرج «بگیر و ببند و بکش» در فرایند این دو روز، با نوعی افتخار از این روزها یاد دهانی میکنند و باد درغیغ می اندازند، بدون تردید تعداد این افراد از یک درصد کل مردم افغانستان تجاوز نخواهد کرد.

این دو سیاه روز تاریخی، یکی متعلق به رژیم حزب دموکراتیک خلق (مورد حمایت شوروی سابق) است و دیگری مربوط به تنظیمهای اسلامی (مورد حمایت پاکستان، عربستان سعودی و اخوان المسلمین مصر) است.

رهبران حزب دموکراتیک خلق، بر اثر خود خواهی ها و قدرت طلبی های خود که شوروی آنها پکه میزد، با راه اندازی کودتای ۷ ثور، یک نظام قانونی را که بطور نورمال به حرکت خود بسوی انکشاف ادامه میداد، سرنگون کردند و سپس هر کسی را که تصور میشد باراه و روش حکومت داری آنها مخالف است، سر به نیست مینمودند. و چون دیدند مردم با زور و با بگیر و بکش، حاضر به تبعیت از دساتیر رژیم برسر قدرت نیستند، به بهانه نجات «انقلاب؟» از دست امپریالیزم جهانخوار، ولی در واقع بخاطر حفظ قدرت شخصی و گروهی خود، حاضر شدند قشون بیگانه را برای تجاوز به کشور فرا

بخوانند تا خود چند صبحی زیر چتر بیگانه بر افغانستان حکومت کنند. بدون تردید اگر قشون سرخ بر افغانستان تجاوز نمیکرد، مجاهدی هم ظهور نمی نمود و تنظیم های بنیادگرای اسلامی نیز به رسمیت شناخته نمیشد و برای مقابله با کمونیزم به کشور گسیل نمیگردید، و کشور ما به میدان جنگ مبدل و به لانه بنیادگرایی و ترویزم القاعده و بن لادن و طالب مبدل نمیشد.

امروز که از کودتای ثور ۱۳۵۷، ۳۵ سال و از آغاز ویرانی کابل در ۸ ثور ۱۹۹۲، ۲۲ سال میگذرد، هرکس بخوبی میتواند پیامدهای آن دو روز شوم را بر سرنوشت کشور بسنجد و نتایج آنرا با دوران قبل و بعد از ۷ و ۸ ثور به مقایسه بگیرد و قضاوت کند. هر افغان غیر وابسته به آن احزاب میتواند عملکرد رهبران حزب دموکراتیک خلق و عملکرد رهبران تنظیمهای جهادی را در دوران حاکمیت شان مورد نقد و بررسی قرار بدهد و دریک کلام بگوید که در آن رژیمهای ایدیولوژیک، هیچگونه حقوق اساسی مردم که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تسجیل شده، احترام نمیشد و آزادی بیان و آزادی مطبوعات و آزادی های مدنی از قبیل تشکل احزاب و گروه های سیاسی مخالف دولت وجود نداشت و حقوق بشر از بسیاری جهات نقض و پایمال میشد.

آقای رهنورد زریاب در یک نوشته بلند تحت عنوان «دور قمر»، تصویر کلی از عملکرد حزب موکراتیک خلق بدست میدهد که ما یکی دو پراگراف آنرا در اینجا نقل می کنیم: «حزب دموکراتیک خلق که در دوره دموکراسی (دهه ۶۰) نقاب انسانی و معصومانه بی بر چهره داشت، از آزادی، عدالت، و حقوق مردم سخن میگفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا، خوش آیند و رها از بیداد را مژده میداد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت، ناگهان نقاب از چهره اش فروافتاد و مردم اژدهای هزار سر سهمناکی را دیدند که هزار تا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می بارید. تمام آزادی ها، عدالت، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند....»

بمباران بیدریغ روستاها، کشتارهای گروهی، نابودکردن فرآورده های کشاورزی و حیوانات روستائیان، ویران کردن قلعه ها، باغ ها و تاکستانها، از کارنامه های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار میتوانند رفت. در سراسر دوره فرمانروایی حزب، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچگونه ارزشی نداشت. به نظر میرسید که حزب، نه تنها کشور را ملک طلق خویش به شمار می آورد، بلکه مردمان کشور را نیز بچشم کنیزان و بردگان خود می دید و با آنان بر خوردی را می کرد که شاهان خود کامه

سده های میانه با کنیزان و بردگان شان داشتند. گذشته از این ، همین ستمگرها، سنگدلی ها و خشونت های حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، در سرزمین های دور و نزدیک ، آواره و در بدر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده و عظیم، در چنین مدتی کوتاه ، به منظور نجات زندگی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد.» (مقدمه بی برکودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، از این قلم ، سوند، ۱۹۹۶، ص ۳۸۰)

و اما در ۸ ثور با ورود صبغت الله مجددی، نخستین رئیس دولت اسلامی، شهر کابل که یک شهر سالم دو میلیون جمعیتی بود بر اثر راکت باری تنظیم های جهادی بر مواضع یکدیگر، بخون و خاکستر نشست و شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی روز (۸ ثور ۱۳۷۱) قدرت دولتی را از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی در حالی تسلیم گرفت که جنگ خیابانی در کوچه های شهر کابل جریان داشت. او همان روز هیأتی را برای صلح موظف ساخت و دو روز بعد آتش بس میان گروه های متخاصم نافذ شد، اما فضای نا امنی بر شهر حکمفرما بود.

مجاهدین مسلح هنگام عبور از جاده ها، در موترهای پیکپ و جیب های سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشیندار یا راکت سرشانه نی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جاده ها را عبور میکردند و بدین سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

نا امنی و بی مصونیتی در هر قدم و هر کوچه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتوانست در هر قدم رهگذران را متوقف سازد. تلاشی نماید. پول و ساعت و بایسکل و موتر شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم، غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت اسلامی برای همدیگر خود قصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن بر شمارند.

هر شب هزاران و شاید میلیونها مرمی کلاشنیکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضاً راکت میانه (سرشانه نی) و وتوپ از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردد که بر اثر آن، ده ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت عامه و گارنیزون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه های متعددی مبنی بر

منع فیرهای هوایی پخش مینمودند، ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می شنید و بدان عمل میکرد؟

مکاتب، مدارس، پوهنتون ها مسدود گردید و به قرارگاه‌های نظامی و محل قوماندۀ تنظیم‌های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حاضری و تبادله دیدنی‌ها و شنیدنی‌های شگفت انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه‌های خویش بر میگشتند. اذیت و آزار رهگذران، خالی کردن جیب عابریں، فروش اجباری اموال دزدیده شده بر رهروان، غارت و چپاول منازل و دارائی مردم، تصاحب دارائیهای دولتی و تخریب وسایط زرهی و موسسات تولیدی و زیربنایی و انتقال ماشین آلات فابریکات به پاکستان و فروش آن به نرخ آهن پاره و اختطاف افراد ثروتمند هرشب در محلات مختلف شهر صورت میگرفت و در بدل پرداخت پول هنگفت اختطاف شدگان حیات خود و فرزندانشان خود را میخریدند.

بدینسان دوره دو ماهه حکومت حضرت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگویی بود. جنگ‌ها، غارت‌ها و چپاول دارائی مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف مینمود که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. درعین حال آن همه بی نظمی و بی امنیتی را در شهر کابل به گردن وزارت دفاع که احمدشاه مسعود عهده دار آن مقام بود، می‌انداخت. او بارها از ناتوانی حکومت اسلامی و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند با اظهار تاسف معذرت خواست و گفت: «چه کارهای که نشد والله اگر روس این کارها را کرده باشد والله اگر کمونیست‌ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

با بقدرت نشستن برهان الدین ربانی بجای صبغت الله مجددی، اوضاع بدتر از پیشتر گردید. راکت پرانی و شلیک توپ و بمباران مناطق زیر سلطه گلبدین حکمتیار به استقامت چهلستون و دارالامان و بالاحصار و کارته نو، از سوی نیروهای دولتی تحت قوماندۀ احمدشاه مسعود ازیکسو، و پرتاب راکت و توپ و سلاح‌های ثقیله از ساحه متعلق به حکمتیار بر مرکز شهر کابل، دماز روزگار مردم برآورد. مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خوشونتبار از خود، بدترین و نابخشودنی ترین حزبی‌های رژیم گذشته را برانت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین‌های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که

مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش‌افروزی و ویران کردن شهر و همه دار و ندار وطن، ب فکر آرامی اوضاع و امنیت مردم نبودند و نیستند. طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بر اثر جنگ های تباهن قدرت طلبی، مذهبی و قومی وزبانی، بیش از شصت هزار انسان بیگناه از مردم غیر نظامی در کابل کشته و بیش از ۷۰٪ از ساختمانهای شهر کابل به ویرانه مبدل شدند. کدام عملکرد میتواند جنایت بار تر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامعه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، برزنان گروه های مخالف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ حیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارانیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاروبی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروانی های شرم آور گروه های مسلح وابسته به تنظیمهای جهادی استند. این در حالی بود که روزانه از زمین و هوا باران مسلسل توپ و راکت و بمب های تباهن بر سر مردم می بارید و خانه و کاشانه شان را به ویرانی میکشاند. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که به شکایات مردم رسیدگی کند، و جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول میتوانست حلال مشکلات باشد. و بنا برین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت بیشتر برخوردار بود، فرار کردند تا لا اقل جان خود را از چنگ عدالت اسلامی تنظیمها نجات داده باشند.

تجلیل از ۸ ثور در حقیقت یاد آوری از یک ماتم ملی و یک سوگواری عمومی است. روز ۸ ثور که جز بدبختی، جز ویرانگری و جز آواره گی ورنج بیکران برای مردم ما چیزی دربر نداشته است. فقط چند گروه از تنظیمهای اسلامی که در این روز به قدرت

رسیده و از غارت دارائی های عامه صاحب ثروت بیگران شده اند، به این روز دلبستگی دارند و به آن می بالند، در حالی که اکثریت مردم افغانستان که سهم فعالی در جهاد برضد شوروی داشته اند، از این روز دل خوش ندارند و تجلیل از آن به مثابه نمک پاشیدن بر زخم های جانکاه مردم کابل و کسانی است که شاهد خودکامه گی و زورگونی و اجحاف لجام گسیخته جمعیت اسلامی، شورای نظار و حزب وحدت مزاری، حزب اسلامی حکمتیار و دیگر افراطیون مذهبی، طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بوده اند و به نحوی از انحاء ضربت جانکاه حاکمیت رژیم غارت و تجاوز و هتک حرمت را برهستی و دارائی خود و خویشاوندان و وابستگان خود دیده اند. وظیفه مبرم پارلمان افغانستان است تا از تجلیل روز ۸ ثور که در واقع روز تذلیل مردم کابل و سراسر افغانستان است، صرف نظر کند و بجای آن روز دیگری را که آحاد افراد ملت خود را در خوشی آن سهم بدانند، برگزیند و از آن مانند روز ۲۸ اسد به عنوان روز نجات افغانستان تکریم و تجلیل بعمل آید.

مصائبی که نظام های ایدئولوژیک به بار می آورند:

تجربه سی سال گذشته از نظام های سیاسی در افغانستان ثابت ساخت که ایدئولوژیک ساختن نظام سیاسی کشور، بجز فاجعه، بدبختی و رنج بیگران مردم و ویرانی های وحشت ناک، ثمره دیگری بدنبال نداشته است.

دوجریان ایدئولوژیک (چپ و راست) در سی سال اخیر در کشور بقدرت رسیدند و مزه تلخ حاکمیت هردو جریان را مردم چشیدند و تا هنوز درد و رنج ناشی از حاکمیت این دوجریان سیاسی و ایدئولوژیک را با پوست و گوشت و استخوان خود حس میکنند و از هردوی آنها بدرجات متفاوت اظهار انزجار و تنفر مینمایند.

با حدوث کودتای ثور در کشور، نظام اجتماعی مبتنی بر مالکیت فیودالی زمین مقام خود را به حیث یک نظام مسلط از دست داد و حاکمیت جدید (یا رژیم روشنفکران چپی) جامعه را به سه بخش تقسیم نمود. بخشی خواسته و یا ناخواسته در پهلوی نظام جدید ایستادند و بخش دیگر در مخالفت با رژیم خانه و کاشانه خود را ترک گفتند و راهی دیار هجرت گردیدند و بارژیم جدید به پیکار برخاستند. و بخش سوم همانا اکثریت خاموشی بود که نه با این و نه با آن، چشم به آینده دوخته بودند.

از آن ببعد هواخواهان رژیم جدید مخالفان خود را به نام ضد انقلاب تعقیب، زندانی، شکنجه و سرانجام نابود میکردند. و مخالفان رژیم نیز آنانی را که در تحت حاکمیت جدید امرار معاش و حتی در یک مکتب دهاتی کار میکردند، ولو هیچ ارتباط و وابستگی ایدئولوژیک با حزب بر سر قدرت هم نمی داشتند، بنام کمونیست و ملحد و

کافر در صورت دستگیری اعدام شان میکردند و این عمل خود را یک عمل اسلامی و شرعی می پنداشتند .

با این موضع گیری خصمانه و بر اثر این بینش دگم و تنگ نظرانه و عملکرد فاجعه آمیز هردو جانب درگیر ، با تاثیر پذیری از تبلیغات روانسوز جنگ سرد دو ابر قدرت جهانی ، جامعه غرق در فاجعه گردید. در حدود پنج ملیون از مردم کشور راه مهاجرت در پیش گرفتند و در حدود یک ونیم ملیون افغان دیگر جان های خویش را از دست دادند و کم از کم نیم ملیون انسان دیگر هم معلول و معیوب گردیدند و افزون بر آن تمام نهاد های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و نیز تمام تاسیسات عصری و عنعنی کشاورزی و آثار مدنی در مجموع تخریب و از میان رفتند .

اما آنچه فاجعه آمیز تر از این همه بود ، بذر تخم «نفاق ملی» بجای «وفاق ملی» بود که هردو طرف درگیر ، در تعمیم و تعمیق آن سعی بیدریغ بجا آوردند. رژیم روشنفکران مترقی (کمونیست ها) برای تداوم حاکمیت خویش نه تنها از راه پیشکش رشوه های کلان به برخی قوماندانان تنظیم ها، از مقاومت در برابر متجاوزین شوروی میکاست ، بلکه آتش نفاق را در میان گروه های مقاومت ملی نیز روشن نگه میداشت . افزون بر این با ایجاد ملیشه های قومی و دفاع خودی ، این ملیشه های قومی را بر ضد اقوام دیگر به جنگ و امیداشت که طبعاً بسیار فاجعه بار بود. طورنمونه ملیشه های قومی دوستم اوزبک با عملیات وحشت ناک خود در ولایات قندهار و زابل و پکتیا و جلال آباد و غیره مناطق کشور و همچنان ملیشه های قومی قهرمان جبار هلمندی و رسول بیخدا در صفحات شمال کشور بر اثر جنگ قوم کشی نفرت و کینه عمیقی در ذهن و خاطر مردم آسیب دیده بجا گذاشتند.

نظام روشنفکران، گرچه از راه فشار، اختناق و زندان و کشتار مخالفان و طرد تمام گروه های دگر اندیش و تولید نفاق بین الافغانی میخواست شیوه حاکمیت خود را دوام ببخشد ، مگر این راه و روش حکومت کردن که روسها آنرا دیکته میکردند مؤثر واقع نگردید و با وجود حمایت بیدریغ یک ابرقدرت جهانی سر انجام با سقوط روبرو گردید. متأسفانه جانشینان رژیم چپی نیز نتوانستند مس جامعه را به طلا مبدل کنند و از خود چنان بی کفایتی و ناشایستگی نشان دادند که مردم به کفن کش سابق محتاج شدند . (البته باید گفت که احتیاج به کفن کش سابق ، هرگز به معنی حقانیت رژیم قبلی نیست.) پس از سقوط حاکمیت روشنفکران و روی کار آمدن تنظیم های جهادی ، انتقام کشی در میان گروه های انتیکی و قومی و مذهبی چنان اوج گرفت که از کوبیدن میخ های

آهنین برفرق سرقوم دیگر و بریدن پستان زنان و گوش و بینی و لب و شکم دریدن و مثله زدن و سربریدن ها و به نمایش گذاشتن صحنه های رقص مرده ، داستانهای جانکاه و تکانهنده نی در کابل حکایت میشد. این جنایات چنان عظیم و چنان وحشتناک و بینظیر اند که شاید تا چندین نسل آینده مردم ما آنرا فراموش نکنند.

پیامد کارنامه های نفاق افگنی رژیم اسلامی تنظیمی در کشور بجایی رسید که در ماه می سال ۱۹۹۷ دریک روز روشن بیش از دوهزار طالب در شهر مزار شریف همراه با تمام پشتونهای کسبه کار و لیلای فروش ساکن در آن شهر تیرباران گردیدند و یکسال بعد در هشتم ماه اگست ۱۹۹۸ هنگامی که طالبان پشتون بر شهر مزار مسلط گردیدند به انتقام آن کشتار قومی، تقریباً هشت هزار از مردم هزاره را تیر باران و معدوم نمودند و با این فاجعه المناک فقط دشمنان مردم افغانستان شاد شدند، زیرا که بذر نفاق آنان بثمر نشست بود و بدست خود افغانها ثمر آنرا درویدند .

اندیشمند و متفکر افغان «م.ا. نگارگر» در ارتباط به خشونت هایی که از دست روشنفکران در کشورهای کم رشد و از جمله درکشور ما سر زده ، مینگارد : « ما در خلال این فاجعه دراز مدت خون و آتش که بر کشور خود مستولی کردیم تبر بر داشتیم و درختان به ثمر رسیده باغ خود را از پا افکندیم . نخبگان ، تعلیم یافتگان و ارباب فکر و فرهنگ جامعه خود را کشتیم . نه یک تا، نه دوتا، نه سه تا بلکه صدها تا را . آیا گاهی از خود پرسیده ایم که این همه را کیها کشتند ؟ و بخاطر چه چیز کشتند ؟ ... این همه بگیر و ببر و بکش برای چی ؟ آخر اگر هرگونه بحث اخلاقی و منطقی را کنار بگذاریم باز نمی توانیم گریبان خود را از چنگ این حقیقت بدیهی برهائیم که ما سرمایه جامعه خود رابه آب ریخته ایم . در تربیت هریک از آن کشته گان صدها معلم خون دل خورده بودند و جامعه ما از کیسه نیمه تهی و محقر خویش پول خرج کرده بود ولی مادر خرمن رسیده جامعه خود آتش افکندیم و محصول یک عمر تلاش خود را یک شبه سوختیم. من بارها از خود پرسیده ام : آیا آنانی که سرب تیره تفنگ و تفنگچه را در مغز روشن برادر هموطن خود خالی کردند و به نرخ آب جو خون ریختند یک بار نور این پرسش در ذهن هایشان که با قیر تعصب و خویشتن پرستی سیاه گردیده بود برق زد که از این همه کشتارها چه میخواستند ؟ اینان را چه کسانی کشتند ؟ اینان را تره کی کشت ، امین کشت ، بیرک کشت ، نجیب کشت ، گلبدین کشت ، مسعود کشت ، ربانی کشت ، طالب کشت و ده های دیگر که مجال ذکر نام شان نیست کشتند. همه را دریک کلمه خلاصه میکنیم : اینان را روشنفکر کشت . چون این او بود که به عنوان قافله سالار درصدر این کشندگان اخذ موقع کرده بود. شما هرکسی را که ملامت می شمارید اختیار دارید ولی من از همین

ملامت اصلی یعنی روشنفکر نمی گذرم و گریبان او رابه عنوان مجرم اصلی دو دسته می چسبم . مگر تره کی روشنفکر نبود ؟ ببرک و امین را با نطق های غرّا و پرطمطراق شان بیاد بیاورید که صحبت های شان برسر تعمیق و گسترش دموکراسی می چرخید . اگر اینان ملعبه قدرت های بیگانه شدند و به محمل های تجاوز اجنبی استحاله نمودند باز روشنفکر بودند و استعمار هم اگر مانند زاهدان ریا کار دام خود را دردل دانه نهران میکند تا شکار را غافلگیر نماید ، هدف شکار او روشنفکر است. تا وقتی که ما علت بدبختی های خود را در درون خود نیالیم و برآن علت غلبه ننماییم انگشت ملامت به سوی دیگران دراز کردن یا استرحام از بیگانگان ، گره کار ما را گشوده نمی تواند...»^{۱۸۲}

بقول آقای سخاوردز " مجاهدین کرام با بیخی پاکیزه از استنجا و دل آکنده از گندگی، اگر روزی در راه خدا رزمیدند، روز دیگر هم در از بین بردن مردم وطن خود تلاش کردند... این مردمان که دوگانه را برای یگانه ادا میکردند در عین حال طرح از بین بردن همگنان خود را میریختند؛ همگناتی که در صف اسلام می جنگیدند. میرزا اسدالله خان غالب سالها پیش در وصف این گروه گفته بود:

از حد گذشت شمله و دستار و ریش شیخ

حیران این درازی یال و دم—یم ما"

(سخاوردز، بلیزکشوریکه در جغرافیة وجود نداشت - بخش ۴ - کابل ناتهه)

وشاعری دیگر گوید:

شیخ شیطان است وملا دمبکی محتسب دزد است و قاضی رشوتی

به تائید از گفته های این هموطن بادرک میخوام یاد آور شوم که پس از تجاوز شوروی برکشور و نابودی امین، لیست ۱۲ هزار زندانیان سیاسی در دیوارهای وزارت امور داخله نصب گردید که گویا در ظرف یکصد روز قدرت امین سر به نیست شده بودند. به سخن دیگر در هر روز یکصد و بیست نفر در قتلگاه پلچرخى نابود میشده اند که به این حساب در هرساعت پنج نفر قربانی هوس قدرتمندان رژیم روشنفکران در افغانستان میشد.

بخاطر باید داشت که پس از ششم جدی ۱۳۵۸ (مرحله نوین و تکاملی انقلاب

ثور؟) نیزنه تنها جلو این کشتارها گرفته نشد ، بلکه بر تعداد شکنجه گاه های رژیم در نقاط مختلف شهرکابل و شهرهای دیگر افغانستان افزوده شد. دستگاه شکنجه و ترور امین (کام) به «خاد» نام عوض کرد و برتشکیلات و پرسونل آن افزایش بعمل آمد.

^{۱۸۲} دیده شود تقریظ آقای نگارگر بر کتاب «نگرانیها از روشنفکران» از دکتر نکی نجیب محمود، ترجمه غلام صندر پنجشیری

امتیازات و رتبه های آن از ملکی به نظامی تغییر یافت و تعداد ریاستهای آن از حساب بیرون گشت . قدرت هریک از این ریاستها از قدرت وزیر هروزارت خانه بلندتر و صلاحیت آنها فوق العاده تر از وزارت های داخله و دفاع بود. گفته میشد این ریاستها مستقیماً تحت دستور سازمان گشتاپوئی «KGB» کار میکردند و بودجه و امتیازات خود را از طرف سازمان جاسوسی «کی، جی، بی» میگرفتند و خلاصه کسی که در این سازمان کار میکرد در واقع برای شوروی خدمت می نمود و از منافع شوروی باید دفاع مینمود. برای «کی جی بی» فرق نمی کرد که کارمند «خاد» با سواد بود یا بی سواد. شرط عمده غالباً آن بود که کارمند او روزانه چقدر افغان بی گناه را (بجرم وطن خواهی یا بجرم نفرت از شورویها) متهم کرده و راپور داده می توانست . دراین دستگاه ترفیعات فوق العاده و مدالها و نشانهای افتخاری و بخشش های نقدی ، بسته به میزان راپورهای راست و دروغی بود که کارمند خاد به آمر مافوق خود میداد. اکثریت قریب به اتفاق اعضای «خاد» نه معنای «وطن» نه معنای مقولاتی چون : دموکراسی ، آزادی ، حقوق فرد، حقوق جامعه ، نوامیس ملی و حاکمیت ملی ، هیچیک را نمی دانستند ولی پیوسته آنانی را که صاحب دانش و تحصیل بیشتر و نیز آنانی را که دارای روحیه ملی و ضد بیگانه پرستی بودند ، همواره مورد پیگرد بلا وقفه خویش قرار میدادند تا مهر خموشی برلب نهند و از دستورات و فرامین رژیم تبعیت نمایند و یا از وطن از طریق غیر مجاز فرار نمایند. وای برحال آن روز برگشته ایکه بچنگ جواسیس (همه جابود) «خاد» می افتاد. دراین خصوص از پوهاند داکتر حسن کاکر و پوهاند هاله استادان پوهنتون کابل باید پرسید که هر دو هنگام خروج از کشور دستگیر و بزدان پلچرخی سپرده شدند و چها که از شکنجه و توهین و هتک حرمت و غیره ندیدند؟ و اگر فشار نامه های پیهم سازمان عفو بین المللی به آدرس ریاست جمهوری و اعضای شورای انقلابی و غیره ارگانهای ذیربط نمی بود، خدا میداند که چه محشری بر روزگار شان می آوردند؟

داکتر حسن شرق در کتاب «کرباس پوشان برهنه پا»، در مورد سازمان جاسوسی «خاد» می نویسد : « در زمان جمهوری محمد داوود اداره استخباراتی بنام «مصنویت ملی» سالانه سی میلیون افغانی بودجه بر میداشت . اکنون مشاورین روسی با مصرف سی میلیارد افغانی ، سی هزار مرتبه به مصارف و تشکیلات این دستگاه در افغانستان افزوده بودند .با فرق اینکه در اداره دیروزی فرزندان وطن ، دشمنان وطن را

می پالیدند و به دستگاه امروزی ، دشمنان وطن و اشغالگران ، فرزندان وطن را بجرم وطن پرستی و عشق به آزادی شان دستگیر و شکنجه میکنند.^{۱۸۳} توجه کنید داکتر شرق چه بجا میگوید: « در اداره استخبارات دیروزی ، فرزندان وطن دشمنان را می پالیدند ولی در دستگاه خاد امروزی دشمنان و اشغالگران وطن ، فرزندان وطن را تعقیب میکنند.» ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا؟ فکر میکنم این سخنان داکتر شرق راز بزرگی را بر ملا میسازد و آن اینکه سرنوشت مردم افغانستان با تجاوز شوروی کاملاً در دست شورویها بود و اینکه حزب دموکراتیک خلق ، دم از استقلال و خود ارادیت میزد ، گزافه گویی بیش نبوده است .

وضعیت زنان در نظامهای ایدئولوژیک:

در هردو نظام ایدئولوژیک، زنان که نیم جامعه ما را تشکیل میدهند، نخستین قربانی خشونت لجام گسیخته زورمندان تازه به دوران رسیده بودند. زنان هم بخاطر زندانی شدن و یا کشته شدن شوهران، برادران و پدران و فرزندان خود، متحمل رنج و درد بیکران شدند، و هم خود به جرم همسریودن و مادر بودن و خواهر بودن زندانی متهم، مورد شکنجه های هولناک فزیزی و جسمی روحی قرار می گرفتند.

اما از اظهار این واقعیت نباید ابا داشت که زنان افغان اگر در عمر خود نفسی براحت کشیده باشند، این نفس راحت را در نظام سلطنت ظاهرشاهی مملو از امنیت جانی و بخصوص در دوران صدارت داودخان بعد از آنکه فرصت یافتند تا از زیر چادری سربرد آورند(۱۹۵۹)، کشیده اند و از آن پس ، زنان از حقوق شایسته مدنی و انسانی خود برخوردار شدند و میتوانند دوشادوش مردان با روی باز به تحصیل بپردازند و دوشادوش مردان در کار و فعالیت های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی سهم بگیرند و نقش خود را در پیشبرد امور مختلف زندگی به طور شایسته و در عرصه آموزش و پرورش به نحو تحسین برانگیزی ایفا نمایند. البته در نظام جمهوری داودخان و حتی بعد از آن در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نیز زنان از حقوق مدنی تحصیل و ارتقا به مقامات بلند دولتی و نظامی و سازمانهای سیاسی برخوردار بودند و نقش موثری در تعلیم و تربیت اولاد وطن داشتند.

در این نظامها که دین از سیاست و کار دولت مداری جدا بود، و هیچ ملا و مولانای در رأس وزارتخانه ای قرار نداشت، کسی برای پوشیدن لباس اروپائی و یا گذاشتن ریش

^{۱۸۳} داکتر حسن شرق، کرباس پوشان برهنه پا، ص ۲۳۰

و پروت یا به تن کردن پیراهن و تنبان و یا بیرون رفتن زن از منزل، مورد باز خواست و تنبیه قرار نمی گرفت و سیمای عمومی جامعه به یک جامعه عصری و مدرن میماند. مراجع قانونی رسیدگی به شکایات مردم معلوم و صلاحیت هر ارگان دولتی مشخص بود. شهر کابل بحیث پایتخت کشور از طریق فعالیت های شهرسازی و پروژه خانه سازی و مسکن با توسعه مکروریانه های بلند منزل در سیمای یک شهر مدرن جان میگرفت و کارخانه جات تولیدی و رشد صنایع دستی در مرکز ولایات نوید از توسعه صنایع ملی میداد. موسسات تحصیلی و آموزشی باسیرنورمال خود زمینه رشد استعدادهای جوانان و پژوهشگران افغان را در عرصه های مختلف به نمایش میگذاشت .

اما در نظام اسلامی تنظیمهای جهادی، نه تنها تمام مظاهر تمدن غرب از شهر ها و از ادارات دولتی پاک رفته و غارت شد، بلکه حیثیت زنان بیش از هر چیز دیگر در معرض خطر قرار گرفت . زنان بیش از هرکس دیگر نه تنها بخاطر از دست دادن شوهر یا برادر و پسر خود در جنگ های میان تنظیمی داغدار شدند، بلکه هنگام بیرون رفتن از منزل با آنکه سروصورت خود را از نظر مردان پنهان میکردند، مگر اکثراً مورد تحقیر و توهین و آزار و اذیت افراد مسلح وابسته به تنظیمهای جهادی قرار میگرفتند، یا به اسارت میرفتند و مورد تجاوز جنسی قرار میگرفتند و اگر این زن بدبخت شناخته میشد که به تنظیم جهادی رقیب تعلق دارد، بر علاوه تجاوز جنسی براو، پستان هایش نیز قطع میگردد و تیرباران میشد و بعد لخت و برهنه به جاده پرتاب میگردد. مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروانی های شرم آور گروه های مسلح وابسته به تنظیمهای جهادی استند. این در حالی بود که روزانه از زمین و هوا باران مسلسل توپ و راکت و بمب های تباهن بر سر مردم می بارید و خانه و کاشانه شان را به ویرانی میکشاند. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که به شکایات مردم رسیدگی کند، و جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول میتوانست حلال مشکلات باشد. و بنابراین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه فدراتیف و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت نسبی بهتر برخوردار بود، فرار کردند، تا لا اقل جان خود را از چنگ احزاب اسلامی تنظیمها نجات داده باشند .

مسئله حجاب در دولت اسلامی ربانی

دانشمند افغان، داکتر عبدالله کاظم در کتاب «زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد» در مورد حجاب مینویسد که، ریاست "دارالافتاء و مطالعات ستره محکمه دولت اسلامی، به تاریخ پنجم سنبله ۱۳۷۲ (سپتمبر ۱۹۹۳) فتوای ذیل را تحت عنوان "فتوای شرعی ستر و حجاب" صادر و انرا جهت تطبیق به رئیس دولت اسلامی ارائه کرد.

فتوا در باب ستر و حجاب:

فتوا بطور کل حکم میکند که: "ستر و حجاب زنان فرض است. منکر آن کافر و مرتکب آن فاسق و ارتکاب آن گناه کبیره است که به نصوص قطعی ثابت است." این حکم به استناد آیات مبارکه صادر شده که ترجمه دری آن چنین است:

۱- "و چون خواهید از زنان پیامبرمتاعی را، پس طلب کنید از ایشان از بیرون پرده و این سوال بیرون پرده پاک کننده تراست برای دل‌های شما و دل‌های ایشان." (سوره احزاب، آیه ۵۳)

۲- "ای زنان مسلمان قرار بگیرید درخانه های خود و ظاهر نکنید زینت و تجمل خود را مانند آشکار کردن عدت جاهلیت پیشینه." (سوره احزاب، آیه ۳۳)

۳- "ای پیامبربگو برزنان خود و دختران خود و زنان مسلمانان که فروگذارند بر خود چیزی از چادرهای خود، این نزدیکتر است به آن که شناخته شوند." (سوره احزاب، آیه ۹۵)

۴- "و بگو برای زنان مومنه که پائین اندازند برخی نظرهای خود را یعنی چشمهای خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی و بپوشند چادرهای کلان تا روی و بدن آنها آشکار نشود و نگهدارند شرمگاه خود را و ظاهر نکنند آرایش خود را مگر آنچه ظاهر است از آن و باید فروگذارند چادرهای خود برگریبان های خود و ظاهر نکنند زینت مستور خود را مگر به شوهران خود و یا به پدران خویش و یا به پدران شوهران خویش و یا به پسران خود و یا به پسران شوهران خویش." (سوره نور، آیه ۳۱)

در باب تعلیم زنان:

استناد کلی فتوا در مورد تعلیم زنان بر مبنای حدیث مبارک استوار است که میفرماید: "طلب علم بر مرد وزن مسلمان فرض است." و همچنان: "طلب کنید علم را اگرچه در چین باشد." در فتوا علم بر زنان فقط در ساحة علم دین محدود شده است. آنها تحت شرایط خاص به این شرح که: "از اینکه بدون تعلیم مسایل اسلامی رسیدن به درک

حقایق حلال از حرام امکان پذیر نیست و تمام علمای امت مسلمه در این مسئله اتفاق دارند که فرضیت علم حلال و حرام با دلایل شرعی برزنان همچومردان لازم است، اما طریقه راه و تعلیم و تعلم فرق بسزا دارند، زیرا به نسبت تحفظ شرافت، حیثیت، عزت و عفت زن، ستر و حجاب فرض عین گشته استنه بر مردان. پس امر لازمی و حتمی است که مراعات همه فرایض و واجبات شرعی مرعی و تعمیل گردد. یعنی زنان مسلمان علم ضروریه و اولیه دینی را نزد اقارب قریبه خود بیاموزند، زیرا شرح اسلام مواضع تعلیم و مدارس را برای زنان خانه های شان و با اقارب شان و محرم شان قرار داده است.^{۱۸۴}

در تفسیر احکام القرآن آمده است: "خواندن علوم جدیده برای کودکان خصوصاً دختران در مکاتب بیش از [تعلیم و خواندن علم دین ممنوع است.]" و حتی گفته شده که: "تعلیم و کتابت زنان حرام قرار داده شده است." و نیز گفته میشود که: "چون تدارک تمام لوازم و ضروریات حیاتی زنان بدوش مردان است، پس زن هیچ احتیاجی به برآمدن و بفرغ کسب و پیشه ندارد و تنها زن مکلفیت دارد در امورات داخل خانه بازوج خود همکاری باشد."^{۱۸۴}

سپس مؤلف مینویسد که، اعضای مسلکی ستره محکمه در ختم فتوا به دولت اسلامی چنین توصیه کردند: "کار زنان با مردان در دفاتر و شهرها و تعلیم و تعلم آنان در مکاتب عصری، خلاف مشروع (شریعت) و پیروی از غرب و نظامهای لادینی بوده شرعاً حرام قطعی است. افغانستان یک مملکت مسلمان است و برای پیاده ساختن نظام اسلامی و احکام الهی مدت ۱۴ سال جهاد مسلحانه نموده و تعداد زیاد قربانی داده اند.... بسیار جای تأسف است که از مدت ۱۶ ماه به اینطرف زنهای مسلمان دولت اسلامی ما کمافی السابق در دفاتر حکومت اسلامی و مکاتب و رادیو و تلویزیون دست بکاراند و نیز در بازارها، بدون حجاب گشت و گذار میکنند و هیچ تغییری از سابق به نظر نمیرسد. ولی هر روز از رادیو کابل شنیده میشود که در افغانستان حکم الهی خصوصاً ستر و حجاب عملی شده است. از مسنولین دولت و حکومت جداً و اکیداً خواسته میشود که تمام احکام الهی خصوصاً ستر و حجاب را علی الفور عملی گردانند و زنها را از دفاتر بیرون رانده و مکاتب زنها را که در حقیقت مراکز زنا و فحشا است، مسدود نمایند و هم از رادیو و تلویزیون ایشان را بیرون کشیده تا برای ادعای ایشان برتنفیذ احکام الهی مصداق پیدا کند." (امضای ۱۱ نفر اعضای مسلکی ریاست دارالافتاء)^{۱۸۵}

^{۱۸۴} - داکتر سید عبدالله کاظم، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، صص ۴۲۴ - ۴۲۵

^{۱۸۵} - زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، صص ۴۲۲ - ۴۲۶

مؤلف به ارتباط فتوا مینویسد: که در این فتوا، علمای دینی ستره محکمه دولت اسلامی ربانی، کار زنان را در دفاتر و گشت و گذار آنها را در بازارها و همچنان تعلیم و تربیت آنها را در مکاتب عصری منع کرده و مکاتب را "مراکز زنا و فحشا" دانسته اند که با این تعبیر خود زن را از مقام انسانی او خارج کرده و وسیله تحریک شهوت مردان و منبع فساد و فتنه در جامعه قلمداد کرده اند.

مؤلف در تبصره خود بر این فتوا، زیر عنوان مشکل در تفسیر و تعبیر و ترجمه احکام اسلامی، علاوه بر اینکه بر تعبیر و تفسیر احکام مذکور اعتراض دارد، مدعی است که روی سخن اغلب آیه های منقول از سوره احزاب مختص به زنان پیامبر اکرم است و تعبیر آن آیات بطور عام بر همه زنان مسلمان مرعی الاجرا پنداشته نمیشود.^{۱۸۶}

من ندانستم که این طرز برداشت و این طرز تفکر علمای دینی ستره محکمه دولت اسلامی ربانی، چه فرقی با طرز تفکر طالبان مدارس دیوبندی پاکستان دارد؟ خوشبختانه که دولت ربانی آنقدر در جنگ های قدرت طلبی میان تنظیمای جهادی درگیر بود که فرصت نیافت این فتوا را در عمل پیاده کند.

مکتب را "مرکز زنا و فحشا" نامیدن از سوی مجمع علمای دینی یک دولت اسلامی نه تنها توهینی بزرگ به مقام انسانی زن محسوب میشود، بلکه توهین و دشنام بزرگی به تمام کشورهای اسلامی نیز می باشد که در آن زنان میتوانند به تحصیلات عالی در دانشگاه ها بپردازند و به مقامات عالی اداری و سیاسی برسند. در همان وقتی که این فتوا از طرف دولت اسلامی ربانی صادر میشد، سه تا زن در کشورهای اسلامی به عنوان صدراعظم ایفای وظیفه میکردند. اینان عبارت بودند از: تانسوچیلر صدراعظم ترکیه، بی نظیر بوتو صدراعظم پاکستان و شیخ حسینه صدراعظم بنگلادش که هریک به مراتب تحصیل کرده تر و دانشمند تر از اعضای اداره افتاء افغانستان بودند.

کاش دولت اسلامی تنظیمی جهادی و اخوانی ربانی، تنها به صدور همین فتوا اکتفا میکرد و از فجایع دیگری چون: بریدن پستان زنان و تجاوزات دسته جمعی بر شفاخان زنان عقلی و عصبی و یا انداختن اجساد لخت و برهنه زنان بر روی سرک ها بعد از تجاوز بر آنها، یا شکم دریدن شان و یا مجبور کردن زنان حامله برای زانیدن در جلو چشم مردان جهادی و غیره اعمال جنایتکارانه جلو میگرفت که نگرفت.

در نظام ایدیولوژیک طالبان:

^{۱۸۶} - زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، صص ۲۸-۴۰

در نظام ایدئولوژیک طالبان، قوانینی که در نظام اسلامی دولت ربانی وضع شده بود، بشدت مورد تطبیق قرار گرفت و اداره « امر بالمعروف ونهی از منکر» دود از دمار زنان برآورد. زنان از حق تحصیل و کار در ادارات دولتی محروم ساخته شدند و حتی قیودات شدیدی بر بیرون رفتن زن از منزل وضع گردید. پوشیدن لباس اروپایی و تراشیدن ریش برای مردان ممنوع گردید و تمام مردان مجبور ساخته شدند ریش بگذارند. شنیدن موسیقی در موتر و هتل و رستورانها و حتی در منزل همراه با دیدن تلویزیون و شادمانی کردن با خنده بلند ممنوع شد. قوانین سنگسار و دست و پایی بریدنهای اسلامی رونق گرفت و استدیوم ملی بجای ورزش و مسابقات سپورتی، به میدان قصابی انسانها مبدل شد. دروازه حمام های عمومی بسته شد و پوشیدن لباس پاک و تمیزگناه پنداشته میشد. گرفتن عکس ممنوع گردید و رفتن زن مریض به نزد دکتور مرد قدغن شد، و اکثر مادران در هنگام زایمان به علت عدم واریسی دکتوران مرد جان میدادند. رانندگان تاکسی و بس ها اجازه نداشتند زنانی را در موتر خود سوار کنند که چادری نپوشیده و بجای آن از روسری یا چادر ایرانی استفاده میکردند. هر مردی اگر باخانمی بیرون میرفت، باید اسنادی که محرمیت زن و مرد را ثابت میکرد باخود میداشت، در غیر اینصورت به عنوان زن و مرد بدکاره با سرنوشت شومی روبرو میشد، بدینسان زنانی که محرم شرعی نداشتند حتی برای خرید مایحتاج خود دچار رنج فراوان بودند. معهذا اگر زنی با محرم شرعی خود بیرون میرفت، حق نداشت دست به آرایش خود بزند ولباس فیشنی و تمیز بپوشد تا مبادا مردان بالغ دچار وسوسه نشوند. کارمندان دولتی مجبور بودند در وقت نمازظهر با جماعت نمازگزارند و اگر داکتری در اتاق عمل جراحی می بود و آذان نماز را می شنید، مجبور بود کار عمل جراحی را ترک کند، برود اول نماز بخواند و بعد به عمل جراحی خود ادامه بدهد.

همه جا مردان مکلف به ادای نماز درمسجد بودند. بدینسان کشور ما در چنگ گروه مذهبی تاریک اندیش و کوتاه بینی افتاد که تصور میکردند علت تمام بدبختی های جامعه ما بخاطر کوتاهی ریش و رفتن زن به مکتب و مدرسه و رواج لباس اروپایی و شنیدن موسیقی و دیدن تلویزیون و ویدئو است. این گروه متعصب و عقبگرا که از مظاهر تکنالوجی ومدنیت جدید بی خبر و از نعمت سواد لازم بی بهره بودند، بدبختی های را که بر اثر ادامه جنگ برادرکشی و مداخله اجانب دامنگیر جامعه ما شده بود، همه را تقدیر مردم بی دفاع و بی دوا و بی نوای افغان میدانستند و حاضر نبودند از موضع خود یک وجب برگردند و زمینه صلح و ثبات و امنیت را فراهم کنند درحالیکه میدانستند توانایی حکومت کردن بر مردم را تا دراز مدت ندارند.

با آنکه طالبان سقوط داده شدند و بر مبنای کنفرانس بن، بجای آن یک حکومت عبوری به میان آمد، اما از آنجایی که بخش عمده این حکومت از نیروهای عقب‌گرای ائتلاف شمال تشکیل یافت، وضعیت اجتماعی، اقتصادی و امنیتی نسبت به زمان طالبان بدتر شده رفت. خطای بزرگ امریکا، پس از سقوط طالبان این بود که قوماندانان و فرماندهان ائتلاف شمال را که سوابق نامطلوبی در ارتکاب جرایم جنگی داشتند، و مسبب اصلی ظهور طالبان بودند، دوباره برگرداند مردم سوار کرد. آنان که جز از ایجاد هرج و مرج و پرکردن جیب خود از راه غارت دارائیهای عامه و شخصی به چیزی دیگری نمی‌اندیشند، بعد از احراز قدرت، بلافاصله دست به اعمال ضد حقوق بشری زدند و با درگیریهای مسلحانه رقابتی (از شمال تا غرب کشور) میان جنرال دوستم و جنرال عطا درمزار شریف از یک طرف و میان جنرال اسماعیل خان و امان‌الله درهرات از جانب دیگر، صلح و امنیت را در کشور به مخاطره انداختند. بخش دیگر این ائتلاف یعنی شورای نظار با اشغال کابل و جنگ اندازی بر کرسی‌های پر درآمد اقتصادی و نظامی بحران ناامنی را در کشور بشدت دامن زدند.

گفته میشد نیروهای امنیتی وابسته به شورای نظار با حضور نیروهای ایساف، شب هنگام دست به دزدی و غارت دارائی‌های افراد و اختطاف اشخاص پولدار و سرمایه داران برگشته از خارج میزدند و با شکنجه کردن اختطاف شدگان، مبالغ هنگفت باج از آنها میگرفتند و بدینسان وضع امنیتی پایتخت را روزتا روز بد و بدتر کرده رفتند. این درحالی بود که هنوز بقایای القاعده و طالبان کاملاً از کشور رانده نشده بودند.

در لویه جرگه قانون اساسی در سال ۲۰۰۳ به علت حضور گسترده رهبران تنظیمی در آن جرگه سرنوشت ساز، با چسپاندن کلمه "اسلامی" در عنوان نظام سیاسی کشور (جمهوری اسلامی افغانستان) نظام سیاسی را ایدئولوژیک کردند. از آن بی‌بعد هراز گاهی فتوایهایی بر ضد آزادی بیان و اندیشه و رسانه‌های جمعی و افراد از سوی مراجع دینی در افغانستان صادر میشود که فریاد و اعتراض جدی مدافعان حقوق بشر و حقوق زنان و آزادی بیان را بدنبال داشته است. محکوم کردن روشنفکران و ژورنالیستان به اشد مجازات، بخاطر خواندن یک مقاله در اینترنت و پرنس کردن آن و یا چاپ قرآن مجید با متن فارسی که در دیگر کشورها به زبان غیر از عربی چاپ و تکثیر شده و هیچ‌کسی بخاطر این کار محکوم نشده است، بر بنیاد ایدئولوژیک بودن نظام صورت گرفته و میگیرد که برای قشر جوان و روشنفکر افغان بسیار نگران کننده است.

بخاطر ایدئولوژیک شدن نظام سیاسی در کشور، ازدیاد خشونت در حق زنان در خانواده‌ها و ازدواج‌های اجباری دختران صغیر با مردان مسن، سبب رواج پدیده شوم

خود سوزی درمیان زنان گردیده و زنان بسیاری تا کنون در ولایات هرات و فراه و هلمند و قندهار و غیره بعلت خشونت از سوی شوهران و اقارب خود دست بخود سوزی زده اند. تجاوز بر دخترکان ۴، ۵، ۶، ۷ ساله از سوی مردان مسلح تا تبادلۀ دختران جوان با سگ جنگی در درولایات شمال کشور بدون آنکه عاملین آن مورد پیگرد قانونی و مجازات علنی قرار داده شده باشند و غصب ملکیت های شخصی، تخریب منازل مردم با اعمال فشار، دزدی، قتل، بزدان کشیدن افراد در زندانهای خصوصی، سر باز گیری جبری و اخذ مالیات های خود سرانه از اشخاص و اختطاف پسران و تجاوز بر جان و مال و ناموس مردم از مرکز تا ولایات کشور بیشتر از زمان طالبان شده است. در چنین شرایطی ترس بر جامعه زن افغان چنان مستولی است که هیچ زنی جرئت ندارد بدون چادری پا به بیرون از خانه بگذارد.

در قانون اساسی افغانستان با وجود برسمیت شناختن اعلامیه جهانی حقوق بشر، و اشاره به تساوی حقوق زن و مرد، قید شده است که تمام قوانین جاری در کشور مطابق با شریعت اسلامی قابل تطبیق است، یعنی که با ذکر همین قید مفاد تمام مواد دیگری که بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر میثاق های بین المللی رفع تبعیض جنسیتی و عقیدتی ذکر شده، نقض گردیده است. با همین تمسک است که قانون شرعی احوال شخصیه اهل تشیع تنظیم شده و از مجرای ولسی جرگه بدون جروبحث روی مواد آن گذشت و به امضای رئیس جمهور کرزی هم رسانده شد که مورد اعتراض جامعه بین المللی قرار گرفت و به باز نگری سپرده شد.

اسلام سیاسی در افغانستان:

پدیده اسلام سیاسی یا اخوانیزم (ایدیولوژی بنیادگرائی اخوان المسلمین مصر) در کشور ما از ۱۹۶۰ به بعد از سوی آن عده افغانهای که برای تحصیل به مصر فرستاده شده بودند آورده شد. از جمله فارغان پوهنتون جامع الازهر مصر یکی هم برهان الدین ربانی بود که بعد از عضویت در شبکه اخوان المسلمین مصر به افغانستان بازگشت (۱۹۵۹). و سپس در افغانستان حزب «برادران مسلمان» یا «جمعیت اسلامی» را بنیان گذاشت. ربانی با سایر اعضای حزبش فعالیت های سیاسی خود را در دهه دموکراسی شروع کرد. موضع گیری خشن و دهشت افگنی اخوانیان افغانستان زمانی به مردم کابل افشا گردید که به پاشیدن اسید (تیزاب) به روی زنان و دختران روی برهنه کابل مبادرت ورزیدند و با چاقو شکم بعضی از محصلین و جوانان چپی را در پوهنتون کابل پاره کردند.

بیاد داریم، همینکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان قدرت سیاسی را از طریق یک کودتای نظامی در اپریل ۱۹۷۸ تصاحب کرد، و این حزب دست به خشونت برد و به کشتن و بستن و بزدان سپردن سران قومی و روشنفکران تحصیل کرده در غرب پرداخت، مردم مجبور شدند برای حفظ جان و حیات خود به پاکستان فرار کنند و از آنجا دست به عملیات تخریبی و مقاومت آمیز بزنند. رژیم جدید که پایگاه محکمی در میان جامعه نداشت، و باکشمکش درونی برسر قدرت نیز دچار بود، برای حفظ مواضع خود از حامی ایدیولوژیک خویش، اتحاد شوروی یاری خواست و اتحاد شوروی هم در دسامبر ۱۹۷۹ با اعزام یکصد و بیست هزار قشون خود به افغانستان، در واقع کشور را اشغال کرد و به حمایت از حزب دموکراتیک خلق پرداخت. با سرآزیر شدن قشون بیگانه به افغانستان طالع گروه های اخوانی نیز به اصطلاح گل کرد و غرب را به حمایت از آنان واداشت تا قدرت سیاسی را از چنگ رژیم مورد حمایت اتحادشوری خارج کرده در اختیار آنان قرار بدهد.

غرب در تبتانی با پاکستان و حمایت تنظیمهای جهادی در فضای جنگ سرد به زور آزمایی با اتحاد شوروی پرداخت و افغانان را تجهیز و تسلیح کرد و برای مبارزه با قشون سرخ و رژیم کابل، بداخل افغانستان گسیل داشت تا انتقام شکست خود را در جنگ ویتنام از شورویها بگیرد. افغانها در تحت هدایت تنظیم های جهادی با مقاومت قهرمانانه خود سرانجام توانستند، بازی را به نفع غرب ببرند و نه تنها شوروی را وادار به خروج قشون خود از افغانستان نمایند و افتخار بزرگ تاریخی را نصیب شوند، بلکه زمینه فروپاشی امپراطوری شوروی و استقلال کشورهای آسیای میانه را نیز فراهم کنند، اما متأسفانه که پس از این پیروزی، هنگامی که نوبت به تنظیمهای اسلامی رسید و برمسند قدرت نشستند، چنان روزگاری بسر مردم افغانستان آوردند که بلافاصله همگی مردم از ایشان روگردان شدند و به یاد کفن کش سابق افتادند و برای دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افسوس میخوردند.

با ورود تنظیمهای اسلامی، جنگهای تباهکن تنظیمی در کابل بخاطر اشغال محلات و ادارات دولتی و غارت اموال و دارائی های عامه آغاز یافت و با پرتاب بمب و راکت و انواع سلاحهای خفیفه و ثقیله از یکسو بسوی دیگر شهر، آبادیها را به ویرانه مبدل ساختند و از وحشت و دهشت و کشت و کشتار مردم کارنامه های فراموش نشدنی آفریدند.

جنگ های داخلی، فرقه گرایی، تضادهای قومی و نژادی و چند قطبی شدن، دولت را ناکام ساخت. مملکت را به تباهی کشانید و جامعه مدنی را برباد داد. نسلهای اطفال

بدون داشتن ریشه و هویت بزرگ گردیدند و هیچ دلیلی بخاطر زنده ماندن بجز جنگ نداشتند. بزرگان در تعذیب و تهدید قرار داشته هیچ چیز را بغیر از قدرت جنگ سالاران نمی شناسند. لخصر ابراهیمی، میانجی سازمان ملل متحد اظهار نمود: " ما بایک دولت ناکام و یک زخم ناسور روبرو هستیم. حتی نمیدانیم از کدام قسمت آن ، پاکسازی را شروع کنیم."^{۱۸۷}

تمام نفوس افغانستان نه یکبار بلکه چندین بار بیجا ساخته شده اند. تخریب فزیکایی کابل، شهر را بمانند شهر درسدن Dresden" آلمان مبدل ساخت. اثری بنام زیر بنا که بتواند بقایای جامعه راحتی در پایان ترین سطح غربت تضمین کند، وجود ندارد. کمیته صلیب سرخ بین المللی در سال ۱۹۹۸، تعداد خانواده هائی را که در کابل توسط بیوه ها سرپرستی میشدند ۹۸ هزار خانواده، و شمار فامیل ها راکه رؤسای آن ها اشخاص معیوب هستند ۶۳ هزار فامیل قلمداد نمود که ۴۵ هزار آن در همان سال بنام مجروحین جنگ تداوی گردیدند. کسانی که به قتل رسیده اند، تعداد دقیق آن حتی بصورت تخمین هم وجود ندارد، یگانه فابریکه های فعال در افغانستان، دستگاه های است که اعضای مصنوعی بدن انسان رامی سازند.^{۱۸۸}

بر اثر مداخلات مغرضانه کشورهای ذیدخل در امور افغانستان، تعصبات زبانی و مذهبی و قومی در افغانستان دامن زده شد و مردم را بجان هم انداخت. رهبران تنظیم های جهادی در افغانستان بدستور حامیان خارجی خود، تمام آثار باقیمانده از تهاجم شوروی را با خاک یک سان نمودند و بر مصیبت و بدبختی مردم افغانستان بیش از پیش افزودند. سر انجام از بطن این نا بسامانیها و خود سریها و بی کفایتی های تنظیم های جهادی ،گروه طالبان با حمایت پاکستان در تبنانی با عربستان سعودی و سیا، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

در دوره تطبیق شریعت غرای محمدی طالبان، تمام مظاهر تمدن و فرهنگ پیش و پس از اسلام نابود گردید ، سران جهادی تا توانستند آثار گرانبهای تمدن قبل از اسلام افغانستان را از موزیم های کشور به یغما بردند و در خارج به حراج گذاشتند، مگر طالبان کرام، آنچه در بیرون از موزیم ها بصورت طبیعی وجود داشت نیز با بمبگذاری از دل کوه ها به هوا پرتاب و کارنامه فرهنگ زدانی خود را با نابودی بتهای بامیان کامل کردند.

^{۱۸۷} -احمد رشید، طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید، ص ۳۱۰

^{۱۸۸} -همانجا

بدینسان اسلام سیاسی در افغانستان در جهت تمدن زدائی و فرهنگ ستیزی سیر نمود و بجای تحول و ترقی، کشور را بسوی بدبختی تاریخی سوق داد و باحمایت از بن لادن کشور را به لانه پرورش تروریستان القاعده میدل کرد که متاسفانه حادثه شوم و ناگوار ۱۱ سپتمبر که به مرگ بیش از سه هزار انسانهای بیگناه در امریکا انجامید، نتیجه اسلام سیاسی یا بنیادگرایی اعلام شد.

امریکا برای انتقام کشی از افراط گرایان طالبان و تروریستان القاعده و بن لادن و حامیان شان، حمایت بین المللی را بدست آورد و بر ضد تروریسم دست به مبارزه بی امان در افغانستان زد. طالبان و گروه القاعده را در افغانستان سرکوب و رژیم طالبان را ساقط کرد، مگر رهبر گروه القاعده (بن لادن) و رهبر طالبان (ملا عمر) دستگیر نشدند، و در مناطق قبایل سرحدی پاکستان که احزاب بنیادگرای اسلامی در آنجا نفوذ بسیار دارند، پناه جستند و از آنجا بکمک برخی از حلقات نظامی پاکستان و تندروان اسلامی نیروهای خود را سازمان میدهند و با حملات پیهم خویش تلفات جانی چشم گیری بر نیروهای ائتلاف بین المللی و دولتی وارد میکنند. افزون برین حزب اسلامی حکمتیار و مولوی حقانی از داخل خاک پاکستان به تقویت بیش از پیش بنیادگرایان طالب افزوده است، این درحالی است که تا کنون پیروان اسلام سیاسی در کشور تفنگ از شانہ پس نکرده اند و هریک از فرماندهان تنظیمی قصد دارند نهال بنیاد گرایی را که بدست بیگانه غرض شده است با خون هموطنان ما آبیاری کنند، و این سیر قهقرائی تحول را تا تجزیه و نابودی کشور و فقر استخوان سوز جامعه ادامه دهند.

با توجه به آنچه تا کنون گفته آمدیم، من به عنوان کسیکه از ۵۰ سال به اینسو شاهد و ناظر اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور بوده ام و خوبی و زشتی روزگاران دهه دموکراسی ظاهرشاه و جمهوریت داود و رژیم حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت اسلامی تنظیمهای جهادی را با تمام وجودم حس کرده ام. و تا کنون با هیچ حزب و گروه و سازمان سیاسی چپ یا راست، تندرو یا کندرو وابستگی نداشته ام، میخوام به هموطنانم خاطر نشان نمایم که حکومت های ایدئولوژیک چه اسلامی و چه غیر اسلامی برای مردم کشور فاجعه آفرین بوده است. حکومتی که توسط گروه طالبان یا گلبدین و یا ربانی و سیاف و محسنی و شرکاء، بار دیگر در این کشور استقرار یابد، فاتحه این کشور را باید خواند، زیرا در سرشت اخوانیزم، بنیاد گرایی نهفته است و چون اسلام سیاسی نمیتواند خود را با شرایط و نیازمندی انکار ناپذیر عصر و زمان تطابق دهد، برای جبران شکست خود ناچار به تروریسم پناه می برد. همان تروریسمی که مردم ما و جهان متمدن از آن نفرت دارند و برای ریشه کن کردن آن دست اتحاد بهم داده اند.

اسلام سیاسی که با دست بریدن‌ها و سنگسارها و حد زدن‌ها و تعزیرهایش جز توشه گران فقر و جهل و فساد و بیماری و عقب ماندگی چیزی برای مردم تحت سلطه اش به ارمغان نیاورده، تا چه وقت میتواند، به نیازهای آشکار و اجتناب ناپذیر زمان، فقط با گردن زدن‌ها و اعدام‌ها و آدم کشیهای مقدس پاسخ بدهد؟

اسلامی سیاسی که در سیمای نظام طالبان با بستن یا سوختن مکتب و مدرسه بر روی دختران و زنان تبلور می یابد، جز بی سواد و فقر روزافزون توده های میلیونی، راه به هیچ بهشتی نمی برد و هریک از این گونه نظامها جداً دچار ورشکستگی سیاسی و اقتصادی است و امروز در تحت فشار مطلق سیاسی جهان مترقی قرار دارند.

با وجود همه سخت گیری های دنیای اسلامی، در دهه نود قرن بیستم، چه در دوره حکومت اسلامی برهان الدین ربانی (۱۹۹۲ - ۱۹۹۶) و چه در دوره تطبیق شریعت «اسلام ناب محمدی» طالبان (۱۹۹۶ - ۲۰۰۱)، بر اثر جنگ ها و آدم کشی های وحشتناک بخاطر کسب قدرت میان طالبان و تنظیم های جهادی، حدود ۹۰ هزار از مسلمانان مهاجر افغانی در پاکستان - که امید خود را از بازگشت امنیت و آرامش در حکومت اسلامی طالبانی از دست داده بودند - از دین اسلام به دین مسیح روی آوردند و خود را از جنگ مجازات پیشوایان اسلامی نجات دادند و از پاکستان بدر رفتند. رهبران اسلامی افغانستان نیز از این ناحیه هیچگونه ابراز نگرانی نکردند، شاید درک کرده بودند که برگشتن مردم از اسلام، نتیجه تحجر فکری و جزم اندیشی بنیاد گرایان اسلامیست.

به گفته داکتر شفا، مشکل در این است که در چنین دوران بی سابقه ای از رشد فکری بشریت مترقی، « بنیاد گرایان» نه تنها مطلقاً امکان آنرا ندارند که بخش غیر مسلمان جهان را، به قانون اسلام در آورند، بلکه در محدوده دنیای اسلامی خود نیز روز بروز بیشتر با واقعتهای جهانی فاصله میگیرند. بنیادگرانی هائیکه به نام خدا و اسلام بر تقریباً سراسر این مجتمع بیش از یک میلیارد نفری - گاه از جانب خود حکومت ها و گاه از جانب افراط گرایانی غیر مسنول - حکم فرماست، در همه جا پاسخهای غلطی است که به پرسش صحیح داده میشود. پرسش صحیح اینست که برای تعدیل شرایط ظالمانه و بیرحمانه اقتصادی جهان امروز که بخش اعظم مردم آنرا قربانی گرفته است، چه می باید کرد؟ و پاسخ غلط این تصور است که با آدم کشی های مقدس یا از طریق رژیمهای از نوع ولایت فقیه و طالبان میتوان چنین مشکلی را حل کرد.^{۱۸۹}

^{۱۸۹} داکتر شفا، تولدی دیگر، ص ۳۷

بنابراین مردم نباید فریب سخنان پر طنطنه ملاحای سیاسی را بخورند، تا دوباره بدام این جلادان خون اشام در لباس مدعیان اسلام ناب نیفتند. باید پذیرفت که علت این همه عساینها و از دین بیزارشدنها و نا هنجاری ها زیر سرهمین رهبران اسلام سیاسی است که از دین متاع پر سودی برای خود شان ساخته اند و به سود جوئی و منفعت پرستی پرداخته اند.

برای بی رونق ساختن دکان سودجویانی که از دین به عنوان ابزاری جهت فریب دادن مردم یا بزرگ جلوه دادن خود و کوچک نمودن دیگران و تحت تاثیر در آوردن عواطف و احساسات انسانها سوء استفاده می کنند، بهترین وسیله آموزش علم و دانش برای بیدار کردن و آگاه ساختن مردم است تا هرکس شخصاً بفهمد که دین چیست و بداند که برای چه آنرا احترام می کند؟ و واعظان دین چرا به آنچه تبلیغ می کنند، خود کمتر بدان عمل میکنند؟

می باید رهبران بنیادگرای وابسته به کشورهای بیگانه را که مسببان اصلی ویرانی کشور و ناقضین حقوق بشر اند افشا کرد و در صورت امکان آنها را به چنگ عدالت سپرد تا فرزندان ما از دست ایشان نجات یابند و آینده نیکی در پیشرو داشته باشند. بر روشنفکران و آگاهان و عناصر وطنخواه و چیز فهم است تا به اختلاف سلیقه ای خود پایان دهند و برای عقیم ساختن روحانیت بنیادگرا که اینک مورد تنفر مجامع بین المللی نیز قرار دارد، دست به مبارزه پیگیر سیاسی بزنند و کشور شان را از چنگ اهریمن بنیادگرانی نجات بخشند، زیرا بنیادگرانی قصد دارد که روشنفکران همچنان از کشور بدور باشند و تجربه و خرد و امکانات فنی خود را در جهت عمران وطن بکار نگیرند، تا میدان برای شان خالی بماند، در عین حال امکانات مالی و اقتصادی را که دول پیشرفته جهان برای عمران و دوباره سازی افغانستان وعده داده اند خنثی کند، و احیاناً جامعه متمدن را از پرداخت کمک به این کشور جنگ زده و ویران و فقیر دلسرد و پشیمان نمایند، که هرگز چنین مباد!

جهان بینی نظامهای ایدئولوژیک :

یکی از هموطنان صاحب نظر، آقای هجاگو ننگرهاری، در مورد جهان بینی نظام های ایدئولوژیک، مقالتهی ممتع زیر عنوان "نجات دهندگان را نجات دهید" در افغان-جرمن آنلاین به نشر رسانده که حیفم می آید آنرا در اینجا بازتاب ندهم. اومینویسد:

" پیامدهای متوالی دو حاکمیت چپ و راست، جمهوری (به اصطلاح دیموکراتیک خلق) و جمهوریهای اسلامی، ... تا چند نسل دیگر اندیشه و رفتار انسانهای آزاد افغان را خواهد آزد.

همین دو گرایش سیاسی چپ و راست، در افغانستان در سی سال گذشته با گرایشهای توتالیتاریستی، تام گرای، منم منم کردنها، مردم و جامعه را بدبخت و بزرگترین ضربه بر جامعه زدند. هردو گرایش چپ و راست، با افکار توتالیتاریستی و تام گرای شان، دارای یک جهانبینی شفافبخش هستند. هردو جریان مشروعیت خود را در یک جبر می دانند: جبر تاریخی، طبقاتی، الهی، نژادی و غیره. این جبرنه براساس واقعیات اجتماعی که بر روی یک ایدیالوژی، یک جهانبینی، بنا شده است. این جهانبینی یا ایده برای آنها حقیقت مطلق است، که تنها دست یافتن انسان به آرمانشهر آنهاست. برای تطبیق افکار خود از هر وسیله ای بهره می جویند، حتی از قهر عریان. جهانبینی شان مطلق و جهانشمول است.

پیروان این ایده های مطلق هموارکننده گان راه رسیدن به هدف شان می باشند. چون حقیقت آنها مطلق است، پس دو راه بیشتر وجود ندارد، سفید و سیاه، سایه روشن بی معنی است. یا مطلق درست یا غلط. دنیا به دودنیای دوست و دشمن تقسیم می شود. دشمن از نظر این دونظام می تواند ضدانقلاب، خرده بورژوا، ملحد، کافر، یهودی، نامسلمان و غیره باشد.

همه چیز در دست رهبر است، افکار دیگر از نظر آنها فاسد و انحرافی، ضد انقلابی، خرده بورژوایی، غیراسلامی و غیره ارزیابی میگردند. برای از بین بردن هویت فرد و شخصیت فردی تلاش می کنند. می خواهند انسان جدیدی ساخته شود که تصورات او، همان تصورات حزب و رهبر باشد.

حزب و رهبر تعیین کننده افکار، عقاید و رفتار و کردار شهروندان می شوند و آنها کنترل می کنند. برای اطاعت مطلق از حزب، رهبر و حکومت نابودی کامل فردیت و شخصیت فردی ضروری می گردد.

در همچون نظام ها می خواهند انسان نوین تربیت کنند، انسان ناب اسلام سیاسی، سوسیالیست نوین، کمونیست نوین باید تربیت شوند. محتوا را حزب و سران حزب تعیین می کنند. هدف از انسان نوین نزد آنها، یعنی اینکه مطلقا سرسپرده و فرمانبر باشد، عقل تابع داشته باشند. رای و خرد فردی را ممنوع می کنند. اندیشیدن مستقل وجود ندارد، فقط در چارچوب برنامه ها، سیاستها، معیارها و ارزشهای از پیش تعیین شده مجاز است. خواست شهروندان در این دو نظام مطرح نیست. مخالفین از نظر آنها توانایی درک حقیقت

را ندارند، پس منحرف اند. اینها خود را همواره توجیه آرمانی می کنند، بنام میل و اراده همگانی حرف می زنند و ویرانی جامعه را ضرورت تاریخی، طبیعی یا الهی برای رسیدن به هدف بیان می کنند. آنها اراده گرایان ایده آلیستی هستند که می خواهند چرخ تاریخ را بنا بر میل و اراده خود بگردانند. رهبر در این هردو نظام سمبول جهانی نی آن است. رهبر مظهر وحدت و یگانگی افراد جامعه و حکومت است. رهبر خدشه ناپذیر می شود، قدرت سیاسی تقسیم ناپذیر میشود و در راس رهبر قرار دارد. رهبر مقدس می شود، قدرت رهبر باید همواره از راه مدرنترین شیوه های مغز شویی و عوام فریبی و با اعمال قهر و خشونت، حفظ و گسترش پیدا می کند.

هر دو حاکمیت چپ و راست، ضد آزادی های فردی و اجتماعی، ضد لیبرالیزم، ضد هومانیزم، ضد روشنفکران و روشنگری، ضد دیموکراسی های لیبرال، ضد عقل و خردگرایی، مخالف ارزشهای نوین، ضد حقوق بشر، علیه تقسیم قوا و کنترل آن توسط شهروندان، ضد پلورالیسم اجتماعی و غیره بودند و هستند. کسانی که از جهانی بینی و از سیاستهای مجاز پیروی نکنند، نزد آنها دشمن تلقی می شوند.

در همین دو شیوه تفکر، چپ و راست فردی که مستقل بیندیشد و به دنبال ارزشهای فردی خود برود، اصولاً جایی ندارد. فرد در نظام، در جمع، در طبقه یا حزب، در امت یا حزب الله، در این و آن نژاد حل می شود. کار فکری در این جا تقبیح می شود. راه و روش زندگی فرد، همان راه و روشی است که حزب، رهبر و حکومت از بالا تعیین می کند. پلورالیسم اجتماعی اصولاً نفی می شود. بخاطریکه حقیقت نزد آنها یکی است، و آن حقیقت حزب، حکومت و رهبر است.

هر دو گرایش سیاسی چپ و راست به یک حزبی اعتقاد دارند. حزب موجود، حزب حاکم، حزب حکومتگران. رهبر در راس حزب قرار دارد و سمبول اتحاد و همبستگی حزب است و رهبر و حزب خطا ناپذیر است. برای سرکوب هر نوع مقاومت در درون جامعه از دو ابزار اساسی سرکوب استفاده می شود، پولیس مخفی و ایجاد رعب و وحشت توسط توده های طرفدار حکومت. تا هیچ فردی احساس اطمینان به فردای خود نداشته باشند و همواره در ترس زندگی کنند. در این جا بی قانونی تنها تعریف قانون می شود. رسانه های گروهی در انحصار حزب و حکومت قرار دارد. ماموران ایدیالوژیک آنها در همه جا حاضرند، امنیت زندگی خصوصی از بین می رود. همه باید به یک نوع فکر کنند، آن نوعی که حزب و حکومت تعیین می کند.

هر دو گرایش سیاسی عمدتاً سنت گرا اند. ادبیات، شعر، نقاشی، سینما، تیاتر، و همه باید دارای یک محتوا باشند. محتوای آنها باید همان ارزشهای تعیین شده از طرف

حزب و حکومتگران باشد. هر دو گرایش ضد روشنگری و روشنفکران اند، زیرا که روشنگری نقطه‌ی مقابل تاریک اندیشی آنهاست. توانایی، استعداد و خلاقیت و تخصص فقط در رابطه با محتوا و اهداف حزب و حکومتگران معنا دارد. برای آنها ایمان تعیین کننده است، ایمان به ایده و اعتقاد به حکومتگران.

در حاکمیت ملابراتی، ملا عمر، ملا گلبدین، ملا سیاف، ملا خلیلی، ملا مسعود و غیره، هدف ایجاد جامعه قسط اسلامی، جامعه ناب اسلام سیاسی... قوه قضایی، نه ارگان مستقل از حکومت گران، بلکه یکی از ابزار اصلی تحقق اهداف آنهاست. و ابزاری است به سوی آرمانشهر. ترور و تروریسم سیستماتیک تبدیل به نهادی سازمان یافته با پشتیبانی حزب و حکومتگران، برای سرکوب دشمنان و مطیع ساختن و مطیع نگهداشتن شهروندان می شود. ترور، همواره در طول تاریخ وجود داشته است، بخصوص در قرون وسطی و در دوران انگیزاسیون. یعنی ترور محصول این دو نظام نیست. اما در این دو نظام ابعاد آن وسیع و توده ای می شود و به عنوان یکی از ابزار های اصلی حکومت و حزب همواره بکار گرفته می شود. این دو گرایش سیاسی چپ و راست تلاش می کنند، از راه تبلیغات و ترور، تعلیم و تربیت یا رعب و وحشت، جامعه را یکدست و هماهنگ کنند تا راه و روش زندگی شهروندان و اندیشه آنها یکی شود، سوسیالیست و کمونیست نوین و مسلمان ناب سیاسی. در این رابطه محدوده فردی و زندگی خصوصی از میان می رود، فرد باید قربانی جمع شود و زندگی او فقط در جمع و برای اهداف آن معنا داشته باشد. اینها همیشه دشمن تراشی می کنند و همواره نیازمند یک دشمن خارجی اند تا به این رقم وحدت میان توده ها و رهبری از میان نرود. دشمن طبقاتی، خرده بورژوا، امپریالیسم، ضدانقلاب، یهودیان، کافر، نا مسلمان و غیره در این دو سیستم دوزخی تعریف دشمن حزب و نظام، در انحصار حزب و حکومت گران است. ضد انقلاب، خرده بورژوا، نماینده فیودال ها، عوامل امپریالیست، ضد اسلام، ضد شریعت و غیره را فقط حزب حاکم و حکومتگران تعریف و معین می کنند. این دو گرایش دوزخی در اساس، ذات و نفس خود ویرانگرند. ویران می کنند تا به روی ویرانه ها، جامعه جدید توحیدی ایشان را بنا کنند. هر دو نظام در برابر حکومت شوندهگان و دشمنان نظام و حزب حاکم، وحدت و یگانگی دارند. جنگ قدرت جناحها، اختلافات میان آنها و رهبران حزبی همواره موجود بوده است.

جهانبینی اسلامیست ها، اسلام ناب سیاسی، یعنی برداشت بخصوص و بنیادگرایانه از یک مذهب و ایده آلهای آن است. ارزشهای این جهانبینی مطلق و جهانشمول اند، مکتب آنها کامل و مقدس است و برای هر چیز، از پیش از تولد تا پس

از مرگ، دستورالعمل دارد. جنبش سیاسی بنیادگرایی، متعصب و شبه نظامی است که هدفش ایجاد امپراطوری اسلامی و بازگشت به دوران با عظمت شگوفایی آن است. اسلامیستها، بنیادگراها و بنیادگرایی آنها یک آپارتاید فرهنگی، سیاسی و مذهبی است. مردمان را، بر اساس اعتقادات دینی مذهبی آنها، به خوب و بد و بد و بدتر، تا سزاوار مرگ تقسیم می کنند. اینها برای همه مسایل اجتماعی، پاسخهایی ساده اندیشانه، عوام پسند پوپولیستی، اما قابل فهم دارد. در این جا نیاز زیادی به عقل و منطق نیست. مبارزه ساختگی و پوچ ارزشها بر علیه ضدارزشها دامن زده می شود، مجموعه ای از تصورات و پیش قضاوتی های پوسیده و نادرست بر علیه افراد گروهها و افشار اجتماعی دیگر سامان و سازمان داده می شود. هر دو گرایش چپ و راست بر عقب افتاده ترین نیروهای اجتماعی و سیاسی تکیه می کنند و برای هدایت توده ها نیاز چندانی به عقل و استدلال، منطق و برهان نیست. می باید به نیازهای روحی و روانی آنها پاسخ مثبت داد. و تبلیغات و مغز شویی این دو گرایش حرفی ندارد و به آسانی توده ها را به حرکت می آورند.

اعضا و توده های این احزاب علاقه به شنیدن، تجزیه و تحلیل های علمی و پیچیده ندارند. به آنها باید دوست و دشمن را نشان بدهند. برای آنها تبلیغات ساده، یکسان تکراری و قابل فهم مرتباً تکرار می شود. قوانین جاری این دو حاکمیت، که وسیله ای برای حفظ و تحکیم قدرت آنها ساخته شده است، آنچنان جوی بی اعتمادی و عدم امنیت قضایی بوجود می آورند که با جان و شرف و مال هرکس و در هر زمان، بنابراین اراده و میل حزب، رهبر و متشرع می توانند بازی بی رحمانه کنند. hejahgo@yahoo.com با این شرح میتوان درک نمود که برای جامعه عقب مانده و بدبخت افغانستان یک نظام ایدئولوژیک چقدر تراژیک و فاجعه بار و دور از خردگرایی است.

جنایت کار کیست؟

هرکس بدون حکم محکمه با صلاحیت، کسی یا گروهی را کشته باشد، یا به دارانی های ملی به نفع شخصی یا بیگانه ها خیانت کرده باشد، جنایت کار است. آنانی که گروهی را بنابر اختلاف دین و عقیده و یا اختلاف نژاد و جنسیت، حین جنگ به قتل آورده باشند، مجرمین جنگی گفته میشوند و می باید بجرم جنایت علیه بشریت محاکمه شوند. آنچه در اینجا بدان اشاره شد، با ورود تنظیمهای جهادی به کابل بار بار صورت گرفت و آقای مجددی در دوره حکومت دوماهه اش بارها زورگویی، قتل و تجاوز، غارت و چپاول

دارایی شخص مردم و غارت دارائی های ملی، توسط مجاهدین رامحکوم میکرد و به صراحت میگفت: از این لحاظ او خجالت میکشد که نام مجاهد را برزبان آورد.

در روز ۶ سرطان مطابق ۲۶ جون ۱۹۹۲ که شهر کابل از طرف حکمتیار برای یک شبانه روز به راکت بسته شد و صدها انسان جان خود را از دست دادند، آقای مجددی در مسجد پل خشتی سخنرانی کرد و گفت: «چه کارهایی که نشد، والله اگر روس این کارها را کرده باشد، والله اگر کمونیست ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بودبزمین زده شد.^{۱۹۰}» سخنان مجددی همان شب از رادیو و تلویزیون دولتی پخش گردید

آقای مجددی خود شاهد است که روز هشتم ثور ۱۳۷۱ که آقای مجددی، قدرت دولتی را از رژیم پیشین تسلیم می شد، شهر کابل یک شهر سالم و آباد بود، در تمام شهر ده خانه ویران از اثر راکت پرنیهای تنظیم های جهادی حکمتیار و ربانی خراب دیده نمیشد، ولی با ورود تنظیم های جهادی جنگ داخلی بر سر قدرت دولتی شروع شد و شهر دو ملیون جمعیتی کابل در دوره حکومت ربانی به خاکدان تبدیل گردید. مردمش در غم از دست دادن فرزندان و عزیزان خود ماتمدار و بیخانه و در بدر به پاکستان و ایران یا روسیه و یا در داخل کشور آواره شدند. بیش از پنجاه هزار نفر از باشندگان کابل کشته و دو چند آن معلول گشتند. و ده هاهزاران منزل شخصی وساختمان های دولتی غارت شد و بیش از ۷۰ هزار منزل با خاک یکسان گردید که امروز خاک توده های آنها در هربخش آن شهر بچشم میخورد.

به گفته شاهدان عینی از جمله «ویلیام ریو» گزارشگر بین المللی بی بی سی که خود حاضر و ناظر جنگ های دوره حکومت اسلامی ربانی و شرکاء بوده از چشم دیدهای خود میگوید: در اثر جنگها که نزدیک به پنجاه سال ادامه داشت، بخش وسیعی از شهر کابل ویران شد و ده ها هزار نفر کشته شدند. ویلیام ریو (WilamRive) خاطره یک شب از این جنگها را اینطور بیان میکند: «خوب به یاد دارم که صبح یکی از روزهای اولین هفته ماه ژانویه سال ۱۹۹۴ میلادی بود که در اثر صداهای مهیب و انفجارهای وحشتناک از خواب بیدار شدم، تصور هرچیزی می رفت، ولی نتیجه این بود که ژنرال دوستم از حمایت برهان الدین ربانی رئیس جمهور وقت دست برداشته و با نخست وزیر ناراضی گلبدین حکمتیار ائتلاف کرده بود. افراد این دو برسنگرهای سربازان حامی آقای ربانی و فرمانده مسعود حمله کرده بودند، جنگ سختی بود که صدها نفر غیر

^{۱۹۰} مقدمه برکودتای ثور... از این مولف، ص ۲۳۵

نظامی در آن کشته یا مجروح شده بودند. ترس و وحشت کابل را فراگرفته بود، بیمارستان ها مملو از مجروحان و کشته شدگان بود، شهروندان کابل در حالی که کوله بارهایی از بساط روزانه شان را به دوش می کشیدند، در جستجوی محل امنی بودند، اما هیچ جا ایمن نبود. هر طرف راکت می خورد، هواپیماها بمباران میکردند و گلوله های سربی هم بدون تبعیض سینه ها را میشگافت.»

بگفته ویلیام ریو، ده سال قبل، شهرکابل به پایگاه ها و سنگرهای گروه های درگیر تقسیم شده بود، در محلات جنوب افراد وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، در سمت غرب نیروهای حزب وحدت اسلامی، در مناطق جنوب غرب رزمندگان تحت فرمان ژنرال دوستم، و در قسمت شمال شرق شهر افراد جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و به فرماندهی احمدشاه مسعود قرار داشتند. این گروه ها با سنگین ترین سلاح ها از هوا و زمین مواضع یک دیگر را درهم می کوبیدند.

خبر نگار بی بی سی، از نتیجه آن جنگ چنین میگوید: «درپایان سال ۱۹۹۴ میلادی، ما به کمک صلیب سرخ جهانی ارقام دقیقی را یافتیم که نشان میداد در آن سال، در اثر جنگ میان گروه های اسلامی رقیب، از هرشش نفر شهروند کابل یک نفر کشته یا زخمی شده بودند و شهر کابل ۷۰ درصد تخریب شده بود. آمار دقیق نشان میدهد که تلفات افراد غیر نظامی بیشتر از نیروهای نظامی بود و تنها در همین سال پنجاه هزار غیر نظامی از شهروندان کابل کشته شده بود.»^{۱۹۱}

مجرمین اصلی جنایت علیه بشریت در افغانستان کی ها اند؟

اگر قرار باشد مجرمین جنایت علیه بشریت در افغانستان نشانی و مورد پیگرد قرار بگیرند، میتوان گفت که رهبران حزب دموکراتیک خلق و جنرالان ارشد قوای مسلح اردو، پولیس، و وزارت امنیت دولتی (خاد) و همچنان رهبران و قوماندانان تنظیم های جهادی، مسنول تمام بدبختی ها، تمام جنایات، سفاکی ها و وحشیگری ها، ویرانگری ها و تباهی های است که در دو دهه اخیر و مجموعاً در سالهای (۱۹۷۸-۲۰۰۱) گریبانگیر مردم کشور شده است.

کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ (اپریل ۱۹۷۸) به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با قتل رئیس جمهور داود خان و خانواده اش به پیروزی رسید و «انقلاب

^{۱۹۱} - بی بی سی، فارسی شنبه ۳ ژانویه ۲۰۰۴

ثور؟» نامیده شد. با حدوث کودتای ثور، امنیت و مصونیت از کشور رخت بر بست و استبداد و اختناق تک حزبی از طریق سازمان جاسوسی «خاد»، چنان بر کشور مسلط شد که کمترین اظهار نظر و مخالفت در مورد سیاست رژیم و وابستگی آن به اتحاد شوروی، به منزله خود کشی بود. خاد به عنوان ستون پنجم دولت، با دستور پذیری مستقیم از سازمان مخوف کا جی بی مسکو، عملاً مسلط بر جان و مال وهستی مردم کشور بود. این سازمان که اغلب از افراد و عناصر کم سواد، نوکرمنش و فرومایه ترکیب یافته بود، هرکس را که میخواست از هر مقام و موقفی که داشت، میتوانست بزریریکشد و بزدان بیندازد و در زیر شکنجه های وحشت آور از وی اعترافات دروغین بگیرد و راهی چوبه دار نماید.

رهبران خلق و پرچم، بیشتر متکی به راپورهای راست و دروغ همین افراد تصمیم میگرفتند و دستور قتل یا بزدان سپردن افراد یا بمباردمان روستاها و قلعه ها را میدادند و مردم بیگناه را با سیاه روزی یا فرار از کشور روبرو میساختند.

این رهبران و سرکردگان حزبی بودند که بنابر دستور شورویها، هرکه با آنها نبود، آنها را دشمن بالفعل تصور کرده با غرور و تکبر دست به تبعید یا حذف فزیکتی بهترین عناصر وطن پرست میزدند. سرانجام این رهبران حزبی، بر اثر غرور و خود خواهیها، جاه طلبیها، صف آرائیها، گروپ بازیها، فرکسیون سازیها، تفرقه اندازیها، معامله گریها، وطن را با روزهای سیاه سر دچار ساختند. همین رهبران حزب بودند که برای انتقام کشی از همدیگر خود، دولتی را که ۱۴ سال تمام در راه استقرار و استحکام آن خون صدها هزار جوان میهن، خواسته و ناخواسته، از مخالف و موافق، ریختانده شده بود و ملیونها انسان وطن مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده بودند و بسیار بسیار برای آن قیمت پرداخته شده بود، خود دو دسته آنرا برای مخالفین خود تسلیم کردند.

مخالفین یا رهبران مجاهدین هم که تشنه انتقام گیری بودند، در تبابی با عناصری از سطح رهبری حزب دموکراتیک، و دستور پذیری از کشورهای حامی خود، چنان سفاکی ها و رسوائیها و وحشیگریها را در حق مردم مظلوم و بیدفاع بشمول صفوف حزب انجام دادند که در قاموس جنایات بشر نظیر آن دیده و شنیده نشده است. همین رهبران تنظیمها بودند که بدستور کشورهای حامی خود، از ملت غیور و وطن پرست افغان که روسها را سرشکسته از وطن خود بیرون رانده بودند، انتقام کشیدند.

بدینسان میتوان گفت، تمام رهبران تنظیمهای ساخت پاکستان و ایران، بشمول قوماندانان معروف که در جنگ افغان- شوروی، به شهرت رسیدند، مجرمین جنگی و

جنایت کارانی اند که دستان شان بخون ملت آلوده اند. خانه های مردم و دارائی های عامه و ثروتهای ملی را غارت کرده اند. هریک به دستگاه های اطلاعاتی کشورهای خارجی وابسته بوده اند و بدستور حامیان خارجی خود برجان و مال و ناموس مردم تجاوز کرده اند و برای مردم افغانستان مصیبت ورنج و درد بیکران به ارمغان آوردند. و از غارت دارائی های عامه اکنون صاحب آرگاه و بارگاه و خدم و حشم شده اند و القاب بلند بالایی هم بر خود گذاشته اند. پس کسانی که جز فاجعه و مصیبت برای ملت افغان و ویرانی شهرها و قصبات و نابودی زیربنایهای اقتصادی کشور کاری نداشته اند، همه متهم به جنایت علیه بشریت اند و نباید به هیچ عنوان به نامهای شخصیت های ملی و یا فرا وطنی، و غیره نامیده شوند.



در سراسر کشور، جنایت کارانی مانند عبدالرب الرسول سیاف، قسیم فهیم، اسماعیل خان، عطانور، عبدالرشید دوستم و کریم خلیلی، حاجی محمد محقق که در جریان جنگ های داخلی در اوایل سالهای هفتاد خورشیدی متهم به ارتکاب جنایات جنگی اند تا کنون صاحب مقامات بلند و دلتی ند و به سوء استفاده از قدرت خود ادامه می دهند.

یگانه خواست ملت

(کمباور کابلی)

خلیلی را رها کردن به آمو	محقق را به پشت کوه راندن
تراشیدن سراپا ریش سیاف	ورا بالای خرسر چپه شانندن
قسیم فتنه را عریان و گریان	به مابین قفس تنها تپاندن
دهان محسنی را گچ گرفتن	ورا تا چوک ارغندی دواندن
بسرگین روی دوستم زرد کردن	خلایق را ز شر او رهانندن
چو اشتر پای حکمتیار بستن	ورا تا دادگاه با سر کشانندن
گلابزوی و تنی را تا قیامت	به روی آتش منقل نشانندن

یکایک خواستهای ملت ماست

صدای مردم باغیرت ماست

اتحاد جنگسالاران یا ائتلاف شمال:

در ادبیات سیاسی کشور، با اشغال کابل توسط تنظیم های جهادی در ماه ثور ۱۹۹۲ و آغاز جنگ برای کسب قدرت میان حکمتیار با همدستی عبدالعلی مزاری و جنرال دوستم از یکسو و احمدشاه مسعود با حمایت سیاف و اکبری و شیخ آصف محسنی و مولوی محمدی از سوی دیگر طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶، که به تخریب و تباهی کامل کابل و کشته شدن زیاده تر از ۶۰ هزار از اهالی پایتخت و آوارگی بیش از یک میلیون نفر دیگر از شهریان کابل انجامید، اصطلاح جنگسالار (warlord) در رسانه های گروهی کاربرد پیدا کرد. و اکنون مردم ما با شنیدن آن کلمه سیمای خشونت بار جنایتکاران جنگی را در ذهن خود مجسم میسازند و بخوبی میدانند که جنگسالار کیست؟ و خصوصیات او چیست؟ وقتی از ائتلاف شمال نام برده میشود، بصورت آبی در ذهن انسان، نامهای قسم فهیم، یونس قانونی، عبدالله، عطا محمد نور، دوستم، اسماعیل خان، حاجی محمد محقق، کریم خلیلی، سیاف و ربانی برق میزند. اخیراً مجله پیام زن زیر عنوان "شمه ای راجع به عطا محمد و جنایتهاش" در مقاله مبسوطی ابعاد مختلف این جنایتکار جنگی را بر شمرده است. آن مقاله چون شلاق عبرت بر فرق این جنایتکار جنگی کوبیده شده و همگنانش را نیز هوشدار میدهد که نوبت رسوائی آنها نیز رسیدنی است تا در پیشگاه محاکمه تاریخ رسوا و روسیاه گردند.

داکتر میر عبدالرحیم عزیز، از قول مؤلفین کتاب "افغانستان آغشته بخون" (سونالی کول هاتکر (Sonali Kolhatkar) و جیمز انگالز (James Ingalls) مینویسد: "قدرت دادن به قومندانان منطقوی و ملیشه های مسلح با سابقه جنایات، بیرحمی ها و تخلفات از حقوق بشر در عمق پالیسی امریکا در افغانستان قرار دارد. امریکا غرض جلب کمک آنها، هر عمل ضد کرامت انسانی گروههای جنایت کار را نادیده گرفته است. تمام رهبران ائتلاف شمال مانند دوستم، احمد شاه مسعود، برهان الدین ربانی، اسماعیل خان و سایر قومندانان شمال مورد تفقد امریکا قرار گرفتند. هکذا، رهبران خود ساخته هزاره هم از نعماتی که امریکا برای شان ارزانی کرده بود استفاده کردند. رهبران ائتلاف شمال بین سال های ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ از روسیه، ایران و هند کمک دریافت کردند. سی آی ای تا ماه سپتمبر ۲۰۰۱ رابطه خود را با احمد شاه مسعود محفوظ نگهداشت. در فیروزی ۱۹۹۹، اداره کلنتن با احمد شاه مسعود داخل مذاکره شد، به امید اینکه بتواند در دستگیری و یا کشتن بن لادن کمک نماید. لکن احمد شاه

مسعود خود قربانی توطئه القاعده قرار گرفت و در روز ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ بقتل رسید.^{۱۹۲}

پس از تهاجم امریکا براهانستان و سقوط طالبان در دسامبر ۲۰۰۱، رهبران وقوماندانان جهادی (که طالبان آنها را در همه جبهات جنگ شکست داده و از شهرها فراری ساخته بودند)، دوباره بکمک امریکائی بقدرت رسیدند و با اشغال مقامات مهم وولایات پردرآمد، بار دیگر به غارت وچپاول وتجاوز به حقوق مردم خسته ودرمانده ازدو دهه جنگ دست یازیدند. وبازهم قوماندانان ائتلاف شمال دست به اسلحه برضد یکدیگرخود بردند وجنگ میان عظامحمد نور و رشید دوستم ومحمدمحقق در شهر مزارشریف برای تصرف ساحات بیشتر، آتش جنگ شعله ورگردید وهمچنان میان اسماعیل خان وامان الله شیندندی، نیز جنگ وخون ریزی آغاز و ادامه یافت ومدت تقریباً دوسال هر روز برسرمردم تحت سلطه این قوماندانان، باران مرمیهای انواع سلاح های سبک وسنگین می بارید، که درجریان آن بسیاری از مردم هستی وعزت و حیات خود را از دست دادند وتوصیه ها اخلاقی نهادهای حقوق بشرسازمان ملل متحد و بازدید های خلیل زاد(سفیرونماینده فوق العاده امریکا درافغانستان) از هریکی ازاین قوماندانان بجای اینکه به توقف جنگ بیانجامد، بیشتر آنها را مغرور میساخت و جنگ را بیشتر وگرم تر میکرد.

ناظران سیاسی براین عقیده اند که بحران نا امنی،بحران فساد اداری،بحران کشت وقاچاق مواد مخدر، بحران بی عدالتی وقانون گریزی و بالاخره بحران حملات تروریستی، همگی پیامد دوباره بقدرت رساندن ائتلاف شمال و حمایت امریکا از آنها بعد از سقوط طالبان بوده است. بخصوص دادن امتیازات فوق العاده به هریک از سران وقوماندانان ائتلاف شمال، از قبیل: دادن رتبه مارشالی به قسیم فهیم وبخشیدن لقب قهرمان ملی به احمدشاه مسعود (درحالی که هردوقوماندان جز گریزاز دست طالبان هیچ میدان نبردی را فتح نکرده اند)، دادن پست لوی درستیز وکنترول زون شمال به جنرال دوستم، بخشیدن امارت مستقل در غرب کشور به جنرال اسماعیل، وسپردن سرنوشت بلخ با بندر پردرآمد حیرتان به عظامحمدنور، بدون تردید باعث نارضائیتی اکثریت مردم از حکومت کرزی وخشم طوفانزای طالبان در برابر امریکا وائتلاف شمال شده و آنها را برای انتقام کشی از دشمن خود تا سرحد عملیات انتحاری وادار ساخته است.

^{۱۹۲} - داکتر میر عبدالرحیم عزیز، افغانستان آغشته درخون - افغان - جرمن آنلاین

نهاد موسوم به "پروژه عدالت برای افغانستان" گزارش ۱۶۸ صفحه ای خود را در مورد جرایم جنگی و نقض حقوق بشر در ۲۵ سال گذشته در افغانستان، روز یکشنبه (۱۷ جولای) منتشر کرد.

در این گزارش به دولت افغانستان پیشنهاد شده است که هنگام تقرر (انتصاب) افراد به پستهای دولتی باید سابقه آنها را در نظر بگیرد و افرادی که متهم به نقض حقوق بشر در گذشته هستند نباید به پست های دولتی منصوب شوند. تا زمانی که دولت خود با ایجاد کمیسیون های حقیقت یاب مسایل را بررسی نکند، از هیچ کسی به عنوان ناقض حقوق بشر نام برده نخواهد شد.

دستگیری ها، شکنجه در زندان ها، اعدام های دسته جمعی، بمباران مناطق مسکونی، سرکوب اعتراض های مردم در هرات و کابل در زمان رژیم خلق و پرچم، حضور نیروهای شوروی سابق در افغانستان، شلیک راکت به مناطق مسکونی، کشتار، شکنجه، تجاوز جنسی، قتل عام در زمان حکومت مجاهدین در کابل، قتل عام زندانیان طالبان در مزار شریف و قتل عام غیرنظامیان توسط طالبان در سرپل، بامیان و یکاولنگ و ویران کردن و سوزاندن منازل و کشتزارها در "شمالی"، از مواردی است که در این گزارش به آنها توجه بیشتر شده است.

تقرر برخی از عناصر بدنام به مقام های ارشد دولتی، آیا به معنی پشیمان ساختن مردم از انتخاب شان و نمک پاشیدن بر زخم مصیبت دیدگانی نیست که در طول سه دهه گذشته حقوق شان پایمال زورگونی تفنگ داران و قدرت مندان شده است؟

در گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان آمده است: در حالی که افغانستان گامهای مهمی در جهت ثبات، امنیت و تامین دموکراسی برداشته است، مشوره ملی انعکاس دهنده درد ها و بدبختی های مردم در دوران جنگ های تباهن ۲۳ سال گذشته بوده و بیانگر برداشت شان از عدالت و تطبیق آنست. اکثر مردم در جریان این نظرخواهی خود را قربانیان تخطی و نقض حقوق بشر در ۲۳ سال اخیر میدانند. و معتقداند که این جنایات هنوز هم ادامه داشته و یک تعداد افراد با گذشته تاریک و دستان خون آلود که به نحوی در کشتارهای دسته جمعی نقش داشتند، در وظایف و پست های عمده تعیین شده اند. نظرخواهی در ۳۲ ولایت و در میان مهاجرین در ایران و پاکستان انجام شده است. در مجموع ۴۱۵۱ نفر از آن جمله ۳۴۵۱ تن در داخل کشور، ۴۰۰ تن مهاجر در پاکستان و ۳۰۰ تن مهاجر در ایران در نظرخواهی سهم گرفتند. از این جمله ۶۹٪ مردم گفته اند که خود وی یا یکی از اقارب شان به نحوی قربانی جنایات و نقض حقوق بشر در سه دهه گذشته شده اند. در جریان نظرخواهی از مردم سوال شد که چه زمانی شما از تخطی های

حقوق بشر متأثر و متضرر شده اید؟ مردم طور آتی جواب داده اند: ۱۶٪ در دوران تسلط شوروی و حاکمیت خلق و پرچم، ۱۸٪ در زمان حکومت مجاهدین، ۸٪ در هردو در زمان، ۱۱٪ در دوران نظام طالبان و ۱۷٪ در هر سه زمان. همچنان ۶۳٪ پاسخ دهندگان به این باوراند که جنگ افغانستان در دوران جنگ های داخلی (۱۹۹۲-۱۹۹۶) اساس قومی نداشته، بلکه بوسیله قوماندانان، جنگ سالاران و قدرتهای خارجی بشمول ایران و پاکستان دامن زده شده بود.

از مردم سوال شد که کشانیدن جنایت کاران جنگی به محاکمه چه تاثیری بر جریان عدالت خواهد داشت؟ ۴. ۷۶٪ جواب دادند که محاکمه جنایت کاران به ثبات و امنیت کمک میکند. ۶.۷٪ اظهار داشته اند که ثبات راکاهش داده و امنیت را تهدید میکند. ۸۵٪ پاسخ دهندگان همچنان فکر کرده محاکمه مجرمین به آشتی ملی کمک مینماید. و ۱۱٪ نظر دادند که محاکمه به آشتی ملی کمک نخواهد کرد. در جریان مباحثات بامردم، کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان از افراد حواست تا برداشتهای خویش راز مفهوم عدالت بیان دارند. اشتراک کنندگان اظهار داشتند که برای مردم افغانستان، عدالت یک مفهوم وسیع است که از محاکمه مجرمین و جنایتکاران فراتر میرود. مردم عدالت راراهی برای بهبود جنبه های گوناگون زندگی خود دانسته اند. برای تعدادی عدالت به معنی ترویج حقوق اساسی بشر است که شامل آزادی بیان، رفع تبعیض بر اساس نژاد، زبان، جنس، و حق اشتراک در انتخابات میباشد. برخی دیگر عدالت رابه مفوه دموکراسی اقتصادی پنداشته اند. برای یک تعداد دیگر، عدالت مفهوم وسیعتری داشته که شامل رفاه عمومی، وحدت ملی، برابری، بازسازی، ترویج معارف و رفع بیسوادی است. یک تعداد از اشتراک کنندگان به این عقیده اند که عزل جنگ سالاران و ناقضان حقوق بشر از وظایف دولتی، عدالت را تأمین خواهد کرد. اشتراک کنندگان خواهان تحقیق در خصوص کسانی گردیدند که با استفاده از بیت المال و به قیمت جان مردم، قصرهای مجلل ساخته، موترهای لوکس خریده و قسماً به خارج فرار نموده اند.

آنها همچنان از تاسیس زندانهای شخصی و بازداشتهای خود سرانه شکایت داشته و دامن زدن به کشمکش های قومی را ذریعه اجانب و عمال شان، خیانت ملی تلقی نمودند. کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان پیشنهادات متعددی را عرض تطبیق استراتیژی تأمین عدالت به دولت افغانستان و ملل متحد تقدیم کرده است. و از رئیس جمهور افغانستان تقاضا شده است تا برای اجرای یک سلسله از تدابیر سمبولیک به منظور حمایت از قربانیان اقدام کند و جهت رسیدگی به جرایم گذشته از طریق استراتیژی طویل المدت که شامل جبران خساره، عدالت جزائی و برکناری میباشد، تعهد نماید.

دولت بایستی سعی ورزد تا پست های مهم و کلیدی را به افرادی که سابقه جنائی داشته باشد و به حقوق بشراحترام نمیگذارند، نسپارد. و با کمیسیون درهنگام مقرریها درسطح عالی ادارات دولتی مشوره کند. کلیه اشخاصی که مقرر میشوند باید سوگند یادکنند که نقض حقوق بشر یا فساد را درگذشته مرتکب نشده و درآینده هم نخواهد شد. درگزارش همچنان آمده که ایجاد یک نهاد داخلی برای محاکمه مجرمین گذشته درافغانستان بادر نظر داشت خواست مردم قبل از بهبود نظام عدلی و قضائی ضروری است.

کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان از سازمان ملل متحد و جامعه جهانی تقاضا میکند که دولت افغانستان رادرمورد عملی ساختن این استراتیژی تشویق به پاسخگویی وحسابدهی کرده واز تطبیق این استراتیژی حمایت سیاسی ومالی نماید. ملل متحد وجامعه جهانی بایست فشار های سیاسی لازم رابه منظور عدم تقرر یا برطرفی نافضان بدنام حقوق بشر وارد نموده و از ایجاد یک نهاد داخلی برای تطبیق مجازات مجرمین حمایت تخنیکی کند. وضمناً دولت بخواهد تاگزارش های منظمی را درخصوص پیشرفت استراتیژی عدالت دراختیار آنهاقرار بدهد. کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان همچنان از جوامع مدنی ملی و بین المللی تقاضا دارد که موارد نقض حقوق بشررا مستند ساخته و آنها رابه اطلاع دولت افغانستان، کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان وجامعه جهانی برساند.^{۱۹۳}»

پس از ارائه این گزارش به مقام ریاست جمهوری افغانستان، (که مورد تانید سازمان ملل متحد نیز قرار گرفته است) با وجود اینکه اسامی نقض کنندگان حقوق بشر دراین گزارش ذکر نشده است، برخی از رهبران تنظیمی متهم به نقض حقوق بشر، درکابل کنفرانسی ترتیب دادند و درآن برهان الدین ربانی، با اعتراف به برخی اشتباهات تنظیمها، در مورد دادخواهی مردم وتهیه گزارش، نه تنها کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان را فاقد صلاحیت خواند، بلکه تهدید نمود که تحقق این گزارش ثبات را درکشور برهم خواهدزد. البته استادسیاف با جرئت بیشتر از ربانی اظهار داشت که ما در امر تخریب و کشتار مردم کابل هیچ اشتباهی نکرده ایم. او افزود که ما «اشتباه نکرديم، بلکه سنجیده و دانسته عمل کردیم. و از محاکمه نیز هیچ باکی نداریم.»

انگشت اشارت مردم کابل بیشتر بسوی رهبران تنظیم هایی است که طی سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ مرتکب ویرانی شهر کابل وکشتار بیش از شصت هزار نفرمردم

^{۱۹۳} جریده مردم، رحیم وحدت، منشره امریکا، شماره ۸۵

غیرنظامی و بالنتیجه مسبب اصلی جنایت علیه بشریت شده اند. کدام عملکرد میتواند جنایت بارتتر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، بر زنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چراحیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاربوی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟ تاکی مردم جرئت نداشته باشند که بگویند: این همه ناروائیها و این همه ویران گریها و اینهمه کشتارها زیر سر رهبران تنظیمهای افراطی افغان نهفته است که بخاطر کسب قدرت بیشتر و یا حفظ آن، هریک افراد وابسته بخود را بجای برادری و تفاهم و گذشت، بسوی نفاق و برادر کشی و غارت و چپاول تشویق کرده اند. این همان رهبران اند که سوگند در خانه خدا را در بیرون از آن خانه شکستند. این همان رهبرانی اند که میلیونها دالر و پوند و ریال کشور های کمک کننده به مجاهدین را در حسابهای بانکی خود واریز میکردند. و مجاهدین را با شکم گرسنه راهی میدانهای مرگبار جهاد میکردند، بدون آنکه دیناری از آن پولهای باد آورده را به خانواده های آواره مجاهدین بجای حقوق و مزد خون شان بدهند. این رهبران از برکت همان پولهاست که اکنون هریک لشکر شخصی برای خود درست کرده اند تا بازم بحساب این نوکران بی خبر و فقیر، برای خود اعتبار و جاه و مقام کمائی کنند. حال اگر کسی از میان آگاهان جامعه، اعمال این آقایان را به انتقاد بکشد، انتقاد از خود را، توهین به اسلام و توهین به مقدسات دینی قلمداد میکنند و فوراً گوینده را به کفر و الحاد و کمونیستی نسبت میدهند و داد و واویلا راه می اندازند تا دیگران را بترسانند و از ادامه چنین انتقاداتی جلوگیری کنند. چنانکه آقای ربانی در دومین همایش مسعود شناسی در تاریخ ۸ سپتمبر ۲۰۰۳ گفت: «آنانیکه میگویند، مجاهدین شهر کابل را خراب کرده، دشمنان مجاهدین و دشمنان اسلام اند.» یکسال بعد از این سخنان آقای ربانی، سیاف نیز در ارتباط به گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، گفت: «کسیکه مجاهدین را متهم به جنایت میکند، از دایره اسلام خارج

است.» هدف این دیده درانیها، این است تا مردم کابل زبان شکایت از هرگونه اتهامی علیه آدمکشی و تجاوز تنظیمهای ایشان ببندند!؟

آقای حمید انوری مقالتهی زیر نام "خاین خایف است" در جریده "مردم افغانستان" (شماره ۹۱) به نشر سپرده و در آن با شهادت کم نظیری نوشته است: «مردم افغانستان جنایت وحشت بار جنگ سالاران، قوماندانان نام نهادجهدی، امیران خودساخته، ملیشه های کثیف وگلم جم و جنرالان و سترجنرالان روس پرست، وزیرصاحبان خادم روس و خادستان جاسوس و شکنجه گر را در بیست و شش سال اخیر با گوشت و پوست و استخوان خویش لمس کرده اند و خوب میدانند که خادم کیست و خاین کدام است؟... و اما جنگ سالاران و قوماندان صاحبان به اصطلاح جهادی (حیف نام جهاد) از نخستین لحظاتی که چون مور و ملخ از چهارطرف و شش جهت به کابل سرازیر شدند، دست به تاراج و چپاول زدند. این وحشی صفتان ملک بی صاحب گفته همه هستی و زندگی مردم را چور کرده به کشتار خلاق دست یازیدند. زن و فرزند مردم را با زور تفنگ ربوده و به ناموس شان تجاوز کردند. هر قومندان دارای خانه های گران قیمت، سرایهای تجاری و بلند مزلهها گردیده و هر کدام دارای شش هفت زن. این قومندانان فرمایشی و یا تنظیمی هر کدام در ساحه تحت فرمان شان، امیر خود مختار بودند و از هیچ جنایت و رزالتی در حق مردم شریف و بی دفاع افغانستان دریغ نکردند. چشم کشیدنها، سینه بریدنها، گوش و بینی بریدنها، برفرق سر میخ کوبیدنها، رقص مرده و رقص زنده، نگهداری زنان برهنه در زیرزمینی ها و ... و هزاران جنایت دیگر از مشغولیت های شباروزی شان بود.

باری در زمان حاکمیت ربانی- مسعود، یکی از هزاران هزار مردمی که زنان و دختران شان بوسیله همین قوماندانان جنایتکار تنظیمی ربوده شده بود، با هزار وسیله و واسطه خود را به جناب ربانی رسانید و عریضه خود را پیش کرد که فلان قومندان شما زن نکاحی مرا بزور تفنگ ربوده و در قرارگاه خود نگهداری میکند، از شما میشود و از خدا جلو این جنایت را بگیرید که مساله ننگ و ناموس است. آقای ربانی به حیث رییس جمهور (دولت اسلامی) در زیر ورقه عرض آن بخت برگشته نوشت: «محترم قومندان صاحب، زن عارض را برایش مسترد کنید. تشکر» معلوم نیست که آن قومندان جنایتکار آن زن بدبخت را به شوهرش برگشتاند یا خیر، ولی مسلم است که فرجام آن جنایت برای زن مظلوم نیز فاجعه بار بوده است و شوهر گویا برای پاک کردن لکه بدنامی از دامن خانواده اش، زنش راحتاً کشته خواهد بود. برای رییس دولت اسلامی اگر به اسلام

و اسلامیت ایمان داشت ، لازم بود تا قوماندانش را در ملای عام به دار میزد تادرس عبرتی میشد برای سایر قوماندانی که دست به چنین اعمال جنایت کارانه میزدند.

تنظیم جمعیت ربانی و تنظیم اتحاد اسلامی سیاف بشمول تنظیم حرکت اسلامی آیت الله محسنی در تبتانی با دیگر جنگ سالاران، بخشی از تنظیمهای افراطی اند که در هنگام قدرت دولتی، در یک جبهه متحد برضد نیروهای تنظیم افراطی حکمتیار و متحد او جنرال دوستم و حزب وحدت مزاری جنگ را تا سطح کوچه های کابل، در جمال مینه و چنداول و منطقه افشار و دیگر نقاط شهر گسترش دادند، و در تاریخ های ۱۱ و ۱۲ ماه فبروری ۱۹۹۳ تخمین چهار هزار مردم بی گناه افشار را در کابل بوسیله توپ و مسلسل و بمباردمان بی امان خود قتل عام کردند. این جنایت جنگی یکی از شواهد انکار ناپذیری است که تمام مردم کابل و مردم افشار که اهل آن بیشتر هزاره اند و قربانی این قتل عام و فاجعه المناک شده اند، آنرا تا هنوز فراموش نکرده اند.^{۱۹۴}

علاوتاً در روز ۱۱ جدی مطابق اول جنوری ۱۹۹۴ چندین هزار نفر از ملیشه های ازبک در ساحه ارگ تا پل محمود خان توسط نیروهای ربانی قتل عام شدند. همچنان قتل



عام دوهزار طالب در شهر مزارشریف در می ۱۹۹۷ بوسیله نیروهای تحت فرمان حاجی محمد محقق و جنرال ملک و قتل عام حدود هشت هزار از مردم هزاره در مزارشریف توسط ملا محمد حسن آخذ در تاریخهای هشتم و نهم اگست ۱۹۹۸، و کوچ دادن اجباری مردم کوهدامن و به آتش کشیدن خانه و باغ و تاکستان مردم شمالی توسط طالبان بدستور ملا عمر و تخریب بت های معروف بامیان

و سایر میراث های فرهنگی مردم این مرز و بوم بدستور ملا عمر در مارچ ۲۰۰۱، و قتل فجیع سه هزار اسیرطالب توسط جنرال دوستم در داخل کانتینرهای در بسته در دشت لیلی شبرغان در دسامبر ۲۰۰۱، اینها همه اعمال جنایت علیه بشریت اند که مجرمین آن باید

^{۱۹۴} - دیده شود: پروژۀ دادخواهی افغانستان ، جریده مردم افغانستان، چاپ امریکا، شماره ۹۱

به محکمه بین المللی جنایات جنگی سپرده شوند.

در تداوم تصفیه های قومی توسط اسماعیلخان والی هرات در ۲۸ ماه اپریل ۲۰۰۳ نیروهایش برچند روستای پشتون در بالامرغاب حمله کردند و ۳۸ نفریشمول ۳ زن و دو کودک را کشتند و دارائی مردم مسلماترا غارت کردند. در اوایل ماه می سال ۲۰۰۳، در برخوردارهای جناحی در ولایت بادغیس و فاریاب پنجاه تن کشته و ۱۵ زن و کودک پشتون از ترس خود را در رودخانه بالامرغاب پرت کردند و غرق شدند. و خانه ها و فروشگاه های قریه جات پشتون غارت شدند. (۵ می، سایت آریانی ۲۸ اپریل) افزون براین جنگسالار اسماعیل خان زشتی ودنایت را بحدی رساندکه زنان شریف هرات را که با اقارب ویا مردان خود از منزل بیرون میرفتند، مورد پیگرد قرار میداد وموضوع باکره بودن شان را که یک امر بسیار خصوصی است، مورد تست ومعاینات طبی قرار میداد، وآناتی را که از نظر او دراین آزمون پست ناکام بیرون می آمدند، به زندان می سپرد وطبعاً اقارب شان مورد توهین و تحقیر قرار می گرفتند و بالنتیجه زنان «متهم» که دیگر روی بازگشت به خانه را نداشتند، مجبور میشدند خود را آتش بزنند و ازشر سرزنش فامیل و اقارب و همسایگان خود را راحت کنند. یک چنین توهینی را مردم هرات در طول تاریخ، ازسوی هیچ مهاجم بیگانه ای نه دیده بودند، مگر درزمان امارت خود ساخته اسماعیل خان مردم هرات دیدند. اسماعیل خان تا قبل از شکست و فرار ازدست طالبان آدم درست وقابل احترامی بود، ولی پس از شکست و فرار به ایران او زنجیر غلامی سازمان اطلاعات ایران را برگردن انداخت و بعد از سقوط طالبان و اشغال دوباره هرات، او به مدافع جدی منافع ایران در افغانستان تبدیل شد و اجرات او درهرات حتی از دربیسی موارد دست رژیم طالبان را از پشت بسته بود. دولت کرزی جهت رفع فساد گسترده و مهار جنگسالاران و ملیشاهای خودسر هرگز جرئت نکرد در جهت تحقق عدالت انتقالی تلاش انجام دهد.

تا چه وقت میتوان صدای قربانیان را خاموش نگهداشت؟

محقق ونویسنده دقیق افغان، آقای داکتر عبدالرحمن زمانی در مقاله ای که زیرعنوان هفتم وهشتم ثور، به ارتباط سوال فوق مینویسد: « راپور ها و اسناد مؤسسات ملل متحد، سازمان های حقوق بشر بین المللی و افغانی ، مؤسسات بشردوست، خبرنگاران، و محققین، در رابطه با رویداد های هفتم و هشتم ثور، مملو از ذکر واقعات تکان دهنده جنایات هولناک وتخطی های وسیع حقوق بشر و قوانین بین المللی در افغانستان میباشد. تخطی ها و جنایاتی که از هفت ثور سال ۱۳۵۷ توسط

کودتای متحدین سابق سردار محمد داوود خان و با سقوط رژیم داوود خان آغاز یافت، در هشتم ثور سال ۱۳۷۱ با پیروزی احزاب هفت گانه و هشت گانه مجاهدین در پاکستان و ایران وارد مرحله نوین گشت، و تا امروز هم به اشکال دیگری ادامه دارد.

در یک راپور سال ۲۰۰۵ کمشنری عالی حقوق بشر ملل متحد تحت عنوان گزارش نقشه برداری جنایات جنگ که از نشر بازماند، آمده است که از ۲۷ اپریل سال ۱۹۷۸ تا ۲۲ دسمبر سال ۲۰۰۱ تمام گروه های مسلح مرتکب جنایات جنگی شده اند. این راپور که برای مدت کوتاهی در ویب سایت یوناما، دفتر همکاری ملل متحد برای افغانستان، نشر شده بود، بعد از هوشدار دیپلوماتیک و شکایتی که گویا ذکر نامهای مامورین بلند پایه و مهم حکومت افغانستان در رابطه با ارتکاب جرایم شدید بین المللی به ماموریت سیاسی ملل متحد در افغانستان صدمه خواهد رساند، فوراً از آن سایت برداشته شد^{۱۹۵}) درین راپور، که بعد ها کاپی های آن بین حلقه های خاص فعالین حقوق بشر افغان و خارجی دست بدست گشت، و این قلم نیز آنرا بدست آورده است، نوشته شده است که: هیچ راپوری نمیتواند آنچه را که بر افغانها گذشته است، بصورت کامل انعکاس دهد. هر افغانی از خود قصه و یا قصه هائی از رنج و قربانی هایش را برای گفتن دارد. آنها همچنان در باره عاملین آن رنج ها مثل نیروهای عسکری، ملیشیا ها، قوماندانان، و افراد مسلح (افغان و خارجی) هم داستان هائی دارند، آنها نیکه با یکدیگر به خاطر خواست هایشان، یعنی قدرت سیاسی، پول و انتقام می جنگیدند، بعضی از قربانیان به جنایتکاران تبدیل شدند، و بعضی از جنایتکاران هم درین دوره خشونت خود قربانی شدند، دوره مسلسلی که سرعت آن کم شده، اما تاحال ادامه دارد.»

در جمله اسناد مهم و سانسور شده یکی هم گزارش "ترسیم منازعه افغانستان" بود که از طرف کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان تهیه گردیده، و حاوی جزئیات نقض حقوق بشر در سه دهه اخیر و نام های ناقضین حقوق بشری بود. حکومت آقای کرزی بنا بر دلایل معلوم از نشر این گزارش جلوگیری کرد، و در نتیجه آن نه تنها ناقضین حقوق بشر در افغانستان افشا نشدند و مورد پیگرد قانونی قرار نگرفتند، بلکه خود را در انتخابات دوره های مختلف نیز کاندید کردند و حالا هم مثل سیزده سال گذشته تلاش دارند با وارد شدن در ارگانهای دولتی به غصب دارائی های عامه و شخصی، اختلاس، فساد اداری، قاچاق موادمخدر، و تخطی های حقوق بشر کماکان ادامه دهند.^{۱۹۶}»

^{۱۹۵} - Una Moore, the Pearls of Mapping Afghanistan Conflict, Oct 19, 2010-

^{۱۹۶} - داکتر زمانی، هفتم و هشتم ثور، افغان جرمن آنلاین، می ۲۰۱۴

تجاوز شوروی بر افغانستان، زمینه ساز رشد بنیادگرایی در منطقه:

با روی کار آمدن رژیم حزب دموکراتیک خلق، با شعارهای چپی ویر خورد خشونت بار با کارمندان تحصیل یافته در غرب و عناصر ملی غیر وابسته به آن حزب سبب فرار مغزها از کشور شد و با صدور فرمانهای ششم و هفتم و هشتم (بالترتیب:



بخشیدن رهن و گرو، تعیین شیربها یا مهرزن و اصلاحات ارضی، باعث عکس العمل فیودالان، زمینداران، خوانین و روحانیون گردید. رژیم این عکس العمل ها را نتیجه دخالت کشورهای همسایه می دانست و برای نجات "انقلاب" چشم کمک بسوی حامی ایدئولوژیک خود اتحاد شوروی داشت و در این راستا قرارداد دوستی هم با اتحاد شوروی به امضاء رساند.

تجاوز شوروی بر افغانستان ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹

کودتای ثور که قدرت دولتی را به

حزب دموکراتیک انتقال داده بود، نتوانست مرض مزمن اختلاف و خود خواهی رهبران آن را از میان ببرد، بلکه بزودی هریک از این رهبران بخون یکدیگر خود تشنه شدند. تره کی درصدد از میان بردن امین شد و امین در تلاش نابودی تره کی و کارمل در فکر نابودی هر دو افتاد. ۱۷ ماه بعد از کودتای ثور، امین، تره کی را از میان برداشت و سه ماه بعد از آن (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ = ۶ جدی ۱۳۵۸) کارمل از عقب یکصد هزار قشون سرخ (بعد از نابودی امین توسط کماندوهای شوروی)، از تاشکند وارد کابل گردید و برجای امین جلوس نمود.

اتحاد شوروی ظاهراً به بهانه نجات "انقلاب ثور" با ۱۲۰ هزار قشون خود بر افغانستان حمله نمود و ظرف یک هفته تمام نقاط سوق الجیشی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و ننگرهار و غیره جاها را در تصرف خود گرفت، اما هدف نهایی آن کشور ادغام نمودن افغانستان به عنوان ایالت شانزدهم در کشورشوراها بود. جنرال الکساندر مایوروف، سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان در ۱۹۸۱ - ۱۹۸۰، در کتاب خود "در پشت پرده های جنگ افغانستان" (ص ۴۲) می نویسد که: ژنرال اوستینوف،

وزیر دفاع شوروی از وی پرسیده بود: "آیا افغانستان به زودی به جمهوریت شانزدهم مبدل خواهد گردید یا نه؟" این اقدام اتحاد شوروی با قیام سرتا سری مردم افغانستان و عکس العمل هیجان آمیز بین المللی روبرو شد و رژیم تحت حمایت شوروی در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع امریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت، زیرا، تقریباً ۶۰ درصد نفت امریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند. جنگ مقاومت افغانها با بمباران شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات، تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد. علاوه بر پنج میلیون افغان بر اثر این بمبارانها به کشورهای ایران و پاکستان آواره شدند و بیش از یک و نیم میلیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهداً جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگهای چریکی (که فرساینده ترین جنگها در نیم قرن اخیر است) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. امریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ اهدافی داشتند. مثلاً: امریکا میخواست نه تنها شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشانند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد.

بدون تردید اگر مقاومت سرسختانه مردم پا برهنه ولی دلیر افغان بخاطر دفاع از ناموس وطن و معتقدات شان نمی بود، افغانستان به عنوان جمهوریت شانزدهم کشورشورها در می آمد، مخصوصاً که تلاش رهبران حزب دموکراتیک خلق در مرحله تکاملی انقلاب ثور در راستای سرسپردگی به سویتزم، عیار شده بود، مگر شورویها بر اثر جانبازی های مردم افغانستان به این آرزوی خود نرسیدند.

با اینکه افغانها ۱۴ سال در راه آزادی خود از چنگ شوروی و رژیم مورد حمایت آن رزمیدند، اما نه تنها مردم به آزادی نرسیدند و نظم و صلح در کشور شان تأمین نگشت، بلکه اشغال کابل بوسیله مجاهدین در پنجم ثور ۱۹۹۲، سبب هرج و مرج، قتل و

غارت، آتش سوزی و ویرانی، آدم ربائی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی مردم شد. برخورد های وحشتناک تنظیمی باعث مرگ ده ها هزارانسان از مردم بیگناه، تخریب کامل کابل، چور و چپاول دارائی های عمومی و فردی و دست درازی به مال و ناموس مردم و تعدد مراکز قدرت در پای تخت (کابل در زمان حکومت مجددی و ربائی به ده مرکز فرماندهی تقسیم شده بود) گردید.

بر اثر مداخلات مغرضانه کشورهای همسایه در امور افغانستان، تعصبات زبانی و مذهبی و قومی در افغانستان دامن زده شد و مردم را بجان هم انداخت. رهبران تنظیم های جهادی در افغانستان بدستور حامیان خارجی خود، تمام آثار باقیمانده از تهاجم شوروی را با خاک یک سان نمودند و بر مصیبت و بدبختی مردم افغانستان بیش از پیش افزودند. سر انجام از بطن این نا بسامانیها و خود سריها و بی کفایتی های تنظیم های جهادی، گروه متحجر طالبان با حمایت پاکستان در تبتانی با عربستان سعودی و سیاه، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

طالبان در آن زمان وظیفه داشتند تا ثبات را به افغانستان برگردانند و دروازه ها را برای کشیدن خطوط لوله های نفت و گاز از آسیای مرکزی به پاکستان باز کنند. مدعی اصلی مشارکت در احداث خط لوله نفت، یک ائتلاف امریکائی- سعودی، به نام «یونوکال» و شرکتهای نفتی «دلتا» بودند که قرارداد تعمیر دولوله نفت و گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان در واشنگتن امضاء کرده بودند.

(رابین رافایل) یک مقام بلند پایه امریکائی در وزارت خارجه آن کشور در همان زمان خاطر نشان ساخت: «مهمترین وظیفه طالبان عبارت بود از ایجاد امنیت برای راه ها و بطور بالقوه برای خطوط لوله نفت و گاز که کشور های آسیای میانه را به بازار های بین المللی وصل میکرد.»

گرچه امریکا طالبان را برسمیت نشناخت، اما روابط گرم کاری میان طالبان و شرکت یونوکال برقرار شد. طالبان پس از تسخیر قندهار در نومبر ۱۹۹۴ تا دسامبر ۲۰۰۱ میلادی مدت هفت سال بر بخش اعظم افغانستان (۹۰ درصد از خاک کشور) تسلط یافتند و گروه مخالف طالبان برهبری احمدشاه مسعود فقط بر بخش شمال شرقی کشوری یعنی فیض آباد و دره پنجشیر (۱۰ درصد از خاک کشور) تسلط داشت.

کوشش برای کنار گذاشتن و منزوی ساختن ایران، از طریق گسترش قدرت طالبان، نتیجه معکوس در برداشته است. ایران انتقام خود را از طالبان و امریکا از طریق دیگری گرفت. ایران با حمایت از ائتلاف ضد طالبان، وسرا زیر ساختن سیل پول و

وسایل جنگی به احمدشاه مسعود، تنورجنگ داخلی را در افغانستان شعله ورنگهداشت تا جایی که

۱- صاحبان کمپنی یونوکال از تأمین امنیت در افغانستان نا امید شدند و از طرح خود مبنی برکشیدن خطوط لوله های گاز و نفت از آسیای میانه به پاکستان از طریق افغانستان صرف نظرکردند.

۲- طالبان را که مبالغ هنگفتی از مدرک حفظ و ترانزیت گاز و نفت در افغانستان نصیب می شدند، محروم ساخت .

۳ - پاکستان را که از طالبان حمایت میکرد، از منافع سرشار نفت و گاز آسیای میانه که از افغانستان عبور میکرد و به پاکستان منتهی میشد، محروم نمود .

۴ - ضربه محکم و غیر مستقیم به امریکا این بود که امریکا وقتی دید طالبان قادر نیستند امنیت را برای کشیدن خطوط لوله گاز و نفت ترکمنستان تأمین کنند- و علاوه بر آن میلیاردی مغضوب عربستان ، اسامه بن لادن در مناطق تحت تسلط طالبان بصرمی برد- از پشتی بانی طالبان دست کشید.

اکنون هم ایران بطور جدی مصمم است تا به هر قیمتی که شده، نگذارد پروژه لوله های نفت و گاز ترکمنستان از افغانستان به پاکستان بگذرد، بلکه خود میخواهد تا ابتدا ذخایر گاز خود را و سپس گازونفت حوزه دریای خزر را به کمک کمپنی گاز پروم روسیه به پاکستان و هند صادر نماید .

پیامد تجاوز شوروی برافغانستان

یکی از پیامد های سوء تجاوز شوروی برافغانستان، تخریب زیربناهای اقتصادی ،چاق کردن تفرقه های قومی ،بمباردمان دهات و روستا و کشتار بی امان مردم ومهاجرت کتلوی افغانها از وطن شان، فقدان مصئونیت جانی ومالی وعدم استقراراتبات سیاسی درکشورما از سه دهه به اینسوست. پیامد دیگر این تجاوز نه تنها به قیمت به زمین خوردن اعتباربین المللی ابرقدرت شوروی تمام شد،بلکه باعث فروپاشی آن به پانزده کشور جداگانه گردید. پیامد خطرناک دیگراین تجاوز، همانا رشد افراط گرایی اسلامی در منطقه است.ظهور جمهوری اسلامی ایران از یکسو و رویکارآمدن ضیاء الحق رهبرنظامی اما سخت بنیادگرای پاکستان از سوی دیگر،بشدت منطقه را اسلامیزه ساخت.

احمد رشید ژورنالیست صاحب نظر پاکستانی اطلاعات پر اهمیتی در باره رشد افراط گرایی اسلامی به عنوان رزمندگان جهادی توضیح میکند و مینویسد: «ویلیام کیسی، رئیس اداره سیا، ابتکار پاکستان را در استخدام جوانان رادیکال اسلامی از سراسر جهان بخاطر اشتراک در جهاد علیه اتحاد شوروی تائید و حمایت کرد. دستگاه استخبارات نظامی پاکستان، آی اس آی، از سال ۱۹۸۲، موضوع سهیم ساختن افراطیون اسلامی را در نظر داشت و استخدام شانرا تشویق مینمود. در آن وقت هر بازیگر عمده صحنه جهاد برای قبول این نظردلایلی داشت. جنرال ضیاء پلان داشت اتحاد اسلامی را مستقر و محکم گرداند و پاکستان را در رهبری جهان اسلام قرار دهد و یک جبهه اسلامی مخالف را در آسیای میانه تشویق کند. واشنگتن خیال داشت که به جهان اسلام نشان دهد که تمام مسلمانان علیه اتحاد شوروی در کنار افغانستان از حمایت امریکابر خوردار هستند. میجنگند. سعودیها میخواستند که هم وهابیت را از این طریق ترویج و توسعه دهند و هم افراطیون و متعصبین و ناراضیان خود را از عربستان دور نگهدارد. هیچیک از این بازیکنان دوم این اندیشه نبودند که این رضاکاران افراطی با قبول آمدن به افغانستان از خود اجندا و پلان جداگانه دارند که در اخیر بغض، کینه و نفرت خود علیه اتحاد شوروی را بصد رژیم های خود در کشورهای شان و علیه امریکا، بکار خواهند برند.^{۱۹۷}»

این ژورنالیست آگاه، پیامد خطرناک تشویق افراطیون اسلامی را به جهاد با دقت دنبال کرده، مینویسد: «در بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲ در حدود ۳۵۰۰۰ نفر مسلمان افراطی از ۳۳ کشور اسلامی شرق میانه، شمال آفریقا، آسیای میانه و شرق دور، میزان اسلامیت خود را در کنار مجاهدین در زیر آتش جنگ ثابت کردند و غسل تمعید نمودند. ده ها هزار مسلمان افراطی خارجی دیگر به پاکستان روی آوردند و در صدها مدرسه جدید الاحداث در پاکستان و مناطق سرحدی که رژیم نظامی جنرال ضیاء آنها را تمویل میکرد، شامل شدند. بالاخره بیش از یکصد هزار رادیکال اسلامی زیر تاثیر جهاد، با پاکستان و افغانستان در تماس و ارتباط مستقیم قرار گرفتند. این رادیکالها در کمپهای نزدیک پشاور و در داخل افغانستان، برای بار اول با هم دیدند، یکجا درس خواندند، تربیه جمعی شدند و در کنار هم جنگیدند. آنها فرصت یافتند تا در باره نهضت های اسلامی در کشورهای همدیگر معلومات حاصل کنند و رابطه مفکوره وی و تاکتیکی که در آینده بکارشان آید، قایم کردند. کمپها در حقیقت برای شان حیثیت دانشگاه ها را پیدا نمود که

^{۱۹۷} - احمد رشید، طالبان، نفت و بازی بزرگ نودر آسیای میانه، ص ۱۹۱ - ۱۹۳

در آن افراط گرایی اسلامی را فراگیرند. هیچکدام از اداره های استخباراتی مربوطه و شامل در قضا یا نخواستند متوجه پی آمد و پس لگد تجمع هزاران افراطی اسلامی از تمامی کشورهای اسلامی باشند. امریکائی ها زمانی بیدار شدند و متوجه پی آمدتجمع این همه جنگاوران اسلامی تربیه شده در افغانستان گردیدند که مرکز تجارت جهانی در نیویارک در سال ۱۹۹۳، منفجر ساخته شد، و در آن شش نفر کشته و یک هزار دیگر مجروح گردیدند.... اکثریت تندروان اسلامی سوال میکردند که جهاد افغانی، ابر قدرت اتحاد شوروی را شکست داد، آیا نمی توانند ابر قدرت دیگر، امریکا و رژیم های کشورهای خود را نابود گردانند؟ امریکا سقوط اتحاد شوروی را ناکامی سیستم کمونیستی میداند، در صورتیکه اکثریت مسلمانان، آن شکست را پیروزی اسلام تلقی میدارند. برای رزمندگان اسلامی این نوع باور و طرز تلقی بسیار هیجان آور بود که مسلمانها در قرن هفتم و هشتم توانستند خود را به گوشه های دور جهان برسانند. این رزمندگان معتقد بودند که از این قربانیها و خون ریخته های نسل جوان و قبول شهادت، امت نو اسلامی به وجود می آید که سبب پیروزی های بیشتر میگردد.»^{۱۹۸}

به گفته احمد رشید در آن سالها (از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲) بیش از ۱۰۰ هزار اسلامگرای افراطی از طریق برنامه سیا بطور مستقیم یا غیر مستقیم با پاکستان و افغانستان مرتبط شدند. هدف سیا آن بود که آموزش های چریکی را با تعالیم اسلام در هم آمیزد و «چریکهای اسلامی» تولید کند. احمد رشید تخمین می زند که از آن میان حدود ۳۵ هزار مسلمان افراطی از ۴۳ کشور اسلامی در کنار مجاهدین افغانی جنگیدند.^{۱۹۹}

گروه خبرنگاران "لاس آنجلس تایمز" که پیامدهای جهاد افغانستان در "چهار قاره جهان" را بررسی کرده، به این نتیجه رسیده است که رهبران کلیدی تمام عملیات و حملات تروریستی، از نیویارک تا اسلام آباد، از فرانسه تا عربستان سعودی، از اسپانیا تا کینیا بدون استثنا در اردوگاه های "سیا" برای تعلیم داوطلبان شرکت در جهاد افغانستان آموزش دیده اند.

خلاصه نطفه ای که جهاد افغانستان بر ضد شوروی در بطن خود پرورش داد سرانجام از آن القاعده زانید.

در ماه می ۱۹۹۶ ربانی- مسعود از اسامه بن لادن رهبر القاعده دعوت کردند به

^{۱۹۸}-احمد رشید، همان اثر، صص ۱۹۱-۱۹۳

^{۱۹۹}-احمد رشید، همان، ص ۱۹۲

افغانستان بیاید و بنا برین دولت ربانی- مسعود به اسامه و سایر کدرهای رهبری القاعده پاسپورت های افغانی و حتی تذکره های افغانی ارسال کرده آنها را از سودان به افغانستان خواستند و در جلال آباد جابجا کردند. اسامه پس از جابجا شدن در افغانستان تمام کسانی را که آموزش دهشت افگنی دیده بودند و اکنون به نام «افغان» یاد می شدند، از مصر، سودان، یمن، تونس، اردن، مراکش، لبنان، عربستان، ایران، اندونیزیا، مالیزیا، هند و پاکستان و دیگر کشورها، فراخواند و به سازماندهی و رهبری شبکه دهشت افگنی "القاعده" پ رداخت.

به قول "یوسف بودانسکی" (مدیربررسی انجمن مطالعه نبردهای استراتژیک، و مشاور عالی مقام در وزارت دفاع امریکا و وزارت امورخارجہ آنکشور): «آی اس آی، و استخبارات ایران، زیربنای ساختار های دهشت افگنی را در ژور خوست در افغانستان ریختند. اینجا با سرعت به "بهشت" آموزش دهشت افگنی تروریستان تاجیکستان، چینیا، بوسنی هرزه گونین، فلسطین، فلپین، مولداویا، اوکراین و تاتاران بدل شد. سرنخ تمام این شبکه به دست خبره گان جنگی (آی. اس. آی) قرارداشت. از اینجا بود که مبارزان به سراسر جهان از "دهلیز" افغانستان گسیل می شدند. در کنفرانس تهران که در پایان سال ۱۹۹۶ دایرشد، "بن لادن" گوهر اندیشه و ایدیولوژی اش را با «اعلان جنگ با امریکا» ارائه داشت. حالا دیگر او در افغانستان بر "شاهنشاهی" دهشت افگنی فرمان میراند. آی. اس. آی. این شاهنشاهی را تغذیه میکرد. از هیمنجا "چریکان اسلامی" را راهی کشمیر میساختند.^{۲۰۰}

تداوم بی ثباتی اوضاع سیاسی در افغانستان، شماری از مقامات امریکارا به تجدید نظر در داوری شان کشاند: آنها پشتیبانی از طالبان و پروژه انتقال گاز از آسیای میانه از طریق افغانستان را یک اشتباه سیاسی تلقی کردند. از جمله آقای ستروپ تالبوت، معاون وزیرخارجہ امریکا به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۹۷ چنین هوشدار داد: «امکان زیاد وجود دارد که این منطقه به پرورشگاه تروریستها، گهواره بنیادگرانی سیاسی - مذهبی و صحنه یک جنگ بزرگ مبدال شود.^{۲۰۱}»

پیش بینی این مقام امریکانی بزودی به حقیقت پیوست، زیرا با استقرار بن لادن در افغانستان برای تربیه و آموزش شبکه القاعده در منطقه خوست و منطقه کاتال درونته مراکزی ایجاد گردید. چون بن لادن هیچگاهی دشمنی خود را از حضور امریکا در عربستان سعودی پنهان نمیکرد، بنا برین بن لادن در سال ۱۹۹۷ با دوانفجار برسفارت

^{۲۰۰} نشریه روشنی، شماره ۱۵، ص ۱۵

^{۲۰۱} نشریه آینده، شماره ۱۰ - ص ۹

های امریکا در کینیا و تانزانیا ضربات محکمی بر منافع امریکا وارد نمود. امریکا دست بن لادن را در پشت این انفجار می دید و از حکومت طالبان خواستار تسلیم دادن بن لادن شدند، اما طالبان از امریکا سند خواستند و حاضر به تحویل دادن بن لادن نگردیدند. امریکا طالبان را مورد تحریم قرارداد و برای سر بن لادن جایزه ۲۵ هزار دلری گذاشت. حادثه ۱۱ سپتامبر در نیویورک و واشنگتن سبب گردید تا امریکا با همیاری ۴۴ کشور جهان به افغانستان هجوم آورد و جنگ علیه بن لادن و شبکه تروریستی القاعده و افرطیون طالبان را که حامی بن لادن شمرده میشوند، به پیش ببرد. با آنکه رژیم طالبان در افغانستان سقوط داده شدند، اما جنگ طالبان با نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا با گذشت هفت سال، و کاربرد انواع مختلف جنگ افزارهای مدرن در کشور ما ابعاد پیچیده تری بخود گرفته است و بتدریج دامنه اش از افغانستان به پاکستان و در این اواخر به هند نیز گسترش یافته است.

ناگفته پیداست که پاکستان حامی درجه اول افراطگرایی و یکی از کانون های پرورش بنیادگرایی و تروریستی در منطقه است. همین اکنون بیش از ۳۰ هزار مدرسه دینی در پاکستان وجود دارد که در آنها در پهلوی تدریس مسایل مذهبی، به شاگردان شیوه های بکارگیری سلاحهای تروریستی آموزش داده می شود، طالبان نیز دست پروردگان و تربیت دیدگان مدارس دیوبندی پاکستان اند.

همین اکنون مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان به حیث لانه و پرورشگاه بنیادگرایی و تروریسم محل ستر و اختفای تروریستان القاعده و طالبان و سایر گروه های بنیاد گرای اسلامی است. هر روز و هر هفته عملیات گروه های افراطی بیت الله مسعود و مولوی فضل الله در وزیرستان جنوبی و دره سوات تلفات سنگین انسانی و مالی بردولت آن کشور وارد میکند. تلویزیون آریانا از کابل شام ۲۵ دسمبر گزارش داد که طالبان در دره سوات پاکستان تا کنون ۱۲۰ مکتب را انفجار داده اند و دختران را از رفتن به مدرسه ممنوع کرده اند و گفته اند که بعد از این در دره سوات شریعت اسلامی تطبیق میگردد و هیچکس حق ندارد تلویزیون ببیند یا موسیقی بشنود و ریش خود را اصلاح نماید.

قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت العلمای پاکستان و ژنرال حمیدگل رئیس پیشین سازمان جاسوسی ارتش پاکستان با حکمتیار و ملا عمر رهبر پیشین طالبان، بیت الله مسعود رهبر تحریک طالبان پاکستان در وزیرستان جنوبی، و مولوی فضل الله رهبر گروه دیگر طالبان در دره سوات و منگل باغ رهبر لشکر اسلام در کرم ایجنسی، همگی در مناطق قبایل آزاد پاکستان

مصروف توطئه و تبلیغ علیه دولت افغانستان و نیرو های بین المللی برهبری امریکا اند. اما حکومت پاکستان با دروغ و ترفند خود را هم پیمان امریکا در نبرد علیه تروریسم به حساب می آورد و از امریکا پول و امتیاز میگیرد.

تروریستان لشکر طیبه و گروه افراطی جماعت الدعوة پاکستان در کشمیر همواره مشغول عملیات تخریب کارانه علیه هند استند و از جانب سازمان استخبارات نظامی آنکشور (ISI) کمک لوژیستیکی میگردند. عملیات تروریستی اخیرماه نومبر لشکر طیبه پاکستان در شهر بمبئی هند و منجمله در هوتل تاج محل در مدت چهارروز نه تنها جان ۱۷۱ نفر را گرفت و بیش از ۳۰۰ تن را مجروح ساخت، بلکه با وجود انکار پاکستان از دست داشتن در این عملیات تروریستی سرانجام یکی از دستگیرشدگان اعتراف نمود که که گروه لشکر طیبه با حمایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان طراح و مجری این دهشت افگنی بوده اند. این عملیات وحشیانه که اعتراض شدید مردم هند را نسبت به نیروهای امنیتی آنکشور در پی داشت، تشنج میان هند و پاکستان را تا لبه پرتگاه یک جنگ تمام عیار ذروی محتمل ساخته است. بر اثر فشار امریکابر پاکستان، آن کشور مجبورگردید تا بر مراکز پرورش لشکر طیبه حمله ببرد و تعدادی از رهبران این سازمان افراطی اسلامی را دستگیر کند. هند نام ۲۰ تن از رهبران شبکه های افراطی اسلامی را به پاکستان ارائه کرده تا آنها را دستگیر نموده به هند تحویل دهد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز لشکر طیبه و گروه افراطی جماعت الدعوة وابسته به لشکر طیبه را، در لست تروریستان شامل نموده و از پاکستان خواسته است فعالیتهای این گروه هارا نیز غیر قانونی اعلام کرده به دستگیری رهبران شان بپردازد. پاکستان ظاهرا امر مسدود ساختن کمپ های لشکر طیبه و جماعت الدعوة را داده است.

خلاصه تجاوز شوروی بر افغانستان، پیامد بس ناگوار بر کل منطقه و حتی جهان داشته است و تمام مصیبت ها و بدبختی های که دامنگیر کشور ما و کشورهای منطقه و حتی بیرون از منطقه شده، از اثر تجاوز شوروی بر کشور ما نشأت کرده است و این پیامدها، آن سخن داهیانه علامه اقبال لاهوری را به خاطر تداعی میکند که ۶۰ - ۷۰ سال قبل گفته بود:

آسیا یک پیکر آب و گل است	ملت افغان در آن پیکر دل است
از فساد او فساد آسیا	از گشاد او گشاد آسیا

بلی همانطور که تاریخ ثابت ساخته، از ثبات افغانستان، همه آسیا در امن و ثبات بسر میبرد و از بی ثباتی و فساد نا امنی در افغانستان، همه کشورهای آسیای میانه و حتی کشورهای دور تر روسیه و چین نیز به اشوب و فساد کشانده خواهند شد.

تجاوز شوروی بر افغانستان و رشد بنیادگرایی :

دهه تجاوز شوروی بر افغانستان (از دسمبر ۱۹۷۹ تا فبروری ۱۹۸۹) و جهاد برضد آن کشور، دهه اوج بنیاد گرایی در سراسر منطقه و به خصوص در میان قبایل پشتون در دوسوی خط دیورند است. جنرال ضیا الحق جهاد در افغانستان را به مثابه بخشی از اولویت های رژیمش انکشاف داد. وی که میخواست به رژیمش مشروعیت ببخشد، با حمایت اسلام گرایی مناطق مرزی را به مرکز پرورش افراطیون اسلامی مبدل نمود. نه تنها رژیم نظامی ضیاء این روند را حمایت کرد، بلکه امریکا نیز برای انتقام کشی از اتحاد شوروی، بسیار زیاد به بنیادگرایی بها داد و آنرا تقویت نمود.

پرویز هودبهبوی استاد فیزیک در پوهنتون قائد اعظم در اسلام آباد، مینویسد: "انتلاف دولت با اسلام و بنیاد گرایان سابقه ای نیم قرنه دارد و اساساً از بدو استقلال و به ویژه بعد از کودتای ایوب خان به عنوان اهرمی در خدمت تحکیم قدرت، حفظ توازن قوا با هند و نیز حفظ پاکستان در [برابردعای افغانستان] مورد استفاده قرار میگرفت. اما در دوره جنگ با اشغال شوروی این روند یک جهت جنون آمیز به خود گرفت. بنا بر یکی از تحلیل های نشریه اکونومیست سنت فراموش شده جهاد بعد از قرن ها به همت امریکا در پاکستان و در خدمت جنگ جهادی در افغانستان دوباره به عرصه زندگی بازگشت. امریکا از بالا و پائین با چنان فشاری اسلام را به این جامعه تزریق کرد که از هیچ پیامبری ساخته نبود. اسلامی کردن جامعه پاکستان به امری که امروز همه میدانند، یعنی تقویت تعدادی گروه جهادی و استفاده از بن لادن ها در جنگ با شوروی منحصر نبود. سیاست امریکا، دولت و جامعه مدنی را در پاکستان جهادی کرد."^{۲۰۲}

به تشویق سیا، اسلام گرایان افراطی نه فقط از کشورهای اسلامی مانند الجزایر، عربستان سعودی، مصر و اندونزیا، بلکه از میان جوامع مسلمان خود ایالات متحده و بریتانیا روانه اردوگاه های نظامی در پاکستان شدند. یکی از نمونه های معروف این اسلام گرایان شیخ عبدالله اعظم است که در سالهای ۱۹۸۰ نقش بسیار اساسی در به راه انداختن جهاد آمریکایی در جهان اسلام را بازی کرد. لورنس رایت در مجله نیویورکر در

^{۲۰۲} - <http://www.roshangari.net/>

باره او چنین می نویسد: «شیخ عبدالله اعظم، روحانی فلسطینی، دارنده دکترا در حقوق اسلامی از پوهنتون الازهر قاهره است. او برای تدریس به پوهنتون سلطان عبدالعزیز در جده رفت و در آنجا اسامه بن لادن یکی از دانشجویان او بود.» اعظم تحت حمایت سیا به سراسر جهان سفر می کرد، در تلویزیون عربستان سعودی و در گردهمایی ها و تظاهراتی که در ایالات متحده برگزار می شد، حضور می یافت.

در آن سالها، شیخ اعظم یکی از دارایی های سیا و نماد و تبلور جهادگران مورد علاقه آمریکا بود. پیام اعظم روشن بود: شرکت در جهاد نه فقط یک وظیفه سیاسی بلکه یک وظیفه مذهبی است. هدف از جهاد تنها کشتن دشمن (در آن زمان روسها) نبوده بلکه دعوت به «شهادت» نیز هست. فرمول شیخ اعظم برای جهاد ساده بود: «فقط جهاد و تفنگ، نه مذاکره، نه کنفرانس و نه گفتگو» و این همان هدفی بود که دولت ریگن و سازمان های اطلاعاتی آمریکا و پاکستان در ارتباط با حضور نیروهای شوروی در افغانستان دنبال می کردند.

در آموغ نزدیک به صد سال از آخرین جهاد مسلحانه در جهان اسلام می گذشت. اما سیا مصمم بود برای رسیدن به هدف خود در افغانستان، در دوران جدید یک جهاد مسلحانه راه بیاندازد. در تاریخ اسلام چهار جهاد مسلحانه بمتابجه جنگ عادلانه در برابر متجاوزین و اشغالگران (مسلمان یا کافر) وجود دارد: اول، جهاد علیه متجاوزین صلیبی در قرن دوازدهم میلادی و به رهبری صلاح الدین ایوبی (جهاد علیه غیر مسلمانان اشغالگر)؛ دوم، جهاد مسلحانه صوفیان علیه اریستوکراسی تاجران برده در غرب آفریقا در قرن هفدهم میلادی (جهاد علیه مسلمانان ستمگر)؛ سوم جهاد وهایی علیه استعمارگران عثمانی در شبه جزیره عربستان در قرن هجدهم میلادی (جهاد علیه مسلمانان اشغالگر)؛ و چهار، مبارزات ضد استعماری مهدی در سودان علیه قدرتهای عثمانی-مصر و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی (جهاد علیه اشغالگران مسلمان و غیر مسلمان).

هدف اول ایالات متحده از براه انداختن جهاد افغانستان این بود که یک میلیارد مسلمان جهان را در یک جنگ مقدس علیه اتحاد شوروی متحد کند. هدف دوم آمریکا دامن زدن به اختلاف بین شیعه و سنی و از آن طریق مقابله با نفوذ اسلام سیاسی و انقلابی بود. ویلیام کیسی رئیس سیا در سال ۱۹۸۶ هدایت جهاد افغانستان را به دست گرفت. گام اول سیا متقاعد کردن کنگره آمریکا به سرعت بخشیدن به دخالت آمریکا در افغانستان از طریق اعزام مشاوران نظامی به میان مجاهدین و دادن راکتھای ضدھوایی ستینگر به آنها بود. گام دوم گسترش جنگ چریکی به درون جمهوریتهای تاجیکستان و

از پاکستان اتحاد شوروی بود که تنها بعد از تهدید شوروی به حملات تلافی جویانه بدرون خاک پاکستان، سیا این بخش از نقشه خود را رها کرد. گام سوم بسیج و جلب افراطیون اسلام گرا از سراسر جهان و آموزش آنها در پاکستان برای جنگیدن در کنار مجاهدین بود.

...قبل از جهاد افغانستان، بخش خارج از حکومت راست افراطی اسلامگرا از نظر اجتماعی و تشکیلاتی عملاً منزوی و ناتوان بود، و در یک بن بست تاریخی بسر می برد، نه از امکان جلب حمایت عمومی برخوردار بود، نه می توانست به منابع مادی لازم برای فعالیت های مورد نظر خود دست یابد. دولت ریگان راست افراطی اسلامگرا را از این بن بست تاریخی نجات داد. جهاد آمریکایی در عمل با ایجاد زیرساخت مادی ترور و با استفاده از نمادهای اسلامی برای رسوخ به شبکه ها و جوامع اسلامی، موجب خصوصی سازی خشونت در سطح گسترده ای شد.

نقش مدارس مذهبی در رشددهشت افگنی:

دیلیپ هیرو، روزنامه نگار هندی که در لندن زندگی می کند در باره مواد درسی مدارس مذهبی که جهادگران ... در آن تعلیم می دیدند چنین گزارش می دهد: «تم های غالب این بود که اسلام یک ایدئولوژی اجتماعی-سیاسی کامل است، اینکه اسلام از طرف سربازان بی خدای شوروی مورد تجاوز قرار گرفته است، و اینکه مردم مسلمان افغانستان می توانند با سرنگون کردن رژیم چپگرای افغانستان استقلال خود را بدست آورند.» مدارس مذهبی پاکستان نه فقط درهای خود را بروی اسلامگرایان افراطی سراسر جهان گشودند، بلکه این موضوع را آموزش می دادند که انقلاب اسلامی در افغانستان پیش درآمدی بر انقلاب های اسلامی در کشورهایی که اکثریت جمعیت آنها مسلمانان هستند خواهد شد (بویژه جمهوری های مسلمان اتحاد شوروی). در اواخر سالهای ۱۹۸۰، مدارس عمده دیوبندی پاکستان «منحصراً داوطلبان افراطی از آسیای مرکزی را می پذیرفتند و به آنها آموزش رایگان و کمک هزینه تحصیلی می دادند.» طالبان از میان این طلبه ها سربرآوردند.

پرویز هودبھوی ضمن گزارشی در باره برخی از کتب درسی مورد استفاده مدارس تحت کنترل "مرکز آموزشی افغانستان" می گوید: سیا از طریق «یو اس اید» (سرویس ایالات متحده برای توسعه بین المللی) قرارداد پنجاه میلیون دلری انتشار کتب درسی مورد نظر خود را به انتشارات پوهنتون نبراسکا واگذار کرد. استفاده از این

کتابها بطور رسمی در سال ۱۹۸۶ شروع شد. یکی از مسائل کتاب ریاضیات سال سوم می پرسد: «یک گروه از مجاهدین به ۵۰ سرباز روسی حمله می کنند. در آن حمله ۲۰ سرباز روسی کشته می شوند. چند نفر روسی فرار می کنند؟» کتاب ریاضیات سال چهارم از اینهم بیشتر رفته و مسائل ریاضی را برای نوآموزان مهاجر افغانی و پاکستانی چنین طرح می کند: «سرعت یک گلوله کلاشینکوف ۸۰۰ متر در ثانیه است. اگر یک روسی در فاصله ۳۲۰۰ متری از یک مجاهد باشد، و آن مجاهد سر روسی را هدف قرار دهد، حساب کنید چند ثانیه طول خواهد کشید تا گلوله به پیشانی روسی اصابت کند.» این برنامه رسماً در سال ۱۹۹۴ خاتمه یافت اما «کتاب های درسی چاپ آمریکا، که کودکان افغانی را تشویق می کرد چشمان دشمنان شان را از حدقه درآورند و یا گوش و پای آنها را قطع کنند، هنوز هم بطور وسیع در افغانستان و پاکستان در شکل اولیه شان وجود دارند.»

مربیان این مدارس (دولتی و خصوصی) به دو گروه مجاهدین افغانی و جهادگران غیر افغانی تقسیم می شدند. دگروال یوسف، که بمدت چهار سال سرپرستی بخش افغانستان سازمان اطلاعاتی پاکستان را عهده دار بود می گوید: «طی چهار سال من، حدود ۸۰ هزار مجاهد آموزش دیدند.»

احمد رشید تخمین می زند که حدود ۳۵ هزار مسلمان افراطی از ۴۳ کشور اسلامی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ در کنار مجاهدین افغانی جنگیدند. خروج نیروهای شوروی موجب متوقف شدن فعالیت این مدارس نشد. بین خروج نیروهای شوروی در فبروری ۱۹۸۹ تا سقوط دولت نجیب الله در اپریل ۱۹۹۲ حداقل ۲۵۰۰ داوطلب خارجی دیگر در این مراکز آموزش نظامی دیدند. به گفته احمد رشید در آن سالها بیش از ۱۰۰ هزار اسلامگرای افراطی از طریق برنامه سیا بطور مستقیم یا غیر مستقیم با پاکستان و افغانستان مرتبط شدند. آنچه که به شرایط امروز پاکستان مربوط می شود این است که اکثر فارغ التحصیلان این مدارس برای شرکت در رقابت های سیاسی پاکستان تربیت می شدند. هدف سیا آن بود که آموزش های چریکی را با تعالیم اسلام در هم آمیزد و «چریکهای اسلامی» تولید کند. به نظر طارق علی ۲۵۰۰ مدرسه سالانه حدود ۲۲۵ هزار فارغ التحصیل تحویل جامعه می دادند، فارغ التحصیلانی که الفبای زبان های اردو و دری را چنین یاد گرفته بودند: «ت» یعنی توپ، «کاف» یعنی کلاشینکوف، «خ» یعنی خون و «جیم» یعنی جهاد.

گروه خبرنگاران «لاس آنجلس تایمز» که پیامدهای جهاد افغانستان در «چهار قاره» جهان را بررسی کرده به این نتیجه رسیده است که رهبران کلیدی تمام عملیات و

حملات تروریستی، از نیویارک تا اسلام آباد، از فرانسه تا عربستان سعودی، از اسپانیا تا کنیا بدون استثنا در اردوگاه های سیا برای تعلیم داوطلبان شرکت در جهاد افغانستان آموزش دیده اند. جنرال جی. اچ. بینفورد پری، در برابر «کمیتة نیروهای مسلح سنا» آنکشور که انفجار طهران عربستان را بررسی می کرد انفجاری که موجب کشته شدن ۱۹ نظامی آمریکایی و زخمی شدن ۲۵۰ نفر دیگر شد. در تایید این واقعیت گفت: «اخیراً ما شاهد رشد گروه های فرا- ملی بوده ایم که از افراط گرایان اسلامی متعصبی تشکیل می شوند که اکثر آنها در افغانستان جنگیدند و اکنون با هدف تاسیس رژیم های بنیادگرای ضد- غرب از طریق بی ثبات کردن دولت های سنتی و حمله به هدفهای آمریکایی و غربی، به کشورهای دیگر رفته اند.» دیگران، مانند مهفود بنون، جامعه شناس الجزایری، که با خبرنگار «لاس آنجلس تایمز» در الجزیره مصاحبه کرده است، خیلی رک و راست حقیقت را گفته اند: «خود شما این هیولا را آفریدید! شانزده هزار عربی که در افغانستان آموزش دادید، یک ماشین قتل و کشتار بود که اکنون خود شما را هدف قرار داده است.»

آسیب واقعی که سیا وارد کرد این بود که علاوه بر تأمین پول و اسلحه اسلامگرایان افراطی، اطلاعات برای تولید و گسترش خشونت را خصوصی کرد. این کار از طریق ایجاد میلیشاهای خصوصی که قادر به ایجاد ترور و دهشت بودند، صورت گرفت.

کوهلی خاطر نشان می کند که تعلیمات سیا در اردوگاه ها و پایگاه های ایالات متحده از شیوه های رسوخ برای آزاد کردن زندانی یا اسلحه از پشت خطوط دشمن تا ۶۰ «شیوه مرگبار» را در برمی گرفت. مهارت هایی که به داوطلبان منتقل می شد شامل استفاده از «چاشنی های بمب، بمب ها و مواد منفجره ساعتدار، سلاح های خودکار با مهمات ضدتانک، دستگاه های به کاراندازی مین و بمب از راه دور می شد.» سیا به این مهارت ها شیوه های بومی خاص افغانستان مانند بریدن سر و قطع اعضای بدن را اضافه کرد.^{۲۰۳}

افغانستان معبر القاعده به آسیای میانه:

به نظرتحلیلگران آسیای میانه با منابع عظیم انرژی، چشمان بسیاری از دولتمردان طماع و توسعه طلب منطقه و جهان را به سوی خود جلب کرده است.

^{۲۰۳} - آرشیف مقالات سایت آرینی، مقاله مروری بر روابط پیچیده افغانستان و پاکستان

در سطح منطقه کشورهایمانند هند، پاکستان، عربستان و ترکیه و در سطح فرا منطقه ای امریکا، انگلیس، روسیه و برخی کشورهای دیگر تلاش می کنند تا در جریان یک رقابت تند سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی نفوذ و قدرت بیشتری بر حوزه های نفت و گاز این منطقه مهم و استراتژیک داشته باشند. اگرچه این منطقه، جزو حوزه نفوذ سنتی روسیه محسوب می شود ولی در سالهای اخیر کشورهایمانند امریکا، عربستان و ترکیه به طور عمده از کانال تجارت و داد و ستدهای اقتصادی جایگاه مهمی را در برخی از جمهوری های پنج گانه آسیای میانه کسب کرده اند.

خطر فوق در برابر خطر دیگری که این منطقه را تهدید می کند ناچیز است و در حقیقت بزرگترین خطری که در حال حاضر امنیت دولت های حاکم بر آسیای میانه به ویژه ازبکستان و تاجیکستان را تهدید می کند خطر القاعده و تروریسم برخاسته از پاکستان است که با تبدیل کردن افغانستان به صحنه جنگ و نبرد، اکنون گروه های مسلح وابسته به این شبکه خود را در نزدیکی مرزهای جنوبی این دو جمهوری در شمال شرق افغانستان رسانیده اند.

اگرچه کشورهای آسیای میانه برای حفظ امنیت جمعی خود، از یکسو با روسیه پیمان های مشترک نظامی و سیاسی منعقد کرده اند و از جانب دیگر در پیمان شانگهای نیز عضویت دارند با این حال احتمال نفوذ گروه های مسلح طالبان و القاعده از طریق خاک افغانستان به این جمهوری ها، خواب را از چشمان دولتمردان آسیای میانه ربوده است. این درحالی است که جمهوری فدراتیف روسیه نیز به شدت نگران گسترش موج تروریسم در داخل قلمرو روسیه از طریق چین و آسیای میانه است، یعنی از منطقه ای که دروازه جنوبی روسیه و نقطه آسیب پذیر آن محسوب می شود.

بعد از اوج گرفتن نبردها در مناطق قبایلی پاکستان و پس از آن که روسیه و جمهوری های ازبکستان و تاجیکستان اجازه ترانزیت کاروان های حامل وسایل نظامی و لوژیستیکی ناتو را از طریق روسیه و آسیای میانه به افغانستان صادر کردند گروه های مسلح چینی، ازبکستانی و تاجیکستانی که در قالب تشکیلات شبکه القاعده در مناطق قبایلی پاکستان و جنوب افغانستان مستقر بودند به تدریج از طریق ولایات غزنی، لوگر و کاپیسا و همچنین از راه ولایت نورستان خود را به ولایت شمالی قندز رسانیده و در نواحی چاردره، علی آباد، خان آباد و در امتداد جاده قندز - بغلان و قندز - تخار جای گرفتند.

طبق اظهارات شاهدان عینی، گروه های مسلح چینی، ازبکستانی و تاجیکستانی که قیادت و رهبری آن ها را "ظاهر یولداش" به عهده دارد در ۷۰ درصد مناطق ولایت

قندز و حتی در پنج کیلومتری مرکز این ولایت حضور مسلحانه دارند. این گروهها با حمایت طالبان محلی، کم کم دامنه فعالیت خود را ابتدا در ولایت بغلان و سپس در ولایت تخار گسترش دادند. تخار و قندز، پاشنه آشیل جمهوری کم جمعیت و ضعیف تاجیکستان هستند زیرا تنها یک رودخانه، مرز مشترک تاجیکستان با این دو ولایت شمال شرقی افغانستان را تشکیل می دهد.

خطر مهمتری که جمهوری های ازبکستان و تاجیکستان را تهدید می کند حضور تعداد بیشمار هواداران گروه های وابسته به شبکه القاعده در داخل این کشورها است. "حزب التحریر" که از سوی برخی گروه های عربستان سعودی و سایر شیخ نشین های عرب تغذیه و حمایت می شود در این کشورها هواداران ویژه ای دارد.

مبارزه برای سرنگون ساختن رژیم های حاکم بر آسیای میانه و ایجاد امارت های وابسته به عربستان سعودی مهمترین هدف مبارزین حزب التحریر در این منطقه است. شاخه فعال تر وابسته به شبکه القاعده در آسیای میانه، حرکت اسلامی به رهبری طاهر یولداش ازبکستانی است که از نزدیکان اسامه بن لادن و ایمن الظواهری و فرد مورد اعتماد آنها در کل منطقه آسیای میانه است. اعضای حرکت اسلامی که در افغانستان نیز در کنار طالبان علیه دولت افغانستان و نیروهای ناتو می جنگند تلاش دارند تا از طریق مرزهای شمالی افغانستان خود را به تاجیکستان و ازبکستان برسانند. حرکت اسلامی طاهر یولداش نیز مانند حزب التحریر در داخل قلمرو آسیای میانه هزاران هوادار بالقوه دارد اما به دلیل سرکوب های خونین و نظام استبدادی حاکم بر ازبکستان، هواداران این حزب بعد از واقعه "اندي جان" تا هنوز نتوانسته اند فعالیت های چشمگیر نظامی داشته باشند.

در جمهوری تاجیکستان نیز یک شاخه از حزب نهضت اسلامی، به شدت طرفدار شبکه القاعده و استقرار نظام طالبانی در این کشور از طریق نیروهای نظامی است. اعضای فعال تر و جنگجویان مسلح این سه حزب سیاسی و ایدئولوژیک آسیای میانه در حال حاضر در افغانستان، کشمیر و مناطق قبایلی پاکستان مشغول فعالیت های نظامی و مسلحانه هستند اما در عین حال هسته های پنهان این گروهها در داخل جمهوری های ازبکستان و تاجیکستان به فعالیت های سری و مخفیانه مشغول هستند. حضور گسترده نیروهای ارتش روسیه در مرزهای تاجیکستان با افغانستان از یک سو، و موجودیت نظام خشن و سرکوب گر در ازبکستان از جانب دیگر باعث شده است که جنگجویان چینی، ازبکستانی و تاجیکستانی به عنوان پیش مرگان شبکه تروریستی القاعده نتوانند در این جمهوری ها نفوذ کنند. با این حال پیشروی به سمت آسیای میانه از طریق افغانستان

جزو اهداف اصلی و استراتژیک سازمان القاعده در این منطقه از جهان است و این دقیقاً همان چیزی است که مسکو را وادار کرده است تا برای مبارزه با طالبان و القاعده در افغانستان به رگم میل باطنی خود با ایالات متحده و ناتو همکاری کند.

نگاهی کلی بر خصلت و کرکتر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، یک حزب چپگرای وابسته به شوروی و پیرو اندیشه‌های مارکسیزم-لنینیسم بود. به همین دلیل از همان آغاز فعالیت سیاسی خود با مخالفت‌های احزاب محافظه کار دست راستی و نیز با مخالفت حزب تندرو دست چپی دیگر موسوم به «حزب دموکراتیک نوین» معروف به «شعله جاوید» (پیر و خط فکری مانو) روبرو گردید.

حزب از لحاظ ترکیب خود مشتمل بر عناصر دهاتی و شهری و به کلام دیگر عمدتاً مرکب از پشتونها و تاجیک‌ها و برخی اقلیت‌های دیگر بود. و در حالیکه هر دو عنصر پیرو یک ایدیولوژی و یک منبع الهام و مشوره‌گیری بودند، اما دارای خصلت متضاد شهری و دهاتی بود. تضاد میان عناصر دهاتی حزب که خاستگاه‌شان روستاهای اطراف و بیشتر منسوب به ملیت پشتون بودند، با عناصر شهری که عمدتاً خاستگاه‌شان شهر کابل و مراکز ولایات بود و از موقعیت اجتماعی ممتازتری برخوردار بودند، چنین مینماید که یک امر کاملاً طبیعی بود.

و از همین جهت هنگام انشعاب، اکثریت روشنفکران شهری و فارسی زبان در جناح «پرچم» تحت رهبری ببرک کارمل و روشنفکران اطرافی، فرزندان روستائیان بی‌زرق و برق، در «جناح خلق» تحت رهبری نور محمد تره‌کی، که خود از روستازادگان گمنام اطراف غزنی و منسوب به ملیت پشتون بود، تشکل کردند.

در دوران انشعاب و دوپارگی حزب، هر یک از جناح‌ها، خود را حزب واقعی وانمود میکرد و طرف مقابل را متهم به خیانت و جاسوسی به دستگاه اطلاعاتی امریکا مینمود. و با وارد کردن اتهامات راست و غلط به رهبری جناح مقابل خود، دره‌ای از تنفر و بدبینی میان همدیگر ایجاد نمودند. تا آنجا که جناح پرچم، علامه مخصوصی برای تحقیر و توهین منسوبین جناح خلق وضع کرده بود. بدین معنی که، هرگاه یک نفر «خلق» از دور یا نزدیک پیدایش میشد، پرچمی‌ها به همدیگر علامه «نعل اسب یا حیوان باربر» را با دست وانمود میکردند و بسرعت موضوع سخن خود را تغییر میدادند، البته خلقی‌ها نیز بین خود پرچمی‌ها را «پرچمی» (پرحیله) مینامیدند. ولی روی

سیاست، هر دو جناح همدیگر خود را در آغوش می‌کشیدند و روی همدیگر را بوسه می‌زدند و به همدیگر «رفیق» خطاب میکردند. افزون بر این، جناح پرچم در مجموع به مسامحه کاری، مدارا، برخورد خوش با مردم و جناح خلق در مجموع به برخورد بی تکلف و تا حدی خشک، و عدم پنهان‌کاری و صداقت شهرت داشتند.

پس از قدرت یا بی حزب و هجوم شوروی بر افغانستان، شوروی پرستی و شوروی خواهی تا مرز برادری و وطن‌پرستی تبلیغ و ترویج میشد و حصول رضایت و بدست آوردن دل مشاورین شوروی وظیفه اساسی و دهلیز عمده پیشرفت و ارتقا به مقامات پر درآمد دولتی و ابقا در آن مقام برای یک عضو حزب بشمار میرفت و در این جهت رقابت‌ها میان اعضای ارشد هر یک از جناح‌های حزب در جریان بود.

از نظر برخی از رهبران حزب، رسیدن به پایه «انسان شوروی» (به منزله انسان سرمد و متکامل و عالی در روی کره زمین) هدف غایی حزب وانمود میشد. به همین جهت شوروی خواهی و «سوتیزم» تا مرز برادری و خون شریکی، بشدت تبلیغ میگردید و تساهل در ابراز احساسات شوروی‌خواهی، بمعنی خیانت به حزب و خیانت بوطن تلقی میشد. لهذا بی جهت نبود که در میان اعضای ارشد حزب، برای اثبات شوروی‌خواهی رقابت تنگاتنگ در جریان بود و هر یک تلاش داشت تا از راه پیشکش نمودن رشوه‌های بزرگ و تحفه‌های گرانبها و ترتیب میهمانی‌های مجلل و شب نشینی‌های رنگین، برای مشاورین شوروی، برای خود اعتبار کسب کنند و در مقامات بلند و پر درآمد دولتی ارتقاء نمایند یا بقای خود را تضمین نمایند.

حزب با همه «دریادلی» (استقبال از تهاجم شوروی که به بر بادی مردم و ویرانی کشور انجامید)، یک عیب کوچک(?) هم داشت که هرگز حاضر نبود به مخالفین سیاسی و یا مخالفین عقیدتی و ایدیولوژیک خود مانند «شعله‌نی‌ها» (حزب پیرو خط پکن) و «اخوانی‌ها» (نهضت اسلامی یا اسلام‌گرایان) و «افغان ملتی‌ها» (هواخواهان افغانستان مستقل و متحد) و «ستمی‌ها» (حرکت ستم ملی) مجال نفس کشیدن و ابراز وجود بدهد. حتی به آنهایی که عضویت هیچ جریان سیاسی مخالفی را هم نداشتند، اجازه نمیداد، در مورد شیوه کار و سیاست کدري حزب و یا شیوه برخورد اعضای آن با مردم و قوانین جاری کشور ابراز نظر کنند. و اگر کسی از روی خیره‌سری چنین کاری میکرد، فوراً متهم به طرفداری و ارتباط به این یا آن گروه سیاسی مخالف حزب میشد و بزندان میرفت تا در زیر شکنجه‌های صد مرتبه سخت‌تر از مرگ، اعتراف میکرد که بلی همانطور که شما میفرمایید، من عضو فلان حزب و فلان تنظیم و فلان گروه و فلان

شبکه و غیره و غیره هستیم تا دوسیه جرمش هر چه زودتر تکمیل و به محکمه سپرده میشد.

بطور کلی، حزب حاضر نبود به مخالفین خود حقی قابل شود و لذا تا توانست به سرکوبی و نابودی آنان پرداخت و همینکه عناصر مخالف خود را دستگیر میکرد، با هزار و یک دلیل و برهان در قلع و قمع آن سعی میورزید. بدون آنکه با خود فکر کنند که مخالفین آنها هم از همین وطن‌اند و مثل آنها انسان‌اند و مثل آنها حق دارند درباره سرنوشت کشور خود و نحوه حکومت و نظام اجتماعی خود نظر خود را ابراز بدارند و حتمی نیست که تمام مردم یک کشور، مثل اعضای حزب مذکور ببندیشند. از این لحاظ کرکتر حاکمیت حزب، بدتر از حاکمیت استبدادی عهد هاشم‌خان بود. چه هاشم‌خان مخالفین سیاسی خود را بزندان می‌انداخت و بزودی نمی‌کشت. اما حزب پس از زندانی کردن مخالفین خود، بزودی آنان را سر به نیست می‌کرد.

غالباً این خودکامه‌گی و خودخواهی حزب، از طرز اداره و طرز تفکر شوروی‌ها سرچشمه میگرفت. یعنی هر طور مشاورین شوروی مشوره میدادند، اعضای حزب بر سر اقتدار در حق هموطنان خود همانطور روا میداشتند، غافل از اینکه شوروی‌ها یار روزگار سختی نیستند و ممکن است چرخ زمان روزی بکام مخالفان بچرخد و نوبت انتقام‌کشی به مخالفان برسد و آنگاه روسها ببرد هیچیکی از حواریون خود نخواهند خورد.

متأسفانه حزب حاضر نبود از اعمال و کردار اعضای آن کسی انتقاد کند. فقط وقتی ممکن و مجاز بود انتقادی صورت بگیرد که انتقاد کننده اول به عضویت حزب در می‌آمد و شاید آنگاه میتوانست انتقاد خود را تحریری و بدون آنکه شخص ثالثی از متن و محتوای انتقاد او چیزی بداند، به سازمان مربوط خود ارائه کند.

حزبی‌ها، تصور میکردند که هرچه آنها، به مشورت و دستور شوروی‌ها انجام میدهند، یگانه راه معقول دولتمداری است و مردم از روی ناهمی و نارسایی و یا اغوا و تحریک دشمنان، از دستورات و مشی حزب سرپیچی میکنند.

از نظر حزبی‌های بر سر قدرت، این گناه مردم بود که به مخالفت با رژیم «انقلابی» برمیخاستند و خود را بکشتن میدادند.

این گناه مردم بود که، از «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» دفاع نمیکردند و هر چه رهبران حزب میفرمودند، بدان عمل نمیکردند.

این گناه مردم بود که بر خلاف فرامین سلب مالکیت خصوصی زمین و الغای مهریه زن و کشتادن اجباری زنان شوهردار و دختران جوان روستایی به کورس‌های سوادآموزی، دست به مقاومت میزدند و یا خود کشته میشدند، یا مجریان برنامه‌های اصلاحات ارضی و سوادآموزی را می‌کشتند.

این گناه مردم بود که در صف سپاهیان «انقلاب» (!) سلاح بر دوش نگرفتند و رهبران حزب مجبور شدند قشون سرخ را به کمک انقلاب دعوت کنند.

این گناه مردم بود که دست به مقاومت بر ضد قشون سرخ شوروی و رژیم حزب دموکراتیک خلق زدند و بالنتیجه مورد خشم و غضب شوروی‌ها و رژیم قرار گرفتند و خود و دهکده و مزرعه و باغ و کاریز و جوی و تمام هست و بود خود را از دست دادند. این گناه مردم بود که چرا به ایدیولوژی حزب، پیش‌آهنگ طبقه کارگر، ایمان نمی‌آوردند و حاضر به ترک سنن تاریخی و عنعنات ملی و آداب و رسوم مذهبی خود نمی‌شدند؟

از نظر حزبی‌ها، دموکراسی، این بود که هر چه رهبری آنها بعد از مشورت با روس‌ها صلاح میدید و تجویز میکرد، باید تمام مردم، یعنی یک کشور ۱۵ میلیونی، بدون چون و چرا، به نظریات و فیصله‌های یک اقلیت (تخمین پنجاه تا یکصد هزار نفری به استثنای پیاده‌های دفاتر و عمله‌های نظیفاتی شاروالی) گردن می‌نهادند و بدان عمل مینمودند. در غیر آن باید سر به نیست و یا لااقل راهی زندانهای بی برگشت میشدند.

تا هنوز هم، بسیاری از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، حاضر نیستند و تحمل آنرا ندارند تا نواقص کار و عمل خود را از زبان دیگران بشنوند. تا هنوز هم اکثریت آنها از اعمال خود که منجر به آمدن یا آوردن قشون یکصد هزار نفری شوروی به کشور گردید و بر اثر این اشتباه‌شان، وطن ویران و پنج میلیون افغان پریشان و آواره دیار بیگانگان شدند، پشیمان نیستند.

تا هنوز هم بسیاری از اعضای حزب اعمال خود را با اعمال مجاهدین که اکثریت شان از سواد عادی محروم‌اند، اما سرشار از غرور وطن‌خواهی و ضدیت با بیگانگان اند، در ترازوی مقایسه می‌گذارند و آنگاه پله گناهان خود را سبکتر می‌شمارند. حالانکه اگر وجداناً لحظه‌ای سر بگریبان انصاف فرو کنند، در خواهند یافت که جنگ‌ها و کشتارها و ویرانی‌های امروزه در کشور، نتیجه کردار و رفتار خشن حزبی‌ها بدوران رسیده دیروزی است.

اگر حزبیان دیروزه، که خود را مجهز با ایدئولوژی «دوران ساز» (یا ویران ساز) جا میزدند، مردم و معزین و بزرگان اقوام و روسای قبایل و عشایر را که با مردم و اهل ده و روستای خود پیوندهای خونی و قومی و خویشاوندی داشتند، مورد توهین و تحقیر و هتک حرمت و شکنجه‌های غیر انسانی قرار نمیدادند.

اگر حزبیان بر سر اقتدار دیروزه، دهقانان و کارگران ساده را زنده با بلدوزر بزیر خاک نمی‌کردند و یا مخالفین ایدئولوژی خود را از طیاره در دریای آمو و «آب ایستاده» غزنی پرتاب نمی‌نمودند، و یا اگر روستائیان بی‌سواد اما مؤمن روستائی «کراهه» در کنر و یا «دره صوف» سمنگان را بجرم گفتن شعار «الله اکبر» بجای فریاد «هورا» دسته جمعی به قتل نمیرسانیدند، مردم برای انتقام‌کشی از حزبی‌ها بخارج از مرزها یا به کوه‌ها و کمرها و دره‌ها، سر برنمیداشتند و بر ضد رژیم مسلح نمی‌شدند.

اگر دهات و قصبات معمور و پرجمعیت وطن بمباران نمی‌گردید و جوی و کاریز و باغ و باغچه و منابع نعمات زندگی مردم با خاک یکسان نمیشد، مردم دست به طغیان نمی‌زدند، و حزبی‌های سرخ جامه و شیخ بروت را دستگیر و قطعه قطعه نمی‌کردند.

اگر مجال تنفس به مردم داده میشد و آزادی‌های طبیعی مردم یعنی حق بیان و حق آزاد نوشتن و حق انتقاد کردن و انتقادشدن را از آنان نمی‌گرفتند و لاقلاً دموکراسی را در سطح شنیدن پیشنهادات مردم کشور مجاز می‌شمردند، شاید مردم بی‌غرض بجای خاموشی گزیدن و یا به صف مخالفان خزیدن به بیان واقعیت‌ها می‌پرداختند و آنگاه شاید این همه روشنفکران کشور خود را ترک نمی‌نمودند و به صف مخالفان نمی‌پیوستند. شاید این همه مردم سلاح نمی‌گرفتند و بر ضد رژیم نمی‌جنگیدند و این همه خون ریختانده نمیشد.

اگر حزب از درایت و هوشیاری کافی برخوردار می‌بود، باید درک میکرد که نمیتوان تا دراز مدت مردم را از حقوق‌شان محروم ساخت. نمیتوان تا دراز مدت با زور و کشتار و بزدان کشیدن مردم، به سلطه خود دوام داد. نمیتوان مردمی را که با هزار و یک پیوند به گذشته خود وابسته‌اند و عاقبت را نیز مزد محرومیت‌های دنیوی خود میدانند، به یکباره واداشت تا طرز فکر خود را تغییر دهند و با ایده‌های جدید و دیر فهم بیگانه خود را هماهنگ سازند.

در میان رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، فقط دکتور نجیب‌الله به این امر متوجه شد و با وارد کردن یک سلسله تعدیلات در اساسنامه حزب و تدوین قانون اساسی و ایجاد پارلمان افغانستان روش دولتمداری حزب را از یکه تازی و خودبینی و

خودخواهی به دموکراسی نزدیک ساخت و امکانات آزادی قلم و بیان و ارائه نظریات و پیشنهادات اشخاص و افراد بیطرف و بیغرض را در مطبوعات فراهم نمود. و خود از انتقادات مردم بر شیوه دولتمداری و سیاست کدري دولت بر آشفته نمیشد و بدین‌سان در سالهای اخیر اندیشه‌های دموکراسی آهسته آهسته داشت در کشور پروبال میگشود. مگر با مخالفت و دشمنی شدید بزرگان و رهبران حزب روبرو شد و سقوط نمود.

آیا بهتر نبود رهبران حزب، دولتی را که ۱۴ سال بعد، پس از آن همه کشت و کشتار و ویرانی و بمباری وحشتناک کشور، آنرا به مخالفین خود تسلیم کردند، در همان سالهای اول، مثلاً دو یا پنج سال بعد از گرفتن قدرت آنرا به مردم واگذار میکردند تا از کشتارهای بی‌هوده و ویرانی‌های جبران‌ناپذیر اندکی جلو گرفته میشد.

واقعیت این است که حزب در آن موقع و پس از آن از خود هیچگونه اختیار و اراده‌یی نداشت و هر چه منافع رهبران حزب و شوروی‌ها ایجاب میکرد، همانگونه عمل مینمود.

خلاصه در یک کلام، حزب و مخصوصاً رهبران آن مسنول تمام بدبختی‌ها، تمام جنایات، سفاکی‌ها و وحشیگری‌ها، ویرانگری‌ها و تباہی‌های است که در سه سال اخیر و مجموعاً در ۱۷ سال گذشته گریبانگیر مردم کشور شده است.

همین رهبران حزب بودند که بنابر خودخواهی‌ها، جاه‌طلبی‌ها، صفا‌آرایی‌ها، گروپ‌بازی‌ها، فرکسیون‌سازی‌ها، تفرقه‌اندازی‌ها، معامله‌گری‌ها، وطن را به چنین روز سیاه سر دچار ساختند. همین رهبران و سرکردگان حزب بودند که فریفته شوروی پرستی شده بودند و سرانجام بدستور روس‌ها، از ملت غیور و وطن‌پرست افغان که روس‌ها را سرشکسته از وطن خود بیرون رانده بودند، انتقام کشیدند.

همین رهبران حزب بودند که برای انتقام‌کشی از همدیگر خود، دولتی را که ۱۴ سال تمام در راه استقرار و استحکام آن خون صدها هزار جوان میهن، خواسته و ناخواسته، از مخالف و موافق، ریختانده شده بود و ملیونها انسان وطن‌مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده بودند و بسیار بسیار برای آن قیمت پرداخته شده بود، خود دو دسته آنرا برای مخالفین خود تسلیم کردند. مخالفین هم که تشنه انتقام‌گیری بودند، در تباہی با عناصری از سطح رهبری حزب، چنان سفاکی‌ها و رسوائی‌ها و وحشی‌گری‌ها را در حق مردم مظلوم و بی‌دفاع بشمول صفوف حزب انجام دادند که در قاموس جنایات بشر نظیر آن دیده و شنیده نشده است.

این تنها نظر و برداشت من از کرکتر حزب نیست، بلکه همه روشنفکران بی طرف و با درک کشور یک چنین عقیده و باوری نسبت به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق دارند.

منجمه رهنورد زریاب، نویسنده توانا و سرشناس کشور، ضمن مقالتی بسیار ممتع و عالمانه شان زیر نام «دور قمر» که در اخبار «وفا» (جوزاسرطان ۱۳۷۴) به چاپ رسیده تصویر کاملی از خصلت و کرکتر حزب دموکراتیک خلق داده که ما چند پراگراف آنرا به عنوان حسن ختام در اینجا نقل میکنیم:

«حزب دموکراتیک خلق که در دوره دموکراسی (دهه ۶۰) نقاب انسانی و معصومانه‌یی بر چهره داشت، از آزادی عدالت و حقوق مردم سخن می‌گفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا، خوشایند و رها از بیداد را مژده می‌داد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت، ناگهان نقاب از چهره‌اش فرو افتاد و مردم از ده‌های هزارسر سهمناکی را دیدند که هزار تا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می‌بارید. تمام آزادیها، عدالت، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند چنانکه دگر از هیچگونه آزادی خبری نبود، بر لبها قفل ترس نهاده شد، اندیشه‌ها را به زنجیر بستند، بر چشمها پرده ارباب افکندند و در گوشها پنبه تهدید فرو کردند. بر دلها درد و رنج سنگینی می‌کرد و دلها تنها در فضای تنگ سینه‌ها می‌نالدند و ناله‌ها و فریادهایشان به دیوارهای کوچک سینه‌ها می‌خوردند و بجایی نمی‌رسیدند. چنین حالتی، آدمی را به یاد سخنان خردمندانه کارل پوپر می‌اندازد که روزگاری گفته بود: آنانی که ادعا می‌کنند بهشتی به روی زمین خواهند ساخت، جهان را به جهنمی مبدل خواهند کرد.

حزب دموکراتیک خلق چنین بهشتی را وعده داده بود، ولی جهنم سوزان هولناکی ایجاد کرد و در این جهنم، بیشتر از همه، آن گروه عظیمی سوختند و رنج دیدند که بهروزی و سعادت آنان را شعار خویش ساخته بود، نادرترین و بینواترین مردم کشور.

در این جا شایسته خواهد بود اگر این نکته یادآوری شود که پس از کودتای ماه ثور سال ۱۳۵۷ و بعدا پس از اشغال کشور بدست نیروهای سرخ، کسانی زیادی بنابر انگیزه‌های گونه گون به حزب روی آوردند.

الف: گروه بزرگی به طمع جاه و مقام بسوی حزب رفتند. در میان این گروه کسانی بودند که پیش از این افتخار عضویت در حزب «انقلاب ملی» محمد داود را نیز بدست آورده بودند.

ب: شمار دگری از آن رو راه حزب را برگزیدند که در داخل حزب بودن را نسبت به بیرون بودن از حزب عملاً سودمندتر می‌دانستند.

ج: عده‌ای هم یا به اجبار و اکراه به حزب کشانیده شدند یا خواستند با رفتن به حزب از اتهام ضد انقلاب بودن در امان بمانند. اینان، غالباً، احساس نوعی گناه و پشیمانی هم می‌کردند.

د: شماری هم به حزب روی آوردند چون می‌پنداشتند که حزب به راستی کاری برای بهروزی و پیشرفت مردم و کشور انجام خواهد داد.

روی همرفته گروه بزرگی از افراد مشمول این چهار دسته به جهان حزب باوری نداشتند و اطلاعاتشان از دانش و فرهنگ کمونیزم بسیار اندک و محدود بود. هرچند نمیتوان همه این عناصر و افراد را به یک چشم نگریست و به یک ترازو سنجید.

... مردم ما، در درازای تاریخ‌شان، برای نخستین بار، چنین تفکیک و دسته‌بندی ستمگرانه‌یی را تجربه می‌کردند - یک اقلیت ممتاز که نامهای‌شان آویزه «رفیق» را داشت، و یک اکثریت عظیم بدون امتیاز که نامهای‌شان آویزه «رفیق» را نداشتند.

حزب، همواره، این توده عظیم غیرحزبی را به چشم خاینان بالقوه و عناصر مشکوک می‌نگریستند و تلاش می‌ورزید تا برگه و سندی دال بر «خیانت» آنان را بدست آرد. چون دادگاهی که برگه و سند را بررسی کند و بر سخن متهم گوش نهد، سراغ نمی‌شد، بسیار آسان بود که عناصر مشکوک به دست شکنجه‌گران و دژخیمان سپرده شوند.

گذشته از این، هر موجود سقله و سفیھی، با داشتن کارت سرخ حزب، توان این را می‌داشت که هر آدم شریف و با دانشی را که از این کارت نداشت، بی‌محابا توبیخ، سرزنش و اهانت کند و مهرهای گونه‌گون بر پشتش بزند. روشن است که چنین مهرهایی فرجام خوشی نمی‌توانستند داشت.

در فرهنگ سرخ حزب، نه تنها آزاد اندیشی و آزادانه سخن گفتن گناهی بزرگ بود، بل، گوش دادن به گپ و سخنی که از آن ظنین مخالفت و ناسازگاری با حزب و راه و روش آن شنیده می‌شد، خیانت و جرم بشمار می‌رفت. همچنان خواندن هر نکته و سخنی که بوی بیگانه با آموزشهای دبستان حزب می‌داشت، سزاوار بازپرسی و کیفر

می‌بود. بدین صورت، حزب مردم را از دسترسی به فرهنگ، دانش و رویدادهای گونه‌گون جهان غیر کمونیست محروم می‌ساخت و حتی شنیدن رادیوهای جهان، بویژه در عهد نامیمون ترهکی - امین، می‌توانست همچون برگه معتبری برای اثبات ضد انقلاب بودن بکار رود و شنونده تیره بخت را روانه زندان یا حتی کشتارگاه سازد.

بدین‌سان، در قفس ملال‌انگیز و رنج‌آوری که حزب ساخته بود، مردم کشور:

الف: آزادی عقیده و بیان نداشتند.

ب: به فعالیت‌های آزاد فرهنگی نمی‌توانستند پرداخت.

ج: آزاده مسافرت نمی‌توانستند کرد.

د: حق انتخاب نماینده نداشتند.

ه: از حق دفاع از خویشان بی‌بهره بودند.

و: زمینه برای تکامل آزاد شخصیت‌هایشان وجود نداشتند.

ز: هر دم با رفتارها و برخوردهای اهانت‌آمیز روبرو می‌بودند.

ح: حق‌شان را مطالبه نمی‌توانستند کرد.

ط: مصونیت خانه و خانواده‌شان پیوسته در خطر می‌بودند.

ی: حق رسیدن به کرسیها بلند دولتی را نداشتند، چون این کرسیها در انحصار

حزب بودند.

ک: در سایه ترس و اضطراب همیشگی بسر می‌بردند.

ل: گناهکاران بالقوه به شمار می‌رفتند و هر لحظه بیم آن می‌رفت که بازداشت

شوند.

بر این بنیاد، حزب دموکراتیک خلق، با زیر پانهادن اصلهای تسجیل شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق جهانی حقوق مدنی و سیاسی سیمای خودش را به حیث سازمانی مستبد و ضد حقوق بشر، در برابر مردم کشور و جهانیان آشکار ساخت.

۲- سنگدلی و خشونت، از آن جا که استبداد و سنگدلی برادران همزاد هستند و هر جا که یکی‌شان باشد، دیگری هم حضور می‌یابد، حزب دموکراتیک خلق نیز استبداد را با سنگدلی و خشونت در آمیخت تا فضای هولناکی را که ایجاد کرده بود، تیره‌تر ساخت.

از سوی دیگری، این حزب از رهبران جهانی که کمونیزم آموخته بود که با دشمنان طبقاتی نباید گذشت و مدارا کرد. این اصل فکری دبستانی کمونیزم - که قبلا در

روسیه، چین و دیگر کشورهای کمونیست بر زمینه عمل پیاده شده بود - حزب را مجاز میساخت و دستباز می داد تا هر بیگناهی را که خواسته باشد، دشمن طبقاتی بنامد و تیغ بران و اخته سنگدلی و خشونت را، بی پروا، بر سر او فرود آورد...

در این جا واژه «دستگیر شدگان» را ناچار بکار می برم، زیرا دستگاههای امنیتی آن زمان در بسیاری از موارد اتهام روشنی علیه این دستگیرشدگان نمی داشتند. شکنجهگران بیمار و آشفته روان، دستگیر شده را می زدند و می گفتند:

- بگو!

دستگیر شده ناتوان و بینوا فریاد می کشید:

- چی بگویم؟

باز هم او را می زدند و می گفتند:

- بگو!

بمباران بیدریغ روستاها، کشتارهای گروهی، نابود ساختن فرآورده های کشاورزی و حیوانات روستائیان، ویران کردن قلعه ها، باغها و تا کستاها، از کارنامه های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار می توانند رفت. این حزب، به کودکان، زنان و پیرمردان بی گناه هیچ رحمی نمی کرد. در واقع، در سراسر دوره فرمانروایی حزب، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچ گونه ارزشی نداشت. در فرهنگ حزب دموکراتیک خلق، انگار مقوله هایی چون ترحم، نرمدلی و دلسوزی سراغ نمی شد. به نظر می رسید که حزب، نه تنها کشور را ملک مطلق خویش به شمار می آورد، بلکه، مردمان کشور را نیز به چشم کنیزان و برده گان خود میدید و با آنان همان برخوردی را می کرد که شاهان خودکامه سده های میانه با کنیزان و برده گانشان داشتند.

گذشته از این، همین ستمگریها، سنگدلی ها و خشونت های حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، در سرزمین های دور و نزدیک، آواره و دربر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده و عظیم، در چنین مدت کوتاه، به منظور نجات زنده گی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد. این رویداد بی نظیر، روسیاهی بی نظیری برای حزب دموکراتیک خلق باید به ارمغان آورده باشد.^{۲۰۴}

اگر هدف تاریخ درس عبرت برای دیگران و آیندگان باشد، افشای عامل خیانت به وطن و به مردم وطن در هر سطحی که باشد، یک عمل وطن پرستانه و منطبق با اصول

^{۲۰۴}- اخبار وفا، جوزا و سرطان ۱۳۷۴، مقاله دور قمر، از اعظم رهنورد

افغانی و انسانی است. چونکه یکی از خصوصیات انسانیت، صداقت و راستگویی است. متأسفانه ویروس ایدیولوژی، ریشه های تفکر سالم و مستقل را در انسان می خشکاند و چشم را کور و عقل را زایل میسازد تا آنچه در اطراف انسان میگذرد بدرستی نبیند و آنرا به حساب عملکرد رفقای حزب و گروه وابسته به ایدیولوژی خود نادیده بگیرد. ورنه کیست که دعوت قشون شوروی را به افغانستان خیانت به وطن نشمارد؟ آنانی که سوار برتانکهای روسی وارد افغانستان شدند، و برکرسی قدرت تکیه زدند، مسبب اصلی بدبختی های آتیه کشور به حساب می آیند و با هیچ استدلال ایدیولوژیک یا سیاسی نمیتوان آنان را در محکمه تاریخ برانت داد.

کسی که رسالت تاریخ نگاری را بدوش دارد و میخواهد واقعیت های تاریخی افغانستان را بازتاب دهد، چگونه میتواند از بیان حقایق چشم ببوشد؟

من کتمان حقایق تلخ تاریخ کشور را بخاطر رعایت دود و دستور افغانی خیانت به انسانیت میدانم. افشای عناصری که بجای وطن پرستی، بیگانه پرستی را پیشه کرده بودند (چه منسوب به حزب دموکراتیک خلق باشد، چه منسوب به تنظیم های جهادی و طالبان و چه منسوب به تجزیه طلب و غیره) از اصول افغانیت یعنی ضدیت با سلطه بیگانه در وطن می دانم، نه عدول از دستور پشتونولی و افغانیت.

"در پشت پرده های جنگ افغانستان" نوشته جنرال الکساندرمایوروف سرمشاور نظامی شوروی در سال ۱۹۸۱ در افغانستان، اثری است ماندگار از سوی یکی از باوجدان ترین جنرالان روسی که من نظیر آن در میان جنرالان روسی سراغ ندارم. در این کتاب نشان داده میشود که وزیر دفاع شوروی، "اوستینف" از سرمشاور نظامی (الکساندرمایوروف) در ۱۹۸۰، می پرسد: "آیا افغانستان به زودی به جمهوریت شانزدهم مبدل خواهدگردد یا نه؟" سپس این سرمشاور منکور از جنایات رهبران رژیم در صفحات ۱۵۱ تا ۱۶۰ مطالب تکانهنده ای مینویسد و نشان میدهد که مسنول آن همه جنایات در حق مردم ما کی بوده است؟

سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان، شمه بی از جنایات قشون سرخ را برای رهبری خود چین گزارش میدهد: روز ۱۴ فبروری ۱۹۸۱ ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۱۱ نفر سرباز شوروی که مشغول گزمه در حومه جلال آباد بودند تصمیم میگیرند گوسفندی را برابیند و کباب نمایند. هنگامی که وارد یکی از باغچه ها (یا سراچه های) محل میشوند، چشم شان بر ۳ تن از زنان جوان افغان می افتد که آنطرف دو پیرمرد

۲۰۰- در پشت پرده های جنگ افغانستان، نوشته جنرال الکساندرمایوروف، ص ۴۲

و شش - هفت کودک ۶-۷ ساله نیز دیده میشدند. سرکرده سربازان بقصد تجاوز بر زنان بر رفقای خود صدا میزند:

« اوه ! چه زنهای زیبایی! سخنان سرکرده گروه مثل آذرخش در خرمن دیگران آتش می افکند و در برابر چشم پیرمردان و کودکان، سربازان انترناسیونالیست تا توانستند بر زنان تجاوز کردند. کودکان داد و فریادمیکردند و بدین سان میکوشیدند به مادران خود یاری رسانند. پیرمردان با ترس و لرز دعا میکردند و از خدا کمک میخواستند آنان رانجات بخشد. پس از پایان کار سرکرده فرمان میدهد: آتش! ... و خود پیش از دیگران بر زنی آتش میگشاید که از او کام گرفته بود. بسرعت همه را تیرباران کردند. سپس روی کشته شدگان بنزین پاشیدند و هرچه از جامه و پارچه و چوب بدست شان رسید بر آن ریختند و آتش زدند. سپس برای پنهان کردن جنایت شان چند گوسفند به عنوان تحفه به مناسبت روز ارتش شوروی با خود به قرارگاه بردند.^{۲۰۶}»

بعد از دور شدن سربازان از محل جنایت، یک پسر ۱۱ ساله که برادر یکی از کشته شدگان بود، و در گوشه ای پنهان و صحنه های جنایت را دیده و سرکرده گروه را نشانی کرده بود، همسایه ها را خبر میکند و مردم محل دسته جمعی به مسولین افغانی شکایت میبرند و موضوع بگوش مشاورین نظامی شوروی میرسد و همان پسرک، سرکرده گروه جنایتکار را به موظفین نشان میدهد. جریان چگونگی این جنایت به سرمشاور نظامی شوروی در کابل (جنرال مایوروف) میرسد و او فوراً «سامویلنکو» یکی از افسران مورد اعتماد خود را برای معلوم کردن حقایق به جلال اباد میفرستد. وی جریان حادثه را تحقیق و اعترافات سربازان را میگیرد و به کابل برمیگردد و به سرمشاور نظامی گزارش میدهد. سرمشاور تصمیم میگیرد بخاطر این جنایت به نمایندگی از ملت افغانستان با شرمساری از کشتن (صدراعظم) پوزش بخواهد، ولی وقتی فردای آنروز به دفتر کشتن داخل میشود، پیش از اینکه سرمشاور لب به سخن بگشاید، کشتن به سرمشاور میگوید: «... چند لحظه پیش بمن گزارش دادند: جنایت، کار گروهی از دشمنهاست که یونیرم سپاهیان شوروی را پوشیده بودند...»

ولی این جنرال با وجدان برای کشتن میگوید: " این جنایت کار سپاهیان ماست." کشتن که به دروغ KGB باور کرده بود، میگوید: " باید بار دیگر همه چیز را بررسی کرد." سرمشاور میگوید " همین امروز این کار را میکنم و شما در ترکیب هیئت یکی از معاونین خود را شامل سازید... " و سپس از جنایتی که در حق مردم بیگناه

^{۲۰۶} - در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص ۱۸۲-۱۸۳

افغان در جلال آباد صورت گرفته بود با زبان خود معذرت خواست^{۲۰۷}، اما کشتمند برای اینکه از شرمساری سرمشاور کاسته باشد، بار مسئولیت این جنایت را بدوش افغانها انداخته میگوید: "منهم باید از این بابت از شما پوزش بخوایم."^{۲۰۸}

یقین دارم که با خواندن آن جنایت که یگانه جنایت قشون سرخ در افغانستان نبوده، هر عضو با وجدان و با شرف حزب، صد بار از انتساب خود در آن حزب با همان رهبری خجالت خواهد کشید و دیگر از آن رژیم دفاع نخواهد کرد.

باور دارم که اگر مقاومت سرسختانه مردم پا برهنه و یخن پاره افغان بخاطر دفاع از ناموس خویش نمیبود، افغانستان به عنوان جمهوریت شانزدهم کشورشورها در می آمد و آنگاه هیچکسی بخاطر چنین جنایاتی از مردم ما معذرت نمیخواست.

پیتر تامسن، دیپلمات امریکایی در کتاب «پادشاه گردشی» خود مینویسد: «حاکمیت چهارده ساله ح د خ ا، رژیم که از جانب اتحاد شوروی دفاع میگردید، دیگر به آخر رسید و کشور مخروبه ای با، در حدود ۲۵ میلیون نفوس، یک میلیون کشته، چند میلیون زخمی و معلول، ۵ میلیون مهاجر در خارج، بتعداد ۵ میلیون بیجا شده گان داخلی و در حدود ۲۵ میلیون مین های فرش شده در سرزمین این کشور بجا گذاشت. اشغال اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۹ راه را برای نفوذ افراطیون مسلمان که از جانب پاکستان و عربستان سعودی تقویه میگردیدند باز نمود. مسلمانان رادیکال افغان، پاکستانی و عرب بشمول بن لادن، پایگاههای رزمی در ساحات پشتون نشین، در شرق و جنوب و نوار مرزی پاکستان و افغانستان، تاسیس نمودند و در نتیجه پاکستان و افغانستان به مرکز تروریسم جهانی مبدل گردیدند.»^{۲۰۹}

پایان کتاب

^{۲۰۷}- در پشت پرده های جنگ افغانستان، صفحات ۱۸۷-۱۸۹

^{۲۰۸}- در پشت پرده های جنگ افغانستان، صفحات ۱۸۹-۱۹۱

^{۲۰۹}- سایت آریانی، بصیر همت، مقاله «پادشاه گردشی» از فصل اول کتاب: جنگ افغانستان اکتوبر- ۲۰۱۱